

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۱۵)
مهندس مهدی بازرگان

انقلاب کوبا
نهضت آزادی هندوستان
ملت ایران چه باید بکند

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان



مجموعه آثار (۱۵)

«کوبا، هندوستان، ایران»

مهندس مهدی بازرگان

ناشر: شرکت سهامی انتشار

جمع آوری، تنظیم و تنقیح به وسیله بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه آرایی: خدیجه امیدوند

چاپ اول: ۱۳۸۷

چاپخانه:



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، گلشهر کرج، سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)

فهرست مطالب کتاب و عناوین آثار

۷.....	فهرست تفصیلی مطالب.....
۱۳.....	پیش‌گفتار.....
۱۷.....	۱- انقلاب کوبا.....
۶۳.....	۲- نهضت آزادی هندوستان.....
۳۳۷.....	۳- ملت ایران چه باید بکند.....
۴۷۹.....	نمایه آیات.....
۴۸۱.....	فهرست احادیث و روایات.....
۴۸۳.....	نمایه فارسی.....
۵۲۵.....	نمایه انگلیسی و فرانسه.....

فهرست تفصیلی مطالب

پیش‌گفتار ۱۳

انقلاب کوبا

مقدمه	۱۹
فصل اول - قبل از انقلاب	۲۱
مختصر اطلاعات جغرافیائی و تاریخی	۲۱
جلوه ظاهری کوبا قبل از انقلاب	۲۲
جریان باطنی کارها	۲۳
دست خارجی (آمریکا)	۲۴
فصل دوم - انقلاب	۲۹
فیدل کاسترو و انقلابی که اول در او صورت گرفت	۲۹
اولین حمله و اولین شکست (۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲)	۳۱
رسیدن انقلاب	۳۲
حمله دوم و زدن به کوه (۲ دسامبر ۱۹۵۹)	۳۳
جنبش زیرزمینی را «ج ۷-۲۶» نام نهادند	۳۶
روز پیروزی (۲ ژانویه ۱۹۵۹)	۳۷
فصل سوم - پس از انقلاب	۳۹
اقدامات اولیه و اصلاحات فوری	۳۹
اشکالات اولیه داخلی	۴۰
کارشکنی‌های خارجی و تهدید دائمی آمریکا	۴۲
اعجاز جوانی و توسل به کار	۴۳
فیدل کاسترو؛ رهبری که ناظر همه کاره است	۴۷
پیوست (۱)، شناختی کوتاه از اعلام انقلاب کوبا	۴۹

نهضت آزادی هندوستان

۶۵ مقدمه ناشر
۶۷ فصل اول - شناسائی و مقایسه‌ی مقدماتی
۶۷ تقلید یا تحقیق
۶۸ هند و ایران
۶۸ وجوه اشتراک و اختلاف
۷۵ فصل دوم - مقدمات و مبانی نهضت آزادی هندوستان
۷۵ امتیاز خاص
۷۹ مقدمات و زیرسازى‌هاى انقلاب
۸۷ مبدأ نهضت
۸۷ نطفه و مایه‌ی اصلی نهضت
۸۸ پایه‌گزاران نهضت
۹۳ فصل سوم - مراحل اولیه نهضت آزادی هندوستان
۹۳ کنگره‌هاى ملی هند (یا حزب کنگره)
۹۶ شروع اختلاف - توقع استقلال (۱۸۹۲ تا ۱۹۰۷)
۱۰۰ ۱. تضییق و فشار
۱۰۰ ۲. قیافه مدارا و دوستی
۱۰۱ ۳. تفرقه بینداز و حکومت کن
۱۰۴ نظری به مسلمانان هند
۱۰۴ نقش قبلى و مقدماتى مسلمان‌ها در انقلاب هندوستان
۱۰۶ پس‌زدگى اولیه‌ی مسلمان‌ها
۱۱۱ رهبران فکرى و سیاسى مسلمان‌هاى هند
۱۲۸ مسلم لیگ
۱۳۱ فصل چهارم - مراحل بحرانی نهضت آزادی هندوستان
۱۳۱ سال‌هاى خاموشى و روش اعتدالى کنگره در آستانه جنگ جهانی اول (۱۹۰۸ تا ۱۹۱۵)
۱۳۲ تجدید حرارت کنگره، توسعه‌ی مبارزه، توقع خودمختارى هند (۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹)
۱۳۶ ورود گاندی به صحنه‌ی سیاست
۱۴۱ نهضت ساتیاگراها
۱۵۱ سال‌هاى تشکل و تصادم، خواستار شدن استقلال، نهضت نافرمانى عمومى (۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰)
۱۵۸ سال‌هاى کشمکش و آزمایش شدید (۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴)
۱۶۹ قانون جدید هندوستان و تشکیل دولت از طرف کنگره
۱۷۴ تلاش‌هاى دوران جنگ جهانی دوم

فهرست تفصیلی مطالب	۹
تضاد ذاتی عدل و ظلم یا مقابله‌ی لیبرالیسم و استعمار در تنازع حق و باطل	۱۸۳
فصل پنجم - مراحل نهایی نهضت	۱۹۱
باز هم پیروزی‌ها و شکست‌ها، بدبختی تازه، از کنفرانس سیملا تا میسیون مونت باتن	۱۹۱
داوری در اختلاف مسلم و هندو	۱۹۹
استقلال هندوستان و آخرین قربانی‌های آن	۲۱۱
اجمال احوال	۲۱۸
فصل ششم - هندوستان بعد از استقلال	۲۲۵
مقدمه	۲۲۵
نوع حکومت اتخاذی و روش اداری هندوستان	۲۲۹
قانون اساسی جدید	۲۲۹
شکل حکومت و تقسیمات در قاره هندوستان	۲۳۱
دولت‌ها و مجالس قانون‌گذاری	۲۳۳
دستگاه‌های قضایی، اداری و نظامی	۲۳۴
مسائل و مشکلات	۲۳۷
شرایط موجود در ابتدای استقلال	۲۳۷
الف) دهات و دهقانان (کشاورزی)	۲۳۹
ب) شهرها و مردم شهرنشین	۲۴۵
۱. مزدبگیران	۲۴۶
۲. خرده بورژوازی شهری	۲۴۷
۳. بورژوازی‌های عمده یا ثروتمندان	۲۴۷
ج) صنایع و معادن هندوستان	۲۴۸
د) سرمایه‌داری و سرمایه‌داران در هندوستان	۲۵۳
۱. سرمایه خارجی	۲۵۳
۲. سرمایه‌های بزرگ داخلی	۲۵۷
برنامه‌ها و اقدامات	۲۵۹
الف) خط مشی کلی	۲۵۹
ب) برنامه‌های پنج ساله	۲۶۳
ج) منابع مالی برنامه‌های توسعه و تولید	۲۷۰
د) اصلاحات ارضی و توسعه‌ی کشاورزی	۲۷۸
۱. اصلاحات ارضی در زمینه مالکیت و روابط کشاورزی	۲۷۸
۲. اقدامات فنی توسعه کشاورزی	۲۸۲
۳. عملیات آموزشی و سازمان‌های روستایی	۲۸۳
ه) توسعه‌ی صنعتی	۲۸۸

۱۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

نتیجه‌گیری	۳۰۱
مآخذ کتاب	۳۰۷
پیوست (۲)، شناختی مختصر از بعضی اعلام نهضت آزادی هندوستان	۳۰۹
الف) اصلاحات و مفاهیم	۳۰۹
ب) اشخاص	۳۱۵

ملت ایران چه باید بکند؟ «یک تحلیل تاریخی برای مبارزه‌ی ملی»

مقدمه	۳۳۹
آنچه نباید گفت و نباید خواست	۳۴۰
از چه راه وارد بحث شویم	۳۴۱
بخش اول، از کورش تا مشروطیت	۳۴۳
بازیگران تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی ایران	۳۴۳
ملت و مردم کجا هستند؟	۳۴۴
دشمنان غربی جدید	۳۴۷
استیلای مسیحیت متمدن	۳۴۸
ورود ملت به صحنه سیاست	۳۵۰
محرک اصلی و رهبری برعهده مذهب و روحانیت	۳۵۴
اولین حرکت ملی و انقلابی ایران	۳۵۵
مشروطیت سلطنتی احمدشاه و اولین آزمایش حکومت ملی در ایران	۳۶۴
۱- مذهب و روحانیت	۳۶۵
۲- مجلس و انتخابات	۳۶۸
۳- دولت و اداره مملکت	۳۶۹
۴- اقتصاد و تولید	۳۷۲
۵- تعلیمات، فرهنگ، اخلاق، عقاید	۳۷۴
درسی که مشروطیت به ما داد	۳۷۶
بخش دوم، از رضاشاه تا مصدق	۳۸۱
عکس‌العمل استیلا (یا روس و انگلیس) در برابر مشروطیت ایران	۳۸۱
شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران به دست استیلا	۳۸۶
آغاز دومین تحریک و تفوق ملت	۳۸۹
احیای جنبش ملی - مذهبی مصدق و کاشانی	۳۹۳
پیروزی و شکست‌های مصدق و عوامل قدرت و ضعف ملت	۳۹۷

۱۱	فهرست تفصیلی مطالب
۴۰۳	بخش سوّم، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا حقوق بشر کارتر
۴۰۳	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، محکم‌ترین اتحاد استبداد و استیلا در تاریخ ایران
۴۰۶	تلاش و تشکل مجدد نیروهای ملت
۴۰۸	جواب جبهه متحد به نهضت مقاومت و به مبارزات ملت؛ تأسیس جبهه ملی دوّم
۴۰۹	الف) آمریکایی‌ها
۴۱۵	ب) شاه
۴۱۸	ج) عکس‌العمل‌های طبیعی و قهری ملت، نهضت آزادی ایران و نهضت روحانیت
۴۲۱	مبارزه مسلحانه و چریکی
۴۲۸	پدیده تازه دیگر و نقش بزرگ دانشجویان خارج از کشور
۴۳۱	حقوق بشر کارتر
۴۳۵	دوره اوّل
۴۳۸	دوره دوّم
۴۳۹	دوره سوّم
۴۴۳	اردیبهشت ۱۳۵۷، مصاحبه‌های مطبوعاتی با رهبران مبارزه
۴۴۵	مسئله رهبری
۴۴۹	تحلیل‌های کلی
۴۴۹	مسئله مدیریت، کارمندان دولت، بازار
۴۵۲	۱- ذی‌نفع ساختن کارمندان
۴۵۴	۲- کم کردن ناراضی‌ها و از اثر انداختن ناراضی‌ها
۴۵۷	کارگران و کشاورزان
۴۶۱	زن و خانواده
۴۶۷	نتیجه‌گیری برای رسیدن به خط‌مشی کلی
۴۶۷	الف- اصول و کلیات
۴۷۱	ب- خطوط اصلی برنامه یا استراتژی مبارزه
۴۷۲	ج- وظیفه اختصاصی نهضت و رسالت ما

نمایه‌ها

۴۷۹	فهرست آیات
۴۸۱	فهرست احادیث و روایات
۴۸۳	نمایه فارسی
۵۲۵	نمایه انگلیسی و فرانسه

به نام خدا

پیش‌گفتار

سپاس پروردگار جهان را که توفیق تدوین پانزدهمین مجموعه از آثار زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان را به ما عطا فرمود. این مجموعه را که شامل ۴ اثر است، «کوبا، هندوستان، ایران» نام نهاده‌ایم.

اولین اثر «انقلاب کوبا» نام دارد. مؤلف فقید به‌هنگام بازداشت در زندان قصر، در سال ۱۳۴۲، فشرده و خلاصه‌ای از کتاب «جنگ شکر در کوبا» (تألیف ژان پل سارتر، ترجمه‌ی جهانگیر افکاری) را به‌صورت کتابی جیبی در سه فصل (پیش از انقلاب، انقلاب، پس از انقلاب) تدوین و آماده چاپ کرد. هرچند در آن زمان فضای سیاسی جامعه کاملاً پلیسی و بسته بود با این حال ایشان هر جا مناسب دیده‌اند ایران را با کوبا مورد مقایسه قرار داده و دیدگاه‌های خود را مطرح ساخته‌اند. مهندس بازرگان برای آنکه هم خواننده را با کوبا و انقلاب مردمی آن آشنا سازند و هم مخاطب را بیشتر متوجه مسایل و مشکلات کشورمان ایران نمایند، در مقدمه‌ی کتاب نوشته‌اند:

«با آنکه کوبا جزیره باریک پرتی است در آن طرف دنیا، در دهان آمریکا...؛ نه با خاک آن همسایه هستیم و نه با مردم‌اش هم کیش و همکار؛ و هیچ‌گونه سوابق مشترک تاریخی و روابط اقتصادی و نظامی نداریم...؛ خواهید دید که میان آن‌ها و ما وجوه شباهت عجیب و فراوانی وجود دارد.

در این کتاب اگر شما «شکر» را بردارید و به جایش «نفت» بگذارید؛ آمریکا را به «انگلیس + آمریکا» تبدیل کرده و «باتیستا» را هم با «آنچه خودتان تشخیص دهید» تعویض کنید، می‌بینید سایر چیزها را دیگر نباید تغییر داد...»

دومین اثر «نهضت آزادی هندوستان» یا «آزادی هند» نام دارد. این کتاب نیز در زندان قصر و در دوران برگزاری جلسات دادگاه نظامی و محکومیت پس از آن در

سال ۱۳۴۳ تألیف و سپس منتشر شده است. این اثر با استفاده از ۱۲ مأخذ قوی و دست اول با مؤلفینی همچون: جواهر لعل نهرو، مولانا ابوالکلام آزاد، هکتور بولیتو، رومن رولان، چارلز بتل هایم و... به رشته‌ی تحریر درآمده است. روان‌شاد مهندس بازرگان با اشاره به اینکه مطالعه‌ی تاریخ ملت‌ها، مخصوصاً تکان و تحول‌های آنان، چه آنها که برتر و جلوتر از ما هستند و چه آنها که عقب‌ترند، همیشه مفید و ارزنده خواهد بود و اگر با تجزیه و تحلیل توأم بوده و بتوانیم عوامل و جریان‌ها را دریابیم و بردانستنی‌ها و به‌کاربستنی‌های خود بیفزاییم، راه‌گشای ما خواهد بود، مقایسه‌ای مبسوط بین ایران و هندوستان به عمل آورده‌اند. کتاب در شش فصل به شرح زیر تألیف گردیده:

فصل اول- شناسایی و مقایسه‌ی مقدماتی

فصل دوم- مقدمات و مبانی نهضت آزادی هندوستان

فصل سوم- مراحل اولیه‌ی نهضت آزادی هندوستان، نظری به مسلمانان هند.

فصل چهارم- مراحل بحرانی نهضت آزادی هندوستان

فصل پنجم- مراحل نهایی نهضت

فصل ششم- هندوستان بعد از استقلال، نوع حکومت اتخاذی و روش اداری

هندوستان، مسایل و مشکلات، برنامه‌ها و اقدامات، نتیجه و نظریه.

زنده‌یاد مهندس بازرگان در این کتاب نیز هر جا لازم دانسته، ایران را با هندوستان مورد مقایسه قرار داده و در متن و یا در زیرنویس صفحات با آمار و ارقام موقعیت و وضعیت ایران را مشخص ساخته است. ایشان ضمن آشنا ساختن خواننده با رخدادهای تاریخی، سیاسی و اقتصادی هندوستان، همزمان مخاطب را در جریان امور مشابه آن در ایران قرار داده است. مهندس بازرگان همچنین برای آنکه خواننده را به ذهن‌سپاری رخدادهای معیارهای اجتماعی و اقتصادی شایق نماید، در پایان هر بخش از فصل ششم، پرسش‌هایی را مطرح کرده و خواستار پاسخ به آنها شده است.

سومین اثر در این مجموعه «یک تحلیل تاریخی برای مبارزه ملی» است که با عنوان «ملت ایران چه باید بکند؟» در سال ۱۳۵۶ در آستانه انقلاب اسلامی ایران تألیف شده و در اوایل سال ۱۳۵۷ به انجام رسیده است. این اثر که در برگیرنده‌ی یک تحلیل فشرده از تاریخ مبارزات ملت ایران است، برای اولین بار به‌طور کامل در این مجموعه به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود. این کتاب در سه بخش تنظیم شده است.

در بخش اول، تاریخ ایران «از کورش تا مشروطیت»، تاریخ این دوره به صورت بسیار فشرده مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است. بازیگران تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران، جایگاه ملت و مردم، استیلای مسیحیت متمدن، ورود ملت به صحنه، اولین حرکت ملی و انقلابی ایران، مشروطیت سلطنتی احمدشاه و اولین آزمایش حکومت ملی در ایران در ارتباط با: مذهب و روحانیت، مجلس و انتخابات، دولت و اداره مملکت، اقتصاد و تولید و بالاخره تعلیمات، فرهنگ، اخلاق و عقاید و درسی که مشروطیت به ما داد، عناوینی هستند که در این بخش تجزیه و تحلیل شده است.

بخش دوم، «از رضاشاه تا مصدق» شامل: عکس العمل استیلای روس و انگلیس در برابر مشروطیت ایران، شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران به دست استیلاگران، آغاز دومین تحریک و تفوق ملت ایران، احیای جنبش ملی - مذهبی مصدق و کاشانی و بالاخره پیروزی و شکست‌های مصدق و عوامل قدرت و ضعف ملت است و محورهای یاد شده، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

بخش سوم به بررسی و تحلیل تاریخ ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا حقوق بشر کارتر اختصاص دارد. در این تحلیل، کودتای ۲۸ مرداد محکم‌ترین اتحاد استبداد و استیلا در تاریخ ایران خوانده شده است و تلاش و تشکل مجدد نیروهای ملت، جواب جبهه متحد استیلا و استبداد (آمریکایی‌ها و شاه) به نهضت مقاومت و به مبارزات ملت، تشکیل جبهه ملی دوم، عکس العمل‌های طبیعی و قهری ملت، نهضت آزادی ایران و نهضت روحانیت، مبارزات مسلحانه و چریکی، پدیده تازه دیگر و نقش بزرگ دانشجویان خارج از کشور، حقوق بشر کارتر، مصاحبه‌های مطبوعاتی با رهبران مبارزه و بالاخره مسئله رهبری مبارزات تاریخی ملت ایران، محورهایی هستند که مورد بررسی قرار گرفته و تحلیل شده است.

زنده یاد مهندس بازرگان پس از ارائه‌ی تحلیل‌های کلی از مسئله‌ی مدیریت کشور، جایگاه و موقعیت کارمندان دولت، بازار، کارگران، کشاورزان، زن و خانواده، از تحلیل‌های تاریخی و بررسی‌های عمومی که در مورد مبارزات ملی ایران به عمل آورده است، نتیجه‌گیری‌های خود را برای رسیدن به خط مشی کلی در سه مرحله‌ی: اصول و کلیات استنباط شده، خطوط اصلی برنامه یا استراتژی مبارزه ملی و بالاخره وظیفه اختصاصی نهضت و رسالت ما را در ۲۴ بند بیان می‌دارد.

در این مجموعه بدون آنکه در بیان معنی و محتوا تغییری داده شود مختصر ویرایشی در مطالب آثار به عمل آمده است و هر جا لازم دیده شده، با ارجاع موضوع به زیرنویس، توضیحات لازم از طرف بنیاد ارایه و با علامت (ب.ف.ب) مشخص شده است تا از زیرنویس‌هایی که توسط مؤلف فقید آورده شده متمایز باشد. همچنین برای غنای بیشتر این مجموعه، تعدادی عکس از شخصیت‌های مورد بحث و تصاویری از رخدادهای، با استفاده از منابع مکتوب فارسی و انگلیسی، و نیز پایگاه‌های اینترنتی مورد وثوق تهیه و در محل‌های مناسب قرار داده شده است. در اینجا لازم می‌داند از آقای عبدالکریم حکیمی که تعدادی از منابع مکتوب فارسی و انگلیسی را در اختیار ما قرار داده‌اند و نیز از آقای مرتضی کاظمیان که با جستجو در پایگاه‌های اینترنتی تعدادی از عکس‌های لازم را تأمین کرده‌اند و به‌خصوص از آقای دکتر سیدحجت‌الحق حسینی که با ممارست تعدادی از عکس‌ها و نیز اعلام و مفاهیم و اصطلاحات مورد نیاز این مجموعه را از طریق سیستم‌های جستجوگر پیش‌رفته گزیده‌نویسی و تدوین کرده‌اند، سپاس‌گزاری و تشکر نماید. امید آنکه مساعی این عزیزان و دیگر خدمت‌گزاران بنیاد مورد رضایت و تأیید علاقه‌مندان آثار زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان قرار گیرد و موجبات رحمت واسعه برای مؤلف فقید را فراهم آورده و اقدامی مرضی پروردگار جهانیان به‌شمار آید.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

انقلاب كوبا

بسمه تعالی

انقلاب کوبا*

مقدمه

کمتر کسی است در ایران - با سواد و بی سواد - که در این اواخر نام کوبا را نشنیده و عکس رهبر ریشوی جوان کوبا، فیدل کاسترو را ندیده باشد. ضمناً عده بسیار کمی را می توان یافت که کوبا را بشناسند و چگونگی انقلاب و مقدمات و نتایج آن را بدانند.

اولین بار در سال ۱۳۳۹ سلسله مقالاتی به صورت مشروح و منظم در روزنامه کیهان - ترجمه از فرانس سوار - انتشار یافت و بعداً کتاب «جنگ شکر در کوبا» از نویسنده و روزنامه نگار و فیلسوف اگزستانسیالیست معروف فرانسه، ژان پل سارتر (Jean Paul Sartre) به ترجمه آقای جهانگیر افکاری توسط بنگاه مطبوعاتی قائم مقام در دسترس فارسی زبانان قرار گرفت (۱۹۲ صفحه ، ۶۰ ریال). سارتر کتاب رپرتاژ خود را پس از دومین مسافرت به کوبا و بر اساس مشاهداتی که چهارده ماه بعد از انقلاب به عمل آورده بود، به رشته ی تحریر در آورده است.

اهمیت موضوع و علاقه ای که افراد زیادی نسبت به آن دارند (و بعد از اطلاع اجمالی از قضیه خیلی بیشتر خواهد شد) ایجاب می نمود در انتشار این کتاب و استحضار هموطنان عزیز کوشش و تسهیلات بهتری فراهم شود مخصوصاً با توجه به ضیق وقت و گرفتاری هایی که برای غالب اشخاص وجود دارد و کندی و تنبلی

* این اثر را زنده یاد مهندس بازرگان ، با استفاده از کتاب «جنگ شکر در کوبا» ، به هنگام بازداشت در زندان قصر، در سال ۱۳۴۲ تألیف نمود. به سرعت به چاپ سپرده شد و بدون نام مؤلف و ناشر، با نام «کوبا» در ۴۰ صفحه، در قطع جیبی منتشر گردید و مورد استقبال فراوان قرار گرفت.

۲۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
که متأسفانه هنوز در ایران برای کتاب خواندن دیده می‌شود، ما را بر آن داشت که
در یک جلد جزوه‌مانند، چکیده و خلاصه‌ای از آن کتاب جالب آموزنده را تهیه
نموده به‌بهای ارزان و زحمت مختصر در معرض استفاده پیر و جوان و زن و مرد ایران
بگذاریم.

* * *

با آنکه کوبا جزیره باریک پرتی است در آن طرف دنیا، در دهان آمریکا که
معلوم نیست چند نفر ایرانی تا به حال به آنجا پا گذاشته باشند؛ نه با خاک آن همسایه
هستیم و نه با مردمش هم‌کیش و هم‌کار، و هیچ‌گونه سوابق مشترک تاریخی و
روابط اقتصادی و نظامی نداریم؛ مع‌ذلک صرف‌نظر از اینکه انسان و هم‌نوع ما بوده
در عصر واحد و زیر آسمان مشترک نمی‌توانیم در سرنوشت آنها بی‌علاقه باشیم،
خواهید دید که میان آنها و ما وجوه شباهت عجیب و فراوانی وجود دارد.
در این کتاب اگر شما «شکر» را بردارید و به‌جایش «نفت» بگذارید؛ «آمریکا» را
به «انگلیس + آمریکا» تبدیل کرده و «باتیستا» را هم با «آنچه خودتان تشخیص دهید»
تعویض کنید، می‌بینید سایر چیزها را دیگر نباید چندان تغییر داد و مثل اینکه کوبا
یواش یواش ایران می‌شود؛ البته کوبای سابق ...
آن وقت خواهید گفت: زیر آسمان کبود همه جا به یک رنگ است.
بنابراین تاریخ انقلاب کوبا می‌تواند آئینه عبرت چهره‌نمایی برای حال و آینده ما
باشد.

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى^۱ »

مهدی بازرگان

۱. یوسف (۱۲) / ۱۱۱: در داستان آنها برای خردمندان عبرتی است؛ [این قرآن] سخنی نیست که به‌دروغ
بافته شده باشد

فصل اول قبل از انقلاب

مختصر اطلاعات جغرافیایی و تاریخی

اول به نقشه‌ی صفحه‌ی بعد نگاه کنید. کوبا، جزیره درازِ نوک خمیده‌ای است به طول ۱۲۰۰ کیلومتر و به عرض ۱۰۰ کیلومتر و مساحت صحیح ۱۴'۵۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت ۶/۵ میلیون نفر که سه ربع آن از نژاد اسپانیایی و کاتولیک می‌باشند. شما آنجا را ندیده‌اید ولی در ۱۴۹۲ میلادی که کریستف کلمب پا به جزیره گذاشت گفت: از سرزمین کوبا زیباتر، چشم بشر هرگز ندیده است. زیبایی و حاصل‌خیزی کوبا استعمارگران با طمع را به خود جلب کرد و سبب بیچارگی و استثمار مردم آن شد و تا سال ۱۸۹۸، به مدت چهار قرن، مستعمره مستقیم اسپانیا بود.

در ۱۸۹۷؛ اسپانی ضعیف شده بود، اهالی به اتکاء و به تحریک آمریکا شورش کردند ولی از چاله درآمده به چاه افتادند، چهار سال وابستگی به آمریکا. در ۱۹۰۲؛ شورش مجدد و اعلام جمهوریت (ظاهراً) مستقل. در ۱۹۱۹؛ کودتا و سلطنت ماکاره. در ۱۹۳۳؛ انقلاب دموکراتیک. در ۱۹۳۳؛ دیکتاتوری باتیستا و ادامه آن تا ۱۰ سال. در ۱۹۴۳؛ انتخابات و پیروزی جمهوری خواهان، فرار باتیستا به آمریکا. در ۱۹۵۲؛ بازگشت مجدد باتیستا با دستکاری آمریکا، دوران ۶ ساله فرمانروایی مطلق شدید، توأم با نظم و رونق ظاهری. در ۱۹۵۸؛ قیام و تسلط یاغیان ریشوی فیدل کاسترو.



جلوه‌ی ظاهری کوبا قبل از انقلاب

هاوانا پایتخت کوبا یکی از زیباترین و ثروتمندترین شهرهای دنیا است. خیابان‌های وسیع آباد و پراز اتومبیل‌های آمریکایی بزرگ، ساختمان‌های مجلل، آسمان‌خراش‌های فراوان و هتل‌های لوکس، مخصوصاً در محله و دادو. قمارخانه‌های بین‌المللی متعدد و بزرگ‌ترین رقص‌خانه جهان. در شب، روشنایی رنگارنگ مغازه‌ها و نور خیابان‌ها، چشم را خیره می‌کند ولی طلای خارجی است که نورافشانی می‌کند زیرا کمپانی‌های برق و تلفن متعلق به سرمایه‌های آمریکایی است.

قدرت دولت، مطلق و نظم کامل ۵۰'۰۰۰ سرباز و پلیس. در سایه‌ی آن نظم، رئیس شهربانی روزانه ۱۰'۰۰۰ دلار از قمارخانه‌ها حق خصوصی می‌گرفته است. باتیستای دیکتاتور، درآمدهای سرشار داشته و سفته‌بازان و قاچاقچیان به کار خود مشغول بودند.

آسمان خراش‌ها و هتل‌ها و ساختمان‌های زیبا، بعضی با پول آمریکایی و بیشتر با سرمایه‌گذاری داخلی مردم که یگانه راه مجاز استفاده از سرمایه بود، به وجود آمده است. حالا غالب آنها روی دستشان مانده است. ثروت قابل اطمینان، از زمین و مستغلات بود و در آمد متداول، از طریق معاملات زمین و اجاره دادن مستغلات فراهم می‌شد.

خوش سلیقگی و ولخرجی، رسوم تقلیدی مردم و وسیله کسب اعتبار و شهرت بود. در مقابل؛ بیکاری در افزایش، سواددار فقط یک سوم جمعیت جزیره؛ روزنامه‌ها غیرقابل خواندن به علت سانسور شدید دولت و توخالی بودن، سانسور حتی برای کتاب‌ها، کتابخانه‌ها و دانشگاه خالی و احزاب مخالف موجود ولی کارشان پرحرفی و تقاضای لفظی و مکرر اجرای انتخابات و قانون اساسی. اما همین صداها هم سال به سال ملایم‌تر و خاموش‌تر. باتیستا منفور مردم ولی فقدان جانشین و راه‌حل‌های دیگر. کوبا، حالت آدم‌تبار را داشت، تبار تسلیم شده به تب خود.

جریان باطنی کارها

زندگی کوبا و خوشی و ناخوشی آن روی شکر نهاده شده بود. ژان پل سارتر نیز، جنگ کوبا را جنگ شکر نامیده است.

کوبا جزیره‌ای است حاصل خیز، مملو از نیستان‌های انبوه شکر، با ساقه‌های درهم پیچیده به رنگ‌های سبز تیره تا سبز روشن زراعت؛ راحت و پربرکت؛ نی‌ها را بیخ‌بر می‌کنند و تا ۷ سال باز می‌روید و بدون کود و زحمت حاصل می‌دهد. ساقه‌های نیشکر را روی عرابه‌های گاوی و یا اسبی ریخته، یا بار کامیون کرده به کارخانه می‌رسانند. در فصل درو، بوی مخصوص حیوانی آن همه‌جا را متعفن می‌کند. ذرات هوا به ذائقه شیرین می‌آید ولی گلوگیر و نامطبوع است. وقتی ساقه‌ها را در سیلو یا قیف‌های بزرگ کارخانه خالی می‌کنند فوجی از مگس به آن سرازیر می‌شود. ماشین‌ها ساقه‌ها را خرد می‌کند، مغزش را می‌فشارد و شیره‌ی نیشکر را می‌گیرد. پوست و برگ به عنوان سوخت مجانی به مصرف کارخانه می‌رسد. دستگاه‌های بعدی شیره‌ی

شکر را به هم می‌زنند، تغلیظ می‌کنند و بالاخره یک خمیری از دانه‌های زرد و بدرنگ درست می‌شود.

این شکر زرد تصفیه نشده، محصول اصلی و مایه حیاتی کوبا است که در گونی‌ها ریخته و به آمریکا حمل می‌شود. از این به بعد کوبا دیگر نقشی ندارد، شکر زرد خام باید در آمریکا تصفیه و به قند پاک تبدیل شود. حساب کوبا و سرنوشت مردم کوبا هم، باید در آنجا تصفیه شود.

قبل از آنکه همراه شکر پا به قاره آمریکا بگذاریم، به زراعت نیشکر در جزیره، نگاه کنیم: در برابر چنین محصول بی‌دردسر پر مداخل، آنچه از اراضی کوبا زیر کشت رفته، زیر کشت نیشکر رفته است و بقیه به صورت علفزار بایر، یا باتلاقی رها شده، به عنوان چراگاه گوسفند به طرز راحت دیگری مورد استفاده واقع شده است. بنابراین، به دلیل طبیعی و هم مصنوعاً، با دخالت مستقیم و غیر مستقیمی که بعد از رفتن اسپانیایی‌ها به عمل آمده است، کشاورزی جزیره منحصر به نیشکر و تا اندازه‌ای دامداری شده بوده است.

قسمت اعظم اراضی متعلق به یک عده مالکان متمول داخلی و سرمایه‌های خارجی بود. ملاکین به هیچ وجه الزامی نداشتند روی زمین خود اقامت و فعالیت کنند، بیشتر عمرشان را در آمریکا یا اروپا خوش گذرانی می‌کردند. پیش کاران آن‌ها، برای چهار ماه مزدور می‌گرفتند و هشت ماه بقیه سال، برزگران بیچاره را بدون مزد، به حال خود رها می‌کردند. این نوع اراضی را لایت فوندریا می‌نامیدند.

افزایش جمعیت (از ۱/۵ میلیون نفر در سال ۱۸۹۹ به ۶/۶ میلیون نفر در سال ۱۹۶۰) و فزونی عرضه بر تقاضا، سبب تنزل دائمی دستمزد نیشکر کاران و منافع بیشتر نیشکر داران می‌شد.

دامداران یا گله‌داری که پس از جنگ، از اسپانیا وارد شده بود و تا پایان قرن ۱۸ (میلادی) سرچشمه اصلی زندگی جزیره بود، بعداً از شکر شکست خورد و درجه‌ی دوم شد. در سال ۱۹۵۸، از دامداری یک صد میلیون دلار سود و کار برای ۱۰۰'۰۰۰ نفر به دست آمد. به ملاحظه این خدمات، دامداران ۶۸ درصد (۳۰۰'۰۰۰ هکتار زمین) از اراضی کوبا را در اشغال داشتند.

دست خارجی (آمریکا)

آمریکا، غیر از ۴ سال (از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲)، دخالت نظامی و سیاسی مستقیم و آشکاری

در کوبا نداشت. دون شأن ملت دموکرات بشردوست آمریکا بود که کوبا را تصرف نماید و دولت استعماری باشد؛ سهل است مثل دایه‌ی مهربان‌تر از مادر، علاقه‌مند بود که کوبای ظاهراً مستقل، دارای قانون اساسی و انتخابات و احزاب و کلیه تشریفات و مظاهر دموکراسی تمام عیار باشد.

از نظر اقتصادی نیز در کوبا سرمایه‌گذاری می‌کردند و شکر آنجا را خیلی گران‌تر از نرخ بین‌المللی به همان مبلغی که در شرایط نامساعد و دستمزد گران برای شکر کاران جنوب آمریکا تمام می‌شد، خریداری می‌کردند.

فقط به این شرط که کوبا مایحتاجش را از آمریکا بخرد. به این ترتیب از یک طرف هموطنان معدود شکرکار خود را که در جنوب آمریکا به کشت آن می‌پرداختند حمایت می‌نمودند و از طرف دیگر زراعت و اقتصاد کوبا را منحصر به شکر ... یعنی منحصر به آمریکا می‌نمودند.

ریشه این عملیات در دوران چهار سال اشغال موقت جزیره بر طبق معاهده پاریس انجام گردید. کشتزارها را می‌خریدند و کارخانه‌های شیره‌کشی نیشکر می‌ساختند. رفته رفته در کوبا هر چه سرمایه و هر چه زمین قابل کشت و هر چه دست بود به طرف شکر رفت. در ۱۹۳۹، ۵۵ درصد از اراضی جزیره کوبا، به وسیله مؤسسات آمریکایی بهره‌برداری می‌شد و کوبایی‌ها فقط ۲۲ درصد از اراضی را در اختیار داشتند. بقیه زمین‌ها، لایت‌فوندریای بایر بی‌حاصل بود. پس از آنکه کار به جریان افتاد، نسبت فوق معکوس و سهم سرمایه‌های کوبایی بیشتر شد. عایدات سرشار، مثل پول بادآورده، به جیب همه کس می‌رفت. همه خوشحال بودند که شکر را به زر تبدیل می‌کنند. زراعت‌های دیگر و فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی، چون کم‌مداخل و زیان‌آور بود، منسوخ و تولید شکر سال به سال زیادتر شد.

در سال ۱۹۰۱، آمریکا ۲'۹۶۳'۰۰۰ تن شکر به مصرف رساند که ۵۵۰'۰۰۰ تن آن را از کوبا به مبلغ ۲۷ میلیون دلار خریده بود.

در سال ۱۹۱۱، آمریکا، ۳'۸۰۰'۰۰۰ تن شکر به مصرف رساند که ۱'۶۷۴'۰۰۰ تن آن را از کوبا خریده بود.

در سال ۱۹۲۵، آمریکا ۶'۹۳۴'۰۰۰ تن شکر به مصرف رساند که ۳'۸۰۰'۰۰۰ آن را از کوبا به مبلغ ۱۹۳ میلیون دلار خریده بود.

در اثر این درآمدهای فراوان و تسهیلاتی که آمریکا در معاملات قسطی قائل شده

بود، کوبایی‌ها را به کالاهای لوکس و زندگی تجملی صادراتی آمریکا، کاملاً معتاد و آلوده کردند؛ دان خوبی پاشیده و دام خوبی گسترده شده بود.

حساب ارزهای حاصله از شکر کوبا، در بانک‌های آمریکا بسته می‌شد. حسابی که کوبا را سال به سال بدهکارتر می‌نمود خصوصاً در سال‌های کم محصولی. عملی را که کوبایی‌ها، در ابتدا با میل و منفعت انجام می‌دادند، همین که کشاورزی آنها تک محصولی شد و خود آنها از هر فعالیت و تولید دیگری عاجز گشتند موجب اسارت آنها در دست آمریکا شد؛ چون هم نرخ خرید را تعیین می‌کردند و هم واردات شکر یعنی میزان کل خرید را.

ژوزه مارتی، رهبر نخست انقلاب، علیه اسپانیا گفته بود:

«کشوری که تنها با یک کشور دادوستد کند نابود می‌شود»

او می‌خواست کوبا به لیبرالیسم اقتصادی رسیده صنعت کوچکی داشته باشد و همه نوع محصولات کشاورزی صادر نماید. حالا از چاله درآمده، به چاه افتاده است. آمریکا پنج سال متوالی با خشونت و سخت‌گیری رفتار کرد بعد از سال ۱۹۲۵، یک مرتبه تولید را به ۲ میلیون تن آوردند و ۱۷ سال طول کشید تا به میزان ۱۹۲۵ رساندند. مجدداً کوبا با بحران اضافه تولید روبرو شد.

نوسان‌های سهمیه واردات، سبب خانه خرابی سرمایه‌داران کوچک و تمرکز بیشتر اراضی در دست مالکان زورمند می‌شد. خلاصه آنکه ۲۵ سال به جهل و سستی کوبایی‌ها گذشت. خود را فروخته و دست بسته آمریکا کرده بودند. دولت‌های آنها، اعم از ملی و غیرملی، در زیر فشار آمریکا و ترس از اینکه یک مرتبه خرید را پایین بیاورند و مطالبه‌ی تصفیه حساب و ام‌ها را بنمایند، وظیفه خود می‌دانستند نگذارند مؤسسات صنعتی به وجود آید. در هر کاری، ناچار نظریات واشنگتن را رعایت می‌نمودند.

از طرف دیگر اعتیاد به زندگی تجملی سنگین؛ از بین رفتن سرمایه‌های کوچک و متوسط، و ازدیاد روز افزون جمعیت؛ ملازم با تنزل دائمی دستمزد یعنی بیکاری و گرسنگی اکثر دهقانان؛ سبب شده بود وضع ملت سال به سال وخیم‌تر و ناراضی‌ها را ناراضی‌تر کند.

برای حفظ این حالت عدم تعادل عجیب و نگاه‌داری طبقات مالک و متنفذ که برخوردار از انواع منافع و خوشی‌ها بودند، یگانه وسیله‌ی مؤثر؛ ارتش منظم نیرومند

۵۰'۰۰۰ نفری بود که از میان اشراف زمین دار بیرون آمده، زیر نفوذ آنها اداره می شد. ارتش نه تنها نسبت به ملت بی اعتنا بود بلکه از مجلس و دولت ها هم فرمان نمی برد چکشی بود برای خرد کردن کوبا که به خرج او ساخته شده بود. ظاهراً مدافع مالکان بزرگ، ولی در باطن امر و بدون آنکه خرجی و زحمتی داشته باشد و بدون اینکه آن افسر یا سرباز کوبایی متوجه بشود، حافظ منافع ارباب اصلی، یعنی مجری سیاست آمریکا بود.

سیاست آمریکا در برابر چنین خدمات بی دریغ و وظیفه خود می دانست وضع موجود را حفظ کند و دیکتاتوریهایی مانند سر جوخه باتیستا را علی رغم بی سوادی و فساد و بی اعتباریش در میان اشراف و متنفذین و شکنجه ها و آدم کشی هایش با سکوت مخصوص مطبوعات و بی خبری معصومانه مردم آمریکا حمایت نماید.



سر جوخه باتیستا

۲۸ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

در سال ۱۹۵۲ به او توصیه کردند وارد میدان انتخابات شود و هزینه انتخاباتش را به عهده گرفتند و تشویق نمودند دست به کودتا بزند و به طوری که پس از شکست سال ۱۹۵۴ سخاوتمندانه به او پناه دادند.

مأموریت باتیستا تنزل دادن تولید اضافی و به خاک سیاه نشانیدن هزاران خانواده روستایی بود. اربابان جزیره فهمیده‌اند که مردم کوبا را باید به شکل میمون درآورد و الا انقلابی خواهند شد مردم را تعلیم داده‌اند که انسان برای آن به دنیا می‌آید که با دست خالی زمین را فشار دهد تا از نیشکر آب بگیرد.

جوانانی که نمی‌توانستند تحمل چنین اوضاعی را بنمایند و امکانی داشتند به اروپا مهاجرت می‌کردند.

فصل دوم

انقلاب

فیدل کاسترو و انقلابی که اول در او صورت گرفت

کاسترو اصلاً از یک خانواده خرده‌مالک به دنیا آمده، یک روشنفکر شهری محسوب می‌شد و شغل انتخابش وکیل دعاوی بود؛ هنوز هم هر وقت فراغت پیدا می‌کند به سرزمین پدری واقع در باتلاق‌های سیناگا می‌رود تا با خانواده در یک اتاق عمومی غذا بخورد و بخوابد.

او بالطبع و از کودکی انقلابی و به اصطلاح، بچه‌ی تُخسی بود. تحمل زورگویی را نمی‌توانست بکند، مشت را با مشت جواب می‌داد. از دبیرستان اخراجش کردند در ابتدای جوانی احساس سرگردانی روحی و فکری می‌کرد. میل به کشف راز زندگی داشت. چندی رو به مطالعات مذهبی آورد. امیدوار بود از راه آگاهی و معرفت از سرگردانی نجات یابد. در دانشگاه به نقصان برنامه‌ها و پوچی جواب‌ها که به مسائل اساسی و اجتماعی داده می‌شد، برمی‌خورد. فهمید که استادان و خانواده و طبقه‌ی او، تماماً می‌خواهند دانشجویان را از علم واقعی محروم کنند. در مطالعه‌ی بدبختی‌های هموطنان خود، به این عقیده رسید که:

اهمیت عوامل طبیعی هرچه باشد، بلاهایی که به سر آدمیزاد می‌آید، از دست سایر آدم‌هاست.^۱

۱. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»

روم (۳۰) / ۴۱: به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد ...



فیدل کاسترو (وسط)، کامیلو سینفیگوس (راست) و رائول کاسترو (چپ)

تنها فیدل کاسترو بود که زمزمه‌ی فریاد درونی ولی خفته‌ی ملت را که «دیگر این وضع نمی‌تواند ادامه داشته باشد» شنید و دانست که این بدبختی روز افزون دنباله دارد. تضاد دولت‌مندان و فقرا را دریافت کرد و انقلاب را پیش‌بینی نمود. انقلاب بر کوبا سایه افکنده بود. در جستجوی آن دسته از آدم‌ها و آن عواملی که سبب محرومیت و بیچارگی ملت شده است. چنین تشخیص داد که سیاستمدار اصلاح‌طلب و دموکرات‌ها که از مردم رأی می‌گرفتند و به حکومت می‌رسیدند، در ابتدا درستکار بودند اما به‌زودی ناتوانی خود را تشخیص داده حریص و فاسد می‌شدند. ناتوانی

آنها از این بود که قدرت واقعی در دست ارتش بود بنابراین «ارتش کوبا بدترین دشمن ملت و اسباب کار توانگران است».

کاسترو اندیشید که «دست کم، مستعمره‌ها بهتر از نیمه مستعمره‌ها هستند» چون در آنجاها سیاستمدار فاسد نیست اما نیمه‌مستعمره به‌خودی‌خود فریب و دروغ است زیرا حقیقت باطنی آن استعمار است. بنابراین همه‌چیز فریب و دروغ می‌شود^۱ و فشار یک طرفی را «پیمان آزادانه» می‌نامند.

کاسترو فکر می‌کرد، کوبایی‌ها دزد و مختلس به دنیا نمی‌آیند؛ فساد، زاده‌ی ناتوانی حاصله از اقتدار تو خالی دولت‌های ظاهراً منتخب ملت، بر وابستگی و اسارت مطلق اقتصادی ما پرده افکنده است.^۲ نیروی ارتش باعث شده است که این نیرنگ در پرده بماند و ارتش، خود همین دروغ است چون وظیفه پنهانیش تباه ساختن دولت و حکومت مردم است که باید پشتیبان آن باشد؛ بنابراین گفت: «ارتش باید درهم شکسته شود».



سربازهای باتیستا

اولین حمله و اولین شکست (۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲)

فیدل کاسترو، نیروی نظامی و بساط فریبنده‌ی نظم ظاهری را هدف مستقیم خود قرار می‌دهد، با همدستی چند نفر از یاران به سربازخانه «مونکاد» حمله‌ور می‌شوند،

۱. خوب چشم‌ها را باز کنید و سر تظاهر بازی‌ها و داعیه‌های آزادی‌خواهی و تقدس مآلی را بیابید «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» (حشر ۵۹) / ۲: ... پس ای صاحب‌نظران، عبرت بگیرید).
۲. ما که الحمدلله هنوز به این مرحله هم نرسیده‌ایم که ملت نمایندگان از خود انتخاب کند و بعد آن نمایندگان به اقتدار تو خالی برسند.

تهوّر زیاده از عقل و امکان؛ همگی دستگیر و در قلعه زندانی می‌شوند - محاکمه و محکومیت - عدم پشتیبانی افکار عمومی و تا اندازه‌ای ایراد و تمسخر.

کاسترو عضو حزب چپ ارتدوکس بود. رئیس جمهور کوبا با تشکیل این حزب چپ موافقت داشت ولی به شرط آنکه «تلنگری نزنند». پس از ۲ سال زندان، مشمول عفو و به مکزیك تبعید می‌شود.

مردان بزرگ را زندان و تبعید تسلیم نمی‌کند بلکه تقویت و مجرب می‌نماید. کاسترو از طریق خود دور نشد؛ تصمیم گرفت به جزیره بیاید و به تنهایی هم شده ارتش را نابود کند.

رسیدن انقلاب

چهار سال زندان و تبعید، اگر برای پختن جوان آهنینی مثل کاسترو، طرح ریزی نقشه‌های جدید او لازم بود، هموطنان محروم و مأیوس او به طریق اولی احتیاج به بیدار شدن و تکان خوردن را داشتند، انقلاب می‌بایست برسد.

توده مردم هنگامی تن به انقلاب می‌دهند و داروی تلخ را سر می‌کشند که از وضعی نومید شوند. لازم است تنظیم درست منافع، امتیازات متقابل، اصلاحات... و همه اینها را یک به یک آزموده و مأیوس شده باشند.

آیا می‌توان گفت مردم این دارو را تحلیل می‌برند؟ طوفان‌های بس سهمگین باید تا آنها را به این طرف براند. ورشکستگی، گرسنگی، جنگ خارجی و شکست است که به جای مردم تصمیم می‌گیرد. گاهی هم یک حزب انقلابی را وادار می‌کند در لحظه‌ی مناسب دست به کار شود.^۱

در هر حال کارد باید به استخوان برسد و کارها به بن‌بست بیانجامد.

در سال ۱۹۵۲ که کاسترو اولین حمله‌ی حساب نشده خود را به سر بازخانه شهر می‌نماید و باتیستا به دومین کودتای موفقانه خود دست می‌زند، کودتا با اعتراض چندانی مواجه نمی‌شود؛ چون مردم از یاوه سرایی‌های مجلس‌های فاسد خسته شده بودند. اما همان‌طور که چهار سال زندان و تبعید روی کاسترو و یارانش کار کرده بود، چهار سال فشار و فساد دیکتاتوری هم روی مردم کار کرد، روی مردمی که قبلاً

۱. «وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بَشِيْرًا مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ». بقره (۲) / ۱۵۵: و البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده.

بیچارگی و اسارت را برای خود سرنوشت طبیعی می‌شناختند و وضع اقتصادی و سیاسی و نظامی موجود را غیرقابل تغییر می‌دانستند.



باتیستا در میان سربازانش

البته خشم می‌تواند شورش به پا کند. اما برای لرزاندن یک رژیم کافی نیست. برای تمکین و تسلیم بر عصیان، یک مشت آدم لازم بود که ملت را دعوت کنند به پا خیزد و ماشین جهنمی را درهم شکند. علاوه بر آن امیدواری دادن به ملت لازم بود. خلاصه آنکه در میان دهقان‌ها و شهری‌ها کم کم زمینه برای پذیرش انقلاب مساعد شد.

حمله دوم و زدن به کوه (۲ دسامبر ۱۹۵۶)

هشتاد نفر هم‌قسم، مصمم تا آخرین نفس؛ با یک گرجی کهنه از مکزیکی به راه می‌افتند. پس از یک هفته تلاش طاقت فرسا و در دریای خروشان، به ساحل سانتیاگو پیاده می‌شوند.

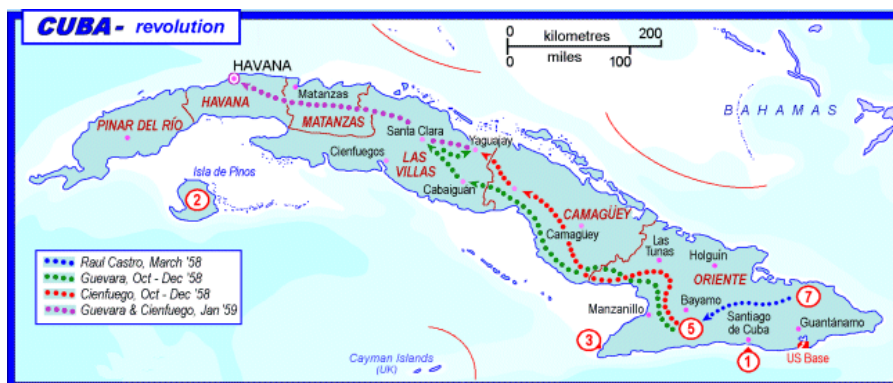
چند روز تأخیر آنها، باعث می‌شود سربازان و پلیس باتیستا شورشی را که قرار بود همزمان با ورود آنها در شهر برپا شود عقیم نمایند و استقبال کنندگان بینوا را قتل عام کنند و سپس خود به جای آنها در انتظار مهاجمین بایستند. عده زیادی از

۳۴ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
 تازه واردین که همگی از خستگی و بی حالی از راه وامانده شده‌اند کشته یا اسیر
 می‌شوند. جمعی از بیراهه خود را به پایتخت می‌رسانند تا شبکه زیرزمینی تشکیل
 دهند. سی نفری می‌توانند لنگان و خیزان خود را به کوه زده به قله‌های سیرا مایسترا،
 بلندترین رشته کوه جزیره، برسانند در آنجا مأمن می‌گیرند و یاغی می‌شوند.



قله‌های سیرا مایسترا

سی نفرند، محکوم به گرسنگی و مرگ. اگر یک دهقان به وعده‌ی پادشاه، تن به
 خطر نداده بود و رد پای آنها را نشان می‌داد، حسابشان از روز اول پاک بود!



مسیر حرکت انقلابی کاسترو و یارانش

ارتش آنها را رها نکرد، گشتِ هواپیماهای نظامی همه روزه بر فراز ابرهای قله بود ولی بالاخره اینها در نقطه‌ای از جزیره جاپایی به دست آورده و بلندترین محل را از دست دیکتاتور خارج ساخته بودند، آوازه‌ی آنها در جزیره پیچید!

گاه گاه سرکی می کشیدند ولی آمد و رفت نظامی‌ها و برخورد با دهقان‌ها دلشان را آب می کرد.

ستون‌های نیرو که به دامنه کوه سیرا چسبیده بودند به زحمت فراوان خود را به کمرکش‌ها می‌رسانند و ناکام برمی‌گشتند. یاغی‌ها می‌گریختند و جنگ و گریز می‌کردند. بعد از تجربه نخستین، و چهار سال تفکر و تدارک قبلی، کاسترو و یقین کرده بود که در شهرها نمی‌توان به ارتش کاری کرد. تصمیم گرفت، در تنها محل ناتوانیش او را نابود کند، در دامن طبیعت. در آنجا سازمانی داد که بتواند مدت درازی انتظار بکشد. ابتدا دهاقین کوهپایه بدگمان بودند و از دردمندی که حضور آنها ایجاد می‌کرد ناراحتی داشتند، از یاغی‌ها فرار می‌کردند. حتی اگر یاغی‌ها می‌خواستند نشانه‌ای و خبری از دهقان‌ها راجع به سربازان بگیرند، مجبور می‌شدند دهقان‌ها را به تله انداخته، موقتاً حبس کنند.

ولی مسلم بود که شورش فقط با همراهی کامل دهقان‌ها می‌تواند پیش برود. یاغیان خود را جزو کشت کاران و همدرد و همکار آنها می‌کردند. حداکثر ملایمت و رفاقت را نشان می‌دادند. شاهکار بزرگِ صادقانه‌ی خود را به خرج دادند و به آنها فهماندند که تا املاک و مزارع از دست مالکان گرفته و تقسیم نشود، اینها از بدبختی نجات نخواهد یافت. بنابراین انقلاب، انقلاب دهقانی شد.^۱

از طرف دیگر با حمله‌های متفرقی که به پاسگاه‌ها می‌کردند هنر و صدق ادعای خود را اثبات می‌کردند و رفته رفته محبت و اعتماد دهقان‌ها را می‌خریدند. چندی نگذشت که خُرد خُرد پارتیزان‌هایی به آنها افزوده شد، بهتر مسلح شدند، امید ملت به طرف آنها کشیده شد؛ دهقان‌ها با وجود خطر کشتن و کشته شدن، به صف آنها می‌پیوستند، چون مثل همه جا وقتی بدبختی از حد به در رود و پیوسته شدت یابد، ملت با دست خالی به جنگ با نظامیان مسلح می‌پردازد.^۲

۱. البته تفاوت چندانی! با مال ما [انقلاب شاه و ملت! ششم بهمن ۱۳۴۱] نداشت.

۲. خدا شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را رحمت کند.



پارتیزان‌ها

جنبش زیرزمینی را «ج ۷-۲۶» نام نهادند

هم‌آهنگ با یاغیان کوهستانی ریشو، مبارزان مخفی متفرقی در شهرها دور هم جمع شدند و نام نهضت مقاومت ملی زیرزمینی خود را، به یاد حمله اول کاسترو به سربازخانه نوسکاد، ۲۶ ژوئیه گذاشتند. عملی که به صورت ظاهر در جین کشته شده بود، در واقع زنده بود و اینک حیات خود را نشان می‌داد و باز هم قربانی می‌داد.^۱

البته از زمان ژوزه مارتی قهرمان کوبا مبارزه بورژوازی با فئودالیتة شروع شده و ادامه داشت ولی این دفعه، همگی رهبری کاسترو را دورادور پذیرفتند در صورتی که اوایل کار خیلی‌ها او را فرزند یک نفر زمین‌دار کلان تصور می‌کردند که با تکیه به دهقانان ارتجاعی می‌خواهد بنای یک دیکتاتوری دست‌راستی را بگذارد.

جنبش ژوئیه دو وظیفه داشت؛ دوشیدن شهرها برای خرید اسلحه جهت یاغی‌ها، و برانگیختن توده‌های شهری از طریق نشریه‌های مخفی و تظاهرات و نمایش‌ها. با هزار زحمت و تدبیر، اسلحه را به دامنه‌ی سیرا می‌فرستادند و به یاغی‌ها می‌رساندند. اولتوسکی که بعداً وزیر راه شد از قهرمانان سرسخت این ماجرا بود. شکنجه‌های

۱. مرگ در راه مقصود فنا و شکست نیست بلکه طبیعت ضامن اثربخشی آن می‌شود:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

آل عمران (۳) / ۱۶۹: مبدا تصور کنید که آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند.

شدید پلیس و ارتش که خواهان کوبیدن و پست کردن دشمن خود بودند، قوت غالب نهضتی‌ها بود، به طوری که سال‌ها وقت لازم است تا بعضی از آنها که از زیر شکنجه‌ها زنده برخاسته‌اند تعادل فکری خود را باز یابند!
در ظرف دو سال مبارزه جمعی، نوزده هزار کشته دادند؛ مع ذلک دست برنداشتند.^۱

روز پیروزی (۲ ژانویه ۱۹۵۹)

بالاخره دو سال صبر و پایداری یاغیان در برابر گرسنگی و سختی و خطرات و ابراز شجاعت‌های عجیب از یک طرف و فعالیت و شهامت‌های فوق طاقتهای رزمنده‌های شهری از طرف دیگر، منتهی به پیروزی شد و با دادن ۱۰۰۰ کشته در جنگ نهایی، ارتش موسوم به ملی! برانداخته شد. باتیستا پا به فرار گذاشت و در هیچ کشوری جز پرتغال اجازه پناهندگی نیافت.



سربازان انقلاب

دوم ژانویه روز پیروزی بود. با وجود ناهماهنگی‌ها و سردی‌ها و سوءظنی که فیما بین وجود داشت، دو دسته یاغیان کوهستانی و رزمندگان شهری به هم پیوستند.^۲

* * *

۱. إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ همین است (بقره ۲) / ۱۵۳ : خدا با شکیبایان [و پایداران] است.

۲. متأسفانه، مصنف کتاب، در این قسمت به اختصار پرداخته، شرح شورش و جنگ نهایی را نداده است.



فیدل کاسترو، رانول کاسترو و چه گورا



فیدل کاسترو و چه گورا، خوشنود از پیروزی

فصل سوم پس از انقلاب

اقدامات اولیه و اصلاحات فوری

همین که انقلاب پیروز شد اولین اعمال فیدل کاسترو، کنار کشیدن خود از مقام زمامداری، حفظ وحدت ملی و وفای به وعده‌های اصلی بود.

در دولت انقلابی، از هر دو دسته، یاغیان کوهستانی و شورشیان شهری را جا دادند. اورویتا آزادی خواه پیر و قانون پرست اصولی، مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد. کاری به ایدئولوژی‌ها نداشتند (و این خود باعث ابهام مردم در شناختن قیافه واقعی انقلاب می‌شد) قانون اساسی سابق را دست نزدند و مخصوصاً کاسترو نمی‌خواست خدا را از قانون اساسی بردارند و به کشیش‌ها حمله کنند. اساس، عمل بود نه مقررات.

بلافاصله دستوری صادر و کلیه‌ی اجاره بهاها نصف شد. نرخ برق و تلفن را هم که به زیان کمپانی‌های آمریکایی تمام می‌شد کم کردند. مالیات کمرشکن بر کالاهای تجملی به منظور جلوگیری از خروج ارز وضع شد. و بالاخره اصلاح زمین داری شروع گردید (۱۷ مه ۱۹۵۹): تقسیم خالصجات بین کشاورزان؛ خارجی‌ها از داشتن زمین ممنوع؛ لایت فوندریا موقوف؛ حداکثر مالکیت ۴۰۰ هکتار آن هم به شرط عمل در زمین؛ داشتن کارخانه نیشکر و زمین هم قدغن، جبران خسارت؛ سلب مالکیت با برات؛ و بالاخره تأسیس «انستیتوی ملی اصلاح زمین داری» تحت سرپرستی ژیمنزه به منظور تنظیم و تمرکز امور مربوط به تقسیم و بهره‌برداری از زمین و تنوع دادن به کشت.

انستیتوی اصلاح زمین داری تشخیص داد که ۳ هکتار زمین برای ارتزاق خانواده‌ی پنج نفری کافی است. در قطعات تقسیم شده و چمن‌زارهای احیا شده، کشت برنج و

گوجه فرنگی را ترویج کرد. تنوع کشت سبب افزایش درآمد داخلی و صرفه‌جویی ارز شد. بعد از ۱۴ ماه ۱۲۵'۰۰۰ بیکار به کار برگشتند. اما در مورد مزارع نیشکر از قطعه کردن اراضی جلوگیری نموده، برای اداره‌ی آنها شرکت‌های تعاونی روستایی تشکیل داده شد.

شرکت‌های تعاونی که ضمناً جای عطارد را گرفته، دست‌های واسطه‌زالوصف را از میان برد.

در برنامه ایجاد کارخانجات، دیدند صنایع سنگین باز باید در خارج باشد ولی از این به بعد مشتری اجباری و دست‌بسته‌ی کشور واحدی نبودند و صنایع کوچک را یک به یک به راه انداختند، پول بخت‌آزمایی ملی تحویل بنگاه ملی خانه‌سازی شد؛ برای اینکه برنامه‌ها زود پیش رود و خود مردم نیز به کار افتند، بنگاه ملی خانه‌سازی اسکلت خانه‌ها را می‌ساخت و تحویل خانواده‌ها می‌داد تا خودشان تمام کنند. از هر طرف کثوپراتیف‌های [تعاونی‌های] ساختمان روستایی مسئول شدند؛ سطح زندگی به تدریج بالا رفت.

اشکالات اولیه داخلی

در کابینه‌ی تازه کار، اولتوسکی - جوان جنگنده‌ی شهری - مخالف تقسیم فوری اراضی بود و گوارا، یاغی کوهستانی اصرار به تقسیم فوری داشت. کاسترو که بعداً مجبور شد خود جای رئیس دولت را بگیرد بیش از هر چیز به حفظ وحدت جامعه کوبا نظر داشت و بالاخره میانه را جوش داد. وقتی کرایه مستغلات را یک مرتبه نصف کردند بار اقتصاد ملی سبک تر شد ولی لبه‌ی وحدت اجتماعی، ترک برداشت زیرا سرمایه‌های کوچک و مردم شهری که یگانه ارتزاقشان از زمین و اجاره‌داری بود ناراضی شدند و ترس از بلشویسم و ملی کردن همه چیز پیش آمد. پول‌ها را از بانک‌ها بیرون کشیدند اما متانت و حسن نیت دولت انقلابی، اعتماد عمومی و پول‌ها را به جای خود برگرداند.

سندیکاها برای افزایش دستمزد کارگران و پرده برداشتن از چهره‌ی انقلاب اشکال‌ها می‌گرفتند و اعتصاب‌ها راه می‌انداختند، دولت ملی نمی‌توانست روش ضد کارگری بگیرد، به کارفرمایان توصیه مسالمت و تمکین می‌کرد؛ آن وقت طبقات متوسط و بازرگانان از مساعدت‌های بی‌جهت به کارگران عصبانی می‌شدند و نمی‌فهمیدند دولت سوسیالیست است یا لیبرالیست و برنامه و تکلیف چیست؟

بر سر بستن قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها که لکه‌های ننگ میراث دوران حقارت و اسارت بود در دسرهای دیگری پیش آمد. چون نمی‌خواستند بیکار به کوچه‌ها بریزند. دولت به ترتیبی آنها را در دست گرفت و جلوی حق و حساب خانه‌دارها و پاسبان‌ها را بست.

ولی اشکال اساسی، ناشی‌گری و بی‌اطلاعی زمامداران و مسئولین جدید در برابر هزاران مسائل و برنامه‌هایی بود که سابقاً دیگران عهده‌دار آن بودند و یا اصلاً در آنجا سابقه نداشت. این دسته‌ی تازه‌کار، از فیدل کاسترو گرفته تا متصدیان ادارات و مرییان دهات، می‌بایستی «انسان - ارکستر» شوند و از عهده‌ی هر کاری بر آیند.



چه گوارا، رائول کاسترو و فیدل کاسترو

مثلاً جوانی چون گوارا که قبلاً پزشک بوده است، بانک ملی و امور اقتصادی جزیره اقتصاد در رفته را به دست می‌گیرد و اولتوسکی که تنها تجربه‌اش در راه‌سازی یک عمل تخریب راه در دوران یاغی‌گری بوده است، وزیر راه می‌شود، خصوصاً که در دوران باتیستا از همه چیز و از جمله از آدم متخصص محروم شده بودند. باتیستا، حتی دانشگاه را، به بهانه‌ی آشفستگی، سه سال تمام از ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹ بسته بود. خوشبختانه انقلابیون با قبول مسئولیت‌های جدید، می‌دانستند که نمی‌دانند ولی معتقد بودند که شایستگی از فیروزی می‌آید و ناشایستگی از شکست.

کارشکنی‌های خارجی و تهدید دائمی آمریکا

بدیهی است که صرف‌نظر از دیکتاتوری دست‌نشانده و افسران مزدور و یک مشت مالکان استثمارگر که دشمنان داخلی محسوب می‌شدند، بیش از هر کس و هر کشوری ممالک متحده آمریکا (سرمایه‌داران و سیاست‌مداران) از انقلاب کوبا عصبانی بودند: «آزادی کوبا خشم کشور آزادی را برانگیخت». روزنامه‌های آمریکا ایراد می‌گرفتند که انقلابیون کوبا قانون اساسی ۱۹۴۰ را زیر پا گذاشته‌اند، انتخابات انجام نمی‌شود یا آزادی اقتصادی از بین رفته است؛ ولی کوبایی‌ها بدون آنکه مخالف قانون اساسی یا انتخابات و اصل مالکیت باشند به چیزی که بیشتر فکر می‌کردند و برای آنها اصل شناخته می‌شد، کوبا بود و نجات جزیره از نیمه استعمار خارجی و جبران عقب‌ماندگی گذشته. آنها با هم‌آهنگی و اعتمادی که به رهبری جدید خود داشتند می‌گفتند:

«هر ضربه داس که زده شود و هر پیچ و مهره‌ای که سفت شود، گامی است

به سوی دموکراسی...»

به این عقیده رسیده‌اند که آزادی انتخاب کردن، چنانچه به تمام مظاهر آزادی آمیخته نباشد، دام و فریبی بیش نخواهد بود. به کشتزارهای گوجه‌فرنگی و کارخانه‌های فولادریزی بیشتر توجه داشتند تا به مقررات و مؤسسات. قانون آن‌ها روی کار دور می‌زد نه گفتار، بنابراین دستپاچگی برای انتخاب نماینده نداشتند؛ حتی کاسترو را هنگامی که در یک سخنرانی عمومی از فرمانروایی ملت و رژیم مجلس‌های نمایندگی صحبت می‌کرد، هو کردند.

آزادی کوبا خشم کشور آزادی را برانگیخت؛ برای مخالفین با چتر اسلحه می‌فرستادند، هر قدر از انقلاب می‌گذشت و پیروزی و پیشرفت آن بیشتر می‌شد آمریکایی‌ها عصبانی‌تر می‌شدند و خطر برای کوبایی‌ها زیادتر می‌گشت. در داخل و خارج جنگ اعصاب برمی‌انگیختند. از فروش اسلحه و کمک سایر کشورها به کوبا، جلوگیری می‌کردند. سیاستمداران و رؤسای اقتصادی آمریکا، دائماً از نخریدن شکر و محاصره اقتصادی جزیره، دم می‌زدند.

موقعی که نویسنده کتاب [ژان پل سارتر] در کوبا بود، کشتی فرانسوی لاکوبر حامل کالا را، در بندر با ریختن نارنجک از هوا و به دست ایادی تبهکار طرفداران

۱. در حقیقت آنها با پیوست به یاغی‌ها و قبول داوطلبانه هزاران شکنجه و خطر عملاً رأی به رهبری جدید داده، خود انقلاب را به وجود آوردند نه آنکه انقلاب هم مثل سایر مظاهر اقتصاد و سیاست از بالا به آنها تحمیل شد و به منظور جلوگیری از انقلاب واقعی بوده باشد.

باتیستا منفجر کردند و ۲۰۰ کشته به جا گذاشتند. جشن کارناوال که برای آن روز تدارک شده بود به راه افتاد ولی به علامت عزا و انزجار و برای جمع آوری پول برای خرید اسلحه بیشتر.

همه‌ی این کارشکنی‌ها و تهدیدها نتیجه معکوس می‌بخشید. در پیش کسانی که دستگاه آدم بیچاره‌کنی را از بین برده‌اند و با برگشت به عقب، نتیجه‌ی زحماتشان به هدر می‌رفت؛ حالت انقلاب و عصیان را شدیدتر می‌کرد، زنده‌تر و سازنده‌اش نگه می‌داشت؛ همان‌طور که در ابتدای انقلاب، آن عده قلیل یاغیان علیه ارتش منظم نیرومند باتیستا، علیه معتقدات و رژیم‌می که آن را شکست ناپذیر احساس می‌کردند، قیام نمودند و پیروز شدند زیرا که پاک، از جان دست شسته بودند. برای کسی که از ته دل و قوی‌ترین اقبالش مرگ باشد هر چیز ممکن تر می‌شود. به قول برادر کاسترو، مبارزه با کوبا به مثابه دینامیتی است که نیروی بیشتری به انقلاب می‌بخشید و خوشبختانه مهار انقلاب به دست یاغی‌هاست.

آمریکا با حریفی روبه‌رو است که مردن را بر زیستن زیر یوغ ستم و اختناق ترجیح می‌دهد. در صورتی که برای کشور نیرومندتر هیچ چیز مافوق زندگی نیست یا باید نیروها را فرا بخواند یا کشتار کند و اگر روزی پا به جزیره بگذارند کسی که برای آنها نیشکر بکار دارد باقی نمانده است. کاسترو می‌گفت:

«اگر آنها کار را با محاصره‌ی ما شروع نمایند؛ ما می‌توانیم کاری بکنیم که به جنگ واقعی پردازیم؛ آن وقت در میدان نبرد به گلوله‌ی دشمن جان سپردن به از گرسنه در خانه مردن است.»^۱

به آمریکایی‌ها نیشخند زده می‌گفت:

«نه به زور قحطی، نه با آتش جنگ، شما نمی‌توانید ما را به زانو در آورید؛ این را بدانید که اگر به ما حمله کنید فاتح میدان ما خواهیم بود نه شما.»^۲

اعجاز جوانی و توسل به کار

در کوبا، نسل خردسال که مقارن تنک شدن بندهای دام شکاری آمریکا و فروریختن

۱. سیاست‌باغان و زمامداران ما هم از این حرف‌های قشنگ می‌زنند اما کاسترو و یاغی‌ها قبلاً عمل کردند و دیگران حرفش را زدند!

۲. دکتر مصدق هم بعد از ملی کردن نفت همین را به انگلیسی‌ها می‌گفت، ولی چون خائنین و ابادی دشمن در مملکت بسیار بودند و از طرف دیگر هنوز همه کس، محرومیت‌های محاصره اقتصادی و جان سپردن به گلوله دشمن را قبول نمی‌کردند، فاتح کودتا آنها شدند نه ما.

چنگال‌های استعمار نوین، پا به دنیا گذاشته، از دوران نعمت و نور نه خاطره‌ای داشت و نه اندوخته‌ای. بلکه تا چشم باز کرد با افزایش جمعیت و تنزل درآمد روبه‌رو شده شبخ مخوف بیکاری و گرسنگی به‌استقبالش آمد. بنابراین نسل خردسال بود که در جوانی انقلاب کرد و حالا نسل جوان است که باید مملکت را اداره کند، همان نیروی جوانی که با اتکا به خشم و جسارت آمیخته به‌امیدواری، یاغی‌گری و مقاومت زیرزمینی را به سر حد انقلاب عمومی رساند؛ پس از پیروزی، با توسل به کارگشده‌ی شبانه‌روزی و فراموش کردن خواب و خوراک، بر مشکلات دوران مسئولیت و احیاء و اداره‌ی مملکت فاتق می‌آید. با حداکثر سرعت برای نجات اقتصاد خود در برابر آمریکا پیش می‌روند و کارها را از روی سازمان و اصول علمی رهبری می‌نمایند. دست‌پیران که اهل تردید و مدارا بودند و جوانان بدبختی خود را تا اندازه‌ای از چشم آنها می‌دیدند، به کلی از رهبری کوبا کوتاه شده است. هم زمین‌ها را از صاحبان کشتزارها گرفته‌اند و هم مقام‌ها را از بزرگسالان.



چه گوارا و رائول کاسترو، پیرمردهای کابینه انقلاب، ۳۰ سال دارند

وزیر راه فقط ۲۹ سال دارد و این رقم، سن متوسط وزراء است، آرماند هارت ۲۷ سال و گوارا و رائول کاسترو که پیرمردهای کابینه هستند ۳۰ سال دارند (البته در زمان بازدید سارتر، ۱۴ ماه پس از پیروزی انقلاب).

در روزهای اول روی کار آمدن شورشیان که همه چیز جیره‌بندی و کارها و رفت و آمدها تحت کنترل بود، پزشکی برای گرفتن بنزین جهت ماشین خود به دفتر نمایندگی حکومت انقلاب شهر مراجعه می‌نماید؛ می‌گویند: رئیس برای کار فوری خارج شده؛ لازم است اندکی تأمل نماید. انتظار پزشک سبب ناراحتی و اعتراض او می‌شود. بالاخره جناب رهبر انقلاب و رئیس مسئول شهر که هنوز با نام مستعار خوانده می‌شد، می‌رسد و نزد پزشک برای انجام درخواست و صدور پروانه بنزین می‌آید. پزشک محترم ناگهان در کوبنده‌ترین و ضمناً شادی بخش‌ترین لحظات عمر خود قرار می‌گیرد. می‌بیند فاتح و حاکم شهر، پسر جوان اوست. با پسری که با همدستی تازه عروس، با هزار تردستی و تدبیر، مرام و غیب‌های خود را از پدر و مادر مخفی کرده بود.

سربازان نهضت مقاومت، با نسل بزرگ‌تر مطالب را در میان نمی‌گذاشتند؛ پیرمردها که جرأت و جسارت اقدامات خطرناک را نداشتند با انقلاب سازگار نبودند. امروزه در کارگاه‌ها و کشتزارها و اداره‌ها کار جوان گشته است. سن جوانی و جسارت کار سهمگین انقلاب و کوتاه کردن مدت مطالعه، رهبران را نجات داد، کارها در برنامه‌های سه‌نوبتی انجام می‌شود ولی در هر سه نوبت همان افراد پشت میز، پشت ماشین یا به‌دنبال کار هستند.



چه گوارا و ژان پل سارتر، مؤلف کتاب جنگ شکر در کوبا

گوارا مدیر کل بانک ملی و اقتصاد جزیره، برای مصاحبه پل سارتر، ساعت ۳ بعد از نصف شب میعاد می‌گذارد در حالی که از سر شب گذشته به کار پرداخته، چاشت

و ناهارش را در اتاق کار صرف کرده و پس از سارتر به مراجعین دیگر وقت داده است.

خفتن برای آنها احتیاج طبیعی به نظر نمی آید. در خود انرژی می سازند. در آنها چیزی جز احتیاج و شور به کار و بیداری نیست، هر وقت شد. کار که تمام شده می خوابند و هر وقت به یادشان آمد غذا می خورند و چه بسا که نهار و شام را فراموش می نمایند! هیأت وزیران بعد از ختم جلسه، تازه به وزارتخانه ها و انیستیتوها می روند.^۱ سادگی در غذا و عدم توجه به آن و بی علاقه گی به مشروب، سنت همگانی شده؛ میل دارند مثل دوران یاغی گری زندگانی کنند که دیر به دیر دستشان به خورش گرم می رسد. از پذیرایی های ریایی و تفریحات مصنوعی کوبای سابق بیزارند. اتومبیل شخصی، مخصوص وزرا نیست و تا بتوانند کمتر از اتومبیل سرویس استفاده می کنند تا کمتر ارز به هدر برود. سران، خود را حسابداران ملت می دانند و با بلیط درجه ۲ هواپیما، مسافرت می نمایند.

چنین کار سرسام آور، عاقبتی جز فرسودگی و زوال نخواهد داشت. سران کوبا این را می دانند ولی انقلابی ها می سوزند تا فتح پایدار و کارها استوار بشود...

اگر حکومت ملی با همه ی مشکلات داخلی و کارشکنی های خارجی توانسته خود را حفظ کند و با موفقیت و سرعت پیش رود، از آن جهت است که انقلابیون مثل غارتگران نبودند که تا رسیدن به قدرت و غنیمت، به عیش و نوش یا به استراحت و تجمل می پردازند. عنوان یاغی بودن را هنوز افتخار می دانند و کلمه سرباز و ارتش ننگین است. ریش و پشمی را که آن ۳۰۰۰ نفر در دوران جنگ و گریزهای کوهستانی به واسطه نداشتن وسیله و فرصت و همچنین به عنوان عکس العمل نظم ظاهری منفور، هم قسم شده بودند تا وصول به پیروزی نتراشند، همچنان نگاه داشته اند. همگی جزو ارتش چریک صد هزار نفری شده، هم فن جنگ می آموزند و هم کارهای صلح و آبادی را یاد می گیرند.^۲

۱. اگر وزراء و رؤسای ملی ما هم این طور با نقشه و هم آهنگی و حرارت کار می کردند وضع ما طور دیگر می شد.

۲. بالاخره همه جا و همه وقت شرط موفقیت سه چیز است: عشق و ایمان به هدف؛ پس از آن تقوی و پرهیز از فساد و خوش گذرانی و بالاخره فعالیت و فداکاری. کشتی مملکت ما نیز یقیناً با این برنامه های تظاهری و ترویج راحتی و فحشاء و بیکارگی محال است به ساحل نجات برسد.

فیدل کاسترو؛ رهبری که ناظر همه کاره است

کاسترو در منتهای سادگی و بشر دوستی و در عین آنکه از عوام فریبی و تظاهر بازی بدش می آید، صبح تا صبح در حرکت و کار و جواب گوی همه چیز و همه کار می باشد. از بچه های خردسال که او را برای سرکشی به ده دعوت می کنند و تن در می دهد گرفته، تا دختران داوطلب آموزگاری که در امتحان دولتی مردود شده ولی با گریه از او کار می خواهند و بالاخره وزیران کابینه که نمی خواهند دقیقه ای و دیناری تلف شود.



ژان پل سارتر

روزی که کاسترو، ژان پل سارتر را همراه خود برای گردش به ساحل دریا و در حقیقت برای سرکشی به پلاژ جزیره، جهت رسیدگی به تأسیساتی که برای جلب سیاحان در دست احداث بود می برد، وقتی می بیند لیمونادی که آورده اند گرم است تعجب و اعتراض می کند ولی دست بالا زده، شخصاً به تعمیر یخچال می پردازد. در جای دیگر که دهقان ها برای ارائه ی پیشرفت ساختمان های کئوپراتیف [تعاونی]، دوره اش می کنند و می بیند نقشه را بد پیاده کرده اند، روی زمین نشسته با یک قطعه

زغال، روی کاغذ بسته‌بندی، برایشان نقشه می‌کشد و طرح اصلاحی را تعلیمشان می‌دهد...

کاسترو مرد همه‌کاره است و نظری جامع دارد در عین حال ریزین بوده جزء و کل را در هر وضعی با هم پیوند می‌دهد. از طرف دیگر، روابط انسانی با دهقان‌ها و عشق دوطرفه به پیشرفت سریع برنامه‌ها، او را وادار می‌کند گاه‌گاه برخلاف میل خود سلسله مراتب اداری را بشکند؛ او انقلاب را بر مبنای بشر دوستی می‌فهمد.



فیدل کاسترو

کاسترو در سخنرانی نیز حالت مشخص و مؤثر دارد. در حین بیان، می‌اندیشد و قبلاً تهیه می‌کند، کلمات را طبیعی و شمرده ادا می‌کند و به هر جمله فرصت گسترش می‌دهد، با فصاحت معلم‌واری که دارد، کلامش گاه به گوش سنگین و زمانی صاعقه‌وار می‌آید. از روز اول که رشته‌ی سخن به دست گرفت دل کوبائیان را ربود زیرا که سخن او عبارت است از بیان وقایع و ماجراها. تحلیل‌ها، شباهت به سخن‌بافی‌های قدیم پارلمان‌تاریسم ندارد.

کوبائیان به این نتیجه رسیده‌اند که: «پس صدای آدم می‌تواند برای کارهای دیگری هم به کار رود.»

پایان

پیوست (۱)

شناختی کوتاه از اعلام انقلاب کوبا*

Batista

۱- باتیستا. (؟- ۱۹۰۱ م.)



رئیس جمهور خودرأی کوبا در زمان انقلاب

* گردآوری و تحریر توسط آقای دکتر حجت‌الحق حسینی.

۵۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
 باتیستا پس از تحصیلات دانشگاهی وارد فعالیت سیاسی شد و در ۳۲ سالگی
 حزبی را از طبقات متوسط کوبا با نام اختصاری A.B.C تشکیل داد. این حزب
 دارای فعالیت‌های زیرزمینی و مخفی بود. سپس وارد ارتش شد و در انقلاب ۵
 سپتامبر ۱۹۳۳م. بر ضد رئیس‌جمهور ماچادو شرکت جست و تا درجه‌ی سرهنگی و
 ریاست ستاد ارتش رسید و به تجدید سازمان و ساختار ارتش و نیرومند کردن آن
 پرداخت. برای نخستین مرتبه در ۱۹۴۰م. به ریاست‌جمهوری رسید و در ۱۹۴۵م. به
 فلوریدای آمریکا گریخت و تا ۱۹۴۹م. در آنجا زیست. او بار دیگر پس از مراجعت
 در ۱۹۵۲م. به وسیله‌ی کودتای نظامی، حکومت را به‌دست گرفت اما در ۱۹۵۹م.
 فیدل کاسترو بر او پیروز شد و قدرت را به‌دست گرفت. باتیستا فرار کرد و پس از
 اقامت کوتاهی در آمریکا به لیسبون (پرتغال) پناه برد.



او در دوره‌ی جدید حکومت، سرگرم سرکوب مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم
 شد. در دوران حکومت وی، سراسر کوبا، به دلیل حضور مستمر گردشگران
 آمریکایی به عنوان تفریحگاه ارزان و دائمی پُر از مراکز فساد، اعتیاد، قمار و سایر
 انحرافات اخلاقی بود.



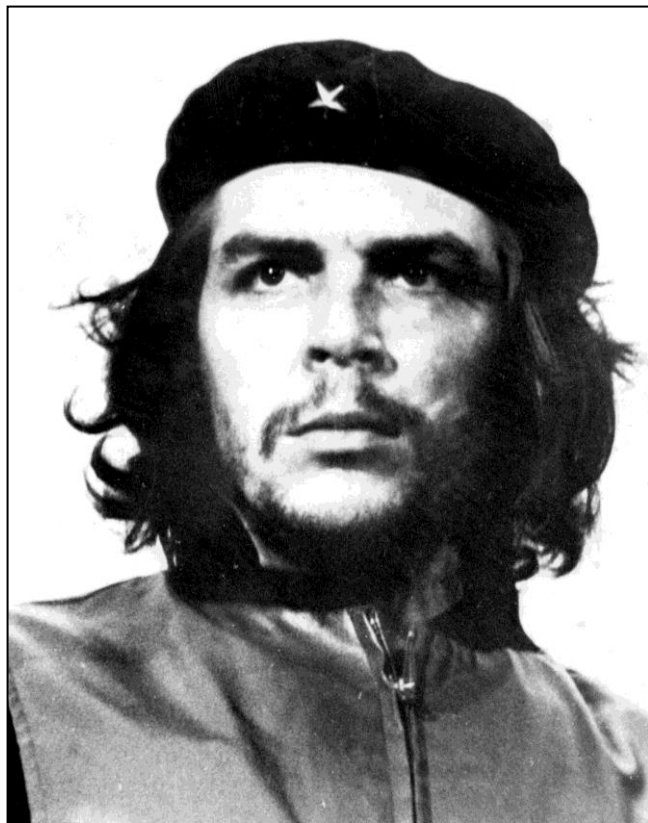
کاخ باتیستا



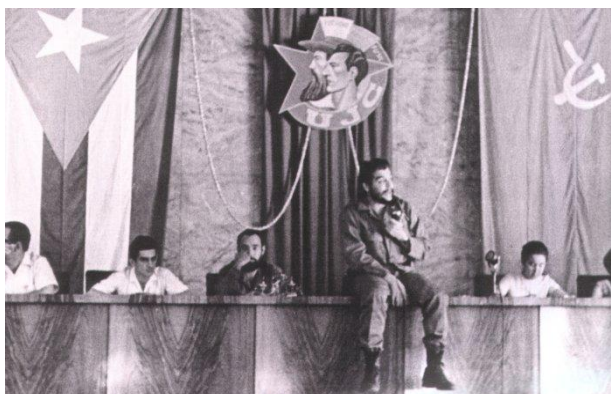


باتیستا سرانجام با اوج گیری مبارزات چریکی در کوبا مجبور شد، اول ژانویه ۱۹۵۹م. کشور را ترک کند. این خروج به منزله پیروزی مردم کوبا و سقوط حکومت آمریکایی او بود.

۲- **چه گوارا، ارنستو** (۱۹۶۷-۱۹۲۸م). **Che Guevara , Ernesto**
مبارز انقلابی آمریکای لاتین. در آرژانتین زاده شد. تحصیلات مقدماتی و عالی‌یه خود را در رشته‌ی پزشکی تا درجه‌ی دکتری در ۱۹۵۳م. دنبال کرد. او با فیدل کاسترو آشنا شد و برای رهایی کوبا به نهضت انقلابی او پیوست.



چه گوارا در پیروزی انقلاب کوبا، ۱۹۵۹م. نقش فعال داشت. روحیه‌ی انقلابی او، وادارش کرد تا به نقاط مختلف جهان عزیمت کند و با تشکیل نیروهای مقاومت مسلحانه، قصد نابودی امپریالیسم آمریکا را داشت. در ۱۹۶۷م. پس از یک پیکار سخت و پر تلفات با رژیم نظامی بولیوی، در جنگل‌های این کشور گرفتار آمد و پس از دستگیری در داخل زندان تیرباران شد. اگر چه او مانند کاسترو صاحب باورهای چپ گرایانه است اما با این حال، در میان مردم کشورهای آمریکای لاتین یک قهرمان ملی است.





۳- کاسترو، فیدل. (۱۹۲۷م). **Castro, Fidel**

رهبر کوبا، تحصیلات مقدماتی را در مدارس مذهبی گذراند سپس به دانشگاه هاوانا رفت و به تحصیل رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی پرداخت. پس از دانشگاه وارد عرصه‌ی سیاست شد.



کاسترو دوستان و دانشجویان ناراضی را گرد آورد و مبارزات خود را علیه باتیستای دیکتاتور آغاز کرد. او به تربیت چندین هزار نیروی چریک ورزیده همت گماشت و در ژانویه‌ی ۱۹۵۹م. با پیکاری سخت بر نیروهای ارتش باتیستا پیروز شد و دولت موقت کوبا را تشکیل داد. کوبا در ۱۹۶۱م. پس از استقرار موشک‌های بالستیک قاره‌پیمای شوروی، کانون منازعه‌ی شرق و غرب گردید و توسط جان اف. کندی (رئیس‌جمهور آمریکا) محاصره‌ی نظامی گردید. «بحران موشکی» با برجیده‌شدن موشک‌ها توسط خروشچف (نخست‌وزیر شوروی) خاتمه یافت.

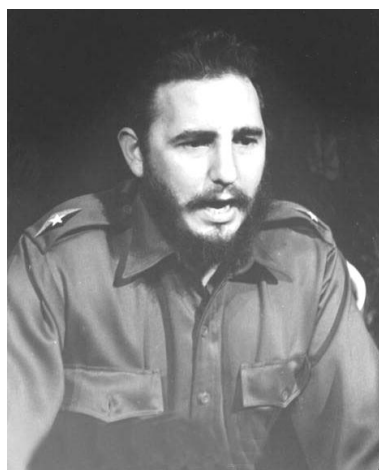
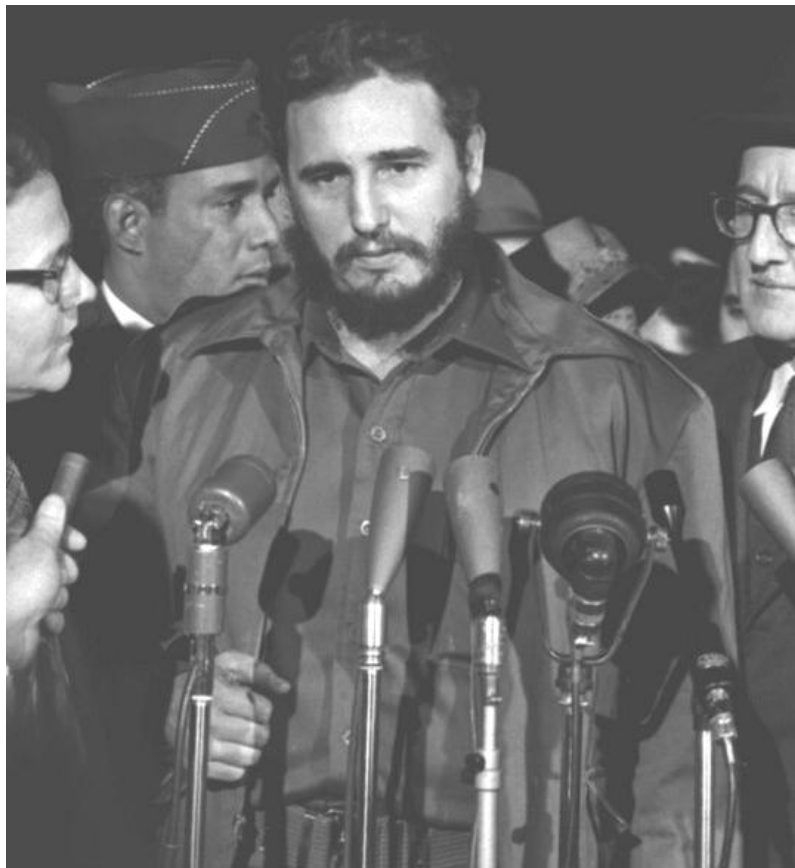
پیوست ۱ (انقلاب کوبا) _____ ۵۷

کاسترو تا اوایل سال ۱۹۹۱م. از کمک‌های مالی و نظامی شوروی برخوردار بود. او از مؤسسين جنبش عدم تعهد است و از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲م. سه سال ریاست دوره‌ای آن را به عهده داشت. کاسترو، فقر و بی‌سوادی را در کوبا ریشه کن کرده است. او که سخنوری توانا است، از نابودی کمونیسم در شوروی به‌زشتی یاد می‌کند و گورباچف را خائن به آرمان سوسیالیسم می‌خواند.

کاسترو در ۲۷ دسامبر ۱۹۹۱م. نظام تک حزبی را در کوبا برچید.



رائول کاسترو و فیدل کاسترو در دوران مبارزات چریکی







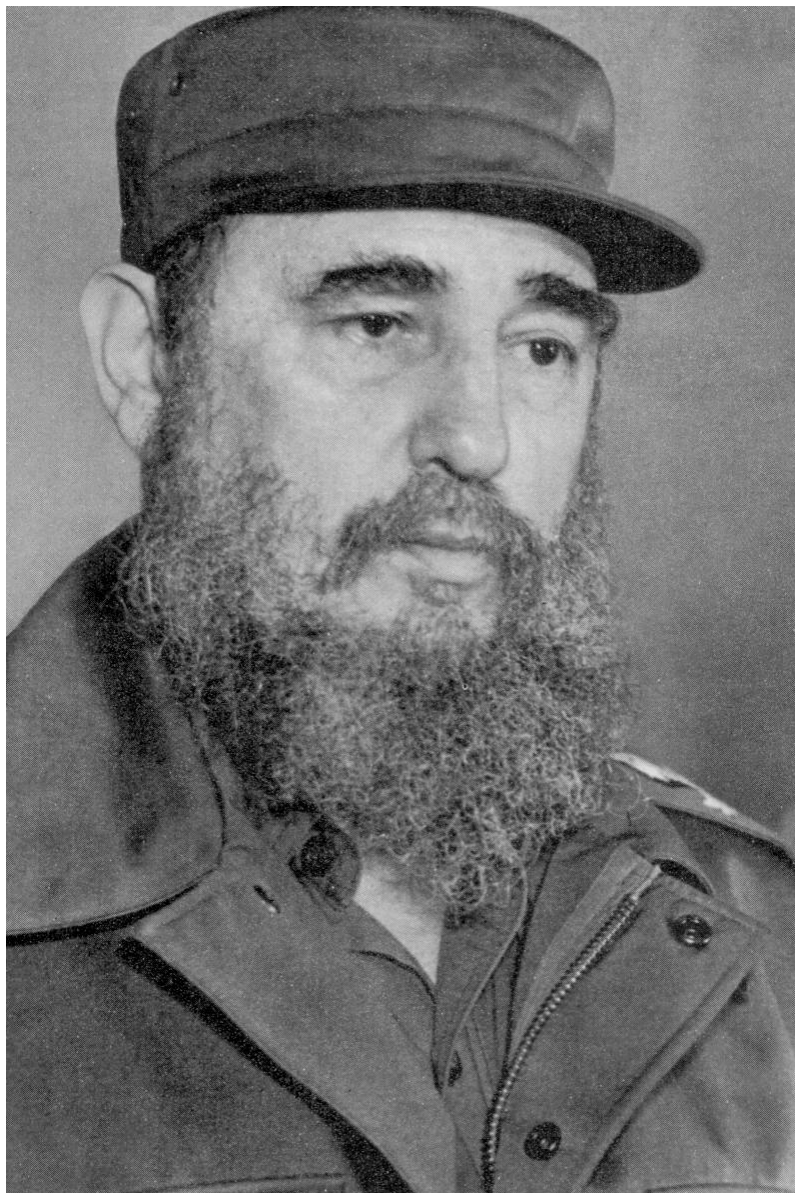
فیدل کاسترو و ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه



فیدل کاسترو و ولولا



فیدل کاسترو و ...



نهضت آزادی هندوستان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ناشر

تحقیق و تفحص در احوال گذشتگان و آثار آنها در شرایط کنونی جهان یکی از ارزنده ترین مسائل مورد توجه علما و دانشمندان است؛ این تحقیق و بررسی نه تنها کسب اطلاع بر چگونگی آن مسائل است، بلکه تجزیه و تحلیل آنها می تواند درس بزرگ و آموزنده ای برای جامعه بشریت باشد تا نسبت به پیشبرد جریانات آینده خود تصمیم بگیرد. آن تصمیمی که بتواند با سیر تکاملی تاریخ پیش برود و مایه عزت و سعادت ملت ها گردد. خوانندگان عزیز توجه دارند که این تجزیه و تحلیل و بررسی در احوال اقوام و ملل نسبت مستقیم با پیشبرد عقاید و آراء جامعه ها داشته و هر چه عمیق تر باشد موثرتر است، و در نتیجه افتخارات و یا احیاناً بدنامی های گذشته، آئینه ی تمام نمایی است که نحوه ی فکر و بررسی و تحقیق و تتبع پیشینیان را نشان می دهد. در صفحات تاریخ، به نام بعضی از سران ملت ها برمی خوریم که در نهایت صداقت و حسن نیت با حزم و احتیاط فراوان و شور و مشورت کامل با افراد ذی صلاحیت و فاضل و دانشمند و بدون غرض، قدم های سریع و مثبت در راه اعتلاء و سربلندی ملت خود برداشتند و با تمرکز نیروهای حیاتی ملت خویش در جبهه واحدی، به عالی ترین درجات امروزی دنیا فائق آمده اند. این افراد در هر مرحله که هستند خود را منضم و پیوسته به اجتماع و ملت خود دانسته و معتقدند که اگر تعلق آنها به جامعه و رفاه جامعه باشد سبب پیشرفت کارها می گردد و اگر خدای نکرده خود را متعلق به ملت ندانسته و هر مسئله ای را از نظر منافع اجتماع در نظر نگیرند و تنها از نظر مصالح شخصی به آنها توجه داشته باشند به انحطاطی برخورد می کنند که دنیا از هر دو جهت نمونه های بارز آن را در حال حاضر دارد.

برای ما در چنین شرایط و موقعیت خاص جغرافیایی، درس از اعمال و رفتار و از خودگذشتگی‌ها به خاطر ملت و یا احیاناً از ملت گذشتن‌ها به خاطر خود، هر دو مفید و بایستی مورد مطالعه قرار گیرد تا به خواست خدا این مطالعات در راه پیشرفت کشور مؤثر واقع گشته و میراث‌های گذشته با کمال سربلندی و افتخار تحویل نسل آینده شود.

استاد ارجمند آقای مهندس بازرگان در شرایط مخصوص به خود^۱، دست به تجزیه و تحلیل موجبات آزادی و پیشرفت ملت هند زدند، تا نحوه‌ی تحول و پیشرفت و چگونگی از خودگذشتن‌ها و به ملت پیوستن‌ها را به طبقه‌ی جوان بیاموزند. البته درسی است که لازمه‌ی اجتماع جوان ماست تا ان‌شاءالله روزی بیاید که این عواطف و علاقمندی‌ها به ثمر برسد و ملت ما همگام ملت‌های آزاد جهان پیش برود؛ منظور واقعی نویسنده‌ی ارجمند همانا بزرگداشت روح آزادی و آزادمنشی است که ملت و دولت هندوستان از آن برخوردار شد و البته تا آنجا که مقدور جهان امروزی است پیشرفت کرد و تا آنجا رسید که امروز ثمرات پیشرفت خود را در هر قسمتی به جهان آزاد عرضه می‌دارد.

با توجه به این نکات است که ما را عهده‌دار می‌نماید تا برگ‌های درخشان و گل‌های شکوفان پیشرفت و نتایج آزادی هند را در پیش چشم فرزندان عزیز و هموطنان ارجمند بگشاییم تا دماغ جان‌پرور ابناء وطن از عطر آن سرمست شده و بدانند که دنیای امروز احتیاج به علم و دین و فضل و کمال و از خودگذشتگی در راه آن را دارد.

علی محمدی اردهالی

۱. کتاب «آزادی هند» را زنده‌یاد مهندس بازرگان، در سال ۱۳۴۳ و در زندان قصر تألیف نمود و منظور ناشر محترم از عبارت «در شرایط مخصوص به خود»، اشاره ضمنی به این موضوع است (ب.ف.ب).

فصل اول

شناسایی و مقایسه مقدماتی

تقلید یا تحقیق

همیشه مطالعه‌ی تاریخ ملت‌ها، مخصوصاً تکان و تحول‌های آنها، علاوه بر سرگرمی مفید دارای فوائد علمی و عملی و تربیتی بسیار است. خصوصاً اگر مابین آن وقایع و ما، نزدیکی‌هایی به لحاظ زمان و مکان وجود داشته باشد و بتوان وجوه شباهت و اشتراکی یافت.

بررسی احوال و اعمال دیگران عمل پسندیده و از جهتی ضروری است، اما به شرط آنکه به قصد تقلید نباشد؛ چه از آنها که برتر و جلوتر از ما هستند و چه آنها که عقب‌ترند، تقلید غلط است؛ نه از این جهت که قوانین خلقت و قرار طبیعت برای اشخاص و اشیاء و محل‌های مختلف متفاوت است، بلکه از این جهت که عوامل و شرایط موجود و مؤثر هیچ‌گاه یکسان نیست و به‌تمامه تکرار نمی‌شود. تعداد عوامل و کیفیات مخصوصاً در اجتماعات بشری آنقدر زیاد و در تغییر است که روی حساب احتمالات، امکان تساوی و تطبیق کامل عوامل و شرایط در دو زمان و مکان مختلف، عملاً محال در می‌آید. حال اگر قبول داشته باشیم که در دنیا هر علت اثری دارد و هر معلولی ناشی از علتی است، وقتی شخصی یا ملتی خواست از دیگران تقلید نماید یعنی همان راه‌حل‌ها و عملیاتی را که آنها اختیار و اجرا کرده‌اند به کار بندد، مسلم است که نتایج مطلوب را به دست نخواهد آورد و جز گمراهی و زیان و پشیمانی چیزی عایدش نخواهد شد. مضافاً به اینکه لازمه‌ی تقلید، و قدم اول آن، کنار گذاشتن شخصیت و از دست دادن اساسی‌ترین سرمایه‌ی بشریت است.

ولی تحقیق و تطبیق عیبی ندارد. اگر با تجزیه و تحلیل توأم بوده بتوانیم عوامل و جریان‌ها را دریابیم و بر دانستی‌ها و به‌کاربستی‌های خود بیفزاییم، نه بیراهه رفته‌ایم و نه سلب شخصیت از خود کرده‌ایم.

هند و ایران

ما مکرر به این دو کلمه یا دو نام کشور که پیش هم گذاشته‌اند، برخورد کرده‌ایم و مقایسه و مواجهه‌هایی از طرف سیاستمداران و نویسندگان ما شده است. خواه به‌عنوان انجمن‌های فرهنگی و روابط تاریخی ایران و هند، مبادلات تجارتي، اشتراک در منافع سیاسی، تأثیر زبان فارسی در هندوستان یا تبادل افکار فلسفی و مذهبی و غیره. ولی شاید هیچ‌گاه مقایسه‌ای و مقابله‌ای به‌لحاظ جنبش‌های ملی نشده باشد. حال، یا جنبش آزادی‌خواهانه هندوستان قابل مقایسه با مال ما نبوده و تالی و نظیری برای آن در ایران ندیده‌اند، یا اصلاً خود را فارغ از این بحث و بی‌نیاز از آن عمل دانسته‌اند.

در زمینه‌ی مبارزات مردم هند در راه کسب آزادی و استقلال ترجمه‌های ارزنده و سودمند از کتاب‌های دست اول مانند «اتویوگرافی نهرو» و «هند آزادی گرفت» ابوالکلام آزاد به‌عمل آمده است، و ما همین کتاب‌ها را در تدوین این رساله مورد استفاده و استناد فراوان قرار داده‌ایم؛ ضمناً اظهارنظرهایی هم که در پشت جلد ترجمه‌ی کتاب «زندگانی من» از طرف پاره‌ای شخصیت‌ها و مطبوعات شده، قابل توجه است.

نظر به اینکه آن کتاب‌های دیگر که در تألیف و تنظیم رساله‌ی حاضر به‌کار رفته است مفصل و سنگین می‌باشد، در ساعات و ماه‌های بیکاری زندانیان فرصت قرائت آنها برای اشخاص عادی پیش می‌آید، درصدد برآمدیم از طرف سایرین و کالت کرده یک عصاره‌گیری از آنها بنماییم، باشد که به‌خواست خدا مثمر ثمر و جالب نظر قرار گیرد...

وجوه اشتراک و اختلاف

بشر خواه ناخواه، خودخواه است و اگر خیلی خودخواه نباشد خودبین است. خودبینی هم نه به‌معنای بد کلمه، بلکه از جهت اینکه خود را در مقیاس و ملاک تشخیص و تفهیم کمیات و کیفیات مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ مثلاً ارتفاع اتاق را با قد خود می‌سنجد، سنگینی فیل را می‌گوید بیست برابر من است، و یا مملکت و مرامی را با

اوضاع وطن خودش مقایسه می نماید تا بهتر حالات و کارهای آنها را سبک و سنگین و قضاوت نماید...

روی این اصل بسیار بجاست موارد قیاس یا اختلاف ما بین هندوستان و خودمان را پیدا کنیم. از جهات عدیده‌ای وضع هندوستان قابل قیاس و انطباق با ما نیست:

آنجا مستعمره‌ی مستقیم بوده است و ما مملکت مستقل؛
در آنجا فقط یک سیاست حاکم بوده است و ایران دائماً میدان طمع و نیاز دو سیاست شمال و جنوب و گاهی سیاست‌های ثالث یا فرعی؛

ملت هند بیش از ۲۵۰۰ سال بود طعم استقلال و آقایی را نچشیده، پیوسته در تصرف یا تحت حکومت بیگانگان بوده است، در صورتی که می گویند کشور ایران ۲۵۰۰ سال است سلطنت و عظمت دارد!

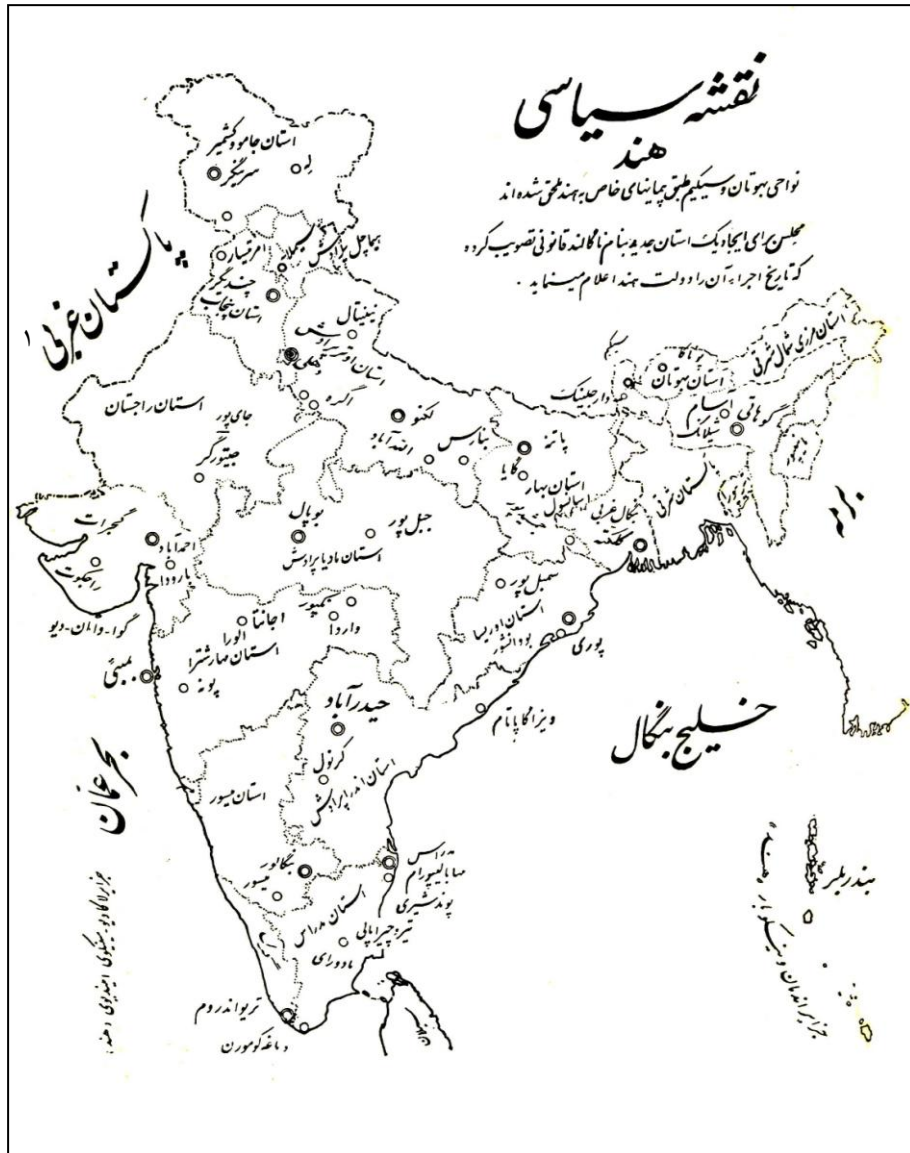
به لحاظ جغرافیایی، هندوستان جزو خاور دور و دنیای مجهول و تقریباً منقطع قدیم است در حالی که ما از کشورهای خاورمیانه و همیشه مرتبط و معروف در نزد ملل متمدن بوده ایم؛

آنجا اقلیمی است استوایی (از ۸ درجه عرض جغرافیایی تا ۳۸ درجه) و شبه جزیره‌ای است دارای آب و هوای بحری شدید، متضمن پرباران‌ترین نقاط دنیا، مستور از جنگل‌های انبوه و مفروش از رودخانه‌های عظیم مانند گنگ، سند و غیره، اما کشور ما فلات نسبتاً خشک و دور از دریا و در گریبان کمبود محصول و قحطی‌هاست؛ هندوستان بیست برابر ایران جمعیت دارد (۴۵۰ میلیون) و از این حیث حائز مقام دوم در دنیا است (بعد از چین)، وسعت آن دو برابر و نیم خاک ایران و مسکن

۱. در دورانی که هخامنشی‌ها در ایران سلطنت می کردند مهاجمان زردپوست از طرف چین و کوه‌های شمال شرق، به هندوستان وارد شده بر سلسله‌ی هندی و تمدن و دین و پیروان آئین بودائی غلبه می نمایند. در قرن هشتم میلادی جنگجویان مسلمان ترک پا به هندوستان می گذارند و سلطان محمود غزنوی از طریق افغانستان یعنی شمال غربی به هندوستان لشکر کشی می کند. همزمان با صفویه در ایران، سلاطین معروف مغولی در هندوستان فرمانروایی می نمایند؛ از قبیل اکبر شاه، جهانگیر، شاه جهان و آخرین پادشاه مقتدر آنها اورنگ زیب بر سلسله آنها بابر نواده‌ی امیر تیمور است که از افغانستان به آنجا وارد شد. مدت ۵۰۰ سال حکومت‌های اسلامی مغولی در هندوستان وجود داشت که از بهترین دوران‌های تمدن و فرهنگ هندی محسوب می شود.

از قرن ۱۶ و این بار از سمت جنوب، از طرف دریا پای اروپایی‌ها باز شد، اول پرتغالی‌ها و هلندی‌ها، سپس فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها. انگلیسی‌ها در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸ رقیب‌های غربی را از بین بردند و قدرت را یکی بعد از دیگری از دست شاهزادگان و وارثین مغولی بیرون آوردند.

۷۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
 نژادها و طوایف گوناگون با مذهب‌های مختلف و حتی زبان‌های متفاوت به طوری
 که حرف یکدیگر را نمی‌شنوند (تعداد مسلمان‌های هندوستان قبل از پیدایش پاکستان
 قریب ۹۰ میلیون نفر بوده است).



۱. در سال ۱۳۴۳ پاکستان در دو بخش شرقی و غربی از هندوستان استقلال یافت. و بعدها پاکستان شرقی نیز از پاکستان غربی منتزع شد و مستقلاً کشور بنگلادش را تشکیل داد (ب.ف.ب).

البته فراوانی باران و سرسبزی قسمت عمده‌ی خاک هندوستان با وفور نعمت‌های نوظهور مانع از آن نبوده است که از روزگاران دراز خلق کثیری از مردم آنجا اسیر فقر و بینوایی عجیب و در معرض قحطی‌ها و ناخوشی‌های متوالی بوده باشند.

معذک و جوه اشتراکی چندی نیز هست:

هر دو آسیایی و در عداد ممالک عقب‌افتاده یا به اصطلاح تازه‌تر، توسعه نیافته هستیم؛ غرب‌زدگی و نفوذ اروپایی‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در هر دو جا رخنه‌ی کامل داشته است.

معاش عمومی در هر دو جا از کشاورزی و زمین تأمین می‌شود (در آمار رسمی سال‌های ۱۹۴۸-۵۰ نصف درآمد ملی هندوستان از منابع کشاورزی بوده و ۷۲ درصد از جمعیت آن، اشتغال به امور کشاورزی داشته‌اند؛ در ایران این رقم را می‌گویند ۷۵ درصد است)؛ هر دو ملت دارای سابقه‌ی قدیمی و درخشان تمدن و هنر و معنویات هستند و تبادل‌های مکرر میان آنها وجود داشته است؛

بهرتر از همه آنکه هر دو از یک نژاد و از یک خون هستیم.

مسئله‌ی نژاد و سوابق تمدن قابل توجه است: مهاجرت اقوام آریایی در هزاره‌ی دوم قبل از میلاد صورت می‌گیرد. یک شاخه به هندوستان سرازیر و به طرف جنوب و شرق گسترده می‌شود و یک شاخه راه خود را ادامه داده خراسان و آذربایجان و بعد فارس را مسکن خود می‌کنند و نژاد ایران را تشکیل می‌دهند؛ شاخه‌ی سوم تا آسیای صغیر پیش می‌رود و از آنجا به اروپا. مجموعه‌ی این تیره‌ها را نژاد هندواروپایی می‌گویند. نژاد آریایی در هندوستان تمدن و دین را به وجود می‌آورند که آثار آن در متن‌های کتاب مقدس هندی و آثار پربهایی نظیر «اوپانیشادها» باقی مانده است. در قرن هفتم قبل از میلاد آئین بودایی و آئین جینی در آنجا ظهور می‌کند. تمدن اصیل هندی یک تمدن زائیده از معنویات و توأم با معنویات و افکار مذهبی و فلسفی و تعلیمات اخلاقی در سطح عالی بوده است.^۱ این روح معنوی و مذهبی علی‌رغم تهاجمات و تسلط نژادهای بیگانه خاموش نشده و همیشه برافکار و احوال آنها احاطه داشته است. رنه گروسه^۲ می‌نویسد:

۱. برای تفصیل بیشتر به کتاب «راه طی شده» صفحه ۵۸ و ما بعد آن یا به کتاب «راز بزرگ» ترجمه آقای منصورى از موريس مترلينگ مراجعه شود.

۲. René Grausset صفحه ۱۷۰ کتاب La face de l'Asie

«در ممالک دیگر غیر از هندوستان نمی‌توان صحبت از تأثیر مذهب روی تحول سیاسی نمود، اما در هند موضوع خیلی بالاتر از این است. حیات مذهبی تقریباً تمام حیات سیاسی را تعیین و ترسیم می‌نماید و از بسیاری جهات جای آن را می‌گیرد. حتی روح مذهبی فقط اجازه‌ی تظاهر روح سیاسی را بر حسب زمینه و واقعیت تحمل مذهبی مربوطه می‌دهد. صحیح است که در جهت عکس نیز می‌توان ادعا کرد که مذهب هندی در حقیقت تصویر یا انعکاس کامل واقعیات و امور اجتماعی در آسمان معتقدات الهی می‌باشد. هر دو نظر صحیح است ولی بر حسب آنکه تکامل تدریجی روح هندی را مطالعه کنیم یا به‌حالت حاضر هندوستان توجه نماییم.»



خود گاندی رهبر انقلاب و مظهر ملت هند، در سخنرانی ششم آوریل ۱۹۲۱
چنین می‌گوید:

«اگر هند زور را آئین خود قرار می‌داد، من دیگر علاقه‌ای به زندگی در آن نداشتم و او هیچ‌گونه حس فخر و مباهاتی در من بر نمی‌انگیخت؛ میهن‌پرستی من تابع مذهب من است؛ من به هند چنان می‌آوریم که طفل شیرخواره به پستان مادرش، زیرا حس می‌کنم آن غذای معنوی را که بدان نیازمندم به من می‌دهد...» عجیب است که نژاد آریایی بر حسب آنکه توطن‌اش از شرق به مغرب سیر می‌کند، از ذوق مذهبی و نیروی روحانیت و معنوی آن کاسته می‌شود؛ تمدن و سلطنت هندی ناشی و معلول معتقدات یا الهامات مذهبی است، در ایران مذهب توحیدی بسیار عالی زرتشتی ظهور می‌کند ولی با سطح قدری پایین‌تر و متمایل به اصول اخلاقی عملی که مورد تأیید و تجلیل سلطنت است، ولی دیانت و سلطنت منفک و مستقل از یکدیگرند، به آسیای صغیر و به اروپا که می‌رسند دیگر از خود مذهبی ندارند و از نژاد سامی باید اخذ نمایند.

پس به‌طور خلاصه، تمدن هندی و ایرانی هر دو مخلوق یا ملازم معتقدات مذهبی و تعلیمات لطیف اخلاقی هستند، و حکومت‌ها و قدرت‌های ملایم انسانی و اشاعه دهندگان نظم و صلح و فرهنگ به وجود می‌آورند، برخلاف آشوری‌ها و سامی‌ها یا ترک‌ها و نژاد زرد.

به لحاظ تاخت و تازهای وارده و تهاجماتی که در معرض آن قرار گرفته‌ایم، باز وجوه شباهت و همدردی دیده می‌شود:

هر دو ملت از قبایل ترک و زرد تنه خورده بزرگ‌ترین صدمات را دیده‌ایم؛ هجوم مسلمان‌ها به هر دو کشور منتهی با اختلاف یکی دو قرن به عمل آمده است؛ و بالاخره زیر نفوذ و استثمار اروپایی قرار گرفته‌ایم. تهاجم و تصادم زردها و ترک‌ها یا اقوام تاتار و مغول خیلی خشن و خون‌آلود بود، اما چون آنها از نظر رشد و سطح تمدن پایین‌تر بودند به زودی مغلوب و زیر تسلط فکری و ذوقی ما قرار گرفته‌اند؛ به علاوه ساکن محل و هموطن و یک‌پا اهل خانه شده‌اند. ورود اسلام وضع و آثار دیگری داشته است، به قصد استعمار و چپاول نبوده بلکه یک سرمایه‌ساز اخلاقی را وارد می‌کرده است. البته خیلی فرق است مابین اسلام نیمه‌اصیل و تازه‌ای که به ایران وارد شده، با اسلام دو سه دست گشته‌ای که ترک‌ها به هندوستان بردند.

فصل دوم

مقدمات و مبانی نهضت آزادی هندوستان

امتیاز خاص

تاریخ بشریت نهضت‌های آزادی‌خواهانه و جنبش‌های انقلابی بی‌شماری را در لابه‌لای صفحات خود ضبط کرده و خواهد کرد؛ اما کمتر جنبشی مانند نهضت قرن اخیر ملت هندوستان است. در مورد هندوستان اگر شرایط و عوامل موجود را به یک عده متخصصین امور سیاسی ملی که مثلاً در عالم دیگری وجود می‌داشتند عرضه می‌کردند و نظر آنها را می‌خواستند - و مخصوصاً اگر از سیاستمداران و تجزیه و تحلیل‌کنندگان و روشنفکران ما در میان آنها می‌بود - هیچ‌گاه حکم به امکان چنین حرکت نمی‌کردند و کوچک‌ترین احتمال پیروزی برای آن نمی‌دادند.

واقعاً اگر خود را به محیط یک قرن قبل هندوستان و حتی ۴۰-۳۰ سال پیش آنجا منتقل سازیم، می‌بینیم تمام شرایط و شواهد موجود حکایت از خلاف این جریان و نامساعد بودن کامل محیط برای یک نهضت آزادی می‌نمود، خصوصاً به طوری که گفتیم اگر از دریچه‌ی فکر ما ایرانی‌ها نگاه کرده شود:

۱- ملتی که هزاران سال است طعم آقایی و معنای آزادی را از یاد برده و در دوران استعمار انگلستان، در منتهای اسارت و اطاعت افتاده، انگلیسی را «صاحب» خطاب می‌کرده است.^۱

۱. عقیده‌ی پرنس آلبرت، معاصر ملکه ویکتوریا، پس از شورش ۱۸۵۷ بنگال درباره هندی‌ها چنین بیان شده است (ص ۶۸ کتاب قائداعظم):

«هندی‌ها مردمانی نیستند که بتوانند برای خودشان استقلالی تحصیل کنند چه رسد به اینکه آن را حفظ کنند. از دوران ماکرس و نمرود، تا همین اواخر، هندوستان همیشه مورد تاخت و تاز و مغلوب نژادهای تازه از قبیل آشوری‌ها، ایرانی‌ها، یونانی‌های تحت فرمانروایی اسکندر، بیونگنوها، تاتارها، عرب‌ها و سایرین بوده است...» ←

۲- روحیه نژادی و تربیت فکری او، تصوف و درویشی و تسلط در ریاضت و تحمل هرگونه رنج و مصیبت است. اصولاً خصلت ضد جنگی و خوی صبوری دارد. رنه گروسه در توجیه این مسلک و خصلت هندی می گوید:

«آب و هوای خاص افراط و تفریطی هندوستان که دارای گرما و خشکی های طاقت فرسا و بارندگی های سیل آسا و خانه برانداز است و دائماً انواع ناخوشی ها، قحط سالی ها بر سر مردم مصیبت زده این مرز و بوم می باریده و قهر طبیعت غالباً طوری بوده است که هیچ بشری را قدرت تغییر و تفوق بر آن وجود ندارد، رفته رفته این عکس العمل طبیعی و حالت نفسانی را ایجاد کرده است که اثرش باید با تسلیم کامل در برابر شدائد و رضادادن به سخت ترین مصائب، قدرت انسانی خود و پیرومندی بر عوامل خارجی را به ثبوت و تحقق برساند.»

۳- حریف مقابل یعنی امپراتوری انگلستان هنوز در سرایش فساد دوران های بعد از اقتدار که غفلت و ضعف می آورد، نیافتاده است؛ در نهایت هوشیاری و فعالیت و تسلط است. از جهات نظامی، سیاسی، اداری، اقتصادی، علمی و غیره تفوق کامل و احاطه ی همه جانبه بر مستعمره ی خود دارد. عقابی است که طعمه را محکم در چنگال نگاه می دارد یا گریه ی چیره ای است که اگر شکارش را از پنجه رها می کند و بازی می دهد اطمینان به رجعت طعمه ی خود و عدم قدرت فرار موش دارد.

۴- اسارت هندوستان در استعمار انگلستان، حالت انحصاری را داشته، سیاست قاهر واحدی بر سرنوشت آنها حکومت می کند. انگلستان چنان زمینه ی تملک خود را کوبیده و نظرهای طمع رقیبان را از دورادور هندوستان دور کرده و ممالک بی طرف تحت نفوذی را فاصله قرار داده است که امکان هرگونه دخالت دولت های رقیب و امید استفاده از تضادهای سیاسی، برای اتکاء و استمداد یک جنبش داخلی از آنها، فرضی بعید و منتفی است.

۵- نکات فوق نظریاتی بود که برای یک ناظر خارجی که کم و بیش به تاریخ گذشته و وضع حاضر هندوستان آشنایی می داشت و از خارج هندوستان را نگاه می کرد حاصل می شد. اما اگر کمی بیشتر به داخله هندوستان و خصوصیات اقتصادی و اجتماعی کشور وارد شویم ناامیدی ما و حکم بر عدم امکان یک رستاخیز ملی برای خروج از حالت موجود در آن زمان قطعی تر می شود. در هندوستان قبل از استقلال- و هنوز هم- سیستم اقتصاد کشاورزی و رسوم و روابط ارضی به قدری

→ این مردم با یکدیگر مخلوط و ممزوج شده اند، بدون آنکه واسطه ی ملی با یکدیگر داشته باشند.»

خراب و درهم است که در هیچ جای دنیا نظیر ندارد؛ طوری دست و پای زارع و راه هر گونه تغییر و اصلاح بسته بود که نه برای قوت لایموت فردی و رساندن رمق لازم جهت حرکت و مبارزه کسی می توانست کاری بکند، نه برای تقویت بنیه و استقلال اقتصادی کشور. در آنجا مابین دولت استعماری که صاحب اصلی و فائده‌ی اراضی شناخته شده بوده است و به‌عنوان مالیات و حق‌الارض مبالغ سنگینی می‌بایستی دریافت کند، و فرد زارعی که روی زمین کار می‌کند در بعضی مناطق و مواد تا ۴۰ واسطه یا دست در میان می‌آید که هر کدام به‌عنوان مختلف مالکیت، زمین‌داری، تحصیل‌داری، اجاره، مقاطعه، ارث، بیگاری و غیره و بدون آنکه کاری انجام داده یا سرمایه و افزاری گذاشته باشند، سهم‌های نقدی و جنسی به‌طور ثابت یا متناسب محصول اخذ می‌نمایند. دست آخر حصه‌ی زارع بیچاره که باید خود عهده‌دار همه چیز باشد آنقدر ناچیز می‌شود که خوراک او و خانواده‌اش را هم تأمین نمی‌کند، چه رسد به اینکه به تقویت زمین و تکثیر محصول و تدارک و سائل پردازد!

طبیعی است وقتی قریب سه ربع اهالی کشور، در چنین وضع فلاکت بار باشند، چه انتظار درک و حرکت می‌توان از آنها داشت.

از طرف دیگر، علاوه بر وجود نژادها و ملیت‌ها و زبان‌ها و مذاهب مختلف که طی قرون متمادی مانند قشرهای رسوب سیلاب‌های متوالی در این کشور پهناور هریک در ناحیه‌ای پهلوی سایرین یا روی یکدیگر خوابیده‌اند، وحدت فکری و مادی نمی‌توانست برقرار باشد؛ مثلاً طبقات (Castes) که از خصوصیات دیگر هندوستان است و تعداد آنها از ۲۰۰۰ تجاوز می‌نماید، توده‌ی اجتماع را به قشرهای بی‌شمار مجزا با اختلافات و امتیازات اعتباری و اقتصادی تقسیم و تفکیک می‌نموده است و اینها موانع فراوان در سر راه تفاهم و همکاری مردم با یکدیگر بوده است.

ملت اسیر ضعیفی از چنگال قدرت قهاری بیرون آمد و بدون استعمال اسلحه پیروز شد!
 با همه‌ی این احوال و اشکالات، چنین قضیه‌ای اتفاق افتاد؛ تصادف و اشتباه نبود و جریان طبیعی و تدریجی داشت. ولی قضیه گذشت و واقعیت و کیفیت آن روشن است، به معجزه بیشتر شباهت دارد تا به کاری عادی. اگر بخواهیم نظیری برای آن در تاریخ بشر پیدا کنیم باید سراغ خروج بنی‌اسرائیل از مصر و از چنگال فرعون به رهبری موسی (ع) برویم. در مورد آن نهضت و نظائر آن که در تاریخ رخ داده است و همیشه امکان رخ دادن دارد، خداوند در قرآن فرمود:

«وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

مشیت الهی و استعدادها و امکاناتی که در خلقت هر بشر - هر قدر ناتوان و نا امید باشد - به ودیعت گذارده شده، چنان است که قادر می‌باشد خود را از زنجیرهای سنگین و اسارت و بندهای محکم بندگی نیرومندترین گردن‌کشان و استعمارگران بیرون آورد، آقا و صاحب‌ملک و مقام گردد.

در ضمن صفحات آتی خواهید دید این حرکت به سمت آزادی یا خروج از اسارت، نه تنها از جهت غیرعادی بودن ظاهری و دلالت مخالفت شرایط و عوامل موجود شبیه به هم می‌باشند بلکه از جهات عدیده‌ای وجوه شباهت و قیاس میان آنها وجود دارد. اگر در مورد نجات بنی اسرائیل شخصیت یک پیغمبر با تاییدات خاص الهی و عملیات اعجازی‌اش چشم ما را خیره کرد و عوامل طبیعی و انسانی راننده می‌گیریم، در اینجا به وجه دیگری - به وجه طبیعی و تدریجی همان‌طور که گفتیم - دست خدا یا طبیعت و معجزات موجود در پیکر انسان را مشاهده می‌نماییم، گویی جریان حوادث و تأثیر عوامل، اعم از مخالف و موافق، موجبات پیدایش و پیشروی و پیروزی می‌شوند. ماتریالیست‌ها یا کسانی که علاقه دارند با منطق دیالکتیک مادی استدلال نمایند این جریان‌ها را منتسب و تعبیر به «جبر تاریخ» یا «مقتضیات» می‌نمایند. در فرانسه نیز اصطلاحی هست که وقتی می‌خواهند سیر و سلوک‌ها یا تربیت و تحولی که برای یک شخص، با یک کار در جامعه و در جریان زندگی پیش می‌آید توجیه کنند، عبارت «Par la force des chose» را به کار می‌برند که مثال آن در فارسی «در اثر وقایع و جریان‌ها» می‌تواند باشد.

به هر تعبیر، وقتی عمل انسان - اعم از ارادی یا غیرارادی و فردی یا اجتماعی - منطبق با قرار و مدار صحیح خلقت بود (یعنی خواست خدا، ساختمان طبیعت یا اقتضای تاریخ یا هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید)، احتمال موفقیت و حدود قدرت سر به بینهایت می‌زند. در رهبری شخصی یا جمعی، ناخدای زبردست خوش اقبال، آن کسی است که با انتخاب صحیح مقصد و مسیر و با شناسایی و رعایت بادهای هوایی و جریان‌های دریایی، بادبان‌ها و سکان کشتی را بگرداند؛ در حقیقت،

۱. قصص (۲۸) / ۵: و اراده می‌نمایم بر آنها که در زمین زیر دست شده‌اند منت گذاریم و پیشوا و وارثان قرار دهیم.

آنها را برنده‌ی کشتی بدانند نه دلخواه و نیروی خود را.^۱ این است ارزش بزرگ سرگذشت حاضر و علت انتخاب آن. مطالعه‌ی نهضت آزادی هندوستان، هم از جهت تاریخی و خصوصیت امتیازی آن قابل توجه است و هم از جهت عبرت و امیدی که برای هر ملت و فردِ توسری‌خورده در بر دارد.

مقدمات و زیرسازیه‌ای انقلاب

قبلاً این مسئله جالب توجه است که در هندوستان چرا در برابر آن دو دسته مهاجمان پیشین (یعنی نژاد زرد در عصر باستان و مسلمانان ترک و مغول و ایرانی در قرون وسطی و جدید)، انقلاب و جنبش آزادی‌خواهی صورت نگرفت، یا اگر رخ داد مهم و مؤثر نبود. چرا دو هزار سال هندی‌ها تحمل آن را کرده و فقط جنبش در برابر آخری که قوی‌تر بود به عمل آمد؟

علتش این است که اولی‌ها و دومی‌ها آمدند خانه‌نشین و شریک مردم گردیدند و با اهل مملکت و بومی‌ها خو گرفته و شریک غم و شادی یکدیگر شدند و به لحاظ فرهنگ و هنر نیز خود را مادون و محتاج هندی‌ها دانسته از آنها اقتباس کرده و برتری دائمی به‌رخشان نمی‌کشیدند، در صورتی که سلطه انگلستان استعماری بود، مرکز آن در خارج بود و شیره و رمق هندوستان را به آنجا می‌کشیدند و می‌بردند، از ابتدا تا انتها، بیگانه آمدند و بیگانه ماندند.

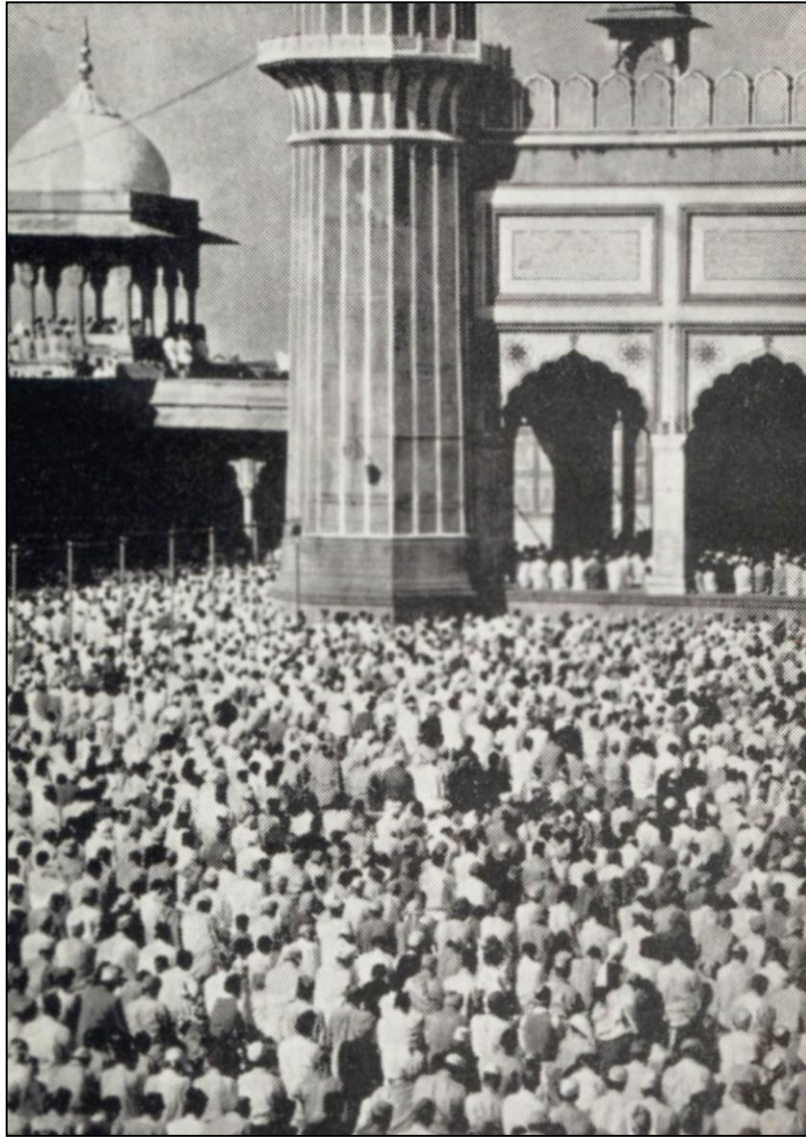
انگلیسی‌ها واقعاً صدمه می‌زدند. برخلاف دولت اسلامی مغول که آبادانی و خدمت می‌کرد، در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»^۲ که اصل آن یک قرن قبل (در سال ۱۸۶۹) در انگلستان منتشر شده است، گزارشی از یکی از نایب‌السلطنه‌های اولیه‌ی هندوستان به‌عنوان پارلمان بریتانیا وجود دارد که بسیار جالب و متکی به آمار است. در آنجا اقدامات و آثار خودشان را با دوران حکومت مسلمان‌ها مقایسه می‌نماید

۱. دستور:

وَلَا تَقُولَنَّ لِيْءِ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ عَدًا. اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ.

(کهف) (۱۸) / ۲۳ و ۲۴: در هیچ مورد مگویی که فردا چنین خواهم کرد، مگر با قید «ان شاء الله»... شاید همین مفهوم را برساند که شخص برنامه و پیش‌بینی فردای خود را باید با تطبیق خواسته خدا و جریان‌های خلقت بداند.

۲. ترجمه سید غلامرضا سعیدی از کتاب:



منظره‌ای از نماز عید مسلمانان
«در دهلی»

و نشان می‌دهد با استقرار استعمار انگلستان، چگونه درآمدهای اشخاص و تعداد مؤسسات عام‌المنفعه کاهش یافته و بر تحمیلات مالیات‌ها افزوده شده است.^۱

۱. در این ضمن، مطالب مختلف از جمله مقایسه‌هایی میان رفتار سلاطین مسلمان هندوستان با فاتحان بعدی یعنی عمال کمپانی هند شرقی و مأموران امپراتوری انگلستان دیده می‌شود که جالب است و ما به‌طور خلاصه و مقطع قسمت‌هایی از آن را در اینجا نقل می‌نماییم:
←

→ «... گفته می‌شود که تعدیات شدید فاتحان مسلمان در مدارک و منابع غیر قابل تکذیبی ثبت و ضبط شده است. ولی خیر و برکت و احسان‌هایی که از آنها به دیگران رسیده کمتر به قلم آمده است، ما اروپاییان شواهد فراوانی از مظالم فاتحان مسیحی در دست داریم ولی می‌پرسیم آیا هیچ شاهده‌ی از خیر و برکت و منافع وجودی‌شان داریم؟ فیروز شاه سوم در سال ۱۳۵۱ مسیحی در هندوستان بر تخت نشست، از جمله کارهای مفیدی که انجام داد این بود که برای پیشرفت امور آبیاری ۵۰ سد روی رودخانه‌ها احداث کرد، ۴۰ مسجد، ۳۰ مدرسه، ۱۰۰ کاروانسرا، ۳۰ آب انبار، ۱۰۰ بیمارستان، ۱۰۰ حمام، ۱۵۰ پل، غیر از عمارت‌های متعدد و مجلل و مزین که برای تفریح ساخته بود، بنا کرده و بالاخره بالاتر از همه اینها کانالی بود که از رودخانه جمنا تا هنسی و تیب امتداد داشت. بابر اولین پادشاه سلسله‌ی مغولی در هند، فعال‌ترین افراد بشر و یکی از شریف‌ترین مردانی است که بر زمین هند قدم گذاشته‌اند... در عین حشمت و جلال، خوش اخلاق و خوش‌خو بود... در راه ابراز عشق و علاقه به ملت خودش، اهل تحریک و آنتریک نبود. همایون پسر بابر، منطقه فرمانروایی‌اش را به عالی‌ترین درجات نظم و آرامش ترقی داد، شاه‌راهی را که طی مسافت آن ۴ ماه طول می‌کشید از بنگال تا نزدیک سند ساخت، در هر ایستگاهی کاروانسراهایی بنا کرد و در فاصله ۱/۵ میل چاه آب حفر کرد... بحث درباره‌ی اخلاق اکبر نامور که هم در امور کشوری و هم در امور لشگری مردی بود بزرگ، از لحاظ دانش و نیروی عفو و آزادمنشی... و ترویج صنایع... شهرت به‌سزایی داشت زائد به نظر می‌رسد... اکبر اتباع هندو و مسلمانان را متساویاً برای کارهای دولتی استخدام می‌کرد و مالیات سرشماری از کفار و مالیات به زوار را ملغی کرد. و نیز برده ساختن اسرای جنگی را جداً منع کرد... دستور داد کلیه‌ی اراضی قابل کشت از نو مساحی شود... و میزان نسبی مالیات را که باید وصول شود مشخص کرد... و کشاورزان را مخیر کرد که اگر جنس به‌قیمت گزافی تسعیر شود مالیات را به‌جنس تحویل دهند، تعداد زیادی از انواع عوارض و مالیات‌هایی را که موجب زحمت و آزار رعایا بود ملغی کرد. نتیجه این اقدامات عاقلانه این بود که بهای حوائج عمومی به مقدار قابل ملاحظه‌ای تقلیل یافت. سیاح معروف ایتالیایی پیترو دل‌رال نیز که در سال ۱۶۲۳ در دوران سلطنت جهانگیر، پسر اکبر به هندوستان آمده می‌گوید، این مردم نه فقط در آسایش و رفاه زندگی می‌کنند بلکه کمال امنیت را دارند. آنها را به‌بهانه‌ای مجعول محکوم نمی‌کنند بلکه از مشاهده‌ی زندگی با شکوه و ثروت و دارایی‌شان لذت می‌برند.

سلطنت شاه‌جهان، نواده‌ی اکبر، درخشنده‌ترین دوران تاریخ هندوستان است. تاورنیه سیاح فرانسوی می‌گوید... در میان رعایای خودش به‌عنوان پادشاهی زندگی نمی‌کند بلکه به‌پدری که در میان خانواده‌اش زندگی می‌کند بیشتر شباهت دارد... در دوران سلطنت همین شاهزاده با عظمت بود که کانال دهلی تحت نظارت علی مردان خان، مهندس او ساخته شد...»

مؤلف چنین ادامه می‌دهد:

«به‌رحال با آن همه که گفته‌اند، نتوانسته‌اند ثابت کنند که فرمانروایان مسلمان به‌قدر فرمانروایان انگلیسی که بعد از آنها حکومت را به‌دست گرفته‌اند غارتگری کرده باشند... سلاطین مسلمان در مقابل آنچه گرفته‌اند ارزش کامل آن را دادند. آنها یک دستگاه قضایی کاملی را اداره می‌کردند که عالی و دانی از آن برخوردار بود... دارایی و آزادی مردم، مصون و محفوظ است... اگر احياناً در این شهر (اشاره به شهر بنگاله در موقعی ←

اتفاقاً در کلیه‌ی یادداشت‌های افرادی مانند نهرو، تارا چند سفیر کبیر هند در ایران و خود اروپایی‌ها، می‌بینیم که همیشه نسبت به آن ۵۰۰ سال یا لاقلاً ۳۰۰ سال اعتبار و اقتدار سلسله‌ی مغولی مسلمان، به نیکی و خوبی یاد می‌شود. اما انگلیسی‌ها ارمغان معنوی و سرمایه‌ای نیاورده بودند، آنچه محصولات و سرمایه‌های مادی هم بود، می‌بردند. اگر احیاناً آداب و فنون یا علوم و افکاری از

→ که هنوز تحت حکومت سلاطین مغولی بوده است)، چیزی مفقود شود کسی که آن را یافته است به درختی که همان حوالی باشد می‌آویزد و به نزدیک‌ترین پاسگاه اطلاع می‌دهد. با عطف توجه به ادوار اخیر که ما مالک هندوستان شدیم... کلیو می‌نویسد: «من فقط می‌توانم بگویم که چنان منظره‌ای از هرج و مرج و فساد و نهب و غارت در هیچ مملکتی بغیر از بنگال دیده‌اید، نشده بود... در نتیجه‌ی این سوء اداره، قحطی شدیدی رخ داد و با توجه به این سوابق است که می‌بینیم لرد گرزن والیس بیست سال پس از این تاریخ، بنگال را کشوری معرفی می‌کند که با عجله به طرف سقوط می‌رود... مقایسه‌ی سوء حکومت ما فقط در ناحیه‌ی ما محسوس نیست بلکه به نواحی حکومت متفقین ما نیز سرایت کرده است. از اوایل ارتباط ما با نواب اود ناحیه‌ی فرمانروایی او برای شکار انگلستان در حکم لاشه‌ای بوده است...»

آدامس بروک در کتاب «قانون تمدن و فساد» از قول رابرت کلیو چنین می‌نویسد:
 «هنگامی که من ثروت و مکننت هنگفت این سرزمین را در نظر می‌آوردم و می‌بینم آنچه من از آنجا ربوده بوده و خارج کردم نسبت به آنچه باقی مانده است چقدر حقیر و ناچیز است، از اعتدال و انصاف خویش تعجب می‌کنم.»
 مستر هستینکی که وقتی خودش نیز در هندوستان دارای قدرت فائقه و اختیار فرمانروایی بود، می‌گوید:
 «متأسفم که روح تعرض و تعدی ما و لجام گسیختگی و شهوترانی افراد، بیشتر از قوای مسلح ما به حیثیت ملی ما صدمه وارد آورده است...»

پل مورخ می‌گوید:

«قبل از آنکه رفتار ما آغاز شود، ایالت اود در کمال سعادت و رفاه بود؛ درآمد خالص این ایالت بدون اینکه بر مردم فشار وارد شود ۳'۰۰۰'۰۰۰ لیره بود ولی بعد از آن نه فقط به وسیله‌ی لشگری مرکب از سربازان، بلکه به وسیله‌ی هجوم یک دسته از مأمورین کشوری که به سراب وارد شدند، این ایالت تیکه و پاره شد. نواب اود دچار شدیدترین مصائب شد و مملکت وی مبتلا به فقر و فاقه گردید تا آنجا که پس از چندین سال تحمل بار گران تحمیلات، درآمد این ناحیه به نصف مبلغ سابق تقلیل یافت. میزان درآمد این ایالت مستقل، پس از دو سال وضع مالیات غیر عادلانه، بالغ بر ۳۴۰'۰۰۰ لیره برآورد شده.»
 مؤلف در پایان این قسمت به نقل از خطابه‌ی اومویل در پارلمان بریتانیا (در تاریخ ۱۵ آوریل ۱۷۸۲) به این نتیجه می‌رسد:

«انگلیسی‌ها ملتی معرفی شدند که به هیچ وعده‌ای پای‌بند نیستند و به هیچ نوع قانون، عدالت یا شرف و آبرو و ایمان، علاقه‌مندی ندارند...»

دستشان می ریخت بعداً معلوم می شد که با حسن نیت و قصد خدمت نبوده است. از طرف دیگر به طوری که رنه گروسه متذکر می شود و نهرو گله می نماید، هیچ گاه نخواستند و نتوانستند روحیه‌ی هندی‌ها را بشناسند و ارج بگذارند. استعمارگران بدی بودند و از دو جهت مادی و روحی، هندی‌ها را تضعیف و تحقیر می کردند، انواع تفرقه و تضییق را نیز به کار می بردند...

سوءنیت و سوءرفتار انگلیسی‌ها، در تمام طبقات و مذاهب هندوستان، ایجاد همدردی و همبستگی و اشتراک منافع نمود و آنها را از هندو و مسلمان و سیک به یکدیگر نزدیک ساخت. رنه گروسه می نویسد، اولین بار اجتماع بزرگی از کافر و مسلمان در یک مسجد تشکیل گردید تا با هم صدای ناله و اعتراض شان را بلند کنند. به این ترتیب و به دست خود انگلیسی‌ها - به مصداق «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» - روح ملیت در ساکنان شبه قاره هندوستان ایجاد شد، ملیت از راه منفی و احساس همدردی.

نهرو در پایان فصلی از کتاب خود نتایج تسلط بریتانیا بر هند را چنین خلاصه می نماید:

«ما باید از انگلیسی‌ها سپاسگزار باشیم که همراه خود ارمغانی عالی برای ما آوردند. این ارمغان، علوم جدید و نتایج گران‌بهای آن می باشد. شاید به سختی می توان کوشش دولت بریتانیا را در هند که همواره منازعات، اختلافات، جهل، عقب ماندگی، ارتجاع و تجزیه طلبی را تشویق کرده است و عناصر جاه طلب و خودخواه را در کشور ما پیش کشیده است، فراموش کرد یا نادیده گرفت. اما شاید خود این مشکلات هم برای ما آزمایشی ضروری و پرورشی لازم، برای پیروزی در مبارزات بوده است و شاید پیش از آنکه هند نو به وجود آید و رستاخیز خود را آغاز کند، می بایست بارها و بارها از میان آتش عبور کند تا ضعف‌ها و آلودگی‌ها و کثافتش بسوزد و آنچه فساد و ناپاکی در او بوده است فرو ریزد.»^۱

از آنجا که در عالم وجود هیچ گاه عدم، سبب ایجاد نمی شود و عامل منفی، قدرت سازندگی و تحرک ندارد، نهضت آزادی هندوستان نیز نمی توانست با این عامل درست شود و قوام و قیام بگیرد، این قدم صرفاً یک احساس درد بود، حداکثر آنچه ممکن است رنج و نفرت در شخص ایجاد کند؛ ناله و درد دل است.

۱. این همان «بلاء مِّن رَّبِّکُمْ عَظِیْمٌ» (بقره ۲) / ۴۹ : ... آزمونی بزرگ از جانب پروردگارتان بود. است که خداوند در قرآن به بنی اسرائیل منت می گذارد.

انسان ممکن است سال‌ها و قرن‌ها در رنج و ناله سر کند و توسری خورده بماند بدون آنکه مختصر حرکتی به طرف گشایش بنماید.

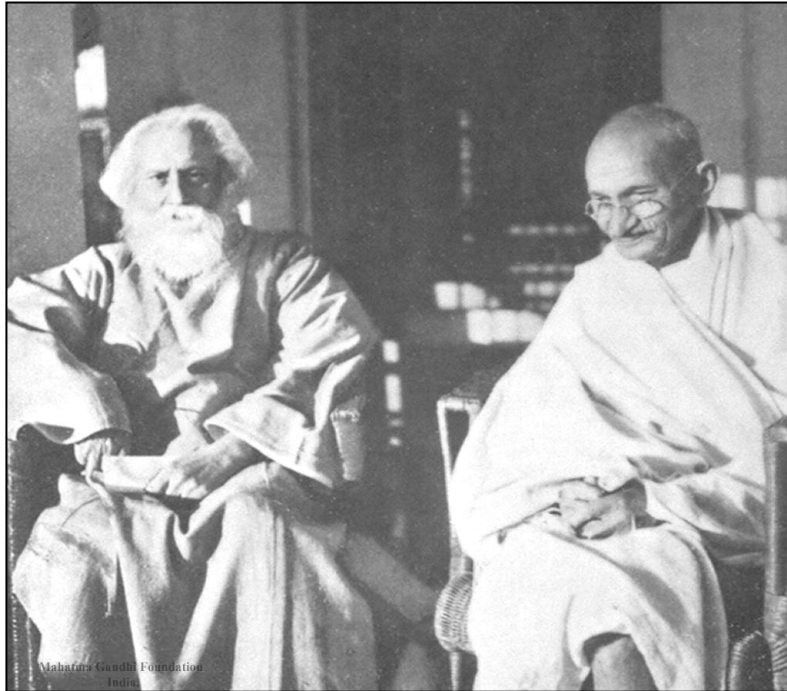
سهل است که درک درد و تذکار آن بیشتر موجب ناراحتی و ناتوانی می‌شود. آنچه لازم است پیش از هر چیز امید و اعتماد به نفس توأم با نیروی حرکت است. روح جنبش باید در شخص یا جامعه احیا گردد.

این عمل مقدماتی و مبدأ نهضت در هندوستان به وسیله‌ی روح معنوی و مذهبی انجام گردید البته نه به‌طور خود به خود، فوری و سطحی، بلکه بعد از یک مرحله‌ی بیداری و یک دوران آزمایشی در بیراهه‌ی تقلیدگری و دنباله روی...

چه کسی باعث بیداری و تربیت اولیه‌ی مردم هند شد؟ خود انگلیسی‌ها، همان‌طور که حضرت موسی (ع) در دامن فرعون و در دربار مصر حفاظت و پرورش یافته بود! توضیح آنکه انگلیسی‌ها برای مشاغل اداری داخلی و ایجاد صنایع و فعالیت‌های مستعمراتی و رواج و مصرف کالای تجارته‌ی خود و همچنین برای اشاعه‌ی نفوذ فرهنگی و تقرب اشراف‌زادگان هندو دست به تدارک کادری لازم و تربیت افرادی زدند و عده‌ای از فرزندان راجه‌ها و ملاکین را نیز به انگلستان بردند. آشنایی با دنیای جدید و افکار نوین، چشم و گوش‌هایی را باز کرد و هوس‌هایی را ایجاد نمود. باز شدن دروازه‌ی غرب به روی هندی‌ها (البته معدود، انگشت شمار)، بلافاصله سبب آزادی‌خواهی و انقلاب نگردید بلکه در جهت عکس اثر بخشید، مظاهر و مزایای اروپایی موجب دل‌باختگی و خودباختگی جوانان و پیران گردید یک ضربت نهضت به سوی تقلید و تبعیت از انگلیسی‌ها را ایجاد نمود.

نام آن را طبعاً (مانند ایران) تجددخواهی و تمدن‌طلبی می‌گذاشتند. در مرحله اول و پیش‌آهنگ کاروان کعبه غرب، تعلیم زبان انگلیسی و به‌دنبال آن لباس انگلیسی، ادبیات و افکار انگلیسی، حرکات و آداب انگلیسی و حتی مذهب مسیحی بود. کمال مطلوب یک جوان هندو و امیرزاده میلیونر این بود که انگلیسی حرف بزند و در اداره، شغلی - ولو شغل بسیار جزئی - به او بدهند یا در ارتش زیر فرمان افسران انگلیسی درجه‌ای بزند. راه نجات هندوستان و آسیا را در اروپایی شدن می‌دیدند و منتهی آمال و سرنوشت اعلا‌ی هندوستان را یک مملکت تحت‌الحمايه دولت انگلستان می‌دانستند. در ۱۸۲۸ یک حزب متجدد مسیحی مآب به نام «براهماساواج» تشکیل گردید. موسس و رهبر این حزب، راجارام موهن‌روی با ادعاها و تمناهای زیاد مخالف بود و اصلاحات اجتماعی و آموزش زبان را پیشنهاد می‌کرد.

این طرز فکر و این حزب- که به عده‌ی معدودی از جوانان انگلیسی‌دان بنگال محدود می‌شد- خالی از خلوص نیت و فعالیت هم نبود. جوانان زیادی به‌دنبال درس و تحقیق و در پی اقدامات صنعتی و تجارتي رفتند. از آن پس و از آن طرز فکر مردان بزرگی چون رابیندرا تاگور، فیلسوف و شاعر معروف بیرون آمد!



مهاتما گاندی و رابیندرا تاگور

۱. رابیندرا تاگور از نظر سیاسی و نهضت آزادی هندوستان در جبهه‌ای مقابل گاندی قرار داشت و مخالف برنامه‌ی «عدم همکاری» او بود که در صفحات آینده خواهیم دید. ولی اولاً هر دو، نهایت احترام و علاقه را به یکدیگر داشتند و ثانیاً تاگور یک درس خوانده‌ی مقلد و غرب زده و جیره خوار آنها نبود. خود را سفیر معنوی آسیا در اروپا برای اتحاد واقعی شرق و غرب از طریق فرهنگ‌های آنها می‌دانست و می‌گفت:
«شخصیت بیکران آدمی جز در هماهنگی باشکوه تمام نژادهای انسانی تکمیل نخواهد شد... دعای من این است که هند نمونه و سرمشق همکاری تمام ملل جهان باشد. برای هند، وحدت همان حقیقت است...
کوشش فعلی برای جدا ساختن فکر ما از فکر مغرب زمینی به منزله آهنگ خودکشی معنوی است. مسئله امروز یک مسئله جهانی است. هیچ ملتی نمی‌تواند با بریدن از سایر ملل رستگار شود...»
گاندی در جواب تاگور می‌نوشت:
«اصل عدم همکاری نه علیه مغرب زمین بلکه علیه تمدن مادی و علیه نتایج آن یعنی استثمار ضعیفا وضع شده است.»

در زمینه‌ی سیاسی و اجتماعی و در میان طبقات مرفه یا بورژوا که مولود زندگی اقتصادی و صنعتی جدید هندوستان بودند یک دسته از روشنفکران و رهبرانی پیدا شدند، که به تقلید و تبعیت حزب لیبرال انگلستان، مرام آزادی‌خواهانه و اعتدالی اختیار کرده و شیفته‌ی طرز اداره‌ی امپراتوری و افکار انگلیسی بودند. اینها با هر فکر و اقدامی که انگلیسی‌ها را برنجانند و هندوستان را متهم به سرپیچی و ناسازگاری نماید مخالف بودند و عقیده داشتند که از طریق مدارا و مراعات نظامات و مقررات موجود و در اثر حسن‌نیت و قانون‌شناسی انگلیسی‌ها، هندوستان مدارج اصلاح و ترقی را در همکاری با امپراتوری خواهد پیمود. اینها همان دسته‌ی اعتدالی‌ها یا لیبرال‌ها هستند که جواهر لعل نهرو، چند فصل از کتاب و عتاب و خطاب خود را به آنها اختصاص می‌دهد. اتفاقاً پدر او موتی لعل نهرو، وکیل زبردست و اشرافی و اجتماعی نیز در ابتدا جزو همین اعتدالی‌ها بوده است. و با همین دسته و رأی صاحبان چنین افکار و آمال بود که انگلیسی‌ها به قصد تحکیم منافع و روابط خود در هندوستان در سال ۱۸۸۵ کنگره را تشکیل دادند.

در ایران خود ما نیز نظیر چنین طرز تفکری (یعنی خودباختگی در برابر اروپایی‌ها و میل به تقلید و تأسی به آنها) با داعیه‌ی تجددخواهی و اصلاحات در جهت آداب غربی پیدا شده است و هنوز وجود دارد. شروع و پیدایش آن را باید از زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در اثر مسافرت‌های رجال آن زمان به اروپا دانست. نویسندگان و رهبران فکری بسیار محدود و کم‌صدای قبل از مشروطیت و طرح‌کنندگان قانون اساسی ایران، و بزرگان صدر مشروطیت، غالباً تربیت‌شدگان دست‌اول یا دست‌دوم این مکتب بودند. اوج آن را در اوان مشروطیت و مخصوصاً در دوران پهلوی مشاهده می‌کنیم. مظهر این فکر را می‌توان امثال آقای آقای تقی‌زاده دانست که مدتی در انگلستان و آلمان زیسته و مجله کاوه را منتشر می‌کردند و در آنجا نوشته بودند: «ایرانی باید از مغز سر تا ناخن پا فرنگی شود»^۱. به‌خاطر دارم در یک مقاله‌ی دیگر از نویسنده دیگری و در زمان تازه‌تری - حدود سی سال قبل - می‌خواندم که ما باید حتی گدایی کردن را هم از اروپایی‌ها - که با نوای آکوردئون و آواز عاشقانه از مردم طلب پول می‌کنند - بیاموزیم...

۱. آقای تقی‌زاده بعداً از این نظر عدول کرده و به‌قول خودشان توبه کردند. در یک سخنرانی در بیست سال اخیر در باشگاه مهرگان تصریح و توضیحی بیان فرمودند.

مبداء نهضت

زعمای سیاسی هند علاقه دارند شروع نهضت آزادی خواهانه و اولین حرکت انقلابی هندوستان علیه انگلیسی‌ها را در سال ۱۸۵۷ بگیرند. در آن سال، آتش تندی در مردم و به خصوص در طبقاتی که قدرت و ثروت موروث را از دست داده بودند زبانه کشید. عده‌ای از هنگ‌های هندی از اطاعت فرماندهان انگلیسی خود سرپیچی کردند و به «شاه عالم» (امیر باقی مانده از خاندان مغولان هند که در دهلی بود) تسلیم شدند... حوادث خونینی روی داد که منجر به کوبیده شدن انقلاب و انتقال و استقرار رسمی و کامل حکومت از کمپانی هند شرقی به دولت انگلستان گردید. در ۱۸۵۸ هند ضمیمه‌ی امپراتوری بریتانیا شد.

به نظر ما، شروع نهضت آزادی هندوستان را که منبعث از مردم و متکی به ملت است و بستگی و شباهت چندانی نیز با شورش نظامی و سیاسی ۱۸۵۷ ندارد باید از تاریخ‌های مابعد دانست.

به طوری که خواهیم دید کنگره ملی هند با آنکه در ابتدا به وسیله‌ی خود انگلیسی‌ها تأسیس گردیده بود ولی با تحول‌ها و مدارجی که پیمود محور و ستون فقرات مبارزات استقلال طلبانه‌ی هندوستان شد. تقریباً کلیه‌ی جریان‌های این نهضت از آنجا منشعب و به آنجا منتهی می‌گردد، ولی تأسیس کنگره در سال ۱۸۸۵ نیز نمی‌تواند مبداء نهضت باشد زیرا مقدمات فکری و تشکیلات اجتماعی از ۲۰-۱۰ سال قبل به وجود آمده بوده است. ما برای آنکه کل مدت نهضت را که در ۱۹۴۷ به ثمر رسیده است رقم ساده و عدد صحیح ۸۰ سال بگیریم برای مبداء نهضت سال ۱۸۶۷ را که ۱۸ سال قبل از تأسیس کنگره است اختیار می‌نماییم.

نطفه و مایه‌ی اصلی نهضت

به طوری که گفتیم نه احساس درد و اظهار همدردی و نه پیدایش روح ملی منفی نمی‌توانست و نمی‌تواند موجب قدرت و منشاء نهضت باشد. بیداری بعدی آن و مختصر تربیت فرنگی نیز، به هیچ وجه نمی‌توانست برای جنبش عمومی مردانه و احراز آزادی یک ملت اسیر در چنگال پلنگ استعمار نیرومندی چون بریتانیای کبیر کافی باشد؛ حداکثر محصول آن همان ایجاد هوس و خودباختگی یا تقلید و تبعیت و بنابراین تحکیم اسارت و تقویت وابستگی است. بیشتر یک خط بیراهه و دورکننده است تا راه نجات‌دهنده و آزادی‌بخش، به عنوان مقدمه و زمینه می‌تواند مورد مطالعه

واقع شود، نه به عنوان مایه و پایه. حساسیت به درد، تلخی و یأس می آورد. تقلیدگری نیز کشته‌ی شخصیت و بر باد دهنده‌ی ابتکار و قدرت است. به علاوه، در عالم تقلید هیچگاه آن لذت و عشق‌های پرواز دهنده و نیروبخش و پایداری آور ایجاد نمی‌شود و شخص یا فرد در حالت رکود و سقوط مشقت‌انگیزی باقی می‌ماند.

این است که در هندوستان می‌بینیم آن احساس درد و مختصر بینایی اولیه به زودی سبب یک درد شدیدتر و بینایی خیلی وسیع‌تر و عالی‌تر گردید، و انقلابی ایجاد شد. یک انقلاب واقعی به قول رنه گروسه، عکس‌العملی علیه غرب زدگی ظاهر گردید؛ افرادی پیدا شدند که یک بازگشت ۱۸۰ درجه وسیع به مبانی فلسفی ملی و معنویات عالی هندی، یعنی به منابع مذهبی ودا کردند. این معانی و مبانی تقریباً فراموش و لابلای خرافات و محفوظات نامفهومی خاموش گردیده بود، ولی با توجه و تتبع‌های علمی که بازار اروپایی‌ها باعث آن شده بودند، در نیمه دوم قرن ۱۹ معارف باستانی هندی و اصول خالص و عالی ودا مکشوف گردید.

پایه‌گذاران نهضت

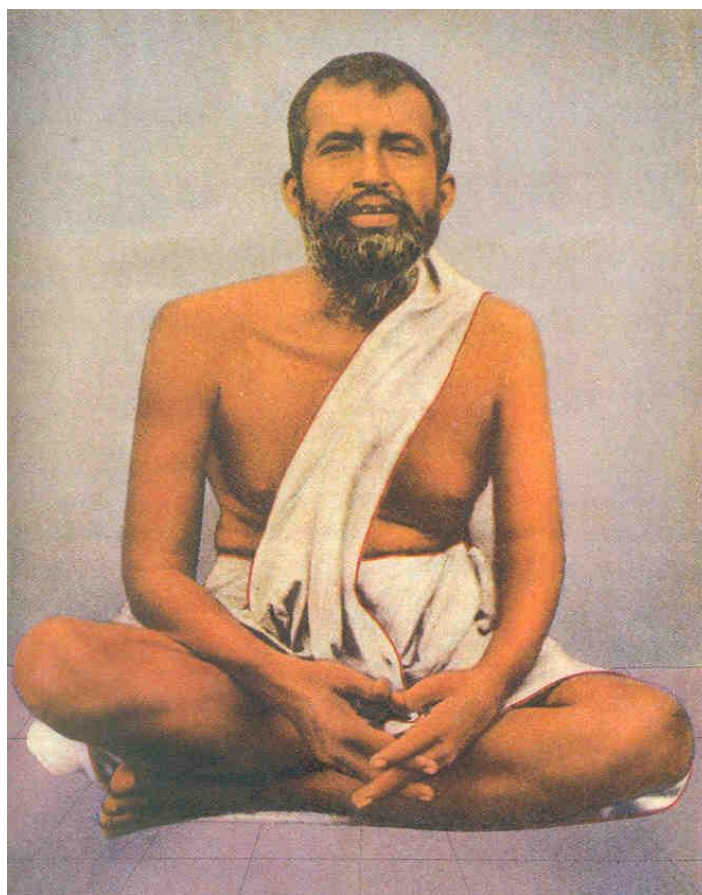
از این به بعد نهضت هند روی خط جدید و در جهت تازه‌ای می‌افتد که اصالت و اثر دارد.

حزب یا اتحادیه‌ای در مقابل «براهماساواج» به نام «آریا ساماج» در ۱۸۷۵ (ده سال قبل از کنگره) به رهبری مرد روحانی روشنفکری موسوم به «دایاندا ساراسواتی» (۱۸۸۳ - ۱۸۲۴) تأسیس می‌گردد.

«دایاندا ساراسواتی» که علاوه بر تربیت و تعلیمات «ودا» تحت تأثیر افکار اسلامی و مسیحی نیز قرار گرفته است، قصد محو خرافات مذهب هندو و اعاده توحید و مبارزه با شیوع مسیحیت و استیلای غرب، و افکارش رنگ ناسیونالیستی تند را دارد. مکتب او موقعیت عظیمی در جامعه هندو پیدا کرده حزب «آریا ساماج» ۵۰۰'۰۰۰ عضو پیدا می‌کند و توجه و تحرک بی‌سابقه‌ای مخصوصاً در ایالت پنجاب ایجاد می‌نماید.^۱ نهضت آریا ساماج می‌کوشید مذهب هندو را از حالت ملایم و دفاعی به صورت فعال و تعرضی در آورده هندوئیسم را احیا نماید. در زمینه‌ی آموزش نیز اقدامات پر دامنه‌ای به عمل می‌آورد. دبستان‌ها و دبیرستان‌های متعددی راه می‌اندازد.

۱. این رقم از آن جهت بسیار جالب توجه است که بعداً خواهیم دید کنگره در سال ۱۹۴۵ یعنی ۵۰ سال بعد از تأسیس و آن همه فعالیت و فداکاری و خدمات توانست به این رقم برسد.

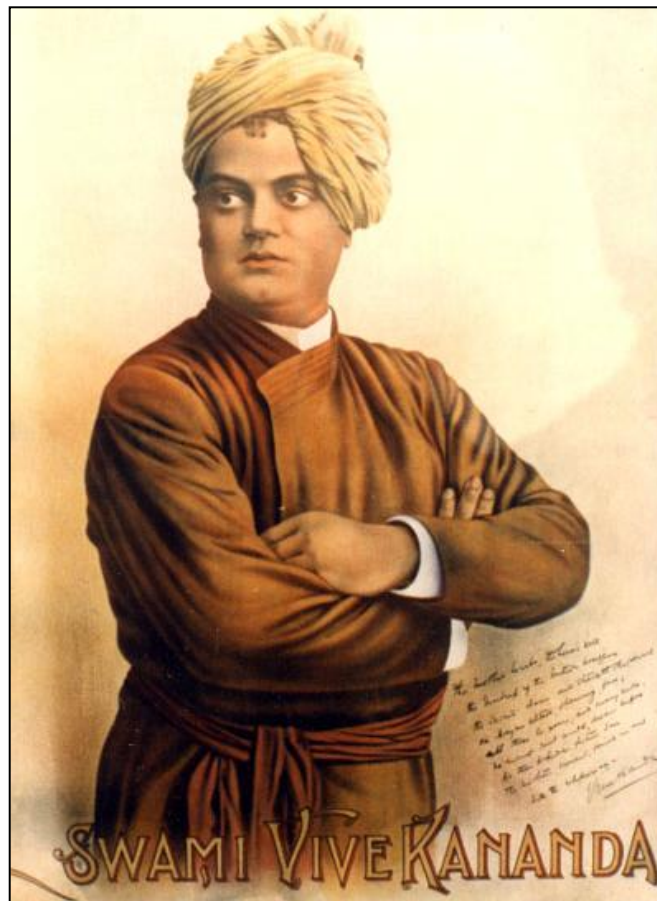
حرکت فکری و روحی چون ریشه و دامنه دارد به اینجا ختم نمی‌شود. بعد از «ساراسواتی» - که یک مصلح متفکر متحرک است - جوان زاهدی با داعیه‌ی پیغمبری ولی با روحیه تصوف و تقدس در کسوت پیشوای مذهبی به نام «راما کریشنا» (۱۸۸۶ - ۱۸۳۴) ظهور می‌کند. راما کریشنا با افکار مذهبی خاص خود نهضت فکری و دینی عظیمی در ملت هند علی‌رغم تبلیغات مسیحی و مادی اروپایی برپا و بر خدمت مردم ضعیف و فقیر، بسیار تأکید می‌کند.



راما کریشنا

شاگرد راما کریشنا، شخصیت عجیبی موسوم به «ویوکانندا» (۱۹۰۲ - ۱۸۶۲) پا به صحنه‌ی هندوستان می‌گذارد. «ویوکانندا» که برخلاف «ساراسواتی» روحیه ناسیونالیسم مذهبی و ضداسلامی ندارد افکار مذهبی صفا یافته و احیا شده قدیم ودانتا را به صورتی

۹۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
در می آورد که قابل تعلیم و تبلیغ و گسترش در هندوستان است، بلکه می شود آن را
در میان مردم در آورد و به همان ملت هایی که با نیروهای فرهنگی و نظامی، سیاسی
و اقتصادی خود هندوستان و شرق را تسخیر کردند عرضه نمود و چیره شد. آریایی
شرقی، سرمایه ی اصلی خود را به رخ آریایی غربی می کشد! «ویوکانندا» چند بار به
پایتخت های اروپا و آمریکا مسافرت کرده سخنرانی ها می نماید و افکار مغرب زمین
را تحت تأثیر عظمت و لطافت معتقدات فلسفی و مذهبی هندی اصیل قرار می دهد.
او موقعیت عجیبی در کنگره ۱۸۹۳ مذاهب در واشنگتن به دست می آورد و مانند
فاتح بزرگی به کشور خود بازمی گردد.



ویوکانندا در مدرس در برابر سیل و انبوه مستقبلین نطق مفصلی ایراد می نماید و
از جمله چنین می گوید:

«چرا ما یک ملت سیصد و سی میلیونی بایستی از هزار سال تا به حال محکوم یک مشت خارجی شده باشیم؟ برای آنکه آنها به خود ایمان و اعتماد داشتند و ما نداشتیم. همه باید بدانید که در پشت هر انسان چه ضعیف و چه قوی روح جهانی ایستاده است، روحی که به همه ظرفیت‌های لایتناهی نیکویی می‌دهد، برپا خیزید! از این هیپنوتیزم ضعف و ذلت بیدار شوید! برپا خیزید!»
 «آنچه برای ما لازم است یک مذهب است و یک مکتب آدم‌ساز، به من صد مرد متحرک (انرژیک) بدهید تا دنیا را منقلب نمایم!»
 «این مردان رمز بدبختی چند هزار ساله‌ی هند را در ناامیدی و عدم اعتماد به شخصیت و سرمایه‌های ذاتی خود کشف و کلید دروازه‌ی نجات را در ایمان به روح جهانی و توسل به مذهب و حرکت جستجو می‌کنند.»

ملاحظه می‌کنید که در افکار و گفتارشان، نه صحبت از مقتضیات تاریخی، تضاد و بهره‌برداری از سیاست‌های بزرگ جهانی است، و نه از عوامل اقتصادی و وسائل مادی بحث می‌کنند. انگشت روی یک حقیقت می‌گذارند و چشم به یک نقطه دوخته‌اند. آنچه بنده نامش را در سخنرانی جشن مبعث ۱۳۴۰/۱۰/۱۳ انجمن اسلامی مهندسین «خودجوشی»^۱ گذاشتم.

این تکان روحی و تربیت فکری و معنوی که پیش آهنگ نهضت آزادی هندوستان بود و ما آن را نطفه و مایه‌ی اصلی انقلاب می‌دانیم، نه عقیده‌ی شخصی است و نه تنها نقل از تحقیقات و نظریات دانشمند مورخ، رنه گروسه بلکه اعتقاد و اعتراف عمومی است. حتی نهرو که نسبت به افکار مذهبی و تأثیرات معنوی، خوش‌بینی چندانی ندارد، در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»، خود^۲ چنین می‌نویسد:

«بدین قرار، جالب توجه است که نخستین موج ناسیونالیسم در هند در قرن نوزدهم جنبه مذهبی داشت و هندو بود.»

او در کتاب خود «زندگانی من» بیشتر توضیح می‌دهد:^۳

«احیای ناسیونالیسم در هند مانند سایر کشورهای شرق به‌طور اجتناب‌ناپذیر می‌بایست مذهبی باشد.»

و چون مرد ضد مذهب و ناراحت از این اقرار است چنین ادامه می‌دهد.

«و همین پیوند، جنبه‌ی ارتجاعی به آن می‌بخشید.»

۱. «خودجوشی» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسین است که در ۱۳۴۰/۱۰/۱۳ در مسجد صنایع‌الدوله (حاج حسن) برگزار شد و سپس تفصیل و تدوین یافته‌ی آن بارها به چاپ رسید. این مطلب اکنون چهارمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) می‌باشد که در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ف).

۲. صفحه ۹۲۸.

۳. صفحه ۹۲.

بدین قرار اعتدالی‌ها (یعنی غیرمذهبی‌ها و مؤسسین اولیه کنگره و همان‌ها که خود نهر و در سراسر عمر سیاسی و مبارزات خود شدیداً با آنها در نبرد بوده است) نظرهای مترقی‌تری داشتند. اما آنها اقلیتی محدود بیش نبودند که بدون ارتباط با توده‌ها، قشر مخصوص و بالایی را در جامعه هندی تشکیل می‌دادند...

باز اگر بخواهیم نظری به مملکت خودمان برگردانیم متأسفانه باید گفت که اگر مراحل قبلی نهضت آزادی‌خواهی هندوستان نظایری با ۵۰ الی ۱۰۰ سال اختلاف زمانی در ایران داشته است این مرحله که بسیار اساسی و مؤثر است در میان ما هنوز بروز و ظهور نکرده است، اگر اشارات و عنایاتی هم شده باشد هیچ‌گاه به خلوص و به قوت و وسعت آنچه در هندوستان پدیدار و پایدار گردیده نبوده و نیست. روشنفکران و مبارزان ما- به طوری که گفتیم- هنوز قله‌ی فکری و جهت حرکتی‌شان خارج از ایران و خارج از ایرانیان و خودمان است. سرنوشت ملت ایران و امید نجات و ترقی را در روح ملت ایران و در نهاد و نهضت خودمان نمی‌بینند.

هندوستان این اقبال با سعادت را داشت که چون در بست و سخت در اختیار و اقتدار سیاست واحد بریتانیا بود، خارج از ادامه‌ی اسارت فقط یک راه را می‌توانست ببیند: **اتکاء به خود و استمداد از خدا.**

از پیروان و ادامه دهندگان راه «ساراسواتی» و «ویوکاندا» که بعد از تأسیس کنگره جزو رهبران بزرگ کنگره قرار می‌گیرند به نام «آرابیندو گهوز» (۱۹۶۸ - ۱۸۶۹) برمی‌خوریم. «آرابیندو گهوز» ابتداء با فعالیت اجتماعی و سیاسی و سپس با گوشه‌نشینی روحانی عمل احیای روح و نیروی ملی را دنبال می‌کند. در یکی از وصایا و نوشته‌هایش چنین تذکر می‌دهد:

«شرط احراز عظمت ملی بیدار شدن شخصیت حقیقی یک ملت است. اندیشه اساسی هند وحدت تمام مردم در ذات خداست. تحقق این اندیشه باید مقدم و مبنای نوع ترقی بشر باشد. هند ما با این ترتیب می‌تواند دنیا را رهبری نماید.»

عظمت روحی و بلندی نظر و سیر تأثیر این رهبران از اینجا دیده می‌شود که تنها نجات هندوستان را در سر نمی‌پروراندند بلکه اعتقاد و اعتمادشان به اصول مورد نظر تا حدود رهبری جهان بشریت بود. البته نهضتی که در چنان شرایط نامساعد و مخالف باید بیش از نیم قرن تلاش کند و هزاران صدمات جانفرسا تحمل نماید و فدایی‌ها بدهد، نمی‌تواند با چند سخنرانی و هوس‌های تقلیدی و افکار سطحی درست شود و سرپا بماند؛ مایه‌های عمیق زاینده و پایه‌های محکم لازم دارد.

فصل سوم

مراحل اولیه نهضت آزادی هندوستان

کنگره ملی هند (یا حزب کنگره)

اینک که احساس ملی به جوش آمده و پایه و مایه‌ای برای حرکت و حیات ملی دمیده و ساخته شده است و مشتی از مردم تلقین و تربیت‌های اولیه را دریافته‌اند، لازم است کارها براساس تشکیلات اجتماعی و صورت اداری پیش رود؛ به دنبال ایمان عمل بیاید. آن تشکیلات و میدان، محور عمل اجتماعی ملی کنگره هند است که قبلاً هم اشاره نمودیم. جریاناتی که موجب تأسیس کنگره شده است در خور توجه می‌باشد. دکتر تارا چند، سفیر کبیر هندوستان در ایران در مقدمه‌ی کتاب «اتوبیوگرافی نهر» چنین می‌نویسد:

«وقتی که انقلاب ۱۸۵۷ هند درهم شکست، انگلیسی‌ها که هند را رسماً ضمیمه‌ی دولت خود ساخته در آنجا با مردمی ناراضی و مشکلاتی فراوان روبرو بودند و به این جهت، تحت تأثیر تغییرات داخلی و حوادث جهانی، ناچار امتیازات مختصری به هندیان اعطاء کردند و به آنها اجازه دادند که در انتخابات شهرداری‌ها شرکت کنند و بعضی مقام‌های کوچک و غیره حساس را به دست آورند؛ می‌خواستند به این ترتیب آنها را رام سازند. اما این کوشش کافی نبود و احساسات خصمانه‌ی هندیان را تسکین نمی‌داد. به این جهت بود که بعضی از انگلیسیان دوراندیش تحت تأثیر افکار لیبرالی که در آن زمان در انگلستان رواج داشت معتقد بودند که برای احتراز از حوادث آینده و تسکین احساسات هندیان باید به ایشان اجازه داده شود که سازمان‌های دموکراتیک به وجود آورند و در آنها به مباحثه و گفتگو پردازند و نظر خویش را اظهار کنند و به دولت متذکر گردند. در میان این انگلیسیان آلن اوکتاوین هیوم از همه فعال‌تر

بود و کوشید تا سران سازمان‌های مختلف سیاسی در ایالات مختلف هند را به یکدیگر نزدیک سازد و از اجتماع آنها یک سازمان واحد ملی به وجود آورد که مظهر تمایلات ملی تمام هند باشد.^۱»

این اجتماع برای نخستین بار در ۲۸ دسامبر سال ۱۸۸۵ در شهر بمبئی تشکیل گردید و بدین شکل کنگره ملی هند به وجود آمد که سازمان رهبری‌کننده‌ی آینده در راه تأمین استقلال ملی گردید. کنگره در ابتدا منحصرأ از طبقات متوسط مرفه و متمکن یا بورژوازی درس خوانده‌ی اصلاح‌طلب و طرفدار حکومت انگلستان تشکیل می‌شد. وکلاء دادگستری و دکتورها اکثریت داشتند. رئیس کنگره در سال ۱۸۹۸ آمانده موهن بوز (Amande Mohan Bose) صریحاً اعلام داشت که

«طبقات درس خوانده‌ی هندوستان دوستان انگلستان هستند نه دشمنان آن.»

در حقیقت نه تنها کنگره بلکه طبقه بورژوازی که اعضاء کنگره از میان آنها برگزیده شده بود مخلوق استعمار انگلستان بودند. نهر و می‌نویسد:

«افراد این طبقه به نسبت مختصری از استعمار توده‌های مردم به وسیله‌ی انگلیسی‌ها سهم می‌بردند و خرده ریزه‌هایی را که از سفره پرشکوه و سرشار طبقه‌ی حاکمه

۱. همین شخص چنین نوشته است:

«پس از خواندن کتاب سیداحمد خان در موضوع علل شورش هندوستان بود که برای اولین بار احتیاج به تأسیس مجمع عمومی برای ابراز عقیده‌ی مردم هند را احساس کردم و در نتیجه‌ی آن، کنگره ملی هند به وجود آمد.» (ص ۷۳ کتاب قائد اعظم)

سید احمدخان که درباره‌ی او بعداً صحبت خواهیم کرد کتابی به نام «علل انقلاب هند» بعد از شورش ۱۸۵۸ نوشته بین مأمورین انگلیسی توزیع کرد و در آنجا از جمله چنین گفته بود:

«اغلب اشخاص موافقت دارند... که درحقیقت صلاح و صرفه‌ی حکومت در این است که مردم در امور دولت دارای نظر و رأی باشند و این امر در استقرار و ثبات دولت تأثیر اساسی دارد.»

و در جای دیگر می‌گوید:

«مردم هیچ نوع وسیله‌ای ندارند که بر جریان و اقداماتی که به عمل آمده و آن را احمقانه تلقی می‌کنند، اعتراض نمایند. یا اینکه عقاید و خواسته‌های خودشان را صریح و آشکار بیان کنند، و چون هیچ‌گونه ارتباط واقعی بین حکام و طبقه محکوم وجود ندارد و در هیچ حالی از یکدیگر و نزدیک یکدیگر زندگی نمی‌کنند و این جریان به کلی مخالف رسم و عاداتی است که فرمانروایان مسلمان نسبت به رعایای خود داشته‌اند؛ لذا اشتباهات انگلیسی‌ها در هندوستان به عنوان سوء رفتار تعبیر می‌شود.»

و بالاخره:

«بالغ بر یک قرن می‌گذرد که انگلستان در این کشور حکومت می‌کند و تا این ساعت محبت و علاقه مردم را به خود جلب نکرده است.»

انگلیسی‌ها فرو می‌ریخت به دست می‌آوردند؛ آنها اغلب مأموران کوچکی بودند که به کارهای اداری انگلیسی‌ها در کشور کمک می‌کردند. بسیاری از آنان وکلای قانون‌دان دادگستری بودند که در دادگاه‌ها کارها را می‌گذراندند و بر اثر شرکت در مرافعات و اختلافات، ثروتمند می‌گشتند. همچنین بازرگانانی بودند که واسطه‌ای میان بازرگانی و صنایع انگلستان با مردم هند به شمار می‌رفتند. اکثریت عمده‌ی این طبقه هندوها بودند که وضع اقتصادی و آموزشی بهتری از مسلمان‌ها داشتند. حتی طبقات پایین بورژوازی هندو هم در کنگره راه نداشتند.



بنیان‌گزار کنگره، الن اوکتاوین هیوم (Allen Octavian Hume)

کنگره سالی یک‌بار و هربار در یکی از شهرهای هندوستان مجمع عمومی سالیانه‌ی خود را با مشارکت قریب ۲۰۰۰ نفر نماینده از سراسر هند تشکیل می‌داد. و

در آن عموم طبقات و مخصوصاً طبقات متوسط، بدون تمایز اعتقادات مذهبی شرکت می کردند. در پایان جلسات سالیانه، یک کمیته محدود ۳۰۰-۲۰۰ نفری به نام کمیته کنگره ملی هند و یک رئیس برای آن سال انتخاب می کردند کمیته‌ی کنگره نیز به نوبه‌ی خود یک کمیته‌ی عامله برای همکاری با رئیس برمی گزید. علاوه بر آن در هر استان یا ایالت شعبه‌های ایالتی و کمیته‌های محلی کنگره از میان اعضاء کنگره مقیم آن محل انتخاب می گردید.

شروع اختلاف، توقع استقلال (۱۸۹۲ تا ۱۹۰۷)

مدتی اوضاع به آن منوال گذشت. کنگره، روابط صمیمانه و تبادل و تعارفات دوستانه با دولت هندوستان داشت. در ابتدا به نظریات کنگره توجه می شد و هم رجال کنگره درباره‌ی فرم‌ها و اصلاحات انگلیس با ملایمت سخن می گفتند و بی صبری نشان نمی دادند. اولین رئیس کنگره عقیده داشت که «انگلستان به نفع هندوستان کارهای زیادی کرده است» و گوپال کریشنا گوکیل - که بعداً سرپرست و رفیق محمدعلی جناح شد - می گفت: «قرارداد فعلی بین هندوستان و انگلستان موهبت خدایی است». ولی دوران تعارفات دوستانه و روابط صمیمانه ۸-۷ سال بیشتر نیاید؛ چون در اساس کار حسن نیتی از جانب انگلیسی‌ها وجود نداشت، محال بود اختلاف بروز نکند؛ چگونگی می توانست زمینه‌ی سازش وجود داشته باشد؟

کودک از آب گرفته که در دامن فرعون پرورش یافته و مهر و محبت دیده است بالاخره روزی باید راه خود و راه هموطنان خویش را در پیش گیرد، قیام کند و در جواب منت‌گزاری او بگوید:

«وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ.»^۱

موجبات کدورت و شکایت از چند طریق پیش آمد:

در سال ۱۸۹۲ امپراتوری بریتانیا در برابر پیشرفت‌های روسیه تزاری در آسیا و تصرف هندوچین از طرف فرانسوی‌ها، دست به جنگ‌هایی برای تسلط بر افغانستان و تصرف برمه به منظور حفاظت هندوستان زد و مخارج این لشکرکشی‌ها را از طریق مالیات‌های جدید از هندوستان درآورد. همین قضیه سبب نارضایتی مردم و اولین سروصدا در کنگره شد. دولت‌های محافظه کار انگلستان نه تنها از این نقشه و برنامه

۱. شعراء (۲۶) / ۲۲: این هم نعمت و خدمت شد که بر من منت می گذاری در حالی که بنی اسرائیل را بنده خود کرده‌ای!؟

منصرف نشدند بلکه هزینه‌ی جنگ‌های سودان و بوئرها و چین (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۲) را نیز به‌دوش مالیات‌دهندگان هندی (یعنی گاوان شیرده‌ی مستعمراتی خود) انداختند. اختلاف و اهانت و سخت‌گیری در حکومت لرد گرزن معروف - که از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ نایب‌السلطنه هندوستان بود و صابون سیاسی‌اش به صفحات تاریخ ما نیز خورده است^۱ - به‌شدت خود رسید. گرزن برای تنبیه و تفرقه‌ی هندی‌ها و سهولت اداره‌ی امور بنگال آن ایالت بزرگ را که قسمت شرقی آن مسلمان‌نشین و غرب آن با اکثریت هندو است به دو بخش تقسیم نمود. گوکیل در کنگره نسبت به عمل تجزیه‌ی بنگال بر دولت هند اعتراض کرد و این بار ضمن سخنان خود گفت:

«بالتر از همه فعلاً برای وصول به هدفی که باید در طریق آن کوشش کنیم نظریه‌ی کلی دیگری وجود دارد... و هدف کنگره این است که حکومت هندوستان باید به نفع خود هندی‌ها اداره شود، به مرور ایام باید یک نوع حکومت، شبیه حکومتی که در مستعمرات امپراتوری انگلیس موجود است در این کشور تشکیل شود.»

این اولین نغمه استقلال است که در صحنه‌ی کنگره برمی‌خیزد! نغمه‌ی خیلی محقرانه: «استقلال در چهارچوب استعمار». چند سال بعد در دوران لیبرال‌ها، شش نفر «آنگلوایندین» به‌عضویت پارلمان انگلستان انتخاب شده‌اند و جان مورلی وزیر هندوستان است. به آن شش نفر مجال داده می‌شود درباره‌ی تجزیه‌ی بنگال و اغتشاش در هندوستان اعتراض نمایند و مصائب و نیازمندی‌های ضدهند را تشریح کنند. عکس‌العمل پارلمان خصمانه نیست و سرجان جاردن می‌گوید:

«تا جایی که ممکن است و تا حدی که مقتضیات اجازه می‌دهد و به نفع حکومت باشد، باید بومی‌های این کشور برای اداره‌ی امور این مملکت استخدام شوند»؛
و نماینده‌ی دیگری می‌گوید:

«مهر و وداد کلید موفقیت اداره‌ی امور هند است.»

اما در خود هندوستان و در خارج کنگره ایالت بنگال، این اقدامات را با خاموشی تلقی نکردند؛ شور و هیجان انقلابی و سیاسی که هیچ انتظارش نمی‌رفت ناگهان به‌وجود آمد.

آراییندو گهوز که اسمش را قبلاً در پیروان ویوکانندا خواندید از بارودا به کلکته

۱. فراموش نشود که سال‌های سال و تا این اواخر سیاست انگلستان در ایران و تعیین سفیر کبیر و خط‌مشی سفارت کبرای تهران به عهده‌ی حکومت هندوستان بود!

آمد تا آنجا را مرکز فعالیت خود قرار دهد و روزنامه‌اش سمبل بیداری ملی و انقلاب گردید!

ابوالکلام آزاد ورود خود را در فعالیت‌های سیاسی و مبارزات انقلابی از همین تاریخ پس از آشنایی با چاکراواری نشان می‌دهد و می‌گوید، به خاطر دارم که آرابیندو گهوز را دو یا سه مرتبه ملاقات کردم. نتیجه آن شد که فریفته سیاست انقلابیون شده و به یکی از دستجات آنان پیوستم. سپس چنین ادامه می‌دهد:

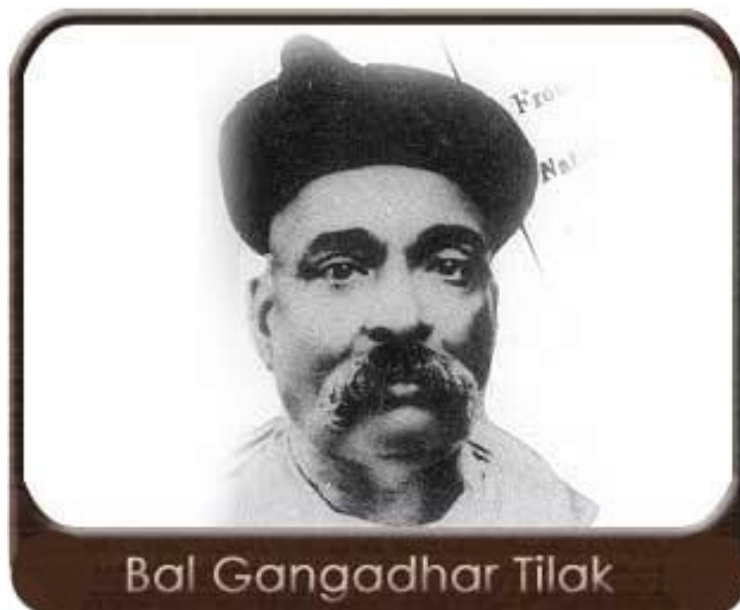
«در آن ایام انقلابیون بدون استثناء از طبقه متوسط هندوها و علیه مسلمانانها بودند. دولت انگلیس مسلمین را علیه مبارزه سیاسی هندوستان به کار می‌برد و مسلمانان نیز به ساز ایشان خوب می‌رقصیدند.»



از چپ به راست: مسعود، آزاد، دکتر تاراچند، نهرو و همایون کبیر

جواهر لعل نهرو در سال ۱۹۰۶ در سن پانزده سالگی برای تحصیل به انگلستان اعزام شده بود در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ در روزنامه‌ها اخبار مبارزات وطن خود و نام پیشوایانی مانند تیلاک از روحانیون بزرگ هندو، جامع علوم قدیم و جدید، ناسیونالیست تند و مبارز فداکار و محبوبی که ملقب به رهبر بزرگ توده‌ها شده بود و لالا لچیت رای رامی خواند و تحسین می‌کند؛ با کلمه سواوشی (تحریم اجناس خارجی و مصرف

کالاهای ملی) آشنا می‌شود. او و بسیاری از دانشجویان هندی مقیم انگلستان تقریباً بلااستثناء به‌زیر پرچم تیلاک می‌روند و از هواداران جناح افراطی کنگره می‌شوند. در هر حال سال ۱۹۰۵ در نهضت آزادی هند مبداء تاریخ و مفصل مهمی به‌شمار می‌رود. صریحاً زمزمه عصیان و درخواست استقلال (سواراج Swaraj) اعلام شده مردم به‌دنبال پیشوایانی مانند تیلاک و لالا لچپت رای (در پنجاب)، بین چاندراپال و آرابیندو گهوز (در کلکته) به‌راه افتاده به‌عنوان اعتراض علیه تجزیه‌ی بنگال کالاهای انگلیسی را تحریم کردند؛ حتی یک‌عده جوانان پرشور سازمان‌های تروریستی مخفی تشکیل دادند. انعکاس این جریان‌ها در کنگره تشکیل یک جناح مذهبی تندرو موسوم به افراطی یا احیا کننده به‌رهبری تیلاک می‌باشد که گروه اکثریت اعتدالی‌ها را که خود را ضدارتجاعی و مترقی می‌نامند تحت‌الشعاع قرار داده کنگره ملی و ملت هندوستان را در جاده واقعی مبارزه می‌اندازد. کنگره برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ «استقلال داخلی» را در برنامه خود قرار می‌دهد.



از طرف مقابل، حکومت هندوستان و سیاست انگلستان را می‌بینیم که ناچار است رفتار ظاهراً غیر خصمانه و ملایم سابق را تغییر داده لباس جنگ بپوشد. البته لباس جنگی که سیاسی بوده بر حسب اوضاع و احوال به‌آن تغییر رنگ و تغییر شکل می‌دهد.

۱۰۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
اگر بخواهیم تدبیرهای سیاسی و جنگی گوناگون انگلستان را که در برابر نهضت
آزادی هندوستان به کار برده می‌شود خلاصه و دسته‌بندی نماییم روی هم رفته به سه
عمل یا سه نقشه و حربه، به شرح زیر برمی‌خوریم که از همان سال ۱۹۰۵ شروع شد:

۱- تضییق و فشار

تضییق و فشارهایی که رفته‌رفته بر وسعت و شدت آنها افزوده می‌شود، از نوع
اشکال‌تراشی در آزادی‌های مطبوعاتی و اجتماعات و تظاهرات تا سرحد ممانعت
قطعی و مزاحمت و مجازات‌های پلیسی و محکومیت‌های قضایی، محرومیت‌های
اداری و اخراج افراد فعال و حتی طرفدار از خدمات دولتی و شهرداری، منع از
مسافرت و توقیف در محل، بازداشت در زندان و تبعید و بالاخره اعدام.
بازداشت و زندان یک خوراک عادی و تکراری رهبران و مبارزان می‌گردد؛
شاید هیچ مبارزه و نهضت ملی دیگر دنیا این اندازه زندانی به لحاظ تعداد نفرات و
طول مدت و توالی بازداشت‌ها نداشته باشد.

تیلاک و لالا لچیت رای که در ۱۹۰۵ سازمان‌های وسیعی برای خدمات و
معاضدت‌های عمومی به وجود آورده بودند در سال ۱۹۰۷ در مراجعت از مسافرت‌های
تبلیغاتی خود در انگلستان و آمریکا بازداشت می‌شوند. تیلاک را شش سال محکوم
کردند که بسیار معروف و محبوب شد و کتاب مشهوری در زندان ماندالی نوشت.
رای را هم به اسارت می‌برند.

۲- قیافه مدارا و دوستی

قیافه مدارا و دوستی گرفتن و تمایل به اقدامات اصلاحی و شورایی نشان دادن برای
ارزش افکار و احساسات و اثبات حسن‌نیت امپراتوری! از همان سال ۱۹۰۶ که حزب
لیبرال در انگلستان زمامدار شده بود لرد مورلی (Lord Morley) وزیر امور
هندوستان در کابینه دولتی و لرد میتو (Lord Minto) نایب السلطنه، طرحی تهیه
کردند که به نام طرح «Morley - Minto» در سال ۱۹۰۹ به‌مورد اجراء درآمد. برطبق
این طرح بر مقدار شوراهای دولتی در ایالات افزوده شده بود. نصف کمتر اعضای
شورای امپراتوری از طریق انتخابات محدود به‌وسیله‌ی مردم تعیین می‌شدند، و
اکثریت اعضای شوراهای ایالتی را به انتخاب مردم گذاردند. البته این طرح نسبت به
وضع سابق که مردم ایالات فقط در بعضی امور جزئی شهرداری دخالت داشتند یک

مرحله‌ی پیشرفته حساب می‌شد.^۱ ولی در حقیقت چیزی جز یک سایه و دلخوشی ظاهری نبود. زیرا دولت هند و حکومت‌های ایالات هیچ‌گونه مسئولیت و الزام قانونی به اطاعت نداشتند و همیشه آنچه می‌خواستند می‌کردند. تنها موفقیتی که در این مرحله نصیب مبارزان هند شد الغای تقسیم سال ۱۹۰۵ بنگال و انتقال پایتخت امپراتوری از کلکته به محل باستانی دهلی بود.

۳- دستورالعمل تفرقه بینداز و حکومت کن

اجرای دستورالعمل تفرقه بینداز و حکومت کن، از طریق مقابله و ایجاد رقابت و دشمنی مابین هندوان و مسلمان‌ها که یکی از وجوه آن تأسیس جامعه مسلمان‌ها یا مسلم لیگ (Moslem league) بود.

تاریخ مبارزات ملی و نهضت آزادی هندوستان چیزی جز تصادم‌ها و مظاهر گوناگون یا جزر و مدهای سه موج فوق‌الذکر نیست. جزر و مد یا امواجی که هر بار جوش و خروش خاصی دارد و چیزهای تازه‌ای می‌برد و می‌آورد. همان‌طور که انسان حاضر است ساعت‌ها کنار دریا نشسته رفت و برگشت امواج و برخورد کف آلود و خروشان آنها را به صخره‌های ساحل تماشا کند و از این تماشا خسته نمی‌شود؛ شما هم از مطالعه‌ی تکراری امواج نهضت آزادی هندوستان احساس خستگی نخواهید کرد. از شما دعوت می‌نمایم صفحات بعد از این را بخوانید. البته آنها که حوصله دارند و عاشق حرکت و فعالیت هستند از تماشا و تکرار این امواج که گاه ملایم و کم صداست و

۱. سازمان اداری قبلی هندوستان که پایه‌ی اولیه آن همان سازمان امپراتوری مغول بود از ۱۱ ایالت تشکیل می‌شد و هر ایالت از چند ولایت. ایالات دارای فرمانداران انگلیسی تابع دولت مرکزی بودند، زیر نظر فرمانروای کل یا نایب‌السلطنه که از طرف وزارت امور هندوستان در کابینه بریتانیا تعیین می‌شد. حکمرانان ایالات را نیز وزارت امور هندوستان تعیین می‌نمود. ولی مأموران رسمی، قضات عالی، فرمانداران ولایات و بخش‌ها که همه انگلیسی بودند از طرف اداره‌ای که در انگلستان به نام خدمات اداری هند (Indian Civil Service) تأسیس شده بود منصوب می‌شدند. بعداً که به هندیان اجازه داده شد پاره‌ای مقامات عمده را احراز کنند باز با تصویب همین اداره به عمل می‌آمد. کلیه‌ی امور سیاست خارجی، دفاع، ارتباطات، حمل و نقل، قوانین مالیاتی در اختیار دولت مرکزی و تحت نظارت مستقیم دولت بریتانیا بود. ولی در ایالات، بعضی اختیارات محدود محلی برای حفظ نظم، وصول مالیات‌ها، امور شهرداری، تعلیمات، بهداشتی و امثال آن وجود داشت. بعضی قوانین جنایی و مقرراتی که با عرف و عادت ارتباط داشت (ازدواج، ارث و غیره) در هر ناحیه بر طبق رسوم محلی و عقاید مذهبی همانجا عمل می‌شد. علاوه بر ایالاتی که جمعاً هند بریتانیا را تشکیل می‌داد یک عده در حدود ۶۰۰ دولت محلی کوچک ظاهراً مستقل و تحت الحمایه که دارای امیر یا مهاراجه بودند نیز وجود داشت که با دولت بریتانیا و حکومت مرکزی هند پیمان‌های اتحاد داشتند و وضع اجتماعی و اداری آنها خیلی عقب‌تر از ایالات هند بریتانیا بود.

گاه خشمناک و هولناک، لذت و عبرت خواهند برد، مخصوصاً از این جهت که بینند چگونه صخره‌های کوه‌پیکر و محکم ساحل با کمال بی‌اعتنایی آمدن امواج متوالی را نظاره کرده آنها را به صورت قطرات پراکنده و کف‌های پاره شونده در می‌آورند و به زیر پای خود می‌ریزند... ولی همان آب سست روان، نرم در اثر ادامه و استمرار و با تحمل ضربات مکرر پس از هر صد بار حمله بالاخره تکه یا پوسته‌ی کوچکی از گوشه و کنار سنگ را با خود می‌برد و روزگاری می‌رسد که صخره پشم و پوست ریخته و از زیر در رفته تکان می‌خورد و به زیر امواج در می‌غلطد! فعلاً قبل از آنکه به تماشای امواج و جنگ میان سنگ و آب پردازیم، به قسمتی از منظره‌ی دریای هندوستان یعنی به مسئله‌ی هندو و مسلمان توجه می‌نماییم.

نظری به مسلمانان هند

نقش قبلی و مقدماتی مسلمانان در انقلاب هندوستان

مسلمانان در هندوستان یک اقلیت قابل توجه ۹۰ میلیون نفری معادل ربع جمعیت کشور هند را تشکیل می‌دادند. علاوه بر مقام و موقعیت تاریخی قبلی خود، در جریان نهضت آزادی هندوستان نیز با آنکه در ابتدا نقش مهم و مؤثری نداشتند ولی به تدریج وارد معرکه گردیده از دو جهت مثبت و منفی چه در تقویت و توسعه‌ی آن، و چه در ایجاد موانع و اشکالات، عامل مؤثری (یا در جهت منفی، آلت مؤثری) می‌گردند. با پیشرفت زمان بر اهمیت و اثر مسلم لیگ یا مجمع مسلمانان افزوده می‌شود. در هر حال برای درک نهضت آزادی هندوستان و مخصوصاً مراحل نهایی آن مطالعه‌ی اقلیت مسلمان هند ضروری است؛ مضافاً به اینکه در اثر تجانس مذهب و زبان و روابط متقابل بیشتر با ایران، طبعاً علاقه و کنجکاوی خاصی ما را به سمت آنها و در خدمات و یا احیاناً خساراتی که از جانب‌شان بروز کرده باشد می‌کشاند. بنابراین در مطالعه‌ی تاریخ نهضت آزادی هندوستان پراکنش بزرگی درباره‌ی مسلمانان هند باز می‌کنیم. در پایان سرگذشت نیز بازگشت و قضاوتی درباره‌ی آنان خواهیم کرد.

گفتیم که قبل از ورود اروپایی‌ها به هندوستان، قرن‌ها یک حکومت مغولی مسلمان بر هندوستان حکم‌فرمایی می‌کرد. این مهاجمان همراه معتقدات کم و بیش تحریف شده از اسلام، زبان و فرهنگ و هنر ایرانی را نیز در شبه جزیره هند گسترش داده بودند و قیافه‌ی بیگانه و خصمانه نداشتند. هندی‌های امروز، آن دوران را از ایام شوکت و امنیت و افتخار خود می‌دانند، نفوذ اسلام در هندوستان با لشکرکشی‌های سلطان محمود غزنوی آغاز گردید.

وقتی اروپایی‌ها از راه دریا، پا به شبه جزیره‌ی هندوستان گذاشتند حریف سیاسی و جنگی آنها بیشتر شاهزادگان و فرمانروایان مغولی هندوستان بودند، ولی آنها دیگر

وحدت و قدرت اولیه را از دست داده حالت ملوک الطوائفی و تفرقه و تجمل پیدا کرده بودند. عمال کمپانی انگلیسی هند شرقی با نفوذ در ایالت بنگال و شرکت در تحریکات و دسته‌بندی‌های درباریان و امرای محلی توانستند مقاومت سراج الدوله، آخرین حکمران هندی بنگال را درهم بشکنند و با پیروزی بر او در جنگ پلاسمی (۱۷۵۷) تسلط و نفوذ کامل خود را بر هند استوار سازند. پس از آن با سرعت و سهولت پیش رفتند و دهلی را در اوایل قرن ۱۹ متصرف شدند. تنها پنجاب - یعنی هند غربی که در آنجا سیک‌ها حکومت مستقل داشتند - باقی مانده بود که در ۱۸۴۹ قدرت آنها درهم شکست و سراسر هند زیر نفوذ بریتانیا قرار گرفت. مع‌ذلک هندوستان تسلیم کامل نشده بود. در سال ۱۸۵۷ به‌طوری که گفتیم انقلاب و عصیان در داخل هنگ‌های هندی علیه فرماندهان انگلیسی رخ داد. دامنه‌ی شورش تمام دره گانزاس نپتا تا دهلی را فرا گرفت و در ظرف یک ماه ۳۰ هزار نفر از افراد ارتش محلی در شمال هندوستان اسلحه را به‌زمین گذاشتند. وحشت و عکس‌العمل انگلستان در آن یک سال و نیم شورش بسیار شدید بود. ۲۴ هزار نفر انگلیسی در انتظار رحم و شفقت یک میلیون شورشیان هندی می‌زیستند. ملکه ویکتوریا در نامه خود به امپراتریس او کریست می‌نویسد: به‌ندرت خانواده‌ای پیدا می‌شود که یک نفر را از دست نداده یا دربارہ‌ی افراد دیگر نگران نباشد.

سربازان شورشی به شاه عالم، آخرین امیر از خاندان مغولان هند پناه بردند. قوای امدادی و دستورهایی از طرف دولت انگلستان رسید و با درهم‌شکسته شدن آخرین تلاش‌ها کار یک‌سره گردید. اختیار هندوستان و حکومت آن رسماً از کمپانی هند شرقی به دولت بریتانیا منتقل و هندوستان مستعمره‌ی انگلستان گردید. از شورشیان ۱۸۵۷ کسی در نهضت آزادی هندوستان وجود نداشت و رهبران نهضت از آنها سراغی نمی‌دهند. نهر و از خاطرات کودکی خود نام پیرمردی از نسل و یادگارهای سال انقلاب را ذکر می‌کند که به شرح زیر می‌باشد:

«در میان نخستین دوستان محرم من یک نفر مسلمان بود به‌نام «منشی مبارک علی» که با پدرم دوستی و آشنایی داشت. او عضو یکی از خانواده‌های ثروتمند بود که بر اثر انقلاب سال ۱۸۵۷ ثروت خود را از دست داده بود. اغلب اعضای آن خانواده به‌وسیله‌ی انگلیسی‌ها کشته و نابود شده بودند. این مصیبت و بدبختی‌ها در او سرچشمه یک نوع احساس رأفت و محبت و دوستی نسبت به همه‌ی مردم و مخصوصاً نسبت به بچه‌ها شده بود. هر وقت

که من در زحمت و مرارتی بودم یا به غم و اندوهی گرفتار می‌شدم او برایم ملجاء و پناهگاهی بسیار مطمئن به‌شمار می‌رفت. با ریش زیبای خاکستریش در نظرم همچون تصویر انسانی کسانی که در قصه‌های عامیانه مظهر دانش و فروتنی بود جلوه می‌کرد. بنابر عادت بر دامن او می‌نشستم و با چشمان گشاده به قصه‌های بی‌شماری که برایم نقل می‌کرد گوش می‌دادم. از قبیل افسانه‌های کهنه و شیرین هزارویک‌شب و قصه‌های عامیانه هندی و خاطرات سال‌های هولناک ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸؛ سال‌ها بعد وقتی که به سن بلوغ رسیده بودم این مرد نازنین که به او «منشی جی»^۱ می‌گفتم درگذشت اما خاطره‌ی او همیشه چون گنجینه‌ای محبوب و گرانبها برایم باقی است.»



مسلمانان هند در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶ خورشیدی)

به این ترتیب آتش کینه انگلیسی‌ها نسبت به فرمانروایان قبلی هندوستان و طرفداران و تابعین آنها که غالباً از طوایف مسلمان هند بودند شدیدتر گشت. برای اطمینان و استقرار قدرت خود تصمیم به پس زدن مسلمان‌ها و میدان دادن به هندوها گرفتند. به‌طوری که مسلمان‌ها به‌لحاظ اداری و اقتصادی وضع اسفناکی پیدا کردند. ویلیام هنتر در کتابی به‌نام «مسلمین هند» که چندی بعد از شورش نگاشته است می‌گوید:

۱. در هندی، کلمه «جی» که به دنبال اسامی می‌آید کلمه صمیمانه و عامیانه‌ای معادل جان یا جون است که ما می‌گوییم حتی گاندی را مردم و رهبران در گفتارهای متداول و کتاب‌ها، گاندی‌جی ذکر می‌کنند.

«اینها موقعیت تاریخی خودشان را چه در محیط شهربانی و چه در محیط قضایی و چه ارتش و چه مالیاتی از دست داده‌اند. در فاصله بین سال‌های ۱۸۵۲ و ۱۸۶۸ از میان ۲۴۰ نفر وکیل دعاوی هند در کلکته فقط یک نفر وکیل مسلمان بود. در میان قضات محاکم عالی حتی یک نفر مسلمان وجود نداشت. در میان شاغلین رسمی ایالتی که عددشان ۱۳۳۸ نفر بود فقط ۹۲ نفر (کمتر از ۷ درصد) مسلمان بودند.»

پس‌زدگی اولیه مسلمان‌ها

برای آنکه بهتر به علل عقب‌افتادگی یا پس‌زدگی مسلمان‌ها در هندوستان و رقابت‌ها و اختلاف‌های فرقه‌ای بعدی آنها پی‌ببریم و هم تلاش‌ها و جنبش‌های آنها را بشناسیم، چند صفحه از کتاب زندگی نهر و نظریات او را عیناً نقل می‌نماییم:

«برای درک بهتر موضوع اختلافات فرقه‌های مذهبی در هند جالب توجه است که سیاست بریتانیا از دوران قیام ۱۸۵۷ به بعد درباره‌ی مسئله فرقه‌های مذهبی مورد مطالعه قرار گیرد. این سیاست اصولاً براساس جلوگیری از همکاری هندوان و مسلمانان با یکدیگر و تحریک یک فرقه بر ضد فرقه دیگر قرار داشت بعد از سال ۱۸۵۷ انگلستان مسلمانان را بیشتر از هندوان تحت فشار قرار داد. زیرا انگلیسی‌ها مسلمانان را از هندوان مبارزتر و جسورتر می‌دانستند و تصور می‌کردند که هنوز خاطرات دوران تسلط ایشان بر هند تازه است و به این جهت خطرناک‌تر می‌باشند. مسلمانان هم خود را از تعلیمات جدید انگلیسی‌ها دور نگاه می‌داشتند و به ندرت مقام‌ها و خدمات دولتی را قبول می‌کردند. به این جهات آنها در نظر انگلیسی‌ها عناصری مشکوک و غیرقابل اعتماد جلوه‌گر می‌شدند. در آن زمان هندوها با نرمش بیشتری به آموختن زبان انگلیسی پرداختند و خدمات اداری را پذیرفتند و به نظر رسید که از مسلمان‌ها مطلع‌تر هستند.»

سپس دوران رشد تمایلات ملی فرا رسید، این تمایلات از همان طبقات بالایی و تحصیل کرده‌هایی که به زبان انگلیسی آشنا شده بودند و صحبت می‌کردند آغاز گشت و طبعاً به هندوها محدود ماند، زیرا مسلمان‌ها در آن زمان از لحاظ اطلاعات جدید و آموزش و پرورش تازه خیلی عقب مانده بودند.

ناسیونالیسم هندوان و تمایلات ملی ایشان در آن دوره بسیار ملایم بود و به هیچ وجه جنبه‌ی مبارزه شدید و تند نداشت با وجود این به همان صورتش هم مورد خوش‌آیند دولت بریتانیا نبود، به همین جهت از این زمان بریتانیا تصمیم گرفت که برای رقابت با هندوها، به مسلمانان بیشتر پردازد و در ضمن سعی کند حتی المقدور آنها را از تمایلات ملی که در هند رشد می‌یافت دور و جدا نگاه دارد.

در آن موقع فقدان معلومات و آموزش انگلیسی در میان مسلمانان مانع بزرگی برای جلو آمدن ایشان بود و اشکال فراوانی برای آنها تولید می کرد؛ اما کم کم این مانع مرتفع می شد. انگلیسی ها با حوصله ی زیاد به پرورش مسلمان ها کمک کردند تا در آینده بتوانند از نیروی آنها استفاده کنند و آنها را به نفع منظورهای استعماری خود بکار برند. در این جریان فعالیت های «سید احمدخان» که شخصیت ممتاز مسلمان بود به ایشان کمک بسیار کرد.



منظره ای از مراسم عزاداری مسلمانان هند در ماه محرم، «دهلی»

«سر سید احمدخان»، یکی از معروف ترین مسلمانان هند در قرن نوزدهم است که بر اثر مساعی او یک نهضت وسیع آموزشی و فرهنگی اسلامی در شهر علیگره تأسیس کرد که اکنون به صورت دانشگاه اسلامی علیگره در آمده است. او در دوران انقلاب ملی هند در سال ۱۸۵۷ و قیام برضد انگلیسی ها با عناصر ملی همراهی نداشت و به انگلیسی ها خدماتی هم انجام داد و به این جهت نشان های متعدد افتخار و یک مقرری دائم العمر به او هدیه دادند، لقب «سر» (به کسر سین) نیز که بر اسم او افزوده

۱۰۸ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
شده است لقب اشرافی انگلیسی است که به پاس خدماتش از طرف پادشاه انگلستان
به او اعطاء شده است.
سر سید احمدخان در تاریخ قرن نوزدهم هند و مخصوصاً در بیداری مسلمانان
هند بسیار مؤثر بوده است؛ کتب و تألیفات متعددی هم دارد که بیشتر آنها در زمینه
معارف اسلامی است.



سید احمد خان، شخصیت ممتازی از مسلمانان هند

«سر سید احمدخان» از عقب ماندگی فرقه مسلمانان مخصوصاً از نظر آموزش و پرورش بسیار رنج می برد و از اینکه می دید مسلمانان در دیده‌ی دولت بریتانیا نفوذ و احترام زیادی ندارند متأثر بود؛ او خود مانند بسیاری از معاصرانش یکی از ستایشگران بریتانیا بود، سفری هم که به اروپا و انگلستان کرد ظاهراً تأثیری عمیق در او گذاشت. اروپا، یا بهتر بگوییم اروپای غربی در نیمه دوم قرن نوزدهم در اوج تمدن خود بود و در حالی که آقا و ارباب بدون رقیب دنیا به شمار می رفت و با تمام خصائصی که موجب عظمت و قدرت اش شده بود جلوه می کرد. طبقات بالایی اجتماع در اروپا با استفاده از میراث گذشته خود زمام حکومت را در دست داشتند و بر استحکام و موقعیت خود می افزودند و از چیزی باک نداشتند.

آن دوران، زمان رشد و شکفتگی «لیبرالیسم» و تمایلات آزادمنشی بورژوازی بود. ملل اروپای غربی به عظمت خود و به مقدرات بزرگ خویش اطمینان داشتند. بدین قرار اگر هندیانی که در آن موقع به اروپا می رفتند آن جلوه و شکوه تمدن و قدرت اروپای غربی را می دیدند مفتون و مجذوب آن می شدند، در واقع هیچ تعجب آور نیست. عده‌ی زیادی از هندیان در آغاز کار در موقع بازگشت خود ستایشگران جدی اروپا مخصوصاً انگلستان می شدند.

اما به تدریج عیوب و نقائص اروپا هم به چشم شان می خورد؛ طلسم فریبده‌ی اروپا اثر خود را از دست می داد و آن تعجب و حیرت نخستین از میان می رفت. ولی در مورد «سر سید احمدخان» اثرات نخستین جذبات همچنان دوام کرد و تا مدتی دراز باقی ماند. در سال ۱۸۶۹ که از انگلستان دیدن کرد نامه‌هایی به هند می فرستاد که در آنها احساسات و تأثیراتش را بیان می کرد. در یکی از این نامه‌های خود می نویسد:

«... نتیجه‌ی تمام این مشاهدات من آن است که هرچند از وضع انگلیسی‌ها در هند و از اینکه نسبت به هندیان با بی تربیتی و خشونت رفتار می کنند و آنها را به صورت حیوانات و موجودات پست می نگرند خوشم نمی آید، تصور می کنم این طرز رفتار آنها از آن جهت است که ما را خوب نمی شناسند. به علاوه باید اعتراف کنم که آنها در عقاید خودشان نسبت به ما زیاد هم اشتباه نمی کنند؛ بدون آنکه بخواهم انگلیسی‌ها را ستایش کرده باشم با کمال صداقت می توانم بگویم که اگر مردم هند را از بالا تا پایین، چه بازرگان و چه دکاندار کوچک، چه درس خوانده و باسواد و چه بی سواد، با انگلیسی‌ها مقایسه کنیم از نظر تربیت، طرز زندگی و درستی و صداقت چنان تضادی با هم دارند که انگار حیوان کثیفی در مقابل انسانی شایسته و زیبا قرار گرفته باشد؛ انگلیسی‌ها حق دارند که

ما را در هند موجودات ابله و وحشی می‌شمارند... آنچه من در اینجا دیده‌ام و هر روز می‌بینم به کلی از حدود فکر و تصور یک فرد بومی هند بیرون است... خداوند قادر مطلق، تمام شایستگی‌های روحی و دنیایی را که باید در یک انسان وجود داشته باشد به اروپا و مخصوصاً به انگلستان اعطاء فرموده است.»

هیچ کسی نمی‌تواند بیش از این بریتانیا و اروپا را بستاید و به خوبی پیداست که «سید» فوق‌العاده تحت تأثیر قرار گرفته است و شاید هم او این کلمات تند و این عبارات شدید و آن تضاد حیرت‌انگیز را برای آن به کار برده است که هم‌وطنان و هم‌مذهبان خود را تکان بدهد و از خواب غفلت برانگیزد و آنها را وادار سازد که قدمی به جلو بردارند. به نظر او، این قدم به جلو می‌بایست در جهت آموزش و پرورش غربی برداشته شود زیرا بدون چنین آموزشی افراد فرقه‌ی مذهبی او (مسلمانان) بیش از پیش عقب افتاده و بیچاره می‌شدند. در نظر او داشتن آموزش و پرورش انگلیسی وسیله‌ی به دست آوردن مقامات دولتی می‌شد و مفهوم آن کسب مقام و امنیت و نفوذ و سربلندی می‌بود؛ به این جهت بود که تمام مساعی خود را در راه ترویج این آموزش صرف کرد و کوشید که افراد فرقه‌ی خود (مسلمانان) را در راهی که خود او فکر می‌کرد بکشانند.^۱

تصمیم قاطع «سر سید احمدخان» برای صرف کردن ثروت‌اش در راه تعلیمات و پرورش غربی مسلمانان بدون تردید در این زمان صحیح و به‌مورد بود. مسلمانان بدون داشتن چنین پرورشی نمی‌توانستند نقش مؤثری در دنیای ناسیونالیسم جدید هند اجرا کنند و ناچار بودند در برابر هندوها که از لحاظ پرورش علمی و موفقیت اقتصادی از دیگران جلوتر بودند نقش درجه دوم و ثانوی را به‌عهده بگیرند. از نظر تاریخی و ایدئولوژی هم جامعه مسلمانان هنوز آماده نبود که در نهضت ملی و بورژوازی هند شرکت مؤثری داشته باشد زیرا هنوز بورژوازی و طبقه متوسط در میان مسلمانان توسعه نیافته بود.

می‌توان گفت که فعالیت‌های «سر سید احمدخان» هرچند هم اعتدالی به نظر می‌رسید از این نظر در راه صحیح انقلابی قرار داشت. مسلمانان هنوز در حالت فئودالی و با افکار عقب مانده فئودالی و ضد دموکراسی زندگی می‌کردند در حالی که طبقات

۱. همان‌طور که گفتیم این نوع افکار و آمال در ایران قبل از مشروطیت و بعد از مشروطیت هم رواج فراوان و طرفداران زیاد داشته است، ولی با این تفاوت که در میان ما اشخاص چنان مثبت و مبرز فعال مثل سید احمدخان و اقدامات عمیق مایه‌دار پیدا نشده است.

متوسط و متری در میان هندیان کم کم جلوتر آمده با افکار لیبرال اروپایی آشنایی یافته بودند. درباره‌ی مفاهیم آزادی فردی و اجتماعی کمابیش مثل اروپاییان فکر می‌کردند. در آن وقت هم طبقه‌ی متری تر هندوها و هم نهضت ترقی خواهانه جدید مسلمانان کاملاً اعتدالی بودند و به تسلط انگلستان در هند وابستگی داشتند.

نهضت اعتدالی «سر سید احمدخان» در واقع منعکس کننده‌ی تمایلات اصلاحی و معتدل طبقه‌ی مالکان بزرگ بود که بسیاری از مسلمانان ثروتمند جزو این طبقه به شمار می‌رفتند.

نهضت اعتدالی و اصلاح طلبانه‌ی هندوان مظهر تمایلات بورژوازی و طبقات متوسط جدید یعنی صاحبان مشاغل و بازرگانان و سرمایه‌دارانی بود که موفقیت جدیدی به دست آورده بودند و باز هم می‌خواستند آزادی‌های بیشتری برای خود و برای توسعه‌ی صنایع و بازرگانی کسب کنند تا خودشان از آن سود ببرند.

رهبران فکری و سیاسی مسلمان‌های هند

اگرچه مسلمان‌های هندوستان به لحاظ تکان و تحرک اولیه و نظر به شرایط خاص، نسبت به هندوها، تأخیر و اختلافی در جنبش آزادی گیرنده‌ی هندوستان داشته‌اند و تحت تأثیر و تحریک معنوی و عملی معلمین و رهبران بزرگی مانند ساراسواتی و ویوکانندا و غیره (یا گاندی که بعداً صحبتش خواهد آمد) قرار نگرفتند ولی چنین هم نیست که در آن روزگار در میان آنها مردان و پیشروانی بروز نکرده باشد. منتهی شاید به لحاظ درجه‌ی بلوغ و نیروی جوشان درونی تفاوت در بین بوده است و یا مخصوصاً به لحاظ پذیرش و گسترش تعلیمات محیط این طرف، آن‌طور آماده و مساعد و رسیده نبوده است.

در هر حال، یکی از این شخصیت‌ها و اولین آنها همان سید احمدخان است که ذکر او به‌طور ضمنی در بحث گذشته پیش آمد. اینک برای مزید اطلاع چند کلمه هم از کتاب قائد اعظم در زمینه احساسات و نظریات او راجع به مسلمانان و اختلاف دیرینه‌ی آنها با هندوها استخراج می‌نماییم:

«سید احمدخان به سال ۱۷۱۷ در خانواده‌ای متولد شد که به واسطه‌ی انتساب به دودمان پیغمبر (ص) دارای حیثیت روحانی بودند. پدرش یک نفر روحانی منزوی بود؛ مادرش دختر نخست‌وزیر در دربار شاهنشاهی مغول بود... قبل از آنکه به بیست سالگی برسد زندگانی آسوده و مرفه‌اش به نیازمندی مبدل شد و به تحصیل علم حقوق پرداخت. وارد خدمت شد و به سمت منشی‌گری گماشته

شد، ولی در نتیجه‌ی فعالیت تحقیقی و کوششی که در این راه بکار برد در بیست و چهار سالگی به مقام قضاوت محکمه ابتدایی نائل گردید. از سال ۱۷۴۲ تا ۱۸۵۴ ضمن خدمت در محاکم قضایی دهلی، در میان عده‌ای از جوان‌ها که نغمه اصلاحات را ساز کرده بودند مشهور شد و طولی نکشید که رهبری‌شان را به عهده گرفت. این مرد براساس تعلیمات فقه اسلامی تربیت شده بود ولی فکرش خیلی بالاتر و بلندتر از این بود که در گذشته غرق شود یا اینکه درباره‌ی گرفتاری‌ها و استیلاآت هم‌کیشان خودش به ابراز احساسات قناعت کند. چند سال بعد درباره‌ی مسلمین چنین نوشت: اینها تحت تأثیر کینه‌ورزی‌های غلط و بی‌معنی قرار گرفته‌اند و صلاح و صرفه‌ی خودشان را نمی‌دانند. به‌علاوه نسبت به یکدیگر حسادت می‌ورزند و از هندوها کینه جوتر و مبتلا به غرور و افتخارات کاذبی هستند^۱. مسلمین از هندوها فقیرترند و به‌این دلایل می‌ترسم که نتوانند قدمی به صرفه و صلاح خویش بردارند.

... [سیداحمدخان] مردی بود واقع‌بین و به‌همین جهت حزم و احتیاط وی بیشتر از آن بود که دچار آشفتنگی و مبتلی به تعصب گردد. در طول سال‌های اول کار وقتی که مراقب مسلمین بود و می‌دید که این جمعیت برای بقای خودشان در مبارزه با هندوهای چالاک و زرننگ مشغول مشاجره و جنگ و جدال هستند معتقد شد که تنها امید برای نجات آنها همکاری با انگلیسی‌هاست. در شورش ۱۸۵۷... بی‌طرفی خودش را نسبت به انگلیسی‌ها نشان داد... وقتی که شورش به پایان رسید کتابی پرمايه و شگفت‌انگیز به‌نام «علل انقلاب هند» نوشت و همین کتاب به تبدیل و تغییر مقدرات هند کمک کرد... دفاع سید احمدخان برای حکومت مردم، به‌وسیله مردم، برای مردم، هنوز در عصر حاضر خواندنی است^۲.
... در اوائل سال ۱۸۶۷ رهبران هندو در مپارش نهضتی را شروع کردند تا بدان وسیله زبان اردو را که زبان عمومی مسلمین بود به‌زبان هندی مبدل سازند. این واقعه‌ی مهم سید احمدخان را معتقد نمود که هیچ وقت دو فرقه‌ی مسلمان و هندو در هیچ موردی قلباً با یکدیگر کنار نخواهند آمد و این جریان را به‌اطلاع کمیته بنارس رسانیده و اضافه کرد که فعلاً خصومت آشکاری بین دو فرقه وجود ندارد ولی در آینده به‌واسطه‌ی روی کار آمدن طبقه به‌اصطلاح تحصیل کرده این خصومت تشدید خواهد شد، هر کس زنده باشد خواهد دید.

... در میان معایب متعددی که به‌وسیله‌ی دانشکده علی‌گهه تصحیح گردید^۳ اصلاح وضع حقارت آمیزی بود که زبان اردو به‌خود گرفته بود... اردو احترام اولی خودش را دوباره به‌دست آورد و به زبان تحصیلی و تحقیقی شناخته شد.

۱. جایش در ایران خالی

۲. همین کتاب بود که گفتیم ال‌ن اوکتاوین هیوم مؤسس کنگره ملی هند فکر خود را مدیون قرائت آن می‌دانست.

۳. تأسیس به سال ۱۸۷۸.

... سید احمدخان مجالس کنفرانس اسلامی را نیز رونق داد و از این راه عشق به مباحث اصلاح اجتماعی و تعلیم و تربیت جدید و اقتصاد عمومی و ترقیات فکری و ذهنی انجام شد تا سال ۱۹۰۶ که مجمع مسلمین به نام مسلم لیگ تأسیس نشده بود کنفرانس تعلیم و تربیت اسلامی اولین و تنها مجلس شورای مسلمین هند بود.

پس از بروز این مقاصد مهم و عظیم، خصومت بین هندوها و مسلمین فزونی گرفت...»

بعد از سید احمدخان که با وجود وسعت نظر و علو همت، شخصی شیفته‌ی برتری اروپایی‌ها و طرفدار اکتساب فرهنگ غربی و همکاری با انگلیسی‌ها برای حمایت و نجات مسلمان‌ها شده بود، نابغه درخشنده‌تری در مجاورت هندوستان طلوع می‌کند که تعلق آن به تمام کشورهای اسلامی است و با وجود توجه و تکریمی که برای فرهنگ و تمدن اروپایی و تسلطی که در سیاست بین‌المللی مربوط به شرق دارد برای احیاء و اتحاد معتقدین به اسلام و علیه استعمار انگلستان قیام می‌نماید.

این شخص بی‌نظیر و دانشمند روشنفکر متحرک مخلص مجاهد، سیدجمال‌الدین اسدآبادی (از دهکده اسدآباد همدان ایران یا کابل افغانستان) است.^۱ سیدجمال‌الدین را از این جهت بی‌نظیر گفتیم که:

اولاً، در عصری ظهور کرده است (نیمه اول قرن نوزدهم) که اقوام و کشورهای مسلمان تماماً در غفلت کامل و در اسارت عجیب و استبداد و استعمار بوده کمتر کسی حتی احساس این مصیبت یا اشتیاق خلاصی از آن، و وضع بهتری را داشته است. ثانیاً، هنوز در میان بزرگان مسلمان کسی پیدا نشده است که مانند او روح بین‌المللی و وحدت اسلامی داشته در تمام کشورهای اسلامی سفر و اقامت کند و در هر جا بجوشد و به فراخور احتیاجات و امکانات برای بیداری مردم و برانگیختن آنها علیه الحاد و استبداد و استعمار یا جهل و ظلم و نفاق و بندگی از روی بصیرت به انتهای اخلاص و سرسختی اقدام نموده، تن به دربه‌داری و خواری و خطرات و اسیری و بالاخره شهادت بدهد! نشانه‌ی سعه صدر و مبری بودن او از کوتاه‌بینی‌های وطنی و تعصب‌های فرقه‌ای همین بس که هنوز روی ملیت و مذهب او که آیا ایرانی

۱. مطالب مربوط به سیدجمال‌الدین بیشتر مأخوذ از یک سلسله یادداشت‌های آقای علی مشیری از مجله خواندنی‌ها به شماره‌های ۸۲ و ۸۳ و ۸۷ و ۹۶ و ۹۷ سال بیست و چهارم (۱۳۴۳) می‌باشد. هم چنین نظریاتی از رساله‌ی آقای سید هادی خسروشاهی تحت عنوان دفاع از سیدجمال‌الدین حسینی اقتباس شده است و سپس با کتاب تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی تطبیق و تکمیل گردید.

شیعه یا افغانی و سنی بوده است تردید و بحث می‌شود. سید در کلیه‌ی ممالک اسلامی بذرهای ایمان و دانایی و آقایی و آزادی کاشته و یا پاشیده و آن بذرها به زودی روییده از میان علف‌های هرزه و بوته‌های کج و کوله، نهال‌های سربلندی بیرون داده ثمرات گوناگون به بار آورده است و هنوز به بار می‌آورد به طوری که دائرة المعارف اسلامی (پرفسور کلذیر) می‌نویسد، بسیاری از نهضت‌های آزادی خواهانه و اصلاحی عالم اسلام، در اثر تعلیمات و تلقیات او به وجود آمد.



سید جمال الدین اسدآبادی (۱۲۷۶-۱۲۱۸ ش.)

سید جمال‌الدین الحسینی در سال ۱۸۳۹ میلادی مطابق ۱۲۵۴ هجری قمری به دنیا آمده با پدر و مادر به کابل مهاجرت می‌کند. پس از آنکه تحصیلات عربی قدیمه و فلسفه و حکمت را در آنجا تمام می‌کند به هندوستان می‌رود و با علوم جدید آشنا می‌شود. در سال ۱۸۵۷ (آخرین سال شورش نظامی هند علیه انگلیسی‌ها) به مرکز اسلام و قبله مسلمین یعنی به زیارت خانه خدا می‌رود مکه را مرکز و مبدأ حرکات تشعشی خود قرار داده هر چند سال به یکی از ممالک اسلامی سفر می‌کند. با محضر گرم و موقر و بیان فوق‌العاده گیرا و قلم فصیحی که داشته است، مصاحبان و مخاطبان خود را همه جا تحت نفوذ و تأثیر افکارش قرار می‌دهد و چون بصیرت سیاسی و آشنایی با رجال دولتی و سلاطین دارد علاوه بر تعلیمات و تبلیغات فکری، مانند یک دیپلمات زبردست به تلقین و تحریک‌های سیاسی چه در میان زمامداران شرق و غرب و چه در میان روشنفکران آن زمان می‌پردازد.

مدتی در ممالک عثمانی و مخصوصاً در مستعمره عثمانی یعنی مصر به سر می‌برد. نظر او تقویت مرکز خلافت اسلامی و رهایی آن از نفوذ سیاست‌های اروپایی است. در جامع الازهر مصر و در میان طلاب جوان مکتبی تأسیس و پاره‌ای شاگردان برومند مانند شیخ محمد عبده تربیت می‌کند که هر کدام مبداء تحول و تحریک‌های بزرگ در عالم اسلام می‌شوند.

سه چهار سال بعد به هندوستان برمی‌گردد ولی انگلیسی‌ها بیش از یک ماه و چند روز به او اجازه اقامت نمی‌دهند و به مصر برمی‌گردند... در اواخر ۱۸۷۹ به جده و پس از آن به مکه می‌رود در آنجا با شخصیت‌های مهم اسلامی تماس گرفته پس از دریافت چند فقره توصیه و معرفی در سال ۱۸۸۰ برای سومین بار رهسپار هندوستان می‌شود. مدتی در بمبئی در منزل علی روفانی که شخصیتی سرشناس بود به سر می‌برد و از آنجا به حیدرآباد می‌رود. در حیدرآباد با سلطان نواز جنگ، طرح دوستی ریخته و با وساطت او از سالار جنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد دیدن و مصاحبه مفصلی می‌نماید. در حدود ۲۰ ماه در حیدرآباد اقامت گزیده با اشخاصی که افکار آزادی خواهانه داشتند و از پیروان سید احمدخان بودند آمیزش می‌نماید ولی با آنها به هم می‌زند^۱. کتاب معروف خود موسوم به «نیچریه» یا «دهریه» را در ابطال آیین دهریون و بیان مقایسه‌ی

۱. به احتمال قوی به دلیل اختلاف عقیده فکری و سیاسی و اینکه آنها طرفدار پیروی از فرهنگ اروپایی و همکاری با انگلیسی‌ها بودند.

آنها و اثبات اینکه دین اساس مدنیت و کفر باعث فساد است انتشار می دهد.

سید جمال الدین پس از آنکه ۵۰۰۰ روپیه از سالار جنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد دریافت می دارد و به انضمام پول هایی که به وسیله ی بعضی از نجبای حیدرآباد به او داده شده بود در ۱۸۸۲ به کلکته می رود، ۵۰ ماه در کلکته می ماند و سخنرانی های جالبی در مدارس دینی راجع به دین اسلام و خواص آن ایراد و تقاضای شغلی از دولت می کند که محترمانه رد می شود. سپس به مدرس می رود و سرانجام در نوامبر ۱۸۸۲ هندوستان را ترک نموده عازم انگلستان می شود ولی در لندن توقف چندانی نکرده در فوریه ۱۸۸۳ به پاریس می رود. در مدت دو سال و هفت ماهی که در پاریس توقف می نماید فعالیت های ادبی و اسلامی و ضدانگلیسی خود را صورت جدیدی داده روزنامه ای را به زبان عربی به نام «عروة الوثقی» و به عنوان «ارگان انجمن وظیفه مصری» منتشر می کند که به خرج عده ای از مسلمانان هند و با همکاری شیخ محمد عبده و یک مصری آزادی خواه کلیمی موسوم به جمس سانوا چاپ می شده است.

اولین شماره این روزنامه در ۱۵ مارس ۱۸۸۴ در می آید و توزیع آن در کشورهای خاورمیانه به دستور انگلیسی ها ممنوع می شود، مخصوصاً وصول آن را به مصر و هندوستان قدهن می نمایند؛ فقط به شکل نامه به دست عده ی معدودی می رسد. جمعاً ۱۸ شماره از آن در ۸ ماه (تا ۱۷ اکتبر ۱۸۸۴) منتشر می گردد.

ویلفرید بلنت، سیاستمدار و نویسنده ی معروف انگلیسی که در سفر اول سید جمال الدین به هندوستان با او دوست شده است، وسیله ی تماس سید را با راندولف چرچیل، وزیر وقت هندوستان در کابینه ی بریتانیا فراهم می سازد. سید جمال الدین با صراحت کامل از خطاها و خسارات حکومت انگلیسی نسبت به مسلمانان هندوستان سخن می راند و به مخاطب خود توصیه می نماید، انگلستان برای جبران گذشته و جلب قلوب مسلمانان هندوستان و ممالک دیگر لازم است علیه روسیه که تاشکند و عشق آباد و سایر بلاد مسلمان نشین ترکستان را گرفته و قصد تصرف و تسخیر ممالک اسلامی را دارد حمله نماید. در مقابل به او وعده می دهد که اگر انگلستان قشون خود را از مصر خارج سازد مهدی سودان را از تعرض به عثمانی منصرف نموده روابط مابین سلطان عثمانی و انگلستان را التیام دهد. راندولف چرچیل از اطلاعات و نظریات سید جمال الدین بسیار متعجب و متأثر می شود و قول هایی می دهد ولی به وعده ی خود وفا نمی کند و آن مذاکرات صورت عمل نمی گیرد.

فرانسوی‌ها نیز سرانجام سید را به علت مقالات تحریک‌آمیزی که جهت آزادی الجزایر در روزنامه العروة الوثقی می‌نوشته است به ترک پاریس دعوت می‌نمایند. از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۹ سید جمال‌الدین در روسیه به سر می‌برد و با رجال سیاسی آنجا طرح‌های آشنایی و اقداماتی علیه انگلستان برای نجات هندوستان می‌ریزد، ولی نفوذ انگلیسی‌ها در دربار روسیه مانع از انجام هر کاری می‌شود.

روزنامه مسکو گازت مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۸۷ که حضور سید جمال‌الدین را در مسکو اعلام می‌دارد چنین می‌نویسد:

«این شخص اهل کابل و چندسال در ترکیه بوده است. از آنجا به قاهره تبعید می‌شود. در مصر ۱۸ سال اقامت و در شورش اعراب سهم بزرگی داشته بعداً به پاریس می‌رود و حالا به‌قرار معلوم در مسکو اقامت دارد. نظر و علت مسافرت وی به روسیه برای این است که می‌خواهد عملاً با رجال و اوضاع کشوری آشنا شود که یگانه ملجاء و پناهگاه ۶۰ میلیون مسلمانان هند می‌باشد و آنها امیدشان این است که این کشور از آنها حمایت نموده و آنان را از یوغ انگلستان نجات دهد.»

از روسیه مجدداً به قصد دیدار اکسپوزیسیون بین‌الملل ۱۸۸۹ به پاریس می‌رود و در مونیخ ناصرالدین شاه را ملاقات می‌کند. امین‌السلطان از او درخواست می‌کند با سوابقی که در دستگاه روسیه دارد وسیله‌ی حسن روابط روس‌ها با دولت ایران شود، و چون این کار را با موفقیت انجام می‌دهد ناصرالدین شاه از او دعوت می‌نماید برای دومین بار به ایران بیاید. در مدت یک سال که در ایران است شهرت و قدرت‌اش روز به روز بیشتر می‌شود و سبب حسادت و ناراحتی امین‌السلطان می‌گردد؛ به تحریک امین‌السلطان و سفیر انگلیس، شاه نسبت به او بدگمان شده دستور تبعیدش را به بصره می‌دهد. سید را که در صحن حضرت عبدالعظیم است به وسیله‌ی مأمورین بر پشت اسب بسته در سرمای سخت زمستان از طریق کرمانشاه روانه عراق می‌نمایند (ژانویه ۱۸۹۱). چندی در بصره نزد مفتی شهر منزل کرده با بصیرت بیشتری که نسبت به اوضاع و مظالم دربار و دخالت‌های انگلستان پیدا کرده و از امتیاز تنباکو به کمپانی انگلیسی استحضار یافته است نامه‌ای به وسیله حاجی سید علی‌اکبر شیرازی یکی از علمای سرشناس برای مرحوم حاجی میرزا حسن شیرازی می‌نویسد و او و سایر علمای بزرگ را از عواقب شوم و اسارت‌انگیز انحصار تنباکو آگاه، و دعوت به دستور تحریم دخانیات و حتی خلع ناصرالدین شاه می‌نماید.

۱۱۸ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
از بصره به لندن می‌رود. در آنجا روزنامه «ضیاء الحاقین» را به زبان عربی و انگلیسی
منتشر می‌کند. این روزنامه در هر شماره، مطلبی راجع به ایران و سایر کشورهای
اسلامی دارد.



سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۹۲-۱۸۳۹ م.)

امین السلطان و سفرای ایران در لندن و سن پترزبورگ برای اخراج او از انگلستان
خیلی به دولت بریتانیا فشار می‌آورند، ولی سفرای انگلیس جواب می‌دهند در انگلستان
بدون اجازه‌ی قانون کسی را نمی‌شود گرفت و اخراج کرد. روزنامه منچستر گاردین
۱۸ دسامبر ۱۸۹۱ خبر پذیرایی و ایراد خطابه سید جمال‌الدین را در کلوب حزب
لیبرال انگلستان چنین می‌دهد:

«عصر فردا شیخ جمال‌الدین در ناشنال کلوب راجع به اوضاع ایران خطابه‌ای
ایراد خواهد کرد. مشارالیه فرانسه را به خوبی حرف می‌زند ولی انگلیسی نمی‌داند
او در افغان متولد و موقعی در اسلامبول وزیر فرهنگ و اوقاف بود. نامبرده

هرگز لباس اروپایی به تن نمی‌کند و عمامه‌ای مانند علمای مسلمان سر می‌گذارد. شخصی روحانی و عالم بسیار متبحری است. چندین بار در جامع معروف ایاصوفیه و مساجد بزرگ اسلامی تهران و شهرهای معروف هندوستان وعظ نموده است. بعداً با اعرابی پاشا از نهضت‌هایی که بر علیه مصر برپا شده بود ارتباط پیدا می‌کند و چندین سال پیش به اتفاق بلنت نظر به توصیه‌ی راندولف چرچیل از مجلس عوام دیدن نمود. از آن موقع تا این اواخر در ایران بود. موقع مراجعت شاه از اروپا ملتزم رکاب بود. در ابتدا بسیار مورد توجه و عنایت شاه ایران قرار گرفت ولی طولی نکشید که در اثر تفسیر آزادانه‌ی بعضی از تعالیم حضرت محمد(ص) مورد غضب شاهانه قرار گرفت. در نتیجه او را به بغداد تبعید کردند. چون سوابقی بر علیه دولت عثمانی داشت لذا در بغداد تحت نظر پلیس و مقامات نظامی واقع شد. چند ماه پیش آنجا را ترک و به انگلستان آمده است. مشارالیه در اینجا وقت خود را برای اعتلای عظمت اسلام و مخصوصاً ایران صرف می‌نماید. با پرنس ملکم‌خان که به‌طور عمیق افکار عمومی ایرانیان را به وسیله‌ی روزنامه‌ی خود (قانون) منقلب نموده همکاری دارد. این روزنامه به‌طور مخفیانه از اروپا به ایران ارسال و در آنجا توزیع می‌گردد.»



پرنس میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله

سید جمال‌الدین در سه سال پایان عمر در اسلامبول است و ظاهراً به دست طبیب مخصوص سلطان عثمانی در مارس ۱۸۹۷ مسموم و شهید می‌شود! رحمت الله علیه.

اتفاقاً در شش دوره کتابی که مورد استفاده و استناد این رساله برای یادداشت‌های راجع به نهضت آزادی هندوستان قرار گرفته است هیچ نام و نشانی از سید جمال‌الدین و فعالیت‌های او دیده نمی‌شود. علت امر این است که توجه اصلی آنها به هندوها و به استقلال هندوستان است. از نقش و عمل مسلمان‌ها به صورت تبعی و فرعی و بیشتر از زمان تأسیس مسلم لیگ به بعد صحبت می‌کنند. ولی یقین است که این همه رفت و آمد و فعالیت‌های سید جمال‌الدین در هندوستان بی‌جهت و بی‌اثر نبوده است و بی‌خود نیست که از طرف انگلیسی‌ها مورد تبعید و تعقیب قرار می‌گرفته است. اما اینکه مدت عمده‌ی اقامت و عملیات و تأثیرهای او در مصر بوده شاید از این جهت باشد که آنجا زمینه‌ی مساعدتری در میان افکار طلاب و درس خوانده‌ها می‌دیده و مردم پیشرفته‌تری داشته است. و چون مصر هنوز در تصرف مستقیم و تسلط کامل انگلستان نبود از ضعف قدرت خدیو و سلطان می‌توانسته است استفاده نماید. در هندوستان فقط توانسته است در میان پاره‌ای از شخصیت‌های اشرافی مسلمان کسب احترام و اعتبار نماید و از علاقه آنها به اسلام و قرآن استفاده‌های عنوانی و مالی به نفع هدف‌های عالی‌ه بنماید.

ذهن مسلمانان هند هنوز تشنه و آماده‌ی استقلال‌طلبی نبوده است. ولی همان‌طور که دیدیم در مذاکرات و انتشارات و اقدامات او همه جا عنایت و علاقه‌ی خاص به هندوستان وجود داشته است؛ مسلماً افرادی از مسلمانان هندوستان چه مردم آنجا و چه در خارج تحت تربیت و تعلیمات او قرار گرفته‌اند و اگر در این زمینه تحقیقات بیشتری به عمل آید چه بسا رشته اثر و ارتباط او با رهبران و با نهضت آزادی هندوستان - مخصوصاً مسلمانان آنها - به دست آید.

بعد از سید جمال‌الدین اسدآبادی به شخصیت ارزنده و ارجمند دیگری برمی‌خوریم که نام و اثرش در پشت ابرهای تاریک تاریخ پاکستان مستور نشده است بلکه تأثیر و دخالت او در نهضت آزادی هندوستان و ایجاد پاکستان مشهود و مشهور است؛ در کتاب نهر و نیز از او نام برده می‌شود. اگر در ایران از طرف مقامات دولتی و مطبوعات رسمی تجلیلی که شایسته‌ی مقام او و حق بزرگی که از نظر زبان و شعر فارسی دارد به‌جا آورده نشده و نمی‌شود به احتمال قوی به واسطه‌ی همان افکار و آثار آزادی‌خواهی

و طبع بلند ضداستعماری و ضداستبدادی اوست؛ این شخص مرحوم دکتر اقبال لاهوری^۱ از ایالت پنجاب است که از ۱۸۷۳ تا ۱۹۳۸ می‌زیسته است.



علامه دکتر محمد اقبال لاهوری

اقبال جامع جنبه‌های معنوی و ایمان عمیق اسلامی و متبحر در معارف و فلسفه قدیم و جدید بوده است. پس از اتمام تحصیلات عالی فلسفه در لاهور به اروپا می‌رود. در کمبریج و هایدلبرگ و مونیخ درس می‌خواند و به‌درجه دکتری می‌رسد. در هندوستان شغل و کالت عدلیه را احراز می‌نماید^۲ با وجود چنین شغل و معلومات، قریحه شاعرانه‌ی روان و فراوانی داشته و بیشتر به فارسی شعر می‌گفته است. اما طبع آبدار شاعری را در تملق‌سرایی و مجلس‌آرایی و رطب و یابس بافی‌ها صرف نمی‌کرد. در خدمت بیداری مردم و دمیدن روح آزادی مخصوصاً اتکای به نفس و حرکت و فعالیت می‌گذارد. همچنین در جهت اتحاد و انقلاب علیه استعمار، او هم مانند سید جمال‌الدین مبرای از تعصب‌های مذهبی و محلی بود، نظر به جامعه بزرگ اسلامی داشته است.

۱. این قسمت اطلاعات و اظهارات مربوط به اقبال بیشتر از مجله فروغ علم خرداد ۱۳۲۹ اقتباس شده است.
۲. نگارنده یک رساله ترجمه مقاله‌ای از اقبال راجع به ریاضیات جدید و فرضیه‌ی نسبیت اینشتین را در چند سال قبل دیده‌ام که واقعاً حکایت از احاطه و بصیرت او حتی در ریاضیات عالی و علوم جدید می‌نمود.

طرز فکر و آمال و هدف اقبال تا حدودی از نمونه اشعار زیر معلوم می شود.

علاقه او به انتخاب زبان فارسی در اشعار خود:

فارسی بین تا بینی نقش های رنگ رنگ

بگذر از اردو که بیرنگ من است

در تقبیح تملق و قره نوکری:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی زسگان پست تر است

من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد!

اتکای به نفس و خودجوشی:

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت سروکاری ندارد که دهقانش برای دیگری کشت

وسعت نظر اسلامی:

یا اگر چه زاده هندم فروغ چشم من است ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است

مقایسه طرز فکر شرق و غرب و نقص هر یک:

شرق حق را دید و عالم را ندید غرب در عالم خزید از حق رمید

انتقاد از تقلید اروپایی ها و منشاء برتری آنها:

شرق را از خود برد تقلید غرب باید این اقوام را تنقید غرب

حکمت مغرب نه از چنگ و رباب نی ز رقص دختران بی حجاب

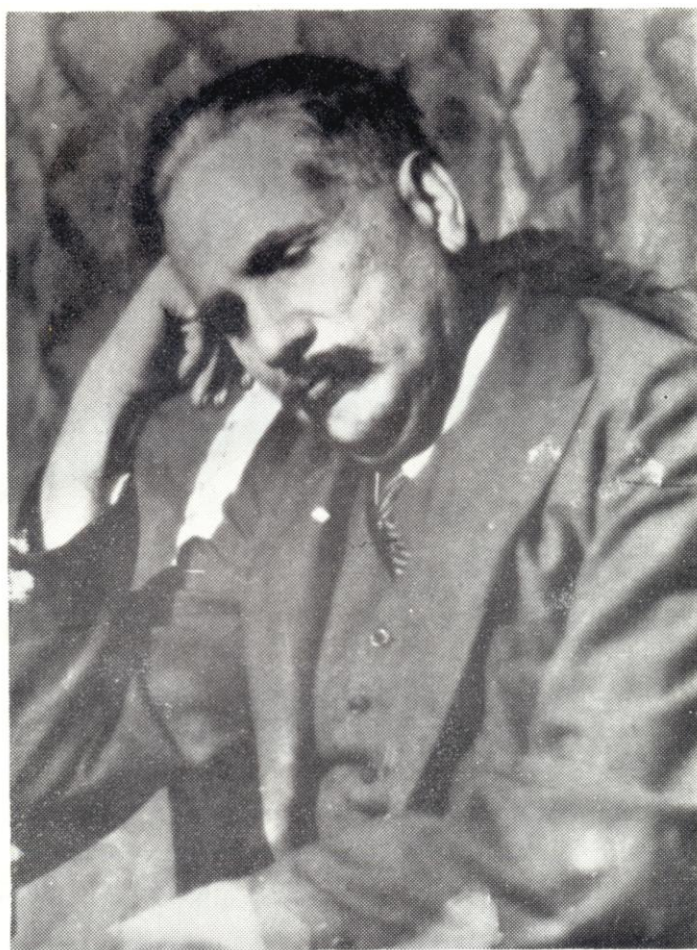
نی ز سحر ساحران لاله رو است نی زعریان ساق و نی از قطع مو است

قدرت افرنگ از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است

مرحوم اقبال نیز مانند سیداحمدخان چنین استنباط و اعتقاد پیدا کرده بود که اتحاد با هندوها محال است. در کنفرانس سال ۱۹۳۰ مسلم لیگ در اسدآباد چنین اظهار

داشته بود:

«تأسیس یک دولت قانونی برای هندوستان که از هر جهت یکنواخت باشد. یا تقاضای از هندوستان به اینکه اصولی را که انگلستان براساس افکار و احساسات دموکراسی طراحی کند بپذیرد، عاقلانه نیست، زیرا برای هندوستان باعث جنگ داخلی خواهد شد.»



علامه دکتر محمد اقبال لاهوری

او طرفدار تجزیه و تقسیم بود و تشکیل یک دولت فشرده‌ی اسلامی را از هر جهت به نفع هند و اسلام می‌دانست. گفته بود:

«آرزو دارم بینم که پنجاب و ایالت سرحدی شمال غربی و سند و بلوچستان مجتمعاً مبدل به دولت واحدی گردد و این به نظر من آخرین مرحله سرنوشت مسلمین خواهد بود.»

این طرز فکر قاطع اقبال آیا نتیجه‌ی اخلاص و اعتقاد او به برتری اسلام و سرنوشت عالی‌تر مسلمین بوده است یا در اثر تجربیات تلخ و واقعیات گریزناپذیر اختلافات اخلاقی و منافقی هندوها چنین حالتی در او ایجاد شده باشد؟ متأسفانه منابعی که در دست بود اجازه‌ی تحقیق بیشتر را نداد. در هر حال اقبال به هیچ وجه مردی نبود که به تعصب و تفرقه افکنی شناخته شده باشد.



مولانا ابوالکلام آزاد

شخصیت مبرز و مبارز دیگری را که می‌خواهیم در اینجا معرفی نماییم مولانا ابوالکلام آزاد است که به وزارت فرهنگ هندوستان رسید و در سال ۱۹۵۸ به سن ۷۰ سالگی در گذشت اصلاً از نژاد افغانیانی است که در زمان سلطنت بابر از هرات به

هندوستان آمده بودند... در مکه به دنیا آمده و در کلکته (ایالت بنگال) می زیسته است. سنن خانوادگی و تربیت و تعلیمات دوران جوانی او شرافت و آداب اسلامی به انضمام علوم عربی و فارسی بوده است. در اثر تحصیلات انگلیسی با دنیای جدید تماس پیدا می کند. مشاهده‌ی اختلافات فراوان فرقه‌های گوناگون مسلمانان او را رنج می دهد. از زنجیر عادات خود را خلاص و تخلص آزاد انتخاب می نماید. افکار و آثارش رنگ اجتماعی و سیاسی بیشتر داشته است تا رنگ عرفانی و معنوی اسلامی، مانند جمال‌الدین و اقبال. ولی از جرگه‌ی مسلمانان هندوستان خارج نشده خود را در فصل مشترک هندو و مسلمان و مانند پل رابطی قرار می دهد تا مانع تجزیه و جدال‌های فرقه‌ای گردد. بهتر است از قلم خود او وضع انقلابیون صدر نهضت و ورود او در آن جمع و اقدامات اولیه‌اش را نقل نماییم:

«به خاطر دارم که شری رابیندو گهوز را دو یا سه مرتبه ملاقات کردم. نتیجه آن شد که فریفته‌ی سیاست انقلابیون شده و به یکی از دستجات آنان پیوستم.»
 «... بنگال شرقی استان جداگانه‌ای شد و آقای بام‌فیلد فولر^۱ که در آن وقت نایب‌الحکومه بود به صراحت می گفت که دولت انگلیس، جامعه‌ی مسلمین را چون زن سوگلی خود می داند و به این جهت انقلابیون احساس می کردند که مسلمانان مانع راه نیل آزادی هندوستان می باشند و باید چون موانع دیگر از میان برداشته شوند.

عامل دیگری نیز مسئول نفرت انقلابیون از مسلمانان بود. دولت متوجه شده بود که بیداری سیاسی در میان هندوان بنگال آن قدر بزرگ شده است که دیگر نمی توان به هیچ افسر هندو برای قلع و قمع فعالیت‌های انقلابیون اعتماد داشت. و بدین سبب عده‌ای از افسران مسلمان را از «ایالت متحده» برای دستگاه آگاهی اداره پلیس منتقل کردند. در نتیجه هندوان بنگال احساس کردند که مسلمین نه تنها با آزادی سیاسی بلکه با توده هندو نیز مخالف هستند.

وقتی که سری شیام سوندر، چاکراواری مرا به سایر انقلابیون معرفی کرد و دوستان جدید متوجه شدند که من مایل به پیوستن به گروه آنها می باشم متعجب شدند. در آغاز به من چندان اعتماد نداشتند و می کوشیدند تا مرا از حلقه‌ی مرکزی خود به دور دارند. با گذشت زمان ایشان به اشتباه خود پی بردند و من اعتماد ایشان را جلب کردم. با آنها به بحث پرداختم و گفتم تصور اینکه توده‌ی مسلمان دشمن آنهاست اشتباه محض می باشد، و خاطر نشان ساختم که برای خاطر یک افسر مسلمان در بنگال نیاستی چنین نظر عمومی نسبت به مسلمانان داشته باشید. مسلمین در ایران و مصر و ترکیه برای به دست آوردن آزادی

سیاسی می‌کوشند و باید مسلمین هندوستان را با تبلیغات به سوی خود جلب کنیم و به این مبارزه سیاسی بکشانیم. و نیز یادآور شدم که نه تنها دشمنی شدید، حتی بی‌اعتنایی نسبت به مسلمانان، آزادی سیاسی را مشکل خواهد ساخت و بنابراین به هر قیمتی که شده باید دوستی و طرفداری این جماعت را به دست آورد.

در اول نمی‌توانستم دوستان انقلابی‌ام را متوجه صحت این تشخیص کنم؛ ولی با مرور زمان عده‌ای از آنها متوجه نظر من شدند و در همین اوان نیز در میان مسلمانان شروع به تبلیغ کردم و متوجه شدم که جوانان مسلمان آماده‌ی انجام کارهای سیاسی هستند. در آن زمان که به انقلابیون پیوستم فعالیت آنها منحصر به دو ایالت بنگال و بیهار بود. باید گفت که بیهار از آن وقت قسمتی از بنگال می‌بود. من دوستان را به این نکته متوجه ساختم که باید فعالیت خود را به سایر هندوستان برسانند.

در آغاز نسبت به این مطلب بی‌میلی نشان دادند و می‌گفتند که طرز کار آنها سری است و اگر بخواهند دامنه فعالیت را گسترش دهند خطراتی در برقراری ارتباط ما بین شاخه‌های مختلف در ایالات به وجود خواهد آمد و پنهان داشتن فعالیت‌ها مورد تهدید قرار خواهد گرفت، و سری بودن امور نیز شرط اصلی موفقیت می‌بود. ولی بالاخره موفق به اقناع آنها شدم و پس از دو سال که با انقلابیون پیوستم انجمن‌های سری در چند شهر مهم ایالات شمالی و نیز در بمبئی ایجاد گردید...

... در این هنگام موقعیتی به دستم افتاد و از هندوستان به خارج رفتم. عراق و سوریه و مصر و ترکیه را گشت زدم. در این ممالک مردم را متمایل به زبان فرانسه یافتم و خود نیز میلی بدان پیدا کردم. و به یاد گرفتن آن پرداختم ولی متوجه شدم که زبان انگلیسی با سرعت عجیبی به عنوان یک زبان بین‌المللی گسترده می‌شود و همه احتیاجات را برمی‌آورد.

از مصر به ترکیه و از آنجا به فرانسه رفتم و قصد داشتم که به لندن بروم ولی این کار انجام نشد زیرا خبری رسید که پدرم بیمار است و من از پاریس مراجعت کردم و دیدار به چند سال دیگر موکول شد.

قبلاً متذکر شده بودم که افکار سیاسی من پیش از ترک گفتن کلکته در ۱۹۰۸ همه متوجه فعالیت‌های انقلابی بود. وقتی که به عراق آمدم چند نفر از انقلابیون ایرانی را ملاقات کردم. در مصر با پیروان مصطفی کمال پاشا تماس گرفتم و با عده‌ای از جوانان ترک که مرکزی در قاهره تشکیل داده و هفته‌نامه‌ای در آنجا منتشر می‌ساختند آشنا شدم، و چون به ترکیه آمدم با چند نفر از رهبران ترکیه جوان دوست شدم و چند سالی نیز نامه‌نویسی بین ما برقرار بود.

تماس با انقلابیون عرب و ترک عقاید سیاسی‌ام را محکم‌تر کرد. ایشان از بی‌علاقگی و یا مخالفت مسلمانان هند نسبت به درخواست‌های ملی اظهار

تعجب می کردند و معتقد بودند که مسلمانان هندی می بایستی که نهضت ما را برای نیل به آزادی خود رهبری کنند و نمی توانند بفهمند که چرا مسلمانان هند به دنبال انگلیسی ها افتاده و از آنها پیروی می کنند. این مطالب عقیده مرا که مسلمین هندوستان باید در امر آزادی کشور همکاری نمایند بیش از پیش استوار کرد. باید کاری کرد که به وسیله انگلیسی ها استثمار نشوند؛ ایجاب ایجاد نهضتی را مابین مسلمانان هند احساس کردم و مصمم شدم که در هر صورت کارهای سیاسی را با شوق زیادتری دنبال کنم.

پس از مراجعت مدتی در خصوص برنامه آتیه و کارهایم به فکر پرداختن و سرانجام به این نتیجه رسیدم که می بایستی افکار عمومی را جلب کنم و برای این منظور، داشتن روزنامه از واجبات می بود. تعدادی روزنامه و مجله های هفته نامه به زبان اردو وجود داشت که در پنجاب و ایالات متحده چاپ و انتشار می یافتند ولی در مطلب و وزن عالی نبودند. شکل چاپ شان نیز به همان نسبت محتویاتشان بی مایه و ناچیز بود. این انتشارات به صورت چاپ سنگی منتشر می شدند و بدین جهت نمی توانستند هیچ یک از مشخصات روزنامه نویسی جدید را در برداشته باشند. عکس های نیمه تاریک را نیز نمی توانستند چاپ کنند. تصمیم گرفتم روزنامه های خوش ریخت و جالب که چاپ سنگی نباشد انتشار دهم و به این ترتیب چاپخانه الهلال را تأسیس کردم و اولین روزنامه الهلال را در ماه مه ۱۹۱۲ انتشار دادم.

انتشار الهلال آغاز دگرگونی در تاریخ روزنامه نویسی هندوستان بود و در کوتاه مدتی چنان محبوب عموم شد که تا آن تاریخ سابقه نداشت. مردم نه تنها به چاپ آن دل بستگی پیدا کردند بلکه بیشتر فریفته ی آهنگ تازه و قوی ناسونالیسم می شدند که از آن به گوش می رسید. الهلال در توده ی مردم شور انقلابی دمید. درخواست و تقاضای اشتراک آن قدر شده بود که در سه ماهه اول، همه ی شماره های قبلی دوبار به چاپ رسید، زیرا هر مشترک تازه طالب همه شماره های سابق نیز می بود. رهبری سیاسی مسلمانان در این زمان در دست حزب علیگره می بود. اعضاء این حزب خود را متولی سیاست سرسیداحمدخان می دانستند؛ فکر اساسی ایشان عبارت از آن بود که مسلمانان باید به تاج و تخت بریتانیا وفادار بمانند و خود را از نهضت های آزادی برکنار دارند. هنگامی که الهلال فکر نوین را ایجاد کرده و محبوبیت و انتشارش به سرعت زیاد شد، این آقایان خود را گرفتار خطری بزرگ دیدند و به مخالفت با الهلال برخاستند و کار را به جایی کشاندند که ناشر آن را تهدید به مرگ کردند. هرچه مخالفت این دسته رهبران مرتجع زیادتر شد به همان نسبت محبوبیت الهلال در جامعه بیشتر گشت. و در ظرف دو سال شماره انتشار الهلال در هفته از ۲۶'۰۰۰ بالا رفت و این رقم تا آن وقت در روزنامه نویسی اردو بی سابقه بود.

دولت نیز از موقعیت الهلال مضطرب شد و بنا بر مفاد قانون مطبوعات و انتشارات درخواست ۲۰۰۰ روپیه به عنوان سپرده کرد. تصور می کردند که بدین طریق می توانند لحن روزنامه را تغییر دهند. به خود اجازه ی رنج بردن از این نیش ها را ندادم. به زودی دولت وجه سپرده را ضبط کرد و تقاضای ۱۰'۰۰۰ روپیه به عنوان سپرده کرد. این نیز از دست رفت در این هنگام جنگ ۱۹۱۴ شروع شده بود و چاپخانه و روزنامه الهلال در ۱۹۱۵ مصادره گشت. پس از پنج ماه چاپخانه ی دیگری به نام البلاغ تأسیس کردم، روزنامه ای نیز به همان نام انتشار دادم. دولت چون دید که با به کار بردن قانون مطبوعات نمی تواند از فعالیت های من جلوگیری به عمل آورد دست به دامان قانون دفاع هندوستان شده و در سال ۱۹۱۶ از کلکته تبعیدم کردند. دولت های ایالات پنجم، دهلی، ایالات متحده بمبئی نیز ورود مرا به آن ایالات، بنا به همان قانون قدغن کردند؛ تنها جایی که می توانستم بروم بیهار بود. به «رانچی» رفتم. پس از شش ماه که در رانچی بودم بازداشت شدم و تا ۳۱ دسامبر ۱۹۱۹ در بازداشت ماندم در روز اول ژانویه ۱۹۲۰ با سایر بازداشتی ها بنا به فرمان پادشاه انگلستان آزاد شدم.»

مسلم لیگ

قبلاً اشاره کردیم که پس زدگی مسلمان ها بالنسبه به هندوها و رانده شدن از ادارات و تحصیلات که بنا به سیاست اولیه انگلیسی ها پیش آمده بود در آنها یک حالت خفت و وحشتی را ایجاد نموده بود که منجر به جنبش فرهنگی آنها به رهبری سید احمدخان و تأسیس دانشگاه علیگره شد. پس از آنکه قدری به خود آمدند و چشم و گوش به دنیای جدید باز کردند، دیدند هموطنان هندو در زمینه ی دیگری از آنها پیش افتاده اند؛ در زمینه ی آزادی خواهی. کنگره ملی هند که در ۱۸۸۵ تأسیس شده بود رفته رفته بر شهرت و اعتبار و اثرش افزوده می شد. هم نایب السلطنه خواه ناخواه برای آن حسابی باز کرده بود و هم حکومت لیبرال انگلستان. روزنامه ها و نمایندگان مجلس وقتی صحبت از رعایت یا واگذاری حقوق به هندی ها و «بومی های کشور» می نمودند عنایت به کنگره داشته و صدای کنگره را صدای هندوستان می دانستند در حالی که بعد از بیست سال یعنی در ۱۹۰۶ از ۷۵۶ عضو کنگره فقط ۱۷ نفرشان مسلمان بودند. سابقاً گفتیم که طرح مورلی - میتو در آن سال به خاطر کنگره به هندوستان اعطا شده بود و ابطال تجزیه بنگال نیز جزو خواسته ها و پیروزی های کنگره بود. همین امر نگرانی جدیدی برای مسلمان ها پیش می آورد، زیرا در بنگال واحد، اکثریت با هندوها بود و مسلمان ها نمی توانستند در انجمن های شهری و شورای ایالتی کرسی و اختیاری به دست آورند، در حالی که در تجزیه ی بنگال آنها در یک قسمت اکثریت

داشتند و صاحب اختیار و اقتدار محلی می شدند.

مسلمان‌های تحصیل کرده به این نتیجه رسیدند که مسلمان‌های هندوستان وقتی می‌توانند احراز حیثیتی بکنند که از خود قدرت سیاسی و رهبری جداگانه داشته باشند. در اکتبر ۱۹۰۶ یک عده ۳۵ نفری از رهبران مسلمان هند در «سیملا» نزد لرد میتو، نایب‌السلطنه رفته، آقاخان به نمایندگی از طرف هم‌کیشان تصریح کرد که مسلمین در برابر هرگونه امتیازی که عجولانه به هندوها داده می‌شود و راه تحصیل برتری و اکثریت آنها را هموار می‌کند باید مورد حمایت و مراقبت قرار گیرند. نایب‌السلطنه به آنها اطمینان داد:

«تا جایی که مربوط به ادارات تابعه من است فرقه‌ی مسلمان باید مطمئن باشد که حقوق سیاسی و مصالح وی تأمین خواهد بود، و شما و مردم هند باید به دولت انگلیس اعتماد داشته باشید که کمافی‌السابق همان‌طور که افتخار احترام به عقیده و سنن ملی جمعیت‌های تابعه امپراتوری هند را داشته است در آینده نیز خواهیم داشت.»

در دسامبر ۱۹۰۶ پس از کنفرانس فرهنگی اسلامی منعقد در شهر داکا و بر اثر مساعی نواب مشتاق حسین، مجمع مسلمان‌های هند به نام مسلم لیگ (Moslem League) بر اساس سه اصل زیر تأسیس شد^۱:

الف. تقویت احساسات و وفاداری مسلمین هند نسبت به دولت انگلیس؛
ب. حمایت و پیش‌برد حقوق سیاسی مسلمین و پیشنهادات معقول به دولت؛
ج. جلوگیری از بروز احساسات خصمانه نسبت به سایر فرقه‌ها.
تأسیس مسلم لیگ مانند کنگره با موافقت و شاید دخالت انگلیسی‌ها بوده است و لرد میتو تأسیس مسلم لیگ را «واقعه‌ی مهمی که سال‌های درازی روی تاریخ هند اثر خواهد گذاشت» اعلام داشت.

سرپرست‌یوال گرنفتیس در کتاب «تماس انگلیس با هند» می‌گوید:

«سایر علل اساسی مسلم لیگ هر چه باشد این سازمان برعقیده‌ی مسلمین این مَهر را زد که مصالح و منافع آنها باید به‌طور کامل مجزای از هندوها رعایت شود و اندماج^۲ دو فرقه در یکدیگر امری است غیرممکن.»

و باز اضافه کرد که:

۱. در تأسیس مسلم لیگ، ابوالکلام آزاد نیز مشارکت داشت.

۲. «اندماج» به معنی تلفیق.

در فرهنگ عمید «اندماج»، درآمدن در کاری یا امری، داخل شدن به درون چیزی یا استوار شدن معنی شده است (ب.ف.ب).

«یک نفر فیلسوف از این حقیقت که مسلمین و هندوها خودشان را مردمی مجزا از یکدیگر می‌دانند، رنج می‌برد ولی یک نفر مرد سیاسی بایستی آن را بپذیرد.»
 به این ترتیب همان دولت و سیاستی که بعد از ۱۸۵۷ هندوها را علی‌رغم مسلمان‌ها پیش می‌انداخت و حس حقارت و حسادت در مسلمان‌ها ایجاد می‌نمود بعد از ۱۹۰۶ مسلم لیگ را علی‌رغم کنگره تقویت می‌نماید و حس عداوت کنگره را علیه مسلم لیگ برمی‌انگیزاند. مسلم لیگ برای اینکه سایه‌ی حمایت دولت بر سرش ادامه داشته باشد از افکار ماجراجویانه و استقلال‌خواهانه خودداری می‌نمود ولی از هر امتیازی که کنگره از طریق مبارزه از دولت کسب می‌نمود سهم می‌برد. و سهم نسبتاً خوبی بیش از تناسب جمعیت خود. این بود عوامل و موجبات تأسیس مسلم لیگ و آثاری که از نظر سیاسی بر آن مترتب شد. بعداً خواهیم دید که مسلم لیگ، تا مدت‌ها پس از تأسیس، نقش عمده‌ای به لحاظ نهضت آزادی هندوستان نداشت و با وجود آن، کنگره‌ی جنبه‌ی فرقه‌ای هندو و جنبه‌ی اسلامی اتخاذ نکرده عنوانش پیوسته ملی بود و بر تعداد اعضای مسلمان آن افزوده می‌شد. در سال ۱۹۱۶ بین مسلم لیگ و کنگره همکاری و وحدت عمل پیدا شد. سال‌های ۱۹۳۷ به بعد که مسئله استقلال به شکل جدی‌تری از طرف انگلیسی‌ها تلقی شد مسلم لیگ کفه‌ی وزینی در ترازوی سیاسی و نهضت آزادی هندوستان گردید.

غیر از اختلافات مذهبی، اداری یا سیاسی عامل دیگری که مسلمان‌ها را به لحاظ منافع اقتصادی و شرایط سیاسی از هندوها جدا می‌کرد و باید منظور نظر باشد این است که طبقات کاسب و کارگر مسلمان، بیشتر از حرفه‌ها و صنایع دستی ارتزاق می‌کردند و تقریباً این قبیل کارها در تخصص و انحصار آنها بود. طبقات متمول و اشراف نیز از ملک‌داری کسب معیشت و مقام می‌کردند؛ بنابراین هر دو دسته بر اثر نفوذ تمدن اروپایی و توسعه‌ی کارخانجات از یک طرف، و پیشرفت نهضت آزادی خواهی که ملازم با تحدید یا محو مالکیت بود از طرف دیگر، زیان می‌بردند و حق داشتند خائف باشند.

۱. در ابتدای قرن ۱۹ که بقایای زندگی سابق هندوستان وجود داشت ۲۵ درصد جمعیت فعال کشور در حرف و صنایع «Artisanat» اشتغال داشتند و هندوستان صادر کننده مصنوعات بود. این رقم در اثر رقابت و تقویت محصولات و مصنوعات انگلیسی، در سال ۱۸۸۱ به ۱۷ درصد رسیده بود و در سال ۱۹۴۸ فقط دو درصد جمعیت در صنایع جدید کار می‌کردند و شش درصد درآمد ملی را تولید می‌کردند.

فصل چهارم

مراحل بحرانی نهضت آزادی هندوستان

سال‌های خاموشی و روش اعتدالی کنگره در آستانه جنگ جهانی اول (۱۹۰۸ تا ۱۹۱۵)

رهبران افراطی ضداعتدالی طرفدار آزادی داخلی هندوستان از قبیل تیلاک و لالا لچپت رای^۱ که در کنگره اهمیت و دخالت پیدا کرده بودند به زودی به دستور حکومت تحت تعقیب قرار گرفتند و بازداشت شدند. از طرف دیگر انصراف دولت هندوستان از تقسیم بنگال و اجرای طرح ظاهراً پیشرفته و لیبرال مورلی - مینتو در سال ۱۹۰۹ که توسعه به مجامع قانون‌گذاری داخلی داده شده بود سبب گردید که کنگره مجدداً در اختیار و تحت نفوذ جناح اکثریت اعتدالی‌ها قرار گیرد و عملاً تبدیل به یک نوع مجلس اشرافی و تشریفاتی شود. کسانی مانند سر پنیواس شاستری شخص ملایم‌طبع، وجیه‌المله و اندرزپیشه، میدان سخنوری و عرضه‌ی تعارفات به نفع حکومت پیدا کردند. در چنین شرایطی بعضی از رهبران مبارز به فعالیت‌های خیریه و خدمات اجتماعی رو آورده بودند. از جمله گوکله که مدتی با تیلاک همکاری داشت، مؤسسه‌ی «خدمت‌گزاران هند»^۲ را که شباهت به پیش‌آهنگی دارد، درست کرده بود. این قبیل فعالیت‌ها اتفاقاً برای ملت‌های غیرمتشکل که تحت رژیم‌های استبدادی و در حال پراکندگی عادت به زندگی انفرادی کرده‌اند بسیار ضروری است و قدم اولیه در تربیت مردم و تدارک زندگانی اجتماعی و دموکراسی محسوب می‌شود. کما آنکه «لالا لچپت رای» به فعالیت‌های آموزشی پرداخت تا سال ۱۹۲۱ که مجدداً بازداشت گردید.

۱. Lala Lajpat Rai

۲. Gokhale

اگر ملتی حاضر نشود لااقل در زمینه‌ی خدمات و عملیات مسالمت‌آمیز نوع‌دوستی و به‌سود هموطنان خود تن به‌زحمت و انضباط بدهد مسلماً زیر بار محرومیت‌ها و فداکاری‌ها و نظامات خیلی شدیدتر مبارزات برای آزادی نخواهد رفت. این قبیل اقدامات دسته‌جمعی برای منافع عمومی در حقیقت آزمایش و تمرین بسیارخوب و ضروری برای نهضت‌های سیاسی است. پیش‌آمد جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴ بهانه‌ای به‌دست حکومت داد که مراقبت و تضییقات را زیاده‌تر کند. ولی از طرف دیگر انگلیسی‌ها برای اثبات روح آزادی‌پرستی خود و داعیه‌ی دفاع از دموکراسی در برابر آلمان‌ها و همچنین به منظور بهره‌برداری از هندی‌ها و به جبهه فرستادن آنها مایل بودند قیافه نوع‌دوستانه‌ی انسانی به‌خود گرفته مردم مستعمره‌ی خود را دلگرم و به وعده‌هایی امیدوار سازند؛ بنابراین تظاهر به قانونی بودن و عدالت‌خواهی می‌کردند. به این ترتیب قبل از آنکه جنگ خاتمه پذیرد ۱۲۰۰۰۰۰ نفر از افراد هندی اعم از جنگی و غیرجنگی در صحنه‌های مختلف جنگ بین‌المللی به‌سود انگلستان خدمت می‌کردند. کنگره بر اثر تشویق این تظاهرات یا حسن استفاده از موقعیت برای این همکاری‌ها، قیمتی تعیین کرده بود و در دسامبر ۱۹۱۴ صریحاً از دولت خواست که:

«نظر به صمیمیت و فداکاری که مردم هند در اوضاع بحرانی حاضر از خود نشان می‌دهند دولت باید متعهد شود که هرگونه اقدام ضروری برای شناسایی هند به‌عنوان عضو فدراتیو امپراتوری انگلیس با استفاده‌ی کامل از حقوق مربوط به این عنوان را انجام دهد.»

و در سال ۱۹۱۵ درخواست کرد که در هندوستان هم «حکومت مردم برای مردم و به‌وسیله مردم» به‌وجود آید.

شعار جسورانه و مطلوب فوق، مسلم لیگ را نیز با کنگره موافق ساخت. ولی استفاده‌ی عمده نصیب خود انگلستان شد، زیرا هندی‌ها به امید احراز حکومت ملی انتخابی، داوطلب مشارکت در جنگ و کشته شدن به‌خاطر منافع امپراتوری گردیدند.

تجدید حرارت کنگره، توسعه مبارزه، توقع خودمختاری هند (۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹)

اگر انگلیسی‌ها در برابر تقاضای کنگره سکوت قابل تأویل به رضا نشان دادند مسلماً عقیده و علاقه‌ای به آن نداشتند، یا لااقل عجله‌ای نداشتند. در صورتی که مردم هند با صداقت و قوت خواهان آن بودند. عشق به‌رهایی از اسارت انگلیسی‌ها و انزجار نسبت

به آنها با سرعت و عمق در میان طبقات مختلف مخصوصاً تحصیل کرده‌ها در توسعه بود. لرد چمسفورد^۱ که از ۱۹۱۶ به جای هاردینگ، نایب‌السلطنه‌ی هندوستان شده بود دو سال و چند ماه بعد از مأموریت خود و آشنایی با اوضاع، در گزارش خود به پادشاه انگلستان چنین می‌نویسد:

«در اینجا طبقه‌ی تحصیل کرده‌ای داریم که صدی ۹۵ با نظر خصمانه به ما می‌نگرند و به جرأت می‌توانم بگویم که هر محصلی در هر دانشگاهی با نفرت و انزجار از ما، رشد می‌کند و بزرگ می‌شود. اینها در حال حاضر به طور قطع و یقین در حکم کسور و اعشار و جزیی از جمعیت هستند و هر سال به عده‌ی آنها افزوده می‌شود. و تصور می‌شود که قدرت و نیروی آنها برای ایجاد زحمت نا محدود باشد. اگر برای ما مقدور باشد باید نظر این افراد را به خودمان جلب کنیم و به عقیده‌ی من راه جلب کردن شخص در این است که آنها را به کار دعوت کنیم و از آنها همکاری بخواهیم.»

می‌بینید که فاصله مابین خواسته‌ی هندی‌ها و نظر مساعد مسئولین عالی‌مرتبه‌ی انگلیس هنوز زیاد است. تا اینجا پیش آمده‌اند که باید طبقه‌ی تحصیل کرده‌ی هندی را دعوت به همکاری کرد. در هر حال از طرف هندی‌ها هدف جفاً تعقیب می‌شود. در سال ۱۹۱۶ خانم آنی بسانت^۲ - باز هم یک انگلیسی و آن هم انگلیسی که پشت پا به معتقدات مسیحی زده، فلسفه‌ی هندی او را مجذوب کرده و تحت تأثیر و تحریک عرفان الهی، به طرفداری و نجات هند شتافته است - جامعه‌ی خودمختاری داخلی هند را تأسیس می‌کند. جامعه‌ی خودمختاری هند موفقیت و شهرت فوق‌العاده‌ای در سراسر هندوستان پیدا می‌کند؛ نه تنها افراطی‌های قدیم را سر ذوق می‌آورد بلکه عده‌ای از اعتدالی‌های کنگره (از قبیل موتی لعل نهرو پدر جواهر لعل نهرو) و طبقات متوسط و مسلم لیگ را هم با کنگره یکپارچه می‌نماید. خانم آنی بسانت در سال ۱۹۱۷ رئیس کنگره می‌شود. مستر مونت‌آگو^۳، وزیر امور هندوستان که در سال ۱۹۱۷ برای مطالعات لازم و ملاقات با رهبران سیاسی مختلف به هندوستان می‌آید، خانم آنی بسانت را زنی با نفوذ و مؤثر تشخیص داده می‌نویسد:

«نتیجه‌ی فعالیت و سیاست او و مجمع استقلال داخلی او، که سراسر کشور را تکان داده است تا جایی که می‌توان گفت حالا دیگر علاقه‌مندی به مسائل سیاسی،

۱. Lord Chelmsford

۲. A. Besante

۳. Montague

منحصر و مخصوص به طبقه‌ی تحصیل کرده نیست.^۱

جنگ جهانی در سال ۱۹۱۸ تمام می‌شود و انگلستان باید به پاداش فداکاری‌های ارتش‌های هندی به وعده‌های خود عمل کند، خصوصاً که یک سال قبل از پایان جنگ، مونی‌گو وزیر امور هند رسماً اعلام کرده بود که:

«سیاست دولت انگلستان آن است که به تدریج دولت مسئولی در هند روی

کار آید.»

مونتاگ و چمسفورد، وعده‌های دولت انگلستان را با تهیه‌ی طرح مشهور «مونتاگ چمسفورد» که در ۱۹۱۹ به تصویب پارلمان انگلستان رسید جامعه‌ی عمل می‌پوشانند. ولی این طرح همان‌طور که انتظار خلاف آن از امپراتوری استعمارگر نمی‌رفته است برای هندی‌ها دلخوش‌کنکی است. اصلاحات مختصری را پیش‌بینی کرده و به بهانه‌ی اینکه هند هنوز نمی‌تواند دولت خودمختار داشته باشد وضع کلی و عمومی را به همان صورت مستعمره تحت تسلط کامل بریتانیا محفوظ نگاه داشته است.

بار دیگر پرده از فریب‌کاری‌های انگلستان برداشته می‌شود. فقط جمع محدود اعتدال‌ها که منافع و مقاماتشان در سایه‌ی حکومت و نظامات انگلیسی می‌تواند محفوظ بماند و می‌خواهند مردم به بعضی اصلاحات تدریجی و صوری قانع شوند، از این طرح راضی هستند. این اختلاف منافع و اختلاف انتظار و نظر، و جریان‌های قبلی سبب شکاف بزرگی در کنگره می‌گردد و اعتدالی‌ها با تمرکز کنگره خارج می‌شوند. سابقاً اشاره کردیم که سیاست انگلیسی‌ها در برابر نهضت آزادی هندوستان و در سراسر این نهضت، توسل به سه شاخه‌ی «یک قدم به جلو، فشار، تفرقه» بوده است. در این مورد نیز مقارن تنظیم طرح ظاهراً استقلال‌بخش «مونتاگ - چمسفورد» قوانین

۱. خانم آنی بسانت یک زن فعال و شجاع و دانشمند انگلیسی از ۱۸۴۷ تا ۱۹۳۳ زندگی کرد. در انگلستان با عقاید فلسفی که وجود خدا را انکار می‌کند آشنا شد و ابتدا از هواداران فعال این فرقه بود. بعدها به عقاید عرفانی شرقی تمایل پیدا کرد و مجذوب فلسفه‌ی هند گشت. عاقبت در سال ۱۸۸۹ به مجتمع تئوزوفی (عرفان الهی) پیوست. این مجمع را یک خانم روسی به نام هلفا پتروونا بلاواتسکی که از سال ۱۸۳۱ تا ۱۸۹۱ زندگی داشت تأسیس کرد. خانم مزبور درباره‌ی امور مربوط به روح‌شناسی و عالم ارواح شهرتی پیدا کرده بود و پس از مسافرت‌های زیاد، در سال ۱۸۷۵ با همکاری سرهنگ الکوت در نیویورک یک مجمع تئوزوفی تأسیس کرده بود. خانم بلاواتسکی در سال ۱۸۷۹ به هند رفت و با عقاید عرفانی هند هم آشنا شد و در نزدیکی شهر مدرس یک مرکز تئوزوفی به وجود آورد. بعد از مرگ او، خانم آنی بسانت کارهای تئوزوفی را در هند سرپرستی می‌کرد و توسعه داد. نام خانم بسانت در تاریخ استقلال هند و فعالیت آزادی‌خواهانه‌ی زنان هند به صورت یک قهرمان ثبت شده است. از او چند کتاب هم باقی است که از جمله سرگذشت من (۱۸۹۳) و چرا هوادار تئوزوفی شدم (۱۸۹۹) و مسئله‌ی مذهب در هند (۱۹۰۲) می‌باشد.

خفقان‌انگیز و شدیدی به نام رولات^۱ در سال ۱۹۱۸ وضع می‌گردد و به دولت مرکزی اجازه داده می‌شود هر نوع انتقاد و مخالفتی را با خشونت محو کند. هندی‌ها اسم آن را قوانین سیاه گذاشته بودند و به‌طور ضرب‌المثل جمله مختلط فارسی و انگلیسی «نه وکیل، نه دلیل، نه اپیل» را درباره‌ی آن تکرار می‌کردند. یعنی با این قوانین نه وکیل دیگر فایده‌ای دارد، نه دلیل و نه فرجام خواهی^۲.

اما از آنجا که وقتی مشیت الهی یا اقتضای طبیعی جریان امور و تربیت و آمادگی یک ملت، نهضت و نجات قرار گرفته باشد هر پیش‌آمدی بشود به نفع آن نهضت و به نابودی حکومت غاصب منتهی می‌شود. دیدیم که وقایع دوران جنگ بین‌المللی و رفتار دو جانبه‌ی انگلستان فکر آزادی‌خواهی را وسعت و قوت داد. نه تنها عمل مثبت خانم آنی‌سانت در تأسیس مجمع استقلال داخلی هند صورت یک واقعه مهم و مؤثری را پیدا کرد بلکه بازداشت بعدی او در ۱۹۰۷ موجب غلیان شدید احساسات در مردم و افزایش نیروی کنگره شده، نسل‌های کهنه و جمعی از رؤسای اعتدالی را به تکان آورد. نهری می‌نویسد، پدر او پس از این پیش‌آمد از تردید گذشته‌ی خود و از صف اعتدالی‌ها خارج شده از علایق و اعتبارات موجود دست کشیده یک‌سره به نهضت ملی و به کنگره پیوست^۳.

اتفاقاً در این قبیل موارد پیش‌آمدهای متوالی سرهم می‌رسد و سبب می‌شود که آتش انقلاب از هر طرف زیانه بکشد.

سال ۱۹۱۹ در واقع سالی است که نهضت آزادی هندوستان رنگ انقلابی پیدا می‌کند؛ حالت انتظار تبدیل شده به یأس، بعد از جنگ بر عصبانیت مردم افزوده بود. قبل از ۱۹۱۸ لاقلاً سخنرانی‌ها و تظاهرات عمومی آزاد بود ولی حالا خفقان افکار بیشتر سبب غلیان

۱. Rowlatt

۲. محمدعلی جناح در نامه‌ای به نایب‌السلطنه هندوستان چنین نوشت:

«دولت هندوستان با کمال بیرحمی آن اصلی را که بریتانیای کبیر برای بقای آن جنگیده است لگدمال می‌کند و به نظر من تصویب چنین طرحی به‌طور وضوح نشان می‌دهد که شورای قانون‌گذاری امپراتوری فقط یک شورای اسمی است و ماشینی است که یک نیروی اجرای خارجی آن را به راه انداخته است.»

سپس به عنوان اعتراض از عضویت شورا استعفا داد.

۳. کسانی که دائماً از مسالمت و مدارا زده زندان افتادن‌ها و قربانی شدن‌ها را در حساب تلفات و ضایعات مبارزات می‌گذارند باید از این قبیل پیش‌آمدها که در تمام مبارزه‌های ملی فراوان است و از عوامل بیداری و مفصل‌های پیشروی می‌باشد، عبرت بگیرند.

آن می‌گردد. در مناطق روستایی پنجاب روش‌های جابرانه‌ی سربازگیری و فشارهای خشونت‌آمیز و محاکمات علیه مردم، آنان را قبلاً تحریک کرده بود. اعتراض‌ها و اعتصاب‌هایی در می‌گیرد و چون دولت از رفتن گاندی به دهلی جلوگیری می‌کند. در شهر امریتسر^۱ نزدیک دهلی هیجانی پیش می‌آید دولت عکس‌العمل تند نشان داده، حکومت نظامی اعلام می‌کند سربازان به دستور فرمانده انگلیسی خود، ژنرال دایر (Dyer) به روی انبوه مردم که در باغ محصور موسوم به «خالیانوالا» با زنان و کودکان خود از هندو و مسلمان با کمال آرامش اجتماع کرده‌اند، بدون اخطار قبلی تیراندازی می‌نمایند. در مدت کمتر از ۱۰ دقیقه ۶۰۰ نفر کشته و چند هزار مجروح محصول یک ضرب شصت پلیس است! رژیم وحشت، پنجاب را تسخیر می‌کند، حالت ارباب و اعتراض، همه‌جایی می‌شود. هواپیما بر سر مردم بی‌سلاح بمب می‌ریزد؛ محترمین شهر را به محاکم نظامی می‌کشند وزیر شلاق و شکنجه می‌اندازند. از طرف کنگره سازمان بزرگی برای کمک به مجروحین و خانواده‌های مقتولین درست و هیأتی برای تحقیق و اعتراض مأمور می‌شود... علاوه بر این حوادث متفرق، یک نارضایتی عمومی مادی در کلیه طبقات اشاعه یافته است: طبقات مرفه که از معاملات پر مداخل دوران جنگ محروم شده‌اند؛ کارگران کارخانه‌ها که به واسطه‌ی ترقی هزینه زندگی و نرخ قیمت‌ها به سختی افتاده، دست به اعتصاب زده، تحت لوای کنگره‌ی ملی، کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری سراسر هند را تشکیل داده‌اند؛ دهقانان و زمین‌داران کوچک که با سیستم تعلقه‌داری کار می‌کردند و زیر بار تحمیلات اجاره‌ها و مالیات‌ها به ستوه آمده، در گوشه و کنار نهضت‌هایی دهقانی به وجود آورده‌اند و بالاخره جوانان دیپلم گرفته که بی‌کار و بی‌پول هستند. خلاصه آنکه اوضاع موجود تقریباً کلیه طبقات را دست به دست هم داده موافق فعالیت‌های سیاسی و خواهان تغییرات اساسی کرده است...

ورود گاندی در صحنه سیاست

در چنین اوضاع آشفته و آغشته از خشم و ترس و تردید است که نهضت آزادی هندوستان به یکی از گردنه‌های مسیر و به دوراهی پرتگاه یا پرواز خود می‌رسد. از جانب ملت و رهبران، نارضایتی و ترس و ابهام وجود دارد و از جانب انگلستان تشدید عمل و تصمیم به مقاومت؛ سرنوشت نهضت ممکن است به راحتی در سراسیم

تسلیم و سکوت افتاده، در قبر فراموشی و شکست مدفون گردد. اگر نظری به جریان نهضت از ابتدای آن بیاندازیم می‌بینیم هیچ‌گاه زور نظامی و وسائل مادی در اختیار آن نبوده است. نهضت با یک انقلاب و اعتقاد روحی و فکری و با نیروی خالص معنوی شروع شده و به زودی اوج و قوام و نشاط یافت؛ انقلاب معنوی و فکری به دنبال خود حرکت ایجاد نمود؛ مظاهر اجتماعی و ملی و آزادی‌خواهی از آن تراوش کرد؛ در دل‌ها و ذهن تحصیل کرده‌ها نفوذ یافت؛ طرفداران و رهبرانی به وجود آورد. کنگره را تصرف کرد. توده‌ها را امید و حرکت داده به بالا و پایین، و به چپ و راست توسعه یافت؛ به رنگ و صورت‌های گوناگون مذهبی، ملی، محلی و سیاسی درآمد؛ و بالاخره حالا در آستانه انقلاب قرار گرفته است.

گفتن کلمه‌ی انقلاب به زبان آسان است. نقشه کشیدن و تجزیه و تحلیل و رهبری روی کاغذ یا از پشت تریبون مجامع سخنرانی با مختصر آشنایی و تمرین کار خیلی مشکلی نیست. ولی اگر انقلاب از دریچه‌ی چشم کسانی که باید ضربات و صدمات آن را تحمل کنند نگاه کرده شود، قضیه طور دیگر جلوه می‌نماید! ممکن است همه حساب‌ها و حرف‌ها غلط درآید. نطق‌های آتشین و استدلال و اثبات فوائد قیام کافی نیست. یک نیروی عظیم تکان‌دهنده و یک مقاومت محکم نگاه‌دارنده لازم است، خصوصاً وقتی طرف انقلاب حریفی چون دولت بریتانیا باشد، با سرمایه‌ی اندک نمی‌شود به‌مقابله و معامله با آن رفت؛ کوه‌های آتشین و دیوارهای پولادین لازم است تا در برابرش بایستند و پیش بروند... می‌بینیم که بار دیگر ملت و نهضت آزادی هندوستان احتیاج به یک نیروی قوی‌تر از نیروی مادی نظامی و اقتصادی و یک منبع مقاومت باطنی و نگاه‌دارنده با عظمت روحی دارد تا بتواند بار آن نیروی محرک اولیه را به دوش بکشد و کشور را به سر منزل توفیق برساند.

در ابتدای نهضت عشق و اعتقاد لازم بود، حال علاوه بر آن صبر و استحکام ضرورت دارد، صبر به معنای پایداری و تحمل سخت‌ترین ضربات. رهبری باید وارد میدان شود و پرچم نهضت را به‌دست گیرد که مظهر و منشاء چنین خصلتی باشد؛ رهبرانی که حداکثر ارزش و اثر آنها درک یا اجرای افکار انقلابی و عمل در طبقات محدود روشنفکر و متوسط است، نمی‌توانند عهده‌دار وظایف بسیار سنگین و وسیع بعد از این شوند.

دانشمندان طبیعی گفته‌اند، احتیاج یا عمل، سازنده‌ی عضو است^۱. منطق روان‌شناسی

۱. La fonction cree l'organe

۱۳۸ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
و دینی هم همین را می گوید. منتهی در زبان احساس و استدعا و اصرار.



مهاتما گاندی

رهبر مورد نیاز و رحمت مورد درخواست، در شخصیت ممتاز گاندی تحقق و تجلی می نماید! روحیات و تعلیمات و عملیات مهاتما گاندی طوری است که درست به قامت و قد و قواری آن روز هندوستان بریده و دوخته شده است:

۱- شهرت خدمات قبلی و سوابق و تجربیات عملی که در مسئولیت جنگ در میان هندی های مهاجر آفریقای جنوبی کسب کرده است و بعد در سال ۱۹۱۷ به کمک دهقانان مصیبت زده ناحیه جامپاران استان بیهار و دهقانان ناحیه کاپرا در ایالت پنجاب شتافته و به نتایج مفید محسوس رسیده است.

۲- جنبه‌ی روحانی و مذهبی و نیروی مرتاضانه‌ی اخلاقی او، توأم با وسعت نظر و احترام صمیمانه‌ای که نسبت به مذاهب غیرهندو از جمله به اسلام دارد. ضمناً با افکار و اوضاع جدید دنیا به قدر کافی آشنا و مرتبط است.^۱

۳- علاقه‌مندی و غم‌خواری نسبت به توده‌های مردم هند و درک صمیمانه‌ی امکانات و احتیاجات آنها، مخصوصاً دهقانان هند.

۴- قدرت تشخیص فوق‌العاده‌ی فرصت‌ها و ضرورت‌های اجتماعی و جسارت در تصمیم، متکی به نیروی ایمان و توکل زائدالوصف و آمادگی کامل برای هرگونه فداکاری و قبول شهادت از ناحیه‌ی خود و مردم، مخصوصاً با شرایط تاریخی و جغرافیایی و با توجه به خصال روحی و فکری دیرینه‌ی ملت هند.^۲

۵- اعتقاد و اتخاذ رویه‌ی مقاومت، ملازم با ملاطفت و مسالمت کافی و سازش با شرایط.

تمام این عوامل و خصائص دست به‌دست هم داده در وجود گاندی یک جذب و نیروی عجیب فراهم می‌سازد که عوام و خواص، پیر و جوان، هندو و مسلمان و آشنا و بیگانه را مجذوب و پیرو خود می‌سازد. عوام ملت هند را از طریق شیفتگی آنها به

۱. گاندی تحصیلات خود را در هندوستان و سپس در انگلستان در رشته حقوق به پایان رسانیده و شغل وکالت در محاکم دادگستری را داشته است.

۲. رومن رولان (Romain Roland) نویسنده فرانسوی در این زمینه در سال ۱۹۲۳ چنین می‌نویسد:

«... ملت‌ها اصولاً کم حافظه‌اند و اگر درس مهاتما از قرن‌ها پیش در اعمان ضمیر ملت هند نقش نبسته بود من گمان نمی‌کردم مردم هند بتوانند آن درس‌ها را تا مدتی مدید در خاطر نگاه دارند. چه اگر نبوغی بزرگ باشد، تنها به‌صرف عظمت خود، اعم از اینکه مورد موافقت اطرافیان باشد یا نباشد، نبوغ عملی محسوب نخواهد شد مگر اینکه جواب‌گوی غرایز ملت خود و احتیاجات زمان و انتظارات دنیا باشد.

مهاتما گاندی دارای چنین نبوغی است. اصل آهیمای او (عدم زور) از دو هزار سال پیش در قلوب مردم هند نقش بسته بود. مهاویرا و بودا و آئین ویشنو، از آن اصل پیکری برای میلیون‌ها جان هندی ساخته بودند و گاندی فقط خون قهرمانی خود را در آن پیکر ریخت. او ارواح عظیم و نیروهای گذشته را که در سستی و رخوتی مرگبار کرخ و بی‌حال افتاده بود برمی‌انگیزاند و به‌شنیدن صدای او همه قد علم می‌کنند زیرا خویششان را در وجود او باز می‌شناسند. او برتر از سخن است. او سرمشق است؛ او انسان را احیا کرده است. خوش به حال مردی که به‌تنهایی ملتی محسوب شود؛ ملت خودش که به‌گور رفته بود ولی اینک در وجود او احیا می‌شود! لیکن این رستاخیز هیچگاه بر حسب تصادف روی نمی‌دهد. و اگر روح هند از معبدها و جنگل‌های آن سر برکشیده است از این روست که حامل جوابی حاضر و مهیا برای جهان است، جوابی که دنیا در انتظار آن بوده است.»

عوامل روحانیت و دلبستگی به محبت مسحور می‌کند. روشنفکران ملت و رهبران کنگره را تحت تأثیر قدرت تشخیص و تصمیم خود و شور و سوزی که دارد می‌گیرد و به دنبال خود می‌کشانند. حتی کسانی مانند نهرو که بی‌علاقه و بلکه مخالف مسائل معنوی و مذهبی هستند و به سبک کمونیست‌های ماتریالیست قضایا را از دریچه‌ی عوامل مادی زندگی و جریان‌های اقتصادی، نگاه و چاره‌جویی می‌کنند عاشقِ عاجزِ روشِ خود می‌نمایند. بارها نظریات و تصمیمات او را تحقیر و تردید می‌نمایند ولی وقتی می‌بینند درست از آب در می‌آید یک حالت اعتماد و اعتقاد کور کورانه به او پیدا می‌کنند.^۱

قیافه‌ی گاندی در ابتدا هیچ‌گونه رنگ سیاسی ضدانگلیسی نداشت. حتی نسبت به حکومت قلباً وفادار بود و این وفاداری و امیدواری خود را مادام که روزنه‌ی امیدی به حسن‌نیت و وفاداری و امیدواری انگلستان نسبت به تعهدات خود باقی بود حفظ می‌کرد. در آفریقای جنوبی و در دوران جنگ، او به انگلستان کمک و در گروه‌های امدادی صلیب سرخ شرکت نموده، نشان از امپراتوری دریافت کرده بود. در سال اول

۱. نهرو بعدها و در سال ۱۹۳۴ در زندان علیپور اعلامیه‌ای را از گاندی در روزنامه‌ها خوانده است که در فسخ تصمیم قبلی خود و کنگره صادر کرده و او را پریشان و دلمرده کرده است؛ چنین درد دل می‌نماید: «می‌دانستم گاندی‌جی معمولاً از روی غریزه‌ی خود عمل می‌کند (من کلمه‌ی غریزه را بر عبارت الهام درونی یا پاسخ به دعاها و نظائر آن که درباره‌ی او به کار می‌بردند ترجیح می‌دهم) و می‌دانستم که اغلب هم غریزه‌ی او درست عمل می‌کند. او بارها نشان داده است که چگونه به شکل حیرت‌انگیز افکار توده‌ها را درک می‌کند و در مواقع بسیار حساسی دست به اقدام می‌برد... در بسیاری از موارد، من نظری قاطع و روشن داشتم که با افکار و نظریات او کاملاً مخالف و متمایز بود مع‌هذا در گذشته کوشیده بودم که عقاید شخصی خود را تا آنجا که می‌توانم در راه منظوری بزرگ‌تر و اساسی‌تر، یعنی در راه تحقق استقلال ملی، تابع نظریات گاندی‌جی سازم... قسمتی از تأثر خشم‌آمیز من به سوی مذهب و نظریات مذهبی متوجه می‌گشت. با خود می‌اندیشیدم که مذهب که اساسش بر هیجان و احساس تکیه دارد برای روشنی فکر و ثبات نظر، دشمنی بزرگ و خطرناک است... سپس درباره گاندی‌جی فکر می‌کردم که علت این اضطراب و آشفتگی درونی من بود. در واقع صرف‌نظر از همه چیز، او چه مرد عجیب و شگفت‌انگیزی بود و چگونه تأثیری مقاومت‌ناپذیر و قدرتی ظریف و فوق‌العاده بر مردم داشت. نوشته‌های و سخنان او، هرگز نمی‌توانست حقیقت مردی را که در پشت آنها قرار داشت نشان دهد؛ خدمتی که او به هند کرده بود بسیار بزرگ و پر بها بود. او در مردم کشور خود شهامت، مردانگی، انضباط، استقامت، نیروی فداکاری مسرت‌بخش در راه هدف، و حتی با تمام تواضع و فروتنی خود غرور و سرافرازی را می‌آورد... گاندی‌جی به شکلی حیرت‌انگیز مظهر هند و بیان‌کننده‌ی روح این سرزمین باستانی و مصیبت کشیده بود. او تقریباً خود هند بود، صفت‌های او همان صفت‌های هند بود.»

مخالفت با حکومت هند به لرد هنتر (Lord Hunter) اطمینان می‌دهد که پیروان خود را به چشم بهترین رعایای مشروطه‌خواه دولت می‌نگرد. ولی در ژانویه ۱۹۲۰ به طوری که خواهیم دید اصل همکاری با امپراتوری را محکوم می‌نماید و در ۱۹۲۱ اعلام می‌دارد: «او تا آنجا که توانسته است به فراست و شرافت انگلستان اعتماد کرده و سپس بر اثر نقض عهد دولت، این اعتماد را از دست داده است، بنابراین مسئولیت این امر به گردن دولت خواهد بود.»

اولین گام سیاسی گاندی در ورود به صحنه مبارزات عمومی، هم‌صدا شدن او با کنگره و با مردم در اعتراض علیه قانون رولات به صورت نامه‌ی مؤدبانه‌ای بود که از بستر بیماری برای نایب‌السلطنه فرستاد. پس از اتمام حجت، با آن نامه، از مردم خواست به محض اعلام تصویب قانون مزبور، در سراسر هند یک روز عزا و دعا و تعطیل «هارتال Hartal» به پا دارند و به تعطیل عمومی و میتینگ و تظاهرات بپردازند.^۱

نهضت ساتیاگراها

اقدام بعدی و طبیعی گاندی در برابر بی‌اعتنایی انگلستان به خواسته‌های حقه‌ی مردم هند، همان عملی شد که در آفریقای جنوبی به کار برده و به نتیجه رسیده بود. منتهی با یک مقیاس و جسارت فوق‌العاده بزرگ‌تر یعنی نهضت ساتیاگراها و تشکیل انجمنی به نام ساتیاگراها سابها «به معنای انجمن مبارزه به راه حق» که به طور ناقص، مقاومت منفی ترجمه شده است. گاندی عقیده داشت، وقتی ملتی در راه حق مبارزه می‌کند احتیاج به اعمال خشونت ندارد و با نیروی آتشین عشق و با تظاهرات مسالمت‌آمیز و

۱. نهرود در این زمینه در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» که برای دخترش نگاشته است خاطرات آن روز خود و اثرات دعوت و بیانات گاندی را چنین توصیف می‌کند:

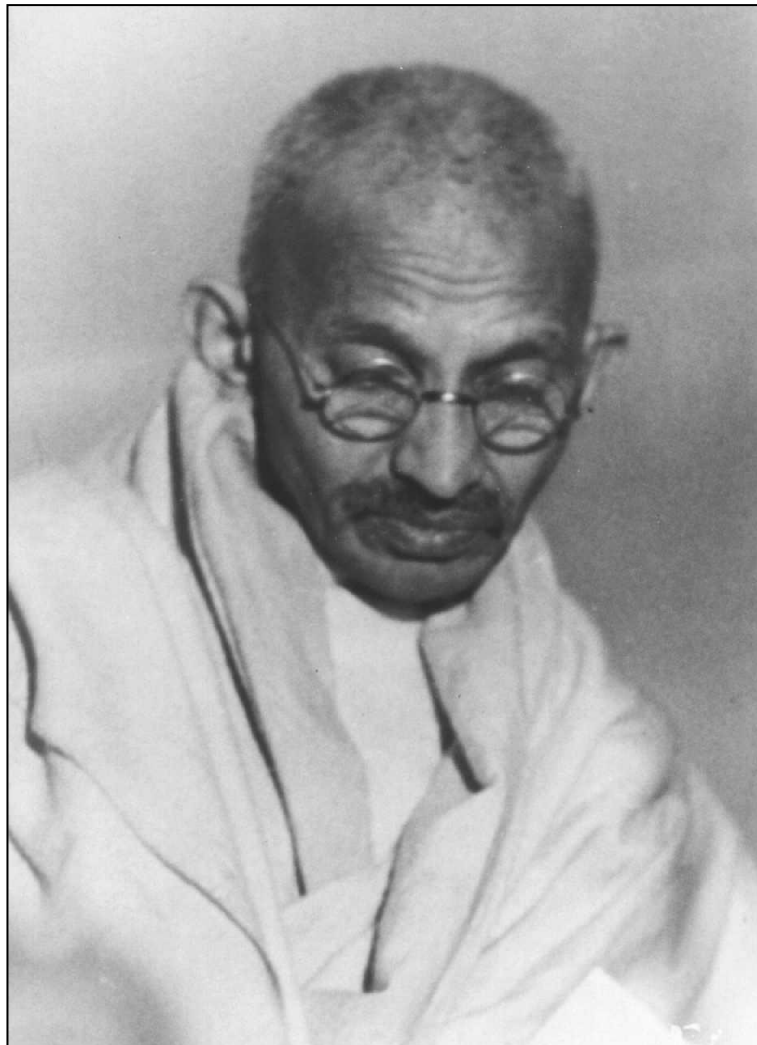
«... این صدا مؤدب و دعوت‌کننده بود و در عین حال چیزی ارتعاش‌انگیز و مهیب در خود داشت. هر کلمه‌ای که در آن به کار می‌رفت معنی داشت و گویی ضربات کشته‌ای را منعکس می‌ساخت. در ماورای زبان صلح‌جو و دوستانه‌ی او قدرت و شبح ارتعاش‌انگیز اقدام و جزم راسخ برای تسلیم نشدن به ناحق محسوس بود؛ ما اکنون با این صدا آشنا و مأنوس هستیم اما در آن ماه‌های فوریه و مارس ۱۹۱۹ این صدا هنوز خیلی تازگی داشت. ما نمی‌دانستیم که در برابر آن چه بکنیم اما وجودمان را به لرزه در می‌آورد. این صدا و آنچه می‌گفت با سخنان پرهیاهوی سیاست‌مداران عادی ما که حریف را متهم و محکوم می‌ساخت و هیچ اثر دیگری دربر نداشت بسیار متفاوت بود. تا آن وقت سخنرانی‌های سیاسی معمولاً به تصویب چند قطعنامه یکسان و بی‌اثر اعتراض‌آمیز منتهی می‌گشت که هیچ‌کس هم آن را جدی تلقی نمی‌کرد، اما صدای گاندی چیز تازه‌ای بود و پیشنهادی بود برای اقدام و عمل مثبت، نه حرف خیالی.»

فداکاری و مقاومت بدون زورگویی بالاخره به مقصود خواهد رسید. او می‌گفت: نیرو در وسائل مادی نیست بلکه در اراده‌ی سازش‌ناپذیر است. مراد او از عدم زور تسلیم شدن در بست به هر کار نیست بلکه مقابله با تمام نیرو در برابر اراده‌ی ظالم است. به این طریق است که تنها یک مرد واحد می‌تواند امپراتوری بزرگی را به مبارزه بطلبد و موجبات سقوط آن را فراهم سازد... پیوستن و پیروی از این نهضت، خالی از اراده و اشکالات عملی فراوان نبود. زیرا لازمه‌اش این بود که داوطلبان از رعایت و اطاعت بعضی از قوانین سرپیچی کنند و در نتیجه به زندان بروند. علاوه بر آن می‌بایستی کلیه‌ی عناوین و مشاغل افتخاری را ترک نموده از همکاری با حکومت و قبول مشاغل دولتی و دریافت قرضه از دولت و پاره‌ای مشاغل آزاد مثل وکالت عدلیه و حتی شکایت بردن به دادگاه‌های رسمی خودداری کنند، فرزندانشان را به مدارس دولتی نفرستند، در شوراهای حکومتی که بر طبق طرح مونتاک - چمسفورد به روی مردم باز شده است، شرکت ننمایند... ضمناً برنامه‌ی ساتیا‌گراها تبلیغ «اصل موادش» استفاده از دستگاہ‌های ریسندگی دستی و پوشیدن پارچه‌های دستباف ملی موسوم به «خادار» را توصیه می‌کرد.^۱

اقدام، اقدام تازه و جسورانه‌ای بود، روی عامه قدرت تحریک‌کننده و برانگیزنده داشت ولی خواص و رهبران را به تردید و تأمل وامی‌داشت. البته در صورت اجرا و موفقیت، دولت را در مخمصه‌ی غریبی می‌انداخت. ولی آیا از طرف مردم تحمل و تبعیت شد؟ در هر حال باید گفت اگر راه حلی در آن شرایط با توجه به قدرت و موقعیت خصم از یک طرف و روحیه و ممکنات ملت هند از طرف دیگر وجود می‌داشت همین بود. حال آیا نبوغ و حساب‌گری گاندی به چنین راه‌حلی رسیده بود یا مشیت خالق و جبر زمان و جریان امور کار را به اینجا کشانده بود، بحثی است جداگانه. اعلام تصویب قانون رولات و تصمیم مردم به پیروی از گاندی و برقراری روز «هارتال» مجال بحث و تصویب را به کنگره نداد: یک‌شنبه ۶ آوریل سال ۱۹۱۹ روز ساتیا‌گراها اعلام، و غوغای عظیم و بی‌سابقه غیرمنتظره‌ای در شهرها و دهکده‌ها به پا گردید! مردم از هندو و مسلمان و درس خوانده و دهقان در قیام واحدی پیاخاستند.

۱. «موادشی» به معنای «مملکت از خود» یا استقلال ملی است. پیروان «اصل عدم همکاری» این کلمه را بیشتر از جنبه‌های استقلال اقتصادی آن به کار می‌بردند و به‌زودی یک رساله‌ی مذهبی به نام «موادشی» انجیل ساختند که دامنه‌ی استقلال ملی و اقتصادی را عملاً به جدایی و قطع ارتباط فکری و انسانی از سایر ملت‌های غیرهندو می‌کشاند.

حملات و خشونت‌های پلیسی جز آنکه ایمان و مقاومت آنها را بیشتر کند و فریاد «مهاتما گاندی کی جای»^۱ را شدیدتر از بیخ گلوها بیرون بیاورد نتیجه‌ی دیگری نبخشید.



مهاتما گاندی کی جای

از همان روز به بعد انقلاب ملت هند مانند سیل که از آسمان و کوهستان و دشت سرازیر می‌شود و راه طبیعی خود را می‌یابد به راه افتاد. چهار روز بعد اجتماع

۱. زنده باد گاندی.

مسالمت آمیز و واقعه‌ی دلخراش کشتار جالیانوالاباغ در شهر امریتسر که قبلاً اشاره کردیم رخ داد. قیافه‌ی متکبرانه، خشمناک و افسارگسیخته استعمار انگلستان به تمام ملت هند آشکارتر گردید.

گاندی برنامه‌ی عدم همکاری خود را در ژانویه ۱۹۲۰ به طور خصوصی در یک مجمع مسلمان‌ها که جهت بررسی امر خلافت و اعزام یک هیأت نمایندگی به نزد نایب‌السلطنه تشکیل شده بود مطرح کرد.^۱ عده‌ای از سران کنگره نیز به عنوان پشتیبانی از نظریات مسلمان‌ها مشارکت داشتند. گاندی می‌گفت، روزگار اعلامیه‌ها و نمایندگی‌ها دیگر به سر آمده است؛ باید از طرفداری دولت دست برداریم، مقامات دولتی را ترک گوئیم و محاکم و مؤسسات را تحریم کنیم تا دولت ناچار شود به مطالب ما توجه کند. برادران علی^۲ [محمدعلی و شوکت‌علی] و حکیم اجمل‌خان و مولوی عبدالباری پیشنهاد را قابل توجه تلقی کردند، ولی مطالعه بیشتر را لازم دیدند.^۳ ابوالکلام آزاد بلادرنگ و بلاشرط اعلام موافقت کرد.

۱. توضیح آنکه انگلستان در موقع اعزام مسلمانان هند به جبهه جنگ بین‌الملل و بعد از آن به آنها وعده داده بود خلافت اسلامی را محترم بشمارد و مرکزیت و قدرت آن را حمایت کند، لویده جرج و نایب‌السلطنه هندوستان در این باره تعهد رسمی کرده بودند. اما پس از شکست آلمان و متحدین او مانند عثمانی و تقسیم متصرفات آنها، دولت انگلستان با دولت یونان کنار آمده سرنوشت عثمانی و اسلامبول را به دست یونان و حوادث زمان سپرد. این قضیه افکار مسلمان‌های اهل سنت جهان و از جمله هندوستان را سخت برآشفته. رهبران مسلمان‌های هندوستان درصدد پیام و اعتراض برآمدند و نزد نایب‌السلطنه رفتند. نایب‌السلطنه آنها را با خوش‌رویی پذیرفت ولی گفت، کاری از من ساخته نیست؛ نمایندگانی را انتخاب کنید، من آنها را به لندن معرفی خواهم کرد، و تسهیلات برای اعزامشان فراهم خواهم ساخت.

۲. مولانا محمد علی و شوکت علی از مبارزان به نام و محبوب در میان دو فرقه و مورد علاقه و احترام فوق‌العاده گاندی بودند.

۳. رومن رولان در این زمینه می‌نویسد:

«صدای گاندی که در کنفرانس خلافت، هندیان را به اتحاد فرا می‌خواند دولت را از خواب پراند. گاندی با کرامتی خالصانه و به همان اندازه ماهرانه اعلام کرد که هندیان در مورد قضیه‌ای که برای مسلمانان پیش آمده است با ایشان متحد و همداستان هستند و در این باره گفت: «هندو یا پارسی، مسیحی یا یهودی هر که باشیم اگر بخواهیم به صورت یکپارچه زندگی کنیم بایستی نفع یکی، نفع همه‌ی ما باشد. تنها ملاحظه‌ای که در بین است این که خواست هر یک از ما صحیح و عادلانه باشد.»

«خون مسلمانان قبلاً در قتلگاه امریتسر با خون هندوان مخلوط شده بود، اکنون می‌بایستی این اتحاد را مهر و امضاء کرد، اتحادی بدون قید و شرط. مسلمانان بی‌باک‌ترین عامل ملت هند بودند. ایشان نخستین کسانی بودند که در کنفرانس خلافت تصمیم گرفتند چنانچه خواسته‌هایشان برآورده شود از همکاری با دولت سرپیچی کنند. گاندی گفته‌ی ایشان ←

پس از چند هفته که کنفرانسی در خصوص مسئله خلافت در شهر بیروت تشکیل شده بود گاندی برای اولین بار از نهضت ساتیاگراها در حضور عام صحبت کرد. در سپتامبر ۱۹۲۰ پیشنهاد گاندی راجع به ساتیاگراها عنوان اصلی دستور کنگره بود. لچپت رای رئیس و چتیا رانجن داس^۱ و بین چاندراپال که از شخصیت‌های بارز بودند روی چندان موافقی نشان ندادند. رهبر بزرگ قدیمی کنگره تیلاک به تازگی فوت کرده و حضور نداشت. فقط عده‌ی بسیار معدودی از رهبران از جمله موتی لعل نهرو از برنامه‌ی گاندی هواداری کردند. مع‌ذلک مقاومت منفی پیشنهادی گاندی با اکثریت سنگینی از طرف اعضای کنگره تصویب شد.



مهاتما گاندی در میان مسلمانان هندوستان

→ را تأیید کرد؛ مع‌هذا چون به روح ملایمت و اعتدال خود وفادار بود از تحریم کالاهاى انگلیسی امتناع ورزید، چه در این کار هم نشانی از انتقام و هم نشانه‌ای از ضعف می‌دید. دومین کنفرانس خلافت که در امریتسر در اواخر دسامبر ۱۹۱۹ تشکیل شد تصمیم گرفت یک هیأت نمایندگی به اروپا بفرستد و اتمام حجتی به نایب السلطنه هندوستان بدهد... کنفرانس سوم خلافت در بمبئی در فوریه ۱۹۲۰ یک اعلامیه اسلامی مشعر بر تقبیح سیاست انگلستان صادر کرد و از وقوع طوفان انقلاب خبر داد. گاندی می‌دید که انقلاب در کار پیش آمدن است و نه تنها به پیشوازش نمی‌رفت بلکه با تمام قوا می‌کوشید که نگاهش دارد. چنین به نظر می‌رسد که بالاخره در انگلستان از خطر آگاه شده‌اند...»

کمیته خلافت به رهبری برادران علی در بمبئی نیز قبلاً برنامه گاندی را تأیید نموده بود و همچنین کنفرانس «هندو-مسلمان» الله آباد در ۱۹۲۰ آن را به اتفاق آراء تصویب کرد و شور و شوق و جنب و جوش اوج گرفت. به زودی مرددین و مخالفین هم موافق شدند. گاندی و رهبران به مسافرت پرداختند. این نوع مبارزه با روح خاص مردم هند بسیار سازگار بود و در سایه‌ی شخصیت گاندی روح تمام کشور را جذب و سرشار از امید ساخت. سرافکنندگی‌ها و یأس‌ها را مبدل به حرکت و حرارت می‌ساخت. ضمناً حیات و قدرت تازه‌ای به کنگره داده، آن را مظهر و رهبر واقعی ملت هند کرد. در دهکده‌ها نیز کمیته‌ی کنگره تشکیل می‌شد. فقط اعتدالی‌ها یا لیبرال‌های چسبیده به پیوندهای فکری و مالی و مقامی خود با دولت انگلستان بودند که در نتیجه از این نهضت و از هر قدرت و اعتباری برکنار شدند. بعضی از رهبران قدیمی کنگره نیز از جمله محمدعلی جناح- که بنا به اظهار نهر و یکی از محبوب‌ترین سران مشهور آن به‌شمار می‌رفت و «سفیر وحدت هندو-مسلمان» خوانده می‌شد- از کنگره خارج شدند زیرا شوق و شور مردم را یک نوع جنون و طغیان می‌دیدند.

اما برخلاف توده‌ی مردم، تا بخواهید دولت هندوستان از این جریان ناراحت و ناراضی گردیده بود البته زهر این عصبانیت باید زودتر از هر کسی دامنگیر خود گاندی شود. گاندی را به استناد چند فقره مقالات او به اتهام اینکه «روح مهر و مودت را در مردم کشته و خشم و نفرت عمومی را علیه دولت قانونی اعلیحضرت پادشاه انگلستان برانگیخته است» و با مسئول دانستن او نسبت به حوادث خونین بمبئی و شوری شورا به شش سال زندان محکوم می‌نمایند. در حالی که گاندی می‌گوید:

«اگر مرا آزاد کنید بار دیگر اعمال خود را از سر خواهم گرفت؛ من درخواست عفو و بخشایش نمی‌کنم و نمی‌خواهم علل مخففه درباره‌ام رعایت شود. من به اینجا آمده‌ام تا با روی خوش، بالاترین مجازاتی را که بتوان برای جرمی که در نظر قانون عمدی تلقی شده است و در نظر من نخستین وظیفه‌ی یک مرد میهن است درخواست کنم و بپذیرم. آقایان قضات شما حق ندارید مردد باشید؛ یا استعفا بدهید یا مرا به کیفر برسانید...»

در اواخر سال ۱۹۲۱ که ولیعهد بریتانیا به بازدید رسمی هندوستان آمده و به دستور کنگره مورد بی‌اعتنایی عجیب مردم قرار گرفته بود عصبانیت دولت به شدت رسید. روزی که به بازدید کلکته می‌رفت هارتال اعلام شد و شاهزاده در کلکته خالی از سکنه عبور کرد و حکومت دست به توقیف‌های دسته‌جمعی توده‌های مردم زد. رهبران کنگره

را در سراسر کشور بازداشت کردند. ولی مردم پیش دستی نموده گروه گروه داوطلبانه به زندان‌ها می‌شتافتند، در حدود ۳۰'۰۰۰ نفر از مبارزان مقاومت ملی به زندان‌ها رفتند! اولین آزمایش نهضت ساتیاگراها با موفقیت فوق‌العاده‌ای روبرو گردید. قدرت مقاومت و انضباط ملت را ثابت کرد. نهضت ملی هند در مسیر تازه، دشوار ولی مناسب، درست و رساننده به مقصد افتاده بود.^۱

۱. در کتاب زندگانی نامه (اتوبیوگرافی) نهرو به خاطره‌ای مربوط به سال ۱۹۲۱ بعد از کنگره‌ی کلکته که در آن مسئله عدم همکاری مطرح شده بود برمی‌خوریم که نقل آن از نظر شناسایی شرایط وقت و خصوصیات نهضت خالی از فایده نیست. نهرو بعد از اجلاس کنگره به اتفاق گاندی به بازدید مؤسسه فرهنگی شانتی نیکیتیان برای دیدار رابیندرا نات تاگور رفته بودند. می‌نویسد:

«چند روزی در آنجا ماندیم... در همین زمان یا کمی دیرتر آندریور (از نویسندگان و متفکران انگلیسی که مدت‌ها در هند و از استادان کانون فرهنگی شانتی نیکیتیان و از علاقه‌مندان شدید به تمدن هند بوده است) جزوهای دربارهی دفاع از استقلال هند انتشار داد که تصور می‌کنم عنوان آن چنین بود «استقلال احتیاج فوری». این کتابچه مطالعه‌ی بسیار درخشانی بود که براساس نوشته‌های Seeley درباره‌ی هند تنظیم شده بود... در این کتاب ضرورت عمیقی که ما را به حرکت می‌آورد و تمایلات شکل ناگرفته، با زبان گرم و ساده او شکل می‌گرفت. در نوشته‌ی او هیچ نوع زمینهی اقتصادی یا سوسیالیستی وجود نداشت. در آن یک ناسیونالیسم خاص و ساده بیان شده بود. احساس حقارت هند و آزادی شدید برای خلاصی از آن و میل به پایان بخشیدن انحطاط مداوم هند به خوبی منعکس بود. خیلی عجیب بود که آندریور که یک خارجی و یک نفر از نژاد مسلط و حاکم بر هند بود، فریاد ما را منعکس می‌ساخت. نهضت عدم همکاری ما که کنگره آن را پذیرفته بود در واقع همان‌طور که سیلی مدت‌ها قبل گفته بود این حقیقت را بیان می‌کرد که برای هندی کمک و همکاری با خارجی در راه ادامه تسلط اش بر هند شرم‌آور است. آندریور نیز در این باره نوشته بود که تنها راه به دست آوردن خودمختاری و آزادی هند وجود یک نهضت زنده در داخل کشور است. نیروی فعال و منفجرکننده‌ی قیام برای چنین نهضتی باید از درون روح خود هند به وجود آید. آزادی را نمی‌توان بمانند عطیه، وام، بخشش و اعلامیه‌های بدون مفهوم به دست آورد. این منظور باید با کوشش از داخل حاصل گردد. بدین جهت برای من مایه‌ی شادمانی بزرگ روحی و آسایش عمیق از فشاریک بار سنگین فکری بود که می‌دیدم چنین نیرویی در داخل هند و با آن خصوصیات که لازمه‌ی آن بود به وجود می‌آید. این نیرو عملاً وقتی ظهور کرد که مهاتما گاندی خطاب به قلب ملت هند گفت: «مانتارام» (آزاد باش! دیگر غلام نباش!) قلب ملت هم به این خطاب پاسخ گفت و به این ترتیب با یک حرکت ناگهانی زنجیرهای اسارت هند از هم گسست و راه آزادی باز شد.»

خواننده‌ی محترم! در این یادداشت‌های نهرو مجدداً به این حقیقت برمی‌خوریم که: اولاً، همیشه برای احقاق حق مظلوم حتی در میان و در دامن دشمن پناهگاه و راهنما پیدا می‌شود.

ثانیاً، تا خود ملت پیا نخیزد و نیروی فعال از او نجوشد انتظار و امیدی نسبت به نهضت نمی‌توان داشت.

گاندی دو سال بعد به دلیل آنکه در پاره‌ای نقاط تصادم‌های خونین و نابسامانی‌هایی مابین مردم و پلیس روی داد، و تربیت مردم را برای مقاومت منفی با عدم خشونت کافی نمی‌دید، به واسطه‌ی گرفتاری رهبران و یا به دلایل دیگری (مثلاً به عقیده‌ی بتلهایم، نارضایتی و ترسی که طبعاً از اعتصاب‌های کارگران در آن دوران داشت) از کنگره خواست تا فرمان عمومی و عدم همکاری را متوقف سازد. خود او نیز به زودی دستگیر و محکوم به شش سال حبس شد.

ناگفته نماند که برنامه‌ی ساتیا‌گراها علاوه بر موادی که گفته شد شامل دو مسئله مهم نیز بود، یکی وحدت و همکاری هندوها و مسلمان‌ها و دیگری پذیرفتن و نجس ندانستن دسته‌ی معروف به این نام. از همه جا فریاد «هندو مسلمان، کی جای» شنیده می‌شد!

۱. برای اینکه خوانندگان تا حدودی به جنبه‌های تربیتی مذهبی گاندی نیز آشنا شوند مقرراتی که او برای دارالعلم مذهبی بسیار مورد علاقه‌اش به نام ساتیا‌گراها اشرام وضع کرده و اجرا می‌نمود از کتاب رومن رولان نقل می‌کنیم:

«آزاد کردن زندگی مادی از قید بردگی بیگانه هنوز چیزی نبود، می‌بایستی روح را نیز آزاد کرد. گاندی می‌خواست که کشورش یوغ تمدن و فرهنگ اروپایی را هم به دور بیندازد و لذا از غرور‌آمیزترین کوشش‌های او، پی‌ریزی یک تعلیم و تربیت واقعاً هندی بود... در نوامبر ۱۹۲۰ دانشگاه ملی گجرات را در احمدآباد افتتاح کرد. او آرزوی ایجاد یک هند متحد را در سر می‌پرورانید. دو رکن مذهبی او «دارمای» هندوان و دین اسلام بود. گاندی به حق معتقد است که اهمیت مطالعه‌ی اصولی در تمدن و فرهنگ آسیایی برای تحقق تعلیم و تربیت کامل، کمتر از مطالعه در تمدن و فرهنگ مغرب زمین نیست. گنج‌های عظیم سانسکریت، عربی و فارسی و زبان «یالی» و «مگادی» بایستی استخراج شود تا اسرار نیروی ملی را در آن بیابند. لیکن مسئله تکرار آنچه در زمان‌های گذشته گفته یا عمل شده مطرح نیست «باید فرهنگ جدیدی بر روی فرهنگ گذشته بنیاد نهاد و آن را با تجارب حاصله در طی قرون، غنی ساخت. این فرهنگ باید ترکیبی از تمدن‌های مختلف باشد که در هند اثر گذاشته و خود نیز از نفوذ آب و خاک آن متأثر شده‌اند.

... هدف، هم‌آهنگی است نه وحدت تصنعی که با زور به وجود آمده باشد... زبان هندوستانی اجباری خواهد بود زیرا لهجه‌ی واقعی ملی است که مخلوط با سانسکریت، هندی و اردوی آمیخته به فارسی می‌باشد... علی‌رغم تعلیم و تربیت اروپایی که تنها نفر را پرورش می‌دهد و ارزش کاردستی را پایین می‌آورد، گاندی می‌خواهد که کاردستی از همان کلاس‌های ابتدایی در برنامه تدریس وارد شود... راجع به تربیت «دل» که اروپاییان کاملاً از آن غافل مانده‌اند، باید اساس این کار از هر جهت ریخته شود و قبل از تربیت شاگرد باید مربی تربیت کرد. این مسئله موضوع و هدف مؤسسات عالی فرهنگی است که ظاهراً گاندی آرزو دارد آن را سنگ بنای تعلیم و تربیت جدید قرار دهد. این مؤسسات چیزی مافوق مدرسه و در واقع خانقاه‌های واقعی هستند... مقرراتی را که گاندی برای خانه ←

→ ساتیاگراها اشرام در احمدآباد وضع کرده است... بیش از آنچه ناظر بر شاگردان باشد ناظر بر معلمان است و معلمان را با نذرهای رهبانی بهم پیوند می‌دهد... مربیان و مدیران ملزم به رعایت نذرهای زیر هستند:

- ۱- **نذر راستی**؛ خودداری از هر نوع دروغی ولو به خیر مملکت باشد...
- ۲- **نذر آهیما**؛ خودداری از قتل نفس... نباید حتی کسانی را هم که ظالم می‌پندارند مجروح ساخت و هرگز نباید بر ایشان خشم گرفت... باید با استبداد مخالفت کرد ولی نباید به مستبد آزار رساند. باید او را با محبت مغلوب ساخت و از فرمان او تا دم مرگ سرپیچی کرد.
- ۳- **نذر تجرد**... باید همیشه بر امیال حیوانی خود، ولو در خیال، نظارت داشت. چنانچه متأهل باشد باید زنش را به نظر دوست زندگی بنگرد و روابط به صفا و پاکی محض با او داشته باشد.
- ۴- **نظارت برداشته**؛ باید... از خوردن غذاهایی که ضروری نیست اعتصاب ورزند.
- ۵- **نذر خودداری از دزدی**؛ استفاده از اشیایی هم که واقعاً بدان نیازمند نیستیم دزدی است...
- ۶- **نذر عدم تملک**؛ نباید به جز اشیائی که واقعاً برای احتیاجات جسمانی ما ضروری است نگاهداشت...

دو نذر فرعی اضافی:

الف) سوداسی؛ نباید اشیائی را به کار برد که در مورد آنها احتمال فریب برود. این دستور منتج به تحریم اشیائی می‌شود که در خارج از کشور ساخته شده‌اند زیرا مولود فقر و مکنت مردم استثمار شده و رنج و زحمت توده کارگر اروپائی هستند.

ب) عدم ترس؛ باید ترس از پادشاهان و ملت‌ها و خانواده‌ها و مردان و در زندگانی و ترس از مرگ را به دل راه نداد. مرد نترس به نیروی راستی و یا نیروی روح از خود دفاع خواهد کرد...

من درباره‌ی این برنامه‌ی تعلیماتی بسیار به تفصیل پرداختم. چه برنامه‌ی مزبور نمودار معنویت والای نهضت گاندی و انگیزه‌ی اصلی تمام آرمان‌های او بوده است. برای آفریدن یک هند نوین باید جان‌های نو آفرید، جان‌های قوی و پاک که واقعاً هندی باشند...

رومن رولان در جای دیگر کتاب خود برای شناساندن دعوی روحانی گاندی قسمتی از مقاله سال ۱۹۲۱ او را به شرح زیر می‌آورد:

«در زندگی کنونی بر کلمه‌ی مقدس باید خط بطلان کشیده شود... من نیز مانند یک فرد خوب هندو دعا و نماز می‌خوانم و معتقدم که ما همه می‌توانیم پیغمبران خدا باشیم، لیکن من هیچ‌گونه رسالت خاصی از جانب خدا ندارم. ایمان راسخ من این است که به هر موجود بشری وحی و الهام می‌شود ولی ما گوش‌های خود را می‌گیریم تا صدای آهسته درون را نشنویم... من ادعا می‌کنم که به جز یک کارگر حقیر، یک خدمتگزار ناچیز هندوی بشریت نیستم... من هیچ میل ندارم واضح آئین و طریقه‌ای باشم. من در واقع بسیار جاه طلبم، من حقایق جدیدی را عرضه نمی‌کنم، بلکه می‌کوشم حقیقت را به صورتی که خود می‌شناسم نشان دهم و پیروی کنم. من نوری تازه بر هزاران واقعیت کهن می‌تابانم...»

۱۵۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
ضمناً مسلمانان هند که به تدریج متجدد و متشکل شده بودند رفته رفته دخالت
مؤثر در کنگره و در نهضت ملی پیدا می کردند.^۱

۱. در کنگره‌ی ناگپور با تجدید نظری که در اساسنامه‌ی آن به منظور نزدیکی هندو و مسلمان و طبقات
مطروود به عمل آمده بود از ۴۷۲۶ نماینده ۴۰۷۲ نفر هندو، ۴۶۹ مسلمان، ۶۵ سیک، ۵۰ پارسی و ۲ نجس
بودند که ۱۰۶ نفر آنها زن بودند. بر طبق اساسنامه‌ی جدید هر ۵۰'۰۰۰ نفر یک نماینده داشتند. کمیته‌ی
کنگره شامل ۳۵۰ عضو برای ایجاد سیاست کنگره می‌شد و در فواصل تشکیل جلسات سالیانه کنگره،
کمیته اداری اعتبارات خود کنگره بود. یک کمیته‌ی اجرایی ۱۵ نفری، مانند هیأت وزیران منتخب و
مسئول در مقابل کمیته‌ی کنگره وجود داشت.

سال‌های تشکل، تصادم،
خواستار شدن استقلال، نهضت نافرمانی عمومی
(از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰)

نهضت ساتیاگراها و استقبال فوق‌العاده‌ی مردم از آن، در واقع اعلان جنگ عمومی به دولت بود و آن بازداشت‌ها را ناگزیر به دنبال داشت؛ بازداشت‌هایی که چه توده مردم و چه رهبران پیشاپیش آماده و خریدار آن بودند.
چو کردی با کلوخ انداز پیکار حذر کن کاندر آماجش نشستی

از این پس باید تشکل صفوف ملت کامل تر و توقع‌ها صریح تر گردد. چنین تشکل یا تحزب را در چندین جبهه به شرح زیر ملاحظه می‌نماییم:

۱- با نهضت ساتیاگراها و بر اثر همکاری گاندی با مسلمان‌ها در کمیته‌ی خلافت، مسلم‌لیگ به کنگره می‌پیوندد و سایر فرق مذهبی هندو و سیک در فعالیت‌های نهضت ملی شرکت می‌نمایند. البته همیشه به موازات جنبش‌های ناسیونالیسم کشوری و ضدخارجی، ناسیونالیسم مذهبی و فرقه‌ای نیز احیاء یا تقویت می‌شود. این قضیه دستاویز خوبی برای انگلیسی‌ها بعد از شکست و وحشت ۱۹۲۱ شد.

۲- در داخل کنگره عده‌ای از رهبران (مانند داس، موتی لعل نهرو، حکیم اجمل خان) بعد از خروج از زندان در سال ۱۹۲۳ حزب سواراج (استقلال) را تأسیس می‌نمایند و صریحاً خواهان استقلال هندوستان و طرفدار مبارزه می‌شوند. یکی از مواد برنامه‌ی آنها شرکت در شوراهای ایالتی و دولتی و مجامع قانون‌گذاری برای کشاندن دامنه‌ی مبارزه به داخل آن محافل عمومی است. چون این نظر با برنامه‌ی عدم همکاری نهضت ساتیاگراها مابینت دارد، مورد مخالفت طرفداران سرسخت گاندی

و موجب بروز شکاف در داخل کنگره می‌شود. ابوالکلام آزاد با کوشش فراوان و ایجاد توافق برای آزادی عمل هر طرف در راه وصول به هدف نهایی مشترک، این دو دستگی و شکاف را از بین می‌برد و در سن ۳۵ سالگی به عنوان جوان‌ترین رییس کنگره انتخاب می‌شود.^۱ از آن سال به بعد حزب سواراج گرداننده‌ی اصلی کنگره می‌گردد. در شوراهای دولتی اعضای کنگره می‌توانند نطق‌های آتشین و مؤثر در افکار عمومی ایراد نمایند.

باید دانست که بعد از ورود گاندی به صحنه‌ی سیاست، قیافه‌ی کنگره به کلی عوض شده است؛ به‌جای نمایندگان اشرافی اعتدالی‌ها با تشریفات و لباس‌های رسمی اروپایی و نطق به‌زبان انگلیسی، پای نمایندگان طبقات متوسط و حتی دهاتی‌ها باز شده است؛ لباس‌های وطنی از پارچه‌ی دستباف عادی و معمول است و مذاکرات به زبان هندوستانی رد و بدل می‌شود.

۳- در دوران اجلاس ۱۹۲۳ کنگره به ریاست محمدعلی، تصمیم به تشکیل سازمان داوطلبان کنگره در سراسر هند به‌نام هندوستان سوادال می‌گیرد. این سازمان در تشکل و تربیت مردم برای اجرای برنامه «عدم خشونت» و عملیات مربوط نقش بزرگی از این به بعد بازی می‌کند.

۴- محصول انسانی صنایع و تمدن جدید یعنی طبقه کارگر در هندوستان حائز اهمیت شده است و در سال ۱۹۲۲ بنا به آمار رسمی تعداد آنها به ۲۰ میلیون نفر می‌رسد. ولی ۲۰ میلیون نفری که با دستمزد بسیار کم ۱۱ ساعت کار شبانه روزی و در شرایط طاقت‌فرسا وضع رقت‌بارتری از رنجبران صنایع انگلستان که نهضت سوسیالیسم را به‌راه انداخته‌اند، دارند. دولت ناچار می‌شود به‌موجب قانون اتحادیه‌های کارگری سال

۱. اینکه می‌بینیم کنگره ملی هند از ابتدای تأسیس محل تجمع و تصادم طبقات و احزاب مختلف با افکار و نظریات متفاوت بوده است، خود نشانه‌ی بارزی از رشد اخلاقی و اجتماعی و درک دموکراسی در میان روشنفکران و رهبران هندوستان به‌شمار می‌رود؛ آنها مثل ما نبودند که نتوانند در تعقیب یک هدف مقدس و در حدود مشترکات مثبت با یکدیگر تفاهم و تشریک مساعی نمایند. دستجات جوان یا افراطی‌ها خود را در خارج کنگره و دشمن‌سایرین و سابقین نمی‌گرفتند تا از بیرون علیه آنها و بنابراین علیه کنگره کارشکنی نمایند. در مقابل، کنگره نیز که یک نوع جبهه ملی وسیع بود مخالفتی نداشت از اینکه در داخل آن جناح‌ها و دسته‌های مختلف و احیاناً مخالف وجود داشته و هر دسته بنا به عقیده و سلیقه‌ی خود حزبی تشکیل دهد. بلکه طرفین با رعایت نسبی از حق آزادی و احترام به نظامات کنگره و عقاید اشخاص به تبلیغ و توسعه‌ی مرام خود می‌پرداختند. به این ترتیب بود که کنگره صاحب قوام و دوام شد و متناسب شرایط و ضروریات زمان تحول و تکامل و بنابراین توفیق یافت.

۱۹۲۶، وجود آنها را به رسمیت بشناسد و مختصر حقوقی برای کار و کارگر قائل شود. چنین طبقه‌ی متمرکز و مؤثر شهرنشین نمی‌تواند بدون ارتباط و تشکیلات بماند؛ کنگره در طی سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ یک اتحادیه کارگری^۱ به وجود می‌آورد که دارای ۵۷ شعبه و ۱۵۰٬۰۰۰ عضو می‌شود، ولی رهبری آن بعداً و رفته رفته از کنگره به دست سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها می‌افتد.

۵- دهقانان هند و خرده‌مالکان آنجا شاید از بی‌چیزترین و بیچاره‌ترین برزگران دنیا بودند. اصولاً رژیم «زمین‌داری» و «علقه‌داری» هندوستان که یادگار مالکیت‌های تصاحبی مغول‌ها بود و تحمیل‌های مالیاتی انگلیسی‌ها آنها را تشدید کرده است زارعین را اعم از مزدوران و اجاره‌داران و چه آنها که خرده مالک حساب نمی‌شوند در وضع بسیار دشوار و تحت فشار سه‌جانبه‌ی «دولت - مالک - صراف» می‌گذاشته است، به طوری که می‌بایست هست و نیست خود را فدا کنند و به صورت برده در آیند. دیدیم که اولین قدم گاندی - که خود از میان دهاقین برخاسته بود - قبل از ورود به صحنه‌ی عمومی سیاست توجه به دهقان‌ها بود. کنگره هند نیز برخلاف احزاب ملی ما که تقریباً انحصار به دانشجویان و معدودی روشنفکران دارند به موازات سندیکا‌های صنایع شهری دست به تشکیل یک سلسله احزاب کارگری و دهقانی می‌زند. تجمع و توافق این سازمان‌ها منتهی به تأسیس «حزب کارگران و دهقانان سراسر هند» در سال ۱۹۲۸ می‌شود.

وضع غیرقابل تحمل دهقانان از یک طرف و امید و اعتمادی که از نهضت ساتیا‌گراها به دهات پاشیده شده بود از طرف دیگر، سبب می‌شود که اولین شورش‌های دهقانی در سال ۱۹۲۰ در ناحیه اوده الله‌آباد ظاهر شود. در آن نواحی تعلقه‌دارها و زمین‌دارها حداکثر فشار را وارد می‌ساختند. یک کارگر بی‌سواد ولی هنرمند تشکیلات‌دهنده موسوم به رام چندرا، مبتکر و محرک این شورش شد. از سال ۱۹۲۱ اعضای کنگره نیز به مسافرت‌ها و عملیات دامنه‌دار در دهات و روستاها پرداختند؛ این تماس‌های دوجانبه تأثیر فوق‌العاده‌ای در پیوند مردم با کنگره و پیشرفت هدف‌های آن می‌نماید. مطالب و اعمالی که گفته شد در طرف مردم هندوستان بود که می‌خواستند از زیر فشار امپریالیسم انگلستان بیرون بیایند. در طرف مقابل (یعنی دولت هندوستان) عکس‌العمل ظاهراً موافقی ظاهر می‌شود. انگلستان به فکر این می‌افتد که در وضع

۱. Trade union congress

اداری و سیاسی مستعمره‌ی بزرگ تجدید نظری به عمل آورد. در اواخر سال ۱۹۲۷ اعلام می‌شود که کمیسیونی برای مطالعه‌ی «امکانات خودمختاری هندوستان و تهیه طرح‌های مقدماتی» از لندن خواهد آمد؛ اما دیگر دیر شده بود. چنین وعده‌های نسبی و ناقص به هیچ وجه نمی‌توانست پس از خلف وعده‌های دوران جنگ، مردم بیدار شده و تشنه‌ی استقلال هندوستان را راضی کند. نه تنها کنگره مخالفت صریح خود را اعلام می‌دارد بلکه گروه اعتدالی‌ها نیز که خارج و مخالف کنگره‌اند و در آن کمیسیون، محلی جهت آنها پیش‌بینی نشده است، اعتراض می‌نمایند.

اعلام خبر فوق از طرف حکومت سبب می‌شود که کنگره در دوره‌ی اجلاسیه دسامبر ۱۹۲۷ و برای اولین بار قطعنامه‌ای صادر می‌نماید که استقلال، هدف نهایی مبارزه است. سپس کنفرانسی از کلیه‌ی احزاب هند تشکیل می‌گردد و آن کنفرانس نیز قطعنامه استقلال را تأیید می‌نماید. به این ترتیب شکاف میان مردم هند و دولت استعمار عمیق‌تر می‌شود و خواسته‌ها صریح‌تر و دورتر می‌گردد.

در سال ۱۹۲۸ کمیسیون مورد بحث مأمور تحقیقات به نام کمیسیون سیمون به هندوستان می‌آید ولی به هر جا می‌رود با تظاهرات خصمانه و شدید مردم روبرو می‌شود.

امید سازش دیگر از بین رفته است. پلیس دولتی دستور دارد اجتماعات وسیع و تظاهرات مردم را با یورش‌های سواره و ضربات «لاتی» (چماق‌های سرآهنی) بی‌محابا متفرق سازد! مردم بنا به دستور «عدم خشونت» گاندی و کنگره با بزرگواری و بردباری تمام ضربات «لاتی» را به سر و روی خود می‌پذیرند، مجروح و مقتول می‌شوند، اما نه حرکتی می‌کنند نه صدایشان در می‌آید!

مرگ رهبر ملی، لالا لچپت رای که در اثر ضربات پلیس تسریع شده است موجی از انزجار و تصمیم درونی انتقام را برمی‌انگیزاند.

کنفرانس تمام احزاب در برابر طرح کمیسیون سیمون یک طرح قانون اساسی برای هند به صورت دومینیون تهیه کرده بود. دوران اجلاسیه ۱۹۲۸ کنگره آن را تصویب و با ضرب‌الاجل مهلت یک ساله به دولت انگلیس پیشنهاد می‌نماید.

دولت انگلستان به امید متوقف ساختن حرکت شدید و آرامش‌ناپذیر مردم قدم دیگری جلو می‌گذارد. لرد ایروین^۱، نایب‌السلطنه تازه، اعلام می‌دارد که به زودی

یک کنفرانس میزگرد تشکیل خواهد شد. بلافاصله رهبران جمعیت‌های مختلف با حضور گاندی و موتی لعل نهرو و ول‌بهای پاتل که عهده‌دار ریاست مجمع عمومی قانون‌گذاری بود و بعضی رؤسای اعتدالی مانند «سرتج بهادر ساپرو» کنفرانسی در دهلی تشکیل می‌دهند و قطعنامه‌ای که جمع بین نظریات مختلف است صادر می‌نمایند. این قطعنامه گواينکه برای کنگره نسبت به قطعنامه استقلال عقب‌نشینی محسوب می‌شود اما چون قدمی به جلو و اتمام حجتی به دولت انگلستان و به جناح‌های اعتدالی بود در واقع پیروزی حساب می‌شد.^۱

لرد ایروین به هیچ وجه زیربار قطعنامه مشترک نمی‌رود. یک سال مهلت کنگره نیز سر می‌آید. طبیعی است که دولت انگلستان اعتنایی به آن نمی‌نماید و کوچک‌ترین آمادگی برای دادن استقلال داخلی به هندوستان نشان نمی‌دهد، سهل است که سخت‌گیری‌ها زیادتر می‌شود.

در این مدت حوادث و تصادم‌هایی روی می‌دهد که تماماً در جهت تشدید روابط فیما بین و آشکار شدن بیشتر چهره‌ی درنده استعمار است، از جمله افزایش مالیات‌های کشاورزی و شورش و پیروزی دهقانان گجرات، تقلیل دستمزد کارگران و اعتصاب چند هزار نفری کارگران بمبئی، توقیف رهبران سوسیالیست و کمونیست کارگران و محاکمات بهانه‌جویانه‌ی ۳۲ نفر از آنها (در سال ۱۹۲۹) بر اثر رواج افکار سوسیالیستی و کمونیستی و بالاخره پیدا شدن دسته‌ی تروریستی در بنگال و پنجاب و چند فقره عملیات آنها (از جمله کشتن افسر انگلیسی متهم به قتل لچپت رای) که بهانه به دست مقامات دولتی برای اجرای مقررات فوق‌العاده سخت در آن ایالات می‌دهد.

پایان سال ۱۹۲۹ و دوران اجلاس‌هی کنگره که باید در لاهور تشکیل شود، فرا می‌رسد. کنگره‌ی لاهور با اکثریت سنگینی قطعنامه‌ی مربوط به استقلال و اقدام برای تحصیل آن را تصویب می‌نماید. بلافاصله به کلیه‌ی اعضای کنگره که در مجمع قانون‌گذاری مرکزی و شوراهای ایالتی شرکت دارند ابلاغ می‌شود استعفا دهند؛ آنها نیز با یکپارچگی دستور کنگره را اجرا می‌نمایند.

۱. رئوس شرایط قطعنامه: مذاکرات کنفرانس میزگرد بر مبنای اساسنامه دومینیون کامل برای هند بودن، شرکت و اکثریت داشتن کنگره در کنفرانس، عفو عمومی زندانیان، اداره‌ی دولت هند به صورت دومینیون با رعایت ممکنات موجود از هم اکنون.

روز ۲۶ ژانویه به عنوان روز استقلال اعلام و در سراسر کشور مراسم با شکوه برپا می‌شود. شادی و حرارت جشن‌ها و تحریک تظاهرات متعدد متوالی از ناحیه مردم، از یک طرف و شدت عمل‌های با خشونت و بی‌پرده از ناحیه دولت، از طرف دیگر فضای کشور را بسیار سنگین و آماده‌ی وحشتناک‌ترین توفان‌ها کرده است؛ مبارزه و صف‌بندی‌های طرفین به مرحله‌ای رسیده است که در تصادم‌های محتمل الوقوع نزدیک، ملت هند یا باید ناظر غلتیدن و سقوط و نابودی خود گردد و یا دست به حمله و کار تازه‌ای بزند. خشونت‌های پلیس نشانه‌ی عصبانیت انگلیسی‌ها و از جا در رفتن آن ملت از خونسردی ذاتی و از ظرفیت و صبر تاریخی است. مع‌ذلک برای شکستن این نیروی ریشه‌دار یک حربه‌ی معادل و یک حرکت متقابل لازم است؛ نبوغ گاندی بار دیگر ظهور می‌کند!

خوشبختانه مردم نسبت به دو سال قبل خیلی روشن‌تر، متشکل‌تر و آماده‌ترند. گاندی نظریه‌ی «عدم خشونت» خود را علی‌رغم نگرانی و ناامیدی سران کنگره این بار به صورت «نافرمانی» به مرحله‌ی اجرا می‌گذارد. قانون تازه و وضع مالیات یا عوارضی را که دولت روی نمک گذارده است بهانه نموده نهضت نمک را به راه می‌اندازد. برای یک جهاد ملی و مذهبی پای پیاده از احمدآباد به سوی دریا راه می‌افتد، در حالی که جمعی از مریدان خانقاهی و از رهبران کنگره در معیت او هستند. شهر به شهر و ده به ده مردم را از جا می‌کند؛ عنوان این مهاجرت، رسیدن به ساحل دریا برای استخراج نمک به دست خود و برای نخریدن از بازار و نپرداختن عوارض دولت است.

بدیهی است که همین شعار ساده و عنوان مختصر و همین پیاده‌روی بی‌تکلف چه معانی عمیق و چه آثار عظیم در بر و به دنبال دارد؛ دولت هندوستان نیز از مقاصد و عواقب این حرکت آگاه است ولی چه می‌تواند بکند؟

بعد از چند ماه راه‌پیمایی از میان توده‌های هند کاروان روحانی-سیاسی به دریا و به نمک می‌رسد. روز ۱۶ آوریل که سالگرد نهضت ساتیاگراها و کشتار جالیانوالاباغ است برای صدور دستور «نافرمانی عمومی» انتخاب می‌شود. تمام شعب و سازمان‌های کنگره در سراسر هند اجازه یافتند مبارزه نافرمانی عمومی را در منطقه‌ی خود آغاز کنند. هر کس به طریقی در تهیه و ذخیره و معامله‌ی نمک برمی‌آید؛ استقبال و تأثیر فوق‌العاده‌ای است. دولت دیگر طاقتش طاق شده است، نمی‌تواند ساکت بنشیند؛

کنگره را سازمان غیرقانونی اعلام می نماید، توقیف ها و محاکمه هایی به استناد قانون نمک شروع می شود.

عکس العمل کنگره تصمیم به ادامه مبارزه و دادن اختیار به مسئولان به خاطر انتخاب جانشین برای خودشان بود. عکس العمل مردم نیز تظاهرات اعتصاب ها و تحریم شدید کالاهای انگلیسی. تا آنجا که گروه هایی از زن های داوطلب - که شوهران یا برادرانشان در زندان اند - برای مراقبت در اجرای نافرمانی عمومی و نظارت بر مغازه ها و فروشگاه ها تشکیل می گردد که جنس انگلیسی معامله نشود. سخت گیری ها و مقررات خفه کننده ی پلیسی شدیدتر می شود. تعداد بازداشت شدگان به ۱۰۰'۰۰۰ نفر می رسد. به کلیه مطبوعات تکلیف می شود صد درصد تبعیت از دولت نمایند و مقالات و نظریات و اطلاعات مخالف به هیچ وجه درج نکنند. عده ی زیادی از آنها به قیمت تعطیل و خسارت، جانب کنگره را رها نمی کنند.

در مبارزات ملی گاهی مراحل پیش می آید، نهضت حرارتی می گیرد و روی غلتکی می افتد که هر عمل دستگاه غاصب اعم از ملایم یا شدید در جهت تقویت مبارزه و پیشرفت آن به سوی پیروزی تمام می شود. اگر حریف ملایمت و عقب نشینی ابراز دارد مردم از سنگر استفاده کرده چند سنگر جلو می آیند و تشویق و ترغیب می شوند؛ اگر بر سخت گیری و شدت بیفزاید هر فردی که به زندان انداخته یا کشته می شود تحریک خشم ملت و تبلیغ مظلومیت و اثبات حقانیت نهضت سبب می شود که به جای فرد خارج شده چندین فرد تازه، سردر بیاورند و وارد میدان شوند. به علاوه فشارها و فسادهای دستگاه، بهترین خوراک برای نارضایتی مردم و برانگیختن و سیر به سوی یکپارچگی می شود و کاملاً قابل تشبیه است به فعل و انفعال های هسته ای اتمی وقتی به مرحله ی زنجیری^۱ می افتد. در آنجا نیز هسته ای که منفجر می شود، سه برابر انرژی را که برای شکستن آن خرج شده است آزاد می کند، به طوری که حساب عمل و انرژی مازاد مثبت و رو به تزاید بوده از آن لحظه به بعد تعداد انفجارها با تصاعد هندسی صورت می گیرد. دیری نمی گذرد که تمام توده جسم رادیواکتیو به فعل و انفعال درآمده انفجار همه جایی و انقلاب ناگهانی می گردد. بمب اتمی مصدر نیروی تقریباً بینهایت و غیرقابل مهار می شود!

ملت هند به چنین مرحله ای رسیده بود.

هر نهضت و انقلابی نیز اگر مبانی طبیعی و حقوقی داشته با حسن نیت و فداکاری به راه بیفتد دیر یا زود به چنین مرحله‌ای خواهد رسید. عدم تمکین مردم به ظلم، و صبر و پایداری آنها در برابر ظالم، حاکم ستمگر غاصب را وادار به تعدی و تجاوز بیشتر و افتادن در مسیری می‌نماید که روز به روز چهره‌ی پلید و دست‌های خون‌آلود خود را آشکارتر و حقانیت و قدرت مبارزان را مسلم‌تر خواهد ساخت. رفته رفته مبارزه وسیع‌تر و حادث‌تر شده، به مرحله‌ی انقلابی خواهد رسید. شرط اصلی حقانیت ادعا، پایداری و صبر مدعیان، یعنی مقاومت و فعالیت است؛ بقیه خود به خود درست خواهد شد.

این است که در هندوستان می‌بینیم توالی حرکات متقابل دولت و ملت، در سال ۱۹۳۰ سرعت خاصی به بالا گرفتن آتش انقلاب می‌دهد. نهرو می‌نویسد در آن سال مردم فهمیدند گوکله حق داشت بگوید:

«گاندی قدرتی دارد که می‌تواند از مخلوقات حقیر خاکی قهرمانان عظیم

بیافریند.»

در ژوئن ۱۹۳۰ مقارن با داشت موتی لعل نهرو - که به جای جواهر لعل نهرو رئیس کنگره شده بود - کمیته‌ی عامله‌ی کنگره از طرف حکومت، غیرقانونی اعلام می‌شود.

سال‌های کشمکش و آزمایش شدید (۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴)

تاریخ بشریت شاید کمتر شاهد چنین مصاف دو حریف پولادین و چنین مبارزه‌ی طولانی یا آزمایش سنگینی بوده باشد! نه دولت انگلیس به مرحله‌ای از عمر خود رسیده است که در سرازیری انحطاط و غفلت افتاده، سرسختی را رها کند و حاضر شود این طعمه‌ی چرب و نرم یعنی مستعمره‌ی عظیم عزیز را از دست بدهد و نه نهضت ملی هند چنان جنبشی است که از روی هوس و تقلید یا تعلیمات و تحریکات سطحی به راه افتاده باشد و مردم دارای حداکثر صبر و تصمیم نباشند! این است که وضع جبهه بسیار مغشوش و سرنوشت آن دائماً مشکوک است؛ حرکات به‌کندی صورت می‌گیرد؛ هر سنگر چند بار دست به‌دست می‌گردد تا عاقبت، پیروزی از آن که باشد.

لرد ایروین که کارش با دست پس‌زدن و با پا پیش کشیدن است، در تابستان ۱۹۳۰ اظهاریه‌ی سازش‌جویانه‌ای برای زمینه‌کنفرانس میزگرد منتشر می‌سازد و اجازه ملاقاتی در زندان یراودا ما بین گاندی و نهرو با سران اعتدالی می‌دهد. اما درحالی که کوشش میانجی‌ها به نتیجه نمی‌رسد حملات و تضییقات در خارج به شدت ادامه پیدا می‌کند.

نهر و که به استناد قانون نمک بازداشت شده بود پس از شش ماه آزاد می‌شود. می‌بیند نافرمانی عمومی قدری کهنه و مردم در زیر لطمات خسته شده‌اند ولی موقعیت از نظر اقتصادی و سیاسی برای آغاز مبارزه اعتصاب مالیاتی در مناطق روستایی مساعد است. عمر آزادی او به طوری که پیش‌بینی می‌نموده است چندان به طول نمی‌کشد. در فترت هشت روزه‌ای که با بازداشت مجدد فاصله می‌شود به دعوت کمیته ایالتی به ایراد چند سخنرانی در میتینگ‌های روستایی بزرگ در الله‌آباد می‌پردازد. سازمان‌های محلی کنگره (از جمله در ولایات متحده و در استان‌های مرزی) اجازه پیدا می‌کنند به ابتکار خود اعتصاب‌های مالیاتی دهقانان را راه بیندازند. در ماه‌های آخر سال ۱۹۳۰ دولت انگلیس از یک طرف در هندوستان کمیته‌ها و سازمان‌ها را غیرقانونی اعلام می‌دارد و زندانی‌ها را زیر شلاق می‌اندازد و از طرف دیگر در لندن با حضور یک عده ملاکین و اعتدالی‌های انتخابی خود و افرادی از متعصبین فرقه‌ای کنفرانس میزگرد تشکیل می‌دهد. آقای رنری ما کدونالد، نخست‌وزیر محافظه کار انگلستان، «آشوب طلبان» کنگره را به برادری و همکاری دعوت می‌نماید. برای اثبات حسن نیت دستور می‌رسد اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌ی عامله‌ی کنگره در سراسر هند آزاد شوند تا بتوانند به مطالعه و بحث از نتایج کنفرانس میزگرد بپردازند. در کنفرانس میزگرد لندن که از طرف پادشاه افتتاح شده بود ۵۸ نفر نمایندگان هند انگلیس شرکت می‌نمایند. مذاکرات بر اساس حکومت «فدرال» انجام می‌شد و پاره‌ای موافقت‌ها و ضمانت‌ها از قبیل ادامه‌ی اداره‌ی امور دفاعی و مالی و سیاسی به وسیله‌ی انگلستان و انتقال سایر مسئولیت به هندی‌ها به عمل آمده بود.

کنگره در الله‌آباد برای آخرین دیدار از موتی لعل نهر و که در حال احتضار است جمع می‌شود. اولین اقدام کنگره صدور قطعنامه محکم در تأیید تصمیم قبلی خود راجع به استقلال هندوستان است.

نمایندگان اعتدالی (سر نیووا شاستری و سر تیج بهادر ساپرو) از لندن می‌رسند و قرار ملاقاتی با گاندی و نایب السلطنه در دهلی می‌گذارند. نقطه‌نظرها و هدف‌ها آنقدر دور و خاطره خصومت‌ها آنقدر نزدیک است که مذاکرات به نتیجه‌ای نمی‌تواند برسد. فقط یک پیمان ترک مخاصمه موقت امضاء می‌شود تا امکانی برای مذاکرات جدی و شرکت گاندی در دومین کنفرانس میزگرد لندن فراهم گردد (پیمان ابروین - گاندی ۵ مارس ۱۹۳۱).

ترازنامه سال بحرانی ۱۹۳۰ را نهرو چنین خلاصه می‌کند:

«به یقین سال ۱۹۳۰ سال عظیمی بود و به نظر می‌رسد که گاندی جی همچون ساحری چیره‌دست با یک اشاره‌ی انگشت قیافه‌ی کشور را تغییر داده است. البته هیچ‌کس آنقدر احمق نبود که تصور کند ما دولت بریتانیا را به‌طور قاطع شکست داده‌ایم، بلکه شادی و شمع ما از چیز دیگری بود؛ ما از ملت خود مغرور و خوشوقت بودیم. از زنان خودمان، از کودکان خودمان و از نقشی که تمامی ملت ما در نهضت ملی اجرا کرده سرافراز بودیم... برای ما این امر، پیروزی روحی بزرگی بود. هر ملتی هم که به‌جای ما می‌بود حق داشت از چنین تحولی سرافراز باشد؛ مخصوصاً برای ما ملتی که اسیر و استعمارزده بودیم ارزش و اثرش مضاعف بود...»

پیمان ابروین - گاندی که متضمن گذشت فوق‌العاده گاندی و پیروزی نایب‌السلطنه است؛ رهبران کنگره را در بن‌بست عجیبی می‌اندازد، زیرا ماده ۲ پیمان می‌گوید: «تهیه‌ی قانون اساسی هند بر اساس طرح‌های کنفرانس میزگرد و با موافقت دولت بریتانیا صورت خواهد گرفت و مسائل دفاع و سیاست خارجی و وضع اقلیت‌ها و تعهدات ملی بر طبق منافع هند باید موافقت شود.»

از مسئله استقلال و از بخشودگی یا تخفیف مالیات دهقانان صحبتی نیست. اما در نظر گاندی اولاً جمله‌ی شرطیه «بر طبق منافع هند» کافی است و ثانیاً او می‌دانست که یگانه اثر عملی پیمان به هر صورتی که تنظیم شده باشد جز یک متارکه‌ی موقت نخواهد بود و در گرماگرم مبارزه یک راحت‌باش موقت را برای تن‌های فرسوده مجروح شده‌ی مردم لازم می‌دانست.

بر طبق موافقتنامه‌ی ابروین - گاندی کلیه‌ی زندانیان سیاسی مربوط به نافرمانی عمومی آزاد گردیدند و در مقابل دستور توقف نافرمانی عمومی نیز از طرف کنگره صادر شد.

مردم جشن‌ها و تظاهرات بی‌سابقه‌ای برای استقبال از زندانیان آزاد شده به‌پا کردند و بزرگ‌ترین تجلیل را کنگره‌ی کراچی سال ۱۹۳۱ از شخص گاندی به‌عمل آورد ولی مقامات دولتی بیش از پیش از این قضایا ناراحت و عصبانی می‌شوند.

کنگره ۱۹۳۱ کراچی برای اولین بار در قطعنامه‌ی خود از ناسیونالیسم خالص خارج شده، پاره‌ای مطالب اقتصادی با رنگ مختصر سوسیالیسم در آن گنجانده و از ملی‌شدن صنایع اساسی هواداری کرد. همچنین از تضمین و به رسمیت شناختن

حقوق اقلیت‌ها صحبت شد. مسئله‌ی مهم مطرحه در کنگره، شرکت یا عدم شرکت گاندی در کنفرانس میزگرد آینده بود زیرا قبلاً می‌بایستی فضا روشن و زمینه برای مذاکرات و تصمیمات هموار باشد.



مهاتما گاندی در لندن ، ۱۹۳۱

رفتن گاندی به لندن در حالی که: مالیات سنگین و تزییقات بر دهقانان ولایات متحده و اعتصاب‌ها حل نشده است؛ اختلافات و مشکلات فرقه‌ای مذهبی به قوت خود باقی است و کمین‌گاه و مستمسکی برای دولت انگلیس خواهد بود؛ وخامت اوضاع بنگال و پنجاب که پلیس به بهانه‌ی تروریسم فشار و سرکوب را به حداکثر

رسانده است؛ وحشت دولت از نهضت سرخ پیراهنان ایالات مرزی به نام «خدای خدمتکار» به رهبری خان عبدالغفار خان که در میان قبایل شجاع و جنگجوی پاتان قوت و وسعت بیشتری گرفته است؛ و مسائل دیگری از این قبیل، یک سلسله موانع و گره‌هایی است که اگر از سر راه برداشته نشود توافق و توفیق امکان پذیر نخواهد بود. گاندی از یک طرف به کمیته‌ی عامله‌ی کنگره اخطار می‌کند به شرطی که کنفرانس [میزگرد] خواهد رفت که قبلاً گروه‌های مذهبی ذی‌علاقه در موضوع‌های مربوط با هم کنار بیایند، و از طرف دیگر به لرد ویلینگدن^۱ نایب السلطنه جدیدی که آمده و برخلاف ابروین شهرت به خشونت و نخوت دارد، اصرار می‌ورزد که از فشار روی مردم و دهقانان بکاهد. اما هیچ‌یک از مطالبات و مذاکرات به نتیجه نمی‌رسد.

حکومت هند در عین آنکه علاقه دارد گاندی در کنفرانس شرکت کند آمادگی

خود را برای به راه انداختن مجدد و کوبنده‌تر ماشین جنگی فشار ابراز می‌دارد!

دومین کنفرانس میزگرد که فقط گاندی به نمایندگی از مردم هند و کنگره در آن شرکت دارد تضاد و تصادم را آشکارتر می‌سازد. دولت بریتانیا اصرار داشت مسائل اساسی را به تأخیر بیندازد، حربه یا بهانه‌اش رسیدن به توافق مابین فرقه‌های مذهبی بود، و صحبت‌های نمایندگان دست‌چین شده از میان راجه‌ها و مالکان یا متعصبین فرقه‌های مذهبی بیشتر در اطراف منافع و مقامات خودشان دور میزد. یک بار گاندی حاضر شد از نظریات رؤسای فرقه‌های مسلمان‌ها پشتیبانی کند به شرط آنکه آنها با نظریات ملی و استقلال هند موافقت نمایند ولی آقاخان که در این کنفرانس لیدر مسلمان‌های حاضر به‌شمار می‌رفت قبول نکرد.

خلاصه آنکه کنفرانس با سوءظن هندی‌ها نسبت به یکدیگر و انزجار همگی نسبت به بریتانیا پایان یافت در حالی که انگلیسی‌ها موفق شدند مسئله اساسی هند را به صورت اختلافات فرقه‌ای به دنیا معرفی نمایند و آقای ماکدونالد نخست‌وزیر کابینه بریتانیا که خود را طلبکار هم می‌دانست با چنین لحنی نطق خداحافظی را بیان کرد:

«... به‌زودی درخواهیم یافت که مساعی ما در راه پیشرفت نقشه‌ها به بن‌بست

برخورده است. اگر نتوانید یک نوع قراردادی را که پایه و اساس امر و مورد

موافقت همه احزاب باشد بر ما عرضه دارید در آن صورت دولت اعلیحضرت

ناگزیر خواهد بود یک نقشه‌ی موقتی را طرح و عملی سازد. زیرا دولت مصمم

است که جلوی این عدم آرامش را که حتی مانع پیشرفت و ترقی است بگیرد.»

نمایندگان به هندوستان بازگشتند و دولت انگلیس را به حال خود گذاشتند تا اینکه نقشه‌ی موقت خود را به نمایندگی فرقه‌های مختلف، که بعداً به صورت قانون ۱۹۳۵ هندوستان در آمد طرح کند.

در هندوستان شکست کنفرانس ایجاد یأس و افسردگی فراوان نمود. به طوری که انتظار می‌رفت هنوز گاندی از کشتی پیاده نشده دستگاه جهنمی فشارهای همگانی و علنی دولت، با خشونت بیشتر از پیش، به کار افتاد. متعاقب آن نهضت نافرمانی نیز به دستور کنگره از سر گرفته شد. دولت در ولایات متحده و استان‌های مرزی اعلام ممنوعیت سخنرانی و مقاله و اجتماعات را نمود. نهر و و تصدق شروانی که می‌خواستند از منطقه الله‌آباد برای شرکت در جلسات کمیته‌ی عامله به بمبئی بروند و علی‌رغم اخطار پلیس سوار قطار شده بودند در میان راه بازداشت و روانه‌ی زندان نائینی گردیدند. روزی که گاندی پا به هندوستان می‌گذارد اوضاع را دگرگون می‌بیند. خود او به اتفاق ولب بهای پاتل رئیس کنگره، در ۴ ژانویه ۱۹۳۲ توقیف می‌شود. دولت اجازه داده است مأمورین و مالکان، دهقانانی را که بدهی مالیاتی و عدم امکان پرداخت دارند بزنند و بیرون بریزند و اموالشان را ضبط کنند. مقامات دولتی مجازند به میل خود و با مختصر سوءظن و دلخواه، هر کس را توقیف و اموالش را تاراج کنند. حتی پدران را به جرم عمل خلاف کودکان و فرزندان مورد زجر قرار دهند و به زندان ببرند. خوشمزه‌تر - به طوری که در مملکت خودمان شاهد نظائر آن بوده‌ایم - در حالی که مطبوعات جرأت دم‌زدن و حتی جرأت بردن نام توقیف‌شدگان را ندارند تبلیغات و مطبوعات دولتی در خارج و داخل هندوستان تصاویر دل‌انگیز از آزادی‌ها و پیشرفت‌ها و خوشی‌های مردم جلوه می‌دادند! البته میدان بلامعارضی برای اتهام و انتقاد ملیون زبان بسته و قلم شکسته، باز بود. حتی سر ساموئل هور وزیر هند اعلام می‌کرد: «هرچند سگ‌ها پارس کنند کاروان پیش می‌رود».

از این به بعد سه ساله ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ را باید دوران سیاه و احتضار مبارزات نهضت نامید. زیرا تقریباً کلیه‌ی رهبران و مسئولان سازمان‌های مختلف کنگره تا درجات سوم و چهارم که به جای قبلی‌ها می‌نشستند در زندان‌ها بسر می‌بردند، بدون ارتباط با یکدیگر و بی‌اطلاع از خارج و محروم از مزایای زندانیان سیاسی؛ مردم نیز چنان در سرپوش سانسور و در بند چنگال انواع مخالفت‌ها و مزاحمت‌ها و فشارها هستند که نه تکلیف خود را می‌دانند و نه حرکتی می‌توانند. شدت ترس و نگرانی و یأس بر

همه مستولی است؛ الحق مشکل‌ترین دوران آزمایش است. واقعه‌ی مهم و حرکتی ظاهراً از هیچ طرف سر نمی‌زند؛ ولی فضای کشور حالت سنگینی هوای خفه و عرق ریزان گرماهای شدید قبل از طوفان را دارد.

در چنین مواقع البته یک عده فرصت طلب ظاهراً میانه‌رو و باطناً جیره‌خوار متمتع از اوضاع پیدا می‌شوند که با دولت همگامی و در شوراها و در مجامع قانون‌گذاری همکاری نمایند و به انتقاد از کنگره و از طرز فکر ملیون بپردازند.

مع‌ذلک در آن سنوات خفقان شدید و با آنکه سازمان‌های وابسته به کنگره و خود کنگره غیرقانونی اعلام شده‌اند، ملت و کنگره تا آخرین رمق و امکانات دست از فعالیت برنداشتند؛ جسسته و گریخته اقدامات و اعتراضاتی، ولو ضعیف به عمل می‌آمد. سازمان کنگره در دو ساله ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ موفق گردید خود را زنده نگاه دارد.

تماس با کادرهای فعال و جمع‌آوری و توزیع پول و پلی‌کپی‌ها و کنترل کارها به صورت زیرزمینی انجام می‌گرفت. ولی چون فعالیت مخفی، مخالف روح «نافرمانی عمومی» بود و همه از آن دلخوشی نداشتند، در ژوئیه ۱۹۳۳ به دستور گاندی ممنوع شد.

دهقانان نهضت، عدم پرداخت مالیات و بهره‌ی مالکانه را توأم با حداقل کمک‌های مالی کمیته‌های محلی کنگره همچنان ادامه و توسعه می‌دادند.

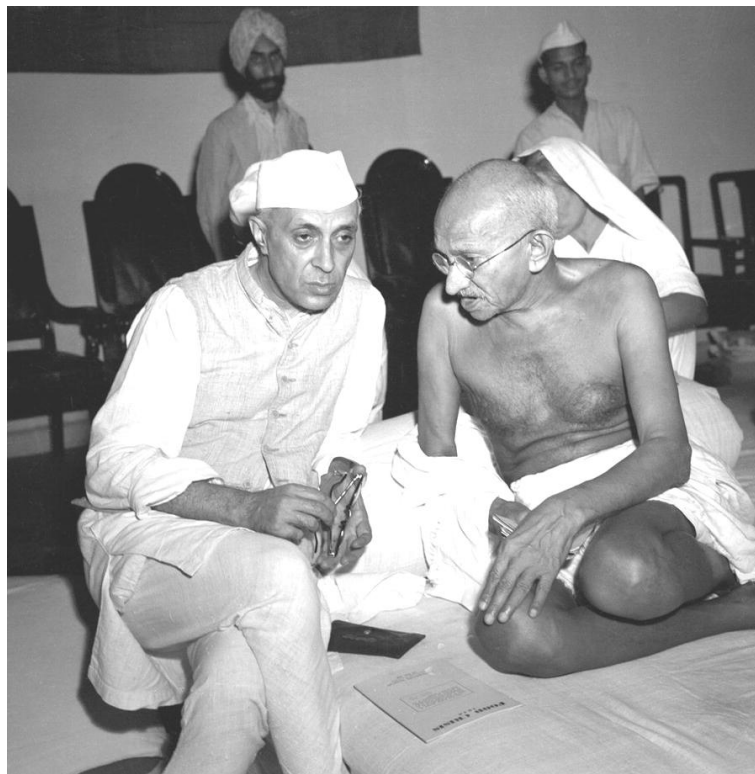
گاندی در سال ۱۹۳۳ نهضت دیگری را که غیرسیاسی و مسالمت‌آمیز بود به نام «نهضت هریجن» (مخلوق خدا) برای حمایت از طبقه‌ی نجس‌ها (که بر طبق معتقدات و عادات هندو محروم از حق تماس با سایرین و محکوم به مشاغل خیلی پست و زندگی حیوانی بودند)^۱ و محو کردن سدهای طبقاتی مذهبی آغاز کرد. بعداً که به

۱. گاندی در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ چنین گفته بود:

«اگر هندیان در نظر امپراتوری «نجس» و مطرود شده‌اند انتقام عدل الهی است که پس می‌دهند. هندیان اول باید دست خود را که به خون آغشته است بشویند!... در جنوب آفریقای شرقی و در کانادا هندیان به نوبه‌ی خود نجس تلقی شده با اینان به همان نظر رفتار کرده‌اند. نیل به سواراج مادام که کسانی به نام نجس و مطرود وجود دارند غیرممکن است. هند مقصر است و کاری سیاه‌تر از کار او از انگلستان سرزده است. اولین تکلیف آدمی حمایت از ضعفا و جریحه‌دار نکردن وجدان بشری است. مادام که خویشان را از این گناهان پاک نکرده‌ایم ارزشی بیشتر از وحشیان نداریم. سواراج باید سلطنت عدل و انصاف بر سراسر زمین باشد...»

زندان افتاد از دولت درخواست نمود که اجازه دهند این نهضت را کماکان از زندان رهبری نماید؛ چون دولت موافقت ننمود، دست به صوم ۲۱ روزه زد و موقعی که دیگر مشرف به مرگ بود آزاد شد.

گانندی در ایام آزادی موقت خود چون از یک طرف می‌دید طاقت مردم برای مشقات و شدائد نافرمانی عمومی دیگر سرآمده است و نافرمانی عملاً پیشرفتی ندارد، و از طرف دیگر امیدوار بود اگر قدمی به طرف دولت بردارد گشایشی پیش خواهد آمد، برای مدت ۶ هفته و تمديد ۶ هفته دیگر آن را معلق کرد ولی دولت هیچ‌گونه تخفیف و تغییری در فشارها نشان نداد.



مهاتما گانندی و جواهر لعل نهرو

در بیرون مبارزه ادامه داشت. مردم مزه‌ی تسلط بریتانیا را خوب می‌چشیدند و کاملاً توجه داشتند که پیروزی به این زودی‌ها نصیب‌شان نخواهد شد و فعلاً قدرت در دست سرنیزه است.

اما این گفته‌ی یکی از مردان جنگی را هم درک می‌کردند که:

«با سرنیزه هر کاری می‌توان کرد ولی روی آن نمی‌توان نشست.»

نهر و در گوشه‌ی زندان دهرادون می‌نویسد:

«ما فکر می‌کردیم خیلی بهتر است به این صورت بر ما حکومت کنند تا اینکه به دست خود جان و روح‌مان را به ایشان بفروشیم و به فحش‌های اخلاقی تسلیم شویم. ما که در زندان نشسته بودیم و هیچ قدرت مادی برای مبارزه نداشتیم و به عدم فعالیت محکوم بودیم احساس می‌کردیم که از همین راه و به همین شکل خیلی بیش از بسیاری از کسانی که آزاد بودند به وطن خود خدمت می‌کنیم. تا وقتی که ایدآل‌ها همچنان درخشان و روح‌ها تسلیم‌ناپذیر باقی بود هرگز شکستی روی نمی‌داد. شکست واقعی در خیانت به اصول، در انکار حقوق ملت، در تسلیم پست و دنائت‌آمیز به بدی و دروغ قرار داشت...»

در آن سال‌ها دوبار کوشش شد کنگره تشکیل شود اما با غیرقانونی بودن و با ضربات لاتی پلیس نتیجه‌ای غیر از به زندان افتادن عده‌ای جدید، به دست نیامد. در حالی که هند به این شکل در آتش می‌سوخت در سال ۱۹۳۲ در لندن و با حضور عده‌ای از دست‌چین‌شدگان دولت و طرفداران حکومت قانونی و تحول‌تدریجی، سومین کنگره میزگرد منعقد می‌شد و منتهی به تشکیل کمیته مختلط و انتشار کتاب سفید در فوریه ۱۹۳۳ درباره‌ی قانون اساسی آینده هند گردید. بر طبق این طرح هندوستان ظاهراً به صورت یک دولت خودمختار فدراتیو یا اتحادیه‌ای از دولت‌های کوچک فئودال (امیرنشین‌های سابق) و ایالات با رژیم ظاهراً دموکراتیک درمی‌آمد ولی وابستگی مالی و اقتصادی هند و سیاست کلی کماکان تحت کنترل و اختیار انگلستان می‌بود. علاوه بر آن، یک سلسله مشغولیت‌های خاص و مراقبت‌های احتیاطی مرعی شده بود. به قول چمبرلن: «بهترین پیشنهادها همراه با تمام احتیاط و مراقبت‌ها.

معلوم بود که چنین آب‌هایی، آتش انقلاب هند را نمی‌توانست خاموش کند؛ حتی لیبرال‌ها هم به انتقاد آن طرح پرداختند. برای دولت بسیار ناراحت‌کننده بود که ببیند مردم به هر حال و به هیچ قیمتی به دلخواه او حاضر به تسلیم نمی‌شوند. در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۳۳ مردم نافرمانی عمومی را به صورت انفرادی از سر گرفتند. گاندی شخصاً پیش قدم شد. وقتی در ماه مه با اطلاع قبلی مقامات دولتی به طرف گجرات راه افتاد که دهقانان را درباره‌ی مقاومت مسالمت‌آمیز موعظه کند، او را بازداشت و به یکسال زندان محکوم کردند. این زندان در مردم اثر مفید بخشید و دولت ناچار شد قبل از پایان روزه‌ی اعتصاب او را آزاد کند.

در اکتبر ۱۹۳۳ یک مجلس ملاقات غیررسمی از فعالان سازمان‌های کنگره در الله‌آباد (ولایت متحده) ترتیب داده می‌شود. این کنفرانس قطعنامه‌ای به تصویب می‌رساند که با قطع مبارزه‌ی نافرمانی مخالف است و هدف‌های نهضت با تمایل محسوس به طرف سوسیالیسم در آن بیان می‌شود. از فعالان می‌خواهند تماس خود را با مناطق روستایی توسعه و وظایف را طوری ادامه دهند که به زندان نیفتند. اما همین که فعالان به دهکده‌ها می‌روند توقیف می‌شوند.

روز ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ سالگرد استقلال فرا می‌رسد. علی‌رغم ادامه‌ی بازداشت‌ها و نگرانی‌ها از ضربات جدید، مردم همه‌جا جشن می‌گیرند. قبلاً نیز که زلزله عظیمی جنوب هندوستان را به هم ریخته بود یک کمیته ملی کمک به زلزله‌زدگان با همکاری مؤثر قسمت ارتباطات و سازمان‌های کنگره دست به اقدامات معتبری می‌زند.^۱

در آوریل این سال به رهبران زندانی خبر می‌رسد گاندی نهضت نافرمانی را که در حال «کج‌دار و مریز» است رسماً متوقف کرده است. حالت دل‌مردگی و احساس ناسازگاری فراوانی در بعضی از آنها پدیدار می‌شود.^۲

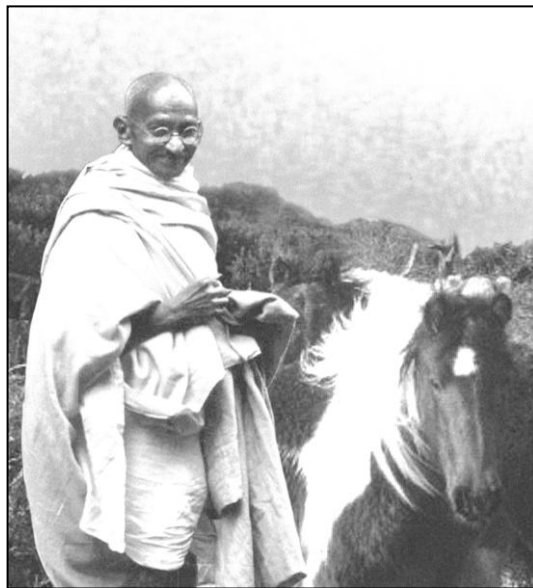
این جریان در عین آنکه برای مبارزان آزادی خسته‌کننده است و دست‌بستگی و شکست محسوب می‌شود ولی برای حریف غیراز تسلط و توفیق ظاهری به هیچ وجه شادی و آرامش نمی‌آورد، انگلیسی‌ها عاقل‌تر از آنند که در چنین شرایطی ادامه حکومت و موفقیت را میسر بدانند... بنابراین دولت مجدداً کنگره را رسمی و قانونی اعلام می‌نماید و لندن در تدارک ارمغان دلخوش‌کننده‌ای برای تشنگان آزادی است. اما از فشارها و تضيیقات عمومی چیزی کاسته نمی‌شود. ممنوعیت سازمان‌های فعال کنگره (از قبیل سوادال، انجمن‌های دهقانی، سرخ پیراهنان جوانمرد پاتال که رهبرشان در زندان است) نیز کماکان به قوت خود باقی است؛ در عوض زمین‌داران و مالکان بزرگ را تشویق به تشکیل اتحادیه می‌نمایند.

دوره‌ی اجلاس‌یه‌ی کنگره پس از سه سال و اندی در دسامبر ۱۹۳۴ در بمبئی تشکیل می‌شود. به عوض شور و حرکت، تزلزل و اختلاف وجود دارد. رهبران اصلی جایشان خالی و اکثریت با ملاحظه کارها و سرمایه‌داران است. تعداد کمی نیز طرفدار روش‌های

۱. همان‌طوری که قبلاً نیز در اوایل شرح حالات مراحل بحرانی اشاره کردیم حزب یا نهضتی که علاقه و داعیه‌ی نجات و اداره‌ی مملکتی را داشته باشد اگر از چنین اقدامات شانه خالی نماید یا از عهده برنیاورد در ادعای خود صادق و در وظیفه‌ی خود لایق نیست.

۲. یادداشت‌های نهرو که در پاورقی صفحات اول این کتاب [نهضت آزادی هندوستان] آمده است مربوط به همین قضیه است.

سوسیالیستی شده‌اند و حزب جدیدی در داخل کنگره به نام حزب سوسیالیست تشکیل می‌دهند. گاندی که در خارج کنگره و به دنبال نهضت هریجن است و معذک سایه‌اش کنگره را می‌گرداند، از ترس تفرقه جانب معتدل‌ها را می‌گیرد.



گاندی در خارج از کنگره، سایه‌اش کنگره را می‌گرداند

کنگره دو تصمیم ملایم و سازش کارانه اتخاذ می‌نماید که به مصلحت وقت و مفید برای آینده می‌شود. یکی فکر تشکیل مجلس مؤسسان از کلیه احزاب برای تنظیم طرح قانون اساسی هند که ابتدا مورد موافقت و بعد مخالفت و ممانعت دولت قرار گرفت، و دیگر شرکت در انتخابات مجامع قانون‌گذاری. بعد از کنگره بمبئی مبارزات احزاب کنگره برای انتخابات مجامع قانون‌گذاری شروع و پیروزی درخشانی نصیب نامزدهای کنگره می‌شود. این خود تسلی خاطر برای ملیون و تجدید حیات و حرکت برای نهضت است. متعاقب انتخابات مجامع قانون‌گذاری گزارش کمیته مختلط پارلمان انگلیسی درباره‌ی اصلاحات در قانون اساسی هند انتشار می‌یابد. در این گزارش روی «عدم وفاداری» و «نامطمئن بودن مردم هند» تکیه خاص شده است. نظر این است موقعی دولت بریتانیا از سرپرستی مشفقانه و مراقبت مستقیم خود دست بردارد که هندی‌ها شایستگی خویش را برای داشتن یک حکومت خودمختار بر طبق منافع بریتانیا ثابت کنند.

قانون جدید هندوستان

و تشکیل دولت از طرف کنگره

(سنوات قبل از جنگ جهانی دوم)

یک اصل طبیعی و بدیهی وجود دارد که همیشه توفیق در هر کار و رضایت از هر چیز بسته به میزان توقع و انتظاری است که شخص داشته باشد. در مبارزات ملی نیز اگر معنای موفقیت و شرط رضایت را در شکست و تسلیم بلاقید و شرط حریف و در حصول صد درصد هدف بگیرند، منظور هیچ گاه تأمین نخواهد شد، و اگر تأمین بشود کاملاً استثنایی است یا با تأخیر و اشکالات مافوق حوصله و برای افراد عادی غیرقابل تحمل خواهد بود.

از این نظر، افرادی که در مبارزات و نهضت‌های ملی وارد می‌شوند سه دسته‌اند؛ یک دسته، سختگیرها و پرتوقع‌ها که خود را اصولی و محکم می‌دانند و جز به آنچه صد درصد موافق خواسته‌ها و منطبق با تشخیص و عقیده خودشان باشد رضایت نمی‌دهند و راه نمی‌آیند؛ دسته‌ی مقابل سازشکارها و کم‌ظرفیت‌ها هستند که به کوچک‌ترین موفقیت، ولو آزادی از زندان یا ارجاع پست و شغلی، توافق کرده اصول و هدف‌های اساسی را فدا یا فراموش می‌نمایند؛ اما افرادی هم پیدا می‌شوند که هم اصولی هستند و هم عملی، یعنی هم نیروها و امکانات را ارزیابی می‌نمایند و هم قدر موفقیت‌ها و فرصت‌ها را می‌شناسند. فرصت‌ها را هر اندازه جزیی باشد ولی نسبت به وضع قبلی در حکم موفقیت شمرده شود غنیمت می‌دانند و شاکر می‌شوند. منتهی تا آنجا رضایت به توافقی‌ها و توقف‌های ضمن راه می‌دهند که از مسیر کلی منحرف نگردیده دستشان از هدف اصلی بریده نگردد، بلکه سنگر تازه‌ای را برای

تقویت روحیه و تجدید نیرو و حمله اشغال نمایند.^۱

نهضت ملی هندوستان نیز به دنبال آن دوران بحرانی عجیب و کشمکش شدید که صدمات و ضربات وارده بر ملت کاملاً محسوس و مرئی بود استحقاق پاداشی را داشت، زیرا در ناحیه‌ی دولت با آنکه ظواهر امر حکایت از تسلط بر اوضاع را می‌کرد ولی در باطن امر، به طوری که گفتیم ناراحتی و نگرانی و ناامیدی حکم فرما بود. کابینه‌ی انگلستان کاملاً احساس می‌کرد رشته‌ی روابط با مستعمره‌ی خود طوری کشیده و تابیده شده است که تاب کشش بیشتری را ندارد و با اندک فشاری همه چیز گسیخته خواهد شد، بنابراین موفقیتی برای هندوستان باید برسد، البته نه موفقیت قطعی و نهایی ولی یک سنگر به جلو.

این است که می‌بینیم با آنکه حزب کنگره در سال ۱۹۳۵ بیش از ۵۰۰'۰۰۰ عضو در سراسر هند ندارد ولی چنان مقام و موقعیتی در افکار عمومی پیدا کرده است که به محض شرکت در انتخابات اکثریت قاطعی به دست می‌آورد.

البته عضویت در مجامع قانون‌گذاری که مصوبات آنها ضامن اجرایی ندارد و نایب‌السلطنه و حکمرانان می‌توانند با صدور یک اعلامیه آنها را کان لم یکن نمایند و در صورت بروز اختلاف راساً اختیار را در دست بگیرند، ارزش مستقیم مؤثری نمی‌توانست داشته باشد. به همین دلیل جناح چپ کنگره شدیداً با شرکت در انتخابات و عضویت در مجامع مخالفت می‌کردند ولی اکثریت کنگره (روی خستگی و سازشکاری یا روی واقع بینی و مصلحت اندیشی عملی) و افرادی مانند

۱. ابوالکلام آزاد در این زمینه و درباره‌ی یکی از قوی‌ترین شخصیت‌های نهضت آقای داس که شغل بسیار پر استفاده‌ای در میان کانون و کلای کلکته داشت و تجمل پرستی او مشهور بود ولی بدون ذره‌ای تردید از کار خود دست کشید و پارچه کرباسی پوشید و از صمیم دل به نهضت کنگره پیوست چنین می‌نویسد: «آقای داس دارای فکری عملی بود همیشه مسائل سیاسی را از جنبه‌ی عملی و خوب بودنشان می‌نگریست و معتقد بود که هندوستان باید آزادی را با مذاکره و قرارداد قدم به قدم به دست آورد. استقلال یک‌باره و ناگهان به دست نمی‌آید. او پیش‌بینی کرد که اولین قدم در راه موفقیت خودمختاری ایالات است و با این کار، حتی اگر قدرت کمتری در اختیار ما می‌گذاشت، موافق بود و آن را قدم اول در راه آزادی و پیشرفت هندوستان می‌دانست. این کار در عین حال مردم را با به دست آوردن آزادی آماده پذیرش مسئولیت‌های بزرگ‌تر می‌کرد. دوران‌دیشی و بینش آقای داس را از اینجا می‌توان یافت که تقریباً ۱۰ سال پس از مرگ وی درست برطبق پیش‌بینی‌های او قانون حکومت هند در سال ۱۹۳۵ نگاشته شد.»

ابوالکلام آزاد به آنها جواب می‌دادند که میدان وسیع و جدیدی برای مبارزات سیاسی و ابراز و پیش بردن افکار و انتقادات مان خواهیم یافت و مسلماً با ورود در فعالیت‌های مثبت خواهیم توانست قسمتی از برنامه را به‌اجرا در آوریم و برای قسمت دیگر فشار بیشتری وارد سازیم؛ همین طور هم شد.



تابلویی از مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۹۳۴

پارلمان انگلستان در سال ۱۹۳۵ قانونی به‌نام قانون جدید دولت هندوستان^۱ به‌جای قانون ۱۹۱۹ تصویب می‌نماید که خودمختاری به ایالات هندوستان و تشکیل

۱. Government Of India Act- 1935

یک دولت فدرال مرکزی را اعاده می‌دارد و در سطح ایالات، لاقفل در زمینه امور خارج از دفاع و سیاست خارجی، گام بزرگی در جهت استقلال بود. فرمانداران فقط در موارد معدودی حق داشتند مخالف پیشنهاد وزرا عمل نمایند و تا حدودی مقید بودند دست به ترکیب وزرای انتخابی که دارای مسئولیت خاص هستند نزنند. قدرت فائقه به‌ندرت به کار می‌افتاد. ضمناً ایالات یازده‌گانه هر کدام دارای استقلال و مصون از مداخلات مرکز در امور انحصار حوزه ایالتی مربوط بودند. وزرا در هر ایالت منتخب مردم و برگزیده‌ی رهبر حزب اکثریت بودند. اقلیت‌ها (اعم از مسلمانان، مسیحی، پارسی، اروپایی و نجس) هر کدام متناسباً حق کرسی‌هایی داشتند که جداگانه رأی می‌دادند و تا سرحد امکان می‌بایستی هیأت وزیران ایالتی شامل برگزیده‌ی احزاب اقلیت نیز باشد. این قانون برای تحکیم فدراسیون عمومی هندوستان ایجاد یک حکومت مرکزی را پیش‌بینی کرده بود که از نمایندگان ایالات هند انگلیس و راجه‌ها و امیرهای ظاهراً مستقل می‌بایستی تشکیل شود.

در اولین انتخاباتی که بر طبق قانون جدید به‌عمل آمد حزب کنگره با اکثریت عجیبی پیروز می‌شود. در پنج ایالت اکثریت تام با کنگره است؛ در چهار ایالت بزرگ‌ترین حزب مستقل است؛ فقط در ایالت مسلمان‌نشین سند و پنجاب کامیابی خفیف است.

ولی فایده‌ی غیرمستقیم و مهم‌تر شرکت در انتخابات این بود که رهبران کنگره توانستند با مسافرت‌های تبلیغاتی خود در طول و عرض مملکت، تماس نزدیک و بسیار مؤثر با کلیه‌ی مردم هند اعم از ۳۰ میلیون رأی دهنده و اکثریت غیر رأی دهنده بگیرند. نهر و می‌نویسد، او جمعاً در مدت چهار ماه ۷۵۰۰۰ کیلومتر مسافت را پیمود و در حضور ده میلیون نفر صحبت کرد.

معذک به دلیل ایرادهای وارده به نقاط ضعف قانون (مخصوصاً اکثریت داشتن شاهزادگان و ارباب منافع یعنی پیروان نایب‌السلطنه در دولت مرکزی و همچنین حق و توهای اخیانی حکمرانان) مخالفت‌ها و مناقشه‌های دو دسته‌ی داخل کنگره راجع به عضویت در دولت‌های ایالتی و مرکزی خیلی شدید شد. مخالفان اصرار داشتند حزب کنگره، قانون اساسی را در پارلمان‌های ایالتی از بین ببرد. تردید و تأخیر کنگره سبب شد که حکام، اعضای دولت‌های ایالتی را از احزاب دست دوم انتخاب نمایند. در نتیجه مذاکرات طولانی با نایب‌السلطنه، تأمین مختصری گرفته می‌شود که

حکام دخالت در کار دولت‌ها نخواهند نمود. از طرف دیگر، حکومت هندوستان از اجرای قانون جدید در امیرنشین‌ها که موجب تأیید و تقویت وضع قرون وسطایی حکومت استبدادی آنها می‌شد، موقتاً صرف‌نظر می‌نماید. به این ترتیب جناح طرفدار تشکیل دولت بنا به پیشنهاد جدی ابوالکلام آزاد، علی‌رغم مخالفت نهرو و با موافقت ساختن گاندی، کنگره را وادار کردند برای نخستین بار روش مثبت اتخاذ نموده حاضر به قبول مسئولیت و شرکت در دولت شود.

دولت‌های حزب کنگره در سال ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ نزدیک دو سال سرکار بودند. در مدت کوتاه توانستند چندین مسئله مهم و حیاتی را از پیش ببرند و یک نوع آرامش در سراسر کشور برقرار نمایند: آزادی کلیه زندانیان سیاسی، اعطای آزادی‌های عمومی به مردم، وضع قوانین جدید گشایش‌دهنده درباره زمین‌داری با جلب موافقت مالکان سرسخت بیهار و با تصفیه‌ی بدهی دهقانان، برنامه‌های وسیع برای تعلیمات عمومی (براساس تعلیمات حرفه‌ای)، تعلیمات اکابر و بالاخره اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌های عمران دهات.

انتخابات سال ۱۹۳۷ فرصت مجددی به کنگره برای ابراز وجود و احراز شخصیت می‌دهد و اکثریت کرسی‌های پارلمانی ایالتی را به دست می‌آورند. مسلم لیگ فقط ۴/۶ درصد آراء مسلمان‌ها را می‌برد.

بدیهی است که آن زمینه‌های اساسی معنوی، چنان پایداری‌ها و فداکاری‌های طاقت‌فرسا و طولانی، و بالاخره چنین خدمات و نشانه‌های پیروزی، اولین ثمره‌اش می‌بایستی روآوردن گروه‌های کثیر مردم به کنگره و افزایش تصاعدی تعداد اعضای آن باشد!

۴'۴۰۰'۰۰۰ نفر در سال ۱۹۳۸ یعنی ۱۰ درصد جمعیت کل کشور به جای نیم میلیون نفر ۱۹۳۵؛ مع‌ذلک همان‌طور که گفتیم مشکلات به‌هیچ‌وجه پایان نیافته و حریف تسلیم نشده است. از یک طرف، اختلاف مابین عناصر اعتدالی کنگره که در شورا اکثریت دارند و جناح موسوم به مترقی که در پیشروی هستند، در کمیته سراسری هند (در سال ۱۹۳۷) به اوج خود رسیده گاندی را سخت ناراحت می‌سازد. از طرف دیگر، وزیران کنگره چون با مقررات خاص قانون هندوستان و اختیارات محدود و ضعیفی که دولت‌های فدرال دارند و پیش‌بینی‌هایی که دولت بریتانیا برای

۱. البته باز هم به پای احزاب خیلی ملی و خلق‌الساعه‌ی ما نمی‌رسد!

حمایت منافع و مؤسسات خود نموده است، نمی‌توانند احتیاجات و انتظارات مردم را برآورده نمایند، سبب بروز زمینه نامساعد در افکار عمومی می‌شود. ضمناً هندوستان هر قدر در بست و در اختیار امپراتوری انگلستان باشد خارج از دنیا و برکنار از جریان‌های بزرگی که جهان را در آستانه جنگ جدیدی قرار داده نیست. قضایای هند اختلافات داخلی کنگره دیر یا زود باید تحت الشعاع حادثه عظیم و مصیبت جنگ جهانی ۱۹۴۵-۱۹۳۹ قرار گیرد و سال‌های فترت و نسبتاً راحت اخیر در طوفان عالم‌گیری محو شود.

تلاش‌های دوران جنگ جهانی دوم

جنگ بین‌المللی دوم صفحه‌ی تازه‌ای در تاریخ دنیا و از جمله در حوادث هندوستان می‌گشاید. ملت هند از فداکاری‌های گذشته لاقلاً این ثمره و این اندازه قدرت تحمیل اراده را پیدا کرده است که می‌تواند برخلاف دفعه‌ی قبل، از ورود در جنگ خودداری نماید و خون فرزندان خود را به رایگان قربانی منافع امپریالیستی ننماید. جنگ فرصت و موقعیتی پیش می‌آورد و آتوی برنده‌ای در دست رهبران ارزنده و ورزیده‌ی کنگره می‌دهد؛ آنها می‌توانند آزادی هندوستان را گروگان و مبیع معامله قرار دهند. ضمناً این درجه از رشد را هم (لااقل رهبران عالی‌قدر) پیدا کرده‌اند که چشم آنها به چهار دیواری هندوستان و منافع و دردهای خودشان دوخته نباشد بلکه قضایای هندوستان را از کادر بزرگ پیوستگی جهانی نگاه کنند. علاوه بر آن شیفتگی و دل‌باختگی به طور اعم و کلی برای آزادی و دموکراسی دارند؛ یعنی خواستارند که این اصول در دنیا حکم‌فرما گردد و زورگویان و فاشیست‌ها هرجا و علیه هر کس هستند کوبیده شوند.

البته امپریالیسم بریتانیا با وجود شدائد کمرشکن جنگ باز هم حریف از حال رفته‌ای نیست که فوری تسلیم شود و خود را بیازد، برعکس می‌خواهد مستعمره را بیش از پیش در چنگال خویش بفشارد مبادا به دست مدعیان داخلی و رقیبان خارجی بیفتد؛ اما انگلستان متفینینی در جنگ دارد که رعایت نظر آنها ضروری است. بنابراین اگر چه جنگ جهانی دوم کفه‌ی مبارزه را به سود هندوستان می‌چرباند مع‌ذلک هنوز گفتگوها و کشمکش‌ها و خون‌ریزی‌هایی در پیش است.

حزب کنگره در دوره‌ی اجلاس‌یه‌ی مارس ۱۹۳۹، در آن زمان که ابرهای وحشتناک جنگ در افق اروپا پدیدار و سیاست کلی بریتانیا تقریباً روشن شده بود،

قطع نامه‌ای به شرح زیر صادر می‌نماید:

«حزب کنگره عدم توافق خود را با سیاست خارجی بریتانیا در خصوص معاهده‌ی مونیخ و قرارداد ایتالیا و انگلستان و شناسایی رژیم فرانکو در اسپانیا اعلام می‌دارد. این سیاست عبارت از نقض عمده اصول دموکراسی، تکرار بدعهدی، پایان سیستم امنیت همگانی و همکاری با دولت‌هایی است که دشمن واقعی آزادی و دموکراسی هستند. به سبب اتخاذ چنین سیاستی است که دنیا اینک به حالت هرج و مرج بین‌المللی افتاده است تا به حدی که خشونت‌های شدید با مانعی مواجه نشده و اینک تعیین سرنوشت ملل را به دست گرفته‌اند و به نام بقای صلح، مبالغ سرسام‌آوری را صرف تهیه مخوف‌ترین جنگ‌ها می‌کنند؛ وجدان عمومی در اروپای مرکزی و جنوب غربی تا بدین حد تنزل کرده که دنیا اینک بدون ابراز مخالفت و انزجار، شاهد وضع وحشت و ترور دولت نازی علیه مردم نژاد یهود و بمباران دائمی شهرهای بی‌دفاع و مردم بی‌پناه از طرف پیروان فرانکو است.

حزب کنگره، خود را از سیاست خارجی بریتانیا که طرفدار دائمی نیروهای فاشیست است و به تخریب کشورهای دموکراتیک کمک می‌کند به دور می‌دارد. کنگره مخالف با امپریالیسم و فاشیسم است و مسلم می‌داند که لازمه‌ی صلح و شرافت جهان پایان دادن به این دو رژیم است. کنگره معتقد است که هندوستان باید سیاست خارجی خود را به عنوان کشوری مستقل و آزاد، خود هدایت کند و به این وسیله با احتراز از امپریالیسم و فاشیسم به دنبال راه صلح و آزادی باشد.

به محض بروز جنگ و حمله آلمان به لهستان که منتهی به اعلان جنگ انگلیس و فرانسه علیه آلمان در سپتامبر ۱۹۳۹ گردید و عنوان آن را دفاع از آزادی و دموکراسی گذاشتند، نایب السلطنه هندوستان نیز این کشور را جزو ممالک در حال جنگ اعلام داشت بدون آنکه اقلاً به صورت ظاهر مراجعه و مشاوره‌ای با مجامع قانون‌گذاری و کمیته اجرایی دولت بنماید و مثل دومینیون‌ها که مطلب را قبلاً در پارلمان‌های خود مطرح کردند عمل کند.

متعاقب این تصمیم و اعلامیه، نایب‌السلطنه هندوستان مقررات قانون سال ۱۹۳۵ را معلق نموده یک سلسله مقررات خاص با اختیارات مطلق جهت خود و حق بازداشت و اعدام، وضع و ابلاغ می‌نماید.

این اعمال، مدرک دیگری بر استبدادی بودن حکومت و نبودن کوچک‌ترین اختیار و حق برای مجامع ظاهراً ملی و قانونی به دست کنگره می‌دهد و ثابت می‌کند

که انگلستان دولت هندوستان را مخلوق اراده و آلت دست خود می‌داند. کمیته اجرایی قطعنامه‌ی مفصلی صادر کرد که در آن از جمله چنین گفته شده بود:

«کمیته اجراییه نارضایتی مفرط خود را نسبت به این اقدامات اعلام می‌دارد... تهاجم اخیر آلمان را در لهستان محکوم کرده و با کسانی که با آلمان می‌جنگند ابراز همدردی می‌کند. کنگره تصویب کرد که در مسئله‌ی جنگ و صلح هندوستان، می‌بایستی مردم این کشور تصمیم بگیرند و هیچ نیروی خارجی نباید و نمی‌تواند اراده‌ی خود را به آنها تحمیل کند و نیز مردم هندوستان اجازه‌ی استثمار منابع خود را برای مقاصد امپریالیستی نخواهند داد... هندوستان نمی‌تواند خود را در جنگی سهم بداند که به نام نجات دموکراسی بوده ولی آزادی را از آنها دریغ می‌دارد و حتی این آزادی محدودی را که داراست از دست بدهد... تاریخ گذشته همواره پراز تناقضات بوده و نشان داده که شعارها با نیات واقعی کاملاً تفاوت دارد. در دنیای امروز آزادی قابل تجزیه نیست و هرگونه اقدام برای نگاهداری تفوق امپریالیسم در هر گوشه از جهان مصیبت تازه‌ای به بار خواهد آورد... کمیته نمی‌تواند در جنگی که مقصود از آن برقراری امپریالیسم در هندوستان یا هر جای دیگر جهان باشد شرکت جوید... کمیته اجرایی از دولت بریتانیا تقاضا دارد که در کمال صراحت، نیت خود را در این جنگ نسبت به دموکراسی و امپریالیسم و نظم جدید جهانی که اینک مطمح نظر است توضیح دهد و به‌خصوص چگونگی به‌کار بردن این مقاصد را در هندوستان و اثری که وضع امروزی در آن خواهد داشت معلوم کند. بهترین آزمایش هر اعلامیه به‌کار بردن آن در حال حاضر است... کمیته اجرایی اینک اعلام می‌دارد که مردم هندوستان با مردم آلمان منازعه و جنگی ندارند ولی از دیرباز با سیستم‌های آزادی‌برانداز و ستمگر و خشن استیلاگر ستیز دارند... کمیته از صمیم دل به مردم هند متوسل می‌شود و از آنها می‌خواهد تا اختلافات داخلی را به کنار بگذارند و در این ساعت مخوف و پرخطر، خود را آماده و متحد نگاه دارند تا با فکر آسوده و اراده‌ی استوار بتوانند آزادی هندوستان را در چارچوب بزرگ آزادی جهان به کف آرند.»^۱

اما در داخل کنگره، جنگ مسئله‌ی تازه و مشکلی پیش آورده است؛ در اثر اختلاف نظر عمیق گاندی و پیروان او با ابوالکلام آزاد، رئیس کنگره و بسیاری از اعضای کمیته اجراییه از قبیل نهرو، خان عبدالغفار خان، سردار پاتل و غیره، گاندی

۱. خوانندگان محترم در لحن این قطعنامه دقت دارند که چقدر منطقی و با وسعت نظر و دور از کوتاه بینی خودخواهانه است؛ برخلاف ما که صرفاً به دلیل دشمنی با انگلستان، طرفدار عاشقانه‌ی آلمان و هر عمل آن بودیم. آنها دشمن استعمار و خشونت و دوست آزادی و انسانیت‌اند و نجات خود را از این راه جستجو می‌نمایند.

دوران بسیار ناراحتی را می‌گذرانند؛ روی معتقدات مذهبی و اصول اخلاقی خود به هر صورت و به هر حال و برای هر کس با شرکت در جنگ مخالف است. حتی برای دولت و ملت انگلستان نیز پیام‌هایی فرستاد که با هیتلر نجنگند و فقط با نیروهای روحانی خود با او مخالفت کنند؛ اما برای سایرین فلسفه‌ی عدم خشونت که در مبارزه داخلی هندوستان برای وصول به آزادی اتخاذ شده بود مطلب سیاسی و مصلحتی بود نه اعتقادی. در نظر آنها مابین مبارزه‌ی داخلی برای به‌دست آوردن آزادی و مبارزه‌ی خارجی جهت نگاهداری آن یا جهت کوبیدن نیروهای فاشیستی و امپریالیستی فرق زیاد وجود دارد.

بالاخره در اجلاس‌یه سال ۱۹۴۰ کنگره در پونا، دو قطعنامه از طرف کمیته اجرایی همه احزاب کنگره به تصویب می‌رسد. در اولی تأیید می‌کند که:

«مقاومت منفی در بهترین روش برای به‌دست آوردن آزادی هندوستان است و باید از آن پیروی گردد.»

در دومی اعلام می‌دارد که:

در جنگ مابین نازیسم و دموکراسی، جای واقعی هندوستان با گروه‌های دموکرات است. ولی هند اگر از آزادی برخوردار شود می‌تواند بدان گروه‌ها به پیوندد.»

نظر به اینکه هر دو دسته می‌دانستند که انگلستان حاضر به دادن آزادی نیست و اعلامیه‌ی دوم به پای عمل نخواهد رسید، اختلاف و بحث را تعقیب نکردند. ناگفته نماند که به موازات کنگره، حزب کارگران هندوستان نیز با راه انداختن یک اعتصاب ۹۰ هزار نفری عدم همکاری در جنگ را تصویب و دولت را تهدید نموده بود.

با چنین اوضاع و احوالی، دولت هندوستان خود را باز ناچار می‌بیند قدم کوچکی به جلو بگذارد. نایب‌السلطنه در اوت ۱۹۴۰ می‌خواهد با رئیس کنگره در خصوص همکاری کنگره به شرط توسعه‌ی اختیارات هیأت مجریه دولت مرکزی مذاکره نماید؛ رئیس کنگره چون زمینه مشترکی نمی‌بیند ملاقات را رد می‌کند. کنگره‌ای‌ها پارافراتر گذاشته برای مبارزه علیه شرکت در جنگ، نهضت ساتیاگراها را تجدید می‌نمایند. عکس‌العمل دولت فوراً ظاهر و بازداشت‌ها شروع می‌شود، از جمله رئیس کنگره در مراجعت در سفر پنجاب که برای سر و صورت دادن عملیات ساتیاگراها رفته بود در ایستگاه راه‌آهن توقیف و به دو سال زندان محکوم می‌شود...

اما حوادث جنگ و وقایع غیرمنتظره جلوتر از مذاکرات کنگره و اقدامات حکومت هندوستان پیش می‌رسد. از جمله حمله‌ی آلمان به روسیه و ضربات تکان‌دهنده‌ی ژاپن در پرل‌هاربر و مالایا و سنگاپور. جنگ به سرحدات هندوستان کشانده می‌شود. دولت انگلستان تحت فشار و مصلحت‌اندیشی پرزیدنت روزولت، در دسامبر ۱۹۴۱ دستور آزادی رهبران کنگره را به منظور رضای ملت هندوستان صادر می‌نماید. در حالی که نظریات طرفین در زمینه‌ی مسئله‌ی شرکت در جنگ و آزادی هندوستان تغییر نکرده است و چرچیل نخست وزیر انگلستان است.

احتمال حمله‌ی قریب الوقوع ژاپن به هندوستان خود مسئله غامضی است. بعضی از مردم و رهبران ایالات آن را به فال نیک گرفته، ورود ژاپنی‌ها و خروج انگلیسی‌ها را ملازم با آزادی هندوستان می‌شمارند. اما کنگره‌ای‌ها به هیچ‌وجه چنین وعده‌ای به خود نمی‌دهند و جانشینی یک ارباب تازه نفس به جای ارباب ضربت خورده را خطرناک‌تر می‌دانند، ولی در اینکه چگونه باید دفع حمله ژاپنی‌ها را نمود که توأم با تصویب و ابقای انگلیسی‌ها نباشد و فلسفه‌ی عدم خشونت مورد اصرار گاندی نیز زیر پا گذارده نشود، اختلاف و اشکال فراوان وجود دارد.

از طرف دیگر، چیان‌کای‌چیک رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوای چین که یکی از متفقین است به دست‌وپا افتاده انگلستان را برای سازش با هندوستان و تقویت نظامی سرحدات خود عاجز کرده است؛ سفری به هندوستان برای ملاقات با نایب‌السلطنه و مذاکره با رهبران کنگره می‌نماید. پیشنهاد و اصرار او به سران کنگره این است که هندوستان استقلال خود را در طی مراحل تدریجی به دست آورد و چون اختلاف کلی مابین حالت دومینیونی و استقلال مطلق وجود ندارد، فعلاً راضی به آزادی و خودمختاری شود. علاوه بر آن در اوضاع حاضر که دولت انگلستان باید در شرایط خطرناک موجود مسئولیت جنگ را برعهده داشته باشد عقل نمی‌پسندد که مسئولیت امور نظامی و دفاعی هندوستان را صد درصد به هندی‌ها بدهند. رئیس کنگره از این جهت امکان سازش را به شرط آنکه دولت انگلستان اطمینان بدهد بعد از جنگ، استقلال هندوستان قطعی خواهد بود مشکل نمی‌بیند.

نایب‌السلطنه روی خوشی به پادرمیانی رئیس‌جمهوری چین نشان نمی‌دهد. مع‌ذلک چیان‌کای‌چیک پیشنهادها و اصرار خود را به لندن می‌رساند.

در هر حال چه در اثر فشار روزولت روی چرچیل که یک نماینده‌ی مخصوص هم

بعداً به دهلی فرستاده بود و چه در اثر سفارش و خواهش چیان کای چک و یا اصلاً به اقتضای مصالح امپراتوری و تشخیص خودشان، جنگ جهانی دوم وسیله شد که دولت بریتانیا با نظر جدی تر و مساعدتری به خواسته‌های ملت هند توجه کند.



سر وینستون چرچیل ، نخست‌وزیر انگلستان

در کابینه‌ی ائتلافی زمان جنگ انگلستان به نخست‌وزیری سر وینستون چرچیل، وزیر مشاور هست که ستاره‌ی اقبال و شهرت کاردانی و قدرت مشکل‌گشایی او بعد از سفیر کبیری در مسکو و وارد کردن روسیه در جنگ علیه آلمان خیلی بالا گرفته است: سراسرافورد کریپس^۱ مأموریت دارد خواسته‌ی دیرین ملت هندوستان را برآورد و همکاری آنها را در جنگ برای انگلستان به ارمغان ببرد تا خیال بریتانیا از این ناحیه‌ی دنیا راحت شود. دولت انگلستان حاضر شده است هیأت اجراییه نایب‌السلطنه یعنی وزرای او یک سره هندی باشند و پس از پایان جنگ، خودمختاری هندوستان را رسماً و قانوناً عملی سازد.

در ملاقات اولیه‌ای که در مارس ۱۹۴۲ با رئیس کنگره ترتیب داده شده بود آقای کریپس در جواب سؤال رئیس کنگره راجع به نقش نایب‌السلطنه در هیأت اجراییه دولتی و روابط فیما بین می‌گوید: «مثل نقش پادشاه انگلستان در کابینه خواهد بود»، یعنی در واقع نظارت کلی و ریاست عالی و اجرای مصوبات هیأت دولت هندی.

۱. Sir Stafford Cripps

بدیهی است که چنین فرمولی نمی‌توانست مورد مخالفت زیاد کنگره قرار گیرد و محیط خوش‌بینی مساعدی فراهم می‌شود؛ ولی وقتی گزارش به کنگره برده و قرار می‌شود مذاکرات شفاهی به صورت موافقنامه‌ای روی کاغذ بیاید معلوم نیست در آن فاصله‌ی کوتاه چه دست‌های شیطانی از ناحیه‌ی دستگاه نایب‌السلطنه یا در جریان کسب دستور از لندن در کار می‌آید که آقای استافورد کریس از تصریح قسمت اخیر و حساس اظهارات خود یعنی تبعیت نایب‌السلطنه از نظریات هیأت اجرایی هندی طفره می‌رود. موضوع وزارت جنگ و امور مربوط به دفاع و ارتش هندوستان نیز که به عقیده‌ی او باید صددرصد تابع اوامر فرماندهی کل قوا (لرد ویول)^۱ باشد مابه‌الاختلاف دیگری می‌شود که البته اهمیت مسئله‌ی اول را ندارد. علاوه بر آن، در مورد اختلاف فرقه‌ای، آقای کریس اظهار داشته بود که به نظر کابینه‌ی زمان جنگ انگلستان، حل مسئله‌ی هندوستان بدون حل مسئله‌ی فرقه‌ها و رفع اختلافات مذهبی امری است محال، و بهتر است قبلاً مسلمین و هندوها خودشان راه توافقی پیدا کنند. با پافشاری که طرفین در نظریات خود ابراز داشتند بالاخره میسیون^۲ کریس با شکست روبرو گردیده، دست خالی مراجعت کرد. آزادی هندوستان و شاهد مقصودی که تا این حد به آغوش نهضت ملی نزدیک شده بود از دست رفت!

در مجالس سنا و شورای و اشنگتن نیز این قضیه طی نطق‌های مفصل و خشن مورد بحث قرار گرفت. آزادی چنان تحفه‌ی سهل‌الحصولی نیست که بعد از نیم قرن جان‌فشانی باز هم ناکامی و خون دل نداشته باشد. ضمناً این را هم باید دانست که آزادی هر قدر دیرتر و سخت‌تر به دست آید قدرش شناخته‌تر و وجودش ثمربخش‌تر خواهد بود. آزادی‌هایی که با هیاهو و جنجال و چهار ترق و توروک به دست آید مثل مال باد آورده و یا پول در قمار یافته است که به همان سهولت و سرعت هم از کف به در می‌رود و یا منکوب و مخدوش می‌شود.

شکست میسیون کریس و عصبانیتی که از عدم تغییر نظر بریتانیا در شناسایی حق آزادی و اختیار هندوستان پیدا شده بود از یک طرف، و خطرات قریب‌الوقوع حمله‌ی ژاپن از طرف دیگر، محیط فوق‌العاده ناراحت در هندوستان و اختلاف نظرهایی ایجاد می‌کرد که مردم کثیری از خشمی که نسبت به انگلیسی‌ها داشتند از

۱. Lord Wavll

۲. «میسیون» (Mission) به معنی مأموریت، هیأت اعزامی (ب.ف.ب).

ورود ژاپنی‌ها استقبال می‌کردند. ولی رهبران کنگره سخت با این طرز فکر مخالف بوده می‌گفتند: انگلیس در صورت تمایل می‌تواند هندوستان را نیز مانند مالایا، سنگاپور و برمه رها کند ولی هندی‌ها نمی‌توانند از میهن خود دست بردارند. باید نیرویی برای دفاع خود فراهم آوریم و زنجیر اسارت را بگسلیم. اگر آزاد بودیم به هر کشوری که به ما حمله کند با اسلحه جواب خواهیم داد ولی اینکه که دفاع مسلحانه را از ما دریغ داشته‌اند با سلاح مقاومت منفی پایمردی نشان خواهیم داد. یعنی با همان اسلحه که در بیست سال گذشته بهره‌مند بودیم و کسی نتوانست از دست ما بگیرد.

در داخل کنگره نیز طرز دفاع و جنگ با ژاپنی‌ها مورد اختلاف بود؛ اکثریت عقیده داشتند که با خواستن خاتمه‌ی تسلط بریتانیا بر هندوستان به‌هیچ‌وجه نباید برای انگلستان و نیروهای متفقین موجبات اضطراب در مساعی جنگی آنها علیه آلمان و ژاپن فراهم شود و خللی در نیروی دفاعی آنها پیش آید.

در این گیرودار گاندی شعار «هندوستان را ترک کنید» را عنوان نمود. نظر مشارالیه و پیروانش این بود که فقط در سایه‌ی چنین شعاری هندی‌ها می‌توانند هم دست انگلستان را از میهن خود کوتاه کنند و هم جلوی بهانه‌ی ژاپن را بگیرند. بنابراین شعار به ضرر دفاعی انگلستان نخواهد بود و با توجه به مشکلات دفاعی خود در خارج با هندوستان در نخواهد افتاد. ابوالکلام آزاد، رئیس کنگره و نهرو و عده‌ی دیگری از رهبران به‌هیچ‌وجه خوشبین نبوده، یقین داشتند که دولت هندوستان نمی‌تواند کارشکنی‌ها و دردهای داخلی را قبول کند؛ بلادرنگ عکس‌العمل نامطلوب خواهد کرد و دست کنگره بسته خواهد شد. همین‌طور هم شد؛ دولت، گاندی و کلیه‌ی اعضای کمیته‌ی اجرایی و رهبران کنگره را برای چندمین بار روانه زندان‌ها کرد (اوت ۱۹۴۲).

کمیته‌ی کنگره فقط تا این حدود توانسته بود به خود بجنبد و دستوری صادر نماید که اگر ما سر جای خود بودیم، نهضت «هندوستان را ترک کنید» بر طبق رهبری گاندی اجرا خواهد شد، ولی اگر سلب اختیار و قدرت از ما نمودند مردم در اتخاذ روش مناسب آزاد خواهند بود.

گاندی را در قصر آقاخان در پونا جا دادند و هیأت اجراییه‌ی کنگره را به زندان نظامی احمدنگر که تحت نظر کامل سربازان انگلیسی بود بردند تا هیچ‌کدام با هندی‌ها و با دنیای خارج کمترین ارتباطی نداشته باشند و نتوانند کاری بکنند.

با همهی استادی که در استتار این عمل به کار رفته بود مردم از بازداشت دسته‌جمعی رؤسای کنگره آگاه شدند و تظاهرات و اغتشاش‌ها و خرابکاری‌های ضدجنگی فراوان در بنگال و بیهار و ایالات متحده و بمبئی روی داد. حتی پس از بازداشت یکی از رهبران مسلمان کنگره آقای آصف علی، خانم‌اش به فعالیت و مسافرت در سراسر کشور پرداخته بدون توجه به فلسفه‌ی عدم خشونت، اسباب مزاحمت مساعی جنگی بریتانیا را فراهم می‌ساخت و پول برای مخارج جمع‌آوری می‌نمود. وی عملیات خود را در خفا ادامه داد. عده زیادی از مأمورین دولت و صاحبان صنایع و تجار نیز به مشارالیها کمک کردند و چندی در خانه‌های افسران منزل داشت. کنگره مجدداً غیرقانونی اعلام گردید. ظرف ۴ ماه ۶۰'۰۰۰ بازداشت صورت گرفت و نزدیک به ۱۰۰۰ نفر مقتول و ۱۶'۰۰۰ مجروح شدند. در چنین شرایط خاصی، حوادث عمده‌ای از نظر نهضت آزادی هندوستان در سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ روی نداد.

گاندی یک بار با اطلاع قبلی دولت دست به روزه‌ی ۲۱ روزه جهت کفاره‌ی گناهان خود زد و ظرفیت خارق‌العاده‌ی تحمل رنج او مجدداً به ثبوت رسید. پس از آزادی نامه‌ای به دولت نوشت که اگر هندوستان آزاد شود جانب انگلستان را در جنگ خواهد گرفت. انگلستان اعتنایی به این پیشنهاد و تغییر رویه نمود. زیرا دیگر اوضاع جنگ عوض شده بود و آنها خود را در آستانه‌ی پیروزی و در حال بی‌نیازی از کمک هندوستان می‌دیدند. ملاقاتی نیز با محمدعلی جناح به قصد جلب موافقت مسلم لیگ کرد که آن نیز بی‌نتیجه و موجب تقویت جناح شد.

پس از حمله‌ی متفقین به اروپا، دولت هندوستان نگاهداری رهبران را در زندان نظامی لازم ندیده هر کدام را به زندان‌های محلی خود و در وضع بهتری منتقل ساخت. در آوریل سال ۱۹۴۵ جنگ اروپا تقریباً تمام شده بود. در ماه مه، اورپول فرمانده کل قوا و نایب السلطنه هندوستان در مراجعت از لندن اعلام داشت، دولت انگلستان بنا به وعده‌های قبلی اقدامات تازه‌ای برای حل مسئله‌ی هندوستان به عمل خواهد آورد و چون قرار است کنفرانس در سیملا با حضور رؤسای مسلم لیگ و کنگره تشکیل شود، رئیس کنگره و اعضای کمیته اجرایی آزاد خواهند شد (بعد از سه سال و نه ماه).

بدیهی است که این وعده و اقدام انگلستان روی جوانمردی و آزادی‌خواهی نبود.

مقاومت‌ها و مخالفت‌های مردم و رهبران آنها علی‌رغم بند و زنجیره‌های خونین دوران جنگ، به مرحله‌ای رسیده بود که اداره و استفاده از هندوستان را روز به روز مشکل‌تر می‌ساخت و اتخاذ تدبیر و قبول تغییر جدیدی را ایجاب می‌نمود. به‌علاوه همان نیروی مقاومت و قدرت اراده‌ی مردانه هندوستان در طرفداری از دموکراسی و حقوق جهانی، در نظر آمریکایی‌ها ارزش خاصی به آنها داده بود. ضمناً چون هنوز نشانه‌ای از شکست ژاپن در آسیا دیده نمی‌شد و برمه و سنگاپور و اندونزی را همچنان در تصرف داشت و موقع آن رسیده بود که روسیه بر طبق وعده‌ی خود به ژاپن حمله کند، آمریکا بسیار علاقه و اصرار داشت دست هندوستان برای همکاری در این قضایا باز شود.

قبل از آنکه به دنبال قضایا و مطالعه جزئیات این جریان‌ها بپردازیم یک نظر کلی به گذشته و عوامل غیرسیاسی پشت‌پرده می‌اندازیم و سپس وارد مرحله‌ی نهایی نهضت می‌شویم.

تضاد ذاتی عدل و ظلم یا مقابله لیبرالیسم و استعمار در تنازع حق و باطل

در ابتدای کتاب گفتیم قیام آزادی‌طلبی و استقلال‌جویی هندوستان از این جهت ممتاز و مستثنی است که عوامل و جهات موجود تماماً حکم بر نفی و نقض آن می‌کرد و ظاهراً روزنه‌ی امید و نقطه‌ی اتکاء و توسلی به‌نظر نمی‌آمد، مع‌ذلک چنین قیامی با منتهای وسعت و قوت صورت گرفت. اینک ملاحظه می‌نمایید که قیام، من حیث المجموع رو به پیشرفت و موفقیت بوده و مراحل پیروزی نزدیک شده است. البته پیدایش و پیشرفت نهضت بدون جهت و بی‌سبب نبود؛ احیای نیروهای معنوی و اتکای به نیروهای ملی کلید مشکل‌گشای این معما و عامل اساسی کار بوده است. اما این موجبات و مقتضیات تماماً جهات داخلی مسئله و طرف هندی نهضت است که به‌جای خود مسلم و مؤثر می‌باشد؛ باید دید از جهت خارجی مسئله یعنی طرف انگلیسی و عملی قضیه چه شد که چنان دولتی با تمام هوشیاری و تدبیر و زور، قدم به‌قدم راه عقب‌نشینی و تسلیم را پیش گرفته است؟ چه حربه و چه وسیله‌ای نهضت آزادی هندوستان علیه امپراتوری انگلستان به کار برد که کارگر افتاد؟^۱

۱. همان امپراتوری که وقتی گاندی اصل عدم زور خود را اعلام کرد و مقاله‌ی تهدیدآمیزی علیه قدرت بریتانیا نوشته بود از لرد بیرکنهد (Lorod Birkenhead) و لرد مونتاگ تلگرافی به این مضمون صادر می‌شود:
←

صرف نظر از پایداری و بردباری کمرشکن - که قبلاً نشان دادیم و هندی‌ها توانستند گوی سبقت را از با ظرفیت‌ترین و پرصبرترین اقوام پیروزمند دنیا ببرند - باید گفت نقطه ضعفی حتماً در برج و باروی قلعه‌ی مستحکم امپراتوری وجود داشته است که بالاخره راه رخنه به مهاجمان داده و هندی‌ها از آنجا موفق به نفوذ و ایجاد شکاف در حصار حصین شده‌اند.

غالباً ضعف هر کس و هر ملت از همانجا سرچشمه می‌گیرد که قوت او؛ یکی از عوامل اقتدار و اعتبار ملت انگلیس که آنها را چندین قرن است به صورت قدرت و سیاست درجه اول دنیا یا یکی از آنها نموده و نگاهداشته است، قدرت قانون و آزادی یا لیبرالیسم انگلیسی است. در انگلستان حکومت قانون و اصل عدالت لااقل در چهارچوب ملت و دولت خود و در حدود آنچه به‌عنوان قانون و عدالت پذیرفته‌اند، از هر جای دیگر دنیا بیشتر رعایت و اجرا می‌شود.

دستگاه قضایی انگلستان به لحاظ استحکام و استقلال ضرب‌المثل است. دیدید چگونه در دیوان دادگستری لاهه، قاضی انگلیسی علیه دولت و منافع خودشان به سود ایران رأی داد، در صورتی که قاضی هندی چنین نکرد و قاضی روسی تمارض نمود! برای یک انگلیسی، قصاص بدون حکم محکمه قابل تصور نیست. آنها از قدیم ژاندارکِ مغلوب و اسیر جنگی خود را اول محاکمه می‌کردند، بعد می‌سوزانند! در جنگ بین‌المللی اخیر نیز دادگاه نورنبرگ را راه انداختند. اگر سر ببرند، باید با پنبه‌ی قانون ببرند!^۱

→ «اگر وجود امپراتوری ما به خطر افتاده است، اگر مانع از این می‌شوید که حکومت بریتانیا به تعهدات خود در قبال هند عمل کند، اگر تصور می‌کنید که ما در فکر بیرون رفتن از هند هستیم، بیهوده می‌کوشید مصمم‌ترین ملت‌های دنیا را که با تمام قوای لازم پاسخ خواهد داد به مبارزه بطلبید.»

۱. ببینید آقای برومسفیلد، رئیس محکمه‌ای که گاندی را در سال ۱۹۲۰ به شش سال حبس محکوم می‌نماید چگونه با متهم صحبت می‌نماید:

«آقای گاندی! با اقرار به‌اعمالی که مرتکب شده‌اید تا حدودی کار مرا آسان کردید. لیکن صدور یک حکم عادلانه مشکل‌ترین کاری است که قاضی در پیش دارد؛ تجاهل به‌اینکه شما در نظر میلیون‌ها انسان، رهبری بزرگ و میهن‌پرستی عالیقدر هستید غیرممکن است.»

حتی کسانی که در سیاست با شما اختلاف نظر دارند در شما به چشم مردی با آرمایی بلند و زندگانی شریف و حتی مقدس می‌نگرند... لیکن وظیفه‌ی من این است که درباره‌ی شما فقط مانند یک فرد عادی که تابع قانون است قضاوت کنم... محتملاً در هندوستان ←

انگلیسی تحمل شنیدن عقیده‌ی مخالف را دارد؛ حتماً وصف هاید پارک لندن را شنیده‌اید که در محوطه‌ی سرگشاده‌ای از باغ عمومی شهر لندن، مردم دسته دسته دور گویندگان و مبلغین احزاب و مرام‌های مختلف که روی چارپایه ایستاده، حرف می‌زنند جمع می‌شوند، بدون آنکه دشنام و دعوا و یا سر و صدا از کسی دربیاید یا دو دسته‌ی مجاور که متعلق به دو دسته مخالف هستند کار به کار یکدیگر داشته باشند. انگلیسی‌ها پدر حکومت پارلمانی و اهل انتقاد آزاد و آزادی مطبوعات و عقاید و اجتماعات هستند. درست است که رفتار و اخلاق یک انگلیسی و به‌طور کلی یک اروپایی در خارج اروپا در میان بومی‌ها خیلی با آنچه در لندن و پاریس دارند فرق می‌کند؛ ولی بالاخره انگلیسی هر جا برود انگلیسی است. علاوه بر آن، حکومت و سیاست یک مستعمره مثل هندوستان نمی‌تواند خارج از چهارچوب عمومی انگلستان باشد، خصوصاً که دولت‌های مستعمرات جواب‌گوی دولت‌های لندن و مردم انگلستان‌اند و انگلیسی‌ها در به‌کاربردن سلاح قانونی و مقررات، ورزیدگی کامل دارند.

حتی در ایران، خارج از دخالت مستقیم و مسئولیت آنها این واقعیت به‌خوبی در شرکت نفت قبل از ملی شدن مشهود بود. در غاصب بودن شرکت نفت سابق و پایمال شدن کلی حقوق ملت ایران و کارمندان و کارگران ایرانی شرکت حرفی نداریم و انواع تدبیر و تبعیض‌ها برای حداکثر بهره‌برداری کمپانی انگلیسی از ذخایر زیرزمینی و نیروی انسانی ایران در آن به کار رفته بود. اما وقتی شما اساس امتیاز و اصول استخدام را قبول می‌کردید در حدود مقررات موضوعه حقوق و پاداش و اضافات و امتیازات (خانه، کولر، ماشین، مرخصی، بازنشستگی و غیره) شما محفوظ و مسلم بود.

نباید تصور کرد که این اخلاق و عمل در نزد آنها تصنعی و تظاهری است که برای فریب سایرین یا یک نوع تحمیل بر نفس و تقوای خلاف رغبت و منفعتشان باشد. انگلیسی‌ها چنین تشخیص داده‌اند- و خوب هم تشخیص داده‌اند- که لازمه‌ی بهره‌مندی صحیح از زندگی، حسن اداره‌ی کارها و بالاخره راه بقاء و ترقی ملت و

→ تعداد کسانی که از صمیم قلب متأسفند از اینکه شما با رفتار خود دولت را در محضور گذاشته و کاری کرده‌اید که آزادکردنتان برای او ممکن نیست کم نیستند لیکن چه باید کرد... من می‌کوشم آنچه را درخور شأن شما است با منافع عمومی در ترازوی عدل بسنجم...»

امپراتوری آنها پای بندی به سنن مقبول، رعایت مقررات و اجرای قوانین موضوعه است. کاملاً متذکر هستند که اگر لیبرالیسم نبود، انگلستان در قرن ۱۸ و ۱۹ دارای چنان قدرت اقتصادی و سیاسی در دنیا نمی شد.

حال نگاه مان را از جزیره به شبه قاره برگردانیم. یکی از نکات برجسته و مطالبی که حتماً بعد از چندبار تکرار شما را هم به تعجب یا لاقبل به توجه واداشته این است که تقریباً کلیه رهبران داخل و خارج کنگره اهل وکالت و قضاوت بودند و غالباً از دست پروردگان دانشکده های حقوق انگلستان بودند: گاندی، اقبال و حتی سرسید احمدخان، نهرو پدر و پسر، جناح، لالا لچپت رای، پاتل، داس و غیره. البته تعدادی هم مردان روحانی یا فرهنگی بودند که آنها نیز از دریچه دیگری با حقوق و قانون و عدالت سر و کار داشتند؛ خیلی کمتر به نام مالک، کاسب، مهندس و مخصوصاً ژنرال و سرهنگ و سرجوخه برخورد کرده ایم؛ تک و توک دکتر هم دیده می شد. در این مطلب، سری نهفته است. باید گفت هندی ها سوراخ دعا را خوب پیدا کرده بودند. از همان دریچه یا شکاف های دروازه ی عظمت و قدرت امپراتوری وارد قلعه شدند. می دانستند که موازین و مباحث قانونی جا پاهای محکمی برای در افتادن با انگلیسی هاست. یا به عبارت دیگر، کسانی که از این مسیر وارد شدند راه یافتند و به جایی رسیدند.

انگلیسی ها از ابتدا مدعی بودند که در شبه قاره ی هند، سایه ی امنیت و عدالت می گسترانند و نهال نظم و قانون می کارند. واقعاً هم در عین تأمین منافع خود کاملاً کوشای در این امر و رعایت قانونی - که البته به سود خودشان وضع می کردند - بودند. اگر نظم و نسق در کلیه ی شئون و امور به هندوستان برقرار نمی کردند. اصلاً نمی توانستند چنان کشور پهناور پر جمعیت پر از پیچ و خمی را به سهولت و به سود خود اداره نمایند. در سرگذشت نهضت تا به حال می دیدید که همه جا قانون پیشاپیش پلیس حرکت می کرد. تا زمانی که اجتماعات و مطبوعات آزاد بود (تا حدود سال های ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸) کسی مانع و متعرض رهبران و مردم هندوستان - هر قدر هم که به زمین و آسمان بد می گفتند - نمی شد. بازداشت ها بر طبق مقررات مصوبه و ابلاغ های قبلی و اخطارهای کتبی به عمل می آمد و مدت بازداشت را دادگاه های محلی در طی یک محاکمه معین می کردند. برای شکستن قلم، ارباب مطبوعات را زیر لگد و شلاق نمی انداختند و ترور نمی کردند. ابتدا عوارض و ودیعه

وضع کردند و محدودیت ایجاد نمودند، بعد تصویب نامه‌ها و مقرراتی گذراندند که اجازه‌ی جریمه یا توقیف‌های موقت محدود را می‌داد. بی‌مقدمه و به دلخواه قفل به در روزنامه یا باشگاه و کنگره نمی‌زدند. رهبران هندوستان قبلاً می‌دانستند جزای فلان سخنرانی و مقاله یا حضور در میتینگ چند ماه زندان است و خود را آماده می‌ساختند. ناجوانمردی و خلاف انتظار و تجاوز از مقررات کمتر دیده می‌شد.

سر و کار داشتن با چنین دستگاه و دشمن در عین سخت بودن شانس بزرگی است، زیرا تکلیف‌ها و حساب‌ها روشن است. خیلی با آنجاها که ظاهر کار و داعیه‌ها مستقل و ملی بودن است ولی هیچ قرار و انصاف در کار نیست فرق دارد!

کنگره ابتدا از طریق بحث‌های حقوقی و پارلمانی و با اعتراضات قانونی کار خود را شروع می‌کرد. پس از آن پای اعتصاب و افتراق پیش می‌آمد. خوشبختانه در طلیعه‌ی نهضت راه خیلی باز و میدان عمل فراخ و نسبتاً هموار بود. بعدها که نهضت پیش رفت در هر قدم انگلیسی‌ها یک درجه محدودیت‌ها را بیشتر و دایره را تنگ‌تر کرده مقررات مشکل و متعدد جلوی پای آزادی‌خواهان می‌گذارند. به‌این ترتیب، دو حریف پا به پای هم پیش رفتند: یکی بر شهادت و جسارت می‌افزود و درس مبارزه و فداکاری می‌آموخت و دیگری در ممانعت و شدت محکم‌تر می‌شد؛ ولی همه وقت حریم و حقوق محفوظ بود.

دکتر مصدق، رهبر ملی ایران نیز از همین حربه‌ی انگلیسی علیه انگلستان استفاده کرد. اگر از غیرطریق «قانون ملی کردن صنعت نفت» که انگلیسی‌ها در مورد صنایع فولاد و زغال و چیزهای دیگر در کشورشان اجرا کرده بودند وارد می‌شد، مسلماً به پیروزی نمی‌رسید. حال اگر این پیروزی را دیگران به‌باد دادند به‌اصل مطلب مربوط نیست.

به‌طور خلاصه، روحیه‌ی مخصوص انگلیسی به‌نهضت آزادی هندوستان کم‌کمک نکرد. در عین آنکه عمل استعماری و سیاست دولتی عمل قابل محکومیت و خلاف حق و انسانیت است و اکثریت ملت و مجلس به آن رأی داده بودند، در میان ملت انگلیس و مجلسین چه بسا اشخاصی پیدا می‌شدند که حق و عدالت و انسانیت را بر منافع امپراتوری ترجیح می‌دادند و خیلی قبل از تأسیس کنگره و دیپلم گرفتن گاندی‌ها و نهروها، در نوشته‌ها و گفته‌های خود مدافع دلسوز معنویات و ملت هندوستان و حتی راهنمای نهضت آنها شده بودند. در بحث‌های گذشته به اسامی

چند نفر آنها برخوردارید و علاوه بر آن به خاطر دارید که مؤسس کنگره و مسلم لیگ و مؤسس مجمع استقلال داخلی هندوستان^۱ افرادی از خود انگلیسی‌ها بودند. شش نفر از هندی‌ها در دوران قدرت حزب لیبرال در پارلمان انگلستان انتخاب شده بودند. در شرح حال سید جمال‌الدین نیز خواندید که وقتی انگلیسی‌ها او را به دست سرسپردگان و نوکران خود، از هر شهر و دیاری بیرون می‌کردند و به هیچ وطنی راه نداشت، لندن را پناهگاه و سنگر خود قرار داد؛ یا چند سال در پاریس اقامت و فعالیت داشت. این امکان و اتفاق اختصاص به سید جمال‌الدین نداشته است. پایتخت‌های ممالک دموکراتیک اروپای غربی همیشه برای رهبران رانده شده از وطن نهضت‌های انقلابی، مأمن و ملجأ بوده است. چرا؟ برای آنکه آنها برخلاف ما این اندازه اهل دروغ و دورویی نیستند و قوانین آنها حکم یک بام و دو هوا را ندارد. اگر در قوانین خود می‌نویسند و در محاکم و مجالس می‌گویند که در آنجا مردم مصونیت فکری و آزادی عقیده دارند و متعرض هیچ کس جز به حکم قانون نمی‌توان شد، این مطلب را درباره‌ی خودی و بیگانه و موافق و مخالف اجرا می‌نمایند. این شانس دوم نهضت آزادی هندوستان بود و رخنه‌ای که با آنها راه نجات و پیروزی را نشان داد.

اما شانس سوم آنها که کمک بزرگ به مایه و پایه‌ی اصلی نهضت نمود یا به عبارت صحیح‌تر مانع از بروز معنویت و رشد مقاومت و قدرت اخلاقی نشد این بود که دستگاه استعماری مستقیم انگلستان در هندوستان، عامل ترویج فساد و تخریب اخلاق نبود، البته نه به خاطر هندی‌ها یا رضای خدا بلکه برای خاطر منافع خودشان. استعمار هندوستان و اداره‌ی آنجا ممکن نبود با رواج دزدی و ارتشاء یا خودسری و دروغ انجام پذیرد. خواه ناخواه می‌بایستی وظایف و مشاغل و اداره‌ی امور مختلف مملکت (از درجات اول و دوم به پایین) به دست هندی‌ها و به نرخ ارزان سپرده شود؛ اگر اجازته‌ی دزدی و تبعیض و تبلی را می‌دادند دودش به چشم خودشان می‌رفت؛ بنابراین ناچار بودند در سیاست اداری و در روابط با مردم نیز اصول صحیح را مجری دارند و نگذارند مردم هندوستان که برای انگلستان به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم سرمایه‌ی حیاتی و منبع کار و درآمد هستند ضایع و فاسد گردند.^۲ برخلاف ممالک

۱. Home Rule League

۲. البته در میان کارمندان استعمار و مأمورین دولت هند و مخصوصاً آنها که با رعایای بی‌اطلاع بی‌سواد سر و کار داشتند رشوه‌گیری و زورگویی برای مداخل خود وجود داشته است، ولی اولاً خیلی شدید و عام نبوده و ثانیاً در مقامات و مراتب بالا، کمتر رایج بوده است.

شبه استعماری یا استعماری نوین که ظاهراً مستقل اند و در آنجا با به کار بردن وسائل خلاف آنچه ذکر شد و با کشتن شخصیت و ضایع کردن اخلاق مردم موجبات تسلط و ادامه حکومت ایادی خود را تسهیل می نمایند.

به علاوه، طرف شدن مستقیم با دولت های بزرگ صاحب اعتبار و حیثیت که از مردم صاحب ریشه تشکیل شده است، از جهتی آسان و ثمربخش است؛ با آنها از در حق و قانون می شود کنار آمد. چون هر چه باشد به آبرو و اعتبار خود در کشورشان و در دنیا علاقه مندند. نه مثل دولت های دست نشانده ای نوکری صفت بی آبرو که از هیچ خلف عهد و عمل خلاف قانون و انصاف و از هیچ پستی و زشتی باک ندارند.

شرح طولانی فوق از جهت توضیح بیشتر قضایا و جستجوی کامل تر عوامل و جوانب نهضت هندوستان بود، نه از جهت تخفیف قدر و منزلت نهضت کنندگان؛ مسلماً به آنچه رسیدند و در صفحات بعد خواهید رسید چیزهایی نبود و نیست که خود به خود به دست آمده یا صرفاً محصول عوامل مساعد موجود بوده باشد. تا هندی ها حاضر به قبول انواع محرومیت ها و فداکاری ها و بذل مال و جان نمی شدند محال و ممتنع بود به جایی برسند.

در هر نهضت همیشه عوامل خارج و داخل اعم از مخالف و موافق وجود دارد ولی قدم های اول از ناحیه ی خود ملت یا شخص باید برداشته شود. در هر جا همین که اراده و حرکت اولیه در شخص تحقق یافت دیر یا زود عوامل برای کمک به او خواهند رسید یا عوامل موجود به کار خواهند افتاد. از قدیم گفته اند از تو حرکت از خدا برکت!

در هر حال، این نکته را نباید از نظر دور داشت که اگر نهضت آزادی هندوستان علی رغم ضعف وسیع داخلی و قدرت و وسائل عظیم خارجی راه موفقیت را پیموده است از این جهت است که هدف و نیروی حرکت دهنده ی آن از ابتدا تا انتها خیلی عالی تر و در سطح فوق العاده بالاتری از آرمان های عادی رفاه زندگی و حکومت ملی بوده است. همیشه واقعیات و آنچه شخص یا ملت بدان می رسد خیلی عقب تر و

۱. اصلاً در دنیا هر چه هست از خداست (یا از طبیعت و از جبر تاریخ و مقتضیات هر طور تعبیر کنید). مگر روح مدافعه از حیثیت و حقوق خود که در مردم هند پیدا شد و روح قانون پرستی و لیبرالیسم انسانی که در طرف مقابل ظهور داشت خواسته و ساخته ی خدا نبود؟ همه ی اینها درست است ولی بالاخره «خود» هم این وسط یک وظیفه و نقشی دارد!

کم تر از خواست‌ها و برنامه‌های آرمانی است. بنابراین اگر هدف مریبان و رهبران هندوستان، رفع گرسنگی دهقانان، رسیدن به استقلال داخلی می‌بود حداکثر چیزی که به دست می‌آمد مختصر اصلاحات کشاورزی یا استخدام بیشتر کارمندان هندی و یک سلسله استقلال‌های محلی تا سطح شهرداری‌ها می‌بود. ولی قیام‌کنندگان هند- همان‌طور که در مورد ویوکاندا دیدید و در شرح پاورقی صفحه بعد از قلم تاگور درباره‌ی گاندی می‌خوانید- نه تنها نجات هندوستان بلکه نجات دنیا را هدف قرار داده بودند^۱. در مورد رهبران سطح پایین تر کنگره نیز ملاحظه کردید چگونه در جنگ بین‌الملل دوم در عین مبارزه با انگلستان با دشمنان فاشیست و امپریالیست انگلستان نیز مخالفت داشتند و استقلال و آزادی را از یک دریچه‌ی فوق ملی نگاه می‌کردند.

۱. تاگوردر «مجله جدید» مورخ مه ۱۹۲۱ چنین می‌نویسد:

«من امیدوارم این نهال یعنی روح فداکاری و قبول رنج، برومند و شاداب نشو و نما کند... آزادی واقعی همان است و بس... هیچ چیز حتی استقلال ملی چنین ارزنده و گرانبها نیست... غرب، ایمان تزلزل ناپذیر به زور و به ثروت مادی دارد که خاص خود اوست. در نتیجه هرچه بیهوده برای صلح و خلع سلاح گریبان چاک بزند و فریاد کند، خصلت درندگی او بلندتر نعره خواهد کشید... این واقعیت که نیروی معنوی قدرتی است مافوق زور وحشیانه تنها به وسیله ملتی که بدون سلاح است به اثبات خواهد رسید... روزی خواهد آمد که یک صاحب‌دل نحیف و کاملاً رها از قید تسلیحات ثابت کند که فقط سلیم النفسان وارث کره خاک خواهند شد. بنابراین قطعی است که مهاتما گاندی با جسم نحیف و وارسته از کلیه‌ی قیود مادی، قدرت بی‌انتهای سلیم النفسان و ضعیفان را که در اعماق قلب انسانیت هند اهانت‌دیده و مغرور، مخفی است برانگیزاند؛ مقدرات «نارایانا» یعنی نیروی معنوی را به‌عنوان متحد خود برگزیده است نه «نارایانی سنا» یعنی نیروی عضلانی را... ولو اینکه ما بتوانیم خویشتن را با جملاتی که از مغرب آموخته‌ایم فریب بدهیم. سواراج هدف ما نیست. نبرد ما یک نبرد فکری است. نبرد است برای انسان. ما باید بشریت را از تارهایی که بدور خود تنیده است یعنی از این تشکیلات خودپسندانه ملی آزاد کنیم... پیوند ما باید با «نارایانا» یعنی واجب‌الوجود باشد و پیروزی ما متضمن چیزی جز پیروزی عالم نخواهد بود... ما گدایان ژنده پوش شرق، آزادی را برای بشریت فتح خواهیم کرد...»

فصل پنجم

مراحل نهایی نهضت

* * *

باز هم پیروزی‌ها و شکست‌ها

بدبختی تازه، از کنفرانس سیملا تا میسیون باتن^۱

در ۱۴ ژوئن ۱۹۴۵ وزیر هندوستان در پارلمان انگلستان اظهار داشت که هندوستان همه نوع همراهی برای شرکت در جنگ به‌عنوان یک ملت آزاد خواهد کرد و قرار است از نمایندگان مسلم لیگ و کنگره درخواست تشکیل دولت شود. دیری نگذشت که دعوت رسمی نایب‌السلطنه برای شرکت در یک کنفرانس میزگرد رسید و کنفرانس در اواخر ژوئن در شهر سیملا، مقر نیابت سلطنت تشکیل شد.

اصول پیشنهادهای لرد ویول همان طرح میسیون گریپس سال ۱۹۴۲ بود. با این تفاوت که می‌گفت، من کوشش خواهم کرد نایب‌السلطنه همیشه برطبق آراء هیأت مجریه‌ی صد در صد هندی اقدام نماید و مسئله هندوستان بعد از پایان جنگ حل شود، نکته قابل توجه دیگر این بود که انگلستان قدم مجدد به طرف هند را در زمانی برمی‌دارد که از خطر جسته و وضع او به لحاظ نظامی و بین‌المللی، دیگر مانند سال ۱۹۴۲ نیست.

رئیس کنگره - که هنوز ابوالکلام آزاد است - پیشنهادهای نایب‌السلطنه را با خوش‌بینی تمام تلقی می‌کند؛ کنگره نیز پافشاری در مخالفت نمی‌نماید زیرا این

۱. Lord Mountbatten

اطمینان را به دست می آورد که ورود هندوستان در جنگ مشروط به مراجعه و تصویب مجلس مقننه هندوستان خواهد بود و کنگره از تماس با ارتش برکنار نخواهد بود. بنابراین از جهت روابط ما بین هندوستان و انگلستان پیشروی بزرگ و امیدواری کلی پیدا شده است. مصیبت تازه و مشکلی که چندان هم تازگی ندارد ولی تا به حال مانع اصلی به حساب نمی آمد سر در می آورد:

اختلاف شدید مسلم لیگ و کنگره

از این به بعد دشمنی مسلمانان و هندوها، قوز بالا قوزی است که گاهی اوقات درد اصلی و دشمن خارجی را تحت الشعاع قرار می دهد و با کمال تأسف معمای بغرنج یا لکه‌ی سیاهی در تاریخ نهضت آزادی هندوستان به بار می آورد. ما در پایان این بحث نظر مجددی به این مسئله دردناک که هر یک از طرفین سعی دارد گناه و ننگ آن را به گردن دیگری بیندازد خواهیم انداخت؛ فعلاً وقایع‌نگاری از تحول جاری قضایا را دنبال می کنیم.

لرد ویول در لیست هیأت اجراییه یا دولت خود، پنج وزیر به کنگره و پنج وزیر به مسلم لیگ می دهد و چهار نفر هندی دیگر را به اختیار خود می گیرد. کنگره پنج نفر را به این شرح معرفی نمود: ابوالکلام آزاد (مسلمان)، جواهر لعل نهرو و سردار پاتل (دو هندو) به اضافه یک پارسی و یک مسیحی. این طرز انتخاب بنا به پیشنهاد و اصرار ابوالکلام آزاد و برای اثبات ملی بودن کنگره و احتراز از جنبه فرقه‌ای و تعصب هندو داشتن آن بود. از چهار نفر انتصابی لرد ویول سه نفر هندو و یک نفر مسلمان بود (خضر حیات خان توانا، نخست وزیر پنجاب). به این ترتیب با پنج نفر سهم مسلم لیگ، مسلمانان هندوستان که فقط ربع جمعیت کشور را تشکیل می دادند دارای نصف آراء و اعضاء هیأت دولت می شدند. ولی آقای محمدعلی جناح، رئیس مسلم لیگ اصرار داشت که مسلم لیگ، یگانه مدافع مسلمانان در هندوستان بوده و نباید کنگره نماینده مسلمان انتخاب نماید. بنابراین از معرفی نماینده و ارائه لیست خودداری نمود...
کنفرانس سیملا منجر به شکست گردید!

پس از جریان فوق، نایب‌السلطنه اعلام کرد انتخابات عمومی در زمستان ۱۹۴۶ به عمل خواهد آمد. تا شروع انتخابات، دو واقعه‌ی مهم در خارج از هندوستان رخ داد. یکی انفجار بمب اتمی آمریکا روی هیروشیما یعنی تسلیم ژاپن و خاتمه‌ی جنگ به نفع متفقین و دیگری، روی کار آمدن حزب کارگر در انگلستان.

کمیته اجرایی کنگره با توجه به بهبود محیط خارج و رویه‌ی مساعد نایب‌السلطنه، در عین اینکه سعی دارد حالت و حرارت مبارزه را در مردم نگاه دارد از تشنج‌ها و تظاهرات جلوگیری می‌نماید و تمام نیرویش را روی آزادی کلیه زندانیان سیاسی و شرکت در انتخابات عمومی می‌گذارد.

پیروزی کنگره در انتخابات کاملاً نمایان می‌شود. ۵۵ درصد کل آراء با ۹۳۳ کرسی در مجالس قانون‌گذاری سراسر هند نصیب کنگره می‌گردد. مسلم لیگ نیز نسبت به وضع سابق خود و انتخابات سال ۱۹۳۷ پیشرفت فوق‌العاده‌ای در اثر فعالیت رهبران و رئیس آن احراز کرده است. از ۵۰۷ کرسی اختصاصی مسلمان‌ها، ۴۲۷ کرسی [بیش از ۸۴ درصد] را مسلم لیگ به دست آورده است. در صورتی که در سال ۱۹۳۷ فقط ۶۴ درصد آراء مسلمان‌ها به سود نامزدهای مسلم لیگ رفته بود. به این ترتیب، مسلم لیگ به عنوان یک تشکیلات نیرومند مؤثر، در برابر کنگره قرار می‌گیرد.

در این جریان‌ها تظاهر دیگری نیز از تغییر اوضاع و افکار در هندوستان بروز کرد که مسلماً در روحیه‌ی انگلیسی‌ها و در سیاست‌های اتخاذی آنها بی‌اثر نبوده است. توضیح آنکه تا چندی قبل کارمندان دولتی و مخصوصاً پلیس و ارتش، آلت اجرایی مطیع وفادار و بسیار با انضباط حکومت بودند و به وسیله‌ی آنها مردم کوبیده می‌شدند. اما اثر سال‌های متمادی فداکاری نهضت و تبلیغات کنگره بالاخره کار خود را کرده بذر آزادی‌خواهی و جسارت و طرفداری از کنگره در مغز افراد جوان نیروهای انتظامی و دفاعی نفوذ نموده بود. رئیس کنگره هر جا می‌رفت مورد احترام افسران و افراد نظامی قرار می‌گرفت.

در دوره‌ی جنگ، انگلیسی‌ها دیگر از طبقات مخصوص سربازگیری نکرده و داوطلب پذیرفته بودند. اینک داوطلبانی که به خدمت نیروهای دریایی و هوایی و زمینی درآمده بودند پس از پایان جنگ انتظار برآورده شدن وعده‌های قبلی انگلستان، یعنی آزادی کشورشان را داشتند. حتی افسران نیروی دریایی چون تقاضاهایی راجع به مزایا و غیره داشتند و برآورده نشده بود استعفای دسته‌جمعی و میتینگ دادند. بعد از سال ۱۸۵۷، برای اولین بار بود که دسته‌ای از نیروهای مسلح علیه دولت قیام می‌کردند. آن هم نیروی دریایی که چشم و چراغ امپراتوری و ستون فقرات استعمار و اقتدار انگلستان است! غائله به وساطت رئیس کنگره به نحوی فیصله پیدا می‌کند.

پس از آن، محاکمه‌ی افراد ارتش ملی - که بعد از تخلیه‌ی قشون انگلیسی از برمه برای نجات هندوستان از طرف عده‌ای از هندی‌ها تشکیل شده بود - پیش می‌آید که در آن کار هم نایب‌السلطنه جانب اغماض را می‌گیرد...
مجموعه‌ی این جریانات، آقای اتلی نخست وزیر دولت کارگری بریتانیا را بر آن داشت که در مارس ۱۹۴۶ در پارلمان بگوید:

«اوضاع هندوستان تغییر کرده و باید بدان توجه مخصوص داشت و هر اقدام که بنا به روش قدیم باشد نه تنها مسئله‌ای را حل نمی‌کند بلکه مشکل تازه‌ای به بار می‌آورد. هندی‌ها علی‌رغم اختلافات خود، در مسئله استقلال متحد هستند و درخواست همه‌ی آنها از هندو، مسلم، سیک و پارسی گرفته تا مهاسب‌ها، خواه سیاستمدار و خواه نوکر دولت، آزادی است و بس. اگر مشکلاتی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی به وجود آمد کلید حل آن به دست خود هندی‌ها خواهد بود.»

متعاقب این نطق یک هیأت دولتی در ۲۳ مارس ۱۹۴۶ به نمایندگی از طرف کابینه‌ی انگلستان متشکل از وزیر هندوستان، لرد اول دربار و سناتور کریپس وزیر کار به هندوستان وارد می‌شود.

مذاکرات کنفرانس سیملا این هیأت را متقاعد ساخته است که مسئله‌ی سیاسی هندوستان به مرحله‌ی سازش رسیده است ولی مشکل همان اختلاف مذهبی و فرقه‌ای است. مسلمانان به عنوان یک فرقه دربارہ‌ی آتی‌هی خود بسیار مضطرب بودند. درست است که در بعضی ایالات دارای اکثریت تام بودند و در این ایالات بیمی نداشتند ولی به طور کلی در هندوستان در اقلیت بودند و از اینکه موقعیت و مقام آتی آنها در هندوستان چه خواهد شد در اضطراب بودند. برای اولین بار مسلم لیگ در لاهور از احتمال تقسیم کشور صحبت به میان آورد و از آن روز به بعد آن ناحیه را پاکستان نامیدند. مسلم لیگ تقاضا داشت ایالاتی که در اکثریت مسلمان‌اند باید خودمختاری مطلق داشته باشند. اینک صورت وسیع تری به موضوع داده از تجزیه‌ی کشور و تأسیس دولت مستقل صحبت می‌نمایند.

به مناسبت ورود هیأت دولتی مأمور حل مسئله‌ی استقلال هندوستان، رئیس‌کنگره طرحی پیشنهاد می‌نماید که با توجه به وسعت فوق‌العاده کشور و اختلاف‌های زبان و عادات و شرایط جغرافیایی برای اینکه هر گونه بیم و هراس اقلیت‌ها از بین برود تشکیل کشور هندوستان بر اساس فدرال باشد، و خودمختاری ولایات تا آخرین حد

ممکن بر طبق مصوبات مجالس منتخب و دولت‌های محلی حفظ گردیده فقط مسائل دفاع، ارتباطات و روابط خارجی با دولت مرکزی باشد؛ در حقیقت شکل اداری هندوستان از زمان مغول و در دوران انگلیسی‌ها کم‌وبیش براساس ایالات و واحدهای نیمه جدا قرار داشت و در تحول‌های بعد از نهضت همیشه به طرف استقلال داخلی واحدها و حکومت فدرالی که در رأس آن نایب‌السلطنه‌ی انگلیسی و اداره‌ی خدمات هندوستان فرمانفرمایی می‌کردند سیر می‌نمود.

طرح میسیون دولتی که در مه ۱۹۴۶ انتشار یافت نیز در همین حدود بود منتهی کشور را به سه منطقه الف و ب و پ تقسیم می‌کرد. منطقه الف، ایالاتی بود با صد درصد اکثریت هندو؛ منطقه ب شامل پنجاب، سند، ایالات سرحدات غربی و بلوچستان؛ با اکثریت تام از مسلمانان می‌شد؛ و در منطقه پ یعنی بنگال و آسام مسلمانان دارای اکثریت مختصر بودند.

طرح میسیون دولتی مورد قبول کمیته اجرایی کنگره و مسلم لیگ قرار می‌گیرد. آقای جناح آن را حداکثر آن چیزی می‌داند که می‌شد به دست آورد. همه از این موفقیت و موافقت خوشحال شدند. در سراسر کشور شادی و جشن برپا داشتند؛ دو هفته‌ای از این پیروزی مدبرانه‌ی مسالمت‌آمیز نگذشته بود که یک بی‌دقتی یا خبط تاریخی جواهر لعل نهرو، رئیس وقت کنگره اوضاع را از هم گسیخت! بهانه‌ای به دست آقای جناح افتاد تا جریان به طرفی برود که نباید برود!

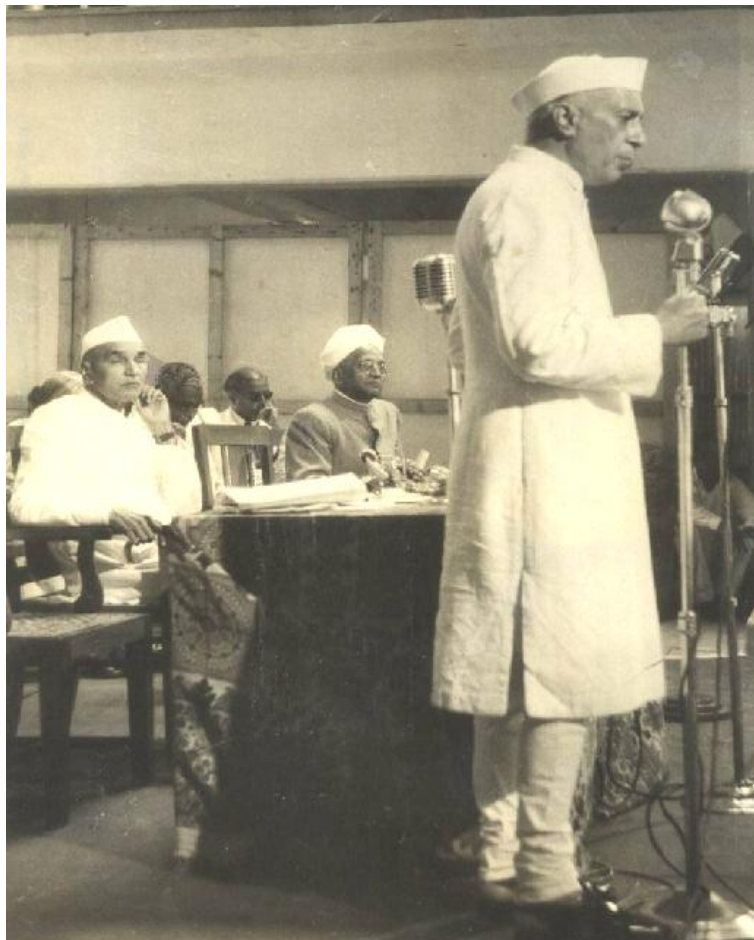
توضیح آنکه آقای نهرو در یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار می‌دارد:

«کنگره در مجلس شورا زنجیر توافقی بر دست و پا ندارد و در تغییر و اصلاح

طرح میسیون دولتی به هر طریقی که مفید بداند کاملاً آزاد است.»

این بیان رئیس کنگره نگرانی و ناراحتی مسلمانان و سوءظن و احیاناً سوءنیت بعضی از آنان را نسبت به نیت باطنی و برنامه‌های آتی کنگره به‌وجه حادی، زنده می‌کند. مسلم لیگ قطعنامه‌ای صادر نموده ایجاد پاکستان را تنها چاره کار دانست و موافقت خود را نسبت به طرح میسیون دولتی پس گرفت. با آنکه بعداً کمیته اجرایی که در وضع ناراحت‌کننده‌ی عجیبی قرار گرفته بود یک قطعنامه‌ی اصلاحی برای رفع و رجوع خبط رئیس خود صادر و اعلامیه‌ی سابق و موافقت با طرح میسیون دولتی را تأیید نمود، ولی مسلم لیگ باور نمی‌کرد. می‌گفتند، اگر کنگره در حال حاضر که انگلیسی‌ها در کشور هستند و قدرت به دست نیاورده است این‌گونه تغییر

رای بدهد بعد از این، اقلیت‌ها چه وضع و چه اطمینانی خواهند داشت!



جواهر لعل نهرو، اولین نخست‌وزیر هندوستان

جواهر لعل نهرو که از طرف نایب‌السلطنه مأمور تشکیل کابینه شده بود، نزد جناح می‌رود ولی مشارالیه دعوت او را برای معرفی وزراء مسلم‌لیگ و همکاری در کابینه رد می‌نماید.

متأسفانه آنچه نباید پیش بیاید، پیش آمد. بددلی و بدخواهی بین مسلمان و هندو کار خود را کرده بود! ابوالکلام آزاد می‌نویسد، در کلکته روز ۱۶ اوت ۱۹۴۶ از طرف آقای جناح بنا به اختیاراتی که مسلم لیگ به او داده بود «روز عمل شدید» اعلام گردید. بنا به دستور آقای جناح در آن روز در یک محیط وحشت و وحشی‌گری،

دسته‌هایی از مسلمان‌ها در خیابان‌ها راه افتاده دست به غارت و سوزاندن و کشتن زدند. شهر بزرگ کلکته تبدیل به کشتارگاه و بیمارستانی شده بود؛ سراسر شهر به سرعت در دست چاقوکش‌های دو طرف قرار گرفت...



فائداعظم محمدعلی جناح با لیاقت علی خان نخست‌وزیر

به این ترتیب امید ایجاد راه مسالمت‌آمیز بین کنگره و مسلم لیگ تقریباً از میان رفت. غارت‌گری و خراب‌کاری بی‌سابقه و کشتارهای زنان و کودکان به حادثه‌ی

کلکته ختم نگردید. متعاقب آن اغتشاش‌هایی در نواک‌هالی و در بیهار میان دو طرف پدیدار شد. پس از آن شورش‌های خونین، بمبئی و پنجاب که قبلاً آرامش خود را حفظ کرده بود به خاک و خون کشید، تا جایی که ملک‌خضر حیات‌خان، نخست‌وزیر پنجاب استعفا کرد. روز بعد تظاهرات ضد پاکستان در لاهور به راه افتاد. در امریتسر و تاکسیلا و در راول‌پندی اغتشاشات بسیار شدید شده بود. غلیان احساسات مذهبی و خصمانه‌ی دو طرف و بی‌علاقگی و کناره‌گیری مسئولان انتظامی و اداری دولتی از دخالت در اموری ناامنی و وضع پراضطراب غیرقابل تحملی پیش آورده بود!

علی‌رغم این اشکالات و ناامیدی‌های بزرگ، لرد ویول که معتقد بود بدون مشارکت و همکاری مسلم لیگ اجرای طرح میسیون دولتی و رسیدن به آزادی مطلوب دچار اشکال خواهد شد برنامه‌ی خود را تعقیب می‌کرد. او امیدوار بود بالاخره زمانی طرفین را بر سرعقل و سازش خواهد آورد. با پافشاری او، جناح حاضر شد مسلم لیگ در دولت موقت شرکت نماید. پست وزارت دارایی که کلید سایر وزارتخانه‌هاست به لیاقت علیخان، مرد دست راست جناح داده شده؛ ولی دولتی که با چنان زمینه‌های بدبینی و خصومت تشکیل می‌شود جز کارشکنی و خستگی و تشدید اختلافات و مشکلات چه ثمری می‌تواند به بار آورد؟

آقای اتلی، نخست‌وزیر دولت کارگری بریتانیا علاقه‌مند بود این بار کار انگلستان وعده بازی نبوده واقعاً هندوستان را به‌وجه معقول فیصله دهد. از نمایندگان کنگره و مسلم لیگ و نایب‌السلطنه به لندن دعوت کرد اما این کنفرانس هم متأسفانه نتیجه‌ای نبخشید. بزرگ‌ترین اختلاف بر سر تفسیر جملات مربوط به مناطق سه‌گانه در طرح میسیون دولتی بود. کنگره‌ای‌ها آن را به طور قاطع قبول نداشتند در صورتی که در طرح پیش‌بینی شده بود که پس از تهیه و تصویب قانون اساسی هر ایالتی به دلخواه خود می‌تواند تغییر منطقه بدهد و نمی‌بایستی پافشاری نمایند؛ به این ترتیب مجدداً مستمسکی برای ابراز نگرانی و سوءظن به مسلم لیگ می‌دادند.

متعاقب تشکیل دولت موقت، مجلس مؤسسان نیز به‌منظور تدوین اساسنامه‌ی هندوستان در دسامبر ۱۹۴۶ و بدون مشارکت مسلم لیگ تشکیل گردید. در حاشیه‌ی این حوادث، اعتصاب‌های کارگری دو میلیون نفری نیز پیش می‌آید (جمعاً ۳۴۵۰ اعتصاب در دو ساله ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷).

طبیعی است که در چنان محیط آشفته و آغشته، مشکلات نمی‌توانست حل شود، آن هم مشکل استقلال کشور عظیمی چون هندوستان و انتقال حکومت از انگلستان.

لرد ویول حاضر و ناظر بر مشکلات بود و پیش‌بینی هرج و مرج و کشتارهای خونین را در صورت خروج فوری نیروی انگلیسی می‌کرد. از طرف دیگر، سیاست او و کابینه‌ی کارگری انگلستان در صدد بهانه‌تراشی و اعمال قدرت برای ادامه حکومت نبود. بلکه به‌عکس، اتلی اصرار داشت تحویل و تحول هرچه زودتر انجام شود. ضمناً نایب‌السلطنه، اعمال قدرت از ناحیه‌ی قوای انتظامی را در شرایط روحی موجود به‌هیچ‌وجه ممکن و مصلحت نمی‌دید. با توجه به این اشکالات و بنا به اختلاف نظری که با دولت متبوع داشت استعفای خود را تسلیم و خاک هندوستان را در اوایل سال ۱۹۴۷ ترک کرد.

کابینه کارگری بریتانیا، لرد مونت باتن را به‌عنوان آخرین نایب‌السلطنه، با مأموریت قطعی انتقال اختیارات به هندوستان (منتهی تا ۳ ژوئن ۱۹۴۸) و در دست داشتن طرح تجزیه‌ی کشور^۱ روانه‌ی دهلی می‌نماید (۲۲ مارس ۱۹۴۷).

داوری در اختلافات مسلم و هندو

داوری در اختلافات مسلمین و هندوها - که می‌دانید بالاخره منجر به تجربه مملکت و تشکیل دو دولت جداگانه هندوستان و پاکستان به شرحی که بعداً خواهیم گفت گردید - مسلماً نه کار آسانی است و نه موضوعی مطلق که نظر قطعی روی آن وجود داشته باشد. وقتی در یک دعوی ساده مابین دو هم‌شهری، هم‌کار، هم‌کیش و حتی دو برادر، تشخیص مقصر به هزار اشکال برمی‌خورد و هر طرف سابقه‌ی امر و مبدأ دعوی را روی یک حادثه یا عمل قبلی می‌کشاند و به‌دلایلی خود را محق می‌شناسد و بالاخره ریشه‌ها و مدارک اختلاف در اعماق زمان و وقایع و روایات کم می‌شود، چگونه می‌توان درباره‌ی اختلافات کنگره و مسلم لیگ که ریشه‌ی هزار ساله دارد و میلیون‌ها نفر در آن وارد می‌شوند قضاوت صحیح نمود! خصوصاً با دوری زمان و مکان و عدم اطلاع کامل ما از کمیات و کیفیات حوادث؛ برحسب آنکه شروع جدال را از چه تاریخ و از چه محل بگیریم و برحسب آنکه مسئله را از کدام دریچه نگاه کرده چه چیز را حق و چه عمل را وظیفه بدانیم تقصیر از دوش یک طرف به‌دوش طرف دیگر خواهد افتاد.

دیدید ابوالکلام آزاد، حمله‌ی اول را از ناحیه‌ی مسلمان‌ها برای کشتار هندوهای کلکته به‌دستور جناح در روز ۱۶ اوت ۱۹۴۶ ذکر می‌کند. خواننده ممکن است چنین

نتیجه گیری کند که مسئول و مقصر تمام خون ریزی ها و خرابی ها و تجزیه ی کشور مسلمان ها هستند. اما در شرح حال سرسید احمدخان می خوانیم که در سال ۱۸۹۳ انقلاب های ناگواری در بمبئی از طرف هندوها علیه مسلمین به راه افتاد. در شرح حال جناح نیز می بینیم وقتی در سال ۱۹۱۸ در چند ناحیه ی هندوستان بر سر مسئله ی قدیمی گاو کشی شورش ها و عملیات ظالمانه ای علیه مسلمان ها انجام می شود، گاندی اعلام می نماید که «هندوها ولو با زور شمشیر باشد، مسلمین و مسیحیان را وادار خواهند کرد که از کشتن گاو احتراز جویند»، و جناح در کنفرانس مسلم لیگ که سال قبل از آن تشکیل شده بود به انگلیسی ها اعتراض کرده است که «چرا نتوانسته اند به موقع از سازمان مخفی هندو که به وسیله ی طبقه ی عظیمی از هندوها به وجود آمده است جلوگیری کنند... و همان سازمان دستور غارت خانه های مسلمین و تخریب مساجد و اهانت به قرآن را صادر کرده بود.»^۱

منظور آنکه خصومت ها و قتل و غارت های میان هندو و مسلمان چیزی نبوده است که در سال های آخر نهضت آزادی هندوستان و به دستور نهرو یا جناح پدید آورده باشد و بتوان مسئولیت آن را به دوش فرقه یا شخص معینی انداخت. مع ذلک بدون آنکه وارد جزئیات قضایا شده و درباره ی نظریات خاص طرفین حکم کنیم، شاید بتوان با توجه به جریان کلی امور و وقایع برجسته حوادث از یک طرف و با در نظر گرفتن نکات تاریخی و نفسانی و عمومی که نظایر آن را می توان کم و بیش در همه جا یافت، یک قضاوت اجمالی و نسبی بنماییم.

ملت هندوستان برای آزادی خود با استعمار می جنگیده است؛ در این نهضت مسلماً هندوها پیشقدم بوده و سهم عمده ی فداکاری ها و افتخارات را داشتند. بنابراین از این جهت مسلمان ها قابل سرزنش اند. اما همین موضوع که مسلمان ها را سرشکسته می کند به آنها حق می داد احساس نگرانی نمایند. آنها نمی توانستند به همان چشم هندو استقلال و آینده هندوستان را نگاه کنند و بلاقید و شرط خواهان آن باشند. در

۱. رومن رولان چنین می نویسد:

«انگلستان همیشه از خصومت طبیعی بین هندوان و مسلمانان سود برده بود و حتی گاندی ایشان را به ایجاد قسمت اعظم این خصومت متهم می سازد... پیروان این دو مذهب به نحوی کودکانه به تحریک اعصاب هم می پرداختند. هندوان از خواندن آواز در حین عبور از جلو مساجد مسلمانان که قاعدتاً باید سکوت احترام آمیزی رعایت شود، خودداری نمی کردند؛ و مسلمانان نیز هندوان را برای آئین گاوپرستی مسخره می کردند... این دو ملت با هم مراوده نداشتند و ازدواج و صرف طعام قومی با قوم دیگر ممنوع بود...»

صورتی که هندوها چون دارای اکثریت بودند نگرانی و ناراحتی از وضع بعد از استقلال نداشتند و می‌بایستی قولاً و فعلاً این اطمینان را در دل اقلیت مسلمان ایجاد نمایند که حقوق و منافع آنها پایمال نخواهد شد.



مولانا ابوالکلام آزاد

دیدیم که اگر اشخاصی مانند ابوالکلام آزاد، عضو مسلمان و مؤثر کنگره یا س.ر. داس و خود گاندی و رهبران دیگری از کنگره تفاهم و تمایل فوق‌العاده در

این قضیه داشتند همه چنین نبودند! حتی نهرو در عین بی طرفی آمیخته به بی اعتنایی که نسبت به معتقدات اعم از هندو و اسلام داشت در چند مورد میچ خود را در جانبداری از هم نوعان خود باز کرد؛ آن وقت در کنگره و در خارج افراد متعصب فراوان بودند.

سوابق تفرقه و تخاصمی که انگلیسی ها متناوباً در فرقه ها ایجاد نموده بودند و هر زمان یکی از آنان را آلت اجرایی مقاصد اداری یا سیاسی خود برای عقب زدن و

۱. ابوالکلام آزاد در فصل اول کتاب خود آنجا که از تأسیس حزب سواراج و تشکیل دولت کنگره صحبت می نماید مطالبی راجع به خدمات و طرز فکر خاص آقای داس می گوید که ذکر آن در اینجا بی مورد نیست و نظر اکثریت را نشان می دهد:

«... حزب سواراج پیروان زیادی در مرکز و در پارلمان ایالت به دست آورده بود. شاید شایسته ترین موفقیت آنها به دست آوردن کرسی هایی بود که برای مسلمانان در نظر گرفته بود. این هم به علت واقع بینی آقای داس بود که بدان اشاره شد. انتخاب کنندگان از گروه های مذهبی تشکیل شده بودند و رأی دهندگان مسلمان نمایندگان مسلمان را معرفی می کردند. مسلم لیگ و سایر احزابی که اساس کارشان بر اختلافات مذهبی بود در مسلمانان ایجاد ترس می کردند و نمایندگانی که دارای فکر دیگر بودند انتخاب نمی شدند. آقای داس توانست بر این ترس مسلمانان بنگال فائق آید و خود به ریاست آنها شناخته شد... در بنگال اکثریت با مسلمانان بود ولی به دلایل زیادی مسلمانان از لحاظ فرهنگ و سیاست عقب مانده بودند. علی رغم اینکه بیش از ۵۰ درصد از مردم، مسلمان بودند مع هذا بیشتر از ۳۰ درصد کارهای دولتی با آنها نبود. آقای داس مرد واقع بینی بود و به زودی متوجه شد که علت این امر عامل اقتصادی است؛ یعنی تا مسلمانان برای تأمین اقتصادی آینده خود اطمینان خاطر نداشته باشند نمی شود از آنها انتظار داشت که از صمیم قلب به کنگره بپیوندند. پس از آن، وی اعلامیه ای انتشار داد که نه تنها مسلمین بنگال بلکه همه ی هندوستان را تحت تأثیر قرار داد. وی اعلام داشت، در صورتی که کنگره زمام امور را در دست گیرد ۶۰ درصد مشاغل را به مسلمین واگذار خواهد کرد (قاعدتاً در بنگال و برای کمیته محلی کنگره است) و تا زمانی که مسلمانان بتوانند از طریق نمایندگان منتخب خود به نسبت جمعیت شان مشاغل را عهده دار شوند این طریق پایدار خواهد ماند. در شهرداری کلکته از این حدود نیز بالاتر رفت، تا آن موقع تناسب ۸۰ درصد مشاغل را برای مسلمانان در نظر گرفت. وقتی که عدم تساوی ها از بین رفت آن وقت مسلمانان با سایر اجتماعات مذهبی رقابت خواهند کرد و دیگر احتیاجی بدان نخواهد بود که برایشان تعداد معینی منصب نگاه داریم. این اعلام شهادت آمیز کنگره، بنگال را تکان داد. بسیاری از رهبران کنگره با آن به مخالفت برخاستند و حتی آقای س.ر. داس را مسئول و متهم شمردند. به او نسبت نان به نرخ روز خوردن و سنگ مسلمانان را به سینه زدن، دادند ولی وی چون کوه استوار ماند... روش او تأثیر زیادی در مسلمین بنگال و خارج کرد. مطمئناً که اگر او زود نمی مرد حتماً در اوضاع مملکت وضع جدیدی ایجاد می کرد. جای تأسف است که پس از مرگ او بعضی از پیروانش به او حمله کردند و اعلامیه ی او را مورد انتقاد قرار دادند و بالتجربه مسلمین بنگال از کنگره دوری جستند و نخستین تخم تجزیه از آن وقت کاشته شد.»

کوبیدن دیگری می نمودند، البته کار خود را کرده بود و حسن نیت امثال لرد ویول و سیاست کابینه کارگری نمی توانست کینه‌های دیرینه و آثار عمیق آن را به سهولت و سرعت از بین ببرد.

وضع عقب مانده و تأثیری که مسلمین غیرعضو کنگره در این نهضت داشتند آنها را طبعاً وادار به تردید و ترس و یک نوع چانه زدن برای سهم بیشتر بردن، در مذاکرات و موافقت‌ها می نمود. این قضیه کنگره را خشمگین می کرد که چرا مسلمان‌ها با وجود قلت جمعیت و عدم شرکت در مبارزه چنین توقعاتی دارند یا از طرف انگلیسی‌ها چنان مزایایی به عنوان حمایت به آنها داده می شود؛ بنابراین کدورت و خصومت شدیدتر می شد.

وقتی افکار و اعمال رهبران مسلم لیگ از جمله مرحوم جناح را مطالعه می کنیم می بینیم در ابتدا بسیاری از آنها حسن نیت و حتی اصرار در یگانگی و همکاری با کنگره داشتند و وارد کنگره نیز شدند. جناح در سال ۱۹۳۴ که از انگلستان مجدداً به هندوستان برگشت هنوز بر عقیده و اصرار خود بود و در یکی از جلسات شورای مسلم لیگ می گفت:

«برای من مسرتی بالاتر از این نیست که همکاری کامل و دوستی مسلمین و هندوها را عملی سازم.»

ولی پس از خروج از کنگره و اتخاذ جبهه مخالف یک سلسله لجاجت‌ها و یک دندگی‌های غیر معقول نشان می دهد که آتش اختلاف را شدیدتر و آنها را متهم به ناسازگاری و غرض ورزی می نماید، مثلاً آنجا که جناح اصرار داشت کنگره نباید در لیست وزاری خود افراد مسلمان بگذارد.

وقتی پایه‌ی استدلال و اصرار خود را برای تجزیه هندوستان روی این می گذارد که اصلاً هندو و مسلمان (با وجود هم‌نژادی - هم‌وطنی و هزاران مشترکات تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی)، دو ملت جداگانه هستند و هیچ گونه مبنایی و منافی برای همکاری آنها وجود ندارد، مسلم است که تز او قابل دفاع نیست و خلاف واقعیات و آزمایش‌های گذشته‌ی هندوستان و ملل دیگر نیز می باشد.

اینکه می بینیم امثال جناح از ۱۲-۱۰ سال قبل و بسیاری از رهبران مسلمان وفادار فعال کنگره در سال‌های اخیر حساب خود را از کنگره جدا کرده در تشکیل پاکستان پافشاری می نمایند و مسلم لیگ دارای چنان قدرتی می گردد که ۸۴ درصد کرسی‌های

مسلمان‌ها را به دست می‌آورد، معلوم می‌شود که نظریات شخصی و خودخواهی و لجاج بعضی افراد یگانه عامل کار نبوده اجبار طبیعی و ضرورت‌های عملی نیز وجود داشته است. حتماً رفتار هندوها با مسلمان‌ها در اتخاذ چنین طرز فکر و رویه‌ای بی‌تأثیر نبوده است.

برای اینکه به وجه اساسی‌تر وضع دو فرقه را با هم مقایسه نمایم باید بگوییم ریشه‌ی این اختلاف و تجزیه و تفکیک از همان اول نهضت به وجود آمده است. زیرا نهضت ملی هند- تا آنجا که مربوط به هندوها می‌شود- به طور کاملاً طبیعی و موزون و کامل پیش آمده و پیش رفته است، ولی در مورد مسلمان‌ها چنین نبوده است. به طوری که دیدیم نهضت آزادی هندوها از احساس بیچارگی و حقارت شدید شروع گردیده در قدم اول به طرف تقلید و تبعیت تمدن غربی رفت. ولی به زودی بیداری عمیق عکس‌العمل شدید در جهت احیای معنویت هندو و احراز شخصیت پدیدار شده نهضت با قوت و دقت در راه صحیح خود افتاد. از یک طرف راهنمایان و رهبرانی چون ساراسواتی، ویوکاندا، آرابیندو گهوز، تیلاک و بالاخره گاندی را بیرون می‌داد و از طرف دیگر، ملت را به حرکت و مقاومت وامی‌داشت. نهالی بود که در زمین آبیاری شده‌ی مایه‌دار، روی ریشه و ساقه پر قوت، با شاخ و برگ با طراوت برخاسته، بر می‌داد و دوست و دشمن را به تحسین وامی‌داشت. اما در ناحیه‌ی مسلمان‌ها چنین مراحل پیش نیامده و طی نشده بود. برای آنها چنان شانس یا حسن تصادف و تناسب شرایط وجود نداشته است. بعدها که بیدار شدند حال افراد عقب‌افتاده از قافله را پیدا کردند که یگانه فکر و ذکرشان باید رساندن خود به سایرین باشد؛ فرصت جمع‌وجور کردن خود و ابتکار و اختیار دیگری را نداشتند.

در همین زمینه شاهد دیگری از اختلاف وضع دو دسته در مقایسه رهبران نظیر آنها مشهود می‌شود. در سال‌هایی که به استقلال نزدیک می‌شویم یک طرف گاندی است و طرف دیگر جناح. گاندی مخلوق نهضت و خالق نهضت، وجودش وقف برای مردم و هدف‌اش نجات هندوستان است؛ نه به لباس می‌پردازد نه به خوراک و نه به مقام؛ خانه‌اش زندان و شغل‌اش فداکاری است؛ یک پارچه، معنویت و مکتب است. اما محمدعلی جناح که قائد اعظم‌اش نامیده‌اند البته برخلاف تصویری که فوراً به قیاس رجال بی‌شخصیت خودمان می‌کنیم، خائن و مزدور نیست؛ مرد استوار و هوشیاری است که با منفعت و مقام یا با منطق دیگران خریداری نمی‌شود، اما بیش

از یک وکیل مدافع میرز صاحب زندگی مرفه هم نیست که بنا به مراجعه‌ی مشتریان رفته‌رفته انحراف از حرفه‌ی خود جسته به صورت یک مدیرعامل جدی و وظیفه‌شناس درآمده، مأمور کارهای اجتماعی و سیاسی و رهبری مسلم لیگ شده باشد؛ شهرت او در شیک پوشی و وسوسه‌ی نظافت یا ظرافت‌ها و اطوار انگلیسی است؛ یگانه قدرت‌اش در استحکام و منطق و تأثیر کلام و برای کارهای از پشت میز است؛ نه تعلیمات و تحریکات معنوی و ملی او را تحت تأثیر و تربیت گرفته است و نه در دوره زندگی صدمات شخصی یا اجتماعی خاص از ناحیه‌ی انگلیسی‌ها دیده است؛ قدم در خیابان و در میان مردم برای تظاهرات و رهبری نگذارده، مزه‌ی زجر و زندان را نچشیده است؛ عقیده و سلیقه‌ی او پیوسته عمل از طریق نظم و قانون و مخالفت با عصیان و انقلاب بوده است.

طبیعی است که این دو پهلوان نمی‌توانند هم مصاف در میدان مبارزه ملی شوند؛ راه‌شان یکی نیست، و قیاس‌شان صحیح نیست.

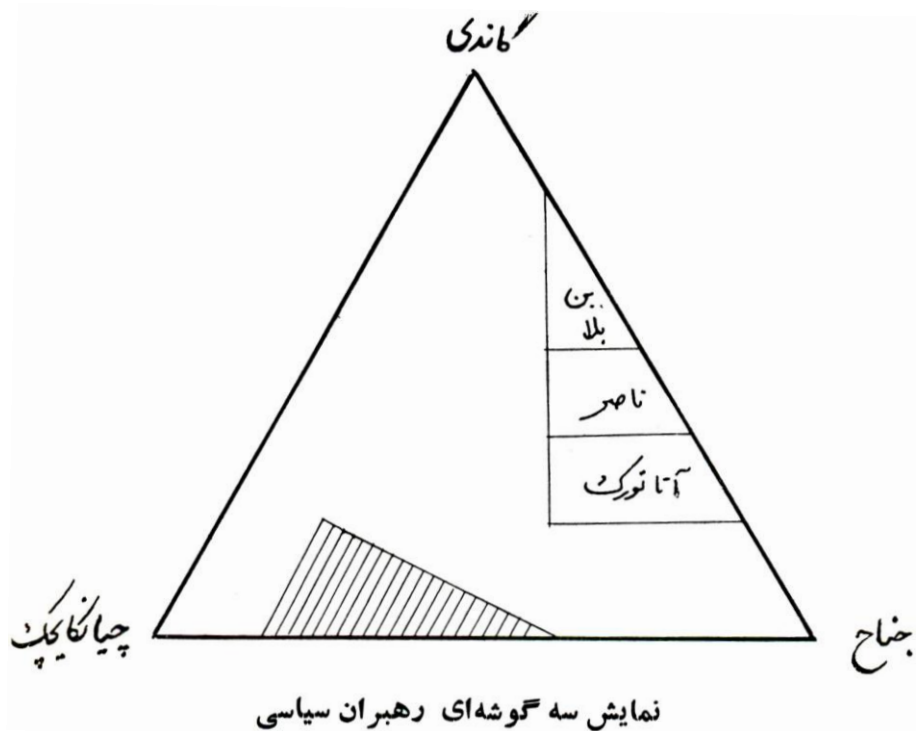
لرد مونت‌آگ، وزیر امور هندوستان در سال ۱۹۱۹ (که قبلاً نام او را در طرح مونت‌آگ - چمسفورد برده‌ایم) در مراجعت از مسافرت مطالعاتی هندوستان، در ضمن یادداشت‌های خود این دو مرد را چنین توصیف می‌کند:

«گاندی مصلح اجتماعی و مردی است که به حقیقت دردمند است و برای علاج رنج و مشقت‌ها می‌کوشد و در این کوشش منظور شهرت‌طلبی ندارد بلکه مقصود او اصلاح و بهبود امور هموطنانش می‌باشد. لباس گاندی مانند لباس حمال‌هاست و از همه نوع منافع و مصالح شخصی صرف‌نظر کرده است و عملاً معیشت او با هوا تأمین می‌شود و یک مرد کاملاً خیالی است...»

اما درباره‌ی محمدعلی جناح می‌گوید:

«جوانی است از هر جهت منظم و مؤدب، دارای اخلاق کامل، خوش‌قیافه و خوش‌پوش، دارای قدرت کلام به حد اعلی و کسی است که برای اجرای تمام نقشه‌اش ثبات قدم و استقامت نشان می‌دهد. به این معنی که اگر تمام نقشه‌ی او را تصویب نکنید و جزیی یا اجزای معینی از آن را قبول کنید متقاعد نمی‌شود، بلکه همه‌ی نقشه‌اش را پس می‌گیرد. جناح مردی است بسیار چابک و زرنک و فی‌الحقیقه این ضایعه و زیانی است که چنان مردی مجال و میدان برای اداره‌ی امور کشور خودش نداشته باشد.»^۱

۱. اگر ما خواسته باشیم رهبران و زمامداران دست اول دوران معاصر ممالک شرق را با هم مقایسه و محلی برای زمامداران دیگر پیدا کنیم می‌توانیم شخص سومی مانند چیان‌کای چک، رهبر مطلع توانا و بی‌مانند چین ملی را که زمانی صاحب اختیار سراسر چین و رهبر انقلابی ملی و سوسیالیستی آنجا بود به میان ←



البته جای بسی تأسف است که مسلمان‌ها و مسلم لیگ دارای چنان رشد و آمال و رهبرانی مانند هندوها و کنگره نبوده‌اند ولی اگر این واقعیت را قبول کنیم دیگر نمی‌توانیم آنها را خائن و مقصر بدانیم. خصوصاً اگر بخواهیم قضایا را از دریچه‌ی اصول مورد اعتقاد نهرو، یعنی مادیات و منافع قضاوت نماییم. مصلحت مادی و زندگی مسلمان‌ها در آن شرایط بیشتر تمایل به سیاست انگلستان و پیشرفت در سایه‌ی ادامه‌ی حکومت آنان بوده است تا توافق نهضت ملی هندوها.

در اینکه لجاجت‌ها و کارشکنی‌های مسلم لیگ در راه پیشرفت سال‌های اخیر کنگره و مخصوصاً عملیات خلاف انسانیت که نسبت، به هندوها انجام شده است به هیچ وجه

→ آورده یک مثلث متساوی‌الاضلاع بکشیم و این سه نفر را در سه رأس آن بگذاریم. گاندی که در بالای مثلث است مظهر روحانیت و ریاضت و فعالیت به‌خاطر ملت و صاحب تقوای سیاسی است؛ جناح که در رأس سمت راست قاعده گذارده شده نمونه‌ی مدیریت و سرسختی و نخوت است؛ چیانگ کای چک در رأس طرف چپ، معرف ریاست و فساد؛ وزراء و رؤسا و مقامات پر ادعای خودمان که نه در نبوغ و قدرت و فعالیت به پای این سه نفر می‌رسند و نه شخصیت و تقوی دارند، نقاط مثلث کوچک پایین را اشغال می‌نمایند؛ امثال ناصر و بن بلا و اتاتورک را هم شاید بتوان در مثلث داخلی سمت راست جا داد.

نمی‌تواند پسندیده و مجاز تلقی شود شکی نیست ولی به یقین می‌توان ادعا کرد که وحشی‌گری‌ها و ناجوانمردی‌های ننگ‌آمیزی که تاریخ نهیضت آزادی هندوستان را لکه‌دار کرده است ناشی از یک ناحیه نبوده است و هر دو طرف دست‌اندرکار و تقصیر کارند. همان‌طور که روشفکو گفته است، اگر در دنیا تقصیر و خطا از یک طرف بود هیچ‌گاه نزاعی رخ نمی‌داد. مخصوصاً ایراد بزرگ و سئوالی که در اینجا می‌شود به هندوها کرد این است که: شما که روح انسانیت و مرام ضدخشونت را شعار مذهبی و اخلاقی و سیاسی خود قرار داده از آن راه کسب افتخار و اقتدار می‌کردید چطور شد در برابر دشمن قوی پنجه‌ی دیرینه، چنین بودید ولی نوبت به هم‌وطنان مسلمان هم‌زنجیر و ضعیف که رسید این حرف‌ها را کنار گذارید و با شدیدترین وجه به انتقام و کینه‌جویی پرداختید؟! آیا این تصور را ایجاد نمی‌کنید و مرام و مکتب عالی خود را مخدوش نمی‌سازید که در برابر انگلیسی‌ها چون چاره‌ای جز تسلیم و تحمل نداشتید آن روش را برای مصلحت و از روی سیاست اتخاذ کردید ولی در برابر مسلمان‌ها خوی حیوانی بر روح انسانی غالب آمد.

البته خود گاندی و شاید عده‌ی زیادی از پیروان او از این تهمت مبری هستند؛^۱ از اغتشاش‌ها و از مصیبت‌های وحشیانه‌ای که بر سر مسلمان‌ها وارد می‌شد فوق‌العاده متأثر و منقلب گردیده دست به‌روزه‌ی ۲۱ روزه زد ولی متأسفانه کاری از پیش نرفت.^۲ ابوالکلام آزاد نیز تا آخرین نفس و سر حد امکان کوشش کرد و گذاری اختیارات به هندوستان را که ملازم با تجزیه کشور شده بود، حتی به بهای تأخیرافتادن استقلال، عقب بیندازد. او قبلاً چنین فجایع و مصائبی را پیش‌بینی می‌نمود!

۱. و خود گاندی نگرانی و ناراحتی از عدم توجه به طرز فکر خود را داشته و در مارس ۱۹۲۲ به کنگره‌ای‌ها و به پیروان کنگره چنین گفته بود:

«من می‌بینم که اصل عدم توسل به زور که پیشه کرده‌ایم هنوز سطحی است... اصل عدم زوری که فعلاً ما عمل می‌کنیم به‌نظر من ناشی از ضعف ماست و چنین می‌نماید که ما هوس انتقام را برای روزی که فرصت به‌دست بیاوریم در دل می‌پرورانیم... اگر در آن هنگام که خشم ملت شعله خواهد کشید حتی یک نفر نماند که آسیب و زیان ندیده باشد و اگر دست هر فردی به‌روی همسایه خود بلند شود آنگاه چه سود که من پس از چنین فاجعه‌ای روزه مشرف به موت بگیرم؟ اگر شما لیاقت قبول اصل عدم زور را ندارید شرافتمندانه اصل زور را بپذیرید! ولی دورویی و ریا را کنار بگذارید...»

۲. اگر گاندی‌ها اهل تزویر و تصنع بودند نه خودشان و نه تربیت شدگان آنها نمی‌توانستند چنین حرکت و مقاومتی را ایجاد و احراز نمایند.

حال بیاییم قضایا را از یک سطح عالی تر و کلی تر و با توجه به عوامل عمومی و علل مؤثر اصلی نگاه کنیم. در مرحله اول باید تقصیر را - بنا به نظر تقریباً همه - به گردن اختلافات فرقه‌ای یعنی عامل مذهب بگذاریم و عوامل اقتصادی و اداری را که تأثیر جزئی و فرعی داشته‌اند کنار بگذاریم. همان‌طور که نهرو می‌گوید و لاقلاً در مورد مشرق زمین اعتراف دارد که احیای ناسیونالیسم در هند به‌طور اجتناب‌ناپذیر می‌بایست مذهبی باشد، باید قبول کرد که این عامل در هر دو جهت نیرومند است؛ افکار و حرکات ضدنهیضت یا ارتجاع نیز از همان‌جا می‌تواند سرچشمه بگیرد. برای مبارزه با نیروی تخریبی یا ضدنهیضتی معتقدات یا خرافات مذهبی، دو راه در حد نهایی وجود دارد:

راه اول که ظاهراً مستقیم و منطقی است و بسیاری از روشنفکران آن را انتخاب می‌نمایند از بین بردن این مانع است، یعنی مبارزه با عقاید و ایادی مذهبی و معنوی در ضمن مبارزه با استعمار و استبداد.

راه دوم، شناسایی ارزش و اثر عامل مذهبی است، یعنی استمداد از آن و احیاناً اصلاح آن.

امثال نهرو و راجندر پارسا و سردار پاتل و کریشنا منون که وارثان و رهبران نهیضت در سنوات اخیر بودند و مخصوصاً نهرو، البته راه اول یعنی مبارزه با مذهب را (هند و یا اسلام) در پیش نگرفتند. در آن شرایط و سوابق چنین فکر و کاری رانمی‌توانستند به خود اجازه دهند، ولی نسبت بدان بی‌عقیده و بی‌اعتنا و بی‌علاقه بودند؛ همچنین بود شخصیت بارز مسلمان کنگره ابوالکلام آزاد؛ و اتفاقاً خطای بزرگ و تقصیر اصلی همین جاست! رهبران سال‌های آخر نهیضت آزادی هندوستان، نهیضتی که زائیده و پرورش یافته‌ی یک نطفه یا هسته‌ی عمیق مذهبی بوده است نسبت بدان نمک‌شناسی کردند. هسته‌ی معنوی که در زمینه‌ی هندوستان ریشه دواند، از تنه‌ی برومند آن شاخ و برگ‌های اجتماعی و سیاسی جوانه زده و بالاخره میوه‌ی استقلال را پرورانده است نمی‌بایستی نادیده گرفته می‌شد. رهبران نخواستند در جهت مثبت یا منفی عنایت و عملی از این جهت بنمایند.

نهرو این بی‌توجهی و بی‌اعتنایی خود را به‌طور کاملاً رسا در کتاب «زندگانی من» بیان می‌کند. آنجا که در سال ۱۹۳۴ چنین می‌نویسد:

«ما فعلاً در اینجا با کمونیسم سر و کار نداریم. بلکه با یک چیزی که یک سیلاب از آن زیادتر دارد؛ یعنی کمونالیسم، با تمایلات شدید فرقه‌های مذهبی

مواجه هستیم. و هند که با این افکار مشغول و سرگرم است در دوران تیرگی به سر می‌برد. مردان فعال، نیروهای خود را به خاطر موضوعات ناچیز و دسیسه‌ها و دسته‌بندی‌ها و فعالیت‌های بی‌ثمر تباه می‌سازند و می‌کوشند تا به هر وسیله که می‌توانند از یکدیگر پیش بیفتند. عده‌ی کمی از ایشان هستند که برای به‌وجود آوردن دنیایی بهتر و زندگی فراخ‌تر، علاقه‌ای داشته باشند. شاید هم این وضع یک مرحله‌ی موقتی از زندگی ماست که به‌زودی خواهد گذشت و پایان خواهد یافت. لاقلاً کنگره خود را از این وضع تیره‌ی فرقه‌های مذهبی جدا و دور نگاه می‌دارد. اما نظریات کنگره هم جنبه‌ی خرده بورژوازی دارد و چاره‌ای که برای حل اختلافات فرقه‌ای جستجو می‌کنند نیز مثل سایر مسائل همان خاصیت خرده بورژوازی را در بردارد...»

مانمی خواهیم بگوئیم که نهرو و رهبران آن روز هندوستان می‌بایستی برای مصلحت سیاسی و ملی در کسوت روحانیت یا تقدس مآبی در می‌آمدند و تسلیم نظریات و منافع شیادان فرقه‌ای و افکار خرافی می‌شدند. می‌گوییم آنها نمی‌بایستی تقصیر را ناشی از وجود فرقه‌های مذهبی و خود مذهب بدانند، بلکه با احترام و قبول اعتبار برای عامل مذهب چاره امر را از خود مذهب می‌خواستند؛ خرابی کار و تقصیر را در خرافی بودن بعضی اعتقادات و آداب و در انحراف‌های مذهبی می‌دیدند. به ریشه‌ی درد و میکرب مرض در پیکر معنوی مریض توجه و تعمق می‌نمودند و راه‌حل را در عرضه شدن تزه‌های صحیح و در پیدایش و تقویت رهبران مذهبی روشن‌فکر زنده سراغ می‌گرفتند. باید اذعان کرد که توده‌های هند و مسلمانان از این جهت تعلیم و تربیت کافی ندیده به لحاظ اخلاق عمومی و روابط داخلی در مرحله‌ی جاهلیت به سر می‌بردند. این غفلت و خبطی است که همیشه در نهضت‌های تجدیدخواهانه‌ی شرق وجود داشته، توجه را معطوف و متمرکز در جهات سیاسی یا اجتماعی ملی می‌نمایند و تربیت درونی و انسانی را فراموش می‌کنند. و الا نیروی معنوی نهضت هند که موفق شد استعمار انگلستان را به عقب نشینی وادارد، به‌خوبی می‌توانست راه تفاهم و همکاری کامل را در میان فرق مختلف مذهبی برقرار سازد. علایق و عقاید مذهبی همان‌طور که در جهت خرافی و انحرافی، آتش‌های سوزان کینه را برمی‌افروزند، می‌توانند و توانسته‌اند سنگ را در دل شیشه جا داده شیرین‌ترین محبت‌ها و برادری‌ها را برقرار سازند. اتفاقاً عداوت‌ها همیشه از مادیات و اغراض و خودخواهی سرچشمه می‌گیرد و محبت و صفا از توجه به معنویات و اغراض از مادیات. جامعه‌ی مسلمان هند اگر بیش از یکی دو نمونه امثال سیدجمال‌الدین اسدآبادی و

اقبال لاهوری را در میان خود دیده بودند و به جای آقاخان‌ها تحت تأثیر و تعلیم رؤسای معنوی بزرگ متوالی مانند هندوها قرار می‌گرفت هم تحرک و اثر فوق‌العاده بیشتری در نهضت آزادی هندوستان پیدا می‌کرد و هم این تعصبات و تفرقه‌های تأسف‌آور پیش نمی‌آمد. سهل است که با وجود قلت عدد، نقش رهبری را در نهضت ملی هندوستان احراز می‌نمود زیرا سرمایه‌های زنده تحرک و تفاهم (تساهل به معنای tolerance) و جهانی بودن به معنی (Universalisme) در اسلام از هر مکتب و مذهب دیگری بیشتر است؛ اسلام از ابتدا روی دینامیسم اجتماعی مثبت ضد اسارت و جهالت بنا شده است.

همان‌طور که با چوب و چماق به جنگ مسلسل یا بمب اتمی نمی‌روند و فکر و عقیده را هیچ‌گاه با سر نیزه و پلیس نمی‌توان از بین برد مبارزه با عامل مذهب نیز ولو به صورت خرافی یا خشک و انحرافی آن، جز از طریق خود مذهب و معتقدات - منتها با اصلاح و اعتلای آن در جهت اصل - امکان‌پذیر نیست.

البته تقصیر صرفاً متوجه رهبران کنگره نیست. مسلمان‌ها نیز که شخصی نام‌انوس به احکام دینی و بیگانه از تعلیمات عالیه اسلامی چون محمدعلی جناح را به رهبری می‌گیرند مرتکب گناه بیشتری شده‌اند یا نمی‌بایستی پای مذهب و فرقه‌های مذهبی را برای جدایی در برنامه‌های ملی و سیاسی پیش آورده باشند و یا وقتی مسلمان بودن را یگانه نشانه‌ی ملیت و علت تجزیه‌ی کشور می‌گیرند می‌بایستی در انتخاب رهبر و پیشوای خود دقت بیشتری می‌کردند و مخصوصاً دنبال شیدان خوش‌گذران، انبانه فساد و خیانت، چون آقاخان‌ها نمی‌رفتند و آبروی مسلمانی را در دنیا نمی‌بردند! در این بحث، داوری قدری به تفصیل پرداخته شد. چون اختلاف در زمان گذشته بود و اثر خود را داده است شاید بحث مجدد بیهوده به نظر آمده و فایده عملی نمی‌توانسته است داشته باشد؛ ولی از آنجا که ارزش تاریخ را امروزه به ثبت و گزارش تنهای وقایع نمی‌دانند و جستجوی عوامل و موجبات قضایا و عبرت‌گیری از آنها بیشتر مورد توجه می‌باشد، لازم بود به چنین تجزیه و تحلیلی پرداخته شود؛ خصوصاً که متأسفانه مرض اختلاف و تفرقه در میان ما بسیار ریشه‌دار است و احتیاج فراوان به بررسی سرگذشت دیگران و تمرین تفاهم و تساهل داریم. در کارهای اجتماعی و ملی و حتی در مشارکت‌های تجاری و امور اداری همین که سوء روابط و سوءظن وارد می‌شود هرگونه همکاری و پیشرفت، گرفتار موانع و اشکالات

می شود؛ کوچک ترین ایراد و نارضایتی یک طرف، بهانه برای اتهام و مخالفت‌ورزی و دشمنی علیه طرف دیگر گردیده، بدبینی و دشمنی مانند تصاعد هندسی شدت می‌یابد! عمده این است که از اول نباید گذاشت کار روی دنده‌ی اختلاف و دودستگی بیفتد و موارد اختلاف مطرح شود؛ و اگر چنین پیش‌آمدی شد وظیفه‌ی هر طرف آن است که نهایت گذشت و بزرگواری را به‌خرج دهد و نسبت به دلایل و دردهای طرف مقابل حداکثر تشخیص و تفاهم را به کار برد.

استقلال هندوستان و آخرین قربانی‌های آن

اینک به آخرین صفحه‌ی داستان و پایان صحنه‌ی نهضت آزادی هندوستان می‌رسیم، صحنه‌ای که هم نشاط آور است و هم اندوه‌بار!

خواننده‌ی کتاب مانند هر فرد هندی، علاقه‌مند است که پایان دوران‌های طولانی خدمت و مصیبت و پاداش آن همه مقاومت و شهادت چیزی جز پیروزی و رضایت نباشد؛ ولی می‌بینیم اگر از جهتی ثمره رنج مبارزه گنج آزادی است ولی مثل همیشه واقعیت طبیعی با دلخواه بشری تطبیق نمی‌نماید؛ زندگی بدون ناکامی و خالی از ناراحتی طی نمی‌شود.

همان‌طور که در بند ماقبل آخر گفتیم پس از شکست طرح میسیون دولتی و مساعی لرد ویول داتر به تشکیل یک دولت واحد فدرال هندو و مسلمان، لرد مونت باتن، آخرین نایب‌السلطنه مستعمره هندوستان در ماه مارس ۱۹۴۷ با مأموریت قطعی واگذاری اختیارات وارد دهلی شد. کابینه‌ی کارگری بریتانیا که بلندنظرتر و واقع‌بین‌تر از کابینه‌ی محافظه کار بود به این نتیجه رسیده است که ملت هند را با هیچ زور و تزویر نمی‌شود تسلیم امپراتوری کرد. آنها مصلحت انگلستان را در گردن‌نهادن به خواسته‌های حقه‌ی هندی‌ها تشخیص دادند و در تشدید منازعه و صرف اوقات و اموال و نفوس. در حقیقت می‌توان گفت، مبارزه‌ی هندوستان برای رهایی از بند استعمار در زمان اعزام میسیون دولتی به مرحله‌ی نهایی خود یعنی به پیروزی رسیده بود. ملت هند با شایستگی تمام و به تدریج پله‌های نردبان ترقی را به ترتیب زیر برای خروج از پستگاه بردگی یکی بعد از دیگری پیموده است:

- تأسیس کنگره (۱۸۸۵)،
- تأسیس مسلم لیگ (۱۹۰۶)،
- طرح مورلی - میتو (۱۹۰۹)،

- تأسیس جامعه خودمختاری هند (۱۹۱۶)،
- طرح مونتاك چمسفورد (۱۹۱۹)،
- کمیسیون سیمون (۱۹۲۸)،
- کنفرانس‌های میزگرد (۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲)،
- قانون جدید دولت هندوستان (۱۹۳۵)،
- تشکیل دولت (۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹)،
- میسیون کریس (۱۹۴۲)،
- کنفرانس سیملا (۱۹۴۵) و
- طرح حکومت فدرال میسیون دولتی (۱۹۴۶).

اینک در ایوان وسیع و روشن، استقلال سردرمی آورد و نسیم آزادی را استنشاق می‌کند. تنها عملی که باقی مانده است گام به روی این ایوان گذاشتن و رها کردن بندهای گذشته است.

اصولاً روح تمدن جدید ملازم با استقلال و مولد آزادی است. زیرا که خواه ناخواه و در میدان تلاطم رقابت‌ها و فعالیت‌ها، باید تکیه بر مردم و نیروی اجتماع داشته باشد (فکر، ابتکار، همکاری و هم‌آهنگی در عملیات). در غیر این صورت عاقبت آن شکست و هلاکت است. قدرت دولت‌های بزرگ و مستقل در مرحله‌ی نهایی محصول افراد و پاداش ارزش و شخصیتی است که به انسان داده می‌شود^۱، بنابراین نباید مایوس بود بلکه اطمینان و امید داشت که هر دولت و رژیم - به‌حق یا به ناحق - که بخواهد پیش برود و پایدار بماند بالاخره ناگزیر است به ملت رو آورد و تسلیم خواسته‌های ضروری و حقوق طبیعی مردم شود.

در هر حال، به هندوستان که برگردیم، از زمان تصویب طرح میسیون دولتی به بعد مشکل مسئله و طرف مبارزه به کلی عوض می‌شود^۲. صحنه‌ی مبارزه از خارج

۱. رجوع شود به کتاب‌های «انسان و خدا» و «کار در اسلام».

«انسان و خدا» از آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) می‌باشد که با نام «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است. «کار در اسلام» نیز از آثار مندرج در مجموعه آثار (۸) است که توسط شرکت سهامی انتشار و در سال ۱۳۷۸ چاپ و منتشر گردید (ب.ف.ب).

۲. غیر از اختلاف فرقه‌ای تجزیه هندو و مسلمان یک اختلاف و تجزیه دیگری در هندوستان صورت می‌گیرد (مه ۱۹۴۷) که فعلاً تأثیر محسوس به لحاظ استقلال کشور ندارد ولی خالی از اهمیت و تأثیر در آینده نیست و آن جدا شدن کارگران طرفدار کنگره از اتحادیه کارگری سراسری هندوستان (A.I.T.U.C یا Trade Union Congress All india) و تشکیل اتحادیه دیگری به نام اتحادیه ملی ←

به داخل منتقل گردیده برخلاف انتظار، حریف قدیم همکار و همفکر جدید می شود. دولت انگلستان سعی دارد هرچه زودتر دست‌های هندیان را به حکومت و اداری امور خودشان بند کند و جان خویشان را خلاص نماید، بدون آنکه دیگر به عواقب خوب و بد آن زیاد کار داشته باشد.

صیاد پی صید دویدن عجیبی نیست صید از پی صیاد دویدن مزه دارد!

لرد مونت باتن طرح خود را که متضمن تجزیه هندوستان است در چند فقره ملاقات به رؤسای مسلم لیگ - که جداً خواستار ایجاد پاکستان بودند -، و به رهبران کنگره ارائه می نماید. در میان رهبران کنگره سردار پاتل، وزیر کشور دولت موقت و مرید و مربای گاندی، قهرمان تجزیه بود و موجب تشویق نایب السلطنه و تأثیر روی سایرین می گردد. نهر و مردد و گاندی مخالف است ولی در مرحله‌ی نهایی تنها ابوالکلام آزاد پافشاری برای طرح میسیون دولتی و یقه‌درانی علیه تجزیه کشور می نماید. حتی توصیه می کند یکی دو سال آزادی هندوستان و انتقال اختیارات عقب بیفتد تا با استمداد از زمان و عقل، راه نجاتی از بن‌بست تجزیه و دورنمای مصیبت و کشتارهای آینده پیدا شود؛ متأسفانه توفیق نمی یابد. از یک طرف، اکثریت رهبران کنگره خود را طرفدار یا ناچار به قبول تجزیه نشان می دهند و از طرف دیگر، در مسافرت مونت باتن به لندن برای عرض گزارش کابینه کارگری (و همچنین چرچیل رهبر حزب مخالف) طرح را تصویب و تأکید به تسریع می نمایند. شاید هم انگلیسی‌ها تجزیه و تضعیف هندوستان را ظاهراً برای خاطر مسلم لیگ ولی برای حفظ پایگاهی در پاکستان و ملزم ساختن هردو کشور به باقی ماندن در جرگه‌ی ممالک مشترک المنافع، مناسب و مؤثر می دیدند. کمیته اجرایی حزب کنگره در ژوئن ۱۹۴۷ تشکیل جلسه داده پس از جر و بحث زیاد، قطعنامه‌ی تجزیه کشور را با اکثریت ۲۹ علیه ۱۵ رأی تصویب می نماید در حالی که مسلماً اکثریت مردم هندوستان از این فکر وحشت

→ کارگری هند (I.N.T.U.C یا Indian National Trade Union Congress) بود. بعداً سوسیالیست‌ها نیز از I.N.T.U.C جدا شده جمعیت مزدوران هند (H.M.S یا Hinde Mozdoor Sabha) را تشکیل دادند. در سال ۱۹۴۹ تعداد نفرات این سه اتحادیه به‌قرار زیر بود:
I.N.T.U.C ۱'۰۰۰'۰۰۰ نفر، H.M.S ۶۸۰'۰۰۰ نفر، A.I.T.U.C ۷۵۰'۰۰۰ نفر و یک دسته دیگر U.T.U.C ۳۳۰'۰۰۰ نفر؛ جمع ۲'۷۶۰'۰۰۰ نفر).

و نارضایتی بسیار داشتند. ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۷ قانون استقلال هند به تصویب پارلمان بریتانیا می‌رسد.

در کنگره در موقع بحث برسر تجزیه هندوستان نقشه‌ی خطرناک و خلاف انصاف و انسانیت انتقام نیز عنوان می‌شود که اگر در پاکستان نسبت به هندوها بدرفتاری شود تلافی آن را برسر مسلمان‌های مقیم هندوستان (که تعدادشان ۴۵ میلیون نفر یعنی نصف کلیه مسلمان‌های هندوستان می‌شد) خواهند آورد. ابوالکلام آزاد می‌نویسد رودهای خونی که بعداً در دو طرف سرحدات تازه به راه افتاد همه ناشی از این احساسات گروکشی و انتقام بود!

اینک طرح تجزیه‌ی کشور قطعیت یافته بود و هر روز که می‌گذشت اضطراب‌ها و فجایع تازه روی می‌داد. لرد مونت باتن تمام قدرت و مدیریت خود را در تسریع عمل واگذاری و تقسیم هندوستان به کار انداخت. با درایت و ابتکار فوق‌العاده‌ای موفق گردید مسائل بغرنج نظامی و اداری و اخلاقی را که در توقع‌ها و تنازع‌های افکار و افراد برسر تقسیم ایالات و شهرها، در نقل و انتقال دسته‌های کثیر هندو و مسلمان - که با حال زار از چنگک چپاول و کشتار از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر کوچ می‌کردند و خانه و دارایی خود را از دست داده در به‌در شده بودند - در تحویل و تحول ادارات و اموال دولتی و بالاخره در تفکیک واحدها و افراد ارتش و تعیین سرحدات به‌نحوی به انجام برساند. بالاخره دومینون هندوستان در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ و دومینون پاکستان یک روز قبل از آن رسماً به‌وجود آمد.

بنگال شرقی در شرق هندوستان و پنجاب غربی و سند و ایالات سرحدی بلوچستان در غرب، کشور تازه پاکستان را تشکیل دادند.
ابوالکلام آزاد می‌گوید:

«هندوستان به این طریق آزادی خود را به‌دست آورد ولی اتحاد خود را از دست داد.»

هندوها لرد مونت باتن را و پاکستانی‌ها محمدعلی جناح ملقب به قائد اعظم را به فرمانروایی کل قانونی خود انتخاب کردند.

در هندوستان استقلال یافته شورای مرکزی سابق و دولت موقت خودبه‌خود رسمیت و جنبه قانونی در داخل تشکیلات جدید یافت. مجمع قانون‌گذاری مرکزی از ۳۸۵ عضو تشکیل می‌شد که ۹۳ نفر آنها نمایندگان شاهزادگان بودند و بقیه در درجه دوم از طرف شوراهای قانون‌گذاری ایالات انتخاب شده بودند. خود شوراهای

ایالات نیز در ۱۹۴۶ به طور انتخاب محدود با مشارکت ۲۰ تا ۲۵ درصد افراد بالغ تعیین شده بودند.

آزادی و استقلال نسبی دریافتی و ولادت دو دومینیون، طبعاً با سرور و شادی فراوان در هر دو کشور و جشن‌ها و مراسم رسمی توأم گردید... و همچنین با خونریزی‌ها و سوگواری‌ها:

در پنجاب شرقی هندوان و سیک‌ها به دهکده‌های مسلمان‌نشین حمله ور شده، خانه‌ها را آتش زده مردان و زنان و کودکان بی‌گناه را می‌کشتند. عین همین اخبار از پنجاب غربی می‌رسید؛ خطه‌ی پنجاب که مهد اولیه‌ی مبارزه برای آزادی و پرورشگاه آن همه مردان بزرگ بود به صورت قبرستانی از خرابی و مرگ در آمده بود!

در دهلی پایتخت باستانی و جدید هندوستان روزهای اول خبری نبود ولی زبانه‌های انتقام و شعله‌های آتش و سیل خون به آنجا هم کشیده شد. کشتار وحشیانه مسلمان‌ها به رهبری عده‌ای از سیک‌ها در شهر شروع گردید. پس از آن در حومه و در دهات مسلمان‌نشین دیگر هیچ مسلمانی نمی‌توانست اطمینان داشته باشد که روز دیگر زنده سر از خواب بلند خواهد کرد! عطش انتقام‌جویی و تعصب فرقه‌ای همه‌ی دست‌ها و دیده‌ها را به طرف آتش و خون سوق می‌داد.

سردار پاتل، وزیر کشور باکی از این فجایع نداشت؛ جواهر لعل نهرو، رئیس دولت جنب و جوش فراوان و جان‌فشانی‌ها می‌کند اما توفیقی نمی‌یابد؛ گاندی از وحشت و غصه در التهاب است؛ نه سردار پاتل گوش به ملامت و اعتراض‌های او می‌دهد، نه مردم شهر که قبل از استقلال مریدان حلقه به گوش او بودند؛ ناچار تصمیم به روزه‌ی مرگ می‌گیرد (۱۲ ژانویه ۱۹۴۸).

احساسات و عواطف دیرینه‌ی مردم بالاخره بیدار گردیده در یک اجتماع عمومی عظیم و برای شکستن روزه‌ی گاندی این قول‌ها را می‌دهند: از حمله به مسلمین خودداری و به آنها تأمین جانی و مالی بدهند؛ اماکن مقدسه‌ی خراب‌شده‌ی مسلمان‌ها به خرج مردم ترمیم گردد؛ و بالاخره دل و جان خود را از گناه گذشته تطهیر نمایند. هیأت دولت و رهبران هندو و سیک نیز با حضور زاهد حسین، سفیر پاکستان در برابر گاندی همین تعهد را می‌کنند؛ گاندی افطار می‌کند.

یک بار دیگر محبوبیت گاندی و قدرت معنوی او مشکل‌گشای سخت‌ترین مسائل گردید. گاندی خون‌بهای دلخواه اهریمن را در برابر این خدمت به صورت

فداکاری نهایی پرداخت. روز ۳۰ ژانویه ۱۹۴۸ یعنی پنج ماه و نیم پس از برافراشته شدن پرچم آزادی و وصال شاهد استقلال با گلوله هفت تیر یک جوان متعصب هندو از فرقه هندو مهاسبها به شهادت رسید! خداهش بیامرزد!

چه سعادت‌ی بالاتر از این که شخص صاحب عقیده و هدف، هم پیروزی را به چشم خود ببیند و هم قربانی آن شود!

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

گانندی رفت در حالی که در آخرین روزهای عمر خود شاهد استقلال را در آغوش داشت؛ اما آیا شاهد معشوق او فقط رسیدن به استقلال هندوستان بود؟ آیا کسانی که بعد از او به آبیاری و بهره‌گیری نهال‌های کاشته‌ی گانندی‌ها و بذره‌های افشاندن و یوکانندا و ساراسواتی‌ها مأمور می‌گردند همان درک معانی و هدف‌ها را خواهند داشت؟ آیا در دوران بعد از استقلال، آن زمان که باید در گل و لای مشکلات و در گرداب‌های حوادث دست و پا بزنند و پیش روند آیا گانندی‌های دیگری پیدا خواهند شد؟ آیا باز پرچم‌های بلند و درخشان معنوی در پیشاپیش کنگره و ملت و دولت هند در اهتزاز و پرواز خواهد بود یا هدف‌های اقتصادی و ملی تنزل و توقف نموده مکتب‌های فلسفی مادی و ایدئولوژی‌های دنیایی غرب را رهبر خود قرار خواهند داد؟...

اینها مسائلی است که جوابش را فصل هندوستان بعد از استقلال باید بدهد.

تشکیل دولت متحده هندوستان و ارتحال آن از بندگی استعمار به سروری استقلال مانند بسیاری از انقلاب‌های پیروزمندانه‌ی ملی که اخیراً در الجزایر و کنگو و چین دیدیم و مظهر کامل‌تر و قدیمی‌تر آن انقلاب کبیر فرانسه است نتوانست بدون جزر و مدهای دردناک و خونریزی‌های جنگ داخلی صورت گیرد!

همیشه ناسیونالیسم و قیام‌های برای وطن و حتی مذهب نمی‌تواند بدون غلیان احساسات و تحریک غیرت و غضب علیه غاصبین و خائنین باشد و کمتر ملت و رهبرانی پیدا شده‌اند که توانسته باشند آتش مقدس علیه ظلم و غلیان احساسات بشری را در حدود عدل و حقیقت مهار نمایند و تقوا و بزرگواری را حاکم سازند، به طوری که شعله‌های آن دامن خودی یا بیگانه‌ی بیگانه را نگیرد. در صدر اسلام بود که پیغمبر

بزرگ و پیشوایانی چون علی (ع) عنایت عظیم و تأکید شدید نسبت به این مسئله داشته حتی در مورد سربازان دشمن پا از سر حد عدالت فراتر نگذاشته با رحمت و رأفت جزا می دادند!^۱ به این ترتیب بود که شبه جزیره عربستان در مدت کوتاه تر از ده سال و با تعداد کمتر از هزار کشته از دو طرف به تسخیر بزرگ ترین انقلاب جهان در آمد. چه باید کرد؛ تحول ها در دنیا و انتقال از یک رژیم به رژیم دیگر بدون تکان و درد و ناله نمی شود؛ این گناه انقلاب و دلیل بر مطرود بودن آن نیست. مگر ولادت طفل و زایمان مادر کم رنج و فریاد دارد؟ هر دوی آنها قبلاً به محیط و رژیمی خو گرفته اند که تغییر برای شان سختی آور است. حتی عمل جراحی و در آوردن غده‌ی نامناسبی که سال ها در بدن شخص وزن و جایی برای خود باز کرده است خالی از درد و خطر نمی گذرد.

مردم هندوستان از هندو و مسلمان در مدت دو قرن با رژیم نوکری و بی شخصیتی عادت کرده، دستور از دیگری می گرفتند و در سایه‌ی او از صدمات یکدیگر حمایت می شدند. به علاوه، کنگره هند در مدت سه ربع قرن مبارزه، تمام فکر و ذکر خود را معطوف دشمن خارجی کرده، پیش بینی و تدارک حل اختلافات داخلی را ننموده و خود را برای همزیستی آقاوار آماده نساخته بود؛ یک مرتبه مواجه با مسئله و محیط جدید می شوند.

در جهاد اصغر پیروز شدند ولی از جهاد اکبر که مبارزه با نفس است غافل ماندند! از آن جهت موجب امیدواری و شادمانی بود ولی از این جهت، اسباب تأسف فراوان. خوب یا بد فعلاً همه آنها که در راه نهضت آزادی هندوستان رهبری و فداکاری و کوشش کردند یا در روزهای اول استقلال به مسئولیت و زمامداری رسیدند رخت از این دنیا بر بسته، هر کدام مقصدی و مسیری در پیش گرفته اند:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ...»^۲

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»^۳

۱. رجوع شود به کتاب «اسلام مکتب مبارز و مولد»

این اثر تدوین و تکمیل سخنرانی در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در سال ۱۳۴۰ است و در مجموعه آثار (۸) قرار دارد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. بقره (۲) / ۱۳۴ یا ۱۴۱: آنها امتی بودند که دورانشان سپری شد؛ آنها [نتیجه] دست آورد خویش را دارند...

۳. بقره (۲) / ۲۸۶: ... دست آوردهای [نیک] هر کس به نفع خود اوست و دست آورد [زشت] او نیز وبال او...

آنها ملتی بودند، حالا رفته‌اند و جا خالی کرده‌اند، هر بد و خوبی که به دست آوردند به زیان یا به سود خودشان خواهد بود. فعلاً وظیفه و مصلحت ساین است که از هر جهت عبرت بگیرند و در هر دو جهاد راه پیروزی بجویند!

اجمال احوال

اینک که به مرحله‌ی نهایی نهضت یعنی اعلام استقلال هندوستان رسیدیم و خود را در غم و شادی آن ملت شریک دیدیم، بد نیست نظری به گذشته انداخته این سرگذشت را فهرست‌وار پیش چشم خود ترسیم کنیم و یک عصاره‌گیری بنماییم:

۱- اگر شروع نهضت را همان‌طور که خود هندی‌ها علاقه دارند سال سرکوبی شورش هنگ‌های هندی علیه فرماندهان انگلیسی یعنی سال ۱۸۵۷ بگیریم، نهضت آزادی هندوستان جمعاً ۹۰ سال طول کشیده است. دو ثلث آخر این مدت، انقلاب کاملاً فعال و محسوس بوده، و رفته رفته حاد شده است.

۹۰ سال در جنب تاریخ یا عمر یک ملت، زمان خیلی طولانی نیست ولی به قیاس انقلاب‌های سایر ملل که مراحل حاد و مؤثر آنها در ظرف چهار، پنج سال و گاهی چهار، پنج ماه طی می‌شود دوران نسبتاً طولانی است. این درازی مدت یکی از مشخصات نهضت و منعکس‌کننده‌ی خصلت و ظرفیت طرفین است.

۲- تلفات و مخصوصاً محرومیت‌ها و صدمات وارده یعنی فداکاری‌هایی که نهضت دربرداشته است به حسب قدر مطلق، فوق‌العاده است و شاید از این جهت نیز در تاریخ مبارزه‌های ملی ممتاز باشد. متأسفانه اطلاعات کافی و آماری در اختیار نبود که بشود رقم صحیحی داد ولی اگر به قبول تقریب و اجمال، میزان تلفات و خسارات این ماجرای طولانی را که اوج و حضيض‌های مکرر و توسعه و نفوذهای فراوان در مراحل متوالی خود و مناطق مختلف کشور داشته است، و ما از آنجاها خبر درست نداریم، بیاییم به‌طور چکی، دو برابر آنچه در حوادث برجسته این مدت روی داده است و در کتاب‌های مورد استناد به آنها اشاره شده بگیریم (یعنی کشتار جالیانوالاباغ، عکس العمل پلیس بعد از ورود ولیعهد انگلستان، بازداشت‌ها و محکومیت‌های مربوط به قانون نمک، حملات بعد از شکست کنفرانس میزگرد و بالاخره نهضت «هندوستان را ترک کنید») و تلفات جنگی شورش سال ۱۸۵۷ و همچنین جنگ‌های داخلی و منازعات فرقه‌ای دست آخر را کنار بگذاریم، به ارقام زیر می‌رسیم:

۳۰۰۰ نفر مقتول، ۸۰۰۰ نفر مجروح و ۴۰۰۰۰۰ نفر زندانی.

این ارقام، و حتی ۴۰۰،۰۰۰ نفر زندان رفته‌ها، وقتی بر جمعیت کشور هندوستان ضرب در دو نسل که این مبارزه را به ثمر رسانده‌اند تقسیم شود به میزان بسیار ضعیف (نیم در هزار) می‌رسد؛ هر دو هزار نفر از مردم هندوستان یک نفر زندانی داده‌اند تا استقلال بگیرند!

با این حساب معلوم می‌شود یک انقلاب برای آزادی-ولو مانند نهضت هندوستان، طولانی و سراسر سختی باشد- خیلی گران تمام نمی‌شود. در حوادث و مصائب طبیعی مانند سیل و قحطی و وبا و زلزله و غیره که هر چند سال یک‌بار به سراغ هندوستان و هر کشوری می‌آید و حتی در مجموع سوانح و سائط نقلیه در سنوات مبارزه، ضایعات و صدمات خیلی بیش از اینها می‌شود. در صورتی که در این حوادث و بلاها جز زیان و مصیبت چیزی عاید ملت نمی‌شود ولی در آنجا افتخار و آزادی این دنیا و پاداش و کفاره‌ی گناهان برای آن دنیاست. ملت‌هایی که از ترس سختی‌ها و فداکاری‌ها قدم در راه نجات خود از اسارت استعمار و استبداد نمی‌گذارند واقعاً کلاه سرشان می‌رود.

۳- اگر طرز پیشروی و مراحل موفقیت نهضت را مطالعه و ردیف نماییم، به نتایج جالب توجه‌تری می‌رسیم.

در بحث گذشته از ورق زدن صفحات این رساله مراحل برجسته یا گام‌های پیشروی نهضت را که در واقع پله‌های نردبان استقلال هندوستان هستند بیرون آوردیم، که به ترتیب تاریخ عبارت بودند از:

- تأسیس کنگره (سال ۱۸۸۵)،
- تأسیس مسلم لیگ (سال ۱۹۰۶)،
- طرح مورلی- میتو (سال ۱۹۰۹)،
- تأسیس جامعه خودمختاری هند (سال ۱۹۱۶)،
- طرح مونتاگ- چمسفورد (سال ۱۹۱۹)،
- کمیسیون سیمون (سال ۱۹۲۸)،
- کنفرانس میزگرد (سال ۱۹۳۱)،
- قانون جدید هندوستان (سال ۱۹۳۵)،
- دولت کنگره (سال ۱۹۳۷)،
- میسیون کریپس (سال ۱۹۴۲)،
- کنفرانس سیملا (سال ۱۹۴۵)،
- میسیون دولتی (سال ۱۹۴۶)، و

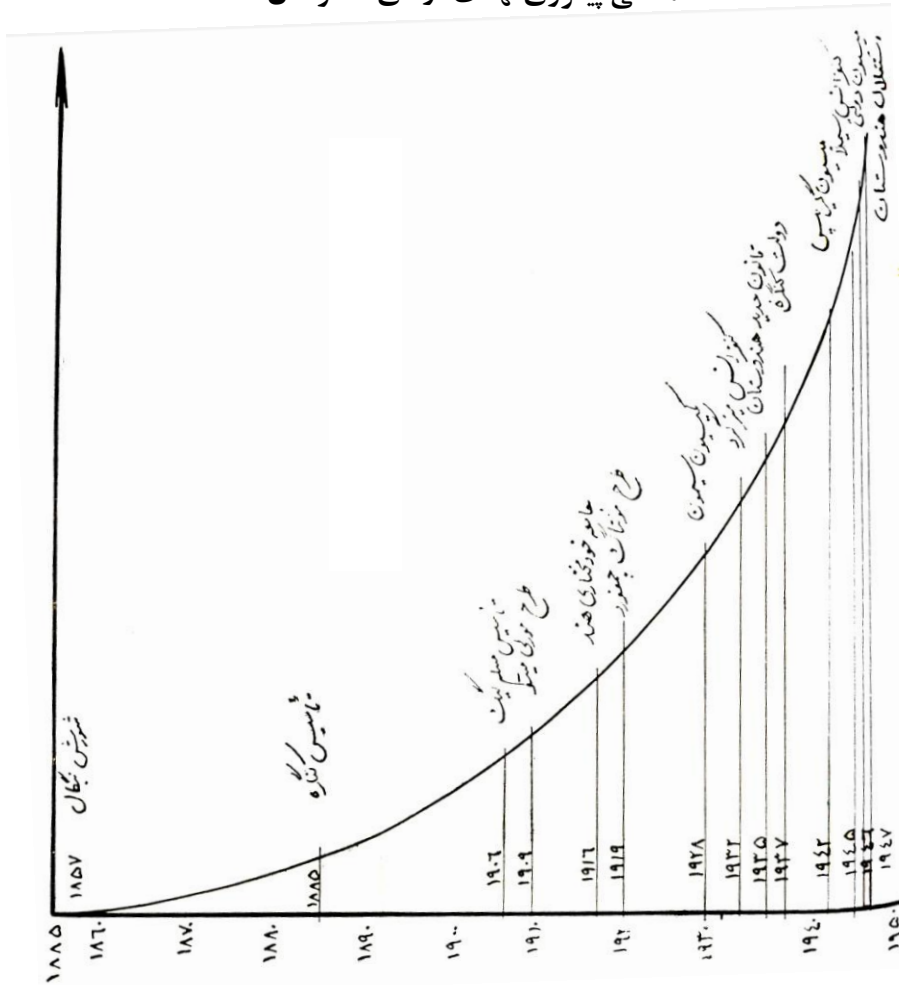
○ اعلام استقلال (سال ۱۹۴۷).

قضایای برجسته و اصلی که عنوان پیروزی و پیشروی محسوس را دارد و مانند شاخص‌هایی مسیر نهضت را میخ‌کوبی کرده همین‌هاست که ذکر شد. بعضی از آنها را خود هندی‌ها قدم برداشته و بالا رفتند و بیشتر آنها را انگلیسی‌ها علی‌رغم میل و نفع‌شان تسلیم کردند. در هر حال، مراحل و مراتبی بود که برای وصول به هر یک از آنها انرژی‌ها به مصرف رسید و خون دل‌ها خورده شد. البته وسیله و معیاری وجود ندارد که ارزش عددی متجانس برای هر یک از این مدارج تعیین کنیم و در حساب ریاضی بیاوریم. ولی اگر آنها را گام‌های معادل یا پله‌های به ارتفاع تقریباً مساوی بگیریم - و این عمل خیلی هم دور از حقیقت و واقع نیست زیرا بنا به خصالت کنسرواتیف و متانت ذاتی طرفین دعوی قدم‌هایی که برداشته می‌شد تماماً سنجیده و موزون بوده است - خواهیم توانست به سبک علوم ریاضی و فیزیک و برطبق رویه جدید متداول در مباحث اقتصادی و مطالعات آماری پزشکی و اجتماعی، یک منحنی برای نمایش پیروزی نهضت هندوستان برحسب زمان رسم نماییم. کافی است در مقابل سال‌های متوالی مربوط که در محور طول برده می‌شود، برای هر یک از مدارج پیروزی یک پله در محور عرض بالا برویم. نقاط به‌دست آمده به‌طوری که در شکل ملاحظه می‌کنید مانند کلیه‌ی پدیده‌های طبیعی و آزمایش‌های علمی و آماری که به‌عمل می‌آید به‌طور کامل و دقیق، روی منحنی منظم واحدی قرار ندارند. ولی با تقریب بسیار قابل قبولی در اطراف نزدیک یک منحنی صحیح، با معادله واحد ساده واقع شده‌اند که درست از روی غالب آنها می‌گذرد.

منحنی حاصله که معرف پیشرفت نهضت آزادی هندوستان می‌باشد یک منحنی اکسپانسیل نظیر یک تصاعد هندسی است. تقریباً هر ۲۰ سال ارتفاع منحنی دو برابر شده است و قدر نسبت سالیانه تصاعد ۴ درصد در می‌آید. یعنی ملت هندوستان در سیر به سوی استقلال، سالی ۴ درصد نسبت به سال قبل جلو رفته است. ترقی با آنکه به‌طور ثابت ۴ درصد است ولی در سال‌های اول کند و نامحسوس به‌نظر می‌آید ولی هر قدر پیش می‌رود سریع‌تر و نمایان‌تر جلوه می‌کند. به عبارت دیگر، پله‌های ارتقاء رفته رفته تندتر و زودتر طی می‌شود.^۱

۱. با حساب دقیق‌تر و ترسیم صحیح از سال ۱۹۰۶ و مخصوصاً بعد از ورود گاندی شتاب نهضت از ۴ درصد بیشتر در می‌آید و در ۱۵ سال آخر از ۴ درصد کمتر است.

منحنی پیشروی نهضت آزادی هندوستان

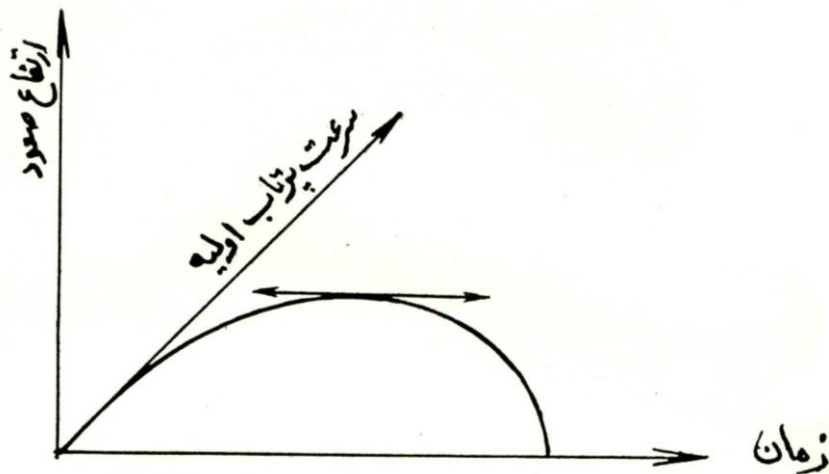


اتفاقاً نقاطی که قدری خارج منحنی افتاده اند قابل تعبیر و منطبق با واقعیت‌هایی هستند؛ بعضی از این گام‌ها، گام‌های بلند و جسورانه‌ای است که از زمان جلو افتاده‌اند و مقارن با نایب‌السلطنه‌های موافق و لیبرال بوده است (تأسیس کنگره، طرح مونتاگ چمسفرد، تشکیل دولت کنگره، و میسیون دولتی) و بعضی دیگر، گام‌های عقب افتاده یا کوتاه هستند (تأسیس مسلم لیگ، کمیسیون سیمون و کنفرانس سیملا)؛ مرحله نهایی نیز که اعلام استقلال است می‌بایستی موقعی که منحنی به مماس تقریباً قائم می‌رسد (یعنی یکی دو سال دیگر همان‌طور که ابوالکلام آزاد و لرد ویول پیش‌بینی می‌کردند) انجام می‌شد تا مانند مراحل قبلی بدون خونریزی و مصائب

جبران‌ناپذیر صورت می‌گرفت. سه مرحله‌ی پشت سر هم آخر کاملاً تعجیل دولت کارگری [انگلستان] را می‌رساند.

مهم‌ترین نکته و نتیجه‌ای که از این منحنی استنباط می‌شود این است که نهضت آزادی هندوستان شکل یک پدیده‌ی طبیعی یا اجتماعی واحدی را دارد که تحت تأثیر نیروی ثابتی انجام می‌گیرد. نظیر این پدیده و این نوع منحنی در مشاهدات و کیفیات علمی فراوان است، مانند مسافت مطویه هر جسمی که در حوزه نیروی ثابتی به حرکت درآید، مثل سقوط در خلاء، افزایش جمعیت کشور وقتی زاد و ولد دچار ضایعات و تغییرات غیرعادی نباشد و جلوگیری به عمل نیاید، تغییرات مصرف یا تولید برق کشورهای متمدن در سال‌های غیربحران و غیرجنگ و همچنین تغییرات سرمایه‌گذاری و سایر مصارف و تولیدات. نمایش تمام این توابع، منحنی‌های سهمی (Parabolique) و تصاعدهای هندسی است که دارای قدر نسبت معین هستند. دلیل آن نیز واضح است، زیرا نیروی ثابت، ایجاد شتاب ثابت و سرعت متصاعد متناسب با زمان می‌نماید، بنابراین مسافت مطویه یا مکتسبات حاصله تابع درجه ۲ از زمان خواهند بود.

نمایش پرتاب گلوله سنگ در هوا

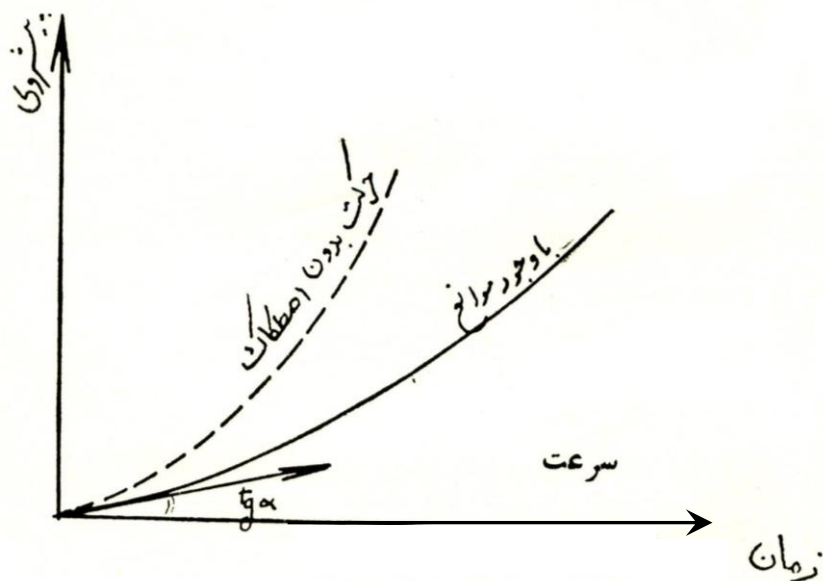


تعبیر این مطلب در موضوع مورد بحث این است که نهضت آزادی هندوستان از یک نیروی طبیعی ثابت یا مستمر درونی خود ملت هند سرچشمه می‌گرفته است. در حقیقت، نه انقلابی بوده است نه القایی؛ خودجوشی بوده است؛ اگر دست‌های خارجی

و عوامل اتفاقی در آن دخالت می‌داشت منحنی مربوط پست و بلندی‌ها و حرکات انفصالی نامنظم پیدا می‌کرد، و اگر به‌راه انداخته شده و تحرک یافته از خارج می‌بود نیز وضع صعود سنگی را پیدا می‌کرد که با سرعت و جهت معینی پرتاب می‌شود ولی بر طبق منحنی در شکل نشان داده شده ترقی ارتفاع آن نزولی است و بالاخره به یک اوج افقی رسیده سقوط می‌نماید.

پدیده‌های حیاتی یا رشد استعدادهای مختلف موجودات زنده - و از جمله انسان - حالت مشابه اخیر را دارند. مانند تغییرات وزن، قد، عقل، زور و غیره که در سنین کودکی و جوانی با سرعت فوق‌العاده‌ای پیش می‌رود ولی رفته رفته پیشروی کندتر و نامحسوس می‌شود؛ یعنی از همان ابتدا ترقی آنها در تنزل است، و بالاخره موقعی به حد اکثر خود رسیده توقف طولانی و گاهی بازگشت و سقوط حاصل شده بالاخره منتهی به فنا می‌شود و پرونده آن را مرگ می‌بندد... این خود دلیل بر آن است که حیات با همه‌ی سرمایه‌های آن، حرکت و موهبتی است الهی یا خارجی.

نمایش پیشروی‌ها و مکتسبات بلامانع و با مانع



اما مکتسبات یا تولیدات انسان - خصوصاً اجتماع انسان - حالت معکوس فوق و مشابه با منحنی تصاعدی قبلی را دارد. شاخص جامع و شاهد کامل آن، خود تمدن و

جنبه‌های گوناگون آن است. تمدن در اعصار کهن با کندی و لنگی پیش می‌رفت و قرن به قرن به طور متوسط بر پیشرفت و سرعت آن افزوده می‌شد تا آنکه به وضوح ترقی سرسام‌آور امروزی رسیده، سر به بی‌نهایت گذاشته است.^۱

همین که در شخص یا در اجتماع نیرو و یا عشقی به طرف یک هدف عالی پیدا شد و در راه آن به فعالیت پرداخت پیشرفت همیشه تصاعدی و وصول حتمی است. تولیدات انسانی در حقیقت به برکت و موهبت ثانوی، مکتسبی است. مانند دانه گندم که در زمین مساعد کاشته شود؛ یک دانه، یک یا چند خوشه می‌شود و بعد هر دانه‌ی خوشه، در سال آینده خوشه‌های تازه می‌دهد و کوثروار به بی‌نهایت می‌رسد. ای کاش در همه‌ی ملت‌ها چنین نطفه‌ها و نهضت‌هایی پیدا شود.

«و من الله التوفیق و علیه التکلان»^۲

۱. چنانچه خواسته باشیم یک استنتاج کلی و استفاده‌ی قرآنی از مطلب فوق کرده باشیم باید بگوییم: اولاً توقف و تنزل مواهب آفرینش بعد از توسعه و ترقی اولیه مصداق کامل آیه پنجم سوره شریفه حج (۲۲) است که از اول پیدایش انسان از خاک و سپس از نطفه و مراحل تکاملی جنین و جوانی صحبت کرده بالاخره به جمله «لَکِنَّا لَا یَعْلَمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئًا» (حج ۲۲) / ۵: ... به گونه‌ای که پس از دانش [فراوان] هیچ چیز ندانند... می‌رسد،

و ثانیاً با توجه به اینکه مواهب طبیعی و مواریث نژادی مانند ارتفاع پرواز یک جسم پرتاب شده هر قدر قوی و بلند باشد به صفر برمی‌گردد و چیزی از آن برای شخص نمی‌ماند ولی تولیدات و مکتسبات انسان مانند پیشروی جسمی که دارای جاذبه یا نیروی برنده ثابت است شکل منحنی تصاعدی را داشته نهایت‌اش برخلاف آن یکی بی‌نهایت است، به این نتیجه می‌رسیم که استعدادها و فضائل خداداد لایق ارزش و آرزو نیست چون فانی می‌شود و از دست می‌رود ولی آنچه ارزندگی دارد و شخص باید در آرزو و تلاش برای آن باشد، تولیدات و مکتسبات است که مترقی و متعلق به شخص است.

این نظر یکی از مفاهیم آیه ۳۲ سوره شریفه نساء (۴) است که می‌فرماید:

«وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهٖ بَعْضَکُمْ عَلٰی بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِیْبٌ مِّمَّا اَکْتَسَبُوْا وَلِلنِّسَاءِ نَصِیْبٌ مِّمَّا اَکْتَسَبْنَ وَاَسْأَلُوْا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهٖ...»

(هرگز حسرت آنچه را که خدا بعضی از شما را بر بعض دیگر برتری داده است نخورید، بهره‌ی مردان و زنان از آن چیزی است که خود به دست آرند.)

ضمناً مکتسبات و ترقیات طبیعی مانند حرکت اجسام مادی است که در حوزه‌ی نیروی ثابت در روی زمین یا در هوا قرار گرفته باشند چون مصادف با اصطکاک موانع و مخالفت‌هاست، نمی‌تواند به سرعت بینهایت و مماس قائم برسد، بلکه پس از قدری سرعت به حد ثابت رسیده منحنی پیشروی از آن به بعد به صورت خطی، ولی در هر حال صعودی، بر طبق شکل در می‌آید.

فصل ششم

هندوستان بعد از استقلال

مقدمه

در اکتبر سال ۱۹۴۷ ورق تاریخ در شبه قاره هندوستان عوض شد و فصل جدیدی برای این ملت باستانی ۴۰۰ میلیونی آغاز گردید.

همان طور که قیام ۸۰ ساله‌ی آنها درس سراسر عبرت و جالب برای هر کس و مخصوصاً برای ما ایرانی‌هاست، سرگذشت بعد از این و حرکات پر از افت و خیزی که در سال‌های بعد از استقلال می‌نمایند نیز سرشار از حوادث و حقایقی بوده، می‌تواند درس قابل استفاده دیگری برای ما باشد.

صرف نظر از اینکه عملیات و تجربیات آنها در زمینه‌ی اقدامات اصلاحی و توسعه می‌تواند برای ممالک خواهان استقلال و رشد و توسعه مفید باشد، ارقامی که در مباحث زیر داده می‌شود، می‌تواند مبنای مقایسه و محاسبه قرار گیرد. از نظر کلی نیز دو نکته قابل ذکر است:

اولاً افکار ما شدیداً نیازمند درک و قبول این حقیقت است که صرف استقلال و آزادی یا دارا شدن یک قانون و سازمان با چند ساختمان و تشکیلات به هیچ وجه کفایت هزاران مشکلات و مصائبی را که به‌دوش ملت و دولت می‌ریزد نمی‌نماید. شایستگی و آمادگی برای اداره و بهره‌برداری بعد از استقلال و بعد از وصال، اگر نگوئیم بیش از رسیدن به استقلال و آزادی اهمیت و ضرورت دارد، لااقل به همان اندازه هست. حتماً می‌بایستی بسیاری از این مسائل چه از جهت پیش‌بینی و فکر چاره‌جویی مورد عمل و مطالعه قرار گیرد.

ثانیاً در زمینه‌ی مطلبی که در صدر کتاب، در احتراز از تقلید و تبعیت سایر ملل اشاره شده بود و در جواب نگرانی‌ها و سؤال‌هایی که بعد از شهادت گاندی طرح شد، لازم است به بررسی مسائل بی‌شمار و بسیار دشواری که دولت ملی هندوستان با آن روبرو شد پردازیم، راه‌حل‌ها و اقدامات جسورانه و مدبرانه‌ای را که پیش گرفتند ببینیم و بدانیم نتایج و موفقیت‌هایی که نصیب آنها شد بالاخره چگونه بوده است.



ضمناً اگر این فکر یا ایمان در مغز خوانندگان و هموطنان ایجاد شود که نه تنها از آرزو و حرف تا عمل و اقدام فاصله زیاد است بلکه از شروع به اقدام تا وصول به نتیجه نیز خیلی باید زمان بگذرد و زحمت‌ها و آزمایش‌ها به عمل آید و احیاناً اصلاحات

و تغییرات داده شود تا شاید منظور حاصل گردد و وعده و نقشه، درست درآید... بنابراین به طور کلی و با استنتاج منعکس از این اصل، کسانی که برنامه‌های ادعایی و سطحی خود را قبلاً مقرون به موقعیت و نجات‌بخش ملک و ملت اعلام می‌نمایند یا مردم نپخته و نفهم‌اند یا قصد قریب و خیانت دارند.

* * *

مأخذ اطلاعات ما در این فصل منحصر به منبع واحد است؛ کتاب:

Charles Bethelheim L'Inde independante (Paris - 1962)

ولی منفرد بودن ماخذ و سه سال کهنگی آن که شرح قضایا را در پانزده سال اول بعد از استقلال هندوستان، منتهی تا سال ۱۹۶۲ می‌دهد نباید موجب تأسف خواننده و تنزل ارزش بحث گردد. مؤلف کتاب به لحاظ صلاحیت علمی و فنی و مأموریت شغلی در وضعی بوده است که احاطه‌ی وسیع و عمیق به کلیه‌ی جریان‌ها داشته است. شارل بتلهایم با سمت استادی دانشگاه پاریس و مدیریت دروس بخش ششم مدرسه مطالعات عالی سوربن^۱ چندین بار به‌عنوان مشاور اقتصادی و رایزن دولت هندوستان به آن دیار سفر کرده مدارک اداری و آمار رسمی و اطلاعات واقعی را در اختیار داشته است.

علاوه بر آن، هر فصل کتاب از مراجعه و عصاره‌گیری ده‌ها کتاب و مقالات و ماخذ دیگر به دست آمده، به تنهایی جانشین صد کتاب می‌شود. از طرف دیگر، منظور ما از این فصل مطالعه‌ی نظریات و اقداماتی است که دولت ملی تازه کار هندوستان در نبرد با مسائل و مشکلات بعد از استقلال به کار انداخته و نتایجی که گرفته است. به جنبه‌ی تاریخی مسئله بیش از خبرنگاری و جریان‌های روز توجه داریم. تازه تا به حال کمتر سابقه داشته است که در ایران کتابی سه سال بعد از انتشار ترجمه یا تلخیص شود. استاد صاحب کتاب، مرد اقتصادی نقاد زبردست و طرفدار مکتب اجتماعی خاص یعنی سوسیالیسم می‌باشد؛ مشاوره و مطالعه‌ی او نیز از همین جهت بوده است. بنابراین، لازم است خواننده‌ی ما متوجه باشد که مشارالیه از مبداء و معاد اقتصادی به موضوعات و قضایا نگریسته است و بر محور سوسیالیسم، آنها را بررسی می‌کند. بنا بر آنچه از مندرجات کتاب معلوم شد خالی از تمایل به بلوک شرقی و روح بدبینی

۱. Ecole des Hautes Etudes (Sorbonne)

نسبت به سیستم‌های سرمایه‌داری نیست. و به احتمال بسیار قوی، هیچ‌گونه تحریف در حقایق و وقایع نکرده، آمار و ارقامی که داده شده مأخوذ از مدارک و مطالعات معتبر است، شاید نکته‌ای را نیز عمداً از قلم نینداخته باشد؛ ولی بالاخره هر چه باشد ورود و خروج هر محقق و مؤلف در مطالب نمی‌تواند خالی از تأثیر هدف و نظری که دارد قرار نگیرد.

* * *

اینک به‌طور خلاصه استفاده و استنتاج‌هایی که از آن کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای نموده‌ایم در تحت چهار عنوان یا چهار قسمت زیر، به‌نظر خوانندگان محترم می‌رسانیم:
نوع حکومت اتخاذی و روش اداری هندوستان؛
مسائل و مشکلات؛
برنامه‌ها و اقدامات؛
نتیجه و نظریه.

امید است وجود ارقام و آمار متعدد و اختصار و تراکمی که در مطالب به‌کار رفته است سبب خستگی و ملال‌آور نشود، بلکه لذت کسب اطلاع و افزایش معلومات درباره‌ی کشور و موضوعاتی که خبر درست و منظمی از آن نداریم جبران خستگی خواننده محترم را بنماید.

ضمناً چون مطالب این فصل مشتمل بر ارقام زیاد و یک سلسله اطلاعات عددی می‌باشد که از نظر اشخاص کم‌حافظه زود فرار می‌کند، برای آنکه درک مباحث به اشکال برنخورد و کمک به موضوعات و نتایج شود، در آخر هر مبحث پرسش‌هایی به‌صورت تمرین در پاورقی می‌آوریم تا خواننده با مرور در حافظه و احیاناً مراجعه مجدد به متن، جواب آنها را به‌خود بدهد.

نوع حکومت اتخاذی و روش اداری هندوستان

قانون اساسی جدید

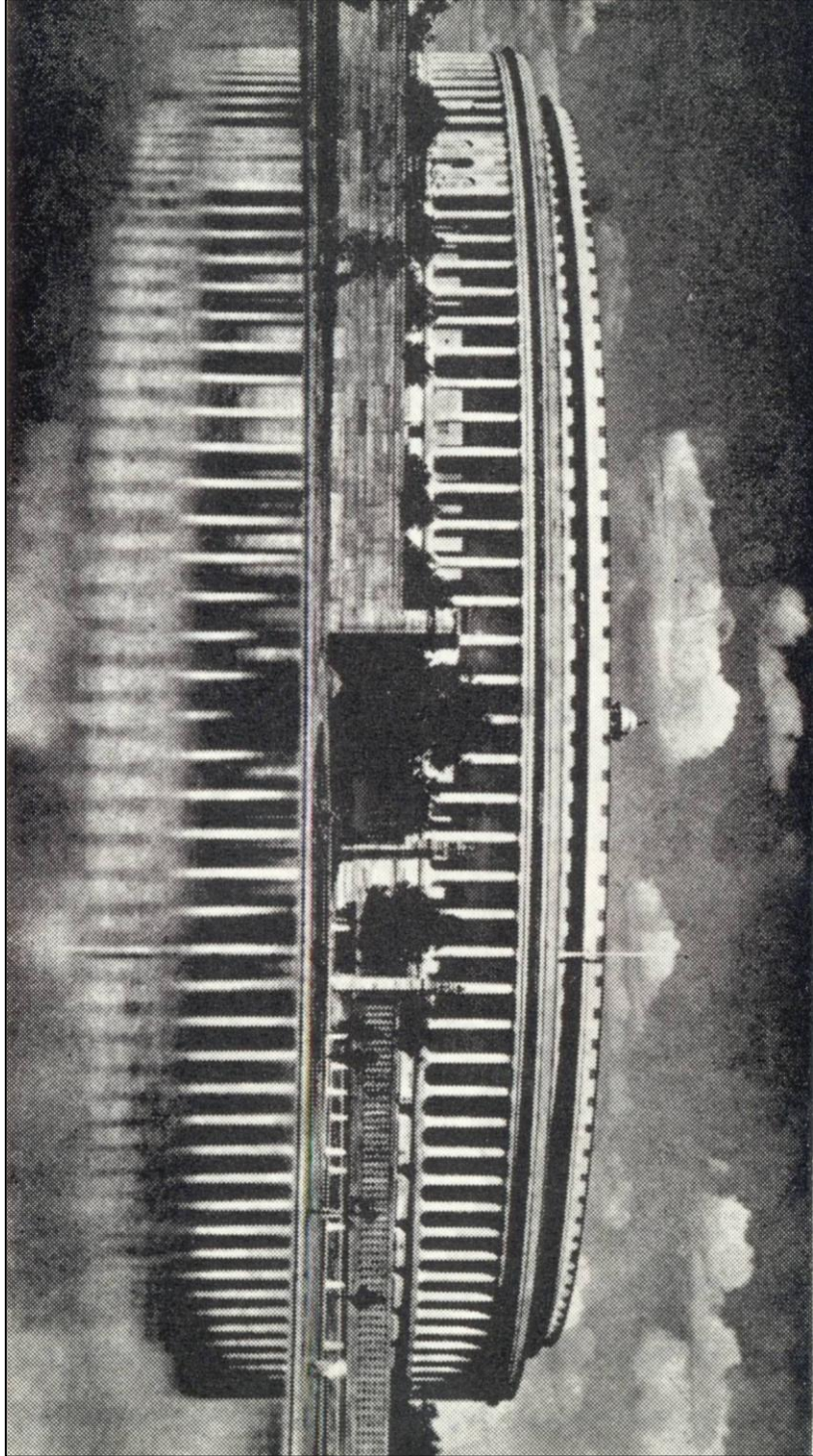
هیأت مؤسسان یا مجمع قانون‌گذاری مرکزی^۱ منتخب سابق و دولت موقتی هندوستان به محض اعلام استقلال در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ تغییر نام و سمت داده جنبه‌ی قانونی پیدا کردند و حاکم بر مقدرات اتحادیه هندوستان گردیدند. سپس بلافاصله در مدت دو سال و نیم به تهیه و تدوین و تصویب قانون اساسی هندوستان مستقل پرداختند. ساختمان سیاسی و قانون اساسی هندوستان رسماً در ژانویه ۱۹۵۰ طی یک منشور ملی اعلام گردید. هندوستان خود را یک اتحادیه یا دولت جمهوری نامید؛ دولت جمهوری دموکراتیک ممتاز^۲.

هدف‌های عمده و اصول مندرج در منشور ملی عبارت است از:

- تأمین عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی برای عموم،
- آزادی فکر و بیان و عقیده و مذهب،
- تساوی مردم به لحاظ مقررات و امکانات،
- برادری با تأمین حیثیت فردی و وحدت ملی...
- ماده ۳۱ از حق مالکیت حمایت می‌کند،
- دولت باید آسایش و رفاه ملت را بالا ببرد،
- همگان حق بهره‌مندی از وسائل حیاتی کافی دارند،
- مالکیت و نظارت بر منافع مادی جامعه باید در جهت نفع بیشتر عموم رعایت و توزیع شود،

۱. Assemblée Constituante

۲. République Democratique Saueruaie



نمای پارلمان هندوستان ، دهلی نو

- با کار مساوی دستمزد مساوی برای مرد و زن،
- حمایت کودکان و جوانان علیه استثمار و علیه رهایی اخلاقی و مادی آنها...

شکل حکومت و تقسیمات داخلی هندوستان

حکومت هندوستان دارای شکل اتحادیه‌ای یا فدراتیو است^۱، متشکل از ۱۵ ایالت مرتبط، و متمرکز در یک دولت مرکزی.

علت انتخاب سیستم فدراتیو و تقسیم کشور به ایالات با استقلال داخلی، ریشه و ضرورت جغرافیایی و تاریخی و فرهنگی داشته است. اصولاً در دوران استعمار نیز شبه‌قاره هندوستان سیستم اداری حکومتی واحد نداشته، از اجتماع و اتصال یک عده قطعات یا ممالک جزء که هر کدام به لحاظ آب و هوا و زمین از جهت نژاد و مذهب و زمان و رسوم، وضع خاصی داشته و در زمان‌های قبلی دارای پادشاهان محلی یا امراء و حکومت جداگانه بوده‌اند تشکیل می‌شده است. البته با تفکیک هندوستان و پاکستان، اختلاف اصلی مذهبی منتفی شد ولی رشته‌های مذهبی و طبقاتی و شرایط معاشی موجود و مخصوصاً زبان، نقاط و خطوط تمایز برجسته‌ای در داخل هندوستان ترسیم می‌نماید. همین خطوط فصل مشترک‌های زبانی، در تجدید نظر سال ۱۹۵۶ به عنوان یکی از مبانی سرحدبندی ما بین ایالات مختلف قرار گرفت.

تعداد کل زبان‌های موجود در هندوستان به ۲۲۲ فقره می‌رسد! ولی از آن میان فقط ۱۴ زبان اهمیت و وسعت قابل توجه داشته مورد استعمال ۹۲ درصد از اهالی می‌باشد. مخصوصاً زبان‌های هندی، اردو، پنجابی و هندوستانی متداول در شمال و مرکز هندوستان که تماماً از ریشه سانسکریت و خانواده هند و اروپایی بوده اختلاف‌شان با هم بر سر تعداد نسبی کلمات فارسی داخل شده در آنهاست. کسانی هم که بنگالی، گجراتی، و آسامی حرف می‌زنند زبان‌های فوق را می‌فهمند؛ سه زبان مهم متداول در جنوب، از خانواده دراویدین^۲ هستند. زبان هندی که بیش از سایر زبان‌ها حرف زده، یا فهمیده می‌شود به عنوان زبان رسمی اتحادیه هند انتخاب گردیده است و در پارلمان مرکزی و در روابط بین ایالات به کار برده می‌شود، ولی اجازه داده شده است از زبان انگلیسی هم تا مدت ۱۵ سال استفاده شود.

۱. Fédératif

۲. Dravidienne

پانزده ایالت^۱ یا دولت‌های محلی تشکیل دهنده اتحادیه هندوستان، عبارتند از:
 آندرا پرادش، آسام، بنگال غربی، جامو و کشمیر، بیهار،
 گجرات، کرالا، مادھیا پرادش، مدرس، مهاراشترا،
 میسور، اریسا، پنجاب، راجستان، اوتار پرادش^۲.
 به‌طور کلی ایالت‌ها به‌لحاظ امور انتظامی، شهری، فرهنگی، ارضی، املاک و
 مستغلات، دامداری و جنگل‌ها، تجاری و امور داخلی دیگر استقلال دارند و از
 خودشان صاحب دولت و مجلس محلی هستند. ولی در امور عمومی زیر تابع حکومت
 مشترک و دولت و پارلمان مرکزی می‌باشند:

سیاست خارجی، نظام و دفاع، اقتصاد و امور مالی اصلی (از قبیل پول، بانک‌ها،
 بیمه، گمرک، مالیات‌های بردرآمد و غیرمستقیم اصلی غیر از مالیات‌های ارضی و
 کشاورزی، شرکت‌ها) مبادلات تجاری بین‌ایالات، تابعیت و مهاجرت و امثال آن.
 پاره‌ای امور نیز در صلاحیت و همکاری مجلس مرکزی و مجالس ایالتی گذارده
 شده است، از قبیل برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی، مقررات غذایی و دارویی،
 توافق‌ها و امتیازها، حقوق صنعتی و کار، حقوق صنفی و تجاری، نظارت بر قیمت‌ها،
 حقوق کشوری و جزایی.

قانون اساسی، دولت مرکزی را موظف می‌داند پاره‌ای عواید و مالیات‌های محلی را
 به ایالات برگرداند و کمک‌های بودجه‌ای برطبق برنامه و تقسیمات مصوب قبلی نیز
 به ایالات بنماید؛ علاوه بر آن ایالات حق قرض گرفتن از خزانه‌داری مرکزی را دارند.
 رئیس‌جمهور می‌تواند در مواقع ضروری و فوری موقتاً از دولت‌ها و مجلس‌های
 قانون‌گذاری ایالتی سلب اختیار کرده آن ایالت را زیر نظارت و اداره‌ی دولت مرکزی
 بگذارد.

به این ترتیب راه‌های مختلفی برای اعمال نفوذ و تمرکز قدرت در دولت مرکزی
 از طریق اداری و مالی و حقوقی وجود دارد ولی مسائل اصلی ارضی و مستغلات و
 کشاورزی در انحصار ایالات گذارده شده است و در برنامه‌های اقتصادی نظر آنها باید
 جلب شود.

۱. Etats States

۲. Andrah Pradesh , Assam , Bengale , Gamow & Cachemire , Bihar , Gajrat , kerala ,
 Maidhya peradesh , Madras , Maharashtra , Maisour , Orissa , Pendjab , Rajasttan ,
 Uttar Pradesh.

دولت‌ها و مجالس قانون‌گزاری

در رأس جمهوری اتحادیه هندوستان و ریاست قوه اجراییه، شخص رئیس‌جمهور قرار دارد. رئیس‌جمهور برای مدت پنج سال در جلسه‌ی مشترک اعضای منتخب پارلمان مرکزی و شوراهای قانون‌گزاری ایالات که رأی هر کس به تناسب جمعیت آن ایالت به حساب می‌آید انتخاب می‌شود و در صورت تجاوز آشکار به قانون اساسی قابل عزل است.

رئیس‌جمهور انتصاب‌های عمده‌ی رسمی را صادر می‌کند؛ حق دعوت مجلسین و فرستادن پیام برای آنها دارد؛ قوانین مصوب پارلمان را تسجیل می‌نماید، در دولت‌های فترت تصویب‌نامه صادر می‌کند و... ولی تمام این اعمال جنبه‌ی تشریفاتی و مظهر بودن را دارد (شبهه به پادشاه انگلستان). بر طبق قانون اساسی قوه اجرایی به وسیله رئیس‌جمهور اعمال می‌شود ولی ناشی از پارلمان است که نخست‌وزیر و دولت در مقابل آن مسئولند رئیس‌جمهور یک نایب انتخابی دارد که در صورت غیبت و عدم توانایی، جانشین او می‌شود و خود به خود رئیس شورای ایالات^۱ است. نخست‌وزیر و هیأت وزیران مشاور رئیس‌جمهور در وظائف مربوط محسوب می‌شوند. نخست‌وزیر و وزراء را رئیس‌جمهور تعیین می‌نماید ولی وزراء با پیشنهاد نخست‌وزیر تعیین می‌شوند. عزل آنها به اختیار رئیس‌جمهور است و مسئولیت مشترک در برابر مجلس ملی دارند.

پارلمان از دو مجلس تشکیل می‌شود: شورای ایالات و مجلس ملی (خانه ملت)^۲. شورای ایالت دارای ۲۵۰ عضو است که ۱۲ نفرشان را رئیس‌جمهور تعیین می‌نماید و بقیه به انتخاب شوراهای قانون‌گزاری ایالات (مجالس ایالتی) به تناسب جمعیت‌های مربوط است؛ تجدید انتخاب آنها به طریق ثلث در مواعد معین به عمل می‌آید. مجلس ملی ۵۰۰ عضو دارد که هر پنج سال یک بار از طریق انتخاب مستقیم و عمومی از طرف کلیه‌ی افراد هندی بالغ بر اساس یک نماینده برای هر ۵۰۰'۰۰۰ تا ۷۵۰'۰۰۰ نفر برگزیده می‌شوند. مجلس ملی موظف است لا اقل هر شش ماه یک بار تشکیل جلسه بدهد. در امور مالی حق تقدم و تصمیم با مجلس ملی است. ایالات نیز به سهم خود دارای یک رئیس‌جمهور اجرایی به نام فرماندار که نصب و

۱. Conseil des Etats

۲. Lok Sabha

۲۳۴ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
عزل آنها با رئیس جمهور است، می باشند، و یک رئیس الوزراء یا هیأت وزیران و
همچنین یک شورای قانون گزار یا مجلس ایالتی متشکل از ۶۰ تا ۵۰۰ عضو که
براساس هر نماینده برای ۵۰۰'۰۰۰ تا ۷۵۰'۰۰۰ نفر به طور مستقیم از طرف اهالی
انتخاب می شوند.

دستگاه های قضایی، اداری و نظامی

قوه قضایی هندوستان تابع یک دیوان عالی به ریاست یک قاضی کل^۱ و دارای
حداکثر هفت قاضی عالی رتبه ی دیگر است که ناظر و حافظ قانون اساسی می باشند.
قضات دیوان عالی با فرمان رئیس جمهور تمام عمر (تا ۶۵ سالگی) تعیین می گردند
و جز در موارد خطای فاحش یا ناتوانی عملی قابل تعویض نیستند آن هم با تصویب
دو ثلث اعضای مجلسین.

دستگاه قضایی هندوستان، استقلال و سنن دوران انگلیسی ها را حفظ کرده است.
دستگاه اداری هندوستان نیز کمابیش وارث همان سنت های مستعمراتی و به
خاطر آورنده ی «اداره ی کشوری هندوستان»^۲ کذایی است که در چشم ملت -مخصوصاً
در دهات- بیشتر به عنوان یک دستگاه زور و مالیات بگیر هنوز جلوه می کند. روح
مستعمراتی بی اعتنایی نسبت به افراد و حتی ارتشاء و فساد- خصوصاً در مراتب اجرایی
پایین- ادامه دارد. محافل دولتی و بورژوازی هندوستان طالب حفظ قانون و نظم
مانده اند و تمایل محسوسی بر طرفداری از استقلال و قدرت دستگاه اداری وجود دارد.
در دوران استعمار اداره ی کشور هندوستان از هزار نفر صاحب منصبان عالی رتبه ی
ورزیده، ولی فکر و دل بسته انگلیسی و معدودی هندی تشکیل می شد که تماس و
تفاهم چندانی با روحیات مردم و واقعیات نداشتند.

پس از اعلام استقلال، ۴۰۰ نفر آنها باقی ماندند و به تدریج تعویض شدند. در
مراتب پایین تر نیز دستگاه اداری جدید دچار کمبود کارمند و کسری کادرهای لازم
قرار گرفت ولی همان تشکیلات^۳ و روال را حفظ کردند. مخصوصاً پلیس کماکان
قوی و در نظر مردم منفور مانده است.

دولت جدید تنها به تأسیس دو اداره یا سازمان عمده پرداخت: «سازمان طرح های

۱. Chief justice

۲. Indian Civil Service

۳. Statut

روستایی^۱ و «سازمان خدمات ملی کشاورزی»^۲.

روحیه کشوری و نظام اداری البته در تمام هندوستان از نظر قانونی و رسمی برقرار شده است اما با توجه به شرایط عمومی گذشته کشور و وضع خاصی که املاک و دهات داشته‌اند هنوز رسوم و سازمان‌های نوین نفوذ چندان در دهات ندارند. در آنجاها مؤسسات اجتماعی طبقاتی و سنت‌های مذهبی علی‌رغم مقررات قانونی روی تمایل و توافق‌های خودشان کمابیش برقرار است. روستاها چون مایحتاج مختصر خود را به‌هر نحو شده در داخل ده تأمین می‌نمایند و نسبت به شهری‌ها - مخصوصاً مأمورین دولت اعم از استعماری و ملی - نظر خوشی ندارند دارای یک نوع استقلال محلی بوده براساس تقسیمات و مقررات طبقاتی^۳ روابط و مسائل خود را حل و فصل می‌نمایند.

ارتش هندوستان مانند سابق ارتش مزدوری است و بعد از استقلال چند بار دست به عملیات جنگی زده است. فرماندهی کل ارتش تا ۱۹۵۹ با یک افسر ارشد انگلیسی بود ولی از آن به بعد برای هر یک از نیروهای زمینی و دریایی و هوایی یک فرماندهی هندی تعیین کردند که تابع وزیر دفاع و مجری تصمیم‌های کمیسیون عالی دفاع (متشکل از نخست‌وزیر و وزیرای دفاع، کشور، دارایی و حمل و نقل) هستند و از نظر تشریفات تحت ریاست عالیہ رئیس جمهور قرار دارند.

بعد از استقلال بر بودجه و وسائل مادی ارتش خیلی افزوده شده است. در سال ۱۹۶۰ بودجه ارتش ۳۱۰۰ میلیارد روپیه^۴ (دو برابر سال ۱۹۴۷ و ۳۰ درصد بودجه کل دولت مرکزی) بالغ شده است. ضمناً یک قشون کشوری از داوطلبان ۱۸ سال تا ۳۵ سال تشکیل داده‌اند که افراد آن هفت سال خدمت زیر پرچم می‌نمایند و هشت سال در ذخیره قرار می‌گیرند. به این وسیله ارتباطی مابین ملت و ارتش برقرار شده است. همچنین در سال ۱۹۴۵ یک ارتش ملی مرکب از ۵ میلیون دانشجویان و دانش‌آموزان تأسیس نموده‌اند.

ارتش هندوستان تا به حال به‌عنوان یک اسلحه یا افزار قدرت، وفادار قوی در دست دولت مانده ظاهراً عنایت و دخالتی به سیاست و در حکومت ندارد. ولی این

۱. Community Projects Administration

۲. National Extension Service

۳. Costes

۴. روپیه هندوستان تقریباً معادل ۱۶ ریال است.

۲۳۶ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
وضع بیشتر معلول وحدت و ثبات سیاسی و اجتماعی کشور و پیش نیامدن مورد و
بهانه برای حکمیت ارتش و افسران در اختلافات و مسائل کشوری می‌باشد^۱.

۱. پرسش‌های بحث اول:

- ۱- تاریخ استقلال هندوستان و اعلام قانون اساسی و نوع حکومت؟
- ۲- هدف‌های عمده و اصول مندرج در منشور ملی؟
- ۳- تعداد ایالات و اسامی بعضی از آنها؟
- ۴- اموری که به اختیار دولت‌های ایالتی گذارده شده است؟
- ۵- مدت خدمت و طرز انتخاب و اختیارات رئیس‌جمهور؟
- ۶- پارلمان هندوستان از چند نفر تشکیل می‌شود؟
- ۷- بودجه ارتش در سال ۱۹۶۰ و تناسب آن؟

مسائل و مشکلات

شرایط موجود در ابتدای استقلال

ملت هندوستان و دولت کنگره‌ای واقعاً ملی و منتخب او، به نخست‌وزیری جواهر لعل نهرو با یک سلسله مسائل و مشکلاتی روبرو بوده - یا خود را روبرو می‌دیده - است و در عوض یک سلسله مسائل و مشکلات برای آنها وجود نداشته؛ و مطرح نبوده است، و اگر وجود داشته چندان حاد و مرحله مقدم نبوده است؛ مثلاً:

در عرض ۸۰ سال مبارزه‌ی مستمر، مردم هند به قدر کافی دارای وحدت ملی و رشد اجتماعی و سیاسی شده احتیاج چندان به تزریق و تکمیل این قسمت نداشته‌اند. در عرض ۲۰۰ سال استعمار این استفاده را برده بودند که عده‌ی معدود ولی قابل ملاحظه‌ای از آنها آشنایی لازم به زبان و فرهنگ غربی و تمدن و تخصص پیدا کرده هندوستان دارای کادرهای اولیه اداری و فنی در زمینه‌های حکومتی، اقتصادی، صنعتی، عمرانی و فرهنگی شده بوده است.

دشمن اصلی یعنی استعمار انگلستان را تا حدود ممکن بیرون رانده نفوذ آن - لاقلاً سیاسی و نظامی - را از خاک خود ریشه کن نموده بودند. در دنیا نیز بعد از خاتمه جنگ جهانی حالت خستگی و آرامش وجود داشته کشور هندوستان از ناحیه همسایگان دور و نزدیک در معرض تهدید جدی نبوده است تا احتیاج خاص به تجهیزات و مخارج جنگی پیش آید.

به لحاظ فکری و معنوی، عده‌ی زیادی از روشنفکران، فلسفه و معتقدات هندو را سرآمد جهان و خود را بی‌نیاز از مذهب و معتقدات معنوی ندانسته به ایدئولوژی‌های غربی گرویده بودند، بنابراین از این جهات تعلیمات و تبلیغات مهمی در برنامه‌ها وجود نداشت؛

اختلافات فرقه‌ای و نژادی و زبانی، یا با تجزیه و تفکیک پاکستان منتفی شده بود یا آنچه وجود داشت فعلاً تحت الشعاع نشاط و نگرانی‌های بعد از استقلال قرار گرفته بود؛

به لحاظ اختلافات سیاسی و مسلکی نیز با آنکه در هندوستان مانند دموکراسی‌های غربی و به طور آزاد احزاب و مطبوعات مختلف دست چپی و دست راستی با نام‌های مختلف کمونیست، سوسیالیست (دو حزب) و آزادی‌خواه (حزب محافظه کار) وجود داشته است ولی سابقه و اعتبار و اکثریت حزب کنگره به قدری بوده است که در انتخابات سال ۱۹۶۲ با وجود پاره‌ای ناکامی‌ها و نارضایتی‌ها که در اثر ۱۵ سال حکومت طبعاً ایجاد شده بود، در پارلمان مرکزی ۳۵۶ کرسی از ۴۸۹ کرسی را به دست آورد. بنابراین نه مبارزات داخلی حزبی و سیاسی مهمی وجود داشته است که افکار و عملیات را زیاد به خود معطوف بدارد و نه به لحاظ رژیم حکومتی لنگی و معطلی داشتند. سیاستمداران و زمامداران هندوستان با یک عمر سابقه‌ی تربیتی تصور رژیمی خارج از پارلمانتاریسم با الگوی انگلیسی به شیوه‌ی حزب کارگر انگلستان نداشتند. وقتی همه‌ی این مسائل را کنار بزنیم یا در ردیف‌های عقب بگذاریم می‌ماند یک مسئله و یک مشکل اساسی که در اثر ۲۰۰ سال اسارت و غارت، وضع وحشتناک و بغرنجی پیدا کرده بود: مسئله‌ی فقر یعنی نجات مردم و مخصوصاً کشاورزان در مرحله‌ی اول- که ۷۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند- و طبقه‌ی دوم و سوم شهرها در مرحله دوم از گرسنگی و عریانی و گرفتاری‌های دیگر یا به طور کلی بالا آوردن سطح زندگی کشور از طریق افزایش درآمد و تولید در رشته‌های مربوط. خلاصه آنکه به نظر می‌آید نه تنها در نظر بتلهایم و نخست‌وزیر فقید سوسیالیست هندوستان بلکه در نظر اکثریت مردم آنجا، قبل از هر چیز و بیش از همه چیز می‌بایستی به اقدامات اقتصادی و افزایش تولید و در زمینه‌های کشاورزی، صنعتی و درآمدهای تجارتنی پرداخت و سایر برنامه‌ها و وسائل را به تبع و تناسب آنها تنظیم نمود. اتفاقاً موقعی که در سال ۱۳۳۸ نهر و به ایران آمده بود از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های او معلوم بود که اشتغال فکری او- حتی در مورد سایر ملل آسیا- پیدا کردن نان و کار و نجات سطح زندگی است.

مطالعه‌ی مباحث آینده نشان خواهد داد که آیا همین یک مسئله وجود داشته و سران هند حق داشته‌اند غیر از آن به چیزی و به راه دیگری نیاندیشند یا خیر. فعلاً ما

در زمینه‌ها و محیط مختلف دهات هندوستان و شهرها و کارخانه‌ها به بررسی اجمالی شرایط موروث و موجود در ابتدای استقلال می‌پردازیم.

الف) دهات و دهقانان (کشاورزی)

البته مقدم بر هر چیز مواهب طبیعی و مهم‌تر از هر عامل، شرایط آب و خاک می‌باشد. هندوستان با آنکه به‌عنوان زرخیزترین اقلیم دنیا معروف شده است دارای ۱۶۰ میلیون هکتار زمین قابل کشت و ۵۵۰'۰۰۰ پارچه آبادی و ده است، کشور گرسنگان و قحطی‌زدگان نیز می‌باشد و سال به‌سال با افزایش موالید انسانی مسائل گذارسانی به جمعیت بیش از ۴۰۰ میلیونی آن مشکل‌تر می‌شود.

درست است که پرباران‌ترین نقطه‌ی دنیا در هندوستان وجود دارد (۱۲ متر سالیانه در چراپونچی) و در نواحی کوهستانی هند سالی ۲۵۰۰ میلیمتر باران می‌ریزد ولی در مرکز شبه‌جزیره، مناطق خشک وسیعی هم وجود دارد که سالانه، فقط ۱۲۵ میلیمتر نزولات دارد. متوسط باران هندوستان ۱۲۵۰ میلیمتر در سال است.^۱ در اثر یکنواخت نبودن نزولات برحسب زمان و مکان، قسمت عمده‌ای از اراضی در فصول کشت محروم از آب هستند در حالی که نواحی دیگری، در زیر سیلاب از بین می‌روند.^۲ به‌علاوه، سنوات خشک‌سالی و قحطی زیاد اتفاق می‌افتد. از طرف دیگر، فقدان شبکه‌های آبیاری لازم و کافی برای رساندن به مناطق کم‌آب، و کمی سدها و انبارهای ذخیره تابستان جهت زمستان باعث شده است که فقط ۱۲ درصد از زمین‌های قابل کشت آبیاری شوند. کل مساحت آبیاری شده ۲۰ میلیون هکتار است که ۸/۸ میلیون آن به‌طور دستی و با احداث شبکه‌های کوچک بوده است.

در دوره‌ی انگلیسی‌ها در اثر عدم توجه به معیشت و مایحتاج ملت، نهرهای آبیاری سابق خراب گردیده بود. از سال ۱۸۹۶ تا ۱۹۴۵ تولیدات کشاورزی غذایی نقصان فاحش یافته جای خود را به محصولات صنعتی و تجارتي قابل فروش و قابل صدور (مثل چای و کنف) داده، به‌طوری‌که در سال استقلال ۳۰ درصد کل تولیدات کشاورزی هندوستان به‌صورت مواد خام طبیعی بوده است و ۴۰ تا ۴۵ درصد تولیدات

۱. در تهران به‌طور متوسط سالانه ۲۲۵ میلیمتر باران داریم و معدل کل باران ایران در حدود ۳۲۵ میلیمتر در سال است.

۲. باران‌های موسمی سیلابی معروف هندوستان که در تابستان می‌رسد مزاحم زراعت و زندگی است و در مناطق با کمتر از ۵۰ میلیمتر باران، خشکی هوا محصول را می‌سوزاند.

۲۴۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

زمین، جنبه تجارتي داشته چيزی به خوراک زارعين نمی رسیده است. در چنين شرايط و به دلایل فنی و مالی و اجتماعی که خواهیم گفت، بازده زمین و درآمد زارعين هندوستان فوق العاده کم بوده است: گندم ۶/۶ کنتال در هکتار و برنج ۸ کنتال^۱.

تنوع محصولات عمده‌ی زراعتی هندوستان نیز زیاد نیست: غلات و برنج برای مصرف داخلی، کنف و پنبه و چای برای صدور به خارج و مصارف صنعتی. توليدات محصولات کشاورزی عمده‌ی هندوستان در سال‌های بلافاصله بعد از استقلال یعنی ۱۹۵۰ بر طبق جدول شماره ۱ بوده است.

جدول ۱- توليدات عمده‌ی کشاورزی هندوستان در سال ۱۹۵۰^۲

میلیون تن	۴۵	غلات
میلیون تن	۹	باقلا و حبوبات دیگر
میلیون تن	۶/۷۵	دانه‌های روغنی
هزار تن	۲۸۰	چای
میلیون تن	۶/۵	نیشکر
میلیون عدل	۴/۱	پنبه
میلیون عدل	۴/۸۵	کنف

رقم عمده‌ی دیگر فعالیت کشاورزان هندوستان دامداری است: ۳۰ میلیون گاو و گاو میش و ۱۰۰ میلیون گوسفند، بز و اسب.

۱. گندم در چین ۷ کنتال و در مصر و ژاپن ۱۸ کنتال در هکتار بوده است. برنج در چین ۱۱ و در مصر و ژاپن ۴۰ کنتال در هکتار است.

۲. تولید محصولات عمده‌ی کشاورزی ایران در سال ۱۹۵۲

میلیون تن	۳/۵	غلات
هزار تن	۱۲۳	حبوبات
هزار تن	۱۲۳	دانه‌های روغنی
هزار تن	۶	چای
هزار تن	۷۵	شکر
هزار تن	۴۹	پنبه

مأخذ: Economic Research Service U.S. Department of Agriculture

اگر استفاده‌ی غذایی از گوشت گاو به عمل نمی‌آید در عوض بیشتر بارکشی دهات بر دوش این چارپای باوقار است. ضمناً همین رقم فوق‌العاده تعداد دام‌ها که هندوستان را در ردیف اول دنیا کرده است خود عامل گرسنگی حیوانات (در اثر کمبود سهم سرانه چراگاه و مواد غذایی)، از بین بردن جنگل‌ها، بی‌رمق شدن زمین‌ها (سوزاندن فضولات گاو به جای سوخت‌های چوبی و معدنی که فاقد آن هستند) و بالاخره کمی میزان محصول خود آنهاست (معادل روزی ۱۳۰ گرم شیر برای هر نفر از جمعیت هندوستان).

تغییر دادن وضع فوق کار آسانی نبوده است، زیرا اگر بخواهند از تعداد گاوها بکاهند بسیاری از رعایا از گاو که تنها کمک دست و ممر عایدی نقدی برای آنها محسوب می‌شود محروم می‌گردند و اگر اضافه کنند از موجودی خوراک آنها و از محصولشان کاسته‌اند.

کم‌قوتی زمین را می‌بایستی از طریق برگرداندن عناصر لازم به زمین یا مصرف کود شیمیایی جبران کرد. برگرداندن فضولات حیوانی در هر دور (سیکل) با ۵۰ درصد کسری انجام می‌شود، و تفاوت به صورت سوخت برای طبخ غذا، دود هوا می‌شود، خون و استخوان حیوانات نیز سه ربع آن صادر می‌شود و تبدیل آن به کودهای فسفات و ازت دار میسر نبوده است. اما استعمال کودهای شیمیایی مستلزم پرداخت بهای آن است؛ زارع فقیر تمکن کاملی ندارد و اگر داشته باشد فکر می‌کند که در سیستم مالکیت و تقسیم محصول، او باید تمام بهای کود را پردازد ولی فقط از قسمت کوچکی از اضافه تولید حاصله بهره‌مند شود...

سیستم مالکیت و روابط مالک و زارع در هندوستان شاید از خراب‌ترین سیستم‌های دنیا بوده باشد؛ در حقیقت میراث چندین دوره روی هم خوابیده از تهاجم‌ها و تملک‌ها و استعمار است. بعضی‌ها در ایران به ناحق سیستم دهداری و روابط ارباب رعیتی ما را با هندوستان - یا اروپای بعد از قرون وسطی - مقایسه می‌کردند. در صورتی که وضع دهقان هندی ابداً قابل قیاس با همکار ایرانی‌اش نبوده. گره اصلی اصلاحات کشاورزی هندوستان در همین جاست؛ گرهی هم نیست که با یک بخشنامه یا تصویب‌نامه و حتی انقلاب‌های شبدری - که صبح بکارند شب در آید - بازشدنی باشد.

اگر خواسته باشیم وجه قیاسی با کشور خودمان پیدا کنیم وضع مالکیت هندوستان را می‌توانیم تا حدودی با تیول‌داری قدیم و دهات خالصه و مخصوصاً خالصه‌های

انتقالی تشبیه کنیم. معمولاً در کشورهایی که مورد تاخت و تاز مهاجمین خارجی یا قلدرهای داخلی واقع می‌شوند اراضی مزروعی و جنگل‌ها در تصرف و تملک شخصی غارتگران مسلط قرار می‌گیرد و بعدها عنوان دولتی و خالصه پیدا می‌کند، اما دولتی و خالصه‌ای که باز تعلق به خود آنها و کسان و اعوانشان خواهد داشت.

نظر به این که زورمندان و دولت‌های تحمیلی شخصاً قادر به اداره و بهره‌برداری املاک وسیع متصرفی نیستند و از طرف دیگر می‌خواهند عمال و اشراف وابسته به خود را با حقوق و مقام راضی نگاهدارند قسمتی از املاک را به تیول آنها می‌دهد و دستشان را بازمی‌گذارند که در آنجا ارتزاق و به نحو دلخواه فرمانروایی نمایند. در عوض ضمن ادامه خدمت و ابراز اطاعت به مقام اعلی، مبلغ مختصری مالیات سالیانه بپردازند... یا آنکه دهات را مجاناً به آنها منتقل می‌نمودند و در عوض مالیات سنگینی مقرر می‌داشتند.

در قدیم در هندوستان نیز زراعت و مالکیت اولیه، مانند ایران که هنوز هم «ده» به عنوان واحد کشاورزی باقی مانده است، صورت اشتراکی و اجتماعی داشته است. بقایای این سنت هنوز هم تحت عنوان «محل‌واری» به صورت «برادرواری» در نواحی شمال و شرق هندوستان باقی مانده ملک تعلق به جامعه آن ده یا محل داشته است. ولی به عوض تعلق به همه مردم، بنا به مراسم طبقاتی رایج، اختصاص به خانواده‌های ممتاز پیدا کرده است. ولی در هر حال، همه‌جا مالکیت به معنای کامل کلمه برای مردم از بین رفته، زمین اصولاً از آن دولت شناخته می‌شده است.

در قرن ۱۸ میلادی کمپانی هند شرقی که طبق یک سلسله قراردادهای تحمیلی بر سلاطین و راجه‌های قدیم مالک کلیه اراضی شده بود عمل وصول حق الارض یا حق مالکیت خود را به مزایده گذارد و این مأموریت را به‌ازاء ۱۰ درصد حق‌الزحمه، میان متنفذین محلی و رؤسای قبائلی که می‌بایست مورد حمایت قرار گیرند پخش کرد. سپس در ۱۷۹۳ لرد کورنوالیس^۱ قانونی اعلام کرد که همان مأمورین وصول مالیات و حق الارض که عنوان «زمین‌دار» را داشتند یک نوع مالک یا متصرف شناخته شدند که اجازه‌ی فروش و ارث‌دادن حقوق خود را دارا بودند؛ بالعکس مالکان زیادی را مسلوب‌الحق و مبدل به مستأجر یا متصرف موقت ساخت.

۱. Lord Cornwallis

زمین داران به نوبه‌ی خود برای جمع‌آوری مالیات املاک چند هزار هکتاری، ابواب جمعی را به چندین قطعه تقسیم نموده هر قطعه را به تحصیل داران به نام «تعلقه‌دار» می‌سپردند. تعلقه‌دارها پای تحصیل داران جزء و آنها پای قسط جمع‌کن‌های درجات پایین‌تر را باز کردند... البته هر مرتبه و هر واسطی که در کار می‌آمد سهم و حقی از کیسه‌ی زارع به او تعلق می‌گرفت^۱.

از آن تاریخ به بعد مقررات حقوقی دیگری سیستم اراضی هندوستان را سال به سال پیچیده‌تر و طبقات واسط را زیادتر نمود حتی در پاره‌ای مناطق (مثلاً بنگال) تعداد واسطه‌های میان زارع واقعی که روی زمین کار می‌کند و مالک یا متصرفی که باید به دولت مالیات ملک را پردازد- و این مالیات دائماً رو به تزاید بوده است- به عدد ۴۰ می‌رسیده است. به این ترتیب افراد و خانواده‌های زیادی از قبیل زمین اعاشه می‌کردند بدون آنکه زحمتی بکشند یا خرجی بکنند. کار و افزار و بذر و خرج تماماً به عهده‌ی زارع بیچاره بوده است و سهم او با توجه به تعداد طبقات واسط گاهی اوقات فقط به ۲۰ درصد محصول می‌رسیده است.

به‌طور کلی در هندوستان، در زمان اعلام استقلال سه نوع مالکیت (با اسامی فارسی) وجود داشته است:

۱- زمین داری ، ۲- محل واری ، ۳- رعیت واری.

زمین داران به نوبه‌ی خود به زمین داری دائمی و زمین داری موقت با امکانات متفاوت به لحاظ حق انتقال و حق ارث و غیره و با اسم‌هایی از قبیل تعلقه‌دار، جاگیردار و غیره تقسیم می‌شده است.

همه‌ی زمین داران، ملاکان متنفذ و مشمول نبودند بلکه کسانی هم پیدا می‌شدند که تنها ممر زندگی محقر آنها از عایدات زمین تأمین می‌گردید. زمین داران علاوه بر مبالغی که از طریق واسطه‌های متوالی روی مالیات وصولی برای خود برداشت می‌کردند غالباً حق داشتند یک سلسله استفاده‌های گوناگون به عنوان: بیگاری، باج عروسی، شیرینی خرید فیل (بعدها خرید اتومبیل) و غیره از ملک ببرند.

محل واری و رعیت واری نیز بر حسب ایالات و طبقات انواع مختلف داشته است. اما زارع یا رعیت هندی شکل‌ها و حقوق متفاوت داشته و احتمالاً به نوع زیر تقسیم می‌شده است:

۱. استفاده‌ی مختصر از کتاب «اقتصاد روستایی» تألیف آقای دکتر احمد هومن.

۱- مزدور ۲، - کیزان، ۳- مالک (با همین اسامی).

مزدورها در واقع همان رعیت هستند که به‌ازاء پرداخت حق‌الارض یا مالیات سنگین به واسطه دست‌آخِر، به هزینه و با وسایل خود کشت و زرع نموده حق کشت و اقامت روی زمین را می‌توانستند از طریق معامله یا ارث منتقل سازند؛ البته زمین تحت اختیارشان آنقدر کوچک بوده که کفاف زندگی را نمی‌داده است. کیزان‌ها شبیه به کارگر مستأجر زمین که گاوبندی می‌کنند هستند.^۱ طبقه‌ی مالک- در اصطلاح هندی- نیز یک نوع گاوبندی است که مستقیماً یا به‌وسیله‌ی کارگر به‌زراعت می‌پردازد. کیزان‌ها ۴۵ درصد خانواده‌های روستایی را تشکیل می‌دادند. و درآمد متوسط سرانه سالیانه آنها در سال ۱۹۵۱ معادل ۵۳۰ روپیه بوده است.

زارعین نظر به کمی وسعت اراضی تحت اختیار و قلت درآمد غالباً زیربار قرض‌های فراوان با رنج‌های سنگین بودند (در بعضی از مناطق ۹۰ درصد زارعین مقروض و در رهن نزول‌خواران بودند و به‌طور متوسط در سراسر هندوستان ۳۰ درصد) و غالباً مجبور می‌شدند محصول سال و گاهی حق‌زراعت و اقامت خود را به بهای اجباری به علاف یا به صراف و‌اگذار نمایند؛ پول‌دهندگان نیز بیشتر مایل بودند حاصل کم باشد تا قیمت‌ها بالا برود.

همچنین معتقدات دینی و آداب خاص طبقاتی که هنوز هم عملاً در خارج شهرها رواج دارد سد دیگری دربارهی تولید و توسعه به‌وجود آورده است. توضیح آنکه در هندوستان تا حدود ۲۰۰۰ طبقه یا دسته‌ی اجتماعی و مذهبی (یا همان casteها) وجود دارد و هر طبقه برطبق سلسله‌مراتب مقرر نسبت به طبقات دیگر امتیازها و حدودی دارد. از جمله اینکه مشاغل و حرف، مابین این طبقات تقسیم شده، افراد وابسته به یک طبقه که مثلاً باید نجار باشند حق ندارند با وجود استعداد و علاقه‌ی خودشان یا احتیاجی که محل یا کشور به حرفه‌ی دیگر داشته باشد دست به کار دیگر بزنند! یا بعضی طبقات نمی‌توانند از افراد طبقه‌ی دیگری نان بخورند و مزد بگیرند... این محدودیت‌ها و مزایای بی‌جهتی که به پاره‌ای طبقات داده شده و ممنوعیت‌های ازدواج و ارتباط که وضع شده بود تماماً موانع و مزاحمت‌های عجیب و غریب در مقابل آزادی و انبساط فعالیت‌های اقتصادی است.^۲

۱. Cropoharer در زبان انگلیسی هندوستان یا Metayer معادل فرانسوی آن.

ب) شهرها و مردم شهرنشین

برطبق آمار عمومی سال ۱۹۵۱ فقط ۶۳ میلیون نفر از مردم هندوستان یعنی ۱۷/۳ درصد در شهرها زندگی می‌کنند. شهرهای هندوستان که اصولاً از دسترنج و درآمد دهات ارتزاق می‌کردند و در قدیم رونق و شکوهی داشتند غالباً رو به ویرانی و کسادگی گذاشته است ولی تعداد قلیلی که موقعیت بندری و تجارتي یا اداری خاص پیدا کرده بوده است در سال‌های آخر استعمار توسعه فوق‌العاده‌ای به لحاظ تمرکز و تکثیر جمعیت و به لحاظ فعالیت‌های تجاری و دولتی بخود دیده است. در ده ساله ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ که جمعیت کل کشور ۱۲ درصد افزایش یافته است در اثر فرار مردم دهات و رفاه نسبی و کسب و زندگی در شهرها، ۳۶ درصد بر شهرنشین‌های هندوستان اضافه شده است؛ بعد از استقلال، این توسعه و ترقی سریع‌تر گردیده است.

پرجمعیت‌ترین شهرهای هندوستان کلکته است (۳ میلیون سکنه). پس از آن بمبئی (۲/۸ میلیون نفر)، مدرس (۱/۴ میلیون نفر)، حیدرآباد (بیش از یک میلیون نفر)، و بالاخره دهلی و دهلی نو (۱ میلیون نفر). شهرهای بیش از ۱۰۰'۰۰۰ نفر، سه پنجم اهالی شهرنشین را در بردارند.

قیافه‌ی عمومی و متوسط زندگی شهری هندوستان با وجود اهمیت و ارزشی که صنایع جدید دارد هنوز غیرصنعتی و قدیمی است. مجموعه‌ی کارگران کارخانجات از ۴/۵ میلیون نفر یعنی کمی بیش از یک درصد جمعیت کشور (معادل ۱۱/۵ درصد کارگر کشاورزی، و ۱۴ درصد جمعیت فعال شهرها) تجاوز نمی‌نماید. اکثریت مردم شهری را (۶۰ درصد)، طبقات کم درآمد مستقل (کاسبان، صنعتگران خصوصی و صاحبان مشاغل قدیمی) تشکیل می‌دهند و پس از آنها کارمندان دولتی و مؤسسات خصوصی می‌آیند (۲۰ درصد).

به‌طور کلی اکثریت مردم شهرها را مزدبگیرها (به‌صورت دستمزد، حقوق و شهریه) تشکیل می‌دهند؛ کارفرمایان به‌زحمت به یک‌درصد می‌رسند. از نظر اقتصادی و وضعیت اجتماعی، مردم شهرنشین هندوستان (یعنی غیر از مالکان

→ ۱- مساحت کل قابل کشت و آبیاری شده هندوستان و تعداد دهات؟

۲- میزان بارندگی حداکثر و حداقل و متوسط آن در هندوستان و ایران؟

۳- میزان تولیدات عمده‌ی کشاورزی هندوستان در دوران استقلال؟

۴- موقعیت دامداری و آمار و مشکلات؟

۵- سیستم مالکیت و زراعت و انواع آن؟

۲۴۶ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران و کشاورزان) را به شرح جدول ۲ و بر حسب درآمد متوسط سرانه‌ی سالیانه‌ی آنها می‌توان تقسیم بندی کرد:

جدول ۲- تقسیمات و میزان درآمد متوسط سالیانه طبقات مختلف شهری هندوستان

متوسط درآمد سالانه (روپیه)	طبقات مختلف شهری	گروه‌های درآمدی
۶۶۰	آموزگاران	مزد بگیران (۵۵ درصد از نیروی فعال غیر کشاورزی)
۷۳۰	کارکنان بازار (شاگرد تاجرها)	
۹۲۰	کارگران صنایع جدید	
۱'۱۰۰	کارمندان دولت	
۱'۵۶۰	مأمورین راه آهن و پست و تلگراف	
۲'۰۰۰	کارمندان بانک‌ها	
۱'۷۰۰		بورژوازی کوچک (۳۲ درصد)
۴'۸۰۰		مشاغل آزاد (۱۰ درصد)
۱۰'۰۰۰		بورژوازی بزرگ (۳ درصد)

به طوری که در جدول فوق دیده می‌شود، صرف نظر از طبقه‌ی اخیر یعنی بورژواهای غیر کشاورزی که فقط ۵ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند^۱ و صاحبان مشاغل آزاد و روشنفکر، بقیه طبقات غیر کشاورز، درآمد کافی برای امرار معاش مطلوب ندارند. به لحاظ طرز فکر اجتماعی، اختلافات آشکاری به شرح زیر در میان طبقات فوق دیده می‌شود:

۱. مزد بگیران

مزد بگیران چون روی هم رفته خوراک و رفاه کافی ندارند و نگران از استثمار سرمایه داران و صرافان هستند تمایل محسوسی به دخالت‌های دولتی و نظارت در امور اقتصادی و اجرای برنامه‌های سوسیالیستی دارند و چندان طرفدار اقتصاد سرمایه‌داری آزاد نیستند. اصولاً همکاری آنها- که یک قسمت عمده‌شان شامل درس خوانده‌ها

۱. شهرنشینان هندوستان در سال ۱۹۵۱ فقط ۱۷/۳ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دادند که از این جمعیت شهری، فقط ۳ درصدشان یعنی $(0/00519 = 0/03 \times 0/173)$ نیم درصد یا ۵ در هزار کل جمعیت هندوستان را ثروتمندان، با بیش از ۱۰'۰۰۰ روپیه درآمد سالانه تشکیل می‌دادند (ب.ف.ب).

و روشنفکران جامعه هندی است و کسانی که با روزنامه و مجله و احزاب سروکار دارند- در زمینه انقلاب و استقلال هم از جهت خودمختار شدن کشور بوده است و هم از جهت نیل به ترقیات و بهبود زندگی مادی خودشان. مجموع مزدبگیران غیر کشاورزی در آمار سال ۱۹۵۱ بالغ بر ۱۳/۵ میلیون نفر، معادل ۱۱/۵ درصد کارگران کشاورزی می شده است.

۲. خرده بورژوازی شهری

خرده بورژواهای شهری جزء بسیار کوچکی از مردم شهرنشین و صنعت تولیدکننده را تشکیل می دهند. جمعیت خرده بورژوازی روستایی (خرد مالک ها و زارع های صاحب زمین، صراف های روستایی، پیلوران و علاف ها، یعنی بازرگانان روستایی) پنج- شش برابر خرده بورژوازی شهری است ولی شهری ها با وجود قلت عده، به واسطه ی تجمع در شهر، سواد و اطلاعات، رشد اجتماعی و سیاسی و در دست داشتن عوامل تولید، تأثیر و نقش عمده تری در نهضت آزادی و در اداره ی بعد از استقلال هندوستان داشته اند. و چون ارتزاق هر دو دسته بیشتر از راه فعالیت های اقتصادی قدیمی، نزول پول به زارعین و معاملات روی خواربار است، دارای خاصیت ارتجاعی و انتفاع از فقر کشاورزی و کمی محصول می باشند.

۳. بورژواهای عمده یا ثروتمندان.

یک ثلث از بورژواهای عمده، شهری و دو ثلث دیگر کشاورزی هستند (مالکان و بازرگانان عمده روستاها) و مجموعاً ۱/۵ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می دهند. البته به لحاظ کمیت قابل توجه نیستند ولی به لحاظ کیفیت و تأثیری که در نتیجه ی تملک سرمایه های صنعتی، مالکیت اراضی، تصرف وسائل تولید، نفوذ در دولت و ارتباط با سرمایه های خارجی در اختیار دارند نقش عمده ای در حیات اقتصادی و سیاسی هندوستان بازی می کنند.^۱

۱. خلاصه تمرین های مبحث ب:

۱- تعداد شهرنشینان و تناسب و تقسیمات آن؟

۲- شهرهای عمده و جمعیت هر یک؟

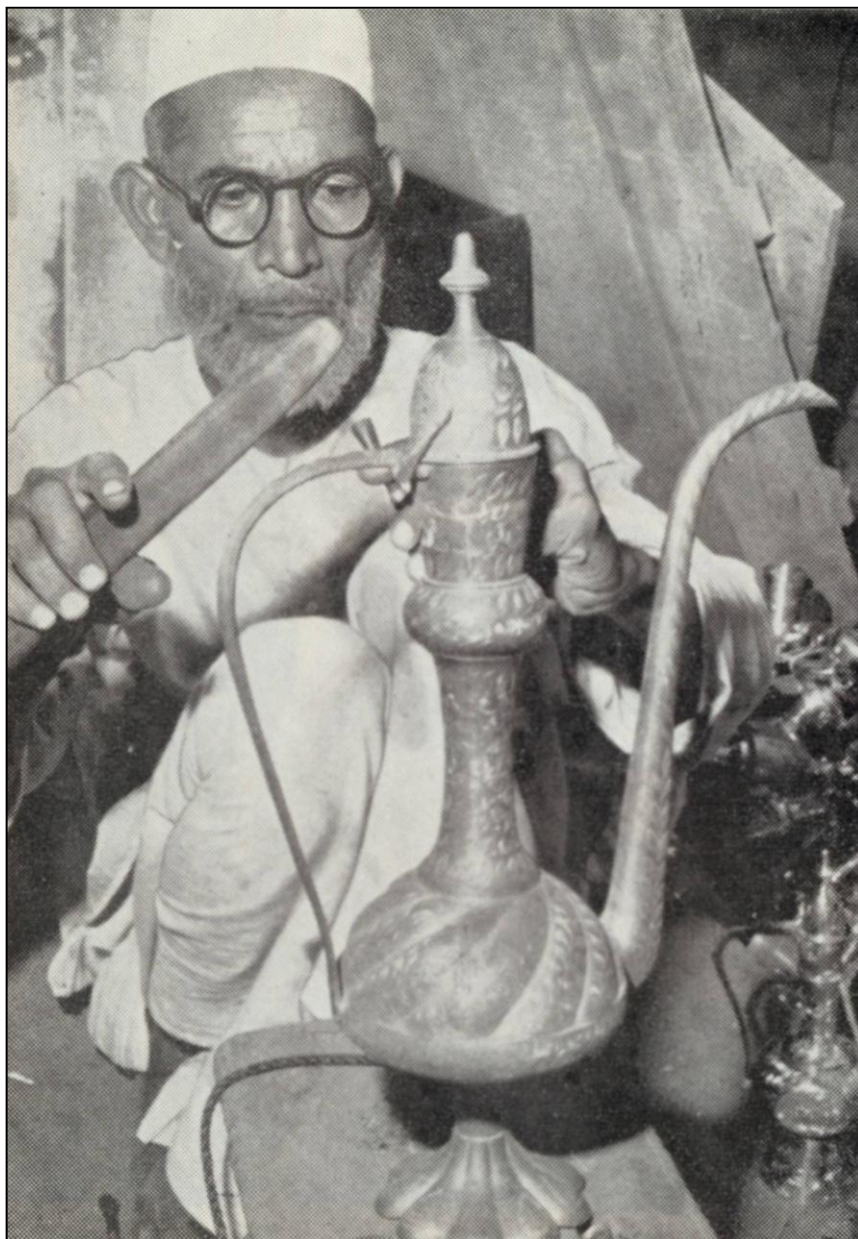
۳- تعداد و تناسب کارگران و درآمد سالیانه متوسط سرانه؟

۴- طبقات سه گانه ساکنین شهرها و تناسب و حدود درآمدهای متوسط؟

۵- طرز تفکر طبقات سه گانه شهری؟

ج) صنایع و معادن هندوستان

صنایع و سرمایه‌گذاری صنعتی هندوستان در زمان اعلام استقلال آن و حتی در زمان حاضر به تناسب وسعت و جمعیت کشور و درآمد کلی، قلم مهمی نیست و مسئله‌ی



صنایع دستی هندوستان «مرادآباد»

اساسی درجه یک محسوب نمی‌شود زیرا در سال ۱۹۴۷ فقط دو درصد جمعیت فعال کشور در صنایع جدید اشتغال داشتند و عواید حاصله از صنایع ماشینی فقط شش درصد درآمد ملی را تشکیل می‌داده است (۳ دلار به ازاء هر نفر در سال).

در ابتدای قرن ۱۹ حدود ۲۵ درصد افراد فعال هندوستان از صنایع ملی - که به صورت حرفه‌ای^۱ بوده است - ارتزاق می‌کرده‌اند و کشور هندوستان صادرکننده‌ی مصنوعات چندی بوده است.

در سال ۱۸۸۱ در اثر ورود مصنوعات انگلیسی، رقم ۲۵ درصد فوق به ۱۶ درصد تنزل کرده بوده است.

از ابتدای قرن بیستم تکان و ترقی صنایع جدید خیلی محسوس‌تر و زوال صنایع دستی و هندی قطعی‌تر گردید. در سال استقلال، حجم تولیدهای صنعتی به ۴/۵ الی ۵ برابر ابتدای قرن رسیده بود و تعداد افراد مشغول در صنایع از یک میلیون نفر به ۳ میلیون بالغ شد.

صنایع هند تا قبل از جنگ بین‌الملل اول منحصراً در منسوجات پنبه و کنف و متعلق به مؤسسات و سرمایه انگلیسی بود. پس از آن اندکی تنوع و توسعه در زمینه چای و قند و مختصری در ذوب آهن و ماشین‌سازی پیدا شد.

جدول ۳ اهمیت نسبی مقایسه‌ای و اضافه ارزش‌های تولیدی^۲ صنایع مختلف هندوستان را در ابتدای استقلال نشان می‌دهد.

با توجه به آنچه در صورت نیامده است ۵/۵ میلیارد روپیه در سال از صنایع استخراجی یا معادن که قسمت مهم آن زغال سنگ است در سال ۱۹۴۹ در حدود ۶۰۰ میلیون روپیه اضافه ارزش [ارزش افزوده] حاصل شده است.

در سال ۱۹۵۳ جمع درآمدهای غیرکشاورزی بالغ بر ۸/۷ میلیارد روپیه معادل ۱۶/۵ درصد درآمد ملی شده است. چنانچه عایدی سرمایه‌های خارجی و عمل‌کرد طبقات متوسط بورژوازی و آنچه را که در مؤسسات مربوط ذخیره شده است مزید نمایند به رقم ۲۸ درصد می‌رسید. مع‌ذلک سهم درآمد حاصله از صنایع به طوری که در جدول ۴ دیده می‌شود در جنب آنچه از طریق تجارت و مستغلات و بانک‌ها عاید می‌شده است خیلی ضعیف می‌باشد (تازه بدون در نظر گرفتن عایدات رباخواران متفرقه و فعالیت‌های غیرسرمایه‌داری که وارد در این آمار نمی‌شود).

۱. artisanat

۲. Valeurs ayauteés pas les industries manufacturières

جدول ۳- اضافه ارزش تولیدی کارخانجات هندوستان^۱ در سال ۱۹۴۹

ردیف	کالاهای صنعتی کارخانجات هندوستان	اضافه ارزش تولیدی (میلیون روپیه)
۱	صنایع قماش	۱'۳۶۵
۲	صنعت چای	۵۷۸
۳	صنعت کنف	۳۵۲
۴	صنعت قند	۳۰۷
۵	ذوب آهن	۲۸۷
۶	مکانیک عمومی، ماشین سازی و صنایع الکتریک	۲۷۲
۷	تولید برق	۱۶۵
۸	صنعت چاپ	۱۵۱
۹	صنعت شیمی	۱۱۹
۱۰	اتومبیل و وسائل نقلیه جدید دیگر	۱۰۴
۱۱	دخانیاات	۱۰۲
۱۲	کائوچو	۸۵
۱۳	روغن های نباتی	۶۸
۱۴	آلومینیوم و مس و مفرغ	۶۰
۱۵	سیمان	۵۵
۱۶	کاغذ و مقوا	۵۵
۱۷	سایر صنایع	۱۰'۲۶
۱۸	جمع	۵'۱۵۱

۱. برای مقایسه، ارزش کالاهای صنعتی ایران بر حسب صنایع مختلف در سال ۱۳۳۷ به شرح زیر ذکر می گردد.

ردیف	کالاهای صنعتی ایران	ارزش (میلیون ریال)
۱	کشاورزی (شامل دخانیات نیز می باشد)	۴'۷۳۸
۲	مواد غذایی (شامل صنعت قند هم هست)	۸'۷۹۷
۳	مشروبات الکلی و غیرالکلی	۱'۱۲۲
۴	نساجی	۴'۲۴۵
۵	چوب سازی	۵۰۵
۶	کاغذ و مقوا	۱۲۳
۷	چرم سازی	۱'۸۰۸
۸	شیمیایی، لاستیک سازی	۱'۴۸۸
۹	اشیاء غیرفلزی	۷'۷۵۷
۱۰	اشیاء فلزی	۱۲۱
۱۱	نوسازی	۱'۸۵۴
۱۲	متفرقه	۹'۱۸۱
۱۳	جمع	۴۱'۷۳۹

مأخذ: تخمین درآمد ملی ایران، ۴۰ - ۱۳۳۸، نشریه مهرماه ۱۳۴۱ سازمان برنامه.

**جدول ۴- مقایسه درآمدهای سرمایه‌داری
(غیر کشاورزی و غیردستمزد و حقوق) در سال ۱۹۵۳**

ردیف	بخش‌های درآمدی سرمایه‌داری	سهم درآمد (درصد)
۱	صنایع جدید و معادن	۳۷/۵
۲	تجارت	۲۶/۴
۳	اجازه خانه و مستغلات	۱۵/۸
۴	مؤسسات کوچک	۱۳/۸
۵	راه آهن - حمل و نقل - ارتباطات	۴/۷
۶	بانک‌ها و شرکت‌های بیمه	۱/۸
	جمع	۱۰۰/۰

ضعف نسبی فعالیت‌ها و درآمد سرمایه‌داری صنعتی فوق، دلیل بر ضعف امکانات صنعتی و منابع استخراجی هندوستان نمی‌شود؛ همچنین تأثیر نیروهای صنعتی و کارگری هندوستان در اثر تمرکز و تجمع در شهرها قابل ملاحظه است. به لحاظ معادن زیرزمینی و استعداد صنعتی یعنی نیروی بالقوه، هندوستان مقام کاملاً ممتازی را در دنیا دارد:

یک ربع ذخیره آهن دنیا در هندوستان است؛

منگنز آن رتبه سوم است؛

معادن کرم و طلا و آلومینیم نیز در آنجا فراوان می‌باشد؛

همچنین، بریل و ونازیت^۱ که در رآکتورهای اتمی مصرف مهم دارد در هندوستان موجود است؛

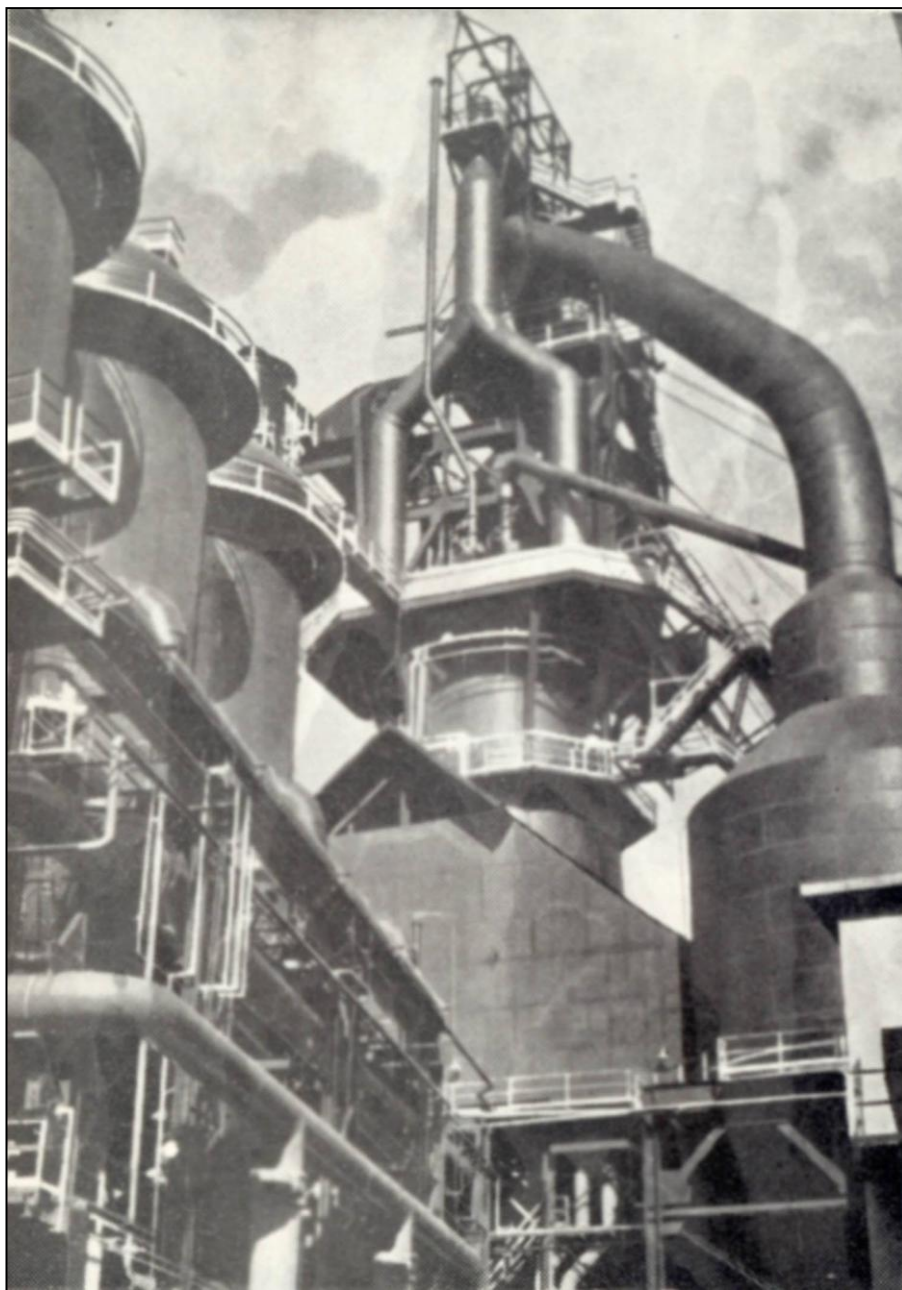
امکان وجود نفت از زیر یک میلیون کیلومتر مربع از خاک هند پیش‌بینی شده است؛

زغال سفید، یعنی انرژی آبی رودخانه‌های هندوستان، اجازه‌ی تولید بیش از ۴۰ میلیون کیلووات را می‌دهد.^۲

۱. Beryl et Wonasite

۲. خلاصه و تمرین مبحث ج:

۱- مقام قبلی و سابق صنایع هندوستان به لحاظ درآمد ملی و اعاشه اهالی و با مقایسه به کشاورزی و منابع درآمد دیگر
۲- ترتیب و اضافه ارزش‌های تولیدی صنایع عمده
۳- استعداد معدنی هندوستان.



منظره ای از کارخانه ذوب آهن
«دار گاپور»

د) سرمایه‌داری و سرمایه‌داران در هندوستان

اما دارندگان و گردانندگان صنعت و تجارت در هندوستان؛ از خصوصیات هند تمرکز درآمد در دست جمع قلیلی از خانواده‌های طبقه بالای بورژوازی است. بر طبق آمار مالیاتی تعداد نسبی کسانی که درآمد سالیانه‌ی آنها متجاوز از ۷۰'۰۰۰ روپیه می‌شود فقط ۸/۳ درصد مالیات‌دهندگان (مالیات بر درآمد) اند در حالی که جمع درآمد آن عده در میان طبقه عالی بورژوازی که بیش از ۱۰'۰۰۰ روپیه درآمد سالیانه دارند ۲۸ درصد می‌شود.

با توجه به انتفاع‌های غیرصریح و انحصارها و امتیازهایی که قهراً این دسته از سرمایه‌داران قبلاً برای خود احراز کرده و بعداً در دولت ملی حفظ نموده‌اند، نفوذ این طبقه معدود مقتدر در اقتصاد هندوستان ظاهر می‌شود. تنها رقیب آنها به لحاظ کنترل بر اقتصادیات مملکت، سرمایه‌های خارجی مخصوصاً انگلیسی است. اینک اول تشکیل و توسعه سرمایه خارجی را مطالعه می‌کنیم و سپس به سرمایه‌های داخلی می‌پردازیم.

۱- سرمایه خارجی

سرمایه خارجی هنوز هم در هندوستان نقش مهمی دارد. وجود آن، چه قبل از استقلال و چه بعد از استقلال، یک عامل اساسی مؤثر ولی ظاهراً مخفی و نامحسوس می‌باشد که دربارهی خود استقلال و امکانات بعد از استقلال ایجاد شک و سد می‌نماید. درست است که ملت هندوستان بعد از مبارزه‌ی طولانی زمام حکومت را در زمینه‌های پلیسی و لشگری و دولتی از دست انگلستان گرفت و استقلال سیاسی و نظامی یافت، اما نتوانست استقلال اقتصادی به دست آورد، زیرا سرمایه‌ها و سرمایه‌داران انگلیسی که قبلاً سهامدار و صاحب اختیار شرکت‌های صنعتی و مؤسسات تجارتي و تعیین‌کننده‌ی قیمت‌های کشاورزی شده بودند به همان حال باقی مانده‌اند. بدیهی است که از این راه عملاً و قانوناً اختیار خیلی چیزها در دست آنها قرار می‌گرفت و جلوی خیلی جریان‌ها و اقدامات را می‌توانستند بگیرند یا در جهت مطلوب خود بگردانند.

چنانچه دولت ملی وجوه کافی در اختیار می‌داشت می‌توانست سهام و سرمایه‌های خارجی را خریداری، و از وجود و نفوذشان خلع‌ید نماید؛ اما نه دولت چنین

بودجه‌ای داشت و دارد و نه ملت بنیه‌ی مالی کافی پیدا کرده است که با پس‌انداز و سرمایه‌گذاری‌های خود جای خارجی‌ها را بگیرد، مگر آنکه به تقویت و توسل سرمایه‌داران بزرگ هندی که طبقه اشرافی بورژوازی هستند بپردازد. این عمل نیز جز با تدریج و تدبیر و با قبول تحمیل‌ها و تبعات آن نمی‌توانست میسر باشد. به‌علاوه، به‌زودی خواهیم دید ساختمان اقتصاد هندوستان دچار عوامل و موانعی است که قهرآ سرمایه را در جهت‌های خلاف تولید سوق می‌دهد.

تشکیل و توسعه‌ی سرمایه‌ی خارجی از ابتدا روی غصب و سوء استفاده از دسترنج مردم بوده است. به این معنی که انگلیسی‌ها از خارج چیز قابل‌ی وارد هندوستان نکردند. قسمتی از درآمدها و سودهای احتسابی بوده است که عنوان سرمایه‌گذاری اضافی را پیدا می‌کرده است و برداشت‌های دولت بریتانیا، از همین سرمایه‌های انتسابی به مؤسسات انگلیسی، خیلی بیشتر بوده است. بعد از استقلال نیز رویه‌ی سرمایه‌گذاری و وام از محل درآمدهای محلی ادامه داشته است.

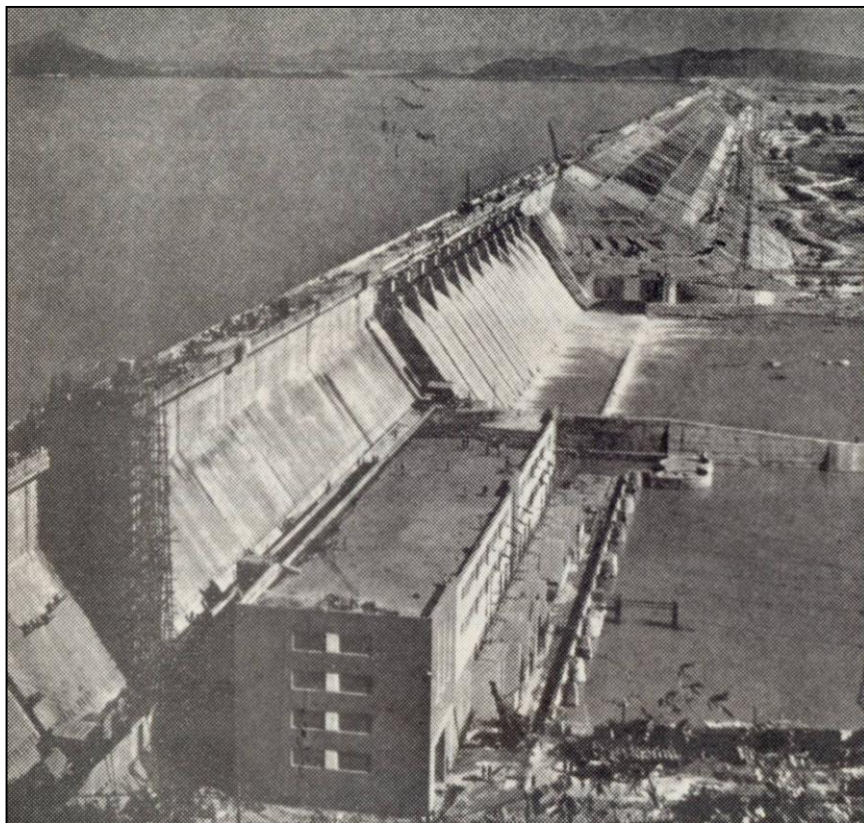
جمع سرمایه‌گذاری خارجی در سال ۱۹۵۳ (به‌صورت شرکت‌ها و مؤسسات معدنی و صنعتی و تجارتي، نمایندگی‌ها و شعبه‌ها و بالاخره بانک‌ها و شرکت‌های بیمه) به‌طور خالص بالغ بر ۴/۵ میلیارد روپیه شده است که با این سرمایه از طریق مالکیت تمام یا اکثریت سهام و به کمک روابط و پیمان‌های مالی دیگر روی ۸/۵ میلیارد سرمایه کنترل می‌نموده‌اند؛ این رقم با توجه به سرمایه‌گذاری‌های غیرمستقیم و دخالت‌های غیرصریح به ۱۲ میلیارد می‌رسد، یعنی برابر سرمایه‌های هندی (البته در بخش غیرکشاورزی و املاک).

حال اگر در نظر بگیریم که مجموعه ۲۴ میلیارد روپیه سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی فوق تنها سرمایه‌های مولد درآمد، و اضافه تولید در هندوستان می‌باشد و سرمایه‌گذاری‌ها و درآمدهای دیگر به زحمت کفاف مخارج و ضروریات زندگی صاحبان آنها را می‌دهد، اهمیت نسبی و نفوذ و تأثیر عده محدود سرمایه‌داران هندی و خارجی روشن می‌گردد.

**جدول ۵- درجه نظارت سرمایه خارجی
روی صنایع مختلف هندوستان**

ردیف	صنایع	درجه نظارت (درصد)
۱	نفت	۹۷
۲	کارخانجات کائوچو	۹۳
۳	راه آهن های محلی	۹۰
۴	کبریت سازی	۹۰
۵	چای	۸۶
۶	کنف	۷۹
۷	معادن (غیر از زغال سنگ و نفت)	۷۳
۸	زغال سنگ	۶۲
۹	کشتزارها	۵۴
۱۰	بانک ها و مؤسسات مالی	۴۶
۱۱	برق	۴۳
۱۲	کشت قهوه	۳۷
۱۳	ماشین سازی (صنایع مکانیک)	۳۳
۱۴	صنایع غذایی	۳۲
۱۵	کاغذ	۲۵
۱۶	قند	۲۴
۱۷	قماش	۲۱
۱۸	سیمان	۵

سرمایه های خارجی با ریشه های قبلی خود و توجهی که به مصنوعات قابل صدور داشته است مؤسس و مؤثر اصلی روی غالب صنایع هندوستان بوده اکثریت سهام و نظارت روی آنها را در اختیار داشته است. از جدول شماره ۵ که مربوط به سال اعلام استقلال می باشد- و بعداً نیز تغییر محسوسی جز در مورد الکتریسیته و نفت و زغال سنگ نیافته است- استنباط می شود که کنترل سرمایه خارجی از ۹۷ درصد هست تا ۵ درصد و غالباً بیش از ۵۰ درصد است.



سد هیراکو در اوریا
«دهلی نو»

علاوه بر نظارت مستقیم فوق، سرمایه خارجی از طریق بانک‌های خود، وام، اعتبارات و عملیات بانکی دیگر، چهار پنجم تجارت خارجی هندوستان را زیر نظر داشته است؛ مثلاً صنایع پنبه- که هندی‌ها سرمایه‌گذاری عمده را کرده‌اند- و کنف، در سال استقلال بیش از معادل ۶۰ درصد سرمایه خود زیر قرض بانک‌ها بوده است. البته بعد از استقلال در اثر اینکه بانک‌های داخلی مورد توجه و تمرکز حساب جاری و وجوه امانتی و خصوصی قرار گرفتند و از طرف دیگر با ملی شدن دو بانک بزرگ انگلیسی^۱، از قدرت بانک‌های خارجی به سود بانک‌های ملی و خصوصی کاسته شد.

۱. دو بانک «Imperial Bank of India» و «Reserve Bank of India» به بانک «State Bank of India» تبدیل شدند.

سرمایه خارجی نه تنها در فعالیتهای صنعتی به طور مستقیم و غیرمستقیم دست داشته است بلکه فعالیتهای کشاورزی را هم چه از طریق استقراضهای ملاکین و بازرگانان روستایی و چه مخصوصاً از طریق تعیین و تحمیل نرخهای دلخواه روی محصولات کشاورزی که یگانه خریدار و صادرکنندهی نهایی آنها بوده است، تحت کنترل خود داشته و دارد.

۲- سرمایه‌های بزرگ داخلی

پیدایش و تکامل سرمایه‌های بزرگ داخلی نیز سرگذشت و تأثیرهای خاص دارد. نظر به اینکه در دوران استعمار نه تنها صنایع قدیمی محلی در رقابت با واردات انگلیسی و حمایتی که دولت از آنها می‌کرد از بین رفت بلکه در مورد فعالیتهای صنعتی جدید و تشکیل شرکتهای سهامی نیز درآمد و تشویقی برای افراد هندی وجود نداشت، جز آنکه همان عده محدود ملاکین صاحب قدرت فروشنده مواد اولیه یا تاجرهای صراف که دست و دخالتی در کارها داشتند، بتوانند در رشته‌های خاصی به طور دربست و انحصاری سرمایه‌گذاری و فعالیت صنعتی نمایند؛ آنها این عمل را در صورتی انجام می‌دادند که از مواضع قبلی و عواید کمکی یا تجارتنی و ربوی خود محروم نگردند و با گرفتن حق امتیاز- به طوری که معمول زمان بوده است- و تأمین انحصار، همان اندازه سود را به دست آورند.

به این ترتیب دیده می‌شود که دایره‌ی توسعه‌ی صنایع و تعمیم و تشویق سرمایه، فوق‌العاده محدود و منحصر بوده است. علاوه بر آنکه برای سرمایه‌داران متوسط و افراد عادی موقعیتی برای پس‌انداز و تجمع سرمایه‌های کوچک وجود نداشت، سرمایه‌داران معدود بزرگ نیز چون در عملیات تجاری دلالتی کالای خارجی و احتکار و بازی روی محصولات داخلی و مخصوصاً معاملات نزولی سودهای کلان می‌بردند رغبت چندانی به فعالیتهای صنعتی و به‌طور کلی تولیدی نشان نمی‌دادند. سهل است آنچه هم که سرمایه در مؤسسات شهری از طرف سرمایه‌داران بزرگ و احیاناً کوچک ریخته می‌شود، به‌طور علنی و مستقیم یا غالباً نامرئی، از طریق دست‌های متوالی به‌طرف دهات راه پیدا کرده^۱ با نرخ‌های چرب به زارعین فلک‌زده قرض داده می‌شود یا محصولات آنها را با قیمت‌های نازل خریداری می‌نماید. بنابراین در کشاورزی نیز سرمایه‌های هندی عمل ضدتولیدی داشته علاقه‌مند بقای

۱. Drainage

فقر زارعین و قلت محصول بوده به هیچ وجه برای آن صرف نمی کرده است که به امور عمرانی و تدارکات تولیدی برسد؛ از طرف دیگر، انحصار بازار فروش داخلی سبب بالا بودن قیمت‌ها و پایین بودن سطح مصرف می‌شد.

سرمایه‌های بزرگ هندی که در چند گروه مقتدر و معروف^۱ متشکل شده‌اند و هر یک از این گروه‌ها که سابقاً تمرکز و تخصص در رشته‌های خاصی اختیار کرده بود بعداً در اثر محدود ماندن سطح مصرف به توسعه و تنوع فعالیت‌های خود پرداخته علاوه بر رشته‌های متعدد صنعتی به بانک‌داری و بیمه و تجارت و حتی مطبوعات پرداخته، اقتصاد مملکت را تحت نظر و در انحصار خود گرفته و باعث شدند که صنایع و فعالیت‌های تولیدی در وضع خیلی پایین‌تر و کوچک‌تر از آنچه مناسب با احتیاجات و امکانات و استعداد کشور دارد راکد بماند و رشد بسیار کندی داشته باشد. در عوض یک ناخوشی چاقی^۲ و رشد و رونق غیرطبیعی در داخله گروه‌ها و محیط‌های مالی پدیدار گشته است.

به این ترتیب می‌بینیم در هندوستان استعمار شده نه تنها کشاورزی با آن همه وسعت و حاصل خیزی خاک و فراوانی آب چنان فلج گردیده بود که قوت لایموت زارع بیچاره را تأمین نمی‌نمود بلکه زندگی شهری و فعالیت‌های تولیدی صنعتی نیز دچار بلاهای خانمان سوز ستمگری و رباخواری و مال‌اندوزی گردیده راه‌های حرکت و خیر و برکت از هر طرف بر روی مردم و حکومت ملی بسته شده است!

هر جا که خارجی و ناحق رخنه کند و مظلوم قبول ظلم نماید نتیجه غیر از این نمی‌تواند باشد.^۳

۱. از قبیل Birla و Tate و Singhanian و Dalmia و غیره.

۲. Hypertrophie

۳. خلاصه تمرین‌های مبحث د:

۱- چگونگی تمرکز درآمد هندوستان و میزان سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در اوان استقلال ...

۲- درجه نظارت سرمایه‌های خارجی روی چای، نفت، برق، معادن، ماشین‌سازی و قند.

۳- چگونگی سرمایه‌های بزرگ هندی و نام گروه‌های عمده و علت مرض چاقی آن.

برنامه‌ها و اقدامات

الف - خط‌مشی کلی

اگر بنا بود دولت منبعث از ملت هندوستان در برابر مشکلات و موانع کوه‌پیکر دست روی دست بگذارد یا مجدداً دست به سوی بیگانه دراز کند یقیناً برای استقلال قیام نمی‌کرد. مسلم است که در هر مملکتی با رفتن خارجی‌ها در سال‌های نخست، مشکلات بیشتر و امکانات کمتر می‌شود؛ فقط ملت‌های طفیلی‌تنبل هستند که کوتاه شدن سایه و زوال سرپرستی خارجی یا افتادن در تشنج‌های بعد از تحمل جراحی و محروم شدن از بعضی درآمدها و استفاده‌ها، آنها را پشیمان می‌کند. همان‌طور که بعد از ملی شدن نفت خودمان دیدیم که یک عده خائن مزدور به سم‌پاشی و نوحه‌سرایی برای وضع قدیم پرداختند!

ملت هندوستان نیروی اراده و میزان رشد و صبر خود را ثابت کرده است؛ باید علی‌رغم ضعف‌ها و سختی‌ها روی پای خویش بایستد!

همان‌طور که قبلاً اشاره کرده بودیم خوشبختانه از یک جهت خیال راحت دارند و همین امر اقبال و امکانات بزرگی برای دولت‌شان محسوب می‌شود: وحدت ملی و قدرت تقریباً بلامنازع حزب‌کنگره در داخل و در خارج، قدرتی که توأم با صلاحیت و صداقت نیز هست! فرصتی دارند و می‌توانند با استفاده از تربیت و تجربیات گذشته به جنگ خرابی‌ها و بیچارگی‌ها بروند، خط‌مشی اتخاذ نمایند. برنامه‌های چند ساله بنویسند، دست به اصلاحات ارضی و توسعه کشاورزی بزنند و صنایع تولیدی را سر و صورتی بدهند...

از هم اکنون می‌توانیم اعلام کنیم که ملت هندوستان همان‌طور که در مبارزه برای استقلال با متانت و مقاومت پیش می‌رفت در ساختمان کشور خود بعد از استقلال نیز

رویه‌های انقلابی و ادعاهای واهی در پیش نگرفته سعی داشته است با استفاده و ادامه جریان‌های موجود خود را پیش ببرد. به علاوه، شاید سنگینی دستگاه عظیمی چون کشور چهارصد میلیونی هندوستان با چهره‌های گوناگون و سنن باستانی خود و با سیستم حکومت فدرال اجازه تحرک و تحول سریعی را نمی‌داده است.

امر مسلم این است و مشاهده خواهید کرد که حسن نیت و بذل همت زیاد به خرج داده شده است، اما تا چه اندازه راه صحیح پیش گرفته و تا چه حدود توفیق نصیب‌شان شده باشد مطلبی است که ضمن تشریح برنامه‌ها و اقدامات روشن خواهد شد.

دولت ملی جوان هندوستان مثل هر آدمی یا مؤسسه‌ی تازه کار که مواجه با نعمت و رحمتی شده و هنوز در نشاط و گیجی آن باشد در سال‌های ابتدای استقلال درست نمی‌دانست چه خط‌مشی اتخاذ کند. مشکلات و مسائل درهم‌ریخته‌ی روز نیز که ناشی از انتقال قدرت و تفکیک مملکت بود از یک طرف و معلوم‌نبودن خطوط اصلی مسائل و برنامه‌ها، آنها را وادار می‌کرد چند سالی به تردید و تفحص و به تعقیب برنامه‌های دوره استعمار پردازند. توجه‌شان از ضروریات فوری روز جلوتر نمی‌رفت؛ ولی در هر حال ناشی‌گری و به‌هم‌ریختگی و خفتگی نشان ندادند، بلکه خودشان را زود جمع و جور کردند. از سال سوم استقلال به بعد ما شاهد تنظیم و اجرای جدی چندین برنامه پنج ساله متوالی هستیم.

در تنظیم این برنامه‌ها خط‌مشی کلی چاره‌جویی گرفتاری‌های مادی اولیه و تدوین و تلفیق برنامه‌های اقتصادی به مقیاس ملی است.^۱ ظاهراً همان‌طور که گفته‌ایم رهبران هندوستان خود را فارغ از مطالعه و تهیه یک هدف و ایدئولوژی ملی می‌دیدند؛ حتی در انتخاب و اختیار آن نیز مثل اینکه تردید و تأملی لازم نمی‌دیدند؛ ممالک اروپایی - مخصوصاً انگلستان - سال‌ها برای آنها سرمشق و قبله‌گاه حسرت بوده است.

البته نمی‌گوییم رهبران و روشنفکران هند از ایدئولوژی‌های عصر و مکتب‌های اقتصادی مختلف بی‌خبر بوده‌اند، یا آنها را در بحث‌های خود به کار نمی‌بردند، بلکه

۱. در کتاب مورد مطالعه هیچ جا نامی از کمپانی‌های مشاور خارجی مثل موریس نودسن - کلاب، جان مولم، کوکس یا کامپساکس و غیره یا از حق‌الزحمه‌هایی که برای مطالعه و نظارت برنامه‌های عظیم هندوستان پرداخت شده باشد، به نظر نیامد. اگر ذکری از کسی شده به‌طور فردی و استثنایی بوده است و در یکی دو مورد اجرایی صحبت از همکاری مالی یا فنی درباره‌ی پروژه خاصی شده است. بنابراین دولت هندوستان این عرضه و حسن تشخیص را نیز داشته است که رهبری قافله را به‌دست بیگانه ذی‌نفع یا احیاناً دزد نسپرده است و گوشت را دست گربه نداده است؛ خودشان کفاف این مهم را کرده‌اند.

عملاً فشار احتیاجات فوری و اقدامات بدیهی فراوان و همچنین منافع و نظریات موجود به آنها فرصت و اجازه نمی‌داده است خط‌مشی اتخاذی را صد درصد منطبق با مکتب خاصی مثل مارکسیسم و آزمایش‌های شوروی نمایند یا از افکار امثال کینز^۱ و پیگو^۲ الهام بگیرند. و یا از اقتصاد فاشیستی آلمان پیروی کنند. با یک خط‌مشی مختلط تقریباً بی‌شکل و آزمایشی به راه افتادند و سپس به تدریج بحث‌های کلی و ایدئولوژی جای خود را به بررسی‌های فنی و عملی داد.

آنچه بیشتر روی آن توافق وجود داشت و کلیه طبقات - اعم از بورژوازی بالا و متوسط و کارمندان و کارگران، هر کدام از نظری - تأیید می‌نمودند، تقویت سرمایه‌گذاری و دخالت به سیستم سرمایه‌داری دولتی^۳ بود، بورژواهای سرمایه‌دار بزرگ از سال‌ها پیش از استقلال برای رهایی دولت هندوستان از بند سرمایه‌های خارجی و برای رونق بازارهای داخلی و منافع خود در این راه گام برداشته بودند. طبقات عادی بورژوازی یگانه راه رمق و رونق اقتصادیات و نیروی تولید و رفاه اقتصادی مملکت را در دخالت و فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی بزرگ دولتی می‌دیدند. طبقات حقوق‌بگیر و مزدور نیز معلوم است که به میدان آمدن یک پشتیبان و ارباب معتبر و عمومی مثل دولت را برای بهبود وضع خود و مملکت ضروری می‌دیدند. بدیهی است که گونه‌های این سرمایه‌داری دولتی از نظر طبقات و افراد مختلف فرق می‌کرد. برای بعضی عمل ضروری دولت اتخاذ یک سلسله تدابیر و وضع مقررات اقتصادی در زمینه نظارت بر قیمت‌ها و دستمزدها و معاملات بانکی بود. برای بعضی‌ها نقش دولت سرمایه‌دار می‌بایستی بیشتر در زمینه تقویت شرکت‌ها، محدودیت واردات و حمایت صادرات و فعالیت‌های خصوصی اعمال شود و آنها که در این زمینه جلوتر می‌رفتند خواهان تأسیس یک بخش اقتصادی عمومی مهم از طرف دولت بودند که حتی رفته رفته جای بخش خصوصی را بگیرد.

اما نظریه سوسیالیسم را همه رهبران و اکثریت کنگره نداشتند؛ نهضت آزادی هندوستان محصول فکر و فداکاری طبقه بورژوازی هندوستان بوده است. ناچار می‌بایستی آمال آنها را برآورد، و با همکاری آنها عمل نماید. بورژوازی اشرافی نیز در سال‌های آخر خود را برکنار نگرفته بوده است. به علاوه دولت تازه کار که فاقد سرمایه و درآمد است چطور می‌تواند بی‌نیاز و بی‌اعتنای به بورژوازی سرمایه‌دار

۱. Keynes

۲. Pigout

۳. Capitalisme et Etat

باشد؟ باید هم اینها را نگاه دارد و به سرمایه‌هاشان سود برساند و هم به بورژوازی متوسط و پایین میدان دهد که به سرمایه و بهره و تنعم برسد تا پشتیبانی خود را ادامه دهد. از طرف دیگر سوسیالیسم و آتاتیسم تعارف و هوس نیست که با یک ماده قانون و بخشنامه و تقلید درست شود، سابقه و رشد و تربیت و تشکیلات می‌خواهد. مردم باید علاوه بر تدارک و تخصص اداری و فنی، صاحب این احساس و ادراک یا علاقه نیز شده باشند که اموال و منافع عمومی را تا حدودی مثل تعلقات شخصی یا مثل خدماتی که برای ارباب‌های معین انجام می‌دادند و پاداش و سهم از منافع دریافت می‌داشتند نگاهداری و اداره کنند؛ این مرحله خیلی آسان نیست، ممکن است به بی‌بند و باری و هرج و مرج یا سوء استفاده‌های جبران‌ناپذیر منجر شود.

نکته‌ی دیگری نیز قابل توجه است، اینکه امور اقتصادی - و اصولاً امور انسانی - بنا به اصطلاح عامیانه مثل بندتمبان کوتاه است؛ با دلخواه و دستور و مقررات نمی‌شود آن را به میل خود گرفت و کشید، راه فرار پیدا می‌کند و چون پای منافع مهم در میان می‌آید قلب و قاچاق و هزاران عکس‌العمل دیگر اثر نقشه‌های ناشیانه و تصنعی و تحمیلی را نقش بر آب می‌کند یا عوارض و آثار بدتری به بار می‌آورد (کما آنکه در مورد نظارت بر ارز در طی برنامه دوم هندوستان رخ داد)؛ بنابراین دست دولت هندوستان خیلی باز نبود.

مردم طبقات سوم هندوستان و حتی روستاییان، درست است که دخالت و فداکاری کم در نهضت آزادی هندوستان نداشته‌اند و مشارکت آنها از عوامل اصلی پیروزی بوده است اما هنوز عقب‌افتاده و در حاشیه فعالیت‌های اجتماعی محسوب می‌شوند و طوری آلوده به گرفتاری‌ها و بینوایی‌های خود هستند که به‌طور مثبت یا منفی نمی‌توانند نقش حساسی در دوران اولیه استقلال داشته باشند.

از مجموعه این احوال و عوامل چنین برمی‌آید که خط‌مشی کلی دولت هندوستان روی اصلاحات و اقدامات اقتصادی به منظور مبارزه با فقر و گرسنگی و توسعه تولیدات کشاورزی و صنعتی و نیروی ملی، در چارچوب یک سیستم سرمایه‌داری آزاد با تمایل و تقویت سرمایه‌گذاری و نظارت دولتی در جهت سوسیالیسم خواهد بود. ولی با فشارها و کشش‌های سرمایه‌های بزرگ داخلی و خارجی درگیر بوده باید در آن میان دست و پا بزند و راهی برای خود باز کند....

ب) برنامه‌های پنج ساله

قبل از استقلال، مطالعات و اقداماتی در تنظیم طرح‌های اقتصادی عمومی یا برنامه‌های چند ساله به عمل آمده بود و از آن جمله در سال ۱۹۴۴ طرح معروف به برنامه بمبئی^۱ قابل ذکر است ولی طرح آن برنامه جنبه‌ی واقعاً ملی و هدف آزادی اقتصادی هندوستان را نداشته است. بعد از استقلال همان‌طور که گفتیم دولت کنگره فوراً به فکر تنظیم برنامه‌های پنج ساله وسیع افتاد.

در مارس ۱۹۵۰ یک کمیسیون طرح‌ریزی^۲ را با سرپرستی نخست وزیر و ریاست یک وزیر طرح‌ها مأمور این کار و تشخیص ترتیب تقدم اصلاحات و اقدامات مختلف نمود. کمیسیون با سرعت قابل تقدیری در ظرف پنج ماه به جمع‌آوری و تنظیم و تسلیم اولین طرح یک «پلان توسعه بر مبنای تقدم‌هایی که از نظر اقتصادی و اجتماعی مقتضی باشد» پرداخت. این طرح که پس از گزارش و جرح و تعدیل‌های لازم بالاخره در سال ۱۹۵۳ به تصویب پارلمان رسید و شامل دوران ۵۶ - ۱۹۵۱ بوده به نام اولین برنامه پنج ساله خوانده و اجراء گردید. پس از آن، دو برنامه پنج ساله دیگر یکی برای دوران ۱۹۶۱ - ۱۹۵۶ تهیه شده است و برای ۱۹۶۶ - ۱۹۶۱ که در حال اجراء است.

جدول ۶- وجوه مصرف شده در برنامه‌های پنج ساله (بر حسب میلیارد روپیه)

سرمایه‌گذاری			برنامه‌های عمومی برای توسعه		دوره‌های برنامه	
ترقی نسبت به برنامه اول	جمع	بخش خصوصی	بخش عمومی	ترقی نسبت به برنامه اول		مبلغ
-	۳۱	۱۶	۱۵	-	۲۰/۱	برنامه اول (۱۹۵۱ - ۱۹۵۶)
۱۱۸ درصد	۶۷/۵	۳۱	۳۶/۵	۱۲۳ درصد	۴۵	برنامه دوم (۱۹۶۱ - ۱۹۵۶)
۲۳۵ درصد	۱۰۴	۴۱	۶۳	۲۷۳ درصد	۷۵	برنامه سوم (۱۹۶۶ - ۱۹۶۱)
-	۲۰۲/۵	۸۸	۱۱۴/۵	-	۱۴۰/۱	جمع به میلیارد روپیه
-	۳۲۰	۱۴۰	۱۸۲	-	۲۲۴	معادل روپیه به میلیارد تومان

برنامه‌های هندوستان نظر به ابتدای کار بودن و اتکاء داشتن به سرمایه داری آزاد، مانند برنامه‌های شوروی و ممالک کمونیستی خاصیت الزامی و اجباری را نداشته

۱. Bombay Project

۲. Planning Commission

به عنوان خط مشی و توصیه و تأکید تلقی می گردیده و در ضمن اجرا تغییرات و اصلاحات در آنها پیش می آمده است.

نظر به وسعت برنامه ها دستگاه مامور آن که دارای کلیه وظایف مطالعه، تهیه، نظارت، اجراء، جرح و تعدیل و همچنین کسب اطلاعات و نظریات به منظور آمارگیری و تعیین نتایج حاصله می باشد، اهمیت خاص پیدا کرده است. در رأس آن یک «شورای ملی توسعه»^۱ وجود دارد که از وزرا و صاحب منصبان عالی رتبه ی دولت مرکزی و دولت های ایالتی و مشاورین برجسته تشکیل می شود. فعالیت های آن به صورت طرح ها و مجموعه ها و پروژه های اجرایی است که هر کدام تشکیلات و مسئولین و بودجه خود را دارد. در هر ایالت و در هر ولایت و سپس در هر ناحیه روی هر رشته یا پروژه، کمیته ها و سرویس ها و مسئولین مخصوص انجام وظیفه می نمایند.

اجرای برنامه ها از نظر مالی شامل دو قلم اصلی «هزینه های عمومی توسعه»^۲ و «سرمایه گذاری»^۳ می باشد. سرمایه گذاری نیز به دو بخش عمومی (دولتی) و خصوصی تقسیم می شود؛ البته هزینه های عمومی توسعه از بودجه دولت پرداخت می شود. حجم عملیات و سیر تحولی برنامه های سه گانه را می توان از روی مبلغ بودجه و سرمایه های اختصاص داده شده استنباط نمود.^۴

این جدول به طوری که دیده می شود اولاً افزایش محسوس هر برنامه نسبت به برنامه قبلی را نشان می دهد. ثانیاً ملاحظه می شود که سرمایه گذاری خصوصی که در برنامه های قبل از استقلال بیش از $\frac{۲}{۳}$ جمع سرمایه گذاری بوده است در این برنامه با آنکه سال به سال مبلغ سرمایه گذاری بالا رفته ولی نسبت به سرمایه گذاری دولتی عقب افتاده است. به این ترتیب سیر به سوی سرمایه داری دولتی آشکار می گردد. با آنکه اقلام کوچکی در خدمت برنامه های توسعه اقتصادی گذارده نشده است ولی به قیاس جمعیت و وسعت و احتیاجات کشور، این بودجه ها فوق العاده نیستند.

۱. National Developpement Council

۲. Dépenses publiques de developpement (Develep - Publics Expenses).

۳. Investissement (Investment).

۴. بر آورد هزینه های عمرانی دولت ایران و سرمایه گذاری های خصوصی از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۳۸ :

هزینه های عمرانی دولت	۸۸/۸	میلیارد ریال
هزینه های عمرانی بخش خصوصی	۸۲/۴	میلیارد ریال
جمع	۱۷۱/۲	میلیارد ریال

مأخذ: مقدمه برنامه عمرانی سوم ایران، مرداد ۱۳۴۰

وقتی آنها را با درآمد ملی که خود نیز در حال افزایش بوده است مقایسه کنیم ضعف مبالغ و لزوم ازدیاد و تکثیر روشن تر می شود. منظور آنکه هندوستان موفق نشده است برنامه های اقتصادی به تناسب امکانات سرشار طبیعی و مخصوصاً استعداد عظیم نیروی انسانی میلیون ها اهالی که هنوز در دهات و شهرها بیکار مانده اند به مرحله ای اجرا در آورد. اقدام برنامه های پنج ساله و تناسب آن با درآمد ملی به قیاس کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی در حال رشد، فوق العاده ناچیز می باشد (در کشور چین در سال ۱۹۵۶ سرمایه گذاری بخش دولتی به تنهایی ۱۶ درصد درآمد ملی بوده است).

جدول ۷- ترقی درآمد ملی سالیانه هندوستان^۱ و مقایسه مبالغ مصرفی در برنامه های پنجساله

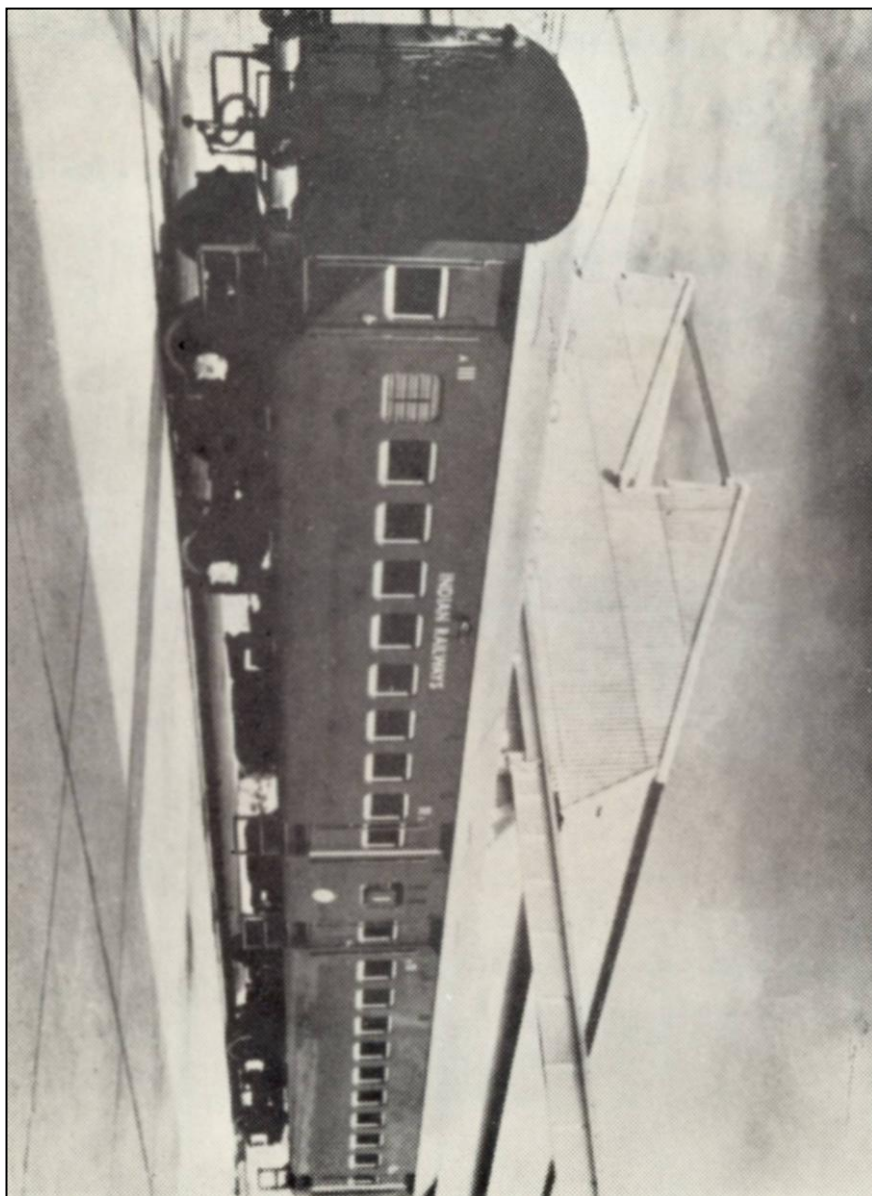
دوره های برنامه	درآمد سالیانه			
	متوسط سرمایه		مبلغ کل متوسط سالیانه	
	مبلغ	افزایش نسبی	میلیارد روپیه	میلیارد روپیه
اول (۱۹۵۱-۱۹۵۶)	۸۰	در ابتدا ۲۱۴ در آخر ۲۵۳	۱۸ درصد	۱۸ درصد
دوم (۱۹۵۶-۱۹۶۱)	۱۲۲	۲۹۶	۱۷ درصد	۷ درصد
سوم (۱۹۶۱-۱۹۶۶)	۱۶۰	-	-	۹ درصد

نظر به اینکه کشور هندوستان از درآمدهای نفت و امثال آن بهره مند نبوده است و پس انداز ملی کافی وجود نداشته، مقداری از بودجهی هزینه های تولیدی و سرمایه گذاری ها را با وام خارجی انجام داده است. نسبت های مذکور در جدول فوق اگر براساس برداشت هایی که صرفاً از درآمدهای داخلی و اندوخته های ملی به عمل آمده احتساب نشود به ارقام زیر که چندان امید بخش نیست می رسیم و معلوم می شود

۱. برای آگاهی، برآورد میزان درآمد ملی سالیانه و هزینه های عمرانی ایران در طی برنامه های دوم و سوم به شرح زیر است:

موضوع	طی برنامه دوم	طی برنامه سوم
میانگین سالیانه تولید ملی	۲۲۸ میلیارد ریال	۲۳۲ میلیارد ریال
جمعیت	۱۹/۹ میلیون نفر	۲۳/۳ میلیون نفر
هزینه های عمرانی	۳۹ میلیارد ریال	۶۴ میلیارد ریال

مأخذ: مقدمه برنامه عمرانی سوم ایران، مردادماه ۱۳۴۰



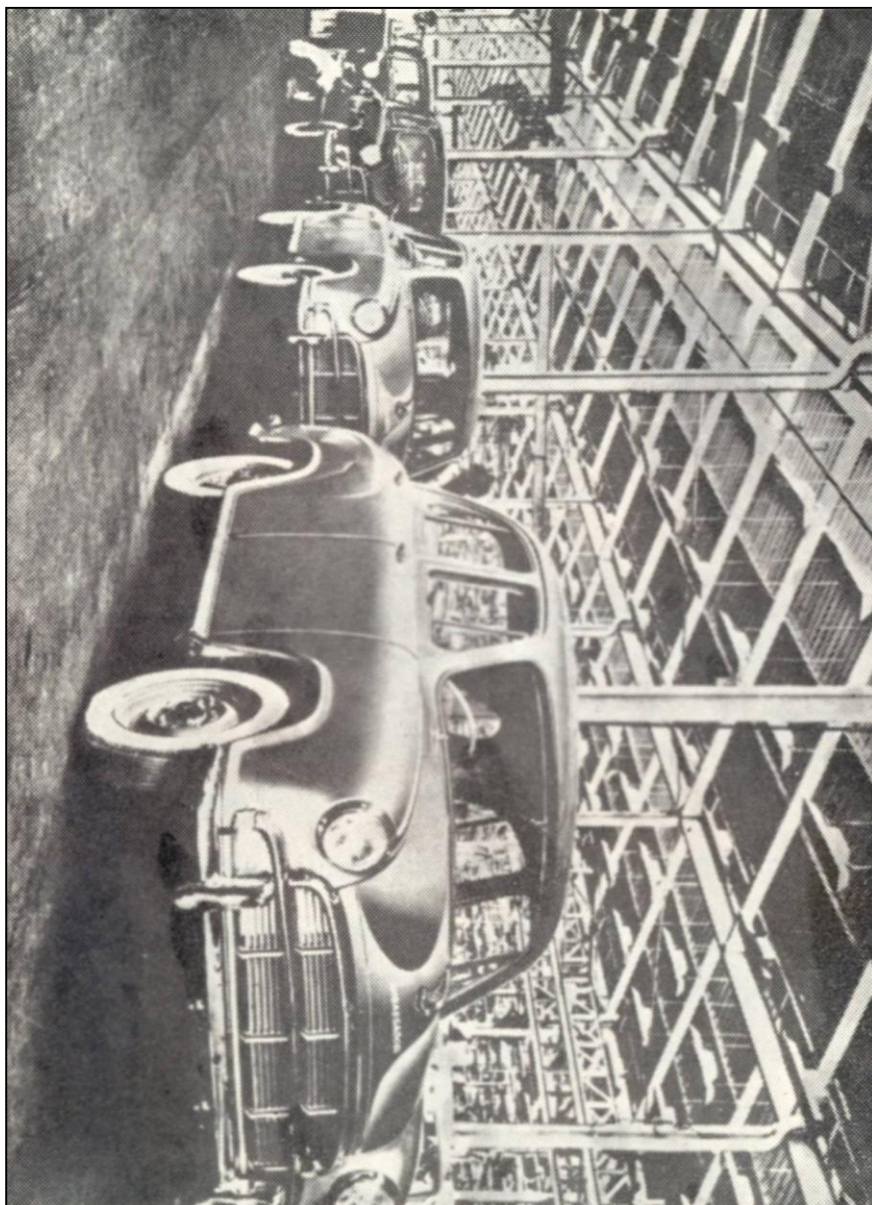
واگن درجه ۳ مسافری ساخت هندوستان «پرامور نزدیک مدرس»

که ترقی نسبی پس انداز ملی در راه توسعه‌ی تولید بسیار ضعیف بوده و استقراض خارجی رفته رفته زیاد شده است.

**جدول ۸- مقایسه منابع مصرفی
در برنامه‌های پنج‌ساله با درآمدهای ملی واقعی**

برنامه‌ها	تناسب وجوه مصرفی برنامه‌ها نسبت به درآمد ملی واقعی		تناسب وام‌های دریافتی از خارج برای برنامه‌ها
	هزینه‌های توسعه	سرمایه‌گذاری	
اول	۳/۶ درصد	۶ درصد	۲/۴ درصد
دوم	۵/۷ درصد	۸ درصد	۴/۳ درصد
سوم	۶/۴ درصد	۱۰/۵ درصد	۵/۱ درصد

هدف‌های اصلی و مشخصات برنامه‌ها در ضمن تجدید آنها تحول یافته است. در برنامه اول با فرض دوبرابری درآمد ملی در ظرف ۲۱ سال و ۷۰ درصد افزایش مصرف سرانه متوسط مردم (با توجه به ازدیاد جمعیت) بیشتر تکیه روی سرمایه‌های خصوصی شده بود و به امور کشاورزی که باید میزان تولید و سطح زندگی ۷۵ درصد از اهالی را بالا ببرد مقام اول را دادند. خصوصاً که نگرانی قحطی و گرسنگی در پیش بود و واردات محصولات غذایی قلم عمده‌ای از هزینه ارزی کشور را در مبادلات و حرکات داخلی تسهیل و تسریع‌های لازم حاصل شود. در مرحله سوم و روی ملاحظات سیاسی، برای راضی نگاه داشتن ملت و همچنین ایجاد فعالیت و خرج برای تشویق سرمایه‌گذاران، هزینه‌های اجتماعی (آموزش و بهداشت و امثال آن) را قرار دادند. توجه به صنعت بسیار کم، و صنایع بعد از تأسیسات برق می‌آمد. زیرا اعتبارات صرف کشاورزی و اقلام بالا شده بود. فکر می‌کردند در این قسمت سرمایه‌های خصوصی بیشتر باید وارد عمل شود و تا در شرایط زندگی مردم و میزان تولید و قدرت خرید بهبودی پیش نیاید، محصولات صنعتی بازار کافی نخواهد داشت. اما بعد از آزمایش برنامه اول، اولاً یک احساس خوش‌بینی عمومی در کشور پیدا شده، درآمد ملی به جای ۱۱ درصد فرضی، ۱۸ درصد ترقی کرده و برداشت محصولات سال (۵۳ - ۱۹۵۲) خیلی خوب شده بود. دولت و مردم حرارت پیدا کرده بودند. سرمایه‌داران نیز اطمینان بیشتری یافته طرفدار برنامه‌های جسورانه و توسعه‌های بیشتر از ناحیه بخش عمومی بودند. مخصوصاً در زمینه صنایع سنگین یا



صنعت اومپیل سازی هندوستان «کر جانه آمپاسادور در بنگال»

صنایع مادر که دیررس و کم سود و پرخرج است. از طرف دیگر، دولت می‌دید که افزایش درآمد ملی توجه سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و متمرکز، در طبقات محدودی بوده سطح تولید و زندگی عامه مردم ترقی محسوسی نکرده سروصداها بلند شده است. به علاوه، سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و آبیاری آن‌طور که تصور می‌رفت نتیجه‌بخش نیست و درهرحال، تأثیر سریع و محسوسی روی بنیه اقتصادی کشور ندارد، باید به توسعه صنایع و معادن پرداخت.

در این قسمت نیز صنایع مصرفی و غذایی کارخانجات دست‌دوم اگرچه مصنوعاتشان زودرس و پرمشتری است ولی ماشین‌آلات و مصالح فلزی و لوازم یدکی که برای آنها باید وارد شود همیشه اقتصاد کشور را در وضع ارزی مشکلی گذارده محتاج خارج می‌نمایند، بنابراین باید به معادن و صنایع دست اول که سازنده ماشین‌آلات و مصالح فلزی هستند پرداخت. بنابراین، در تنظیم برنامه دوم، در ضمن آنکه تمام اقلام را بالا می‌بردند مقام اول را به صنایع و معادن دادند. ولی سرمایه‌گذاری آن‌طور که انتظار می‌رفت به عمل نیامد و در برنامه دوم صنایع مقام بعد از ارتباطات را احراز کردند. پس از این‌دو، توسعه‌های کشاورزی و اصلاحات روستایی و تأسیسات آبیاری می‌آید.

در برنامه سوم باز همین فکر تعقیب شده صنایع را در مرتبه اول، کشاورزی را در مرتبه دوم گذارده‌اند.

جدول ۹- طرز تقسیم وجوه اختصاص یافته و سرمایه‌گذاری‌ها در برنامه‌های پنج‌ساله در رشته‌های مختلف توسعه و تولید

موضوع یا رشته	هزینه‌های عمومی توسعه						سرمایه‌گذاری‌ها		
	برنامه اول		برنامه دوم		برنامه سوم		برنامه اول	برنامه دوم	برنامه سوم
	نسبت	مبلغ	نسبت	مبلغ	نسبت	مبلغ	نسبت	مبلغ	نسبت
کشاورزی، روستایی، آبیاری	۷/۲	۳۵/۸	۹/۵	۲۰/۶	۱۶/۸	۲۳/۲	۳۳/۵	۲۱/۱۵	۲۰/۷
ارتباطات و حمل و نقل	۵/۳	۲۶/۴	۱۳/۰	۲۸/۲	۱۴/۵	۲۰/۰	۳۲/۸	۱۶/۵	۱۶/۲
امور اجتماعی (آموزش و بهداشت)	۵/۱	۲۵/۴	۸/۳	۱۸/۰	۱۲/۵	۱۷/۲	۲۵/۹	۱۷/۲۵	۱۶/۹
برق	۱/۵	۷/۴	۴/۵	۹/۸	۹/۲	۱۲/۷	۱۵/۲	۹/۷۵	۹/۶
صنایع و معادن	۱/۰	۵/۰	۱۰/۷	۲۳/۳	۱۷/۵	۲۴/۱	۲۹/۲	۲۹/۳۵	۲۸/۸
ذخیره	-	-	-	-	-	۲/۰	۲/۸	۷/۴	۷/۸
جمع	۲۰/۱	۱۰۰	۴۶/۰	۱۰۰	۷۲/۵	۱۰۰	۱۳۸/۶	۶۷/۵	۱۰۰
مقایسه با برنامه اول (درصد)	۱۰۰	-	۲۲۹	-	۳۶۱	-	-	۲۱۸	۳۲۹

به طور کلی و با وجود سیر عمومی به سوی سرمایه‌داری دولتی تأثیر سرمایه‌گذاری بخش عمومی در اقتصاد هندوستان ضعیف‌تر از آنچه جداول فوق نشان می‌دهد بوده است. زیرا بخش عمومی درآمدی به مقیاس بخش خصوصی برای این کار نداشته، از محل وام یا عواید پست و تلگراف و راه‌آهن سرمایه‌گذاری کرده است و در برنامه سوم روی بالابردن نرخ‌های دولتی که تا آن زمان سرمایه‌داران خصوصی تابع آن بوده‌اند حساب می‌کنند.^۱

ج) منابع مالی برنامه‌های توسعه و تولید (مالیات‌ها، وام خارجی، تجارت خارجی)
به طوری که دیدیم، بودجه لازم برای اجرای برنامه‌های پنج‌ساله یعنی حاصل جمع هزینه‌های عمومی توسعه و سرمایه‌گذاری خصوصی در ظرف سه دوره از ۳۶ میلیارد روپیه به ۱۱۶ میلیارد یعنی به بیش از سه برابر افزایش یافته است. بدیهی است که برای تنظیم و تأمین چنین فعالیت‌های توسعه و تولید، اعتبارات هنگفت و مبالغ مالی سرشار لازم بوده و هست.

در طرح‌ها و برنامه‌های توسعه و تولید، معمولاً توجه و اهمیت به طرف امکانات و اقدامات مالی و پولی می‌رود و چنین تصور می‌شود که اقتصاد و دارایی شرط اصلی توفیق در چنین اقدامات است؛ در صورتی که مسائل مالی همیشه سایه و فرع بر فعالیت‌های انسانی و امکانات طبیعی است. اگر نیروهای انسانی و سرمایه‌های خدادادی طبیعی به وجه صحیح و سرشار به کار افتاده و مورد استفاده قرار گیرد شرایط اقتصادی و امکانات مالی خود به خود درست خواهد شد.^۲

۱. خلاصه تمرین‌های مبحث ب:

- ۱- وجوه مصرف شده برای هزینه‌های عمومی در سه دوره برنامه پنج‌ساله؟
- ۲- وجوه سرمایه‌گذاری شده در سه دوره برنامه و تناسب تقریبی بخش عمومی و خصوصی؟
- ۳- در آمد ملی سالیانه و سرانه متوسط در سه دوره برنامه؟
- ۴- تناسب وجوه مصرفی در برنامه‌های پنج‌ساله نسبت به درآمد ملی؟
- ۵- ترتیب تقدم در تقسیم هزینه‌های عمومی توسعه در برنامه اول و در برنامه دوم و سوم؟
- ۶- مبالغ کلی وجوه مصرفی در هزینه‌های عمومی توسعه ضمن سه دوره برنامه در رشته‌های مختلف؟

۲. بیان شارل بتلهایم (در صفحه ۳۴۱) چنین است:

Du point de vue de développement économique les problèmes sont toujours des problèmes subordonnés.
Les ressources nécessaires au développement économique d'un pays sont uniquement des ressources humaines et matérielles. C'est une combinaison judicieuse et des ressources qui peut seule assurer la croissance économique rapide du revenu national.

دولت‌های کمونیستی چون مواد و فعالیت‌ها را در اختیار خود دارند مستقیماً رو به آنها می‌آورند و برطبق برنامه و دستورالعمل‌هایی که به نظرشان مناسب بیاید مردم و منابع را به کار می‌اندازند. ولی دولت‌های سرمایه‌داری ناچارند از طریق تدابیر مالی (از قبیل مالیات‌ها، کمک‌ها، و حمایت‌ها، نرخ‌ها، اعتبارات، حجم پول در گردش و غیره) روی کارهای خصوصی و فعالیت‌های مردم اثر نموده در جهت مطلوب، آنها را بگردانند تا تدارک و تجمعی از پول و وسائل تولیدی و تحریک و تحولی در نیروهای انسانی فراهم شود و بالنتیجه سطح تولید از سطح مصرف تجاوز نماید. البته لازم است توسعه اقتصادی حقیقی باشد یعنی خودنگهدار^۱ یا قائم بالذات شده بتواند هم محصول برای مصرف و صدور تولید نماید و هم احتیاجات و تجهیزات مورد احتیاج بقا و توسعه‌ی خود را بسازد. به این ترتیب به اقتصاد و تولیدهای خارجی وابستگی پیدا نکرده سرمایه‌گذاری‌هایی که برای افزایش تولید و سرعت توسعه لازم می‌شود از عایدات مؤسسات موجود یا پس‌اندازهای ملی فراهم می‌شود. البته می‌توان با استمداد از سرمایه‌ها و کمک‌های خارجی برنامه‌های وسیع توسعه و تولید را به راه انداخت اما اگر اقساط استرداد و بهره آنها از میزان درآمد ملی و امکانات داخلی تجاوز نماید آینده‌ی خوشی را وعده نخواهد داد. پس‌اندازها و درآمدهای خصوصی نیز اگر مستقیماً وارد فعالیت‌های تولیدی شود صحیح است و اگر به صورت قرضه و غیره به دست دولت برای کارهای توسعه و تولید داده شود منجر به تقویت سرمایه‌داری دولتی و بهره‌برداری دولت به ملت یعنی یک‌نوع درآمد موهوم غیر تولیدی می‌گردد.

دولت هندوستان در ضمن برنامه‌های پنج‌ساله و جوه تصاعدی عظیمی برای کارهای عمومی توسعه اختصاص داد. در سال (۵۱- ۱۹۵۰) که برای کارهای عمومی توسعه ۴/۳۰ میلیارد روپیه (معادل ۴۸ درصد کل بودجه‌های دولتی) خرج می‌کرد توانست آن را در سال (۶۱- ۱۹۶۰) به بیش از چهار برابر آن یعنی ۱۷/۰۳ میلیارد (معادل ۶۶ درصد کل بودجه‌های دولتی) برساند. تأمین این وجوه از چند محل مختلف به عمل آمد:

۱- قسمتی از این وجوه (تا حدود یک ثلث) از عواید دولتی فراهم می‌گردید. از قبیل صرفه‌جویی‌های بودجه، عواید راه آهن و سایر مؤسسات انتفاعی دولتی، تغییر بعضی نرخ‌ها، تعرفه و بالاخره و مخصوصاً مالیات.

۲۷۲ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

۲- تقریباً نصف آن را از کمک‌های داخلی دریافت کرد. از قبیل اوراق قرضه ملی، پس اندازهای خصوصی، صندوق‌های احتیاطی و بالاخره قرضه از بانک مرکزی از طریق نشر اسکناس.

۳- برای کسری باقی‌مانده، ناچار دست به دامن کمک‌های خارجی شده است. جدول (۱۰) به‌طور خلاصه طرز تقسیم وجوه مصرفی برای هزینه‌های عمومی توسعه بین سه محل یا سه منبع فوق‌الذکر و مقدار نسبی هر کدام را در برنامه‌های سه‌گانه نشان می‌دهد.

جدول ۱۰- طرز تأمین و تقسیم هزینه‌های عمومی توسعه در طی برنامه‌های پنج‌ساله سه‌گانه (بر حسب میلیارد روپیه)

ملاحظات	برنامه سوم		برنامه دوم		برنامه اول		شرح
	نسبت	مبلغ	نسبت	مبلغ	نسبت	مبلغ	
	۱۰۰	۷۲/۵	۱۰۰	۴۵	۱۰۰	۲۰/۱	مبلغ کل وجوه مصرفی با پیش‌بینی شده
مقدار کل تقریباً ۴ برابر شده است ولی مقدار نسبی از برنامه‌های اول به دوم تنزل فاحش کرده است.	۳۸	۲۷/۵	۲۶	۱۱/۵	۳۸	۷/۶	۱- از محل بودجه و درآمدهای دولتی
مقدار مطلق بیش از ۲ برابر شده است ولی مقدار نسبی از نصف به ثلث تنزل کرده است.	۳۲	۲۳	۵۲	۲۳/۵	۵۲	۱۰/۵	۲- از محل وام‌های
به‌لحاظ مطلق و نسبی در ترقی فاحش سیر کرده است.	۳۰	۲۲	۲۲	۱۰/۰	۱۰	۲	۳- کسری (وام خارجی)

از تجزیه و تحلیل هر یک از ارقام فوق مطالب عمده‌ای راجع به سیاست اقتصادی توسعه هندوستان به دست می‌آید:

۱- بودجه‌های دولتی که قسمت عمده‌ی آن به مصرف هزینه‌های عمومی توسعه می‌رسیده است در سه سال مالی نمونه به شرح زیر تأمین شده است: به این ترتیب و برخلاف انتظار، دولت هندوستان نخواسته - یا نتوانسته - است اعتبارهای لازم برای توسعه را از مالیات بر درآمد و املاک یعنی از طبقات سرمایه‌دار و مرفه تأمین نماید. بیشتر بار توسعه را از طریق مالیات‌های غیرمستقیم روی مصرف‌کنندگان یعنی طبقات متوسط و پایین قرار داده است. در برنامه سوم علاوه بر افزایش مالیات‌های غیرمستقیم، نرخ‌های دولتی را نیز بالا برده‌اند و فشار بر مصرف‌کننده بیشتر شده است.

**جدول ۱۱- درآمدهای جاری دولت مرکزی و دولت‌های ایالتی
در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۱ (میلیارد روپیه)**

ملاحظات	سال‌های نمونه			محل درآمد
	۱۹۶۰	۱۹۵۶	۱۹۵۱	
	۱۹۶۱	۱۹۵۷	۱۹۵۲	
مالیات بردرآمد	۲/۵	۲/۳	۱/۹	تقریباً ثابت مانده است.
مالیات بر املاک و انتقالات	۱/۵	۱/۴	۰/۹	ترقی ضعیفی داشته است.
گمرک	۱/۶	۱/۶	۲/۳	تتنزل کرده است (کاهش واردات غذایی)
درآمدهای اداری	۲/۹	۲/۳	۱/۸	تقریباً ثابت بوده است.
مالیات‌های غیرمستقیم	۶/۹	۵/۲	۲/۳	سه برابر شده و سهم نسبی عمده را پیدا کرده است.
جمع	۱۵/۴	۱۲/۸	۹/۲	۷۰ درصد افزایش یافته است.

ضمناً آنچه دولت از محل تجدید نظر در مالیات‌ها، تعرفه‌ها و قیمت‌های دولتی جهت تأمین هزینه‌های عمومی توسعه اختصاص داده است:

در برنامه‌ی اول، صفر بوده است؛

در برنامه‌ی دوم ۱۱/۵ میلیارد روپیه وصول و مصرف شده است؛

در برنامه‌ی سوم ۱۷/۱ میلیارد روپیه پیش‌بینی شده است.

در برنامه‌ی سوم از محل درآمد مؤسسات انتفاعی نیز، دولت ۴/۵ میلیارد روپیه پیش‌بینی کرده است.

۲- وام‌های داخلی که مبلغ آن طی سه دوره برنامه بیش از دو برابر شده است تقریباً یک ثلث آن از اوراق قرضه و اسناد دولتی تأمین می‌شده است، یک ربع از پس‌اندازهای خصوصی و همین حدود از محل نشر اسکناس (قرضه از بانک مرکزی). با فرع دولت که از این بابت در سال (۵۸-۱۹۵۷) بالغ بر ۱/۳۱ میلیارد روپیه بوده است در سال (۶۱-۱۹۶۰) به ۲/۲ میلیارد رسیده است که از درآمد مؤسسات انتفاعی دولتی کمتر بوده است. ضمناً نشر اسکناس جدید چون بیش از افزایش درآمد ملی بوده است موجب تورم پول و افزایش قیمت‌ها می‌گردیده است. ولی این افزایش قیمت‌ها (در حدود ۳۰ تا ۵۰ درصد) بیشتر روی مصنوعات و مواد اولیه‌ی کارخانجات و همچنین در محصولات کشاورزی جهت فروش در بازار داخلی و صدور به خارج بوده، سود آن عاید مؤسسات متعلق به سرمایه‌داران و به طبقات مرفه شده کشاورزان

۲۷۴ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
سهمی نبرده‌اند و طبقات متوسط و مصرف کنندگان زیان دیده‌اند.^۱

۳- وام خارجی در برنامه‌ی اول روی هم‌رفته ضعیف و قابل تحمل بوده است. دولت در تدوین برنامه با احتیاط قدم برداشته و آنچه دریافت کرده از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (B.I.R.D) بوده است. در برنامه‌ی دوم برای توسعه‌ی راه‌آهن و ایجاد صنایع، احتیاج به ورود ماشین‌آلات زیاد و گرفتن اعتبار از کارخانه‌های فروشنده و از بانک‌های خارجی پیدا کرده است. اقلام عمده‌ی اعتبارها و وام‌های دریافتی بخش عمومی و خصوصی از ممالک مختلف در این پنج سال به شرح زیر بوده است:

از آمریکا	۳/۵	میلیارد روپیه
از شوروی	۱/۴۵	میلیارد روپیه
از انگلستان	۱/۲	میلیارد روپیه
از آلمان غربی	۱/۲	میلیارد روپیه

وام‌های دریافتی از کشورهای غربی غالباً با فرع‌های ۴/۵ تا ۶ درصد قابل استرداد به صورت ارز تعهد شده است ولی کمک شوروی اعتبار طویل‌المدت با فرع ۲/۵ درصد و قابل استرداد به صورت روپیه به عمل آمده است. برنامه سوم که تقریباً یک‌سوم آن از وام‌های خارجی تأمین می‌شود، مبلغ ۵ میلیارد برای پرداخت وام‌های گذشته احتیاج داشته است؛ در صورتی که ذخیره ملی^۲ و درآمد تجارت خارجی فقط ۶ میلیارد پیش‌بینی شده است. از وام ۶ میلیارد برای واردات حبوبات و مواد غذایی است، ۲ میلیارد قطعات یدکی و تجهیزات کوچک، ۱۹ میلیارد هم ماشین‌آلات و تجهیزات مربوط به صنایع.

به لحاظ وام دهندگان برنامه‌ی سوم، قسمت اعظم از آمریکا و آلمان غربی است و ۶/۳ میلیارد (تا سال ۱۹۶۱) از شوروی و ممالک پشت پرده آهنین کمک گرفته شده است.

۱. نظر مؤلف مورد استناد از این جهت درست است ولی در عوض و با مقایسه به وضع خودمان باید بگوییم بر هزینه زندگی و بار طبقات مصرف کننده و متوسط نیز زیاد افزوده نشده است. این قضیه خود دلالت بر سلامت و استحکام سیاست و روش اقتصادی هندوستان و حمایت از مردم دارد. اگر دزدی و بی‌نقشه‌گی و بی‌حسابی در کار بود یقیناً قیمت‌ها ترقی سرسام‌آور می‌کرد. در حال برای ما ایرانی‌ها ترقی ۳۰ تا ۵۰ درصد قیمت‌ها در ظرف ده سال خیلی موجب تعجب و تحسین است.

۲. Accumulation nationale

اما استرداد یا استقراض از سرمایه‌های خارجی، انحصار به اعتبارهای لازم برای هزینه‌های عمومی توسعه نداشته است. بلکه سرمایه‌های خارجی از دو طریق دیگر نیز در سنوات بعد از استقلال در اقتصاد هندوستان کسب موقعیت کرده‌اند:

۱- قروض دولتی و خصوصی خارج از هزینه‌های عمومی توسعه.

۲- سرمایه‌گذاری خارجی در صنایع و فعالیت‌های خصوصی.

در ده سال بعد از استقلال، مجموع قروض خارجی هندوستان (دولتی و خصوصی) از ۵۰۴۰ میلیارد روپیه به ۱۵۷۸۰ میلیارد (۱۰ میلیارد دولتی و بقیه خصوصی) رسیده، سه برابر شده است. در مقابل، طلب‌های خارجی که در زمان استقلال ۲۰ میلیارد بوده است، به ۵/۶ میلیارد تنزل یافته است.

همچنین میزان سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ظرف این ده سال از ۲/۵ میلیارد به ۷/۵ میلیارد یعنی بیش از دو برابر رسیده است (۲۰ درصد در نفت ۴۰ درصد در صنایع تبدیلی، ۱۸ درصد در کشتزارهای صنعتی و تجارتي و بقیه در حمل و نقل، تجارت، معادن و امور بانکی و غیره که ۷۰ درصد آنها انگلیسی و ۱۰ درصد آمریکایی بوده است).

ضمناً باید دانست که سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان خارجی چیزی از کشورشان وارد اقتصاد هندوستان نکرده بودند بلکه قسمت اعظم آنها از درآمدهای حاصله در هندوستان بوده است که سهمی به وطن‌شان رهسپار شده و سهمی به صورت سرمایه تازه به حساب گذارده شده است.

به طور خلاصه، دولت استقلال یافته‌ی هندوستان موفقیت قابل تحسینی در تأمین وجوه و اعتبارهای لازم جهت برنامه‌های توسعه و تولید خود به دست آورده است ولی نتوانسته است با تحریک نیروهای کارگری که همچنان به حالت بلااستفاده و بیکار و یا کم‌کار افتاده است و با تجهیز منابع طبیعی بایر مانده و با تسخیر مؤسسات تولیدی انحصاریافته، احتیاجات برنامه‌ها را تأمین نماید و بهبودی در زندگی عمومی بدهد. تدابیر و جریان‌های اقتصادی بیشتر به سود طبقات مرفه و متمکن و به زیان کشاورزان و طبقات متوسط گردیده است. سرمایه‌های داخلی که در برنامه‌ی اول ۳۸ درصد اعتبارات را تأمین می‌کرده است در برنامه‌های دوم به ۲۵ درصد تنزل کرده و در مقابل دچار وام خارجی شده‌اند (سرمایه‌گذاری از محل وام خارجی، در سه دوره برنامه، به ترتیب ۱۵ درصد و ۳۰ درصد و ۵۰ درصد بوده است). بنابراین

هنوز راه حل قطعی و پایدار برای توسعه‌ی اقتصادی هندوستان پیدا نشده است. اما یک علت ضعف توانایی هندوستان در ایجاد یک اقتصاد مستقل قائم بالذات و خودنگهدار - مخصوصاً با توجه به احتیاج روزافزون واردات ماشینی - وضع خاص تجارت خارجی آن کشور است که به هیچ وجه متناسب نقشه‌های اقتصادی توسعه و تولید عمل نکرده و نتوانسته است ارزشهای اضافی فراوان مورد احتیاج برنامه‌های پنج ساله و افزایش سطح زندگی داخلی را فراهم نماید. تجارت خارجی هندوستان به طوری که در جدول (۱۲) دیده می‌شود روی هم رفته وضع ثابت و بلکه متزل داشته است:

جدول ۱۲- ارزش کل مبادلات خارجی هندوستان

صادرات (به میلیارد روپیه)	واردات (به میلیارد روپیه)	سال
۷/۳	۹/۶	۱۹۵۱
۶/۲	۷/۶	۱۹۵۶
۶/۳	۱۰/۸	۱۹۶۰

توضیح آنکه تجارت خارجی هندوستان از دو جهت حالت محدود و ناپایدار داشته است؛

اولاً، به لحاظ روابط مبادلاتی بیشتر با انگلستان و آمریکا و بعد از آن با کشورهای همسایه بوده است که خود آن کشورها درصدد افزایش تولید و بی‌نیازی از خارج هستند.

ثانیاً، کالاهای صادراتی عمده‌ی هند از قبیل کنف، چای و قماش بازار معین و غیر متغیری داشته به طوری که اگر بر مقدار آنها افزوده شود نرخ واحد تنزل خواهد کرد. مضافاً به اینکه رقابت خارجی نیز در این زمینه شدید است.

دولت هندوستان دست به مطالعات و اقدامات متعددی برای کم کردن حجم واردات و بالا بردن صادرات خود زده است، خصوصاً در برنامه پنج ساله دوم به بعد؛ مثلاً برای محدود کردن واردات و همچنین برای جانشین کردن محصولات و مصنوعات داخلی به جای واردات خارجی علاوه بر تشویق کشت و تولید مواد غذایی و مواد اولیه (مثلاً کنف که از پاکستان وار می‌شد) به حمایت‌های گمرکی و سهمیه‌بندی

واردات پرداختند. ولی اگر نتایج مختصری از این راه عاید می شد در عوض کارخانجات سازنده مواد مصرفی احتیاج به ماشین آلات و قطعات یدکی یا مواد اولیه پیدامی کردند و ضمناً در اثر عرضه اشیاء جدید، ایجاد بازار مصرف برای واردات دیگر می شد. خلاصه آنکه حجم واردات هندوستان از یک برنامه تا برنامه دیگر ۵۰ درصد افزایش یافته و نسبت آن به درآمد ملی که ۷/۶ درصد بود به ۸/۷ درصد ترقی کرده است.

در زمینه صادرات، دولت های مرکزی و ایالتی، شوراهای تحقیق و تشویق صادرات تأسیس کردند تا در بازارهای خارج فعالیت نمایند. سرمایه داران و صادرکنندگان همت زیاد به خرج نمی دادند. دولت مرکزی در سال ۱۹۵۶ رأساً اقدام به تأسیس یک شرکت معاملات خارجی^۱ با سرمایه ده میلیون روپیه کرد، و این شرکت توانست در سال اول تأسیس، ۲۶۰ میلیون روپیه معاملات انجام دهد. با کشورهای مختلف موافقنامه های تهاتری منعقد ساختند از جمله با کشور شوروی که امیدوارند در پایان برنامه سوم ۲۰ درصد از صادرات هندوستان را جذب کند.

با این تدابیر توانستند در عرض ده سال (از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰)، فقط ۱۶ درصد به لحاظ مقدار بر حجم صادرات کشور بیفزاید. ولی در اثر تنزل در نرخ های بین المللی، میزان ارزش صادرات هندوستان روی هم رفته ثابت مانده و به تناسب درآمد ملی از ۶/۲ درصد به ۵ درصد تنزل کرده است.

در برنامه اول چون در واقع نقشه ای جهت توسعه و تولید وجود نداشت، کسری موازنه تجارت خارجی هندوستان زیاد نبود، ولی در برنامه پنج ساله دوم کسری صادرات نسبت به واردات به ۲/۳ میلیارد روپیه رسید. موازنه حساب ها^۲ نیز خراب بوده ۱۳/۷ میلیارد کسری نشان می دهد.

به طور کلی وضع تجارت خارجی هندوستان نگران آمیز می باشد؛ علت آن، نه تنها محدودیت و ناپایداری خاص آن است بلکه ازدیاد پول و افزایش درآمد طبقات مرفه که سبب ازدیاد تقاضاهای داخلی و مصارف غیرتولیدی شده در این قضیه دخالت داشته است^۳.

۱. State trading corporation

۲. Balance des comptes

۳. خلاصه تمرین های مبحث ج):

۱- تأمین هزینه های عمومی توسعه در برنامه های سه گانه از چه منابع و تقریباً به چه نسبت هایی

←

بوده است؟

د) اصلاحات ارضی و توسعه کشاورزی

اینک به گردنه‌ی سیر یا کلید اصلاحات یعنی به تحول اصلی مورد انتظار از هندوستان استقلال یافته می‌رسیم. نه تنها از این جهت که سه ربع مردم هندوستان روستایی و نان‌خور کشاورزی هستند و نصف درآمد در سال استقلال از آنجا تولید می‌شده است بلکه از این جهت نیز که اگر در میزان فعالیت و قدرت تولید این دسته بزرگ اهالی بهبود حاصل شود در عین آنکه بر صادرات و درآمد ارزی کشور افزوده و از واردات مواد غذایی کاسته خواهد شد سطح مصرف و امکانات صنعت و تجارت مملکت نیز در نتیجه بالا رفتن سطح زندگی اکثریت مردم ترقی خواهد کرد. در هر حال به کارافتادن چنین سرمایه‌ی هنگفت انسانی و نیروی کار و تولید، شرط اولیه‌ی احیای اقتصاد هندوستان از جهات مختلف آن است.

مسئله‌ی مورد بحث یعنی سیاست کشاورزی هندوستان، در مرحله اول جنبه‌ی اجتماعی و عنوان اصلاحات ارضی دارد که باید دهقانان هندی را با وضع اجرای مقررات جدید از بندهای پیچ در پیچ و دست‌وپا گیر گذشته از زیر بار باجهایی که می‌داده است خلاص کند و باید امکان نفس کشیدن و کار کردن را بدهد.

در مرحله دوم به جنبه‌ی فنی مسئله می‌رسیم که لازم است برای مبارزه موانع و مشکلات طبیعی موجود و حسن استفاده از خاک و آب و مواهب طبیعی، اقدامات وسیعی به عمل آید. بالاخره در مرحله سوم، جنبه‌ی آموزشی مسئله یعنی تبلیغات و تعلیمات کشاورزی روستاها مورد نظر دولت هندوستان بوده است که مختصراً هر کدام آنها را مطالعه خواهیم کرد:

۱- اصلاحات ارضی در زمینه مالکیت و روابط کشاورزی

به طوری که در قسمت اول این فصل زیر عنوان حکومت اتخاذی و روش اداری هندوستان دیدیم قانون اساسی اختیار وضع قوانین و اجرای مقررات مربوط به اراضی

- ۲- عواید دولتی از چه محل‌ها و تقریباً به چه نسبت‌هایی دریافت می‌شده و قلم عمده از چه طریق بوده است؟
- ۳- برای هر یک از برنامه‌ها چه مبلغ وام خارجی از کجا، با چه نرخ و شرایط و تقریباً به چه مبلغ بوده است؟
- ۴- سرمایه‌گذاری خارجی چقدر و بیشتر در چه رشته‌هایی به عمل آمده است؟
- ۵- علل ضعف و رکود تجارت خارجی هندوستان چه بوده؟ و میزان تقریبی واردات و صادرات آن در سال ۱۹۶۰ چه قدر است؟
- ۶- اقدامات و تدابیر اتخاذی؟

و املاک و همچنین دریافت مالیات‌های مربوط را در عهد شوراهای قانون‌گزاری و دولت‌های ایالتی قرار داده است؛ از اول نخواستند یک اقدام قاطع عمومی انجام دهند. بنابراین یک فرمول و قرار مشترک در زمینه اصلاحات ارضی نسبت به اصول مالکیت و رسوم کشاورزی در سراسر هندوستان وجود ندارد که بتوان آن را خلاصه نمود.

در جلسات عمومی و کمیته‌های کنگره، چه قبل از استقلال و چه بعد از آن، و در کمیسیون‌های مأمور تنظیم برنامه‌ها، یک سلسله توصیه‌ها، تأکیدها و قطعنامه‌های زیاد در جهت محو قطعی شرایط و امتیازات سابق و برای اجرای اصلاحات عمیق کلی در رژیم مالکیت‌ها و روابط کشاورزی، به‌منظور حمایت از دهقانان و ایجاد فعالیت‌های تولیدی، زیاد صادر شده بوده است؛ حتی تا آنجا رفته‌اند که زمین انحصاراً تعلق به کسی دارد که با دست خود روی آن کار کند. ولی مابین خواسته‌ها و گفته‌ها از یک طرف و مصوبات قانونی و امکانات اجرایی از طرف دیگر، متأسفانه تفاوت بسیار وجود دارد. علت امر اولاً، اشکالات عملی و دوام سنن و سوابق میراثی است و ثانیاً، نفوذ و نقش منافی که طبقه‌ی انقلاب‌کننده یعنی طبقه‌ی بورژوازی در کلیه مراحل تقنینی، اجتماعی و اجرایی داشته و دارد.

قوانین اصلاحات ارضی در بعضی ایالات مثل کشمیر و کرالا وضع مترقی‌تری دارد و در برخی مانند بنگال غربی و بیهار هنوز مرتجعانه است. به‌طور کلی و متوسط، می‌توان قوانین موضوعه و مقررات معموله را چنین خلاصه کرد:

اول - سیستم فئودال و «زمین‌داری» و واسطه‌های متوالی سابق که به‌عده‌ای اجازه می‌داد بدون مالک بودن، بدون سرمایه‌گذاشتن و بدون کار کردن «بُلی از هوا بگیرند» از بین رفته است. از این پس کسانی که سر و کار با اراضی دارند به یکی از چهار صورت: «مالک»، «متصرف»، «زارع» یا «مزدور» شناخته می‌شوند و دولت از حقوق آنها حمایت می‌کند. حقوق کسانی که قبلاً از طرق مختلف واسطه‌گی استفاده می‌کرده‌اند، از طرف دولت بازخرید شده است.

دوم - زمین‌داران قدیم که تقریباً ۴۰ درصد از اراضی قابل کشت هندوستان را در اختیار داشتند با احراز عنوان جدید «بومیدار»^۱ و تقریباً بدون تحدید مالکیت و

۱. Boumidar

بدون شرط اقامت در محل، به نام اینکه «شخصاً زراعت می‌کند» مالک شناخته شده‌اند. این مالکان به دولت مالیات می‌پردازند و حق فروش و رهن و انتقال ارث ملک خود را دارند. تنها شرط و محدودیت این است که به صورت «مضاربه» یا «مقاطعه»^۱ آن را به کسی واگذار نکنند بلکه با فکر و سرمایه و وسائل شخصی یا به وسیله اعضای خانواده، احتیاجات زراعتی لازم را تأمین و بهره برداری بنمایند.

در بسیاری از ایالات، اسماً تحدید مالکیت یعنی تعیین حداکثر زمینی که یک شخص می‌تواند مالک باشد به عمل آمده است ولی میزان حداکثر را آنقدر بالا گرفته‌اند که قانون دامن گیر کمتر کسی شده است. در بیهار مالکان ۲۰۰ و ۳۰۰ هکتاری و حتی ۴۰۰ هکتاری زیاد دیده می‌شود.

عده زیادی از واسطه‌های تحصیلدار و معدودی از دهقانان پادار یا متمکن، با احراز عنوان جدید «سیردار»^۲ متصرف یک مقدار اراضی شده، حق بهره‌برداری از زمین را دارند و به دولت اجاره می‌پردازند. چنانچه خواسته باشند عنوان مالکیت و حتی معامله‌ی زمین و انتقال زمین را پیدا کنند، می‌توانند مبلغی بابت میزان تفاوت مال الاجاره یا مالیات به دولت بپردازند.

اما دهقانان بی‌پا- اعم از آنها که یک نوع عمل گاوبندی می‌کرده بذر و افزار می‌آورند و از بابت زمین و ملک ۵۰ درصد محصول را به ارباب می‌دهند و رعایای خرده‌پای کم‌زمین و برزگران مزدور- تغییر چندانی در وضع‌شان پیدا نشده است. زیرا صاحب زمین و سهم قطعی از محصول نیستند. فقط در سایه قوانین تازه تا حدودی امنیت مسکن و مزرعه پیدا کرده، مالکان و متصرفین دیگر نمی‌توانند به سهولت آنها را اخراج کنند. حداقل‌هایی نیز برای دستمزد و سهم آنها پیش‌بینی شده است.

در بعضی موارد وضع این طبقات که قسمت اعظم اهالی روستاها را تشکیل می‌دهند بدتر از سابق شده است. زیرا مالکان و متصرفین از ترس توقعات آنها و حقوقی که ممکن است بعداً قانون در حق‌شان بشناسد، سعی در طرد آنها و تمایل به استفاده از برزگر مزدور دارند.

سوم - اثر مثبت و مؤثر اصلاحات ارضی و مقررات جدید بیشتر در جهت تبدیل سیستم فئودالی و عدم امنیت ملکی سابق به سیستم سرمایه‌داری می‌باشد، زیرا از یک

۱. Métayage

۲. این کلمه با املای Sirdar در کتاب نوشته شده است و معلوم نشد آیا تحریف کلمه فارسی سردار است یا معنی و منشاء دیگری دارد.

طرف، مالک شدگان و متصرفان جدید - که غالباً همان خرده مالکان و دهقانان پادار سابق اند - تشویق به سرمایه گذاری و خرید تجهیزات کشاورزی شده اند، و از طرف دیگر، زارعین سهم بر سابق تبدیل به برزگر مزدور می شوند و طرز کار و روابط به صورت شرایط سرمایه داری در می آید.^۱

ولی باید دانست که سرمایه مالکان و دهقانان تنها در کارهای زراعتی وارد نمی شود بلکه قسمت عمده ای از آن هنوز از طریق معاملات روی محصول و رباخواری مورد استفاده قرار می گیرد. اوضاع جدید و روابط داخلی طبقات به جای اینکه تحول «سرمایه داری کشاورزی»^۲ و توسعه تولید کرده باشد نام آن را باید «سرمایه داری روستایی»^۳ گذاشت.

چهارم - نظر به اینکه دولت های هندوستان از این راه توفیق مطلوب در بهبود شرایط زندگی و بالا بردن سطح تولید کشاورزی پیدا نکرده اند و نیروی بالقوه عظیم مردم دهات کماکان بیکار و بی ثمر مانده است، در صدد برآمدند رعایای بی پا را که از نمود اصلاحات ارضی کلاهی گیرشان نیامد، از طریق تجمع و تشکل در شرکت های تعاونی یا «کوئوپراتیوها»^۴ صاحب ملک و محل نمایند. با همه ی حسن نیت و اعتبارهایی که در برنامه های اول و دوم برای تأسیس و تقویت شرکت های تعاونی کشاورزی اختصاص داده شده بود، تعداد کل «کوئوپراتیو» های کشاورزی در ۵۵۰'۰۰۰ پارچه آبادی از چند هزار فقره تجاوز نمی نماید و فقط عده ی بسیار کمی از آنها صورت واقعی و فعال دارند؛ زیرا مالکان و کشاورزان مستقل سرمایه دار نفعی در مشارکت با سایرین نمی بینند. رعایای کم زمین و فقیر چیز قابلی در بساط ندارند که میان بگذارند و آنهایی هم که از تقسیم اراضی دولتی حاصله از تحدید مالکیت ها و با شرط عمل دسته جمعی استفاده برده اند، صاحب قطعات کم حاصل و متفرق گردیده، انتفاع چندان در همکاری با یکدیگر نمی بینند. در عوض «شرکت های تعاونی استقرایی»^۵ که قانون ایجاد آنها از سال ۱۹۰۴ سابقه داشته و در شروع

۱. با توجه به فقرات اول و سوم فوق، وضع مالکیت و کشاورزی هندوستان تا حدودی به سیستم متداول ایران نزدیک می شود که مالک قبول مسئولیت می کرد ملزم به سرمایه گذاری و شرکت در نفع و ضرر بود. با این تفاوت که رعیت ایرانی به این ترتیب تقسیم متناسب محصول و حق استقرار در ده، و روی زمین یک پا شریک در ملک و ذی نفع در بهبود کار و افزایش تولید بود. ضمناً در دهات ایران معمولاً، هم امکان برزگری و مزدوری وجود دارد و هم امکان گاوپندی و حق آب و گل پیدا کردن.

۲. Capitalisme agricole

۳. Capitalisme rural

۴. Les Coopératives

۵. Les Coopératives de Crédit

برنامه‌ی اول تعداد ۱۰۵'۰۰۰ از آنها موجود بوده است، توسعه قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده تعدادشان در آخر برنامه‌ی دوم به ۲۱۰'۰۰۰ رسیده است. این شرکت‌ها در سال ۱۹۶۰ ضمناً شامل ۱۷ میلیون عضو و صاحب ۲ میلیارد روپیه سرمایه بوده‌اند.

مع‌ذکف فقط ۲۰ درصد سرمایه این شرکت‌ها از خود اعضا بوده، ۵۰ درصد آن را بانک ناشر اسکناس می‌داده است و تازه مبلغ واقعی که مابین کشاورزان (غالباً همان دهقانان مرفه و مستقل) تقسیم کرده‌اند از ۵۰ درصد کل قروض کشاورزان کشور تجاوز نمی‌کرده است.

پس به طور خلاصه و از نظر اجتماعی، اصلاحات ارضی هندوستان کمک به ایجاد و تقویت یک طبقه روستایی متمکن یا متوسط سرمایه‌دار یعنی به «بورژوازی روستایی»^۱ به موازات طبقه بورژوازی شهری نموده است.

۲- اقدامات فنی توسعه کشاورزی

این قسمت یکی دیگر از اقلام برنامه‌های توسعه و اصلاحی هندوستان است که روی آن پول صرف شده و درعین حال معرف مساعی قابل تمجید و نمونه‌ای از مشکلات عملی و موانع غیر منتظره می‌باشد که همیشه در سر راه برنامه‌های توسعه و تجدید پیش می‌آید.

هدف‌های برنامه‌های پنج‌ساله برحسب ترتیب، توجه و صرف بودجه در زمینه‌های: آبیاری، ازدیاد سطح کشت، تهیه کود و اصلاح بذر است و مختصری هم دفع آفات و تکمیل افزار و جمعاً ۱۴ میلیارد روپیه در ده ساله برنامه‌های اول و دوم روی آنها خرج کرده‌اند.

تأسیسات آبیاری قسمت اعظم و اصلی عملیات مورد نظر را اشغال می‌کرده است. به‌وسیله‌ی احداث تأسیسات جدید آبیاری موفق شده‌اند $2/6 + 2/9 = 5/5$ میلیون هکتار اراضی جدید را قابل آبیاری نماید (معادل ۲۵ درصد مساحت قبلی اراضی آبیاری شده و به جای ۱۵ میلیون هکتار منظور شده در برنامه). $7/6$ میلیون هکتار هم در نتیجه تأسیسات کوچک و خصوصی آبیاری یا ترمیم شده است. ولی در اثر عدم انطباق پیشرفت برنامه‌های انشعابات با نه‌های فرعی که باید به‌وسیله‌ی خود کشاورزان انجام گیرد و عدم عدالت در تقسیم آب میان مالکان صاحب نفوذ و زارعان خرده‌پا و همچنین به واسطه‌ی عدم آشنایی به فن آبیاری و تأثیر سوئی که باتلاقی شدن زمین‌ها

۱. Bourgeoisie rurale

داشته است تا به حال نه توزیع آب به وجه صحیح انجام شده و نه نتایج محسوسی روی ازدیاد محصول ظاهر گردیده است؛ فقط یک ثلث افزایش محصول را مدیون عملیات آبیاری می‌دانند. علت دیگر امر در این است که در ۸۶ درصد از اراضی قابل کشت هندوستان، فقط سالی یک بار از زمین محصول برداشت می‌شود^۱.

تنها نتیجه‌ی مثبت مسلم عملیات جدید، برطرف کردن خطر خشک‌سالی و قحطی است که تقریباً هر سه سال یک مرتبه به واسطه‌ی کمبود باران‌های موسمی پیش می‌آید. علاوه بر آن طریقه‌های جدید کشاورزی و استعمال کود تسهیل شده است و کشاورزان اطمینان و تشویق بیشتری برای به کار انداختن سرمایه و عوامل تولید یافته‌اند.

در زمینه‌ی ازدیاد سطح زیر کشت، ۱/۶ میلیون هکتار اراضی مخروبه یا لم‌یزرع آباد شده است، روی یک میلیون هکتار اراضی نیز عملیات حفاظتی انجام داده‌اند و مختصری جنگل احداث شده است.

برنامه تولید و مخصوصاً مصرف کود، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نشان می‌دهد. تولید سولفات دامونیوم از ۴۵ هزار تن در سال ۱۹۴۹ به ۴۰۰ هزار تن در سال ۱۹۵۵ و ۵۷۰ هزار تن در سال ۱۹۶۰ رسیده است (مصرف آن سال ۱'۸۰۰'۰۰۰ تن بوده است). در برنامه سوم در نظر دارند تولید سولفات دامونیوم را به ۵ میلیون تن و کودهای فسفاته را نیز به نیم میلیون تن برسانند. استعمال روز افزون کودهای شیمیایی حکایت از پیشرفت تکنیک کشاورزی و توسعه سرمایه‌داری کشاورزی در هندوستان می‌نماید و معرف ارتباط این دو عمل است.

برای تهیه بذر مرغوب یا منتخب، بر طبق برنامه دوم، ۳'۰۰۰ دهکده ۱۰ هکتاری ایجاد شده است، ولی چون به موازات آن اقدامات راهنمایی و توزیع برای مصرف به عمل نیامده، تا به حال اقلیت محدودی از زارعین از آن بهره‌مند شده‌اند. در برنامه سوم در نظر است به ۶۰ میلیون هکتار اراضی، بذر مرغوب برسانند.

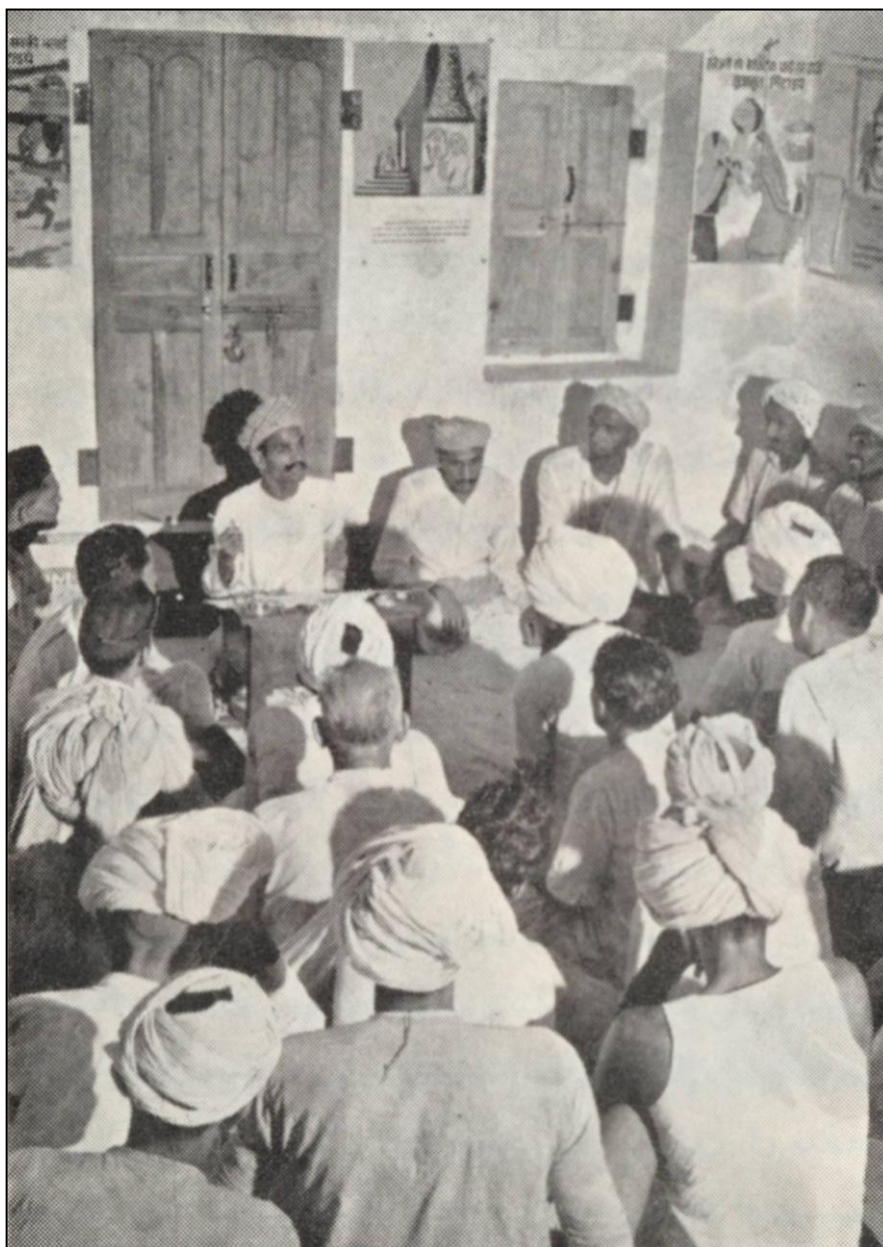
اقدامات فنی دیگر از قبیل دفع آفات، اصلاح افزار و ماشینی کردن زراعت، در برنامه سوم مورد توجه قرار گرفته است.

۳- عملیات آموزشی و سازمان‌های روستایی

یکی دیگر از اقدامات ابتکاری و از تصمیم‌های بزرگ دولت هندوستان در زمینه اصلاحات کشاورزی، عملیات وسیعی است که بر طبق برنامه‌های منظم در تعلیم

۱. در ویتنام شمالی در دو ثلث از اراضی، سالی دوبار کشت می‌کنند.

۲۸۴ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
کشاورزان و آشنا ساختن و تشویق آنها به طریقه‌های صحیح زراعت و سازمان دادن
به کارها و اوضاع خودشان انجام داده‌اند.



شورای ده در پانچایات

دستگاه مأمور این عملیات به «سازمان طرح‌های روستایی» یا C.P.A^۱ موسوم است که در شروع برنامه دوم به صورت وزارت «توسعه‌های اجتماعی و روستایی» و بعداً به نام وزارت «توسعه‌های اجتماعی و تعاونی روستایی» در آمد.

در سال‌های آزمایشی اول، بعد از استقلال به این حقیقت برخوردند که: هیچ نقشه اصلاح و توسعه کشاورزی امکان موفقیت ندارد مگر آنکه از طرف میلیون‌ها کشاورز کوچک و بزرگ کشور فهمیده و قبول شود و در اجرای آن همکاری نمایند و مسائل اقتصادی زندگی روستاها، ارتباط عمیق با مجموعه مسائل اجتماعی آنجا دارد. روی این نظر در تدوین برنامه پنج ساله اول و ضمن طرح کلی، دستگاه آموزش و سازمان روستایی تصمیم گرفتند کلیه کارهای تعلیمات کشاورزی، عملیات بهداشتی، آموزشی و حتی خانه‌سازی و ساختمان راه و غیره که در هر دهکده انجام می‌شود با همکاری و همفکری مردم ده و به سرپرستی و راهنمایی یک نفر متصدی مخصوص که نامش را «خدمت گزار ده» (گراماسواک) گذاشته‌اند، انجام شود. هر خدمت گزار ده، جمعاً ۵ دهکده را زیر نظر دارد. مأموریت او این است که حداکثر تفاهم و صمیمیت را با مردم محل ابراز داشته نظریات و انتقادهای آنها را جلب و حتی المقدور رعایت کند، و سعی نماید بدبینی و بدگمانی همیشگی را که نسبت به مأمورین دولت وجود داشته است برطرف سازد؛ حقیقتاً با بودجه و وسائلی که در اختیار اوست، مثل یک مشاور و معلم و دوست، خدمت نماید کمتر امر و نصیحت کند تا کار و عمل...

خدمت گزار ده را در سازمان اداری به نام «کارگر هم سطح» یا V.L.W^۲ می‌خوانند. هر ۲۰ نفر آنها با عملیات و بودجه و کارمندان مربوطه، یک «قطعه توسعه» یا D.B^۳ را تشکیل می‌دهند و سه «قطعه توسعه» که شامل ۳۰۰ دهکده در حدود ۶۰'۰۰۰ هکتار زمین مزروعی و ۲۰۰'۰۰۰ نفر جمعیت می‌شود، در یک «طرح عمرانی ناحیه‌ای» یا C.P.^۴ جا می‌گیرد.

در برنامه اول، ۴۰۰ طرح عمرانی ناحیه‌ای برای ۱۲۰'۰۰۰ دهکده، با اعتبار کلی ۹۰۰ میلیون روپیه، جهت ۸۰ میلیون نفر از دهقانان پیش‌بینی شده بود که بر اساس موافقتنامه مخصوصی از محل کمک‌های فنی آمریکا با همکاری موسسه فورد عمل نمود.

۱. Community Projects Administration

۲. Village level worker

۳. Developpement bloc

۴. Community project

به طوری که دیده می‌شود، برنامه فوق‌العاده وسیع است و تشکیلات اداری عظیم و بی‌سابقه‌ای دارد! تنها بیان کردن چنین برنامه، نشانه‌ی قدرت عمل و جسارت اداری بزرگی محسوب می‌شود.

در طرفِ هندی قضیه، مفهوم و عنوان این تشکیلات بزرگ، نام «سازمان خدمات ملی کشاورزی» یا N.E.S^۱ را پیدا کرد. هدف‌های آن را چنین خلاصه می‌نمایند:

پیشرفت اساسی تولید کشاورزی مملکت؛

بهبود شبکه‌های ارتباطات؛

تأمین تندرستی و بهداشت روستایی؛

بسط آموزش و فرهنگ در دهات؛

و بالاخره تحول فرهنگی و تربیت عمیق به منظور تبدیل حیات اقتصادی و اجتماعی دهات.

در برنامه دوم، پیش‌روی و توسعه با همان سرعت ادامه یافت. در سال ۱۹۶۰ دو هزار «قطعه توسعه» روی ۲۰۰ میلیون جمعیت دهات کار می‌کرد. نظر به اینکه اجرای عملیات به سهولت و سرعت پروژه‌ها جلو نمی‌رود، یا تدارک تعداد کثیر کارمندان ورزیده‌ی مورد احتیاج، کار آسانی نبود، مبلغی از بودجه N.E.S را کم کرد و قرار شد ضرب‌الاجل برنامه‌های آموزش و سازمان روستایی برای پوشش کامل کشور و انتقال از مرحله تأسیس به مرحله بهره‌برداری، سال ۱۹۶۳ باشد.

حضور و خدمات خدمت‌گزاران ده تا حدودی تأثیر روحی در جلب اعتماد و همکاری دهقانان داشته از بدبینی‌های گذشته نسبت به دستگاه اداری کاسته است ولی رعایا هنوز به چشم ارباب پول‌دار و کسی که برای استفاده باید احترامش گذاشت، به او نگاه می‌کنند. از کار و کوشش داوطلبانه در امور عمرانی محل خود و همکاری در اجرای راهنمایی‌های فنی او دریغ دارند. فقط یک عده اتحادیه‌ها و تشکیلات اجتماعی و حزبی حاضر شده‌اند افراد خود را در اختیار این طرح‌ها بگذارند.

در عوض، حجم عملیات انجام شده از قبیل ساختمان مدرسه و درمانگاه، چاه‌های آب، نهرکشی‌ها، برگرداندن زمین‌های مخروبه، کارهای حفاظتی زمین و غیره، فوق‌العاده است. دهات هندوستان بر حسب نوع این برنامه‌ها، از ۲۰ درصد تا ۸۰ درصد بهره‌مند شده‌اند. ضمناً در اکثر دهات استعمال کودهای شیمیایی و استفاده از بذره‌های مرغوب متداول یا شناخته شده است.

۱. National Extension Service - service national de vulgarisation agricole.

بدیهی است که تأثیر عملی و کامل این تعلیمات به تدریج ظاهر خواهد شد. در مرحله قبلی غالباً کشاورزان مرفه و پادار هستند که با V.L.W تماس نزدیک می‌گیرند و استفاده بیشتر می‌برند. یعنی از این راه نیز، بر اختلاف طبقاتی روستاها اضافه شده است.

در سنوات اخیر دولت مصلحت دید وظیفه‌ی اداری و تشکیلاتی اجتماعی V.L.Wها را به عهده‌ی شوراهای پنج نفری (پنجایات) واگذار نماید تا از آن طریق همکاری مردم ده با یکدیگر و با V.L.W و دستگاه، بهتر تأمین گردد.

به‌طور خلاصه، نتایج حاصله از اصلاحات ارضی و توسعه کشاورزی مشروحه در بحث «د»، با وجود مساعی عظیم و برنامه‌های بسیار وسیع و صرف بودجه‌های هنگفت که به‌خاطر بالا بردن سطح زندگی روستائیان و میزان تولید کشاورزی به‌کار رفته است، چندان محسوس نشده، ترقی در این قسمت بسیار کند است. در ظرف ده ساله ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ درآمد متوسط کشاورزان فقط ۵ درصد بالا رفته است و ارزش خالص محصولات کشاورزی ۲۷ درصد ترقی کرده است.^۱

جدول (۱۳) مقادیر تولیدی (به لحاظ کمیت) و افزایش نسبی ده سال دوران برنامه‌های اول و دوم را نشان می‌دهد.

جدول ۱۳- مقدار محصولات عمده کشاورزی هندوستان در سال ۱۹۶۰

و میزان افزایش نسبی تولید ده ساله (یا اضافه اندیس نسبت به سال ۱۹۵۰)

نام محصول	مقدار تولید در سال ۱۹۶۰	افزایش نسبت به سال ۱۹۵۰ (درصد)	ملاحظات
غلات و حبوبات	۷۵ میلیون تن	۲۴	افزایش تولید معادل افزایش جمعیت کشور
دانه‌های روغنی	۷/۲ میلیون تن	۲۲	
نیشکر	۷/۲ میلیون تن	۴۸	محصولات تجاری در اثر پیشرفت سرمایه‌داری روستایی، ترقی نسبی بیشتری داشته است.
پنبه	۵/۴ میلیون عدل	۴۶	
کنف	۵/۵ میلیون عدل	۴۰	
چای	۷۲۳ میلیون پوند	۱۸	افزایش جهانی ۵۰ درصد بوده است
متوسط کل		۲۷	

۱. نهر و در سال ۱۹۵۹ نارضایتی خود را از عملیات دولتی که شخصاً رئیس آن بوده است چنین بیان می‌کند: «هیچ‌گاه در هیچ مملکت این اندازه برای کشاورزان خرج نشده است. نتایج خوب جزئی به‌دست آمده است ولی به‌طور کلی، از آنچه انتظار می‌رفته خیلی کمتر بوده است. این پول‌ها کجا رفته است؟ نمی‌خواهم بگویم پول‌ها را بعضی اشخاص متلاشی کرده‌اند. بلکه از پول حسن استفاده نشده است.»

علل اصلی این کندی ابقای عملی سیستم مالکیت و روابط کشاورزی سابق است. دیگر، انتفاع‌های تجارتمندی و ربوی در سیستم سرمایه‌داری جدید توأم با تزلزل بازار فروش و همچنین تا حدودی، کمی توجه به تعلیمات حرفه‌ای کشاورزی^۱ و^۲.

ه- توسعه صنعتی

برخلاف بخش کشاورزی که مساعی دولت با موانع و مواریت و شیوه‌ی ارضی و استعماری و با مخالفت و مقاومت‌های محلی مصادف شده و نتیجه مطلوب را نداده است، در بخش صنایع چون زمینه‌ی بکر و آماده وجود داشت، دست دستگاه بازتر بوده و ضمناً سرمایه‌داری خصوصی با سرمایه‌داری دولتی نکات اشتراک منافع و نظریات متعدد داشته‌اند، میزان موفقیت روی هم رفته خوب بوده است. یک سلسله عوامل در جهت مساعد در سرعت صنعتی شدن^۳ هندوستان عمل می‌کرده است، از قبیل:

۱. میزان محصولات عمده کشاورزی ایران در سال ۱۹۶۰ و مقایسه آن با سال ۱۹۵۲ به شرح زیر است:

نام محصول	مقدار تولید در سال ۱۹۵۲ (میلیون تن)	مقدار تولید در سال ۱۹۶۰ (میلیون تن)	افزایش نسبت به سال ۱۹۵۲ (درصد)
غلات و حبوبات	۳۶۲۳	۴۷۰۴	۲۹
دانه‌های روغنی	۱۲۳	۲۳۸	۹۳
شکر	۷۵	۱۱۷	۵۶
پنبه	۴۹	۸۱	۶۵
چای	۶	۷	۱۷

مأخذ: Economic Research Service U.S Department of Agriculture.

۲. خلاصه تمرین مبحث د:

- ۱- عصاره و نتیجه قوانین اصلاحات ارضی هندوستان چیست؟
- ۲- اقدامات فنی توسعه کشاورزی در چه زمینه‌ها انجام و چه مبلغ جمعاً برای آن خرج شده است؟
- ۳- در اثر تأسیسات جدید آبیاری و عملیات ازدیاد سطح کشت، چه مساحت و به چه نسبت بر اراضی زراعتی افزوده شده است؟
- ۴- تولید کود و اصلاح بذر چگونه پیش رفته است؟
- ۵- خلاصه تشکیلات دستگاه آموزشی و سازمان روستائی با بودجه و میزان پیشرفت آن؟
- ۶- مقدار تقریبی تولید محصولات عمده کشاورزی هندوستان، در آخر برنامه دوم و اضافه اندیس‌های مربوطه ده ساله؟

۳. Industrialisation

منابع طبیعی سرشار؛
طبقه کارگر آماده و به قدر کافی تخصص یافته؛
کادرهای اداری و فنی و مالی با سابقه؛
جمعیت‌های متمرکز شهری؛
شبکه‌های ارتباطی بالنسبه مجهز و متراکم؛
مازادهای اقتصادی اضافه بر درآمد ملی در دست بعضی از قشرهای اجتماع؛
برداشت غیرمنتظره فراوان سال زراعی (۵۴-۱۹۵۳)؛
تأثیر جنگ کره در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ روی بازار فروش داخلی و خارجی؛
ثبات سیاسی و حکومتی مملکت؛
و بالاخره خریدها و هزینه‌های هنگفت دولتی برای برنامه‌های پنج ساله.
یک سلسله عوامل نیز در جهت مخالف عمل می‌کرده باعث تأخیر پیشرفت صنعت هندوستان می‌شده است از قبیل:
رکود و کندی توسعه کشاورزی؛
مالکیت خصوصی وسائل تولید و مخالفت صاحبان آنها با توسعه سریع صنعتی؛
انحراف سرمایه‌های ملی به طرف کارهای تجارتي و خریدبازی^۱ یا معاملات ربوی^۲؛
و همچنین خریدهای تجملی و مصارف غیرتولیدی؛
و بالاخره میراث سنت کاغذبازی اداری^۳ و فسادهای اداری دوران استعمار.
نتیجه و حاصل عوامل مساعد و مخالف فوق، کلی و به طور مثبت بوده است و با توجه به مساعی مداوم و مصمم دولت و تأثیری که به طور مستقیم و غیرمستقیم در اجرای سیاست صنعتی کردن کشور داشته است، اندیس تولیدات صنعتی در ده ساله ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۱ از ۱۰۰ به ۱۸۴ رسیده است، یعنی به طور متوسط سالی ۸/۴ درصد ترقی داشته است.^۲

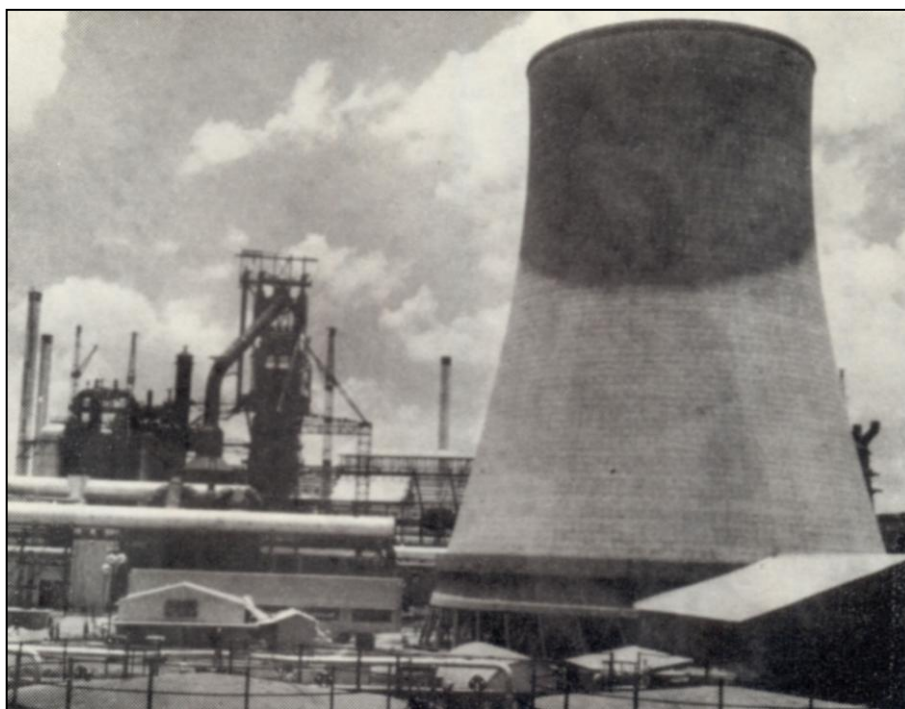
۱. Spéculation

۲. Usure

۳. Bureuacratie , paperrasserie

۲. در چین افزایش تولید صنعتی در فاصله سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۰ به سالی ۲۰ الی ۳۰ درصد رسیده است ولی اندیس هندوستان در ممالک سرمایه‌داری ممتاز بوده است.

سیاست اتخاذی دولت در برنامه پنج ساله اول هنوز مشخص و دارای هدف معین نبوده است؛ احتیاجات گذشته و حال و تقاضای بازار، آن را دیکته می کرده است. روی هم رفته در برنامه اول صرف بودجه مهمی چه در بخش عمومی و چه در بخش خصوصی برای صنایع به عمل نیامد. ولی از زمان تنظیم برنامه دوم یعنی ده سال پس از استقلال، به خوبی متوجه شدند که باید سیاست «تسریع توسعه صنایع»^۱ را در پیش گرفت و به صنایع مبنا یا صنایع مادر و به تجهیز صنعتی کشور توجه نمود.^۲



منظره ای از کارخانه ذوب آهن
«بھی لای»

صنایع مبنا مانند معادن، ذوب فلزات و نفت، صنایع تجهیزاتی مانند ماشین سازی و سیمان و برق. صنایع مبنا و صنایع تجهیزاتی هم پایه و وسیله برای صنایع دیگر و توسعه آینده فراهم می نماید و هم مملکت را از وارد کردن ماشین آلات و لوازم یدکی که لازمه ایجاد و بهره برداری و نگاهداری صنایع است بی نیاز ساخته و در نتیجه توسعه

۱. Industries de base

۲. Auto - équipement

صنعتی کشور می تواند به پای خود پیش رود. صنایع سازندهی اشیاء مصرفی و تجملی و مخصوصاً کارخانجات موتناژ اگر چه به ظاهر در حساب ترقی صنعتی و تولید کشور می آیند ولی چون ایجاد اشتغالی جدید و بازار مصرف در داخله کشور می نمایند مقداری از درآمدها و پس اندازها را از راههای مثبت مولد منحرف کرده با ایجاد بازار فروش داخلی بر حجم واردات مواد اولیه مربوط و مواد نیم ساخته و لوازم یدکی که باید با ارز خریداری شود می افزایند. علاوه بر آن، تشویقی از ولخرجی و تجمل و عاملی برای شدت اختلافات طبقاتی که به ضرر توسعه ملی است می شود. جدول (۱۴) میزان سرمایه گذاری در رشته های مختلف صنعتی و سهم عمده ای را که در برنامه های دوم و سوم به صنایع فلزی و مکانیک و الکترونیک داده شده است نشان می دهد.

**جدول ۱۴- سرمایه گذاری های دولتی و خصوصی
در رشته های مختلف صنایع بزرگ (میلیون روپیه)**

برنامه سوم		برنامه دوم		برنامه اول		رشته های صنایع جدید و بزرگ
درصد	مبلغ	درصد	مبلغ	درصد	مبلغ	
۳۴/۵	۱۲۰۰۰	۳۷/۹	۷۷۰۰	۱۳/۶	۶۱۰	صنایع فلزی (متالورژی)
		۸/۶	۱۷۵۰	۱۰/۳	۴۶۰	صنایع مکانیک (ماشین سازی)
۱۸/۷	۶۵۰۰	۶/۹	۱۴۰۹	۶/۰	۲۷۰	صنایع شیمیایی و دارویی
۲۸/۰	۹۷۴۰	۲۳/۶	۴۸۰۰	۴۰/۸	۱۸۲۶	برق
۱۱/۷	۴۰۵۰	۲/۲	۴۵۰	-	-	معادن
-	-	۱/۵	۳۰۰	۱۰	۴۵۰	نفت
-	-	۳/۰	۶۰۰	۳/۹	۱۷۵	سیمان و سیلیکات ها
۳/۶	۱۲۵۰	۴/۱	۸۴۰	۷/۴	۳۳۰	نساجی (پنبه و ریون)
۲/۲	۷۵۰	۲/۸	۵۶۰	۱/۱	۵۰	قند (و صنایع غذایی در برنامه سوم)
-	-	۲/۰	۴۰۰	۲/۷	۱۲۰	کاغذ و مقوا
۱/۳	۴۵۰	۷/۴	۱۵۰۰	۴/۲	۱۸۹	متفرقه
۱۰۰/۰	۳۴۷۴۰	۱۰۰/۰	۲۰۳۰۹	۱۰۰/۰	۴۴۸۰	جمع

وسایل و تدابیری که دولت برای توجیه و تشویق سرمایه‌های خصوصی در طریق صنایع مورد نظر به کار برده و می‌برد، عبارتست از:
 اولاً، تأسیس یک عده بانک‌ها و مؤسسات پولی برای پخش وام‌های صنعتی و مساعدت‌های^۱ مالی مؤثر و خرید سهام شرکت‌هایی که تشکیل می‌شده است.
 ثانیاً، حمایت‌های گمرکی، تسهیلات اداری، فعالیت‌های مالیاتی، تنظیم قیمت‌ها و بالاخره اعطای سفارش و خرید مصالح و موارد مورد مصرف برنامه‌های وسیع توسعه.

سرمایه‌گذاری در صنایع خصوصی جدید که در سه دوره برنامه به ترتیب: ۳۴۰۰، ۸۲۵۰ و ۱۲۵۰۰ میلیارد روپیه بوده است. در حدود نصف آن مبالغ از درآمدهای مربوط و منافع سرشاری که در این سال‌ها نصیبشان می‌شده است تأمین گردیده، ۱۵ درصد از طریق فروش سهام در بازارهای داخلی بوده است و بقیه را دولت و بانک‌ها داده‌اند.

صنایع کوچک محلی و دستی نیز که در اقتصاد هندوستان و رقم درآمد ملی هنوز سهم قابل توجهی دارند برکنار از برنامه توسعه و تقویت عمومی و حمایت‌های دولتی نبوده است. این صنایع که در سال ۱۹۵۰ معادل ۵۴ درصد از تولید صنعتی را تشکیل می‌داده‌اند با آنکه به تدریج از صنایع جدید و بزرگ عقب افتاده‌اند، مع ذلک سهم تولید آنها در سال ۱۹۶۰ از ۴۸ درصد کمتر نشده و به طور مطلق در حال رشد بوده‌اند. مثلاً دستگاه‌های بافندگی میزان تولیدشان در ظرف ده سال از ۸۰۰ میلیون یارد به ۲۶۰۰ میلیون یارد رسیده است.

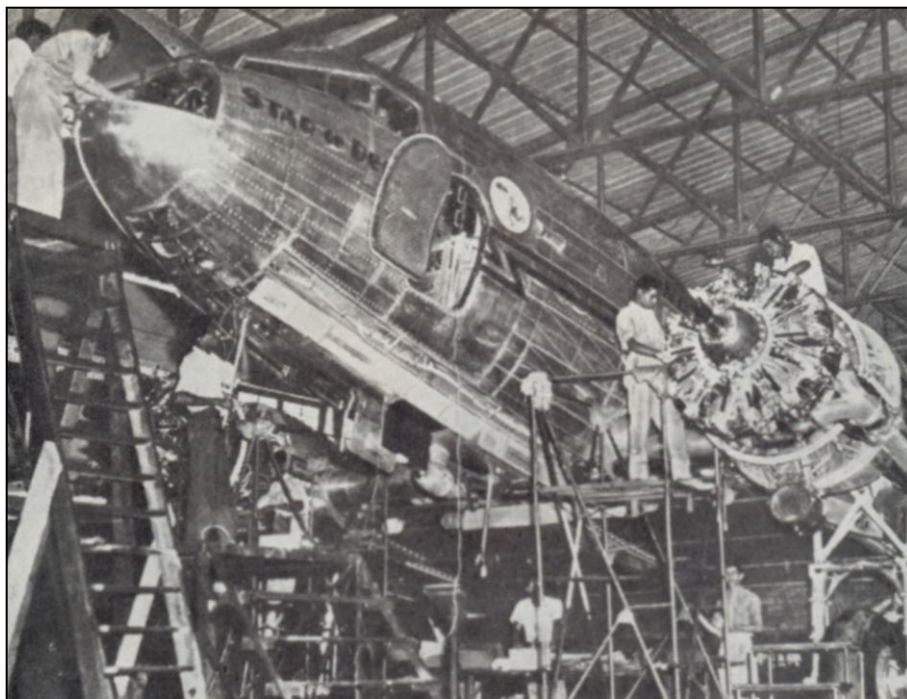
برای صنایع دستی محلی نیز مبالغ زیر از محل هزینه‌های عمومی توسعه اختصاص داده شده است و بیش از این مبالغ، صاحبان آنها سرمایه‌گذاری کرده‌اند:

در برنامه اول	۰/۳۳۶	میلیارد روپیه
در برنامه دوم	۱/۸۰۰	میلیارد روپیه
در برنامه سوم	۲/۶۰۰	میلیارد روپیه

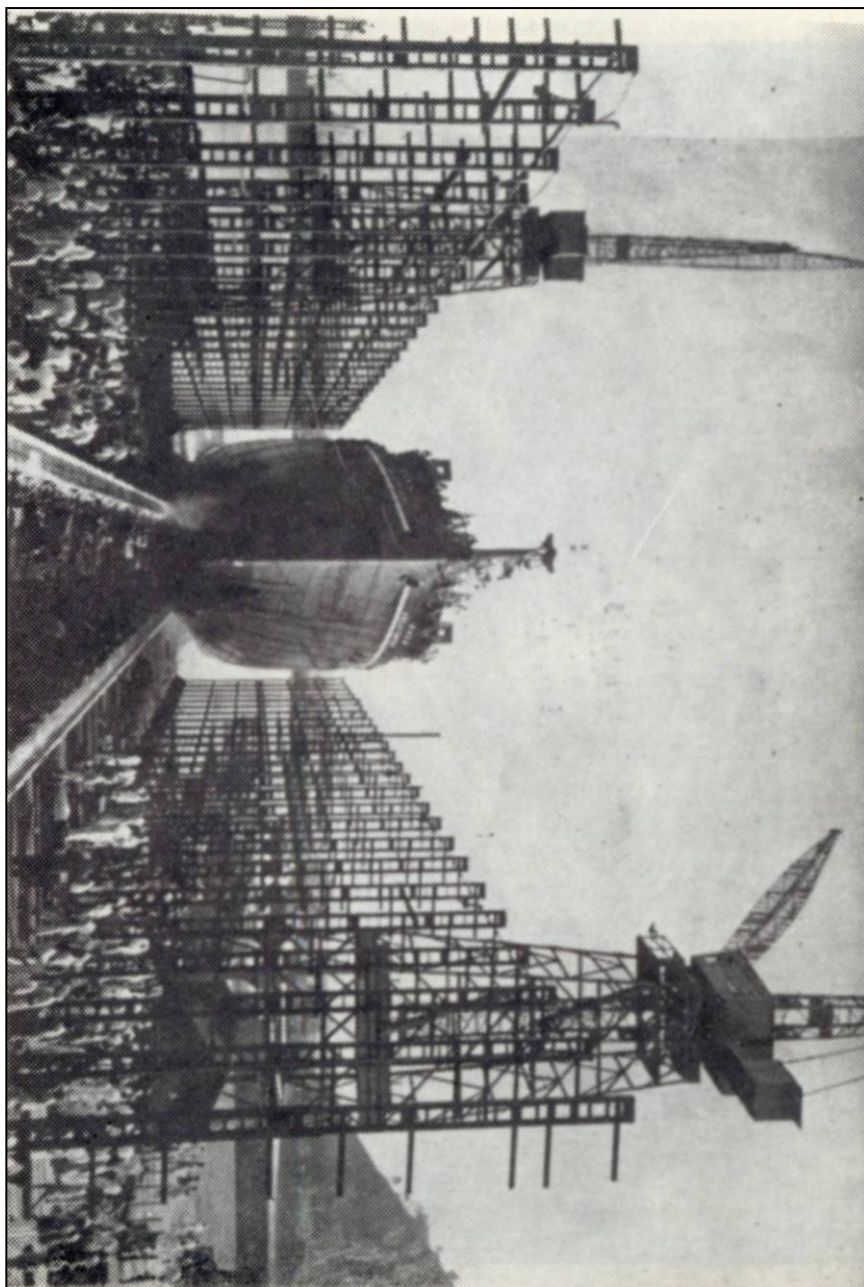
۱. از قبیل:

Industrial Finance Corporation , National Industrial Development Corporation , Industrial Credit & Investment Corporation of India, Small Industrial Corporation , State Financial Corporation , Life Insurance Corporation , Refinance Corporation.

توجه به صنایع دستی و کوچک و حمایت از محصولات آنها در مقابل رقابت ماشینیسیم، از جهت جلوگیری از بیکاری، ضروری تشخیص داده شده بوده است. همچنین به دنبال مکتب گاندی که مخالف توسعه شهرها و تمرکز نیروهای اقتصادی بوده است، تمایل خاص به حفظ حرفه‌های شخصی و قدیمی ابراز شده است. اتفاقاً وضع کشاورزی ایجاب می‌کرده است که در روستاها این قبیل صنایع توسعه و تجهیزات بیشتری پیدا می‌کردند تا بتوانند در تکمیل افزار کشاورزی و بهبود سطح زندگی آن مناطق و افزایش درآمد طبقات غیرشهری و غیرسرمایه‌دار مفید واقع شوند. اقدام مستقیم دولت یا بخش عمومی برای صنایع، همان‌طور که گفتیم بیشتر متوجه صنایع مینا و سنگین بوده است که احتیاج به سرمایه‌گذاری‌های کلان و انتظار مدت طولانی برای سود دارد. سرمایه‌های خصوصی چندان جرأت و رغبت به صنایع سنگین نشان نداده، بیشتر به طرف صنایع سازنده اشیاء مصرفی و امتیازات انحصاری پر مداخل و زود سودده - که همیشه هم به نفع توسعه و تولید نیست - می‌روند. بنابراین سهم تولید بخش عمومی در تولید صنعتی کشور با وجود سرمایه‌گذاری تقریباً معادل بخش خصوصی، در شروع برنامه اول ۱۰ درصد و در پایان برنامه دوم ۱۷ درصد بوده است.



موتناژ و هواپیماسازی در هندوستان



کشتی «خالاناکگی» ساخت هندوستان هنگام به آب انداختن

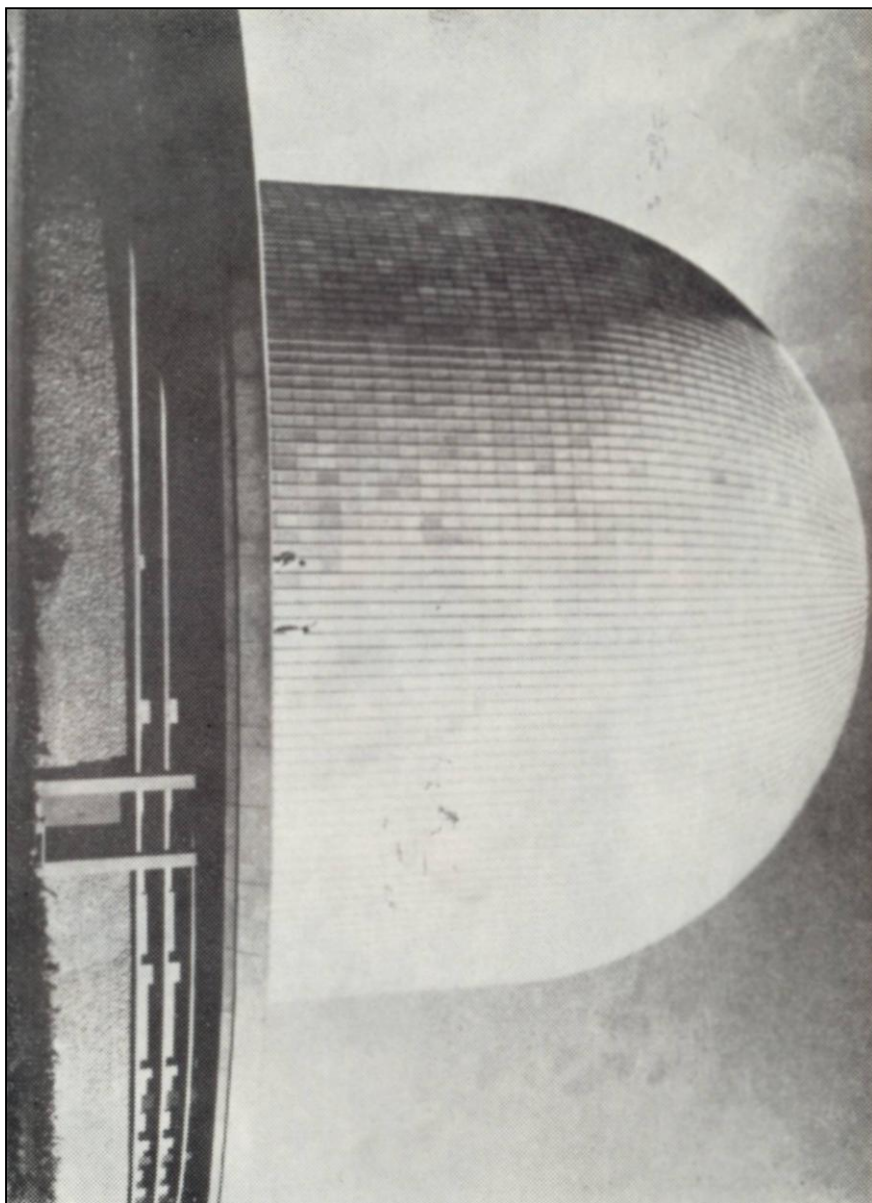
قلمرو عمده‌ی فعالیت صنعتی و سرمایه‌گذاری بخش عمومی در رشته‌های: نیروی برق، معادن و صنایع استخراجی از جمله نفت و زغال، کودشیمیایی، فولادسازی، و بالاخره انرژی اتمی بوده است.

در سال ۱۹۶۰ از ۵/۷ میلیون کیلووات قدرت برق نصب شده ۳/۲ میلیون کیلووات مربوط و متعلق به دولت، ۱/۵ میلیون کیلووات از کارخانه‌های برق خصوصی و یک میلیون کیلووات باقی مانده، تولید کارخانه‌های با نیروی محرک داخلی بوده است. در زمینه‌ی معادن و صنایع استخراجی، اقدامات برنامه اول بیشتر مصروف به مطالعات زمین‌شناسی و اکتشافات معدنی و تحقیقات علمی گردیده است. نتایج امید بخش و مثبتی در زمینه‌ی زغال، نفت، سرب، روی و منگنز به دست آورده‌اند. از آن زمان تا به حال ۳۲ آزمایشگاه تحقیقاتی مجهز تأسیس کرده‌اند. این مطالعات توأم با اقدامات و تأسیسات بهره‌برداری لازم، در برنامه‌های بعدی تعقیب شده است.

برای اکتشافات و استخراج تصفیه نفت بر طبق موافقت‌نامه‌هایی که ابتدا با کمپانی‌های آمریکایی و انگلیسی، و بعداً با مؤسسات رومانی و شوروی امضاء کردند، هیأت‌های علمی متعددی - که رفته رفته نقش افراد هندی در آنها زیادتر می‌شد - در مناطق مختلف کشور به عمل پرداختند. در سال ۱۹۵۹ معادن نفت آسام مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در برنامه دوم دو پالایشگاه دایر کردند؛ یکی به ظرفیت ۷۵۰'۰۰۰ تن در آسام با اعتبارات دریافتی از رومانی و دیگری به ظرفیت ۲/۵ میلیون تن در بیهار با کمک شوروی. ذخیره‌های Assam Oil طوری است که می‌تواند سالی ۲/۵ میلیون تن نفت و ۱ میلیون تن گاز (روزی ۳ میلیون متر مکعب) بدهد. در اطراف بمبئی و پنجاب نیز در نتیجه عملیات مشترک هندی - روسی - رومانی ذخایر نفتی قابل استفاده‌ای کشف شده است. در سال ۱۹۵۹ برای پخش و صدور نفت یک شرکت دولتی به نام Indian Oil Co تأسیس کرده‌اند.

استخراج ذغال سنگ در سال (۶۱ - ۱۹۶۰) جمعاً ۵۴ میلیون تن بوده است که ۱۲ میلیون آن مربوط به بخش عمومی است.

از معادن الماس و مس نیز استخراج‌های قابل توجهی به دست آمده است. در مورد انرژی اتمی یک کمیسیون انرژی اتمی تأسیس شده و یک کارخانه آب سنگین در Nangel دایر کرده‌اند.



مرکز تحقیقات اتمی مشترک کانادا و هندوستان در «ترومی»

جدول (۱۵) سیر عمومی پیشرفت تولیدات صنعتی عمده را در طی برنامه‌های سه‌گانه نشان می‌دهد.

جدول ۱۵- افزایش تولید محصولات صنعتی عمده هندوستان در طی برنامه‌های پنج ساله

نام کالا	واحد	افزایش تولید		پایان برنامه اول (۱۹۵۵-۵۶)		پایان برنامه دوم (۱۹۶۰-۶۴)		پایان برنامه سوم (۱۹۶۴-۶۶)	
		مقدار مینا (تولید سال ۱۹۵۰-۵۱)	مقدار	افزایش نسبی (درصد)	مقدار	افزایش نسبی (درصد)	مقدار کل	افزایش نسبی (درصد)	مقدار کل
برق (قدرت نصب شده)	MKW	۲/۳	۳/۴	۴۸	۵/۷	۱۴۸	۱۲/۷	۴۲۰	
زغال سنگ	MT	۳۲	۳/۸	۱۹	۵۶	۷۱	۹۷	۲۰۰	
فولاد	MT	۱	۱/۳	۳۰	۲/۲	۱۲۰	۶/۹	۵۹۰	
آلومینیوم	۱۰۰۰ T	۳/۷	۷/۳	۹۹	۱۸/۵	۴۰۰	۸۰	۲۰۷۰	
ماشین‌های کارخانجات سیمان و قند	۱۰۰۰۰۰ روپیه	-	۵۳	-	۳۹۰	-	۱۴۵۰		
ماشین‌افزارها	۱۰۰۰۰۰۰ روپیه	۳۴	۷۸	۱۳۰	۵۵۰	۱۵۱۸	۳۰۰۰۰	۷۸۰	
موتور برق (تا ۲۰۰ اسب)	۱۰۰۰ KW	۱۰۰	۲۷۰	۱۷۰	۷۰۰	۶۰۰	۲۵۰۰	۲۴۰۰	
ترانسفورماتور (تا ۴۰ KVA)	۱۰۰۰ KVA	۱۷۹	۶۲۵	۲۴۹	۱۲۰۰	۵۷۰	۳۵۰۰	۱۸۵۰	
کود شیمیایی برحسب ازت یا P ₂ O ₅	۱۰۰۰ T	۱۸	۹۱	۳۵۰	۱۶۶	۸۲۰	۱۲۰۰	۶۵۰۰	
اسید سولفوریک	۱۰۰۰ T	۹۹	۱۶۴	۶۶	۳۶۳	۲۶۴	۱۲۵۰	۱۱۶۰	
دوچرخه	۱۰۰۰	۱۰۱	۵۱۳	۴۲۰	۱۰۵۰	۹۵۰	۲۹۰۰	۱۹۰۰	
اتومبیل	۱۰۰۰	۱۶/۵	۲۵/۳	۵۳	۵۳/۵	۲۲۴	۱۰۰	۵/۵۰	
لکوموتیو	۱	-	-	-	۱۸۰۰	-	-	-	
قماش	MY	۴۶۱۷	۶۸۷۵	۴۹	۷۶۰۰	۸۳	۹۳۰۰	۱۰۱	
قند	MT	۱/۱	۱/۹	۷۳	۳	۱۷۳	۳/۵	۲۱۷	
سیمان	MT	۲/۷	۴/۶	۷۱	۸/۵	۲۱۵	۱۳/-	۳۸۳	
مواد نفتی	MT	-	۳/۶	-	۵/۷	-	۹/۹	-	
کاغذ و مقوا	۱۰۰۰ T	۱۱۴	۱۸۷	۶۴	۳۵۰	۲۰۷	۷۰۰	۵۱۵	

ملاحظه می‌شود که بعضی از ترقی‌ها سرسام‌آور است! مانند ماشین‌افزارها که در ظرف ده سال ۱۶ برابر شده است، کود شیمیایی و دوچرخه ۱۰ برابر، موتورهای الکتریکی ۷ برابر، آلومینیوم ۵ برابر، و سیمان ۳ برابر، پاره‌ای اجناس اصلاً سابق وجود نداشته است (مثل مواد نفتی و لکوموتیو سازی). اشیاء مصرفی از قبیل قند، قماش، زغال و کاغذ در درجه دوم ترقی کرده در حدود ده برابر شده‌اند.

سیر تصاعدی افزایش در جهت صنایع مینا در برنامه سوم ادامه دارد. در سال ۱۹۵۷ بر طبق قراردادهای منعقد شده با شوروی، طرح صنایع تجهیزات سنگین معادن و کوره‌های بلند و فولادریزی و کُک ریخته شده است.

نظر به اینکه زمینه‌ی قبلی صنعت به قدری ضعیف بوده و احتیاج و امکان توسعه متناسب جمعیت و نیازمندی‌ها و منابع کشور به قدری زیاد است که این تناسب‌ها باز کم است. بخش صنایع جدید فقط ده درصد از مجموعه درآمد ملی را در سال ۱۹۶۰ به خود اختصاص می‌دهد و سهم کلی صنایع ۱۶ درصد می‌شده است. به عبارت آخری، سیر فعالیت‌های عمومی و رشد توسعه طوری بوده است که تولیدهای افزایش یافته داخلی نتوانسته است جواب کامل تقاضا را بدهد و محل واردات ماشین‌آلات را پر کند. به طوری که در مبحث ج، منابع مالی برنامه‌های توسعه و تولید توضیح دادیم، ارز مصرفی برای واردات بالا رفته موازنه حساب‌ها کسری پیدا کرده است.

البته اگر سرمایه‌داران بزرگ انحصارگر و متوسط هندی عنایت خود را جهت صنایع تجملی و مصرفی و مونتاژ متوجه نمی‌کردند، اگر درآمدها و پس‌اندازهای ملی به طرف خریدبازی روی کالای مصرفی و سهام شرکت‌ها و به طرف نزول خوری منحرف نمی‌گشت و یا در بازی روی اراضی و مستغلات و ساختن عمارات لوکس صرف نمی‌گردید^۱ برنامه صنعتی شدن کشور و استقلال اقتصادی هندوستان به وجه مطلوب تری انجام می‌گرفت. موازنه حساب تجارت خارجی نیز سال به سال کشور را مقروض تر، محتاج تر، و وابسته به سرمایه‌های خارجی نشان نمی‌داد.^۲

۱. در طی برنامه اول جمعاً ۱۱ میلیارد روپیه در خانه‌سازی سرمایه‌گذاری شده است.

۲. در سال ۱۹۵۸ مقایسه تولیدات صنعتی هندوستان و چین و افزایش نسبی هشت ساله هر یک به شرح زیر بوده است:

نام کالا	واحد	هندوستان		چین	
		مقدار	افزایش نسبی (درصد)	مقدار	افزایش نسبی (درصد)
فولاد	MT	۱/۸	۳۰	۸	۱۲۲۵
زغال سنگ	MT	۴۵/۶	۴۲	۲۷۰	۵۶۰۰
الکتریسیته	MKW	۱۲	۱۳۵	۲۷/۵	۴۸۵۰
سیمان	MT	۶/۱	۱۳۴	۹/۳	۵۶۵۰
قماش	MY	۴/۵	۳۵	۵/۷	۱۳۰۰
موتور برق	۱۰۰۰KW	۴۸۸	۶۶۰	۸۰۰	بی‌نهایت

سرمایه‌های خارجی نه تنها از طریق وام و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم مقام نسبتاً مهم و مؤثر در اقتصاد و صنایع هندوستان برای خود حفظ کرده‌اند بلکه با شرایط و تعهدهایی که ضمن کمک‌ها و همکاری‌های مالی با دولت یا مؤسسات خصوصی می‌گنجانند منابع هندوستان را از طریق انحصار بعضی سفارش‌ها و خریدها و استخدام‌ها به خود وابسته می‌نمایند.

بدیهی است در صورتی که پیشروی توسعه ادامه یافته و از افزایش جمعیت و مصارف عمومی و اقساط وام‌های دریافتی جلو بیفتد اشکالی پیش نخواهد آمد و هندوستان از مشکلات مالی گذشته و حال خود نجات خواهد یافت.

اما عدم تحرک توده اصلی مولد ثروت یعنی کشاورزان، و انحراف سرمایه‌ها به صورت‌های منفی و مضر، و سنگین شدن روزافزون وام‌های خارجی - که اثر شوم وام‌های اسارت‌آور آن در دوران‌های بحرانی ظاهر خواهد شد - برای آینده صنایع و اقتصاد و استقلال هندوستان ایجاد نگرانی می‌نماید.^۱

۱. خلاصه تمرین‌های مبحث‌ها:

- ۱- اندیس کلی تولیدات صنعتی هندوستان در طی دو برنامه اول چقدر ترقی کرده و در سال ۱۹۶۰ چه سهمی از درآمد ملی را داشته؟
- ۲- سرمایه‌گذاری در چه صنایع بیشتر شده و مبالغ و نسبت‌های تقریبی آنها چیست؟
- ۳- سرمایه‌گذاری در صنایع خصوصی در سه دوره برنامه چه مبلغ‌هایی بوده و چگونه تأمین شده است؟
- ۴- موفقیت‌های هندوستان در برق، نفت، ذغال سنگ، و معادن دیگر؟
- ۵- میزان تقریبی تولیدات صنعتی و افزایش نسبی در رشته‌های عمده در طی سه دوره برنامه؟

نتیجه و نظریه

یقیناً آنچه از شرح دست و پاشکسته جریان‌ها و اقدامات کشور هندوستان بعد از استقلال، بیش از هر چیز جلب نظر خواننده محترم را کرده است حسن‌نیت و قدرت عمل دولت و ملت هندوستان و دامنه وسیع برنامه‌هایی می‌باشد که انجام گردیده است! این برنامه و عملیات اجرا شده، تحمیلی و دستور فردی و ظاهرسازی نبوده پشت سر آن یک حزب قوی بزرگ واقعاً ملی و متکی به اکثریت قریب به اتفاق ملت ایستاده بوده است؛ ملت نیز هم‌فکری و هم‌کاری داشته است.

خلاصه آنکه اقدامات عظیمی بر طبق برنامه‌های مطالعه‌شده منظم با موفقیت تقریباً ۷۵ درصد نسبت به پیش‌بینی‌ها به عمل آمده است، ولخرجی و دزدی و پرکردن حساب‌های شخصی در بانک‌های خارجی در کار نبوده است، حرف و تبلیغات فریبنده و تملق و تعریف‌های توخالی هم تحویل مردم نداده‌اند.

بعضی از آن اقدام و اعمال را مجدداً به یاد می‌آوریم.

○ مبلغ ۱۳۷'۶۰۰'۰۰۰'۰۰۰ روپیه یا ۲۰۵ میلیارد تومان در عرض ۱۵ سال برای توسعه عمومی خرج شده است؛

○ مبلغ ۶۰'۰۰۰'۰۰۰'۰۰۰ روپیه یا ۱۰۰ میلیارد تومان صنایع جدید و بزرگ احداث شده است؛

۱. شارل بتل‌هایم که با نکته سنجی‌های دقیق و ایرادگیری شدید، انگشت روی نقاط ضعف و خطاها می‌گذارد فقط در دو مورد آن هم درباره‌ی مؤسسه واحدی (شرکت بیمه زندگی قبل از ملی شدن و بعد از ملی شدن) اشاره به شیوع سوء استفاده و احتمال حیف و میل اموال عمومی می‌نماید که بلافاصله جلوگیری شده است. در مورد کارمندان دولتی نیز می‌گوید تا اندازه‌ای رسم فشار و رشوه‌گیری از مردم که در دوران استعمار در مراتب پایین و دورافتاده کادر اداری وجود داشت باقی‌مانده است ولی هر قدر در سلسله مراتب بالا بیابیم کمتر و کم اثرتر می‌گردد. این نکته نیز شایان توجه است که با وجود نشر اسکناس و صرف بودجه‌های هنگفت، قیمت‌ها در هندوستان در ظرف ۱۵ سال بعد از استقلال، فقط ۴۰ درصد ترقی کرده است و این ترقی نرخ‌ها روی مواد خوراکی و احتیاجات اولیه زندگی خیلی کمتر بوده است تا روی محصولات صادراتی یا مصنوعات مصرفی.

۳۰۲ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

- مبلغ ۱'۶۰۰'۰۰۰ هکتار زمین بر اراضی قابل کشت اضافه شده و اراضی آبیاری شده ۵۰ درصد وسعت یافته است؛
- در اکثر دهات آموزشگاه و درمانگاه و تأسیسات برق و آب کامل دایر گردیده است؛
- درآمد ملی ظرف ده سال از ۸۰ میلیارد روپیه به ۱۶۰ میلیارد روپیه رسیده یعنی دو برابر شده است؛
- تولیدات صنعتی در عرض ده سال ۸۴ درصد افزایش یافته است، تولیدات کشاورزی نیز ۲۷ درصد ترقی کرده است...

اما در مقابل:

- در این مدت جمعیت کشور و احتیاجات زیاد شده است؛
- دنیا خیلی پیشرفته و مخصوصاً همسایه شمال قدم‌های خیلی بلندتر برداشته است؛
- بار تعهدات مالی و وام‌های خارجی سرسام‌آور گردیده از بابت قروض و مطالبات و سرمایه‌گذاری‌های خارجی ۲۷/۵ میلیارد روپیه هندوستان عقب رفته است؛
- چیز زیادی دستگیر طبقه اصلی و اکثریت یعنی دهقانان نشده مالکیت ارضی و فعالیت‌های کشاورزی بهبود مورد انتظار را نیافته است؛
- عدم یکنواختی پیشرفت درآمد و سطح زندگی، اختلافات طبقاتی را زیاده‌تر کرده است...

بنابراین نگرانی در افق آینده هندوستان پدیدار است!
بتلهایم^۲ نویسنده دانشمندی که با موشکافی و بدبینی و در عین حال دلسوزی کتاب

۱. رقم ۲۷/۵ میلیارد را این طور به دست آورده‌ایم:

○ قروض خارجی از ۵/۰۴۰ میلیارد به ۱۵/۷۸۰ میلیارد روپیه افزایش یافته است.

○ مطالبات خارجی از ۲۰ میلیارد به ۶/۵ میلیارد روپیه تقلیل یافته است.

○ سرمایه‌گذاری خارجی از ۲/۵ میلیارد به ۵/۷ میلیارد روپیه رسیده است.

نتیجه: $(۱۵/۷۸۰ - ۵/۰۴۰) - (۶/۵ - ۲۰) + (۵/۷ - ۲/۵) = ۲۷/۴۴$

۲. شارل بتلهایم، محقق اقتصاددان و برنامه‌گذار (Planificateur) بزرگ فرانسه است. علاوه بر مدرسه «تحقیقات عالی سوربون» در مؤسسه «تحقیقات مربوط به کشورهای در حال رشد» نیز تدریس او درباره‌ی اقتصاد برنامه‌ای (Economic planifié) کشورهای شوروی و چین و کوبا شهرت جهانی دارد. می‌گویند نخستین محقق اجتماعی و اقتصادی فرانسه است که با روش علمی جدید راجع به جامعه‌شناسی شهری تتبع نموده است و برای تحقیقات و مشاوره در بسیاری از ممالک خصوصاً الجزایر، کوبا، یوگوسلاوی، هند، مصر و مکزیک مسافرت نموده کتاب‌های متعددی منتشر ساخته است.

مورد استفاده و استناد ما را تدوین کرده است تقصیر قضایا یا به قول او خرابی اوضاع را به گردن بورژوازی هندوستان می‌اندازد. همه جا به این نتیجه می‌رسد که اگر مالکیت ارضی را یکسره ملغی، منابع و مؤسسات تولیدی را ملی، فعالیت‌ها را دولتی و رژیم را صد در صد سوسیالیستی کرده، ضمناً جز با کشورهای به این نام، زد و بند سیاسی و اقتصادی نمی‌نمودند وضع حاضر و آینده هندوستان کاملاً درخشان و اطمینان‌بخش می‌شد.

اما آنچه را که به نظر ما ایشان فراموش می‌کنند، نظر انداختن در گذشته و در آینده هندوستان است. ما که شرقی و گرفتار سیاست‌های استعماری هستیم بهتر می‌فهمیم که بقایا و بندهای چندین قرن اسارت غربی چیست و چگونه هندوستان خود را از صفر و از منفی به این حال رسانده است! برای آینده نیز مایه‌ها و پایه‌هایی که برنامه‌های پنج‌ساله به‌عنوان زیرسازی و بذرافشانی، چه در مردم و چه در کشاورزی و صنعت ایجاد کرده است، وقتی به‌ثمر بنشیند سرعت توسعه بیشتری پدیدار خواهد شد.

مسئلاً رهبر فقید، نهر و نیز خواهان سوسیالیزاسیون و ترقیات خیلی سریع‌تر از این برای کشور خود بوده است؛ اما چرا نخواست و یا نتوانسته است؟ مؤلف محقق جواب می‌دهد نفوذ طبقه بورژوازی در کنگره و در دولت و در مراکز اقتصادی دست او را می‌بسته است. باید دید آیا طبقه‌ای که به قول ایشان بار سنگین فداکاری‌ها و تدارکات انقلاب را تا استقلال کشور به دوش کشیده بود نفوذ آن یک امر تحمیلی از خارج و غیر طبیعی است یا در هندوستان نیز کارها مثل اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ جریان یافته است؟

در اروپا طبقه بورژوا با واژگون کردن قدرت‌های استبدادی و فنودال، موجد تمدن جدید و خالق نیروی خارق‌العاده اقتصادی و صنعتی گردیده حالا زیربنایی را تحویل سوسیالیسم می‌دهد. حزب کنگره و دولت هندوستان اگر نمی‌خواستند از سرمایه‌داران بزرگ و کوچک هندی استفاده نمایند و میدان برای انتفاع و ابتکار آنها باز کنند ناچار می‌بایستی یک‌سره خود را به‌دامن خارجیان، غربی یا شرقی، بیندازند، زیرا طبقات کارگر و کشاورز و توده ملت هنوز امکانات مالی و فنی و اجتماعی کافی برای تأمین احتیاجات اقتصادی و اداری و سیاسی کشور را نداشتند. دیدیم که دولت هندوستان با عزم صادقانه و صمیمانه، عظیم‌ترین برنامه خدمات اجتماعی و آموزش و پرورش روستایی را در سراسر کشور به‌راه انداخت مع‌ذلک

هنوز نتوانسته است در دل آن طبقه نفوذ درستی کرده به راهشان بیاورد و بالاخره متوسل به فرمول قدیمی پنجایات خودشان گردید.

اگر قرار باشد کشوری صاحب استقلال و شخصیت گردیده به پای خود پیش رود و اگر قبول داشته باشیم که این عمل بدون همفکری و همکاری مردم میسر نبوده اصلاحات نمی‌تواند ریشه‌دار و ثمر بخش گردد و ناچار باید پا به پا و به میل مردم - مخصوصاً آن مردمی که سابقه‌دارتر و مؤثرترند پیش برود - در این صورت نباید زیاد به هندوستان خرده گرفت و پیشرفت‌های حاصله را کوچک شمرد. اقتضای دموکراسی و لازمه‌ی رشد طبیعی خصوصاً در گام‌های نخستین، کندی پیشرفت است.

* * *

در مشرق زمین همه چیز محال است و همه چیز ممکن؛ محال است وقتی بخواهند با سابقه‌ی مادی و به سبک غربی یا زیر فشار استعمار و استبداد و با افکار تقلیدی و تحمیلی تحول عمیقی انجام شود؛ اما ممکن است، وقتی حرکات با هدف‌های معنوی و عالی با نیروی روحی به راه افتد. همان‌طور که در مورد خود انقلاب دیدیم. انقلاب هندوستان روی حساب‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی و اقتصادی غربی امر مسلماً محالی بود ولی چون مسبق به یک انقلاب عقیدتی و تحول فکری معنوی شد و رهبری به دست امثال ویوکانداها و گاندی‌ها بود، امر ممتنعی، معجزه‌وار تحقق یافت!

به نظر ما، اشتباه دل‌سوختگان خارجی مانند آقای بتلهایم و رهبران داخلی از نوع نهرو در همین است که قضایا را از دریچه مادی غربی و پر موازین اقتصادی نگاه می‌کنند. هندوستان بعد از استقلال متأسفانه از آسمان اعلای معنویت و انسانیت که وصف آن را در نوشته‌های تاگور دیدید به زمین علف‌زار مادیات سقوط عظیمی کرد. طبیعی است وقتی اقتصادیات کلید کار باشد و رفاه و بهبود زندگی هدف دولت و ملت قرار گیرد دیگر نه به طبقه مالک یا بورژوازی سرمایه‌دار می‌شود گفت دنبال منافع و رونق نرود و سرمایه‌اش را در راه‌های سودآور تجارت و تنزیل یا انحصارهای صنعتی و ساختن اشیاء تجملی نریزد، و نه از طبقه فقیر کشاورز و کارگر می‌توان خواست که با ادامه رنج و محرومیت ابراز فعالیت و فداکاری برای تولید بیشتر و

تعالی مملکت بنماید. هیچ کدام قبول نخواهند کرد و راه خود را پیش می‌گیرند. هدف مادی و حساب‌های اقتصادی ناگزیر اختلاف طبقات می‌آورد و تحریک حرص و شهوت می‌کند. و چون جریان مملکت را روی پول و سرمایه می‌اندازد سرانجام آن وام خارجی با همه تعهدات و تبعات مربوط خواهد بود...

اما اگر امثال گاندی‌ها شخصاً یا روحاً هندوستان بعد از استقلال را سرپرستی و رهبری می‌کردند و کمال مطلوب‌های فوق‌زندگی دنیایی، تکان‌دهنده و پیش‌برنده مردم می‌بود، مسایل و مشکلات بعد از استقلال در جنب مصایب و معضلات دوران انقلاب چیزهایی نبود که از عهده‌ی ملت هند برنیایند و نتوانند علی‌رغم موانع و موارد موجود و با وجود فقدان سرمایه‌های کافی، شخصاً موفق به حل آنها شوند. تازه به عقیده‌ی ما آنچه هم که هندوستان مستقل به دست آورد و پیش رفته است، در اثر ضربه و دنباله‌ی حرکتی می‌باشد که جهش معنوی انقلاب موجب آن بوده است.

* * *

در حال ملت هند قدم‌های اصلی را برداشته، افق‌های بزرگ را دیده و در جاده آزادی و عظمت افتاده است. چه بسا انحراف‌ها یا توقف‌هایی را که دچار باشند یا دچار شوند به نیرو و به فکر خود رفع نمایند.

اما وقتی آینده مملکتی که مردمش آن قدرت و شخصیت‌ها را نشان داده چنان فعالیت‌های دسته‌جمعی و موفقیت‌های عظیم بروز داده‌اند و چنین دولت صالح دلسوز داشته است در نظر مطلعین و محققین داخلی و خارجی نگران‌آمیز باشد باید دید وضع آنهایی که خود را از غفلت و اسارت بیرون نیاورده‌اند و در این دنیای خروشان بادپا با عروسک بازی دموکراسی و با تظاهرات تجدد و انقلاب سرگرم‌شان می‌نمایند و کوچک‌ترین حقیقت و معنویت با علاقه و همکاری بر آنها حکم‌فرمایی نمی‌کند، چه خواهد شد؟!

* * *

برای ختم مقال پس از خداحافظی با ملت و دولت هند، کلام خدا را آویزه‌گوش قرار دهیم که می‌فرماید:

۳۰۶ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ...»^۱

(ملتی بودند رفتند، بهره‌ی آنها چیزی است که کسب کردند، سهم شما نیز همان است که خودتان به دست آرید.)

مآخذ کتاب
(نهضت آزادی هندوستان)

- ۱- René Grosuset, La Face de L'Asie, Paris ۱۹۵۵
- ۲- زندگانی من، جواهر لعل نهرو، ۱۹۳۶ میلادی، ترجمه آقای محمود تفضلی، تهران ۱۳۳۹ هجری شمسی، دو جلد.
- ۳- نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ۱۹۳۴
- ۴- هند آزادی گرفت، مولانا ابوالکلام آزاد، ۱۹۵۸، ترجمه آقای امیر فریدون گرکانی، تهران ۱۳۴۲
- ۵- قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان، هکتور بولیتو، ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی، تهران ۱۳۳۶
- ۶- مهاتما گاندی، رومن رولان، ۱۹۲۲، ترجمه آقای محمد قاضی، تهران ۱۴۴۳
- ۷- Charles Bethelheim, L'Inde indépendante - Paris, ۱۹۶۲
- ۸- عذر تقصیریه به پیشگاه محمد و قرآن، داوونپورت، ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی.
- ۹- سید جمال‌الدین حسینی، آقای هادی خسروشاهی، تهران ۱۳۴۳
- ۱۰- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۲۴ قمری
- ۱۱- مجله فروغ علم، خرداد ۱۳۲۹
- ۱۲- مجله خواندنی‌ها، شماره‌های ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۶ و ۹۷، سال ۱۳۴۳.

پیوست (۲)

نهضت آزادی هندوستان

«شناختی مختصر از بعضی اعلام»*

الف- اصطلاحات و مفاهیم

Hinduism

۱- آیین هندو

واژه‌ی هندو (Hindu) را نخستین بار عرب‌های مهاجم در سده‌ی هشتم میلادی برای نامیدن کسانی به کار بردند که در آن سوی دره‌ی رود سند زندگی می‌کردند. اصطلاح آیین هندو اگر چه واژه‌ای انگلیسی است، اکنون برای نامیدن مذهب و نهادهای اجتماعی اکثریت وسیع مردمان هند به کار می‌رود. آیین هندو (ساناتان دارما = راه باستانی زندگی) در اقوام هندواروپایی ریشه دارد که حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد از آسیای صغیر و ایران به دره‌ی سند حمله بردند.

آیین فلسفی هندو با مجموعه‌ی ۱۸ رساله‌ی اصلی اوپانیشادها در سده‌ی پنجم قبل از میلاد تحول یافت. این آیین انواع بسیاری از باورها و اعمال دینی را با تساهل و مدارا می‌پذیرد و برای انتخاب و طریقه‌ی فلسفی فرد آزادی مطلق وجود دارد. آنان بر این باورند که خداوند مردم را در طبقات آفرید:

۱- کاهنان (برهمنان)

۲- سربازان و سرداران (کشاتریاها)

۳- کشاورزان و داد و ستدگران (وایسیاها)

۴- صنعت‌گران و کارگران (سودراها).

* گردآوری و تحریر اعلام از آقای دکتر حجت‌الحق حسینی.

و به این ترتیب نظام معروف طبقاتی نفوذناپذیر «کاستی» پدید آمد.
آیین هندو زندگی انسان را به چهار دوره‌ی آرمانی تقسیم می‌کند:

- ۱- دوره‌ی تجرد (براهماچاریا)
- ۲- دوره‌ی بزرگی خانه (گریهاست‌ها)
- ۳- مرحله‌ی کناره‌گیری (وانا پرست‌ها)
- ۴- دوره‌ی اتحاد مجدد (سانیاسا Saniasa)

آیین هندو سنت‌های محلی و ملی بسیاری را در برمی‌گیرد و مراکز بسیاری را برای زیارت، پرستش‌گاه‌ها و اشرام (خلوت‌کده‌های دینی) دارد.
هدف بیشتر هندوان اتحاد دوباره با مطلق و به مدد آن گریز از چنبره‌ی وجود (سامسارا) است که تعیین‌کننده‌ی آن رفتار (کارما) انسان است. رهایی (موکسا) از طریق یوگا، دانش (جنانا) و پرستش خدای خود (بختی) می‌تواند حاصل شود.

۲- براهما

«براهما»، از خدایان سه‌گانه‌ی اصلی آیین هندو است. او با «ویشنو» و «شیوا» تثلیث هندویی یا تریمورتی (Trimurti) را تشکیل می‌دهند. براهما، خدای آفرینشگر و خالق است. «ویشنو» خدای محافظ و شیوا خدای مخرب است. «براهما» را به صورت انسانی مجسم می‌کنند که دارای چهار سر و چهار دست است و در دست‌های خود یک کوزه، یک مُسَجَه (تسیح)، یک قاشق مقدس و نسخه‌ای از «ودا» را نگاه داشته است.
وی مصنّف «وداها» و قانون‌گذار هند است. پرستش براهما قدیمی‌ترین آیین پرستش در این کشور است.

۳- جنبش‌های اصلاحی هندوستان

- ۱- آریا ساماج دایاناندا ساراسواتی (۱۸۸۳-۱۸۲۴ م.). جنبشی به نام «آریا ساماج» تأسیس کرد.
- ۲- براهموساواج رام مَهان روی (۱۸۳۳-۱۷۷۲ م.). مؤسس جنبشی به نام «براهما ساواج» است.
- ۳- جنبش عدم‌خشونت (اهیمسا)، جنبشی است که مهاتما گاندی با الهام از فلسفه‌ی هندو ایجاد کرد.
- ۴- انجمن بین‌المللی «آگاهی کریشنا» (تأسیس ۱۹۶۶ م. در آمریکا)، جنبشی است نوهندویی که به دست راهبی هندی به نام بهاکیتو دانتا سوامی (۱۹۷۷-۱۸۹۶ م.) شکل

گرفته است.

«سوامی» نزد پیروان غربی و هندی‌اش با عنوان پرا بهوپادا معروف است. این انجمن جنبش نوهندویی برپایه‌ی فلسفه‌ای از شمال هند است که بر عشق به کریشنا تأکید دارد. خدمت به خدا و انسان به صورت پرستش در معبد، خواندن سرودها و نام خداوند، فعالیت تبلیغی از طریق فروش انتشارات جنبش و توزیع غذا برگزار می‌شود.

۴- ساراسواتی Sārāswatī

نام دو رود در هند است؛ نخست، رود مقدّس پنجاب شرقی، در شمال غربی هند است که نامش در وداها زیاد آمده است و در اساطیر هندی مظهر الاهی‌ای به همین نام است. این رود، همان رود سارسوتی Sarsuti است که در شن‌زارهای راجپوتانا ناپدید می‌شود.

دیگری، رودی به طول حدود یکصد و نود کیلومتر در راجستان جنوبی که از کوه آبو سرچشمه می‌گیرد. ساراسواتی از خدایانوی اصلی آیین هندو است که همسر براهما و خدا بانوی آموختن هنرها و موسیقی است.

۵- شیوا Siva / Shiva

[در زبان سانسکریت به معنی سعادت‌مند و خوش‌یمن است.]

خدای ویرانگری، و نماینده‌ی نابودی و تجدید حیات بعد از آن است. جایگاه آن بر فراز کوه کایلاس از قله‌های شمالی هیمالا یا است. بیش از هزار اسم دارد. شیوا را از جنبه‌های مختلف به صورت‌های متفاوت مجسم کرده‌اند؛ معمولاً او را به صورت مردی عبوس نمایش می‌دهند که بر پوست ببر نشسته است، مارهایی برگردن آبی رنگ او و بدنش چسبیده‌اند، چشم سومی در میان پیشانی و هلالی بر سر دارد، و بر نره گاوی سفید برنشسته است.

در اسطوره‌های هندویی، شیوا با پارواتی ازدواج کرد و پدر گانش است.

پارواتی خدایانوی اصلی آیین هندو و معروف به اوما است.

گانش، خدای پیل سر است و به‌عنوان برطرف‌کننده‌ی مانع‌ها و خدای نیک‌بختی

پرستش می‌شود.

۶- کریشنا Krishnā

یکی از خدایان و هشتمین مظهر تجسّدی ویشنو است. کریشنا که از خدایان بسیار محترم و محبوب هندوان است، دارای افسانه‌ای است که در دو کتاب بزرگ حماسی هندی به نام‌های مهابهاراتا و پورانه‌ها آمده است. هندوان او را مخصوصاً به صورت نوزاد و یا شبان‌نی نواز می‌پرستند. از معابد مهم کریشنا، یکی معبد متهورا بر کنار رود جمنا و دیگری معبد جاگانات واقع در پوری است.

۷- کنگره‌ی ملی هند Indian National Congress (I.N.C)

یا حزب کنگره Congress Party (C.P)

سازمان سیاسی در هند است که در ۱۸۸۵ م. تأسیس شد. اعضای اولیه‌ی آن طالب اصلاحات اقتصادی بودند که می‌خواستند در امور مربوط به هندوستان نظر آنها لحاظ شود. در ۱۹۰۷ م. کنگره به دو شاخه تقسیم شد، یک گروه اعتدالی و دیگری گروه افراطی. در جنگ جهانی اول که کنگره تصمیم به حمایت از بریتانیا گرفت، این دوگانگی التیام پذیرفت، اما در سال ۱۹۱۷ م. گروه استقلال‌طلب، قدرت را از گروه معتدل گرفت.

نخستین اقدام پردامنه‌ی استقلال‌طلبان در ۱۹۱۹ م. با اعلام مقاومت منفی از طرف گاندی برضد قوانینی که آزادی مطبوعات و فعالیت سیاسی را محدود می‌کرد، صورت گرفت. جناح راست محافظه‌کار، خواهان اصلاحات تدریجی بود اما جناح چپ به رهبری جواهر لعل نهرو از سوسیالیسم دفاع می‌کرد. در جلسه‌ی تاریخی ۱۹۲۹ م. در شهر لاهور، نهرو تأمین استقلال کامل هند را هدف اصلی حزب اعلام کرد؛ به دنبال آن نهضت مقاومت منفی وسیعی آغاز شد که سراسر کشور را فراگرفت.

در سال ۱۹۳۷ م. با پیروزی در انتخابات محلی حزب کنگره قدرت فراوانی به دست آورد به نحوی که پس از حمله‌ی ژاپن به شبه قاره‌ی هند در ۱۹۴۲ م، بریتانیا کنگره‌ی ملی هند را غیرقانونی اعلام و رهبران آن را بازداشت کرد. حزب کنگره در ۱۹۴۵ م. تجدید سازمان یافت و گروه کمونیست‌ها را - که خواهان جنگ بود - از خود طرد کرد. پس از تقسیم شبه قاره‌ی هند (۱۹۴۷ م.)، حزب کنگره که بزرگ‌ترین حزب سیاسی هندوستان بود، حکومت کشور را تحت رهبری نهرو به دست گرفت. از ۱۹۶۰ م.

دامنه‌ی انتقاد نسبت به رهبران و روش‌های سیاسی حزب وسعت یافته است. قابل توجه این که حزب کنگره در اواخر سده‌ی نوزدهم به تحریک مردی انگلیسی به نام آلن اوکتاوین هیوم (Allen Octavian Hume) به وجود آمد. هیوم تحصیل کرده‌های دانشگاه کلکته را واداشت تا برای تشویق صنایع ملی، پرکردن فاصله‌های دینی و پیش‌بردن روابط هند و انگلستان - به‌عنوان هدف اصلی - حزبی را تشکیل دهند. این حزب در اصل مسلمانان، هندوها و نجس‌ها را دربرداشت. بعدها، ابتدا به رهبری بل گنگادار تیلاک Bal Gengadhar Tilak که در ۱۹۰۳ م. در بمبئی شورش بر ضد انگلستان را برانگیخت و سپس توسط مهاتما گاندی به یک نهضت ملی هندو تبدیل شد که خواست آن خروج بریتانیا از هند بود.

۸- ودا Veda

[در زبان سانسکریت به معنی دانش است.]

کهن‌ترین نوشتارهای مقدس مذهب هندویی (برهمنی) در ستایش خدایان گوناگون طبیعی است که اساس و بنیان این آیین را تشکیل می‌دهند. وداهاى چهارگانه عبارتند از:

۱- ریگ ودا (ودای سرود)

۲- ساما ودا (ودای آوازها)

۳- یاجور ودا (ودای جشن‌ها) که شعر و نثر مخلوط است.

۴- اتھروا ودا (سرودهای روحانیان) که با نثر آمیخته است و شامل ادعیه، افسون‌ها و طلسمات است.

تفسیرهای فلسفی وداها را اوپانیشادها نام‌گذاری کرده‌اند. همچنین برهمنه یا براهمنه شرح و تفسیرهایی است که بر وداها نوشته شده است.

۹- ودانت Vedanta

واژه‌ای از زبان سانسکریت است. در آیین هندو اصطلاحی است که در سه مورد به کار رفته است:

۱- برخی از اوپانیشادها که عبارت از مجموعه‌ی گفت‌وگوهایی شاعرانه درباره‌ی

ماوراءالطبیعه است که پس از وداها نوشته، و شرح و تفسیر شده است.

۲- مجموعه‌ای از آیین‌های فلسفی مربوط به هم و از مبادی مختلف که از حقیقت

غایبی بحث می‌کند.

۳- نام یکی از آیین‌های فلسفی است.

و دانت یکی از شش مکتب راست کیش برهمنان است، که شانکارا (Shankara) [۸۲۰-۷۸۸ م.] فیلسوف نامدار نماینده‌ی آن بود. او از سردمداران مکتب فلسفی آدویتا (عدم دوگانگی) در هند بود. آدویتا (Advaita) یکی از مکاتب مهم فلسفی ویشنو پرستی (شیوا پرستی) است که به جدایی روح از خدا معتقد است و خدا را تنها واقعیت مستقل می‌شناسد.

۱۰- ویشنو Vishnu

[در زبان سانسکریت به معنی نافذ و منتشر در همه جا است.]

از خدایان اصلی و سه‌گانه‌ی آیین هندو، خدای بقا و پرورش است. ویشنو تجسدهای بی‌شمار در این جهان دارد که ده‌تای آنها مشهور است و دهمی که به نام کاگین است، هنوز نیامده است. تجسد ششم اوراما و تجسد هشتم او کریشنا است که از همه مهم‌تر است. پرستش ویشنو در دو شکل متجسد راما و کریشنا مخصوصاً از قرن ۱۵ م. به بعد توسعه و رواج بیشتری یافته است. این موضوع، مدیون نهضت پارسایی «پهاکتی» در شمال هند است. جشن‌های متعددی به نام ویشنوا به افتخار صورت‌های راما و کریشنا در آیین هندو وجود دارد.

ویشنو که خدای نگاهبان (حامی) است همراه با شیوا یاد می‌شود. ویشنو با لاک‌شمی پیوند زناشویی بسته است.

لاک‌شمی؛ همسر ویشنو است و خدایانوی زیبایی، ثروت و خوشبختی است.

ب- اشخاص

۱- آزاد، ابوالکلام (۱۹۵۸-۱۸۸۸ م.) Azad, Abul Kalam

اندیشمند، سیاست‌مدار، روزنامه‌نگار و از رهبران مسلمان که در کنار گاندی و نهرو برای استقلال هند مبارزه کرد. نامش محی‌الدین احمد بود. در مکه زاده شد و در دانشگاه الازهر مصر تحصیل کرد. وی دانش‌های کهن و فلسفه‌ی جدید را به‌خوبی آموخت و برای به‌دست آوردن آگاهی‌های بیشتر درباره‌ی فرهنگ و تمدن سرزمین‌های اسلامی به کشورهای عراق، سوریه، ترکیه و مصر سفر کرد.

آزاد مدتی از اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی متأثر بود. وی در نهضت‌های ضدانگلیسی، از جمله افراد شاخص در کلکته بود. وی همچنین در تأسیس و نشر جراید ملی اهتمام بلیغی داشت و چندین بار به زندان گرفتار شد. آزاد، هفته‌نامه‌های «الهلال» و «البلاغ» را با اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی منتشر می‌کرد. او در راه استقلال هند بیش از ده سال از عمر خود را در زندان گذراند؛ چندین سال ریاست حزب کنگره‌ی ملی هند را داشت و در ۱۹۴۸ م. وزیر آموزش و پرورش دولت نهرو شد.

ابوالکلام آزاد در سال ۱۹۵۱ م. / ۱۳۳۰ خ. در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت به ایران آمد و از دانشگاه تهران به دلیل تلاش‌هایش در راه شناساندن زبان و فرهنگ فارسی به مردم هند، دکترای افتخاری زبان و ادب فارسی گرفت. او که زبان عربی را نیز خوب می‌دانست نوشته‌هایی در مورد قرآن و معارف اسلامی دارد؛ «ترجمان القرآن»، «هند آزادی گرفت» و «تذکره» از جمله‌ی این آثارند.



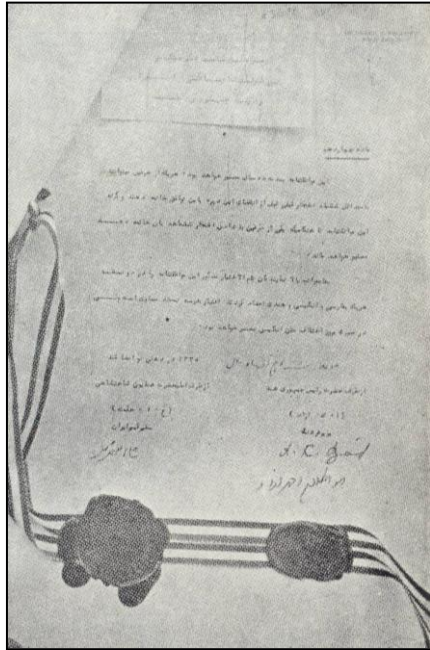
مولانا ابوالکلام آزاد، ناشر هفته نامه‌ی «الهلال» و «البلاغ»، ۱۹۱۲ م.



مولانا ابوالکلام آزاد، اجلاس کنگره در جی پور، دسامبر ۱۹۴۸



مولانا ابوالکلام آزاد در مراسم خوش آمدگویی به پادشاه عربستان،
همراه با جواهر لعل نهرو، نخست وزیر؛ دکتر راجاندرا پراساد، رئیس جمهور؛
و طاهر صفی الدین، رئیس دانشگاه علیگره، نوامبر ۱۹۵۵



تصویری از توافقنامه‌ی فرهنگی
میان ایران و هند



دکتر حکمت سفیر ایران در هندوستان و
مولانا آزاد پس از امضای توافقنامه‌ی فرهنگی
در دهلی نو، دسامبر ۱۹۵۶



مولانا ابوالکلام آزاد در دیدار با پادشاه افغانستان (محمدظاهر شاه)
همراه با جواهر لعل نهرو، ۱۴ فوریه ۱۹۵۸



گردهمایی بزرگ مردم دهلی در مراسم درگذشت و وداع با مولانا آزاد ۲۲ فوریه ۱۹۵۸



جواهر لعل نهرو در مراسم وداع با پیکر مولانا آزاد ۲۲ فوریه ۱۹۵۸



۲- تاراچند

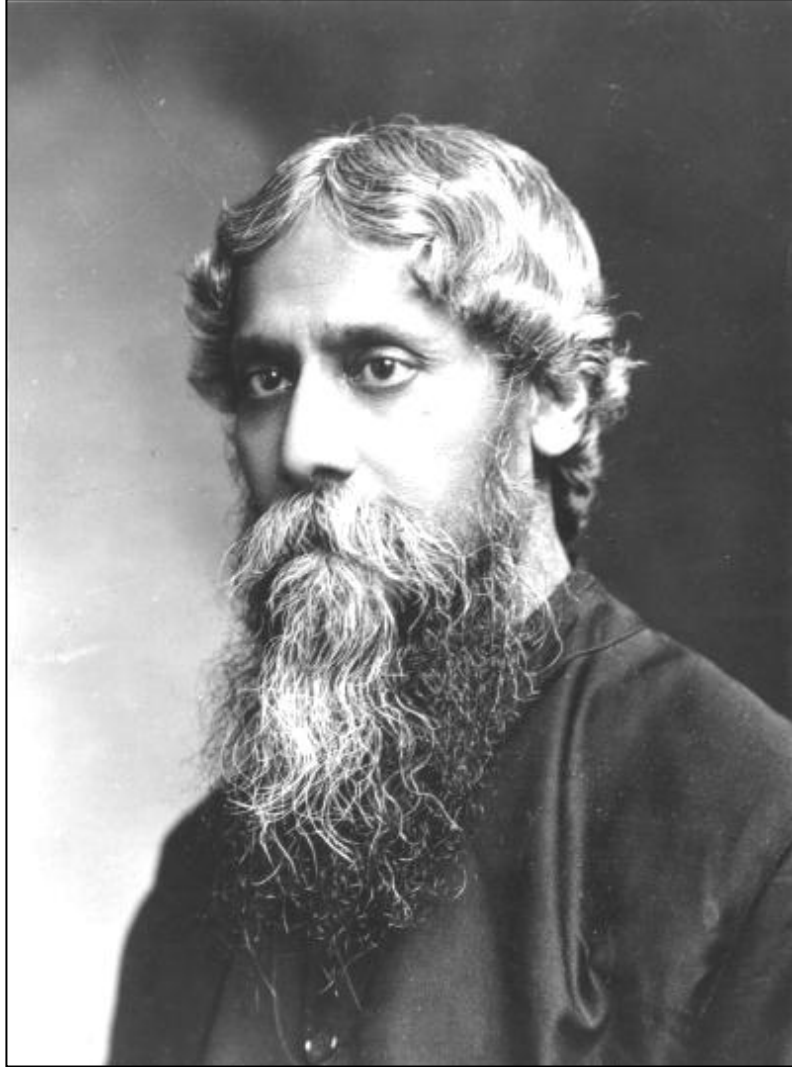
تاراچند، استاد اسلام‌شناس ایران‌دوست، دانش‌آموخته‌ی رشته‌ی فلسفه با درجه‌ی دکتری از دانشگاه آکسفورد است. وی از ۱۹۲۵ م. به مدت بیست سال در دانشگاه الله‌آباد فلسفه و تاریخ تدریس کرد. تاراچند از ۱۹۴۰ م. به عضویت کنگره‌ی ملی هند درآمد و هفت سال بعد ریاست دانشگاه الله‌آباد را عهده دار شد. آنگاه و در سال‌های ۵۱-۱۹۴۸ م. معاونت وزارت آموزش و پرورش هند را پذیرفت. از آثار او می‌توان «تاریخ مختصر مردم هند» در ۱۹۳۴ م.، «تأثیر اسلام در هند» در ۱۹۳۶ م.، «دریای اسمار» (ترجمه‌ی کتاسرت ساگز ۱۹۹۷ م.، تصحیح جوگک بشست ۱۹۶۸ م.) و «گلزار حال» یا «طلوع قمر معرفت» را نام برد.

شاهکار او اثر چهار جلدی «تاریخ نهضت آزادی هند» است که جلد اول آن در ۱۹۶۱ م. و جلد چهارمش در ۱۹۷۲ م. به چاپ رسید.

۳- تاگور، رابیندرانات (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م.) Tagore, Rabindranath

تاگور، شاعر و نویسنده‌ی نامدار هندی، در ۱۸۶۱ از خاندانی بنگالی و ثروتمند در کلکته زاده شد. وی در ۱۸۷۷ م. برای تحصیل در علم حقوق به انگلستان رفت ولی کمی بعد این رشته را رها کرد و به هند بازگشت. تاگور به نهضت آزادی هند پیوست و اشعار و سرودهای تبلیغی سرایش کرد. پس از جوانی راه نویسندگی خاص خود را- که در آن توصیف‌های لطیف طبیعی را با تفکرات مذهبی و فلسفی درهم آمیخت- پیش گرفت.

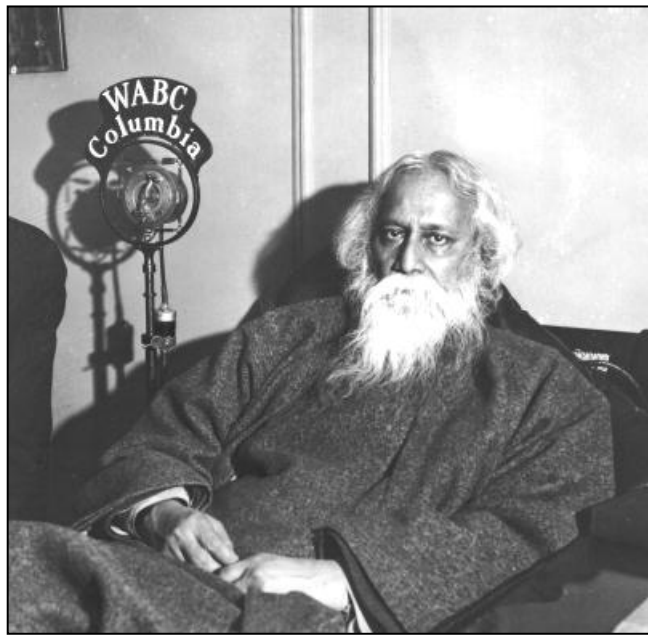
وی به سیاست علاقه‌مند بود و شعرهای سیاسی و میهنی او در مردم شور برمی‌انگیخت. تاگور از همه‌ی آثار ادبی قدیم هند مخصوصاً سانسکریت و کالیداس استفاده و اقتباس کرده است. آثار ادبی او بیش از ۵۰ نمایش‌نامه، یکصد دفتر شعر، چهل جلد رمان، داستان و رسایل فلسفی است. آثار او در سراسر هند نزد عام و خاص رواج داشت. تاگور به زبان بنگالی می‌نوشت، اما بسیاری از آثار خود را به زبان انگلیسی ترجمه می‌کرد.



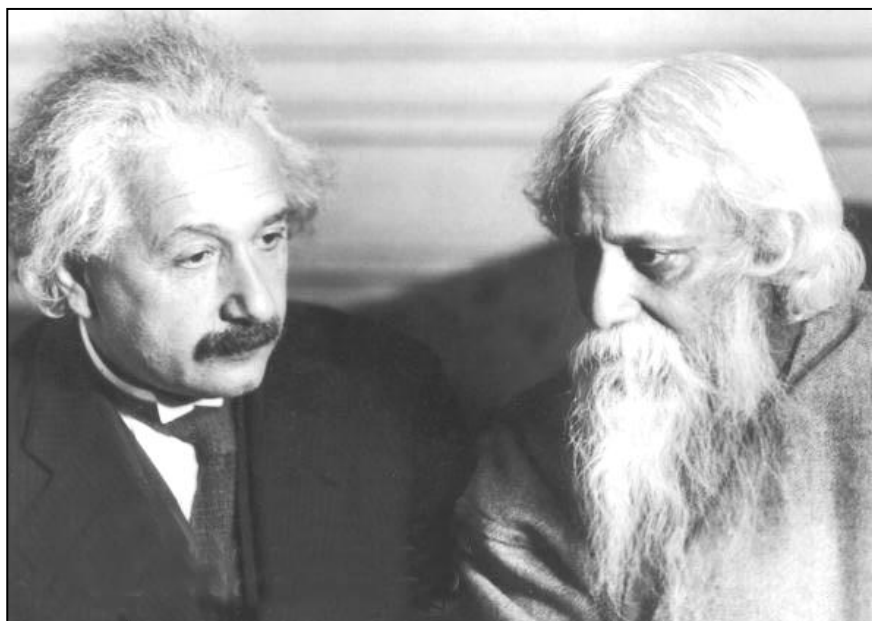
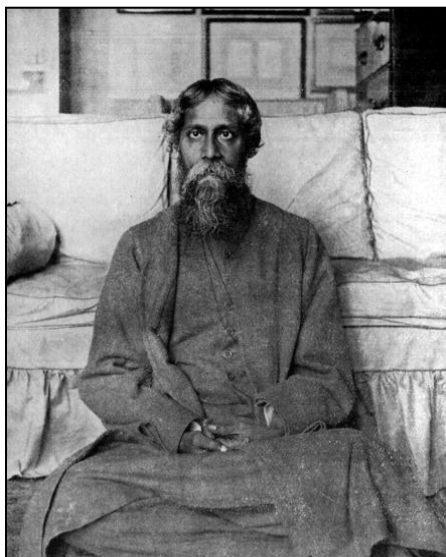
آثار وی در مغرب‌زمین نیز جلب توجه کرده است. جایزه‌ی ادبی سال ۱۹۱۳ م. برای مجموعه شعر گیتانجالی (سروده‌ی ۱۹۱۲ م.) به وی اعطاء شد. محتوای این شعر بلند بیان رابطه‌ی انسان با خداوند است. آندره ژید این اثر را به فرانسه ترجمه کرد.

وی در سال ۱۳۱۰ خ. به ایران آمد. او همچنین به بسیاری از سرزمین‌های جهان سفر کرد. استعداد مغرب‌زمین در انجام دادن هدف‌های مادی در او موثر افتاد ولی غرب را از جنبه‌ی معنوی خالی می‌دانست. تاگور، در سال ۱۹۰۱ م. مدرسه‌ای به نام

شانتی نیکتان [مقام صلح] در نزدیکی کلکته تأسیس کرد و در آنجا به آموزش و پرورش شاگردان مشغول شد. این مدرسه در ۱۹۲۲ م. به دانشگاه تبدیل شد. از آثار مهم تاگور که به فارسی ترجمه شده‌اند می‌توان ماه نو، باغبان، گردش بهار، وطن و جهان، انسان، شخصیت، مذهب انسان و سرانجام ملی‌گرایی را نام برد.



تاگور و ملک حسین پادشاه اردن



تاگور و اینشتین

۴- جناح، محمدعلی (۱۹۴۸-۱۸۷۶ م.) Jenah, Mohammad Ali

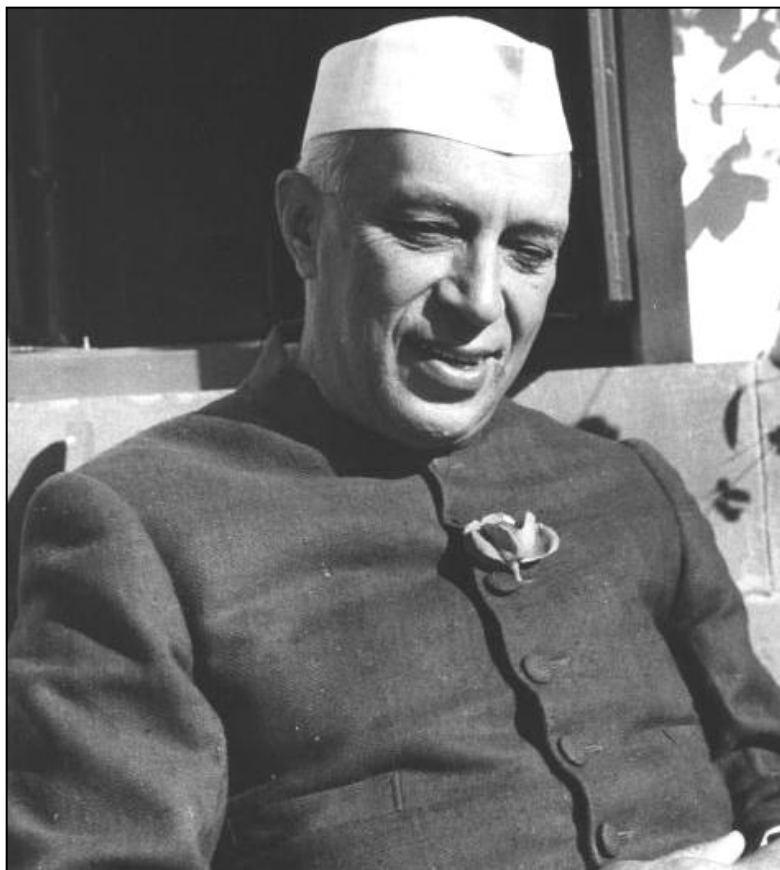
محمدعلی جناح، معروف به قائد اعظم و مؤسس پاکستان امروزی، در ۱۸۷۶ میلادی در کراچی زاده شد. او پس از تحصیل عمومی برای آموختن رشته‌ی حقوق به انگلستان رفت. جناح در ۱۸۹۶ م. به هند بازگشت و در بمبئی به وکالت دادگستری مشغول شد. وی در این راه به خاطر قضاوت‌های عادلانه‌اش شهرت فراوانی یافت. در ۱۹۱۰ م. به ریاست دیوان قانون اساسی حکومت انگلستان و هند منصوب شد. او که در ابتدا طرفدار کنگره‌ی ملی هند و وحدت هندو و مسلمان بود، در راه مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه علیه استعمار انگلیس با مهاتما گاندی همراه و همکار بود. جناح - برخلاف گاندی - به درگیری عملی اعتقاد داشت و چون اتحاد مسلمانان و هندوان را غیرعملی یافت، به جدایی آنها جانب‌داری کرد. او تا ۱۹۳۰ م. در کنگره باقی ماند و از ۱۹۳۴ م. تا هنگام مرگ رهبر حزب مسلم لیگ بود. وی در راه استقلال پاکستان امروزی تلاش فراوانی مصروف داشت؛ سرانجام در ۱۹۴۷ م. هندوستان تجزیه و پاکستان تأسیس گردید.



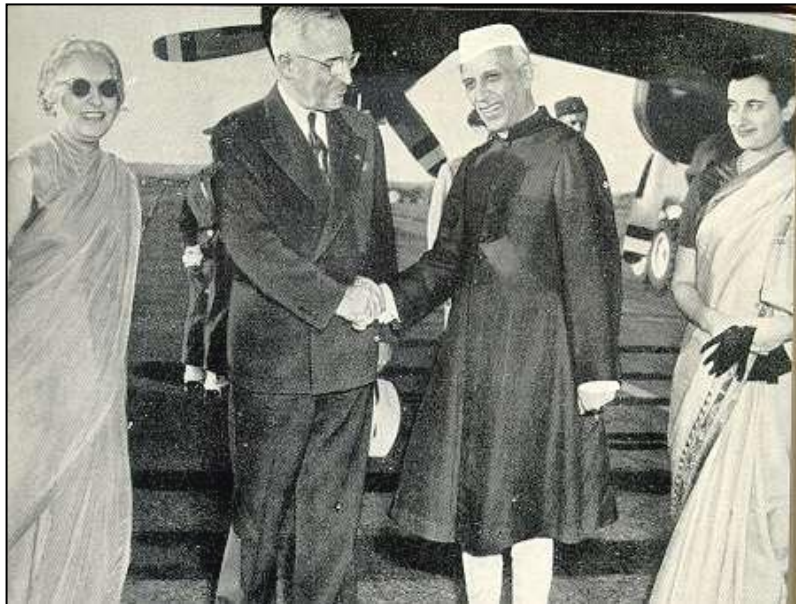
جناح پس از استقلال پاکستان، که از دو بخش غربی (پاکستان امروزی) و شرقی (بنگلادش) تشکیل شده بود، فرماندار کل این کشور شد.

۵- **نهر، جواهر لعل (۱۹۶۴-۱۸۸۹ م.) Nehru, Jawaharlal Pandit**

جواهر لعل نهر از رهبران هند- و نخست‌وزیر برجسته‌ی این کشور- در ۱۸۸۹ میلادی در الله‌آباد متولد شد. نهر و پس از طی کردن تحصیلات ابتدایی و متوسطه عازم انگلستان شد و از دانشگاه کمبریج در رشته‌ی حقوق دانش آموخته شد. وی سپس به قضاوت در محاکم هند پرداخت. نهر و از ۱۹۱۸ م. عضو نهضت آزادی هند بود؛ آنگاه به عضویت کنگره درآمد و در ۱۹۲۹ م. به ریاست حزب ملی رسید. او مشاغل مهم چون نخست‌وزیری، وزیر امور خارجه، وزیر امور مالیه، وزیر دفاع و ریاست اداره‌ی انرژی اتمی را عهده‌دار بوده است. نهر و در طول مبارزات ضد استعماری خویش ۱۳ سال از عمر ۷۵ ساله‌اش را در زندان گذراند. او که از قهرمانان استقلال هند است، از بنیان‌گزاران جنبش عدم تعهد محسوب می‌شود. از او کتاب‌هایی چون «تاریخ هند»، «نامه‌هایی به دخترم» و «سرگذشت من» به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

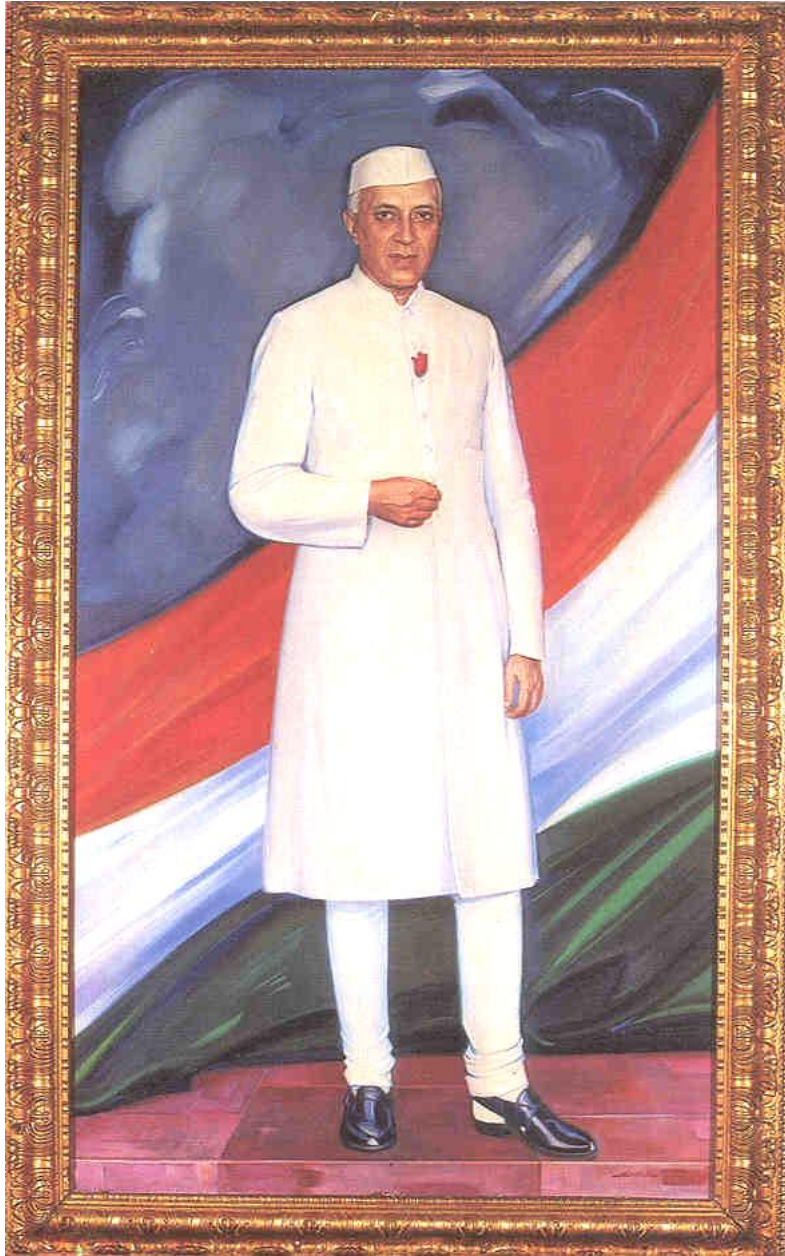






ایندیرا گاندی (دختر نهرو)، جواهر لعل نهرو
و روزولت رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و همسرش





۶- **کریشنا، راما.** (۱۸۸۶-۱۸۳۶ م.) **Krishna, Rama**
راما کریشنا، صوفی هندی و قدیس بنگالی معروفی است که فرقه‌ی راما کریشنا را
بر پایه‌ی باور به وحدت مذاهب بنا نهاده است.

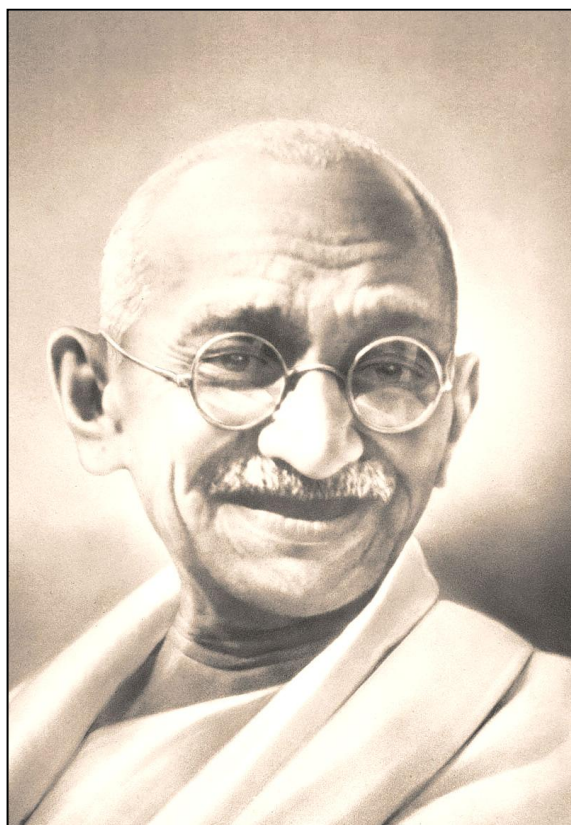


او مروج طریقت خیراندیشی و خدمت به خلق و مخالف سکون، تسلیم و ترک
نفس بود. کریشنا همه‌ی دین‌ها را روش‌های صحیح وصول به حق می‌دانست و برای
مردم لازم می‌شمرد. وی مریدان بسیاری حتی در مغرب‌زمین پیدا کرد.

۷- **کریشنا، گوخال گوپال.** (۱۹۱۵-۱۸۶۶ م.). **Krishna, Gokhal Gopal**
شخصیت سیاسی نامدار هند.

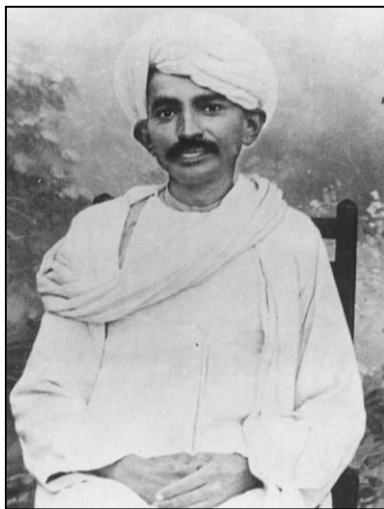
۸- **گاندی، مهاتما.** (۱۹۴۸-۱۸۶۹ م.). **Gandi, Mahatma**

مهاتما گاندی، رهبر ملی هند و معمار استقلال آن، در انگلستان رشته‌ی حقوق را آموخت و سپس به هند بازگشت. وی در بمبئی، هسته‌ی مرکزی یک تشکیلات سیاسی ضد انگلیسی را بنیان نهاد؛ آنگاه عازم آفریقای جنوبی شد و جامعه‌ی هندی‌های آنجا را متشکل ساخت. گاندی پس از بازگشت، به عضویت حزب کنگره در آمد. نهضت گاندی در مبارزه با انگلیسی‌ها مبتنی بر پرهیز از خشونت، تَمَرّد از قوانین، عدم تقبل پست‌های دولتی، خودداری از همکاری با مأموران انگلیسی و تحریم اجناس انگلیسی بود.



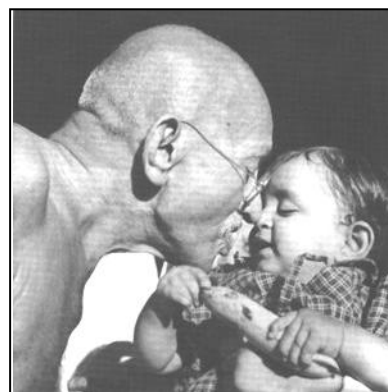
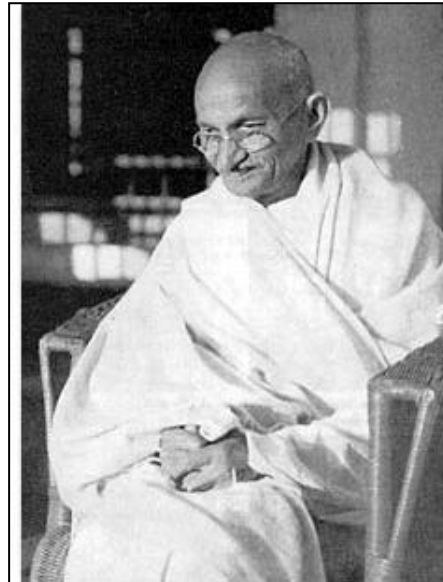
دو هدف اساسی مقاومت منفی گاندی یکی مبارزه با استعمار بریتانیا و دیگری بازگشت به سنت‌های اصیل هندی و کنار گذاشتن رسوم و تعصبات فرقه‌ای بود.

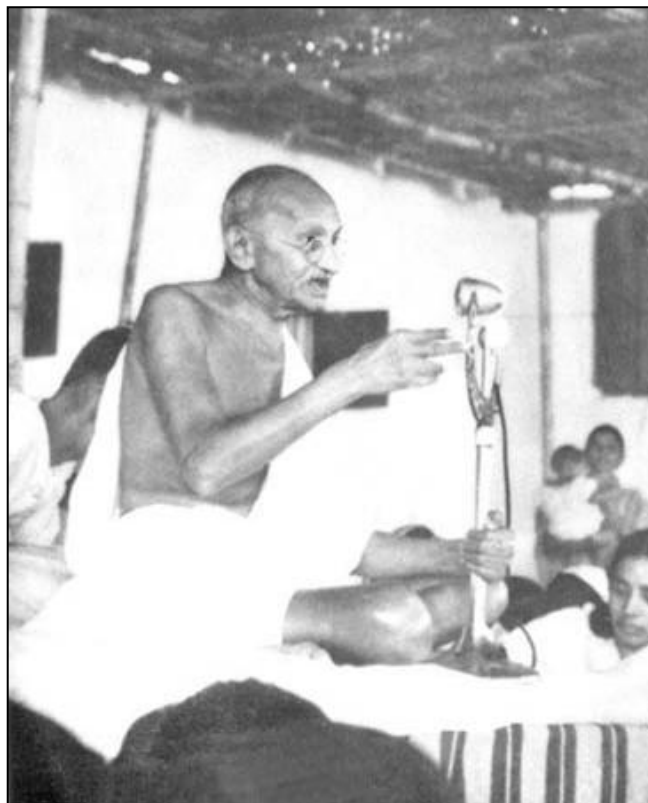
او از سال ۱۹۲۲ م. به مدت دو سال - و به علت مبارزاتش - دچار حبس و زندان گردید. گاندی پس از آزادی به ریاست کنگره‌ی ملی هند برگزیده شد. وی به دلیل دعوت مردم برای نپرداختن مالیات به انگلیسی‌ها بار دیگر و به مدت شش سال (۳۱-۱۹۲۵ م.) محکوم به زندان شد. گاندی بار دیگر و در جریان جنگ جهانی اول و برای درخواست یک حکومت مرکزی آزادی‌خواه از بریتانیا در سال‌های ۴۴-۱۹۴۲ م. بازداشت شد. سرانجام و در پی مبارزات گاندی و دیگر کوشندگان، در پانزدهم اوت ۱۹۴۷ م. با خروج مونت باتن، آخرین نایب‌السلطنه‌ی انگلیسی در هند، این کشور استقلال خود را به دست آورد. او به دلیل آزاد کردن هند، از زیر یوغ اسارت استکبار بریتانیا، نامی نیکو در میان مردم شبه‌قاره‌ی هند دارد. گاندی سرانجام در سی‌ام ژانویه‌ی ۱۹۴۸ م. به ضرب گلوله‌ی یکی از متعصبین هندو به قتل رسید.



مهاتما گاندی در نوجوانی و جوانی

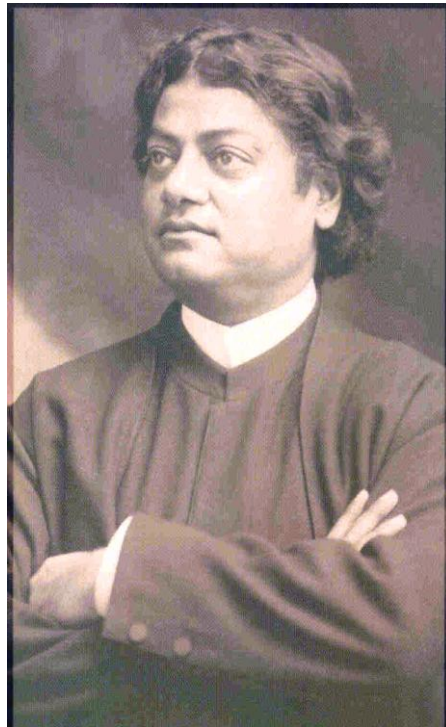






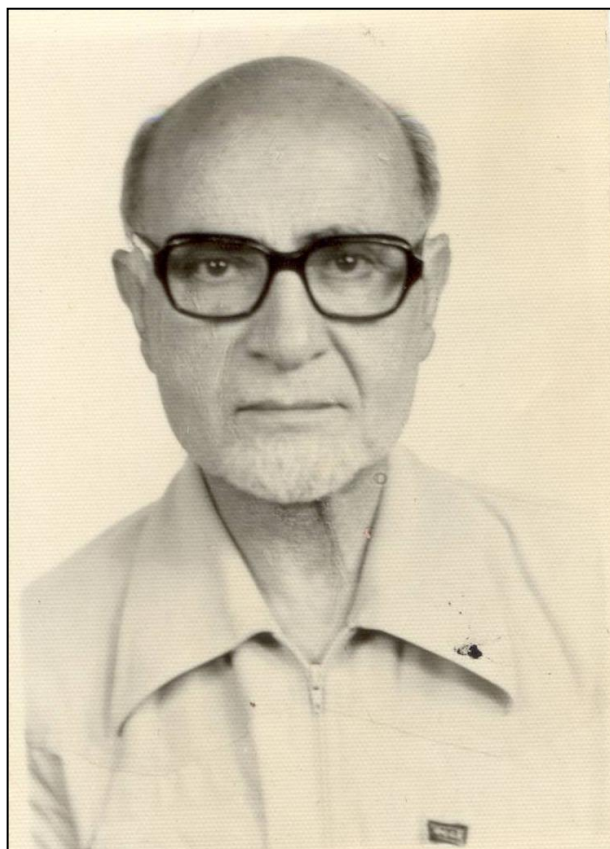


۹- **ویو کانندا، سوامی (۱۸۶۲-۱۹۰۲ م.)** **Vive kananda, Swami**
سوامی ویوکانندا، از ترویج کنندگان شیوهی راماکریشنا و از معروفترین شاگردان اوست. ویوکانندا، اندیشه‌پرداز و نویسنده‌ای بنگالی بود که به راماکریشنا خدمت کرد.



ملت ایران چه باید بکند

«یک تحلیل تاریخی برای مبارزه ملی»



چهره مهندس بازرگان در ۱۳۵۷/۴/۲۱ (۷۲ سالگی)
همزمان با تألیف این اثر و ۷ ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

ملت ایران چه باید بکند*

«یک تحلیل تاریخی برای مبارزه ملی»

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱

مقدمه

این بررسی، به دنبال سؤال بجایی است که از طرف بعضی از افراد و دوستان مطرح شده می‌پرسند: «چه باید بکنیم؟» مقصودشان این است که چه وظیفه‌ای داریم و چه نقش و نقشه‌ای باید داشته باشیم.

به نظر می‌آید که جوابی نتوان به این سؤال و به هر فرد داد؛ و نباید جواب داد مگر آنکه مسئله را از دید بزرگ‌تر و کلی و کامل‌تر مطرح کرده، اول بپرسیم ملت ایران چه باید بکند؟

مانند یک ناظری قضاوت کنیم که خارج از گیرودار و دور از اختلافات و مواضع و اختصاصات قرار دارد ولی شاهد جریان‌ها و عوامل و امکانات است.

* این اثر در سال ۱۳۵۶ توسط زنده‌یاد مهندس بازرگان در دست تألیف قرار گرفته و در خرداد ۱۳۵۷ به انجام رسیده است. سپس با مختصری ویرایش، پس از انقلاب اسلامی ایران در شماره (۰۴) روزنامه میزان مورخ پنجشنبه دوم مرداد ۱۳۵۹ با عنوان «ملت ایران چه باید بکند، یک تحلیل تاریخی برای تداوم انقلاب و سازندگی در دوران بعد از انقلاب»، آغاز به چاپ گردید و بخش‌هایی از آن، به تناوب جمعاً در ۱۶ شماره، تا بند «درسی که مشروطیت به ما داد» به چاپ رسید و سپس متوقف شد. اکنون این اثر که در برگرفته‌ی یک تحلیل فشرده از تاریخ مبارزات ملت ایران است، برای اولین بار به طور کامل چاپ و منتشر می‌شود (ب.ف.ب).

۱. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خداوند سرنوشت و وضع ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود را تغییر دهند...

واقع‌بینانه و درست بررسی کنیم که ملت ایران و مردم چه می‌توانند و چه باید بکنند. سپس در چارچوب آن نقشه و برنامه، تکلیف هر دسته و فرد فرد خودمان را روشن سازیم.

* * *

اگر خواسته باشیم موضوع را به صورت اساسی صحیح رسیدگی نماییم، قبلاً یک مسئله را هم باید مطرح کنیم و آن اینکه اصلاً درد ما و درد ملت ایران چیست تا به فراخور و برای رفع آن به سراغ درمان برویم.

این مسئله را مطرح نمی‌کنیم، چون قلم‌ها و زبان‌ها و زبان حال‌ها، گویای آن است. به طور خلاصه می‌دانیم که نه دنیا داریم و نه آخرت؛ همه می‌خواهیم از وضعی که داریم و احساس بدی و بیچارگی و ناراحتی و نارضایتی می‌کنیم خلاص شویم؛ ضمن آنکه برای بعضی‌ها درد، درد حرکت و تلاش و مبارزه است و ایفای نقش و وظیفه؛ از خود دردی ندارند، درد دیگران را دارند؛ که همان نیک‌نیزی و کمال الهی انسانی است؛ یعنی عنصر اصلی خدمات و انقلابات دنیا و مایه امید و افتخار ما.

آنچه نباید گفت و نباید خواست

باز هم قبل از ورود به مطلب یک چیز را بگوییم:

آنچه را که نباید گفت و کسی نباید بخواهد، انتظار یک عمل ساده و سریع و یک برنامه سهل‌الحصول محدود و تحمیلی برای افراد معدود است.

چنین انتظاری، تحقق و تکرار شعار «زود و زور» است که میراث ۲۵۰۰ سال حکومت استبدادی کشور ما می‌باشد و عادت و ایمانی است که مردم تنها به آنچه زود و با زور انجام می‌گردد، دارند و نقشه‌های اساسی و عمقی و طولانی را بالبداهه کنار می‌گذارند.

از اول لازم است بگوییم انتظار و امید اینکه حاصل آثار انباشته شده در طی ۲۵۰۰ سال و رخنه کرده در تمام زوایای جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، اداری، فکری، روحی، نژادی و ساختمانی مردم این مرز و بوم، در طی چند روز و چند سال با یکی دو اقدام تند و با آنچه اصلاح و انقلاب نامیده می‌شود، واژگون گردد و سرنوشت این ملت بدون دگرگونی‌های عمیق و عمومی درست شود، یک انتظار خام، جاهلانه، ساده‌لوحانه و احياناً مغرضانه است.

هیچ یک از قوانین و نظامات طبیعت و علم و عمل بشری یا مشیت الهی، چنین امکان و پدیده‌ای را تا به حال نه اجازه داده است و نه امکان می‌دهد.

حقیقت فوق را چه از نظر مادی، علمی، تجربی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاسی و چه از نظر قرآنی و الهی باید قبول کرد. اگر قبول ندارید و معتقد و منتظر راه‌حل‌های سهل و سریع هستید، بهتر است زحمت خواندن مطالب بعدی را به خود ندهید.

باید طالب و جویای یک برنامه طویل‌المدت و فراگیر تمامی ملت بود و آماده‌ی قبول انواع محرومیت‌ها و مشکلات و مصائب.

از چه راه وارد بحث شویم؟

حال که قرار شد دید ما و چاره‌جویی کار از یک افق بالا و وسیع صورت گیرد، دو راه در پیش داریم:

(۱) به شیوه‌ی سیاست‌مآبان دوره‌ی قاجاری و وزارت خارجه‌ای - مخصوصاً اواخر احمدشاه و اوایل رضاشاه - تمام نظر و حساب و امیدمان را به سیاست‌های خارجی و به دسایس و نقشه‌های ایادی داخلی آنها معطوف داشته، بر مبنای آنچه آنها می‌خواسته‌اند و می‌خواهند، اظهار نظر نماییم؛ یا به شیوه‌ی احزاب مارکسیستی و روشنفکران چپی بر مبنای فلسفه تاریخی و تضادهای طبقاتی مارکس تجزیه و تحلیل کرده، استعمار را یگانه دشمن خلق‌ها و جنگ بلوک‌های شرق و غرب را یگانه پدیده‌ی دنیا بدانیم؛ سپس راه نجات و تکلیف و برنامه خودمان را قرار گرفتن در اردوی سوسیالیسم بگیریم.

به این ترتیب اساس کار و درد و درمان صرفاً مربوط و ناشی از «خارج» خواهد بود و برای همه‌ی عوامل داخلی از جمله ملت و مردم ایران دخالت و کاری جز همگامی با سیاست‌های غرب و شرق اروپا قایل نبوده، از قرن ۱۸ میلادی و از دایره روابط دولت‌های استعمارگر غربی نیز عقب‌تر نمی‌رویم.

(۲) واقع‌بین، ایران‌نگر و خودشناس بوده و تمام جوانب داخل و خارج را به حساب و عمل بیاوریم. خود را در ایران قرار داده، ایران را در جهان و جهان را در پهنه‌ی زمان بنگریم و زمان و زمین را در اداره‌ی خدای رحمان بدانیم.

فراموش نکنیم که ما طبعاً و قهراً وارث و تحت تأثیر تاریخ حداقل ۲۵۰۰ ساله خود و ساکن سرزمینی هستیم که علاوه بر همسایگان، شرایط جغرافیایی خاصی دارد.

* * *

بنابراین، بررسی و بحث تحلیلی تاریخی خود را، مبارزات ملت ایران با نشیب و فرازها و شکست و پیروزی‌های آن قرار داده، از ابتدای تاریخ ایران شروع می‌کنیم و آن را به سه بخش متمایز، به شرح زیر تقسیم می‌نماییم:

بخش اول ، از کورش تا مشروطیت ؛

بخش دوم ، از رضاشاه تا مصدق ؛

بخش سوم ، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا حقوق بشر کارتر.

بخش اول از کورش تا مشروطیت

بازیگران تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران

تاریخ سراسری ایران را که نگاه می‌کنیم، بیشتر آن را داستان‌های درگیری و جنگ و گریز میان دو پهلوان یا دو عنصر می‌بینیم. دو بازیگر هستند که نقش اصلی را ایفا می‌نمایند: پادشاهان داخل و دشمنان خارج. پادشاهان همان فرمانروایان حکومت‌های استبدادی موسوم به شاهنشاهی هستند که معمولاً صاحب اقتدار (در برابر مردم) و احیاناً آبادکننده و کشورگشاینده نیز بوده، بر این مرز و بوم سلطنت مطلقه داشته‌اند. دشمنان خارج، حمله‌کنندگان بر سلسله‌های استبدادی بودند که یا از مرزهای ماورای حدود جغرافیایی ایران سرازیر شده، می‌زدند و می‌کشتند و ویران می‌کردند؛ یا ایلات و عشایر داخلی به صورت غارت‌گران رقیب سلاطین تاجدار. همان‌طور که گفتیم، قسمت اعظم وقایع‌نویسی تاریخ ایران را برخوردهای این دو عنصر یا دو حریف تشکیل می‌دهد؛ حمله‌ها، لشکرکشی‌ها، جنگ‌ها، شکست‌ها، سازش‌ها، تسلیم‌ها، جانشین‌شدن‌ها و بالاخره تأسیس سلسله‌های استبدادی جدید. معمولاً پس از شکست یک طرف و پیروزی و استقرار طرف دیگر، دوران آرامش و رکودی دیده می‌شود که بیش از چند سطر یا چند صفحه‌ای را در متن تاریخ ما اشغال نمی‌نمایند؛ تا نوبت به یاغی‌گری‌های تازه و به هجوم و حمله‌های مجدد برسد. شاهنامه‌ی فردوسی معجونی از جنگ‌های توران و ایران است. شاهنشاهی هخامنشی با آن عظمت و ادعا و تصرف ماد و آشور و مصر و همه‌جا، افتضاح شکست از یونان را به بار می‌آورد، و اسکندر مقدونی را می‌بینیم که از یونان و آسیای صغیر راه افتاده، در پرسپولیس تاج‌گذاری می‌کند و سلسله‌ی سلوکیه و اشکانیان را وارث خود می‌سازد.

اردشیر بابکان با تشکیل سلسله‌ی ساسانی جانشین اشکانیان می‌شود و قباد و انوشیروان، شوکت شاهنشاهی را از سر می‌گیرند و با دشمن خارجی زمان، یعنی امپراتوری روم دست و پنجه‌ها نرم می‌کنند، آخر الامر تخت و ایوانشان در برابر خورشید اسلام چون کاخ‌های برفی آب می‌شود.

خلفای اموی و عباسی دو‌یست سال بساط نخوت و ظلم در این کشور می‌گسترانند. پس از ضعف و زبونی خلفا، نوبت به ترک‌ها می‌رسد که نام و تاج از سلسله‌های محلی ایران می‌گیرند. چنگیز و مغول و تیمور پیدا می‌شوند؛ تاخت و تازها و کشتارها و سلطنت‌ها می‌کنند.

بیش از یکصد و پنجاه سال دولت ظاهراً ایرانی ولی ترک زبان عرب‌نژاد صفوی را داریم که مروج مذهب شیعی است و در برابر تجاوزهای ازبک و عثمانی ایستادگی می‌کند. سید و مرشدند، اما در عیاشی و سفاکی و خودکامگی سرآمد شاهان دیگر هستند و بالاخره با ننگ و ذلت، مغلوب یک مشت افغان می‌شوند. افغان و افشار و قاجار، شهرها و دهات و مردم مملکت را دست به دست می‌گردانند. سرگرم چپاول و جنگند و غافل از حریف نوظهور نیرنگ‌باز نیرومند، یا تمدن تجاوزگر مغرب زمین که بر عثمانی غالب شد و از شمال و جنوب و قسمت ترکستان و هندوستان و ایران سرازیر گردید؛ به عبارت دیگر، روس و انگلیس و فرانسه و قبل از آنها پرتغال.

ملت و مردم کجا هستند؟

در تاریخ ایران بازیگر اصلی، یعنی ملت را که قاعدتاً تاریخ به خاطر و به نام او باید نوشته شده باشد، کمتر روی صحنه می‌بینیم. ملت نقش فعال عمده‌ای در این درگیری‌ها ندارد. طبق ضرب‌المثل خودمانی، مرغی است که در عروسی و عزا سرش را می‌برند و روی پلو می‌گذارند.

وظیفه‌ای که از ملت و مردم خواسته می‌شود یا ادا می‌نماید، در دوران استبداد، خدمت و تملق در برابر پادشاهان و زورمندان است و در برابر مهاجمین، تمکین به اسارت و خیانت در سال‌های حمله و تصرف.

گاه‌گاه بعد از آنکه آب‌ها از آسیاب‌ها می‌ریزد، عنصر ایرانی و ملی به صورت منفعل (Passif) با فرهنگ و مذهب‌اش وارد کار شده، نقش تحلیلی بی‌سروصدا در جهت ملایم ساختن و مقیم کردن سلحشوران فاتح بازی می‌کند. بیگانه را تدریجاً به رنگ خودی درآورده، به نحوی وجودش را بر آنها تحمیل

می کند و یک نوع تبادل برقرار می شود. این همان جریانی است که از چنگیز وحشی غارتگر خونخوار کشورگشا و از نوه اش هولاکو خان، کسی مانند غازان خان مسلمان سنی کشوردار و بعد از او، برادرش، سلطان محمد خدابنده، شیعی مذهب ادب پرور پیدا می شود؛ و یا بنی عباس را به تخت خلافت رسانده، وزارت و دبیری آنها را در دست می گیرد و دربار عباسی را نسخه ای از دربار ساسانی می نماید.

سازگاری، بر اثر چند هزار سال شغل کشاورزی و زندگی در شرایط جغرافیایی فلات ایران زیر فشار دائم استبداد، خوی بارز ایرانی شده است و خاصیت آدم سازگار یا هر موجود سازگار، سازش دادن خصم با خود، رمز بقای او می باشد.

اصولاً برای ملت فرق نمی کند که قباد ساسانی ایرانی به او پادشاهی کند یا محمود غزنوی ترک؛ زیرا که هر دو هدفشان تسلط و تمتع از ملک و ملت بود و برنامه شان، سروری و ستمگری. آنچه از شاهان می خواستند و نامش را عدالت می گذاشتند، دریافت دستمزد خدمت و اطاعت و کمتر آزار دیدن از ناحیه ی آنها و عمالشان بود.

این است که می بینیم، در القابی که روی سلاطین گذارده می شد یا نصایحی که وزرای خیراندیش می کردند، به کلمات داد گستری و عدالت پروری زیاد برمی خوریم و شاعر ملی این معنی را با زیبایی ساده ای در شعر خود بیان می کند، آنجا که می گوید:

فریدون فرخ فرشته نبود	ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکویی	تو داد و دهش کن فریدون تویی

و آن پیرزن ستمدیده از پلیس سلطان ترک، دست به دامن خود او می شود:

پیرزنی را ستمی در گرفت	دست زد و دامن سنجر گرفت
کای ملک آزرم تو کم دیده ام	و ز تو همه ساله ستم دیده ام
شحنه ی مست آمده در کوی من	زد لگدی چند فرا روی من
بی گنه از خانه بروم کشید	موی کشان بر سر کویم کشید
خانه من جست که خونی کجاست	ای شه از این بیش زبونی چراست؟

حالت تعادلی که مابین ملت و استیلا فراهم می شد، در اثر آن بود که متجاوزان پس از حمله و کشتار اول، همین قدر که تخت و تاج را تصرف و شهر و دیار را تملک

کرده، اموال و دهات را به لشکریان و کسانشان تقسیم می کردند، خواهان چیزی جز دریافت نیاز و تملق و بهره مند شدن از عیش و آسایش نبودند و این منظور با مختصر بخشش از غنائم غارت شده به نوکرها و شاعرها، با راحت گذاردن رعیت در زندگی روستایی خود و احیاناً به رنگ محیط درآمدن، به منظور عدالت پرورشیدن و عنوان دانش پرور گرفتن، تأمین می شد.

البته در گوشه و کنار تاریخ طولانی کشور پهناور ما، نارضایتی ها و سروصداهایی هم رخ داده است که بعدها به اقتضای نظریات و تبلیغات، مصلحت دیده اند نام نهضت های عقیدتی و قیام ملی یا انقلاب های طبقاتی روی آنها بگذارند، از قبیل: شورش کاوه آهنگر که افسانه‌ی دلپذیر شاهنامه است؛ تازه آن هم به نفع فریدون و همان شاهان تمام می شود و دوباره مردم از صحنه کنار می روند.

مزدک در برابر فشار بی حد ساسانیان قیام می کند و قباد دعوت او را می پذیرد تا به دست پیروان مزدک، ملاکین و اعیان و مؤبدان را که رقیبان شاهند بتواند از میان بردارد. سپس انوشیروان دادگر (!) که صاحب املاک و شهرها می شود و پایه های تخت استبدادی را استوار می سازد، مزدک و مزدکیان را - که می گویند ۱۲ هزار نفر بودند - قتل عام می کند.

بابک علیه حکومت عباسی در آذربایجان قیام نموده، سپاهیان مأمون و معتصم را مشغول می دارد تا بالاخره با خیانت افشین، دستگیر و به بغداد فرستاده می شود و در آنجا به وسیله معتصم به بدترین وضع به قتل می رسد.

سربداران تنها گروهی از مردم هستند که علیه ایلخانیان مغول قیام کردند و موفق شدند حدود پنجاه سال (۷۳۷ تا ۷۸۷ ه.ق) در قسمتی از خراسان (سبزوار) امارت یابند و بالاخره به دست امیر تیمور گورکانی از میان رفتند. این امر به نام شیعه قیام کردند و پیش از صفویه دولت محدود شیعی به وجود آوردند و مرید و مرادی در میانشان رواج داشت و گویا بدین وسیله از مردم جدا نشدند.

اما این قیام ها تا آنجا که واقعیت دارد - بجز حالت استثنایی سربداران - هیچ گاه گسترش ملی و مقیاس مملکتی نداشته و به دنبال هدف های ایدئولوژیک آزادی خواهی و استقلال نیز نبوده است. بلکه محدود به جنبه‌ی ملی بوده و درگیری ها روی تعصبات و رقابت های خانوادگی یا تضاد منافع قوم و قبیله ای رخ می داده است که نظایر آنها همه وقت و در همه جا دیده می شود.

خوشبختانه سایه فسادپرور نظام استبدادی شاهنشاهی هنوز نتوانسته بود نفوذ چندانی به داخل محلات و دهات و خانواده‌ها بنماید و بنابراین وحدت طبیعی و اشتراک کافی در واحدهای اجتماعی کوچک ایران وجود داشت و در آن سطح و مقیاس، موجب مقاومت‌ها و حرکتهایی می‌شد.

در هر حال، در روند کلی تاریخ گذاشته ایران و در تعیین سرنوشت مملکت، حرکات جسته و گریخته‌ی توده‌های پراکنده، در ورای منطقه‌ی عملی سلاطین زورمند و مهاجمان غارتگر نقش چندانی نداشته، نه ستمگری را از تخت سرنگون کرده است و نه دشمن خارجی‌ای را پشت دروازه‌ها بیچاره نموده است.

اصولاً ملیت و ایرانیت و وطن‌پرستی تا این اواخر که به تقلید و ترجمه از فرنگی‌ها میان ما متداول شد، ریشه و مفهومی در فرهنگ ما نداشته است. به دلیل آنکه غیر از شاهنامه فردوسی که در آن از ایران و ایرانی نام برده می‌شود، شما در گفتار هیچ‌یک از بزرگان معروف و محبوب ادبیات فارسی، چون سعدی، حافظ، مولوی، ناصر خسرو، باباطاهر، خاقانی و غیره، لغات و معانی نظیر ملت، میهن، ایرانیت و حتی دولت را نمی‌بینید.

طبیعی هم هست که چنین باشد؛ تجمع مردم یک کشور به دور دولت و حکومت، علیه مهاجم بیگانه وقتی به وقوع می‌پیوندد و دم از ملک و ملت زده می‌شود که مردم آن سرزمین اولاً، وحدت و الفت و رضایتی از هموطنی و همزیستی با یکدیگر داشته باشند و ثانیاً، امنیت و آزادی و استقلال را قبلاً احساس کرده باشند که در صدد حفظ و دفاع از آنها برآیند. در نظام‌های استبدادی اگر مردم آگاهی و احساس و امکانی پیدا کنند، اولین فریاد اتحادشان علیه نظام حاکم مستبد می‌تواند باشد.

دشمنان غربی جدید

در بحث بازیگران تاریخ ۲۵۰۰ ساله، پس از اشاره به افغان و قاجار، اشاره به دشمن نیرومند تجاوزگر نوظهوری کردیم که همان تمدن و تسلط غربی است و از زمان صفویه با برچسب مسیحیت، به آنها و خاک‌های ایران رخنه نموده بود.

از دشمن تازه در دیپلماسی و ادبیات زمان قاجاریه تا اوایل رضاشاه با عناوین مختلف (مانند: فرنگی‌ها، همسایگان شمال و جنوب، سیاست خارجی و غیره) نام برده می‌شود. بعدها عنوان تبلیغاتی اختراعی لنین که «استعمار» باشد و شوروی کمونیست برای کوبیدن دشمنان غربی و رقبای خود به کار می‌برد، وارد زبان حزبی

و مبارزات سیاسی ما گردیده، که اخیراً به غلط مقبولیت نسبتاً عام پیدا کرده است. در اینجا برای آنکه نام گذاری صحیح و جامع روی دو بازیگر یگانه‌تاز، یا حداقل اصلی صحنه‌ی کشور خودمان کرده باشیم - که شامل گذشته و حال و آینده باشد - دو عنوان استبداد و استیلا را - که مخفف استبداد سلطنتی و استیلا‌ی خارجی است - اتخاذ و پیشنهاد می‌نماییم.

استبداد، وجه مشترک دولت‌های سلاطین به تخت نشسته و امرای حاکم محلی و مهاجم، اعم از قوی و ضعیف یا بد و احیاناً خوب و اسماً عادل آنهاست. استیلا نیز برای دشمنان مهاجم است که از مرزهای خارج کشور یا ایالات و شهرها حمله می‌کرده‌اند، اعم از مواقعی که چشم طمع و قصد تمتع از اراضی و اموال و افراد ما داشته‌اند و چه بعد از توفیق و تسلط. این عنوان می‌تواند در مورد اسکندر و هارون و چنگیز و اشرف و همچنین در مورد روس و انگلیس یا آمریکا و شوروی صادق باشد.

عکس‌العمل یا اصطلاح ضد استبداد، آزادی است و آنچه ضد استیلا می‌شود، استقلال است؛ یعنی آنچه را که ملت خواهان است با توجه به استیلا‌ی خارجی، استقلال می‌نامد و با توجه به مالک‌الرقاب‌ی و تعدی و ستمگری عمال و شخص پادشاهان یا دولت‌های استبدادی، آزادی گفته می‌شود.

* * *

استیلا‌ی مسیحیت متمدن

با پیدایش دشمنان غربی جدید، در تاریخ و سرنوشت ایران تغییر کلی حاصل می‌شود. دیگر با تاخت و تازهای همسایه‌های شمال و غرب نوع گذشته از ناحیه‌ی قبایل و اقوامی که معمولاً از نظر فرهنگی، پایین‌تر از ما بودند - به‌استثنای یونان، از جهت فکری و هنری، و اعراب، از جهت آیین توحیدی - و به قصد تصرف آب و خاک و توطن و تملک مستقیم می‌آمدند، روبرو نیستیم. در این دوران اقوام و دولت‌هایی به ایران نظر می‌اندازند که از ما متمدن‌تر، پیشرفته‌تر، مسلح‌تر و از جهات عدیده‌ای - لااقل خارج از عرفان و اصول مذهب - برتر هستند.

قصد اینها بیشتر بسط نفوذ و احراز پایگاه‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی در رقابت‌های خودشان و برنامه‌های تسلط جهانی است؛ البته قصدشان خالی از طمع‌ورزی و استفاده‌ها و امتیازات اقتصادی نیست.

تفاوت متجاوزان جدید با قبلی‌ها که ناچار روابط متقابل و مراوده‌هایی نیز فی‌مابین برقرار می‌شود، در این است که استیلای نوین تنها گیرنده و برنده نبوده، قهراً و طبعاً چیزهایی از آنچه دارد می‌آورد و می‌دهد؛ کالاهای مصرفی و مصنوعات و تولیداتی که از آنها می‌خریم، آداب و شیوه‌های زندگی که اقتباس می‌کنیم و مخصوصاً یک سلسله علوم و فنون و افکار همراه با فرهنگ و فلسفه و تمدن جدید. نمی‌توان انکار کرد- و مثل روز روشن است- که ایران و سایر ملل مسلمان خاورمیانه که در تماس با این دشمن، تحت تحمیل‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی‌شان قرار گرفتند، به صورت وسیع تحت تأثیر و تعلیم، محصولات خوب تمدنشان نیز واقع شدند و همین تأثیر و تعلیم موجب دگرگونی‌های شدید در آداب و عقاید و افکار و مقدمه و منشأ انقلابات عمده‌ای گردید.

باید تصدیق کرد کسانی که پرچم‌های ضد غربی و ضد استعماری به رنگ‌های سیاه و سبز و سرخ به‌دوش گرفته، به بیگانگان نفرین و نفرت می‌فرستند و به استعمار مشت‌های گره‌خورده نشان می‌دهند، مستقیم و غیرمستقیم در مکتب‌های غرب و پای کتاب و درس اساتید غرب پرورش یافته‌اند.

اگر تخطئه و متهم به‌غرب‌زدگی یا استعمارگرایی نشویم، باید بگوییم که استقلال‌طلبی، احساس ملیت، تعصب ملی، آزادی‌خواهی، برابری‌طلبی، مترقی‌بودن و انقلابی‌شدن را تماماً از آنها گرفته‌ایم؛ از طریق مثبت، یعنی توجه، تعلیم، تقلید و تأسی، یا از طریق منفی، پس از احساس خطر و از دست دادن آنچه داشتیم و قدرش را نمی‌دانستیم، یا تحریک آرزوهای تازه و هوس نسبت به آنچه نداشتیم.

حتی در زمینه‌ی مذهب خودمان هم دین زیاد به غربی‌ها داریم، چه از جهت احیای علاقه دینی در رفع آلودگی‌ها و خرافات، و چه از جهت تلخیص عقاید در بازگشت به اسلام اصیل. هم مستشرقینی که پیغمبر و آیین ما را روی جهل یا غرض به بدی نمایش می‌دادند غیرت دینی و قدرت دفاع از حق را در ما بیدار کردند و هم مستشرقین و محققینی که با کنجکاوی و انصاف و حقیقت‌جویی، ایمانمان را به مصداق «الْفُضْلُ مَا شَهِدَ بِهِ الْأَعْدَاءُ»^۱ تقویت کردند و افق‌های ناشناخته‌ی فراوان از قرآن و سنت و امت به روی ما باز کرده، راه‌های جدید تفحص و تتبع را نشان دادند. اگر مستعمره شدن هندوستان و آفریقا و قسمتی از آسیا و استیلای بر ایران و افغان و

۱. ضرب‌المثل عربی: فضل و برتری آن است که دشمن به آن اعتراف کند.

چین و ژاپن به دست اروپایی‌ها صورت گرفته است، استقلال هندوستان و بیداری و تشکیل دولت‌های آزاد مستعمرات آفریقایی و آسیایی و قیام‌های گوناگون دنیا، حتی انقلاب مائو نیز، عکس‌العمل‌های تعلیمی یا طبیعی همان حکومت‌ها یا حاصل رقابت‌ها و تضادهای ما بین آنهاست.

ورود ملت به صحنه سیاست

برگردیم به ملت خودمان و به مسئله ملیت با متعلقات و تبعات مربوطه از ناسیونالیسم تا مارکسیسم. گفتیم که برخورد با استیلای جدید به ما درس ملت و ملیت داد و بعد از رخنه‌ی سیاست‌های اروپایی بود که مشرق‌زمین با چنین اصطلاحات و احساسات آشنا شد و در ایران، ملت برای ایفای نقش سوم از طریق منازعه با استبداد و استیلا، پا به صحنه‌ی تاریخ گذاشت.

نقش مفید و ضعیف ملت و مردم در سابق - صرف نظر از تملق و خدمت به درگاه استبداد و اسارت و احیاناً خیانت به بیگانگان - وقتی ظاهر می‌شد که دشمن استیلاگر تبدیل شده به استبداد جبار، از قدرت و شدت افتاده و به سستی و ملایمت گرایش پیدا کرده بود. مخصوصاً در دوران‌های فترت که در مواجهه‌ی استیلای خارجی با استبداد داخلی یا در تعارض مابین استبداد و استیلاهای داخلی، فشار روی ملت تخفیف می‌یافت و حالت تعادلی برقرار می‌شد، فرصت‌های مساعدی برای بروز و ظهور افکار و پیدایش ابتکارات در ادب و علوم و فلسفه و افکار پدیدار می‌گشت. مثلاً از اواسط قرن سوم هجری به بعد بر اثر بروز ضعف شدید در دستگاه خلافت عباسی که تجزیه‌ی ممالک اسلامی آغاز گشت، در مغرب و مصر و موصل و حلب و شام، دولت‌های مستقل به وجود آمد و در شرق اسلامی، حکومت‌های متفرق:

- طاهری (۲۵۹ - ۲۰۵ ه.ق)،
- صفاری (۳۹۳ - ۲۵۴ ه.ق)،
- سامانی (۳۸۹ - ۲۶۶ ه.ق)،
- آل زیار (۴۳۴ - ۳۱۶ ه.ق)،
- آل بویه (۴۴۷ - ۳۴۴ ه.ق)،
- آل افراسیاب (۳۸۹ ه.ق به بعد)،
- غزنوی (۵۷۹ - ۳۶۶ ه.ق)،

ظاهر شدند؛ دانشمندان و نویسندگان و شعرای فراوان به فعالیت درآمدند و آثار

گران‌بهایی به یادگار گذاردند.

مورخان، قرن چهارم و نیمه‌ی اول قرن پنجم هجری را عصرِ طلاییِ تمدن اسلامی ایران نامیده‌اند. دانشمندان علوم عقلی و نقلی (شرعی و ادبی) این دوره عبارتند از:

○ محمدبن زکریای رازی، فیلسوف و طبیب و عالم در طبیعیات در ری، م. ۳۱۳ ه.ق

○ ابوزید بلخی، متکلم و فیلسوف خراسان، م. ۳۲۲ ه.ق

○ شهید بلخی، فیلسوف و متکلم و شاعر، م. ۳۲۵ ه.ق

○ ابونصر فارابی، فیلسوف ماوراءالنهر، م. ۳۳۹ ه.ق

○ ابوسلیمان منطقی، فیلسوف و منطقی، م. بعد از سال ۳۹۱ ه.ق

○ ابن مسکویه، حکیم و نویسنده، م. بعد از سال ۴۲۱ ه.ق

○ ابن سینا، فیلسوف و طبیب و نویسنده و شاعر و وزیر و خاتم حکمای شرق، م. ۴۲۸ ه.ق

○ اخوان الصفا، طبقه‌ای از حکمای ایرانی و دیندار و سیاستمدار در قرن چهارم که در خفا کار می‌کردند

○ ابوالوفای بوزجانی، ریاضی‌دان (۳۸۷ - ۳۲۸ ه.ق)

○ ابوالفتح اصفهانی، ریاضی‌دان (قرن چهارم ه.ق)

○ ابوجعفر خازن خراسانی، ریاضی‌دان (متوفی در اواسط قرن چهارم ه.ق)

○ ابوسهل کوهی، از جبال طبرستان، منجم و ریاضی‌دان (قرن چهارم ه.ق)

○ ابوسعید سنجری، منجم و ریاضی‌دان بزرگ و مشهور قرن چهارم ه.ق

○ ابوالعباس سرخسی، از منجمان و اطبای قرن چهارم متوفی به سال ۳۴۶ ه.ق

○ ابوریحان بیرونی، بزرگ‌ترین عالم ریاضی آخر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، م. ۴۴۰ ه.ق

از اجلّه‌ی اطبای قرن چهارم:

○ ابوالحسن طبری،

○ ابومنصور قمری بخاری،

○ علی بن عباس مجوسی اهوازی،

○ ابوسهل مسیحی جرجانی،

○ ابوعلی سینا.

در داروشناسی، کیمیا (شیمی) و جغرافیا نیز دانشمندان فراوانی هستند.
در علوم ادبی که تعدادشان بی شمار است، از همه مشهورتر:

- جوهری فارابی،
- ابوسعید سیرافی،
- صاحب بن عبّاد،
- ابو عمرو زوزنی،
- و عبدالقاهر جرجانی

را باید ذکر کرد.

از شاعران مشهور:

- رودکی (م. ۳۲۹ ه.ق.)،
- شهید بلخی (م. ۳۲۵ ه.ق.)،
- دقیقی (م. بین ۳۶۵ و ۳۷۰ ه.ق.)،
- فردوسی (م. بعد از ۴۰۰ ه.ق.)
- ابوالهثیم جرجانی (اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم ه.ق.)
- فرخی،
- عنصری،
- منوچهری،
- ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ ه.ق.).

مخصوصاً در قرن‌های پنجم و ششم که سلجوقیان در کشور مستقر شدند و منطقه‌ی بزرگی از جهان آن روز (از ماوراءالنهر تا روم شرقی) را زیر فرمان داشتند، تعارض افکار بیشتر می‌شود و از این تعارض‌ها و اختلافات نتایج علمی درخشانی به دست می‌آید.

در آخر قرن پنجم، غزالی، ناصر خسرو، اسماعیلیه، نظامی و دانشمندان بزرگ دیگری می‌زیسته‌اند که فارغ از جنگ و ستیزهای نظامی و استیلا و استبداد، در پیشرفت علوم و افکار کوشیده‌اند. و سعدی هم در دوران پلنگی و گرگی مغول از ایران بیرون می‌رود و چون باز می‌گردد در کنار اتابکان فارس، ابوبکر سعدبن زنگی رحل اقامت می‌افکند که به قیمت مقاومت نکردن و دو دستی تقدیم کردن و بخشیدن فارس به مغول، مردم فارس و دانشمندان پناه بسته به آنجا را از تیغ تاتار حفظ کرد

و مولوی هم به بغداد و قونیه می‌رود. از آن روز به بعد به علت گرفتاری‌های مردم، در بیشتر زدوخوردهای محلی و منطقه‌ای، دانشمند و حتی شاعر برجسته‌ای نداریم؛ تا اینکه در دوران صفویه به علت تمرکز حکومت و برقراری آتش‌بس میان استبداد و استیلا، در زمان شاه عباس، فیلسوفانی چون میرداماد و ملاصدرا پیدا می‌شوند.

در عصر جدید غیر از مسئله‌ی حفظ جان و نان و مال و مختصری مایملک فرهنگی و مذهبی (که در سایه‌ی استبداد نیز تا حدودی تأمین می‌شده است) مسئله‌ی اضافی و پدیده‌ی تازه‌ای برای ملت پیش می‌آید. نظر به اینکه مردم سنت و مذهب را نیز از ناحیه‌ی استیلا، با ورود و نفوذ اروپایی اجنبی و «کافر» در خطر می‌دیدند، به حرکت درمی‌آمدند و این حرکت چون در اثر همدستی یا پناه بردن و اطاعت حکومت از اجنبی با مخالفت و ممانعت دولت مواجه می‌گردید، حاصلش این می‌شد که ملت برای اولین بار در تاریخ کشور در برابر استبداد نیز سرسختی و نفرت نشان دهد و در برابر خود، صف متّحد استیلا و استبداد را مجسم ببیند.

چنین بود وضع قشرهای قدیمی و متدین و احیاناً مرتجع که اکثریت ملت را تشکیل می‌دادند. از طرف دیگر، قشرهای درس‌خوانده و متجدد شده‌ای نیز که دلبستگی و تعصبشان نسبت به سنت و مذهب، ضعیف و احیاناً منفی بود، چون از راه تعلیم یا تلقین، نسبت به ملیت و استقلال و آزادی حساسیت و علاقه پیدا کرده بودند، این دسته‌ی اقلیت ولی مؤثر نیز، در برابر استیلا و استبداد موضع مخالف گرفته و به لحاظ دشمن، با دسته‌ی اول اشتراک نظر پیدا می‌کردند.

پدیده‌ی مهم قرون جدید که باید پایه‌ی تجزیه و تحلیل و برنامه‌ریزی مبارزه‌ی ملی باشد، در اینجا است: اتکای متقابل استبداد و استیلا از یک طرف، و احیاء و ارتباط ملیت و مذهب از طرف دیگر.

پدیده‌ی دیگر و مسئله‌ی تازه‌ای که به لحاظ کشاندن ملت به صحنه‌ی سیاست و موضع‌گیری آنها در برابر استبداد در دوران استیلائی جدید حائز اهمیت و شایان توجه و تحلیل می‌باشد، این است که برخلاف شعار عاریتی «استعمار» که در مبارزات بعدی ایرانیان به پیروی از تلقین لنینی و تبلیغات شوروی اتخاذ گردید، استعمار که به معنای مستعمره‌گیری، ترجمه کُلیالیسم و کُلیزاسیون است، برای ایران وجود نداشته است. مصالح سیاسی همسایگان غربی و شرایط بین‌المللی اقتضا می‌کرده و می‌کند که ایران مستقل بماند و مستعمره نشود.

انگلیسی‌ها، ایران را به عنوان حریم امنیت مستعمره‌ی پر برکت هندوستان در برابر تجاوز رقیبان اروپایی می‌خواستند و کمک کردند که پرتغالی‌ها جزایر و بنادر خلیج فارس را هر چه زودتر تخلیه نمایند.

روس‌ها که ترکستان و قفقاز و سیبری، سیرشان کرده بود ترجیح می‌دادند همسایه شاخ به شاخ انگلیسی‌ها نشوند.

فرانسه و آلمان نیز که بعد از آنها به فکر استعمار افتاده بودند، نظرشان به آفریقا و آسیای دور و جلوگیری از توسعه‌ی بیشتر روس و انگلیس در آسیای میانه بوده، به نفوذ فرهنگی و اقتصادی در ایران اکتفا می‌کردند.

موقعی که نوبت به آمریکا رسید، استعمار اصلاً منتفی شده و به صورت دیگری درآمده بود.

هدف استیلای قدیم، یعنی امثال اسکندر و چنگیز و اشرف، سر و تاج شاهان ایران و استقلال مملکت بود و دشمن استبداد حاکم می‌شدند. ملت هم - همان‌طور که در زیر عنوان «ملت و مردم کجا هستند» گفته شد - دیر یا زود به نحوی با استیلای تبدیل شده به استبداد کنار می‌آمد و تعادلی در کشور برقرار می‌گردید.

اما استیلای جدید که در پی پایگاه نظامی و امتیازات اقتصادی و سیاسی است، چیزی که از دولت‌های مستقل ما می‌خواهد، آزاد گذاشتن و بلکه تضمین کردن راه‌یابی او به آنچه مایل است، می‌باشد. در مقابل به عنوان دستمزد و پاداش، حاضر است و بلکه می‌خواهد دولت مستقل مأمور، آزادی کامل در دزدی و چپاول از بیت‌المال داشته و برای این کار به قدر کافی مقتدر باشد. وضعی که در چین چیان‌کای چک و ویتنام لون نول و غیره می‌بینیم.

به این ترتیب در استیلای غربی جدید، دولت استبداد، نقش شریک دزد و رفیق قافله را پیدا می‌کند. از یک طرف، پیوند طبیعی و همکاری صمیمانه مابین استیلا و استبداد برقرار می‌گردد، و از طرف دیگر ملت، استبداد را به عنوان مسئول و مقصود اصلی و دشمن مقدم در برابر خود می‌بیند، بدون آنکه دیگر تفاهم و تعادل سابق با استبداد امکان‌پذیر باشد.

محرک اصلی و رهبری بر عهده‌ی مذهب و روحانیت

موقعی احساسات و علاقه و افکار فوق می‌توانست از دایره‌ی دل به زبان و از زبان به جوارح سرازیر شود و منتهی به حرکت و عمل و موفقیت گردد که در ارکان جبهه‌ی

خصم، یعنی اتحاد استبداد و استیلا، رخوت و فطوری رخ نماید. به این ترتیب که یکی از آنها ضعیف و از صحنه غایب شود و یا آنکه تعارض مابین آن دو یا در داخل هر یک از آن دو رخ دهد.

محور اساسی و شرط لازم برای پیروزی مبارزات ملی ایران در قضیه فوق است. آنکه سیاست دفاعی و حفاظت استقلال ایران در قرون اخیر مبتنی بر استفاده از اختلاف و رقابت سیاست‌های خارجی بوده است. مثلاً دوران‌هایی که عنصر ملّی نمی‌توانست عرض اندام نماید و خاموش بود:

۱- در زمان کورش، شاپور، انوشیروان، شاه عباس و نادر؛ یعنی اقتدار کامل استبداد و عدم مزاحمت یا مغلوب بودن استیلا.

۲- در حمله‌ی اسکندر، خلافت بنی‌امیه، و هجوم‌های چنگیز و تیمور؛ استیلا مسلط و پیروز بود و استبداد شکست خورده و منکوب.

۳- در سلطنت محمدرضاشاه و رضاشاه که همبستگی مابین استبداد و استیلا وجود داشت.

بالعکس در دوران‌های ملوک‌الطوایفی و رقابت‌های داخلی، مدعیان سلطنت از قبیل غزنویان علیه سامانیان و سلجوقیان علیه غزنویان و خوارزمشاهیان علیه سلجوقیان، فرصت‌هایی برای حرکت و ابراز وجود ملت پیش می‌آمد. یا در قرون اخیر مزاحمت‌هایی که ناپلئون می‌خواست برای انگلستان در سر راه هندوستان به‌وجود آورد، یا رقابت‌های روس و انگلیس و سپس آمریکا در سال‌های جنگ بین‌الملل و بین دو جنگ.

اولین حرکت ملی و انقلابی ایران

ورود آشکار ملت به میدان، در واقع از زمان ناصرالدین شاه قاجار شروع شد و تجلّی آن همان طور که غالب مورخان و تجزیه و تحلیل‌کنندگان مبارزات ایران گفته‌اند، در نهضت تنباکو یا فتوای معروف میرزای شیرازی بنا به توصیه‌ی سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود.

البته درافتادن و درگیری ایران با طمع و تجاوز خارجی را که از زمان شاه عباس با پرتغالی‌ها به کمک انگلیسی‌ها و سپس با خود انگلیسی‌ها شروع گردیده بود، تظاهر دولتی و تا حدودی ملّی آن را در سلطنت محمدشاه، در منشآت قائم مقام فراهانی و در فتح هرات به دست عباس میرزا پسر فتحعلی‌شاه مشاهده می‌نماییم. درگیری و

معارضه‌ای که صورت کامل‌تر آن به دست میرزا تقی‌خان امیر کبیر انجام می‌گردد و منجر به تبعید و شهادت امیر کبیر در اثر دسیسه‌های مشترک استبداد و استیلا می‌شود.



شادروان میرزا تقی‌خان امیر نظام سپس امیر کبیر صدراعظم ناصرالدین شاه

نهضت تنباکو و جریانات بعدی قضایا را تا منتهی شدن به انقلاب مشروطیت می‌توان به‌عنوان تابلوی کامل و گویایی از پدیده‌ی فوق‌الذکر (یعنی مقابله‌ی ملیت و مذهب در برابر استبداد و استیلا) مطالعه نمود و کیفیت شرایط پیروزی مبارزات ملی را استنباط کرد. در زیر فهرست‌وار مراحل مختلف جریان را از نظر می‌گذرانیم:

۱- ناصرالدین شاه در عین حمایت از تشیع و اقامه‌ی روضه‌خوانی، با سفرهای مکرر خود به فرنگستان، پوشیدن لباس فرنگی و کراوات یا فکل زدن، آوردن طیب خارجی و متخصص و معلم، وجهه‌ی دینی خود را رفته رفته در روحانیت و قشر مقدس تضعیف می‌کند. تفرعن و درشتی‌های زیاده از حد، افراط در عیاشی‌های درباری و عکس‌العمل‌های شدید در برابر قانون و آزادی، او را در نظر متجددین و پیشروان آزادی‌خواهی به عنوان مظهر استبداد و ارتجاع جلوه‌گر می‌نماید.



ناصرالدین شاه ، اندک زمانی پیش از کشته شدن

۲- دو قدرت استعماری روس و انگلیس نهایت رقابت را در صحنه‌ی ایران با هم دارند و هر کدام به نحوی از طریق نفوذ در اندرون سلطنتی و در صدراعظم و وزرا و گرفتن امتیازات مختلف تجاری و بانکی، در صدد باز کردن جای پا برای خود هستند و یک کمپانی انگلیسی به نام «رژی» امتیاز و انحصار توتون و تنباکو را می‌گیرد.

۳- روحانیت متقدم (نجف) و متجدد (سیدجمال‌الدین اسدآبادی) به خشم درآمده‌اند. آن فتوای بزرگ تحریم، صادر و چندی بعد ناصرالدین شاه با گلوله‌ی میرزا رضا کرمانی، تربیت شده‌ی سیدجمال‌الدین اسدآبادی و عضو جنبش‌های آزادی‌خواهی ایرانیان اسلامبول، کشته می‌شود.



میرزا محمد رضا کرمانی کشته‌ی ناصرالدین شاه
در آغاز زندانی و شکنجه شدن، به فرمان نایب السلطنه

ملت ایران چه باید بکند. _____ ۳۵۹

۴- مظفرالدین شاه، بی‌عرضه‌ترین پادشاه قاجاری، جانشین پدر می‌شود؛ مرتب به اروپا کشیده می‌شود، قرضه‌ها می‌گیرد و به روس‌ها میدان می‌دهد. دربار و دولت تحت حمایت و نفوذ روس‌هاست و انگلیسی‌ها بسیار ناراضی هستند.



مظفرالدین شاه قاجار



دومین مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا و انگلستان،
عکس با ملکه و شاه انگلستان و همراهان خود

۵- بی‌شخصیتی و خیانت‌های پی‌درپی صدراعظم‌ها، اقتدار عین‌الدوله توأم با بی‌رحمی و بی‌تدبیری و مخصوصاً کتک زدن طلبه‌های مدرسه صدر به دست نوکران او، مقارن با عمل تحریک‌کننده‌ی موسیو نوز بلژیکی، مستشار گمرگ - که در یک مجلس بزم با فرنگی‌ها و خانم‌های آنها، عمامه و لباس آخوندی به تن می‌کند - تمام اینها، عصبانیت و غیرت مردم و مخصوصاً مقدس‌ها و روحانیت را سخت به جوش می‌آورد.



موسیو نوز خزانه‌دار بلژیکی با موسیو پریم معاونش در رخت آخوندی و غلیبان کشی

۶- توده‌ی متدین بازار و کسبه و محلات علیه دولت به صدا و به حرکت درمی‌آیند. خواسته و شعار اولیه‌ی مردم، عدالت و عدالتخانه است ولی هم‌دردی و هم‌صدایی ترقی‌خواهان و آزادی‌خواهان ملی و انقلابی دامنه‌ی خواسته‌ها را وسعت داده، به مشروطیت می‌کشاند؛ با شعار سه‌جمله‌ای انقلاب کبیر فرانسه و فراماسونری، یعنی: «حریت، مساوات، اخوت».

۷- انگلیسی‌ها برای طرد روس‌ها که دربار را در اختیار گرفته‌اند جنبش مشروطیت را حمایت می‌کنند. سفارت انگلیس پناهگاه مشروطه‌خواهان و مانند حضرت عبدالعظیم و اماکن مقدسه، تحصن‌گاه می‌شود.

ملت ایران چه باید بکند _____ ۳۶۱

۸- روزنامه‌ها و شبنامه‌ها از خارج و داخل و از انجمن‌ها پخش می‌شود. منابر و مساجد، بلندگویان انقلاب مشروطیت می‌شوند. مردم در دو دسته‌ی مشروطه و مستبد، از ملّا و طلبه و تاجر و کسبه گرفته تا کلاه نم‌دی و فکلی، همه سرگرم بحث و دعوا هستند. نیروهای داوطلبِ تفنگ به دوشِ مجاهدین، با قطارهای فشنگ چپ و راست به راه می‌افتند... مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضا می‌کند! ماده‌تاریخ آن - که «عدل مظفر» است - پیش از قانون اساسی و سر و صداهای دیگر، معرفّ خواسته‌ی اصلی مردم و اعطاکننده و اجراکننده‌ی آن به‌زعم ملت می‌باشد.



محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز احضار شده به تهران می‌آید

۹- انقلاب، کاملاً نیم بند است. محمد علی میرزا که اصولاً قلدرتر از پدر است و روس‌ها که رودست خورده‌اند با محکم کردن عقد اتحاد خود و استفاده از نارسایی

و ناپختگی مبارزه و برای ضعیف ساختن جبهه ملت و مذهب، تفرقه‌ی مشروعه را در برابر مشروطه علم می‌نمایند. مبارزه جدی می‌شود و جان می‌گیرد. برای تحکیم جبهه از یک طرف، متمم قانون اساسی که تکیه و تأکید بر اصول اسلام دارد نوشته می‌شود و از طرف دیگر توده‌ی عمیق ملت، آن هم نه تنها در تهران بلکه در ایالات و ایلات چون آذربایجان و گیلان و بختیاری، خالصانه وارد کارزار می‌شوند. سرنوشت انقلاب مشروطیت ایران مانند سایر انقلاب‌ها و مکاتب اصیل دنیا، بالاخره در میدان جنگ با دادن قربانیان فراوان تعیین می‌گردد؛ ملت ایران به مشروطه‌اش می‌رسد.



آزادی خواهان دلاور تبریز به یاری مجلس برخاسته‌اند.
(به سرکردگی ستارخان، و باقرخان با لباس سفید در سمت راست او)



پیش آهنگان سپاه بختیاری به سوی قم رهسپار و بدانجا رسیده یا خواهند رسید



انجمن شورای ملی در رشت، سپهدار چهارمین تن در رده نشسته
با علما و اعیان و چند نفر مجاهد دیده می شود



در اولین روز شاهی
احمدشاه قاجار در شعبان ۱۳۱۴ قمری به دنیا آمد، در ۱۸ ژوئیه ۱۹۰۹ برابر با ۱۲۸۸ خورشیدی به
شاهی رسید و در شعبان ۱۳۳۲ قمری تاج‌گزاری کرد



پس از جدایی از پدر و مادر

۱۰- تهران، با حرکت مجاهدین تبریز و رسیدن قوای گیلان و بختیاری، فتح و
محمدعلی شاه فراری و به روس‌ها پناهنده می شود. احمدشاه اولین پادشاه مشروطه به

تخت می‌نشیند. ملی‌ترین انتخاب مجلس دوران مشروطیت انجام می‌گیرد. مشیرالدوله‌ها، نصرالملک‌ها و حتی فرمانفرماها که هم از پیشقدمان یا پیوستگان به آزادی خواهی بودند و هم در سیاست و اداره‌ی مملکت سابقه‌دار و صاحب صلاحیت شناخته شده‌اند، زمام ملت و دولت را به دست می‌گیرند و از همان روزهای بعد از اولین جشن مشروطیت، ستارخان‌ها و باقرخان‌ها خلع سلاح و طرد می‌شوند؛ و سپس حاجی آقاها و مشهدی‌ها و ملاها کنار می‌روند یا کنار زده می‌شوند...

مشروطیت سلطنتی احمدشاه و اولین آزمایش حکومت ملی در ایران

به‌طور کلی می‌توان گفت، احمدشاه مثل بسیاری از مردم آن روز ایران «مشروطیت را باور کرده» و به سوگند خود در احترام به قانون اساسی و عدم دخالت در قوای مقننه و قضائیه وفادار ماند. او، پادشاه خیانت‌کاری نبود. اما باید گفت که دوران سلطنت احمدشاه که اولین و آخرین حکومت در دوران مشروطیت ایران است از نابسامان‌ترین و خراب‌ترین دوران‌های تاریخ محسوب می‌شود. اولین و یگانه آزمایش عملی مشروطیت و آزادی و دموکراسی در ایران بسیار بد نتیجه داد. چرا چنین شد؟ اگر جواب جامع کوتاه خواسته باشید، باید گفت؛ برای اینکه:



احمدشاه همراه با سردار سپه

«ملت ایران نه آزادی را خواسته و نه خود را برای آن ساخته بود.»

* * *

البته یک سلسله تحولات عمده و ترقیاتی به ظهور پیوست یا شروع شد که غیرقابل انکار است:

۱- آشنا شدن مردم با مفاهیم جدیدی در قالب اجتماعی، از قبیل: آزادی، قانون، انتخابات، رأی اکثریت، مساوات، حق، وظیفه، دولت، ملت، سیاست، تمدن، تجدد، ترقی- و بعدها اجتماع، اقتصاد و انقلاب- و به طور کلی ذی نفع شدن مردم در امور مملکت و اجتماع.

۲- توجه به علوم و افکار جدید و تأسیس مدارس ملی و دولتی متوسطه و عالی و ابتدایی با برنامه‌های نوین.

۳- تأسیس ادارات و مؤسسات بر الگوی اروپایی و تأثیر تدریجی روح تشکیلاتی و نظام زندگی.

۴- تغییر روش خفیف در تجارت و صناعت و زراعت.

۵- پیدایش مؤسساتی از قبیل تلگراف، تلفن، بانک، واگن شهری، گمرک، پلیس و قشون که قبلاً وجود نداشت یا به صورت دیگر و مقیاس کوچکتر بود.

۶- مهم‌تر از همه آن که ملت بالاخره وارد به امور مملکت و سیاست شده، درگیر با مشکلات و مبارزات آن گردید. اما در عوض و به طور محسوس مملکت شاهد رواج نامنی، هرج و مرج، بی‌هدفی، بیکارگی و هوچی‌گری، فریب‌کاری و فساد، فقر و کساد، گرفتاری و خرابی و به طور کلی بی‌صاحب و سامانی گردید.

بعضی از حالات و کیفیات اخیر، قبلاً هم در دوران‌های استبداد با شدت و ضعف‌هایی وجود داشت ولی در آن روزگار، امید و انتظار و احساس مردم از این جهات نیز کمتر بود.

* * *

اگر خواسته باشیم شئون و جریان‌های مختلف را با تفصیل و تجربه بیشتر بررسی کرده باشیم، می‌توانیم ترتیب زیر را اتخاذ کنیم:

۱- مذهب و روحانیت

معتقدات اسلامی و عامل مذهب با آنکه محرک عمده مردم در انقلاب بود، پس از

استقرار مشروطیت نقشی به عهده نگرفت و بلکه راه قهر و قهقرا اختیار نمود. علت این است که روحانیت با دریافت و استنباطی که از جریان امور می‌کرد رفته‌رفته موضع بی‌طرفی و سپس منفی اتخاذ نمود.

علما بعد از شکست استبداد صغیر محمدعلی شاه که به تدوین متمم قانون اساسی پرداختند یک نوع حالت دفاعی به خود گرفتند و به تثبیت حاکمیت شرع و جلوگیری از انحراف قوانین و دولت‌ها از احکام اسلام اکتفا نمودند و با آنکه یک هیأت پنج نفری از علمای طراز اول به عنوان ناظر بر قوانین مجلس در متمم قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، هیچ‌گونه پافشاری عملی در اجرای آن نشان ندادند.

حقیقت قضیه این است، همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، آنچه ملت و روحانیت در روز اول می‌خواستند و به‌خاطر آن وارد معرکه شدند «عدالت» و کوتاه نمودن دست عمال دولت از تعدی و توهین بود. اصول آزادی و حاکمیت ملی را آن‌طور که عده معدودی به عنوان لیبرالیسم و دموکراسی از اروپا سوغات آورده بودند، نه درست درک کرده بودند و نه کسی عقیده و علاقه چندانی به آنها داشت.

انقلاب سیاسی مملکت توأم با انقلاب فکری و انتباه مذهبی نبود؛ بنابراین کمترین تغییر در روش و افکار و در اشتغالات روحانیت رخ نداد. درس و بحث حوزه‌های طلبگی به‌صورت قدیم تکرار می‌شد و مسائل و موعظه‌های مساجد و منابر برای مردم نیز از حدود عبادیات و تشریفات و احکام انفرادی خارج نمی‌رفت. ۳۰ تا ۴۰ سال باید طول بکشد تا جسته و گریخته، فکر علمی و روح اجتماعی در مباحث قرآنی و اسلامی وارد گردد و مسائلی از قبیل حکومت، اجتماع، اخلاق، اقتصاد، مبارزه با ظلم و فساد عمومی، در میان متدینین روشنفکر و به تبع آنها در زبان و قلم بعضی از روحانیون روشندل مطرح شود.

در اواخر سلطنت احمدشاه بود که ممانعت علیه جهل و خرافات و استبداد و توجه به تجدد علمی و دینی، با ظهور امثال خالصی‌زاده (اول کسی که فهمیدن قرآن و ترجمه آن را توصیه می‌کرد)، آقا سید ابوالحسن طالقانی و شریعت سنگلجی احیاء گردید و روحانیت به نحوی دوباره وارد سیاست و مبارزه شد.

اگر روحانیت شیعه که معلم و رهبر ملت بوده است به استقبال تمدن و علوم و فرهنگ و سیاست تازه وارد می‌رفت و آن را در پرتوی اسلام، تصفیه و تکمیل می‌کرد و تحویل مردم می‌داد، هم به‌مذهب و به‌ملت و مملکت خدمت بزرگ می‌نمود و هم

نقش و مقام خود را متدرجاً از دست نمی‌داد.

در مورد روحانیت شیعه یا رهبری مذهب در ایران، جا دارد تأملی کرده و تذکری بدهیم که روحانیت تشیع اصولاً و طبعاً ضد استبداد و ضد استیلا، یعنی آزادی‌خواه و استقلال طلب است؛ منتها این خصلت ذاتی بسیار مهم، تالی فاسدی را همراه می‌آورد که توجه به آن ضروری است:

اول آنکه به تبع از پیشوایان اهل بیت و مثل خود تشیع، روحانیت تشیع روحاً و رسالتاً نفی‌کننده‌ی خلافت و سلطنت و هر نوع استبداد و مالک‌الرقابی یا داعیه‌ی صفات الهی است؛ زیرا که تنها به ولایت و رهبری امام یا نایب ذی صلاحیت امام اعتقاد دارد. **دوم آنکه** برخلاف تسنن که روحانیت آن تکیه و تمکین به دستگاه خلافت و دولت دارد، روحانیت شیعه می‌خواهد از نظر معنوی و مذهبی جانشین و سخنگوی ائمه اطهار باشد و از نظر اداری و مالی، اسباب کار و منبع درآمدش عقاید و علایق و وجوهای مؤمنین، یعنی مردم است. این روحانیت یک سازمان مذهبی ملی مستقلی است که برای حفظ خود و نفوذ در امت، ناچار از اصالت و استحکام است؛ اصالت برای آنکه اتصالش به اسلام و اهل بیت محفوظ مانده، حقانیت خود را ثابت نماید و اعتقاد و علاقه امت را نگاه دارد؛ استحکام نیز برای آنکه خود را علی‌رغم مشکلات و مدعیان، حفظ نماید.

پای‌بندی سرسختانه و وسواس آمیز به اصول و سنن، یک نوع تحجّر در افکار و نظریات می‌آورد و اصرار در استحکام و دفاع از خود، موجب تعصب صنفی می‌شود و شئون و شخصیّات، مقام قدسی و شرعی پیدا می‌نمایند.

روحانیت شیعه، در عین بی‌تشکیلاتی بودن و رئیس و سلسله مراتب اداری نداشتن، یک سیستم یا مجموعه نظام یافته مرتبیطی است که به شدت ارتباطات خود را با گذشته و با افراد و سنن، نگاه می‌دارد.

اصالت توأم با تحجّر و استحکام توأم با تعصب، در عین آنکه عامل مؤثری برای بقا و استقلال ایران به لحاظ مذهبی و ملی بوده است، عامل توقف در مسیر تکامل و انحراف از توحید نیز می‌باشد. کار به جایی می‌رسد که اسلام متکی و مبلغ علم و تفکر، تکفیرکننده‌ی آنها می‌شود و روحانیتی که باید فرع و وسیله‌ای برای ایمان به سوی خدا باشد، اساس و اصل گردیده، اسلام بدون روحانیت مرادف با بی‌دینی می‌شود و اهانت به ملا و معمم، گناهش از انکار خدا و قرآن بالاتر می‌رود. شخص پرستی

و تعصب صنفی جای خداپرستی و مسلمانی را می‌گیرد.
معلوم است که مضار و نتایج این نوع اشتباه و انحراف به لحاظ دینی تا کجا می‌تواند برود و به لحاظ ملی چگونه به سود استبداد و استیلا تمام می‌شود.

۲- مجلس و انتخابات

مجلس اول که اکثریت افراد آن را عمامه‌ای‌ها و بازاری و کاسبکار تشکیل می‌داد، چنین قیافه‌ای را بعداً به خود ندید. ملت انقلاب‌کننده پایش را از مجلس کنار گذاشت و جای خود را به «دوله»‌ها و «ملک»‌ها و «سلطنه»‌ها یا به اصطلاح آن روز، «فکلی»‌ها داد. روحانیون و ملیونی که انتخاب می‌شدند- به استثنای امثال مرحوم مدرس و مصدق- کمتر قصد دفاع از مذهب و ملت و مملکت را داشتند تا مقام و موقعیت خود و احیاناً منافع خانوادگی و حداکثر صنفی.

مردم عادی کوچه و بازار و دهات که تعداد اندکی از آنها فی‌الجمله علاقه و عقیده به مشروطیت و مجلس داشتند، دفعه به دفعه در رأی دادن کمتر شرکت کردند. رأی دهاتی‌ها و کاسب‌ها و کارگرها را- که اکثریت را تشکیل می‌دادند- چون معرفت و سواد نداشتند و هیچ‌گاه خود به پای صندوق نمی‌آمدند، غالباً ارباب‌ها و حرفه‌ای‌های سیاست می‌گرفتند یا به ثمن بخش می‌خریدند. تنها عده‌ی خیلی سواددار شهری و مردم پایتخت بودند که در فصول انتخابات جوش و خروش نشان می‌دادند؛ بدون آنکه تبلیغات و اجتماعات و احزابی آن‌چنان که در کشورهای دموکراسی وجود دارد، انتخاب نمایندگان مجلس را تنظیم نماید.

در نتیجه، نمایندگی مجلس شورای ملی، حالت مقام و مداخل را پیدا کرد و در تیول اکثریت سودجو و متولیان حرفه‌ای سیاست و در دست همان بازیگران فراماسونری و نوکرصفتان درباری، به تعزیه‌گردانی ایادی سفارت و دولت درآمد و بهترین بازار برای زدوبندهای پر منفعت و زودگذر سیاسی و خیانت‌های قانونی به ملک و ملت گردید.

مبارزه‌ی انقلابی در دوران مشروطیت تعطیل گردیده یا به صورت پارلمانی و حرفه‌ای درآمد بود. در اواخر، بعضی وطن‌پرستان که فهمیدند کلاه سر ملت رفته و خیانت و خرابی حاکم شده است، از گوشه و کنار مملکت هیاهو و حرکاتی راه انداختند؛ از آن جمله است: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، انقلاب میرزا کوچک خان در جنگل یا نبرد کلنل محمدتقی خان در مشهد.

۳- دولت و اداره مملکت

معلوم است که رئیس‌الوزراها و وزرای منبعث از آن ملت و منتخب یا منصوب این مجلس، چگونه اشخاصی می‌توانستند باشند؟ معمولاً اشراف و رجال طرفداران سابق یا لاحق مشروطیت و کم و بیش وجیه‌المله - که خوب‌های آنها بی‌کفایت، بدهایشان خائن و تمام‌شان فاقد صلاحیت و اطلاع و دور از اتکای به ملت بودند؛ قهراً نمی‌توانستند دوام و قوام داشته باشند.

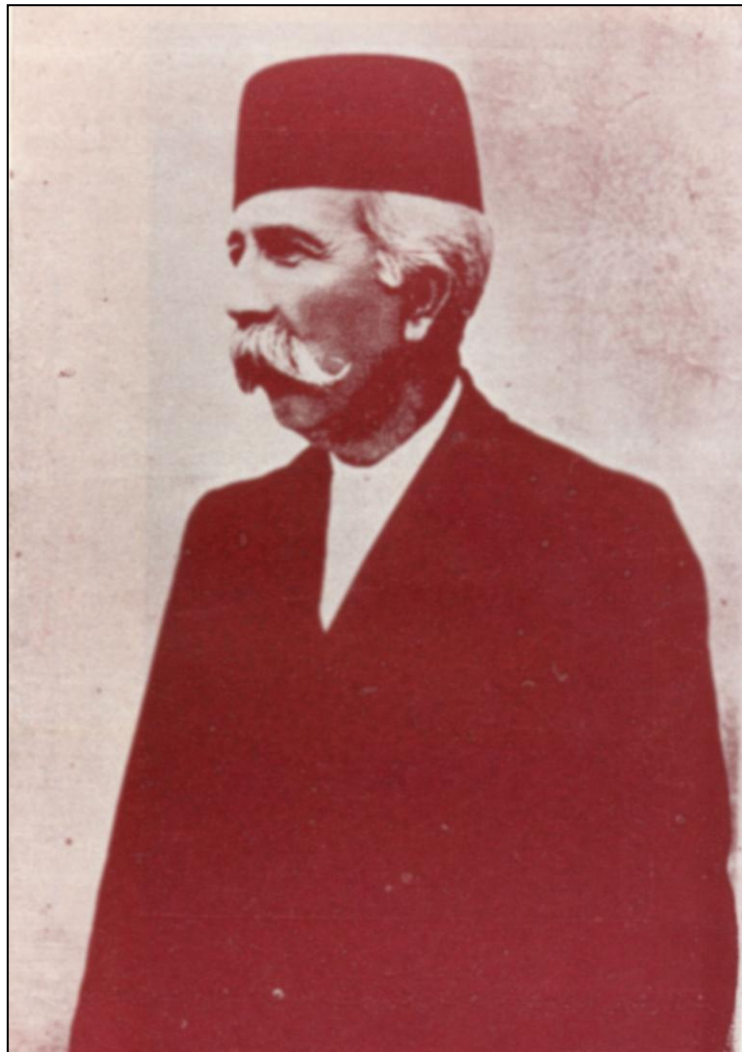
دولت‌ها با خزانه‌ی خالی و با نبودن تشکیلات و تجهیزات چه می‌توانستند بکنند؟ و در برابر مداخلات و اولتیماتوم روس و انگلیس، غیر از تعلل و تسلیم، چه راهی داشتند؟ مملکت، صاحب ثروت و تولید و درآمدی نبود و دولت، زور و قشون و اعتباری نداشت که حکمش را کسی بخواند یا مالیات‌ها را وصول نموده، دستوری را به کرسی بنشانند و امنیتی برقرار سازد. ملت هم که عقیده و عادت نداشت با دولت و با خود همکاری نموده، چرخ‌ها را به گردش درآورد؛ بنابراین فقر و مرض و مخصوصاً ناامنی و بی‌تکلیفی و هرج و مرج از هر سو زیانه می‌کشید.

از بخت بد، دو مصیبت بزرگ قوز بالا قوز مشروطیت شد، یکی جنگ بین‌الملل و تجاوز بی‌سروصدای قوای دولت‌های متخاصم به خاک مملکت بود که عکس‌العمل آن مهاجرت عده‌ای از نمایندگان و بزرگان از ایران گردید و دیگری، قحطی و ناخوشی و حشمتناک خانمان برانداز و با بود که بعد از جنگ در سال مجاعه پیش آمد. در سال‌های جنگ بین‌الملل و قبل و بعد از آن، ناامنی راه‌ها و شهرها در قلمروی ایلات و عشایری چون ترکمن و گر و کرد و با سنگر گرفتن دزدهای یاغی (امثال نایب حسین کاشی)، در سرگردنه‌ها و دروازه‌ها یک امر عادی بود. نه دولت قوای نظامی مسئول و مجهزی داشت و نه ملت صاحب چنان خاصیت دفاعی و تشکیلات اجتماعی بود که خود را حفاظت نماید. کاری که دولت‌های مشروطیت می‌کردند توسل به خارجه برای گرفتن قرضه و آوردن مستشار برای تعلیم‌دادن ایرانیان و شالوده‌ریزی ادارات و قشون و مؤسسات بود.

به لحاظ سیاست خارجی نیز ضعف و زبونی شاه و دولت‌ها در برابر فشارهای دائم همسایگان شمال و جنوب کاملاً آشکار بود. تنها تدبیر و توسل دولت‌ها، استفاده از تضادهای همیشگی آنها و در سال‌های آخر، پیش کشیدن یک پایگاه سوم، یعنی آمریکا بود.

۳۷۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

برای فرار از تحمیل و توقع‌های بیجا، مخالفت مجلس و افکار عمومی را سپر بلا می‌کردند و تا آنجا با دست خالی مقاومت می‌کردند که یک بار مستوفی‌الممالک به تهدید سفیر انگلیس جوابی نمی‌دهد و سکوت طولانی می‌نماید و بار دیگر بهانه می‌آورد که استخاره خوب نیامده است...



مستوفی‌الممالک (میرزا حسن خان) فرزند میرزا یوسف خان مستوفی‌الممالک
که در دوران مشروطیت بارها وزیر جنگ و نخست‌وزیر شده است

* * *

اداره‌ی کشور در دوران استبداد به لحاظ ملت البته خیلی بهتر از اینها نبود ولی در آن زمان و اوضاع، مملکت حالت و منزله‌ی یک ده بزرگی را داشت که پادشاه ارباب آن بوده، به خاطر بهره‌برداری بیشتر و حفظ مالکیت و سلطنت خود علاقه‌مند به آبادی و امنیت آن بود و اگر غرضه و غیرتی داشت، به دفع هجوم آوران و راهزنان و غارتگران می‌پرداخت، اما نه به دلیل دلسوزی برای مردم، بلکه برای جلوگیری از یاغی‌گری و لطمه‌خوردن به حیثیت و شوکت خودش. خارج از آنچه مربوط به محصول خراج و مالیات و حفظ سرحدات و سلطه و تخت و تاج بود، پادشاهان با مردم و مملکت چندان کار نداشتند.

اصولاً حکومت و مدیریت کشور به وسیله‌ی مأمورین، صورت معامله و مقاطعه را داشت. شاه جبروت و ثروت و عزت می‌خواست و صدر اعظمی برمی‌گزید؛ صدر اعظم، وزیران و والیان و مستوفیان و حکامی را خبر می‌کرد؛ حکام، نایب‌الحکومه‌ها و فراش‌هایی داشتند؛ بلوک و دهات به شاهزادگان و سرسپردگان و گردن‌کلفتان وابسته به سلطنت یا به رؤسا و رجالی که طوق بندگی به گردن می‌زدند اعطا می‌گردید تا بهره‌کشی و بهره‌دهی نمایند.

همچون سلسله مراتب، همه اینها به‌همدیگر و به‌عمّال تحت فرمان اختیار می‌دادند که در قلمرو مربوطه، به شرط تمکین و تملّق و تأدیه پیش‌کشی و راه‌انداختن سوروسات مقام بالاتر، هرطور می‌خواهند و هرچه می‌خواهند بکنند و بگیرند، و رعیت را برانند و بدوشند و اوضاع را به‌نحوی نگاه دارند که صدایی در نیاید و نیازها و دعاها برسد. در دوران استبداد چرخ‌های سیاسی، مالیاتی، امنیتی و دفاعی دولت به این ترتیب می‌گشت در حالی که سایر امور و شئون مملکت از قبیل زراعت، تجارت، صنعت، قضاوت، طبابت، معاملات، عقد و ازدواج، تعلیم و تربیت، آداب و اخلاق، افکار و عقاید به اختیار خود ملت و‌اگذار شده بود تا برطبق عادت و سنت و تا حدودی به رهبری مذهب و روحانیت، جریان طبیعی خود را طی کند.

استبداد از میان رفت ولی عادات مردم و اطلاعات مأمورین و شیوه‌های اداری و زندگی عوض نشد؛ فقط با این تفاوت که در گذشته دولت و مملکت سر و صاحبی داشت به نام شاه با احساس مالکیت و با قصد بهره‌برداری از ملک و ملت؛ مشروطه که آمد، صاحب و سامان رفت، بدون آنکه چیزی و واحد مسئول دلسوز متشکلی به

۳۷۲ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
نام ملت به جای آن بیاید و مردم برای زندگی مشترک آزاد و اداره‌ی اجتماع، آماده
باشند.

۴- اقتصاد و تولید

محتاج به گفتن نیست که روش تولید و سیستم اقتصادی ایران بعد از مشروطیت
عوض نشد؛ همان روال تولید و تجارت انفرادی دهات و بازار و صنایع دستی قدیم
ادامه داشت با این تفاوت که افتتاح باب روابط تجاری با اروپا و افتادن چشم ایرانیان
به محصولات جالب خارجی (از جمله قماش، قند و چای، چینی آلات، ظروف و
اجناس خرازی) سطح مصرف عمومی و میزان واردات را سال به سال بالا می‌برد و
صادراتمان رفته رفته منحصر به فرش و خشکبار شده، محصولات کشاورزی سنتی و
صنایع وطنی ما از عهده‌ی رقابت با بازارهای خارجی - خصوصاً با حداقل حقوق
گمرکی و سلب آزادی در سیاست اقتصادی که همسایگان خارجی به دولت‌ها
تحمیل می‌کردند - بر نمی‌آمد.

از معادن نیز غیر از نفت که امتیاز آن را به انگلیسی‌ها داده بودند خبری نبود.
بنابراین اقتصاد مملکت پس از ورود استیلای جدید اروپا مرتباً در سراسیمی کسادی
و ورشکستگی پیش می‌رفت. مجلس و دولت فکر و فرصتی برای طرح‌های جدید و
تغییر برنامه‌های اقتصادی و تولید کشور نکرده بودند.

در مجلس اول، توجه بموقعی از طرف بعضی از تجار نماینده برای تأسیس
بانک‌هایی در جهت احراز استقلال پولی به عمل آمد که علی‌رغم حسن نیت و استقبال
شایان، با توجه به اطلاعات و امکانات ضعیف آن روز، به جایی نرسید. عملی که
دولت‌ها انجام می‌دادند استخدام مستشاران خارجی برای سروسورت دادن به گمرکات،
پست و تلگراف، مالیه و امثال آن به منظور افزایش بودجه دولتی بود.

برای خالی نبودن عریضه باید گفت، دو سه فقره اقدام از ناحیه بعضی از تجار یا
رجال دلسوخته‌ی باهمت و اروپادیده در وارد کردن مؤسسات صنعتی جدید (مانند
کارخانجات کوچک قند، ریسندگی، روغن‌کشی، صابون‌پزی و احداث راه آهن
رشت یا برق و تلفن و غیره) به عمل آمد که با توجه به مشکلات و موانع فراوان،
گام‌های مقدماتی ارزنده‌ای محسوب می‌شد ولی تأثیر چندانی در اقتصاد مملکت و
ایجاد صنایع و کشاورزی جدید نمی‌توانست داشته باشد.

اصولاً باید گفت که در ایران توجه چندان به مسائل اقتصادی - چه به لحاظ درآمد

عمومی مملکت و بهبود زندگی و چه به لحاظ رفاه و رفع اختلافات طبقاتی - به عمل نمی آمد و خیلی کمتر از امور دیگر درباره‌ی آنها چاره‌اندیشی و فکر اساسی می شد و می شود. باید انصاف داد که بیش از آنچه خارجیان را مقصر و عامل فقر و گرفتاری می دانیم، کوتاهی و تنبلی از خودمان است. بنابراین طبیعی بوده است که در برابر دنیای فعال مولد مبتکر و مجهز غرب، ما سال به سال عقب تر رفته، محتاج تر و درمانده تر شویم و مشروطیتِ نوحاسته‌ی ما از این جهت نیز سرشکسته از آب درآید.

* * *

در اروپا برخلاف ایران، تحول اقتصادی - اجتماعی به موازات و پا به پای انقلاب‌های سیاسی - اجتماعی صورت گرفته و بلکه اولی پیشاپیش دومی انجام شده است؛ نه تنها تحول اقتصادی - اجتماعی بلکه تحول اقتصادی - اجتماعی - انسانی رخ داده است. از اواخر قرون وسطی و در دوران رنسانس بود که پیشه‌وران تدریجاً خود را از قیود صنفی و از نظام طبقاتی سنتی که محدودکننده‌ی آزادی و مانع رونق فردی آنها بود خلاص کردند و برای جبران حمایت از دست رونده‌ی صنف، به کار و تلاش و جمع‌آوری و به کاراندازی سرمایه روی آوردند؛ و همچنین آزادی شغلی و شخصی

۱. در کتاب «گریز از آزادی» (صفحات ۷۱ و ۷۲ و ۱۰۴)، نوشته‌ی دانشمند و روانشناس اجتماعی معروف معاصر، اریک فروم، چنین می‌خوانیم:

«همراه با رشد اقتصادی سرمایه‌داری تغییراتی نیز در محیط روانی آشکار می‌شد. در اواخر قرون وسطی مفهوم زمان به معنای جدید پدیدار می‌گشت و روحی ناآرام و بیتاب، زندگی را در زیر نفوذ می‌گرفت. حتی دقایق نیز ارزش می‌یافتند.»
«کارآمدی در ردیف عالی‌ترین فضائل جای می‌گرفت، آرزوی دسترسی به ثروت و توفیق در امور مادی شوری شده بود که هر چیز را در خود غرقه می‌ساخت... یکی از عواقب این تغییرات اقتصادی دامنگیر همه شد... تأمین نسبی و ثباتی که فرد در نظام اجتماعی قرون وسطی برخوردار بود، از میان رفت. اکنون با آغاز سرمایه‌داری، همه‌ی طبقات اجتماع به حرکت در آمدند... فرد به خود واگذار شده بود و همه چیز به کوشش خود وی وابسته بود، نه به شأن و مقام کهنش.»
«می‌توان گفت بزرگ‌ترین تغییری که از پایان قرون وسطی تا به حال در انسان حادث شده همین وضع روانی جدید نسبت به کار و کوشش است... کار در خودش غایتی پنداشته می‌شود...»

(نقل از صفحه ۷۳ کتاب بررسی نظریه اریک فروم، تألیف مهندس مهدی بازرگان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی. این کتاب هم اکنون در مجموعه آثار (۱۰) قرار دارد که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و زیرنویس مذکور در صفحه ۷۴ آن قرار دارد، ب.ف.ب)

و سرمایه‌داری طبقه‌ی جدید بورژوازی با حصول اعتبار و فزونی قدرت آنها بر طبقه‌ی حاکم نیرومند گذشته، یعنی اشراف و مالکانی بود که می‌دانیم انقلابات آزادی‌خواهی را به راه انداخت و لیبرالیسم و دموکراسی پارلمانی را به وجود آورد. اول یک سلسله تحول و توسعه اقتصادی و تغییرات روانی، به لحاظ کارایی و فعالیت و ثروت اندوزی موگد، در داخل طبقه‌ای از اجتماع پدیدار گشت و سپس این طبقه‌ی وسیع ملی به منظور دفاع از خود و برخورداری بهتر از زندگی، لیبرالیسم و دموکراسی را خواست و ساخت. در آنجا ملت است که نظام اجتماع را می‌سازد و دولت را از طریق انقلاب و رأی تشکیل می‌دهد؛ بنابراین دولت، الهام‌گیرنده از ملت است و انعکاس‌دهنده ملت به ملت.

اما در ایران مشروطیت و بعد از مشروطیت، بنا به عادت و تربیت دیرینه‌ی استبداد- که همه چیز از دولت صادر می‌شود و به دولت برمی‌گردد- توجه و توقع مردم این است که دولت نان‌دهنده، طرح‌دهنده و اداره‌کننده‌ی همه چیز باشد.

۵- تعلیمات، فرهنگ، اخلاق، عقاید

جایی که در مشروطیت تکان خورد و چیزی که تغییر محسوس یافت در زمینه‌های تعلیمات، فرهنگ، اخلاق و عقاید بود.

تعلیمات و مدارس جدید که با تأسیس دارالفنون به دست میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صدراعظم ناصرالدین شاه، با استفاده از استادان فرانسوی و اطریشی آغاز گردیده بود، به صورت وسیع‌تر و در سطوح پایین‌تر و با مشارکت و مسئولیت افراد ملت دامنه یافته، سبب کسب معلومات و نظریات تازه و پایه‌ی تحصیلات عالی و دانشگاهی بعدی گردید.

روزنامه و مطبوعات نیز از انحصار دربار بیرون آمده، گسترش مختصری یافت و قشر اقلیت باسواد را متوجه به اخبار مملکت و دنیا کرد که تا حدودی عامل توسعه و تنویر افکار شد.

متأسفانه تحولات فوق، طبیعی و از طریق خودجوش نبوده، جنبه‌ی وارداتی و تقلیدی قوی داشت. یک مشت اطلاعات ابتدایی و فرهنگ سطحی ناموزون و از جهات ملی و اخلاقی و دینی، ناسالم، در قشر درس‌خوانده‌ی مملکت و اداری‌های فرنگی مآب مدعی تجدد رسوخ یافت. پدیده‌ای که به نوبه‌ی خود عامل تفرقه ملت به قدیمی و جدیدی و معارضه میان مذهب و مظاهر تمدن، به سود استبداد و استیلا گردید.

تجددخواهی و تحول، غالباً مترادف با اجنبی‌پرستی و خیانت می‌گردید و لازمه‌ی استقلال خواهی و وطن دوستی، تعصب ورزیدن به آداب و عقاید کهنه‌شده بود.



میرزا تقی خان امیر کبیر ، صدراعظم

نتیجه‌ی قهری اقتباس سطحی فرهنگ و افکار اروپای مسیحی، استعفای از معتقدات اسلامی و اعراض از آداب ملی و ارزش‌های اخلاقی خودمان بود، بدون آنکه درک صحیح مبنای فکری و عوامل عمیق روحی و اجتماعی غربی‌ها را- که سبب برتری و ترقیات آنها شده است- نموده باشند و چیز درستی به جای آنچه از دست می‌دهند،

بگذارند. در هر حال، گناه به گردن مشروطیت انداخته می‌شد که راه اروپا را باز کرده است و از طرف دیگر خرافات و کهنه‌پرستی را آزاد گذارده است.

همان طور که در بند «۱- مذهب و روحانیت» گفتیم، یا می‌بایستی پیشوایان دینی با فراست و آینده‌نگری روشن‌بینانه‌ی خداپرستانه‌ای به استقبال فرهنگ غربی و انتقال صحیح آن به جامعه ایران می‌رفتند - همان کاری که مسلمانان صدر اسلام در مواجهه با فلسفه و علوم یونان کردند- و خود مصحح و مکمل و معلّم آن می‌شدند و یا متجددین با بصیرت و معرفت، علم و دین را مقابله داده، توأمآ آگاهی و ایمان مردم را بالا می‌بردند؛ کاری که متأسفانه هیچ کدام نکردند و نسل‌های بعد از مشروطیت به فکر آن افتادند.

به این ترتیب، ملت و مذهب که دو رکن اساسی مشروطیت ایران است و اتحاد آنها شرط ضروری دفاع از آزادی و استقلال در برابر جبهه‌ی متحد استبداد و استیلا می‌باشد، از هم جدا شدند. علم و اخلاق و افکار چون پشتوانه‌ی ایمانی و عشق و تقوی را نداشت، بیشتر به ظاهر و تشریفات سرگرم شد و عمق و استحکام و ارزش نیافت تا بتواند از جهت معنوی با نفوذ و تسلط خارجی مقابله لازم را بنماید و مذهب چون برخلاف تأکیدات فراوان قرآن، از تفکر و تعقل در آیات و بینش علمی محروم گردید، نمی‌توانست در اندیشه‌ها و اعمال ریشه محکم پیدا کند و در جامعه و در افراد ثمرات پر برکت به بار آورد.

درسی که مشروطیت به ما داد

تجربه‌ی مشروطیت اگر جوابش منفی در آمد، نباید این طور تلقی شود که انقلاب مشروطیت و قیام ملت برای آزادی، عمل لغوی بود است و چنین کاری نمی‌بایستی انجام می‌شد یا بعداً نیز ملت نباید دست به انقلاب زده، آزادی و حق را نخواهد. مشکلات و معایبی که اجمالاً بررسی کردیم تماماً ناشی از ناشی‌گری ملّتی بود که در طی ۲۵۰۰ سال استبداد، خود را فقط برای نوکری و خدمت‌گزاری و فرمانبری به خاطر حفظ نفس تربیت کرده، خودبین و فردمسلك شده است. اگر صد سال دیگر هم ملت ایران می‌خواست به پاخیزد و صاحب حکومت و شخصیت شود، همین آش بود و همین کاسه، بلکه بدتر.

انقلاب مشروطیت اقدام ضروری و جسورانه‌ای بود که بالاخره می‌بایستی انجام بشود و تبعات بد و خوب آن را می‌پذیریم تا تجربه و تغییر بیابیم. مهم این است که از

این رهگذر برای قدم برتر بعدی، عبرت گرفته و درسی بیاموزیم. استبداد و استیلا در هیچ کجای دنیا تبدیل به مشروطیت و به حکومت ملی، به هر صورت آن، نمی‌شود و ملت و مملکت اداره نمی‌گردد مگر آنکه به جای آنها که می‌روند یا باید بروند، خود مردم به صورت ملت جلو آمده و جای آنها را بگیرند و نگاه دارند.

اگر چنین نکنند، همان‌طور که در مشروطیت دیدیم، ناچار بقایا و ایادی استبداد و استیلا، جاهای خالی را پر خواهند کرد و بعد که مملکت درست اداره نشد و هرج و مرج و خرابی و بی‌سروسامانی، یعنی ناراحتی و نارضایتی اشاعه یافت، طبعاً در داخل و خارج زمینه برای بازگشت و تسلط شدیدتر حکومت فردی و قدرت خارجی مساعد می‌گردد؛ همان‌طور که با روی کار آمدن رضاشاه چنین شد و در بخش آینده خواهیم دید.

ملت به صفت مشترک و شخصیت واحد، باید هم بخواهد و هم بتواند؛ آزادی و شخصیت و استقلال را بخواهد و اداره‌ی امور را بتواند، و برای این کار قبل از انقلاب یا در جریان انقلاب خود را برای تشکیل ملت و داشتن ملیت بسازد. یعنی افراد تمایل به وحدت نشان دهند و احساس شخصیت اجتماعی و مخصوصاً به مصداق حدیث نبوی: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۱، احساس مسئولیت اجتماعی بنمایند.

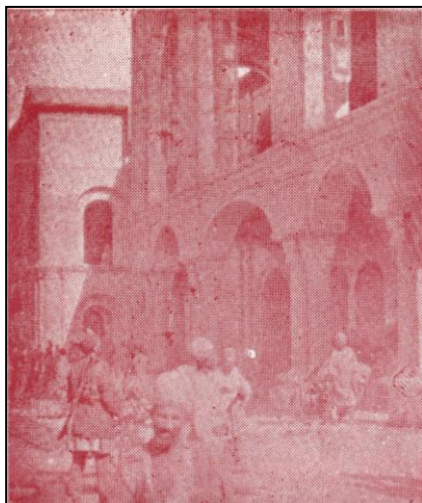
مادام که افراد یک جامعه نسبت به یکدیگر بی‌محبت و بیگانه و احیاناً بدبین و بدخواه باشند، به جای وحدت، تفرقه حکم فرما خواهد بود و مادام که هر کسی فردی فکر کند، فردی عمل نماید و به اجتماع و به عمل دسته‌جمعی، نه علاقه داشته باشد و نه عقیده، و نخواهد زیر بار ضوابط و محدودیت‌ها و مشکلات عملی و اجتماعی و حکومت اکثریت رود، چنین جامعه‌ای فاقد وحدت و فاقد شخصیت و قدرت خواهد ماند، یعنی محکوم به اداره شدن و توسری خوردن از ناحیه‌ی استبداد یا از ناحیه‌ی استیلا یا از ناحیه‌ی اتحاد آن دو است.

آزادی و حکومت دموکراسی و به‌طور کلی هر نظام اجتماعی، چیزی از نوع کفش یا ماشین گوشت خوردکنی نیست که از دکان خریداری کرده، به پا کنند یا در

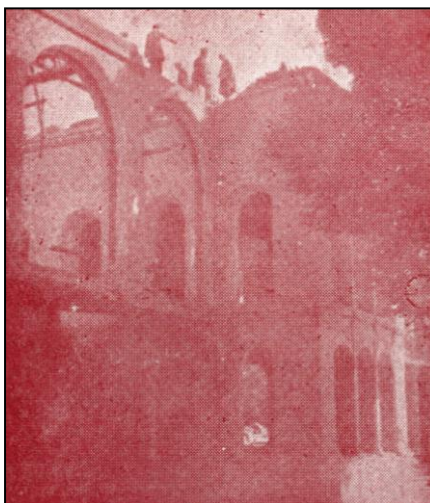
۱. حدیث نبوی: همه‌ی شما سرپرست و مدیر و همه‌ی شما مسئول و پاسخ‌گوی افراد تحت سرپرستی و مدیریت خود هستید.

آشپزخانه نگاهدارند؛ یک سیستم و رویه و روابطی است که باید با جامعه تناسب و تعادل داشته، به آنها «بخورد» و از خود آنها «بجوشد». مردم به چنان درجه از درک و رشد و شایستگی رسیده باشند که هر کس نه تنها آزاد بودن خود را بخواهد، بلکه نقش آزادی را - چه برای خود و چه برای دیگران - دوست داشته، از صمیم قلب معتقد و مدافع آن باشد.

ثانیاً اداره‌ی امور جامعه در اثر علاقه‌مندی مردم به یکدیگر و به اجتماع و در سایه‌ی درست‌کاری و وظیفه‌شناسی، بدون آنکه مورد و موجدی برای زورگویی دولت و حکومت استبداد پیش آید، عملی گردد و اجرای قوانین و مقررات خود به خود تأمین شود.



مسجد سپهسالار پس از بمباران



بهارستان یا پارلمان پس از بمباران

هر نظام اجتماعی به صورت حکومت ملی و مترقی، برخلاف تصور و انتظار متعارف، بیش از آنکه یک مسئله‌ی سیاسی و احیاناً فلسفی باشد، یک مسئله‌ی انسانی اخلاقی و تربیتی است و همان اندازه که مبارزه با دشمنان و طرد بیگانگان در هر انقلاب ضرورت دارد، چندین برابر آن، مبارزه‌ی نفوس با خودشان برای طرد معایب و مفاسد و کاشتن بذر و نهال‌های درونی خدمت و پاکی، واجب می‌باشد. فرمان پیغمبر که به یک دسته مجاهدین از جنگ برگشته فرمودند: «قَدْ رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ فَعَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْأَكْبَرِ»^۱، در همه وقت و برای همه‌ی مبارزین با باطل و ظالم صادق است.

۱. حدیث نبوی: به‌درستی که (اکنون) از جهاد کوچک‌تر بازگشته‌اید؛ پس بر شما باد (اقدام به) جهاد بزرگ‌تر.



در جشن پایان نخستین سال مشروطیت، سردر بهارستان آذین‌بندی شده
(۲۵ ژوئیه ۱۹۰۷، ۱۲۸۶ خورشیدی)

اگر مردم در دنیا خوب بودند و با هم برادروار زندگی می‌کردند و راه خلاف و خدعه پیش نمی‌گرفتند، اداره‌ی امت‌ها احتیاج به فشار و زور نداشت و زورگویی زورمند پرورانده نمی‌شد. در این مورد نیز حدیث «کَمَا تَكُونُونَ يُوكِي عَلَيْنَا»^۱ وارد

۱. حدیث نبوی: آن چنان که هستید (در خُلق و خو و روش و منش)، بر شما حکومت می‌شود.

و صادق است. مردمی که به نفس خود و به هموعان خود ظلم کنند و قبول مسئولیت و خدمت ننمایند، طبعاً طلب کننده و سازنده‌ی مدیران و متولیان ظالم و نگاه‌دارنده‌ی نظام‌های استبدادی هستند. بالعکس، اگر ذاتاً و بنا به تربیت، حق‌پرست و نوع‌دوست باشند، هم از تنفس فضای ناحق رنج می‌برند و برای دفاع از حق‌های پایمال شده و نجات هموعان ستم‌دیده قیام و مبارزه می‌کنند و دست مستبد و غاصب را کوتاه می‌نمایند؛ و هم برای قیام و دوام حق و برای رفاه و اعتلای ملت، اقدام و خدمت خواهند کرد.

فراموش نکنیم که مبارزه و فداکاری و شهادت هم خود یک مسئله‌ی ایمانی و معنوی و اخلاقی است تا سیاسی و اجتماعی یا عصبی و شخصی. رهبران و مکتب‌های پیروز انقلابی همیشه کسانی بوده‌اند که بیشتر به خاطر دیگران و بر مبنای عواطف و حساسیت‌های حق‌خواهانه و بدون آنکه شخصاً نیازمند به امداد یا متعلق به طبقه‌ی محروم زیر فشار باشند، وارد چنین معرکه‌هایی شده‌اند. منتها این تربیت و تکامل، نباید متوقف و مخصوص به مرحله‌ی انقلاب باشد، بلکه باید از ابتدا توجه و توسعه به مرحله‌ی حفاظت و اداره‌ی بعدی داشته باشد.

قبل از موفقیت انقلاب، آنچه بیشتر مهم و مؤثر است، کیفیت و درجه‌ی رشد و فداکاری مبارزان است؛ در حالی که بعد از آن، کمیت و تعمیم صفات اعلی ضرورت دارد. هم تلقین و تمرین محرومیت و رنج‌های قبل از انقلاب لازم است و هم تعلیم و تربیت و انضباط و صلاحیت بعدی؛ مضافاً به اینکه پیروزی خود انقلاب نیز بدون انضباط و اتحاد و حداکثر وفاداری و صداقت و همکاری قابل تصور نیست. چه در مشروطیت و چه بعد از آن تا به امروز، کمتر کسی به درک این نقیصه‌ی بزرگ و چاره‌ی عملی برای تربیت اجتماعی مردم در جهت همسازی و همکاری پرداخته است.

بخش دوم از رضاشاه تا مصدق

بخش های دوم و سوم را با آنکه به لحاظ مدّت، فوق العاده کوتاه تر از بخش اول است (در حدود سه درصد کل و عمر یک نسل) با تأمل و تفصیل بیشتری مرور خواهیم کرد:

اولاً چون زمان آنها به ما نزدیک تر است و در آن عصر غوطه ور هستیم. ثانیاً به دلیل اهمیت و نقشی که ملت به عهده گرفته است و باید بگیرد. اگر در ۲۴۰۰ سال تا انقلاب مشروطیت، سرزمین ایران صحنه ی ستیز میان استبداد و استیلا بود و تاریخ حرف چندانی نداشت که از ملت بزند، از این به بعد با سیر تحولی که ملت پیدا می کند و گرفتاری هایی که تحمل می نماید، در میدان نبرد در یک طرف «استیلا + استبداد» را می بینیم و در طرف دیگر «مذهب + ملت» را؛ در حالی که رهبری جبهه ی اول رفته رفته به دست استبداد می رود و رهبری دوم به دست مذهب و معتقدات.

عکس العمل استیلا (یا روس و انگلیس) در برابر مشروطیت ایران
نابسامانی و هرج و مرج و خرابی دوران مشروطیت نه تنها ملت و داخله را ناخشنود کرد، بلکه استیلا ی غربی هم خود را ناگزیر از چاره جویی دید. استیلا ی خارجی تنها مقام بیدار و هشیاری بود که از مشروطیت ما به سود خود درس گرفت.
روس ها از اول رودست خورده، نظر خوشی نسبت به مشروطیت نداشتند. شوروی ها نیز که رژیم غیر از رژیم کمونیست خودشان، برایشان قابل قبول نیست، در پی فرصت بودند تا به الگو و انقیاد آنها، انقلابی در ایران راه بیفتد.

انگلیسی‌ها که زرنگ‌تر و واقع‌نگرِ ملایم‌پیشه هستند، هم برای جلوگیری از چنان پیشامد و حفظ سیاست و هم برای ادامه‌ی تجارت و منافع خود و اداره‌ی امتیاز نفت جنوب، ضروری می‌دیدند وضع ایران سروسامانی پیدا کرده، مشروطیت و حکومت ملی را که بالمآل به زیان مطامع خارجی است، به یک‌نوع استبداد- که راهی جز اتحاد و اطاعت از آنها ندارد- تبدیل کنند؛ البته استبدادی که ریشه‌دار در محل و با قیافه‌ی مستقل و ملی بوده، قرار و مدارشان با آن مداوم باشد. به عبارت دیگر، به ملیت و تاریخ ایران باستان تکیه نماید؛ مردم را به لحاظ امنیت و رونق، و روشنفکران را به لحاظ استقلال و اصلاحات، راضی سازد.



کلنل آبرون ساید

انگلیسی‌ها خوب می‌دانستند که استبداد در ایران، ریشه‌دار و یگانه راه حفظ منافع آنها است. بنابراین درصدد ایجاد یک‌نوع استبداد کهن با رنگ و جلای مدرن، یعنی استبداد پارلمانی برآمدند. کلنل آبرون ساید مأمور می‌شود و از میان ما مردها، رضاخان سوادکوهی، افسر قزاق را انتخاب می‌نماید و کودتای کذایی سوم حوت ۱۲۹۹ شمسی را به راه می‌اندازد.



سیدضیاءالدین طباطبایی، رئیس الوزرا و رضاخان وزیر جنگ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

سیدضیاءالدین طباطبایی، مدیر روزنامه «رعد» و سرسپرده‌ی انگلیسی‌ها به‌عنوان رئیس‌الوزرای قانونی بر احمدشاه تحمیل و رضاخان وزیر جنگ و سردار سپه می‌شود. ولی به‌زودی هم او و هم احمدشاه - که حاضر نشده بود مالیه و قشون ایران را تحت نظارت انگلیسی‌ها قرار دهد - عنوان و قدرت را تحویل سردار سپه بازیگر باراده‌ی قلدر می‌دهند؛ کسی که شاید این را نمی‌دانست، تا بیست سال بعد در ژوهانسبورگ به خاطرش آید که بازیگری بیش نیست.

رضاشاه که بعد از تظاهرات عوام‌فریبانه روزهای اول با مذهب و روحانیت درافتاده بود، از نظر جلب افکار عمومی و رعایت مقتضیات سیاسی برطبق نظر انگلیسی‌ها، انجام خواسته‌های جناح متجدد را برنامه‌ی دولت خود قرار داد و در مرحله‌ی اول همت و تلاش‌اش را مصروف تشکیل و تقویت نیروی نظامی به‌منظور سرکوبی سریع و مستمر مدعیان ایلیاتی و مخالفان آزادی‌خواهی نمود.

همان‌طور که در پایان بخش اول دیدیم، مذهب در نتیجه‌ی تحجر و تعصب و کناره‌گیری روحانیت، موقعیت خود را در بین ملیون ترقیخواه از دست داده بود. آزادی و قانون و دموکراسی نیز در میان ملت، چه ملّا و چه بازاری و چه اداری و درس

خوانده، معتقد و مدافع چندان نداشت. تنها افراد زبده‌ی مؤمنی چون مؤتمن‌الملک، مستوفی‌الممالک، مصدق و مدرس بودند که با شهامت کم نظیر با تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی، یعنی پادشاه شدن سردار سپه مخالفت کردند. روزنامه‌نگارهای قلیلی هم وجود داشتند که به کیفر فضولی‌شان رسیدند؛ سرکوبی شدید و بی‌پروا بود.

برنامه‌های اصلاحی و مرفقی - که سال‌ها ملیون آرزوی آن را می‌داشتند - و احیاناً ضددینی، با تکیه بر جنبه‌های ملی و باستانی، یکی بعد از دیگری به اجرا گذارده شد: قلع و قمع عشایر، وصول مالیات‌ها و بالارفتن درآمدها، نظام‌وظیفه، کشف حجاب، دولتی کردن دادگستری، الغای کاپیتولاسیون، اعزام محصل به اروپا، تأسیس بانک ملی، تأسیس فرهنگستان، کشیدن راه آهن سراسری، شهرسازی‌های تحمیلی و سربازخانه‌ای، ایجاد کارخانجات قند و قماش و برق، وزارت کشاورزی، مدارس دولتی و ساختمان‌های فرهنگی، تصرف املاک شمال و تجاوز به ولایات دیگر، و از این قبیل اقدامات چشم و گوش پرکن که جنبه‌ی تظاهر و تبلیغاتی و خصلت سطحی آن به عمق و معنی و به آنچه اساس و نیاز واقعی است می‌چربید.

مثلاً برای آبرسانی و لوله‌کشی شهرها و شبکه‌ی فاضلاب و سرویس‌های حمل و نقل عمومی سطحی و زیرزمینی و همچنین در زمینه‌ی مبارزه با مالاریا و با مخدرات و مسکرات و مخصوصاً با فحشا و فساد که روز به روز دامنه پیدا می‌کرد توجه درستی نمی‌شد؛ امتیاز نفت جنوب تمدید و تثبیت گردید؛ سطح فرهنگی و معنوی و اجتماعی مملکت تنزل یافت؛ در کشاورزی و صنعت و تجارت نیز تشویق و توسعه‌ی جدی به صورت ملی یا ارشادی - دولتی از طریق ایجاد مؤسسات تولیدی مدرن و بزرگ که بتواند ایران را در شاهراه اقتصاد صحیح به مقیاس روز بیندازد، به عمل نیامد. طبیعی است که از اصلاحات ارضی و اقدامات موسوم به اجتماعی و دگرگونی‌های طبقاتی نیز خبری نبود، بلکه ملاکین وابسته یا حمایت‌شده‌ی دربار در اداره‌ی عظیم املاک پهلوی، مردم را با نهایت قدرت استثمار می‌کردند.

* * *

بیست سال سلطنت رضا شاه، نمونه‌ی اتحاد مدبرانه‌ای از استبداد با جناحی از استیلا بود که یگانه‌تاز میدان گردیده، در برابر، جبهه‌ی متحد مذهب و ملت در اثر ناشی‌گری‌های خودی، نقشه‌های خارجی و برنامه‌های رضاشاهی نمی‌دید.

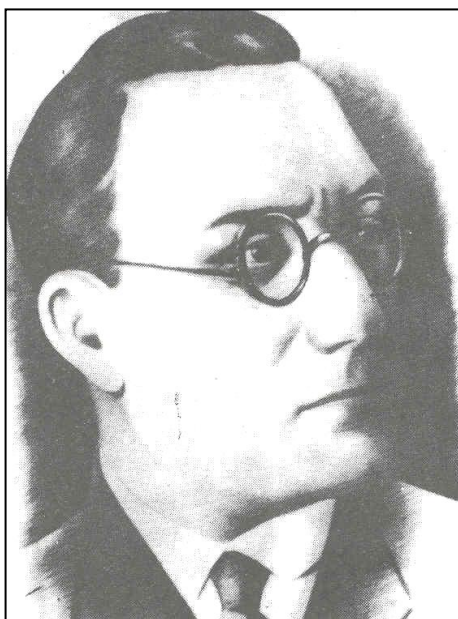
به لحاظ مبارزه‌ی ملی بدیهی است که قدرت پلیسی و سیاسی پهلوی هر گونه نفس و جنبش و صدا را بی رحمانه خفه می کرد و در آن بیست سال، فعالیت از ناحیه‌ی ملت و مذهب آشکار نگردید. ولی در عوض دل‌ها و مغزها یا احساسات و افکار مردم آکنده از نارضایتی و کینه‌ی دولت شد و به تدریج که برنامه‌های تحمیلی و تظاهری قیافه توخالی خود را نشان می داد و چهره‌ی واقعی «استبداد + استیلا» ظاهر می گشت، غرغر و ناله از زبان‌ها و دل‌ها سر می زد و نارضایتی‌های جسته و گریخته‌ای ابراز می شد. متدینین که در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت و پس از آن نسبت به مشروطیت ترس و تردید داشتند، آزادی و تحصیلات جدید را به معنای خودسری و بی دینی می گرفتند و تصور می کردند هر چه باشد در سایه‌ی پادشاهان قاجاری، مقام روحانیت و انجام فرایض و سنن دینی محترم و معمول خواهد ماند، دشمنی با دین و با روحانیت و تا حدودی استبداد را چشیدند؛ به طوری که این مسئله باعث شد تا مراجع بزرگ تقلید چون آقا سید ابوالحسن اصفهانی و حاجی شیخ عبدالکریم حائری با ناراحتی و نارضایتی که داشتند، موضع بی طرف اتخاذ کنند. ضمناً مسلمان‌ها دیدند که علوم جدید و تمدن اروپایی الزاماً ضایع کننده‌ی ایمان و فاسد کننده‌ی اخلاق نیست، بلکه می تواند عامل تقویت و تهذیب نیز بشود.

در عامه‌ی مردم مخصوصاً بازاری و کاسب که از هر طرف در محدودیت‌های دولتی و خشونت‌های پلیسی علیه معتقدات دینی و آداب ملی بودند و رفته رفته حس کرده بودند که امنیت و اصلاحات بیشتر در جهت مطامع و استفاده‌های دربار و دولتیان انجام می گیرد و شاه با چه حرص و حقه‌بازی املاک و اموال مردم را ضبط می کند، هشیاری و نارضایتی زیادتر می شد.

از طرف دیگر، توسعه‌ی مدارس جدید در مملکت و اعزام شش دوره محصل به خارج، نتایجی مخالف برنامه و خواسته‌های رضاشاه را به بار آورد. باز شدن چشم و گوش‌ها و برخورد با فرهنگ و تمدن واقعی اروپا و به معنای آزادی و تجدد، افکار سیاسی را بیدار کرد؛ شکایت از اوضاع و انتظار آزادی و حیثیت انسانی به زبان‌ها و قلم‌ها آمد و کانون‌های آزادی خواهی و انقلاب سوسیالیستی در ایران و در اروپا شکل گرفت.

دولت شوروی رقیب پس رفته‌ی استیلا که باطناً از این اوضاع بدش نمی آمد و در محصلین اروپارفته و متوسطه و در بعضی از افراد معدود کارگر و دهقان، خوراک

خوبی برای تبلیغات کمونیستی می‌یافت، سروصداها و اعتصابات در تهران و در آذربایجان و گیلان به راه انداخت. دکتر ارانی مجله‌ای منتشر می‌ساخت و روشنفکران محلی یا اعزامی از شوروی را دور خود جمع می‌کرد. به این ترتیب و با پیگیری دکتر ارانی و پیروانش - و به رغم محاکمه و زندانی شدن آنها که منتهی به فوت و احتمالاً قتل دکتر ارانی شد - شالوده‌ی یک حزب روشنفکر کمونیستی در اواخر سلطنت رضاشاه در تهران ریخته شد.



دکتر تقی ارانی

خلاصه آنکه سلطنت و استبداد پارلمانی رضاشاه وسیله‌ای برای شناساندن عملی و فکری استبداد به ملت گردید و اشتراک در نارضایتی مقدمه‌ای برای تجدید وحدت از دست رفته و پایه‌ریزی مبارزات ملی شد.

شهریور ۲۰ و اشغال ایران به دست استیلا
در خیر است که: «الْمَرْءُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ.»؛ رضاشاه که در اواخر حکومت خود کامه، به اصطلاح عامیانه «یابو برش داشته بود»، زیاده از حد مشغول به ضبط املاک، مغرور به قدرت و ابدیت خود و بی‌اعتنا به ارباب پس پرده شده بود؛ به طوری که انگلیسی‌ها

۱. روایت: شخص تدبیر می‌کند و خداوند تقدیر.

نیز ناراضی و نگران شدند. رضاشاه و انگلیسی‌ها از گردش روزگار و پروردگار غافل بودند و حساب نمی‌کردند که آنچه می‌سازند، روزی به سر خودشان خراب خواهد شد.



استالین ، روزولت و چرچیل ، کنفرانس یالتا ، ۱۹۴۵

جنگ جهانی دوم در گرفته و روس و انگلیس و آمریکا را کنار هم قرار داده است. رضاشاه که با یک جناح چهارم از استیلا، یعنی آلمان ساخته است حاضر نیست



محمد رضا شاه و رضا شاه مخلوع

به متفقین رکاب بدهد و مملکت و تخت و تاجش را از معرکه برکنار سازد. به علاوه، نه روس‌ها و نه ملت، نمی‌توانند او را تحمل کنند؛ باید از میان برود. رضاشاه می‌خواهد مقاومت کند. تو خالی بودن اصلاحات و نبوغ‌اش، و بادکنکی بودن ارتشش - که به آن می‌نازید و برایش جان‌فشانی و از بودجه‌ی مملکت آن همه زرفشانی کرده بود - در اولین حمله آشکار می‌شود. تکیه‌ای بر ملت ندارد که بایستد و بجنگد؛ برخدا و بر حق و حقیقت نیز عقیده و توکل ندارد که خود را نبازد؛ سرگردان و سرافکنده، فرار را برقرار ترجیح داده، با چمدان‌های پر از جواهرات مسروقه، به ولی‌نعمت اصلی پناه می‌برد. ولی‌نعمتی که حسابش را خوب رسید و تا آخرین قطره مال و جانش را کشید... :

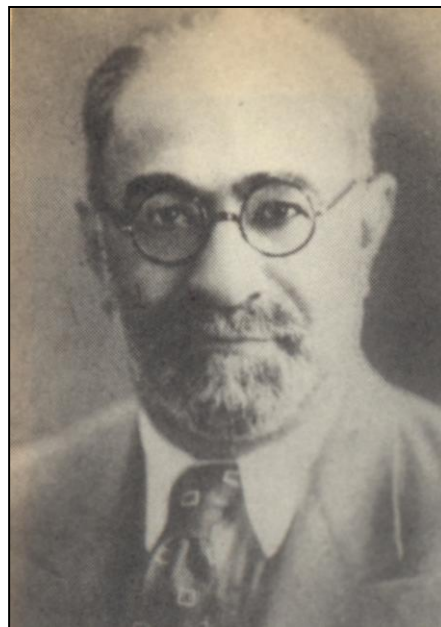
«فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ!»^۱

بدتر از همه آنکه رادیوی لندن اولین اقرارکننده و فاش‌سازنده‌ی اسرار کودتا و فحش‌دهنده به شاه می‌شود تا مرهمی بر دل ملت بگذارد، زمینه‌ای علیه تبلیغات و استفاده روس‌ها فراهم آورده، زمینه را از دست آنها بگیرد و مشروطیت (!) را به سود خود حفظ کند.

۱. حشر (۵۹) / ۲: پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید!



علی سهیلی، نخست‌وزیر



میرزا محمدعلی خان فروغی، ذکاءالملک

بی تأمل و تردید با تمهید نخست‌وزیری ذکاءالملک، پسرش را جانشین او می‌کنند و انتخابات کنترل‌شده‌ای به‌راه می‌اندازند. در آن ایام آشفته، دولت قانونی (!) علی سهیلی از دست پرورده‌های رضا شاهی تشکیل می‌شود. تهران افتخار (!) مهمانداری مخفیانه‌ی سه سیاستمدار، سرداران بزرگ جنگ را پیدا می‌کند. به عنوان ناز شست موافقتنامه معروف سه امضایی (روزولت - استالین - چرچیل)، تعیین‌کننده‌ی استقلال ایران و بیرون‌کننده‌ی بعدی روس‌ها از آذربایجان را هدیه‌ی دولت ما می‌نماید. به یادگار آن موهبت تاریخی عظمی، بر دیوار سه خیابان از خیابان‌های مرکز شهر و در جوار سفارتخانه‌های مربوطه، اسامی آن سه بزرگوار (!) چسبانده می‌شود. استیلا، مخالف استقلال و عظمت ایران، نیست البته تا آنجا که حکومتش استبدادی (مطلق یا مشروطه) و زیر‌نگین آنها و ملتش ثناخوان و دعاگو باشد، استقبال هم می‌کنند.

آغاز دومین تحریک و تفوق ملت

محمدرضای ولیعهد در شرایط تاریکی و وحشت، شاه شده است. جوان ضعیفی در چنگال استیلاست. چون هنوز چهره نشان نداده و مطلوبیت دارد، در میان مردم منفور

نیست و نفع انگلیسی‌ها نیز اقتضا می‌کند که او محبوب و مسلط باشد. بعد از غائله‌ی آذربایجان که روس‌ها، ظاهراً به تدبیر قوام السلطنه و باطناً با نقشه و خواسته‌ی انگلیس و آمریکا، قشون اشغالگرشان را از آذربایجان عقب می‌کشند و حکومت پیشه‌ووری به دست مردم آذربایجان فراری می‌شود- و بعدها تبلیغات شاه ادعا خواهد کرد که ارتش برومند (!) آنجا را تخلیه و تسخیر کرده است- مردم شهرهای سر راه استقبال بی‌شائبه‌ای از شاه می‌نمایند و می‌تواند محبوبیت خاصی در میان ملت پیدا کند.



چرچیل، روزولت و استالین در تهران، سال ۱۹۴۳

در سال‌های آخر جنگ که ایران برای ارسال آذوقه و سلاح‌های انگلیسی و آمریکایی به شوروی، پل پیروزی شده بود و در سال‌های بعد از آن که مملکت هنوز عملاً در تصرف متفقین بود، دولت‌ها دوام و داعیه‌چندانی نداشتند؛ استبداد ضعیف بود و استیلا دچار رقابت و تضادهای خودشان، و ملت امکان نفس کشیدن و احیاناً بحث و محفل‌های سیاسی و مبارزات آزادی‌خواهی یافت. این آزادی تصادفی روزگار و محصول رودربایستی تصادفی جناح‌های استعمار،

نفس کشِ راحتی برای ملت در آن گیر و دار فراهم آورد. از هر سو روزنامه و مجله‌ای با مقالات اجتماعی و انتقادی و غالباً فحاشی سر درآورده، عقیده‌ها گفته و بلکه عقده‌ها گشوده می‌شد و گاهی حساب خورده‌ها و دق‌دلی‌ها خالی می‌گشت. حتی روزنامه‌های خیانت‌پیشه و مزدوری چون «اطلاعات» هم‌رنگ جماعت شده، معکوس حرف‌های گذشته خود را چاپ می‌کردند!

در میان روزنامه‌های نوظهور از همه نقادتر و فحاش‌تر - و بنابراین پرتیراژتر - روزنامه «مردامروز» متعلق به محمد مسعود بود و در میان مقالاتش از همه پرجنبال‌تر و جالب‌تر - که باعث کشتن او شد - حملات شدید و کشف اسراری بود که درباره‌ی خواهر و برادرهای شاه می‌کرد.

ضمناً علاوه بر آنکه سبک و ظاهر روزنامه‌نگاری و مجله‌داری جهش مطلوب محسوسی نمود و مطبوعات ایران از حالت کهنه‌ی سرزیر بیرون آمد، در هنر کاریکاتور و مقاله‌نویسی و بحث و تحلیل‌های اجتماعی و علمی ترقیات مطلوبی پدیدار گشت و به‌طور کلی این رهایی و آزادی از ناحیه‌ی استبداد و استیلا، عامل مؤثری برای احیای مبارزات ملی ما گردید.

روس‌ها می‌خواستند با ناراحتی و نارضایتی‌های طبیعی که در مردم به‌وجود آمده بود و بازمینه‌سازی‌هایی که قبلاً کرده بودند، تلافی مشروطیت انگلیسی‌ها را در آورند. حزب توده اولین جمعیتی می‌شود که با ایدئولوژی و نظامات پیش‌ساخته و با میراث صدساله‌ی انقلاب‌های غربی ضد سرمایه‌داری، پرچمدار مبارزه‌ی ملی و رهبر روشن‌فکران و رنجبران آزاردیده می‌شود. این حزب با هدایت کمونیسم بین‌الملل و با حمایت علنی ارتش و سیاست شوروی، دست به تبلیغات وسیع و تشکیلات منظم می‌زند. سنگرهایی را در فرهنگ و دانشگاه، در کارخانجات، در دهات دور شهری، در ادارات و حتی در ارتش مسخر و اشغال می‌نماید. ملیون و مسلمان‌ها پس‌معرکه‌اند و کاملاً مرعوب و محروم.

حزب توده خدمت بزرگی به مکتب مبارزه و به انقلاب تازه‌ی ایران می‌نماید. همان‌طور که کامپساکس با طراحی و نظارت و ساختن راه آهن سراسری، درس و رسم کارهای نسبتاً بزرگ ساختمانی و فنی و روش‌های مدنی، مناقصه‌گذاری و مقاطعه‌کاری را به ما یاد داد؛ حزب توده نیز معلم مبارزات و آورنده‌ی سیستم جدید حزب‌سازی با ایدئولوژی مدون، انضباط، تبلیغات و تشکیلات جدی بود و بحث

اجتماعی و تجزیه و تحلیل‌های سیاسی را به جوانان و روشنفکران یاد داد؛ طرز فکر و اصول و آدابی را ترویج کرد که نه تنها برای پیروان و اعضای خودشان، بلکه برای سایرین و حتی مخالفین الگو و آرزو شد.

البته نیت و نطفه‌ی حزب که از استیلای سوسیالیستی آب می‌خورد، تأثیر خود را همراه داشت. به جای انهدام و مقابله با استبداد - که دشمن دیرینه‌ی ملت و آزادی و خانه‌خراب کن ریشه‌دار قابل درک و قبول ایرانیان است - شعارهای ضداستثمار را که اختصاص بیشتر با فئودالیسم و صنایع عظیم اروپا دارد، و ضداستعمار را که ارتباط با کشورهای تحت تملک مستقیم آفریقا و آسیا دارد، تلقین می‌کند؛ ضمن آنکه خاصیت ضددینی و انکار خدایی مارکسیسم را به طرز زننده‌ای از ابتدا آشکار می‌ساختند.

حزب توده اگر از یک جهت جبهه‌ی مبارز ملت را می‌ساخت، از جهت دیگر با طرد مذهب و ملیت آن را ضعیف می‌کرد، در آینده گمیت مبارزه را لنگ می‌نمود و جناحی از ملت را علیه خود برمی‌انگیخت. بنابراین با پیش‌درآمد درخشان خود و با همه‌ی توسعه و تأثیر، نتوانست نقش بادوام و مطلوبی پیدا نماید و در میدان نبرد بهانه‌های مؤثر و برنده‌ای به دست استبداد و شاخه‌ی دیگر استیلا می‌داد.

لازم است از هم اکنون گفته شود حزب توده ایران در مقایسه با احزابی که بعداً تشکیل گردید از همه جدی‌تر، بانضباط‌تر و بادوام‌تر بود؛ با ایدئولوژی و مرام و مبنائی فلسفی و مدون‌تر، دارای تشکیلات وسیع نسبتاً منظم و اعضای زیادتر و در فعالیت و فداکاری جلوتر. اما همان‌طور که در برابر استعمار و استثمار دشمنی و سرسختی نشان می‌داد بنا به خصلت انحصارگری مارکسیستی، نفی‌کننده و مدعی و مزاحم سایر افکار و احزاب، خصوصاً فعالیت‌های مذهبی، و کارشکنی‌کننده در مبارزات ملی بود. ضمناً اگر افرادی ساخته بود که در گرماگرم مبارزه، قهرمانان مقاومت در برابر شکنجه بودند، بسیاری از زبندگان آنها در برابر شکست یا توقف موقت و یأس، وقتی محروم از فعالیت یا مواجه با اشتباهات و اشکالات می‌شدند، شاید به دلیل اینکه مبانی معنوی و اعتقاد به خدا و امید به آخرت را از دست داده بودند، موفق به حفظ تعادل و احراز تکیه‌گاه نگردیده، در خلاء روحی و ناامیدی عجیب فرورفته و پناه به تخدیر و فساد می‌آورند یا بازگشت به مقام و مادیات رها شده کرده و سپس از جمله‌ی خودفروختگان خدمت‌گزار و همکاران نابکار دستگاهی می‌شدند

ملت ایران چه باید بکند. _____ ۳۹۳
که برای نابودی آن مردانه به پا خاسته بودند.

احیای جنبش ملی - مذهبی مصدق و کاشانی

چندی حزب توده یگه‌تاز میدان بود. استیلای غربی اروپا و آمریکا، استبداد تازه به تخت نشسته‌ی ایران و همچنین ملیون و مسلمان‌ها به وحشت افتادند و هر سه عکس‌العمل نشان دادند. عکس‌العمل دستگاه در برابر پیشروی‌های حزب توده که فعلاً راهی جز از طریق دموکراسی و ظاهر سازی نداشت:

اولاً تأسیس حزبی بود به نام نهضت ملی (!) در حوالی سال ۱۳۲۳ به رهبری سرلشگر ارفع رئیس ستاد ارتش وقت، با جمع‌آوری عده‌ای از وکلای دادگستری و مهندسين و دکترهای از خارجه برگشته‌ی وطن خواه و با دادن تشکیلات در تهران و شهرستان‌ها، مخصوصاً اصفهان، برای شکستن نفوذ وسیع حزب توده در داخل کارگران.

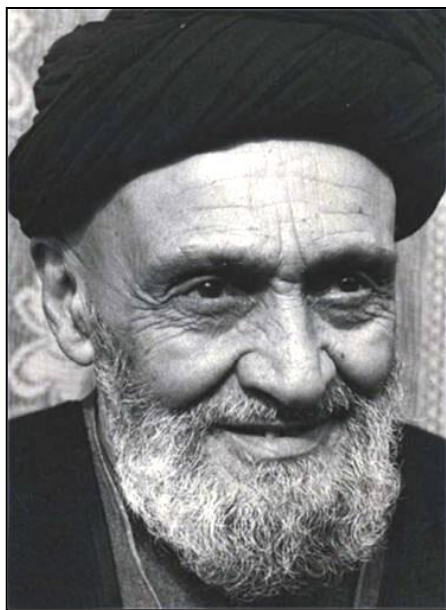


قوام‌السلطنه نخست‌وزیر، سال ۱۳۲۴

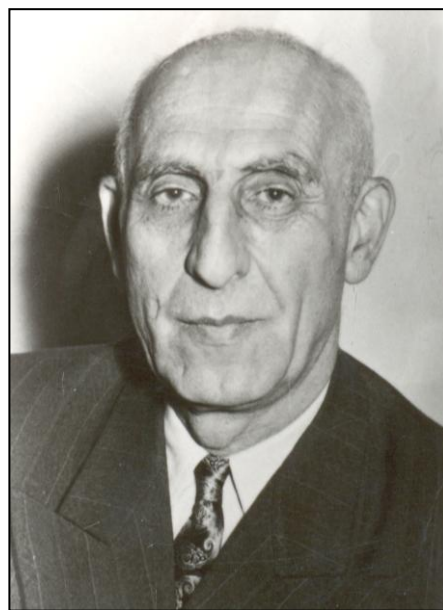
ثانیاً پس از نخست‌وزیری قوام‌السلطنه، تأسیس حزب دموکرات به دست و به دستور او در سال ۱۳۲۴ با امکانات دولتی لازم در برابر حزب دموکرات آذربایجان و تشکیل

سندیکاهای کارگران در راه آهن و دخانیات و غیره برای گرفتن میدان از سندیکاهای واقعی کارگران که حزب توده درست کرده بود.

حزب ارتشی نهضت ملی (!) پس از فاش شدن ماهیت آن و پیدا شدن احزاب ملی بعدی، خاموش شد. حزب دموکرات نیز که قدرتی پیدا کرده و تظاهرات ساختگی چندی راه انداخته بود پس از ایفای وظیفه‌ی محوله در آذربایجان و رفتن دولت و مؤسس آن، فراموش شد. اما سیاست دخالت دولت در تصرف پایگاه‌های سندیکائی و کارگری ادامه و توسعه یافت و به تمام کارخانجات و مؤسسات تعمیم گردید و عملاً و رسماً تحت نظر وزارت کار قرار گرفت، و بعداً برای کنترل بازار و کسبه و کشاندن آنها به تظاهرات فرمایشی و جلوگیری از پیوستن به مبارزات ملی، اتاق‌های اصناف به صورت قانونی درست شد؛ که زیر فرمان مستقیم سازمان امنیت بود و به بهانه‌ی برنامه‌ی مبارزه با گرانفروشی، فشارها و مزاحمت‌های فوق‌العاده فراهم می‌آورد.



آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی



دکتر محمد مصدق

ملت رو به استیلا و استبداد نبرده، به خود آمد. احزاب کوچکی به نام‌های وطن پرستان، ایران، ملت ایران، زحمتکشان، مردم ایران و غیره از درس خوانده‌های داخلی و

اروپارفته تشکیل گردید. باقی مانده‌های ملیون و مبارزین پارلمانی سابق و داغ‌دیدگان دوران استبداد نیز برای پیروزی در انتخابات، گرد رهبر سالخورده‌ی امتحان داده، دکتر مصدق ورزیده و وجیه‌الملة جمع شدند و جبهه ملی را تشکیل دادند. جبهه ملی مصدق که اکثریت‌شان را متدینین تشکیل می‌دادند، برخوردار از امیدواری و طرفداری صمیمانه جناح‌های عمده‌ی ملت از بازاری و اداری و دانشجو بود و با پشتیبانی و پیوستن آیت‌الله کاشانی اعتبار و نفوذ آن در داخل طبقات متوسط مملکت به‌طور محسوسی فزونی یافت. آیت‌الله کاشانی شخصاً دارای وجهه‌ی روحانی و سوابق مبارزه‌ای ملی از زمان شاه سابق علیه انگلیسی‌ها بود و در زمان جنگ، همراه عده‌ای از مخالفان و معترضان و متفقین، در اردوگاه اراک زندانی شده بود.

* * *

از طرف دیگر در دانشگاه تهران - که از زمان تأسیس قیافه‌ی غیردینی داشت - بهایی‌ها و سپس توده‌ای‌ها میدان آزادی برای جلوه و تبلیغات خود پیدا کرده بودند؛ محیط روز به روز برای دانشجویان مسلمان بیگانه‌تر می‌شد و احساس پژمردگی و ضعف می‌کردند. در آنجا نیز جنبشی آغاز گردید. گروهی از دانشجویان مسلمان به‌عنوان دفاع از عقیده و حیثیت، اولین انجمن اسلامی را در دانشکده پزشکی تشکیل دادند. در مدت کوتاهی در سایر دانشکده‌ها و در مدارس عالی و بعدها فارغ‌التحصیلان مهندس و دکتر و در دبیرستان‌ها و بالاخره دانشجویان ایرانی در ممالک اروپا و آمریکا، انجمن‌های اسلامی یکی بعد از دیگری تشکیل گردید. با ارشاد و سخنرانی‌های ایمانی و اجتماعی بعضی از مبلغین و استادان آشناشده به فرهنگ و اکتشافات غربی، معرفت و فعالیت‌های انجمن‌ها زیاده‌تر شد. جوانان مسلمان ایران از احساس حقارت میراث اواخر سلطنت احمدشاه و دوران رضاشاه بیرون آمده، رفته رفته در مملکت نیرویی می‌شدند و جوانان بی‌طرف و حتی مخالف و مارکسیست را به‌خود جذب می‌نمودند. جنبش انجمنی با روح اسلامی و عشق مبارزه علیه کفر و ظلم و حقارت و اسارت که از جوانان دانشگاهی و اداری به دبیرستان‌ها و بازار و شهرستان‌ها و به خارج کشور و به حوزه‌های طلبگی قم سرایت کرد، از پدیده‌های مهم عصر حاضر و از فرآورده‌های نهضت ملی ایران می‌باشد که تأثیر وسیعی در مبارزات بعد از جنگ دوم جهانی داشته است.

در همان سال‌ها و شاید کمی قبل، دور از محیط دانشگاه و درس خوانده‌ها و احزاب سیاسی، یک جمعیت تندرو متعصب دینی به رهبری نواب صفوی، طلبه‌ی پرشور و آتشین، به نام فدائیان اسلام تأسیس گردید که مبانی اعتقادی و اجتماعی درخشانی نداشتند ولی مؤمن، مصمم و از جان گذشته بودند. حرکت اول آنها در جهت مبارزه با منکرات و از بین بردن منکرین و معاندین (مانند کسروی) بود. مقارن تشکیل جبهه ملی هم نخست‌وزیران و بعضی از وزرای خائن را هدف گلوله‌های خود ساختند که مهم‌تر از همه می‌شود رزم‌آرا را نام برد.



نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام در ابتدای دستگیری
و سرتیپ تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران



نواب صفوی قبل از اعدام

ملت ایران چه باید بکند. _____ ۳۹۷

فدائیان اسلام که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فرمانداری نظامی با کینه‌جویی تمام از میانشان برد، پیشگام مؤثری در مذهبی کردن و روح‌دادن به مبارزه و به‌وحشت انداختن دستگامیان بودند و حتماً باید آنها را الهام‌دهنده‌ی مبارزات مسلحانه بعدی به شمار آورد.

بعد از سوء‌قصد به‌شاه در جشن ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ دانشگاه به‌وسیله‌ی ناصر فخرآرایی که به‌عنوان مخبر روزنامه «پرچم اسلام» در جشن شرکت کرده بود و سپس کارت حزب توده را از جیبش درآوردند، دستگاه از فرصت استفاده کرده، در دولت ساعد، لایحه‌ی انحلال حزب توده را به مجلس برد و آن حزب را با تصویب مجلس فرمایشی، غیرقانونی اعلام کرد.

پیروزی و شکست‌های مصدق و عوامل قدرت و ضعف ملت

با قیام و رهبری مصدق، شاید می‌توان گفت بزرگ‌ترین جبهه‌ی مبارزه ملی، در کوتاه‌ترین مدت، در تاریخ ایران تشکیل گردید و برای اولین بار، دولت و ملت هم‌صدا و هم‌گام شدند.



دکتر محمد مصدق

البته نام مصدق و تقوای سیاسی و سوابق مبارزاتی او نقش بزرگی در تشکیل و تحرک جبهه ملی داشت ولی عامل اصلی، حالت طبیعی تاریخی و مقبولیت عمومی داشتن شعار انتخابی بود. از دو قرن پیش به این طرف اعتقادی در کلیه طبقات رسوخ یافته بود که آنچه می کشیم از دست همسایگان شمال و جنوب، مخصوصاً انگلیسی هاست. حتی اگر کودک شیرخواری در کنج صندوقخانه گریه می کرد، می گفتند تحریک انگلیسی هاست. خواص مردم پایگاه قدرت و دلیل دل بستگی و اعمال نفوذ و دسایس انگلیسی ها را امتیاز نفت جنوب می دانستند. کسانی که به آن صفحات می رفتند شاهد بودند چگونه خطه ی خوزستان در اختیار و اقتدار عمال نفت است و آنها که سر در سیاست داشتند، می گفتند به خاطر نفت است که انگلیسی ها دولت ها را می آورند و می برند، و کلا را انتخاب می کنند، مقالات روزنامه ها تنظیم می گردد، قانون کار درست می شود، شیخ خزعل ها از میان می روند و با پول های نفت اسلحه و ارتش نیرومند می شود....

تشخیص و خواسته ی قلبی مردم از عالی و دانی و خواص و عوام - کاری نداریم به درست یا به غلط و مقصر و مؤثر بودن یا نبودن خودمان - کوتاه کردن دست انگلیسی ها از نفت و از دخالت در امور ایران بود. شعار ملت و دولت، ملی کردن نفت و برنامه ی جبهه، حکومت کردن قانون شد.



سپهبد حاج علی رزم آرا، نخست وزیر

ملت ایران چه باید بکند. _____ ۳۹۹

مصدق بعد از کشته شدن رزم آرا، با پیشنهاد کسی که بعداً اولین ساز مخالف را کوک کرد، و با موافقت دربار نخست وزیر گردیده، شعار و برنامه اش را بلافاصله به تصویب مجلس رسانید.



استقبال بی نظیر اهالی آبادان از هیأت اعزامی مأمور اجرای قانون ملی شدن نفت
۱۳۳۰/۳/۱۹

با تظاهرات آتشین مردم، مخصوصاً در مناطق نفت خیز، و پشتیبانی ملت و مجلس و دربار، ایران مالک میراث خدادادی گردید و با فداکاری داوطلبانه‌ی جوانان مهندس و اداری تربیت شده از سابق در دانشگاه و مدارس عالی، نگاه دارنده و گرداننده‌ی صنعت عظیم نفت گردید.

انگلیسی‌ها که ناراحت از تمکین به شرکت ملی نفت ایران و ناگزیر از تخلیه‌ی مناطق نفت خیز شده بودند، در خارج مملکت موضع انتظار و انتقام آغاز کردند. انگلیسی‌ها درست برخلاف ایرانی‌ها، ورزیده‌ترین ملت دنیا در خصلت صبر و استفاده از زمان هستند. اولین اقدام انگلستان برای به زانو در آوردن مصدق، خودداری از بردن نفت و جلوگیری از خرید آن توسط دیگران بود. دولت در برابر وضع بحرانی،

۴۰۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران
درخواست قرضه از مردم کرد. قرضه‌ی ملی با استقبال بی سابقه‌ی طبقات و استنکاف شاه
روبه‌رو گردید و سبب شد که قیافه‌ی واقعی شاه نمایان و نفرت مردم از او آغاز گردد.



دکتر مصدق و هیأت همراه در دیوان داوری لاهه

از آن پس، با آنکه دولت ایران در دیوان داوری لاهه به پیروزی غیرمنتظره (با رأی
موافق قاضی انگلیسی و رأی ممتنع قاضی روسی) رسیده و از کنفرانس سانفرانسیسکو

- مخصوصاً با به کار افتادن ۷۰ plant در آبادان - آبرومند برگشته بود، کارشکنی های خارج و داخل یکی بعد از دیگری ظاهر گشت.

توجه داشته باشیم که مصدق با استبداد در نیفتاد و با حسن نیت تمام، اجرای کامل قانون اساسی و استحکام مشروطیت سلطنتی را می خواست. اولین قدمی که او برداشت، تحصن در دربار، برای تقاضای انتخابات آزاد از شاه بود. در تشکیل دولت نیز اصرار شاه را که باید وزارت جنگ و پلیس در کنترل او باشد، پذیرفت. حتی به کسانی که درباره ی بعضی از وزرای کابینه یا رؤسای ستاد و شهربانی سوءظن نشان می دادند، می گفت، بگذارید جاسوسان دربار در دولت باشند تا اعلیحضرت مطمئن شوند که کاری علیه ایشان نمی کنیم. شاه و دربار و نوکران سیاستمدار آنها بودند که بنا به جریان طبیعی قهری سابق الذکر، مجبور و مأمور دولت انگلستان در مخالفت با ملت ایران شدند.

مصدق در قبال شرکت نفت انگلیس و ایران نیز روش صادقانه و قانونی داشت. باز خرید مؤسسات را بر طبق قوانین بین المللی ملی کردن صنایع و فرمول خود انگلیسی ها، قبول داشت و به هیأت مدیره موقت و مأمور خلع ید سپرده بود که دخالتی در نظامات شرکت نکرده و از کارمندان انگلیسی بخواهند که با انجام وظایف محوله و دریافت حقوق و مزایای معمول، خودشان را مستخدم شرکت ملی نفت ایران بدانند و در ازای نفتی که مشتریان می برند، رسید به نام دولت ایران بدهند.

دولت کارگری انگلیس بود که سرسختی نشان داد و دولت محافظه کار به مبارزه پرداخت. لازمه ی پیروزی مصدق و عقب راندن حریف ها بنا به سنت طبیعی و تاریخی سیاست ایران، می توانست نیرومندی جبهه متحد ملت و مذهب از یک طرف، و وجود ضعف و دو دستگی در اتحاد استبداد با جناح های استیلا، از طرف دیگر باشد. در این صحنه ی شطرنج بود که در سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ مهره ها به دست دو بازیگر اصلی، یعنی مصدق و ایدن جابجا می شد و سرنوشت بازی و مملکت ترسیم می گردید. متأسفانه جبهه ی داخلی نارس و ناپخته و دستپاچه، عاری از وحدت در هدف و برنامه، مسموم از تفرقه و تعصب و خودخواهی، و به طور کلی مشحون از مفاسد اخلاقی و اجتماعی بود. حزب توده نیز که اصالت ضدملی و مذهبی و نشأت استیلائی داشت، پیش آهنگ مخالفت ها، چوب گذارنده لای چرخ ها، و اسباب کار بُرنده ی حریف کهنه کار گردید.

اگر مصدق می‌توانست طوری عمل کند که در جبهه‌ی مقابل نیز سستی و جدایی بیفتد و به‌نحوی مانع اتصال و استحکام آنها می‌شد، شاید با گذشت زمان و دوام حکومت ملی و قانونی، پیشرفت و پیروزی نهایی حاصل می‌گردید. خیلی خوب بود اگر مصدق در برابر شاه و دربار خائن فاسد مجبور نمی‌شد جبهه بگیرد یا با وساطت آمریکایی‌ها و شریک ساختن آنها در حد واسطی با انگلیسی‌ها کنار آید؛ ملت را از حالت صددرصد اسارت به یک مرحله‌ی نیمه آزادی و استقلال رسانده و در آن پاگرد با صبر و تلاش، دورخیز بعدی آماده می‌شد. اما ایرانی‌ها بر توقع عجول، پیرو سیستم همه‌چیز یا هیچ‌چیز و تنگناهایی که میلیون‌سختگیر ایده‌آل‌طلب و چپی‌های بهانه‌جو برایش به‌وجود می‌آوردند، به حریف مگار دانای بردبار، میدان داد که جریان را به نفع خود بگرداند.

بخش سوم از کودتای ۲۸ مرداد تا حقوق بشر کارتر

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، محکم‌ترین اتحاد استبداد و استیلا در تاریخ ایران دولت آمریکا که طبق نقشه‌ی انگلیسی‌ها و حشمت‌زده از افتادن ایران به‌دست توده‌ای‌ها و روس‌ها و دریافت‌کننده‌ی وعده‌ی چرب و نرم در قرارداد آینده شده بود، به پیشنهاد سفیرشان هندرسن و تدبیر پلیس سیاسی‌شان CIA دلایل منطقه گردید. طبق اطلاعات و اعترافات که بعداً در روزنامه‌های اروپا و گزارش‌های سیا درآمد، به‌دست سرلشگر زاهدی، با بسیج کردن ملاحای درباری، با به‌خیابان آوردن لات‌ولوت‌ها و روسپی‌های هرجایی و فروختن دلارهای وارداتی در بانک ملی، کودتای ۲۸ مرداد کذایی را راه انداختند؛ شاه فراری را با منت و خفت به‌ایران برگرداندند و مصدق و یاران وفادارش را به زندان و تبعید انداختند.



ارتش کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در خیابان‌های تهران

یگانه حکومت ملی ایران پس از دو سال و ۳ ماه ساقط می‌شود؛ ایدن وزیر خارجه انگلیس در مرخصی در روی آب‌های مدیترانه نفس راحت می‌کشد؛ امید ملت ایران زیر سلطه‌ی استبداد به باد می‌رود و با قرارداد کنسرسیوم نفت - که نه تنها انگلیس و آمریکا، بلکه با دریافت سهم ناچیزی، هلند و فرانسه، یعنی متفقین غربی در آن وارد شده‌اند - مستحکم‌ترین جبهه‌ی استبداد و استیلا در ایران برقرار می‌شود؛ خصوصاً که موافقت شوروی را نیز قبلاً تأمین کرده بودند.

روس‌ها که طبعاً از روی کار آمدن یک حکومت ملی، ناراضی و ناراحت هستند قبلاً با خاطره‌ی سوئی که از مصدق با پیش کشیدن سیاست موازنه منفی برای خودداری از امضای امتیاز شمال به آنها داشتند، و از پس دادن طلاهای ایران به دولت ملی دریغ کرده بودند، آنها را بی دریغ تقدیم دولت کودتاچی استعماری ضد خلقی زاهدی کردند.



شاه و زاهدی پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

ملت ایران چه باید بکند _____ ۴۰۵

استبداد توفیق عظیم - یا شانس عظیم - در اتحاد با استیلای سه گانه پیدا می نماید. بعداً شاه با مسافرت به شرق و غرب اروپا و آمریکا و حاتم بخشی به آنها، از محل درآمد نفت، در خرید سهام و در امضای معاملات پربرکت با همه ی آنها، پایه های تخت استبداد را به استوارترین صورتی که در تاریخ دیپلماسی ایران سابقه نداشته است درمی آورد و موفق می شود صدای رادیوهای شوروی و عراق و غیره را که گاه گاهی آوازی به همدردی مردم ایران - اگرچه روی مصالح خودشان - درمی دادند، خفه کند. حتی چین توده ای و رهبری مدافع خلق آن مائو، باشکوه ترین پذیرایی ها را از خواهر شاه و شهبانو می نماید.

در داخله، مصدق زدایی، ملت کوبی، قانون شکنی و قدرت یابی نظام استبدادی و تبلیغات بوق و کرنایی، روز به روز شدیدتر می گردد.



جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

اوج اقتدار و ارائه و احیای استبداد را در جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی می بینیم که در سال ۱۳۵۰ به یاد کورش و با حضور رؤسای دولت های پنج قاره ی دنیا در حداکثر جلال و جبروت و ولخرجی در تخت جمشید هخامنشی برگزار می شود.

تلاش و تشکل مجدد نیروهای ملت

تلاش و تشکل مجدد نیروهای ملت در زیر چکمه‌های استبداد و نقشه‌های استیلا از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۰ و سپس تا سال ۱۳۵۰ شکل می‌گیرد. نهضت ملی دیگر مردنی نیست؛ به موازات تسلط و تحکیم و توسعه‌ی استبداد، تحرک مجدد و تکامل مبارزات ملت نیز دیده می‌شود.

قیام اخیر ملی کردن نفت با همه‌ی خامی و سستی و پراکنندگی، آن اندازه پایه و مایه داشت که پس از شکست ۱۳۳۲ از سینه‌ی مردم محو نگردد و در صحنه‌ی تاریخ منقرض نشود. عکس‌العمل فوری و طبیعی تظاهرات بازار و دانشگاه‌ها و بعضی از اداری‌ها بود که منتهی به تشکیل نهضت مقاومت ملی به‌رهبری شخصیت‌های روحانی، دانشگاهی، بازاری و احزاب ملی گردید.

اعلامیه‌ها و روزنامه‌های مخفی (از جمله «راه مصدق»)، اوراق دستی، تظاهرات در خیابان و بازار و دانشگاه، مکاتبه و تذکر به مهمانان خارجی به راه می‌افتد و مورد استقبال فکری مردم قرار می‌گیرد.

مقارن تجدید انتخابات مجلسین که دولت کودتا علاقه داشت صورت ظاهر قانونی و آزاد به آن بدهد، فعالیت‌هایی از ناحیه‌ی ملیون تحت شعار: «پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم» به‌عمل آمد و همان‌طوری که پیش‌بینی می‌شد، چاقوکش‌های کودتا و هفت تیرکش‌های بی‌مخ، حوزه‌های رأی‌گیری را فرق کرده، مزاحم و مانع رأی‌دادن به نامزدهای ملی شدند (بعضی از صحنه‌ها در روزنامه‌های خارجی به‌خوبی منعکس شد).



علی‌اکبر دهخدا

یکی از اقدامات ابتدای این دوره، نامه‌ی اعتراضی بود که به‌عنوان مجلس سراسری با امضای شصت و چند نفر از معاریف طرفدار مصدّق و مدافع ملی شدن نفت (از جمله آقا سیدرضا فیروزآبادی، علی‌اکبر دهخدا، مهندس حسن شقاقی و ۱۲ نفر از استادان برجسته‌ی دانشگاه تهران^۱ و عده‌ی زیادی از موجهین بازار و ادارات) برای دفاع از ملی شدن نفت و اعتراض استدلالی به قرارداد کنسرسیوم صادرگردید. دولت زاهدی چند ماه بعد از تصویب اجباری قرار داد، آن عده از امضاکنندگان نامه را که استاد دانشگاه یا کارمند دولت بودند اخراج کرد. البته غرض از صدور و انتشار این نامه، نجات آبرو و ایمان و زنده نگاهداشتن نهضت از طریق اثبات موجودیت و شهادت طرفداران جبهه ملی و اعلام به دنیا بود که ملت ایران کماکان وفادار به مصدّق و مدافع ملی شدن نفت خود می‌باشد و کودتای ۲۸ مرداد یک تحمیل خارجی و خیانت داخلی است.

برنامه‌ی نهضت مقاومت ملی نیز در سه نکته‌ی زیر خلاصه می‌شد:

- ۱- شستن ننگ کودتا از دامن ایرانیان و اثبات و اعلام اینکه «مصدّق پیروز است» و دولت کودتا غیرقانونی و منفور ملت است.
- ۲- ادامه‌ی مبارزه از راه مقاومت منفی در برابر دستگاه و فلج کردن برنامه‌های خائنانه تا حدود امکان.
- ۳- سازندگی مردم و دادن زیربناهای عقیدتی و تربیت تشکیلاتی و آینده‌نگری. نهضت مقاومت ملی چند سال به‌صورت زیرزمینی ادامه داشت و در شهرستان‌ها، شعب و طرفداران و فعالان، متشکل شده بودند تا آنکه در سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی به‌صورت علنی تشکیل گردید، افراد و افکار نهضت مقاومت وارد آن شدند. حزب توده نیز در شرایط زیرزمینی نسبتاً قوی به فعالیت خود ادامه می‌داد و برای

۱. دوازده نفر از استادان برجسته دانشگاه تهران که نامه‌ی اعتراضیه را امضا کردند و در پی آن توسط رضا جعفری وزیر فرهنگ دولت کودتا- که حق مداخله در امور دانشگاه‌ها را نداشت- از دانشگاه اخراج شدند. آقای مهندس بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی (کتاب «شصت سال خدمت و مقاومت»، جلد اول، ص ۳۲۵) می‌گویند:

«واکنش دولت زاهدی نسبت به این نامه، اخراج ما ۱۲ نفر از دانشگاه بود و انتظار خدمت عده دیگری از امضاکنندگان که کارمند دولت بودند. آن ۱۲ نفر عبارتند از آقایان: دکتر عبدالله معظمی، دکتر سجابی، دکتر قریب، دکتر عابدی، دکتر جناب، مهندس عطایی، مهندس خلیلی، مهندس انتظام، دکتر نعمت‌الهی، دکتر بیژن، دکتر میربابایی، و اینجانب [مهندس مهدی بازرگان]» (ب.ف.ب).

اولین بار جزوه‌هایی از طرف افراد آنها منتشر شد که ضمن انتقاد از عمل رهبران خود، حالت تأسف و توبه نسبت به مخالفت با حکومت مصدق ابراز داشته و از میلیون دعوت به همکاری و اتحاد می‌نمودند.

حمله و دشمنی دستگاه در مرحله‌ی اول متوجه همکاران نزدیک دکتر مصدق در دولت و مجلس بود که تمام آنها یا زندانی و محاکمه و محکوم به حبس‌های چندساله شده بودند و یا در اختفا به سر می‌بردند. در مرحله‌ی دوم و به وجه شدید، همراه با شکنجه‌های وحشتناک، افراد حزب توده و مخصوصاً شاخه‌ی نظامی آن، آماج این حمله‌ها قرار گرفتند و سپس خصومت و خشونت فرمانداران نظامی و ساواک^۱ متوجه میلیون و مسلمان‌های پیرو مصدق گردید. عداوت و فشار در ابتدای امر کمتر و محکومیت‌ها کوتاه‌تر بود؛ غالباً به شلاق‌زدن و رها کردن اکتفا می‌شد.

جوانان مسلمان که از دو دشمن خود، استبداد حکومتی و استیلای کمونیستی به تنگ آمده بودند از فرصت استفاده کرده، به فعالیت‌های نسبتاً اساسی و زیربنایی پرداختند. در این دوران است که انجمن‌های اسلامی صنفی یا خیریه، اجتماعات مذهبی در دانشگاه‌ها، انتشارات اسلامی - اجتماعی - علمی و مؤسسات مطبوعاتی، آموزشی، تعاونی، بهداری و حتی انتفاعی نضج گرفت و تا آنجا که فعالیت‌های غیرسیاسی و ضدحکومتی امکان‌پذیر بود پیش می‌رفتند.

فعالیت‌های غیرسیاسی مذهبی، تعاونی، آموزشی، خیریه و حتی انتفاعی، سال به سال در تهران و شهرستان‌ها پدیدار می‌شد و به لحاظ کمیت و کیفیت، توسعه می‌یافت. اوج این قبیل فعالیت‌ها در تأسیس حسینیه ارشاد و درس و سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی بود. فعالیت‌هایی که برخلاف گذشته، غیرشخصی و به صورت اجتماعی و ملی، و میل به تشکل و تحرک جامعه مسلمان در آنها محسوس بود.

مردم می‌خواستند علی‌رغم حکومت استبداد که خدمات و فعالیت‌های مفید را از آنها می‌گرفت، و به خیانت و خرابی وادارشان می‌کرد، عکس‌العمل نشان داده، شخصیت و موجودیتشان را ثابت نمایند.

جواب جبهه متحد به نهضت مقاومت و به مبارزات ملت؛ تأسیس جبهه ملی دوم
حکومت کودتا یکی دو سال اول را صرف استقرار خود و استحکام تخت و تاج استبداد

۱. «ساواک»، مخفف «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» است که در زمان محمدرضا شاه پهلوی وزیر نظر او فعالیت می‌کرد (ب.ف.ب).

نمود، اما به زودی معلوم شد که ادامه‌ی کار تنها با زور و فشار میسر نیست. به فرض که نهضت مقاومت ملی قدرت یا وجود نمی‌داشت، مقاومت منفی ملت و عدم همکاری کارمندان و کندی پیشرفت کار دولت محسوس بود. بدیهی است که حامیان خارجی، مخصوصاً آمریکایی‌ها، زودتر از عاملان کودتا و شخص شاه به عامل ملی توجه پیدا کردند و به ضرورت همکاری مردم با دولت دست‌نشانده عقیده داشتند. بعداً شاه نیز چه از جهت مردم و چه مخصوصاً از جهت فشار و توقعی که صاحبان متحد از او داشتند، مجبور شد پاسخ و پاسخ‌هایی به ملت بدهد.

الف) آمریکایی‌ها

از اقدامات دیگری که در سال‌های اول از طرف نهضت مقاومت به عمل آمد، بخشنامه‌ای بود به زبان انگلیسی که به‌خانه‌های آمریکاییان مقیم و مأمور در ایران، اعم از مذهبی، سیاسی، نظامی و اداری انداخته شد. در آن نامه بالحن مستقیم و انسانی، مؤدبانه به آنها اعتراض شده بود که:

«شما که خود را متمدن و پیرو مسیح و مدعی آزادی و خدمت به‌نوع می‌دانید،

برای چه کار به مملکت ما آمده‌اید؟

چرا حکومت ملی را برانداخته و حکومت غاصب خائن را حمایت می‌کنید؟»

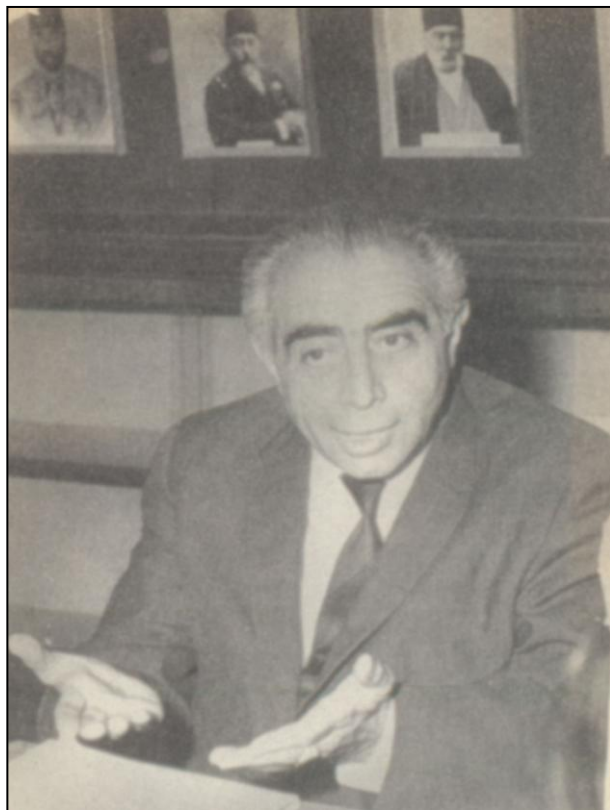
چند ماهی بگذشت که یک جواب دیپلماتیک و سنجیده، با امضای «یک دوست آمریکایی»، به خانگی آقای الله‌یار صالح گذاردند تا به کمیته نهضت مقاومت ملی برسد. مطالب نامه، مخفیانه مورد توجه و بررسی کامل قرار گرفت؛ فهمانده بودند که نفوذ کمونیست‌ها به حد خطرناک و غیرقابل تحمل برای آنها رسیده بود و حالا هم مخالف تشکیل و همکاری با یک حکومت ملی ایرانی نیستند ولی در برابرشان افراد و جمعیت مطمئن و معتدل و متشکلی که از عهده‌ی اداره برآید، نمی‌بینند...

این روحیه، حداقل از ناحیه‌ی بعضی از جناح‌های گرداننده‌ی سیاست آمریکا، مکرر ابراز می‌گردید و حتی یکی از وابستگان جوان سفارت آمریکا که با نهضت مقاومت ارتباط داشت، خود را در مراجعت به آمریکا مدافع ملیون ایران قرار داده و کتابی هم تحت عنوان «ناسیونالیسم در ایران» منتشر ساخت.

سیاست آمریکایی میل نبود با پس زدن مصدقی‌های خالص، که به‌عنوان ضدخارجی و متعصب در ملی شدن نفت شناخته شده‌اند، با بعضی از رجال غیرفاسد و موجه کنار بیایند و گاه‌گاه دیده می‌شد که واسطه‌های دربار برای «پرکردن خلاء و گودال مابین

۴۱۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

شاه و ملت» روی فشار آمریکاییان مراجعاتی به آن قبیله افراد می کردند و بارها حتی در روزنامه‌ها صحبت از باز کردن «سوپاپ‌های اطمینان» در دیگ انفجار آمیز ملت به عمل می آمد. حتی آن عده از اعضای حزب ایران که در نهضت مقاومت بودند، با احتساب چنین امکان و انتظار فرصت مطلوب، پای خود را از نهضت مقاومت کنار کشیدند و زمانی هم، به حمایت از دکترین آیزنهاور، اعلامیه دادند. البته کسانی که وجهه‌ای در میان مردم، صداقتی در دل و اطلاعی از عدم حسن نیت و دخالت قاطع شاه در کارها داشتند، حاضر به چنین تجربه خطرناکی نمی شدند.



دکتر علی امینی در سال ۱۳۴۰ نخست وزیر شد

مقاومت‌های ملی و منفی مردم و جهش جبهه ملی دوم از یک طرف و سوءاستفاده‌ها و خیانت‌های دولتیان - که سبب رسوایی دستگاه و عدم پیشرفت برنامه‌های مورد نظر آمریکایی‌ها می شد - کار را به جایی رساند که شاه وادار شد در سال ۱۳۴۰ دکتر علی امینی را نخست وزیر نماید. دکتر امینی با وارد کردن سه وزیر غیرفرمایشی و کم و

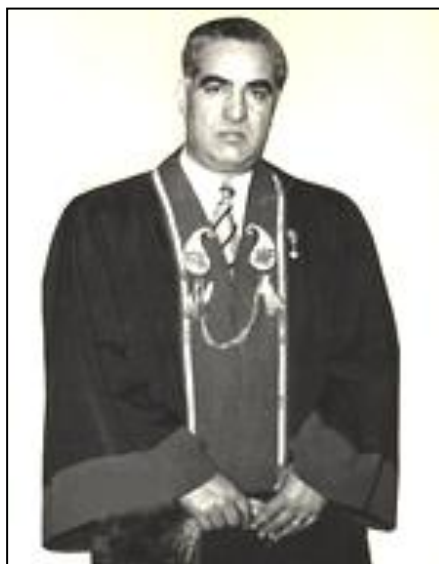
ملت ایران چه باید بکند _____ ۴۱۱

بیش ملی در کابینه، یک برنامه ملت‌گرایی با سخنرانی و محاکمه‌ی سوءاستفاده‌چی‌های سطح بالا را شروع نمود. او می‌خواست جلوی گشادبازی‌های اقتصادی و دخالت‌های دربار را بگیرد و سبب تسکین مردم و شسته‌شدن گناه عقد قرارداد کنسرسیومش شود، ولی همان‌ها باعث کارشکنی در دولت و کساد درآمدها و دشمنی بیشتر شاه و بالاخره سقوط دولت او گردید.

آمریکایی‌ها برای دموکراسی کردن، یا حداقل دموکراتیک نشان دادن حکومت، و برای اجرای برنامه‌های اجتماعی و کارهای عمرانی و اصلاحاتی که دهقانان و کارگران را از پناه بردن به کمونیسم باز بدارد، فشار می‌آوردند و چند بار شاه به آمریکا احضار شد.



«غلام خانه‌زاد»، اسدالله علم



«بنده‌ی جان‌نثار»، دکتر منوچهر اقبال

در سال ۱۳۳۹ شاه با آنکه با ایجاد احزاب سلطنتی میلیون و مردم (به رهبری‌های بنده‌ی جان‌نثار، دکتر منوچهر اقبال، و غلام خانه‌زاد، اسدالله علم) خواسته بود تظاهر به حکومت دو حزبی مانند دموکراسی‌های غربی نموده باشد، روی اصرار آمریکایی‌ها انتخابات مجلسین را آزاد اعلام نمود و اجازه داد مخالفان در مبارزات مربوطه شرکت نمایند.

افرادی از نهضت مقاومت ملی، به بعضی از وزرای سابق دکتر مصدق (مانند آقایان اللهیار صالح، سید باقرخان کاظمی، امیرعلایی) پیشنهاد کردند کاندیداهایی بیرون داده، سروصدایی راه بیندازند. به این ترتیب، با اعلامیه مورخ... آقای سیدباقرخان کاظمی، به یاری خداوند متعال و به منظور مشارکت در انتخابات مجلسین، با اجتماع سی - چهل نفر از وزرا و وکلا و طرفداران سابق و افراد حزبی ملی، جبهه ملی دوم تشکیل گردید.

البته پیشاپیش نخست وزیر وقت آشکار کرده بود که اجازه نخواهد داد یک فرد از «خائنین سابقه دار» به مجلس راه پیدا کند؛ دولت به جبهه ملی جواز روزنامه و باشگاه نیز نداد. شرایط ایجاب نمی کرد که صورت کاندیدها بیرون بیاید؛ ولی فرصتی شد که شخصیت ها و احزاب کوچک ملی تجدید حیات نمایند و فعالیت مبارزاتی علنی شروع شود. نامه هایی نوشته شد، اعلامیه هایی منتشر گشت، تظاهراتی برپا شد (از جمله به مناسبت ۳۰ تیر) و میتینگ هایی داده شد؛ حتی کنگره جبهه ملی با حضور نمایندگان شهرستان ها و اعلام خواسته ها و برنامه های جبهه ملی، در تاریخ دی ماه ۱۳۴۱ تشکیل گردید. دامنه ی فعالیت های جبهه ملی به خارج از ایران کشیده شد و نطفه ی اولیه مبارزات ثمربخش آینده ی دانشجویان ایرانی اروپا و آمریکا منعقد گشت.



تظاهرات گسترده ی مردم در ۳۰ تیر ۱۳۴۱، به مناسبت سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۰

ملت ایران چه باید بکند _____ ۴۱۳

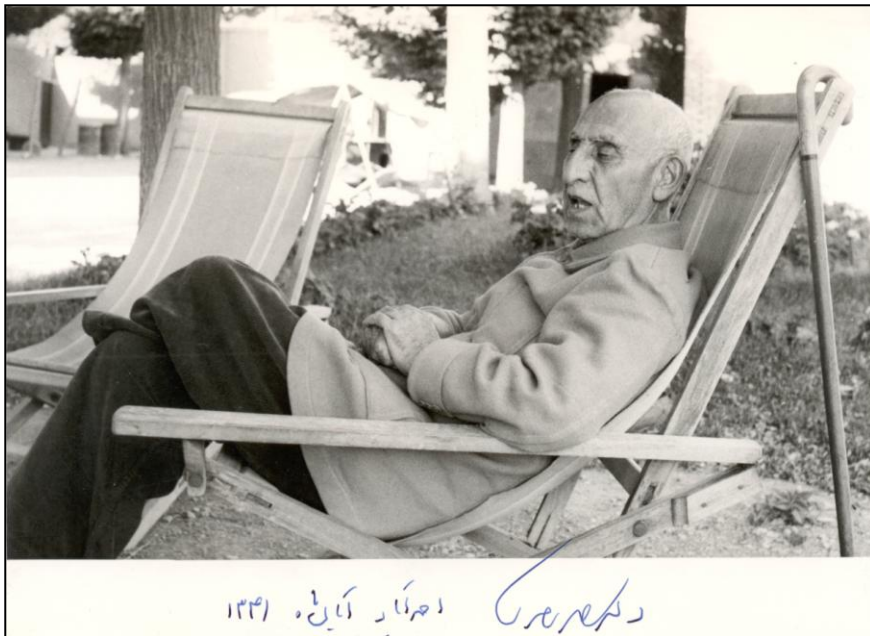
شعار جبهه ملی، طرفداری از قانون اساسی و «اجرای حکومت قانون» و طرف خطاب و اعتراض در نامه‌ها و اعلامیه‌ها، دولت بود؛ در حالی که از تصریح گفته‌ی معروف دکتر مصدق که «در رژیم مشروطیت، شاه سلطنت می‌کند نه حکومت» و از معارضه‌ی شدید با آمریکا و سیاست‌های غربی خودداری می‌شد. جبهه‌ی ملی دوم، پدیده‌ی مهم بعد از کودتا و جهشی در تشکل علنی و تحرک مبارزات ملت به صورت پارلمانی و قانونی بود.

* * *

دکتر مصدق بعد از محاکمات تاریخی ۱۳۳۲ که برگ‌های درخشانی از تزه‌های مبارزات قانونی ایران ارائه داد و پس از طی کردن سه سال محکومیت، باقی‌مانده‌ی عمر خود را تا ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ نیز در اسارت و حفاظت شبانه‌روزی مأمورین انتظامی، به‌حالت تبعید، در قریه احمدآباد به‌سر برد. علی‌رغم عدم ارتباط آزاد با مردم، نام و نظریات او امید به پیروزی و پرچم راهنمای مبارزه برای ملت بود؛ ضمن اینکه افتخار ابدی برای ایران شد و تازه‌کننده‌ی عقده‌های سوزان کینه و ناراحتی شاه در هر صحبت و رهگذر تا آخرین روزهای سلطنت گردید.



دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی، سال ۱۳۳۲



دکتر مصدق در خانه‌ی شخصی در اسارت و حفاظت شبانه‌روزی

* * *

برگردیم به آمریکایی‌ها

آنچه مسلم است با آنکه در مقایسه با سیاست استعماری انگلستان، آمریکایی‌ها خشونت بیشتر و رعایت کمتری نسبت به افکار عمومی و عوامل داخلی ابراز می‌دارند ولی در مقایسه با استبداد کوتاه‌نظر بی‌مایه، به خواسته‌های ملت‌ها بی‌توجه نیستند و می‌خواهند منافع خود را با دانش و دوران‌اندیشی و تا حدود امکان با رعایت حقوق قانونی تأمین نمایند.

کنار آمدن ملت‌های آزاد با شخصیت، با استیلای غربی اصولاً محال نیست. کما آنکه غالب دولت‌های غیرابرقدرت ولی بی‌طرف و با استقلال و حیثیت اروپا، همین کار را می‌کنند. آنچه آنها می‌خواهند:

در مرحله‌ی اول، حفظ بی‌طرفی و میدان‌ندادن به رقیبان و حریف‌های مقابل است که توقع خلاف منطق و ناپذیرفتنی نیست و از جهت منفی مفید و جناح در برابر جناحی دیگر استیلا می‌تواند باشد.

در مرحله‌ی دوم، منافع و مطامع‌شان در پیش می‌آید که هر قدر طرف، ضعیف‌تر و

ناآگاه‌تر و خائن‌تر باشد، تیغ‌شان را بیشتر فرومی‌کنند ولی وقتی مقاومت و منطق و سیاست ببینند، به حداقل و در سطوح معقول و معامله متقابل راضی می‌شوند. به‌علاوه در میان غربی‌ها، افکار انسانی و افراد عالی‌زادگی وجود دارند که طرفدار ملت‌های دیگرند و حتی کمک‌کننده و الهام‌دهنده‌ی انقلاباتی چون هندوستان و الجزایر بوده‌اند. آنچه نمی‌شود با آن کنار آمد و طبیعتاً و منطقاً چنین می‌باشد، استبداد است...

ب) شاه

پاسخ‌های شاه هم متوجه ملت بود و هم خارجیان حامی و احیاناً مدعی. شاه با عبرت از گذشته‌ی حزن‌انگیز خود- و یقیناً با موافقت و توصیه‌ی جناح متحد- تصمیم قاطع داشت که برخلاف روح مشروطیت و تأکید مصدق، حکومت کند و نه سلطنت، تا سرشکستگی گذشته- و تجدید شکست استیلا- پیش نیاید.

جواب ملت که با کودتا و توپ و تانک شروع شده و وفاداری آنها به مصدق و مقاومت و مبارزاتشان را دیده بود تا مدتها غیر از آزار و زور نمی‌توانست باشد؛ بلکه به‌زودی روشن شد که نارضایتی و اعتراض مردم در هر فراخی و فرصت که به‌دست آورند یا به آنها داده شود، بیشتر و متوجه‌تر به‌سوی خودش می‌شود؛ به‌طوری که با قدرت و شدت بیشتری باید از آن جلوگیری به عمل آید.

سیاست فوق بر سراسر دوران حکومت شاه سایه انداخته و طبیعی و منطقی و الزامی، چنین است که روزبه‌روز بر هشیاری، نظارت، وسعت، شدت و خشونت رفتار دولت با مبارزان که تعدادشان رو به تزاید است افزوده شود. استبداد وقتی در برابر ملیون آگاه و آزادی‌خواه قرار گیرد، اگر نخواهد تسلیم شود، چاره‌ای جز خفقان فوری نطفه‌های اعتراض برای ممانعت از رشد و توسعه آنها ندارد و همین که اختناق و خشونت به‌کاربرده شد، اطلاعات و اعتراض‌ها و انتقام‌جویی‌ها زیادتر گردیده، از یک طرف فشار و ظلم و ستیزه دولت با ملت، به‌صورت تصاعدی بالا می‌رود و از طرف دیگر کینه و تصمیم ملت در برانداختن استبداد اوج می‌گیرد.

طبیعی است که استدلال و آزمایش فوق بر دولت پوشیده نمی‌ماند، و راه‌حل پلیسی فشار و اختناق نمی‌تواند تنها برنامه‌ی استبداد- و به طریق اولی استیلا- باشد. چاره‌های دیگری نیز به عمل می‌آید:

۱- توسل به تبلیغات و درانحصار گرفتن آن برای خراب کردن و معتقدساختن ملت

که خدمات شایان و پیشرفت‌های درخشان نصیب‌اش شده است. همچنین، منحرف ساختن ملت و جوانان از آزادی و اسلام، از طریق تحریک تعصب‌های ایرانی، احیای سنت‌های باستانی و عاشق کردن مردم به پادشاهان خیالی؛ همراه با ترویج مخدرات و مسکرات و اشاعه‌ی فحشا و شهوات و میدان‌آزاد دادن به تبلیغات مارکسیستی و ضد مذهبی.

روزنامه‌ها و مجلات و فرستنده‌های متعدد رادیو و تلویزیون همراه با جشن‌ها و تظاهرات تحمیلی، هر ماه و هر هفته، با نطق‌های پیش‌ساخته برای بلندگویان مزدور مدح‌خوان شمایل بزک شده‌ی استبداد، در اختیار و اداره ساواک گذارده می‌شد. در خارج کشور بیش از داخل، برای انحراف و اغوای سیاست دولت‌ها و افکار ملت‌های اروپا و آمریکا فعالیت و خرج به عمل می‌آید. استبداد علاقه و احتیاج فراوان برای ارضای شهوت جاه‌طلبی و برای موقعیت و حمایت خود دارد.

۲- حزب‌بازی‌های سیاسی و ظاهرسازی‌های دموکراسی، برای ملّی و قانونی جلوه دادن حکومت و به یاری و خدمت درآوردن افکار و افراد ملّت.

۳- گرفتن آتوهای تبلیغاتی و انقلابی از دست مخالفان و مبادرت کردن به اقدامات عمرانی و اصلاحات اجتماعی که هم مردم بی‌خبر راحت‌طلب را دل‌خوش و ساکت نمایند و هم جوابی برای فشار آمریکا و جلوگیری از تحمیل نخست‌وزیرها و وزیران غیرقابل قبول باشد.

با استفاده از قسمت ناچیزی از درآمد سرشار نفت و با هیاهوی فراوان، طرح‌های عمرانی پرخرج - که عملاً بی‌حاصل و ضرررسان هستند - به دست گرفته می‌شود؛ از قبیل شبکه برق سراسری و سد سازی‌های خوزستان و گیلان و غیره، ذوب آهن اصفهان با ماهی ۲۵۰ میلیون تومان زیان، شبکه‌های مخابراتی و ارتباطات بین‌المللی، هواپیمایی اسماً ملّی ایران، پارک‌های عمومی کوچک در گوشه و کنار مملکت... که با یک تیر سه نشان زده می‌شود:

○ تسکین و تبلیغ؛

○ پر کردن جیب خارجی‌ها؛

○ مداخله فراوان برای خودشان.

۴- حاتم بخشی‌های بی حساب از کیسه‌ی ملّت به جناح متحد استیلای آمریکایی و اروپایی، چه غربی و چه شرقی، به صورت‌های گوناگون مشاوره، معامله، سفارش

اسلحه، وام گرفتن و وام دادن‌های سنگین، و حتی خریداری سهام و نجات شرکت‌های بزرگ از ورشکستگی، مجموعاً با دو هدف مشخص:

○ ارضاء و حفظِ حمایت استیلا؛

○ فخرفروشی و کوس «لِمَنِ الْمُلْكُ» ای زدن به دنیا.

۵- میدان‌دادن برای مداخل و خوراندن بی‌دریغ درباریان و خدمت‌گزاران بخش‌های دولتی و خصوصی و ارتش برای پاداش و نگاهداری.

۶- برنامه‌های تخدیر و تباهی جوانان و کشتن شخصیت در ملت، توأم با تفرقه‌اندازی در دولت و مجلس برای فرمانروایی هر چه بیشتر استبدادی.

شاهکار برنامه‌های ۱ و ۲ و ۳ در رفراندوم کذایی سال ۱۳۴۱ و انقلاب ادعایی شاه و ملت ۶ بهمن ۱۳۴۱ با ۶ اصل اولی و ۱۳ اصل تدریجی بعدی است. شاه بدان وسیله خواسته است برنامه‌های اصلاحات اجتماعی مورد توقع خارجیان را شخصاً عملی سازد و به سلطنت مطلقه استبدادی خود، پایه‌های قانونی دموکراسی و ملی عام بدهد تا بتواند خط نهایی به آزادی‌های اجباری داخلی و قلم بطلان روی جبهه ملی بکشد و برنامه‌ی تبلیغاتی و مشغولیات طولانی برای خود فراهم سازد.

جواب قبلی دانشجویان وابسته به جبهه ملی شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری شاه نه» بود. جبهه ملی اصلاحات را به شرط آزادی و قانون تأیید می‌نمود. نهضت آزادی ایران - که بعداً معرفی خواهد شد - در آخرین اعلامیه‌ی خود ماهیت و سوءنیت انقلاب شاه را فاش ساخته، تبعات آینده آن، مخصوصاً از بین رفتن کشاورزی و رخنه‌ی بیشتر بیگانگان را پیش‌بینی کرد.

دولت به‌عنوان پیش‌درآمد رفراندوم، کلیه‌ی سران جبهه ملی و نهضت آزادی را همراه با ملیون فعال دانشگاه و بازار، به زندان انداخت. دانشجویان و جوانان، متدرجاً پس از سر و صورت گرفتن انقلاب آزاد می‌شوند؛ سران جبهه ملی را پس از اطمینان یافتن از اتخاذ حالت «صبر و انتظار» آزاد می‌کنند و ده نفر سران و اعضای نهضت آزادی را محاکمه و از خدمات دانشگاهی اخراج می‌نمایند.

شاه با فعالیت شبانه‌روزی به تدریج از شکست در برابر ملت و زبونی و اطاعت بی‌چون و چرای استیلا بیرون آمد؛ او ابتکار عملیات و نقشه‌ها را به دست می‌گیرد و در صحنه‌های متعددی، علی‌رغم تحولات سیاسی و مخالفت‌های اولیه سیاست‌مداران

خارجی، موفق می‌شود با نیرنگ‌های شیطانی و مایه‌گذاری از کیسه‌ی ایرانی، نظر مساعد و تجلیل آنها را خریداری نماید. در حقیقت رهبری، جبهه متحد استبداد و استیلا را اشغال نموده و نشان داد که حریف کهنه کار درجه اول ملت، استبداد شاهانه است و کنار آمدن ملت با استبداد، منطقاً و اصولاً محال است.

ج) عکس‌العمل‌های طبیعی و قهری ملت، نهضت آزادی ایران و نهضت روحانیت عکس‌العمل طبیعی و قهری ملت نیز در برابر برنامه‌های شاهانه خشونت، تبلیغات، غارتگری مملکت، انقلاب‌بازی‌های ساختگی، سیر صعودی ناراحتی‌ها و تنگناهای زندگی و مشاغل، توسعه‌ی فساد و بالاخره انحراف‌های فکری از اسلام و دموکراسی به کهنه‌پرستی باستانی و ارتجاع استبدادی، توجه یافتن بیشتر اعتراض و نفرت به سوی شاه و توسعه یافتن مبارزه در طبقات بیشتر ملت بود.

در سال ۱۳۴۰ (سال دوم شروع فعالیت مجدد جبهه ملی) افرادی از فعالان و بنیان‌گذاران نهضت مقاومت ملی، رسالت و ضرورت بزرگ تاریخی تشکیل یک جمعیت منظم و با برنامه و هدف و ایدئولوژی را احساس کردند؛ نیازهای روز جامعه را تشخیص دادند و با توجه به معتقدات و خواسته‌های مردم مسلمان ایران، «نهضت آزادی ایران» را تشکیل دادند. این افراد که وابستگی به احزاب موجود نداشتند، نظرشان این بود که هر جبهه‌ای، از احزاب و جمعیت‌ها و گروه‌های سیاسی اصیل تشکیل می‌شود، نه از افراد؛ و قصدشان تقویت اصولی جبهه ملی بود، نه ایجاد تفرقه یا تضعیف در صفوف آن.

«نهضت آزادی ایران» که در شرایط تاریخی مخصوص به خود تشکیل شد، دارای دو خصوصیت زیر بود:

- ۱- مؤثر و مقصر اصلی شناختن شاه، و طرف مستقیم مبارزه‌ی ملت خواستن او.
- ۲- الهام گرفتن از ایمان اسلامی و فرایض دینی، برای مبارزه و تدوین ایدئولوژی و مرام‌نامه.

«نهضت آزادی ایران» که از طرف دستگاه، به عنوان دشمن شماره یک خود، در داخل جبهه ملی شناخته شد، طلیعه‌ای برای تحرک و ظهور روزافزون جنبش‌های با روح و رنگ اسلامی و احیاناً خصلت انقلابی گردید.

یکی از جمعیت‌ها که از عده‌ای بازاری مسلمان متحرک، و برخی از افراد سابق فدائیان اسلام به نام «هیأت مؤتلفه» تشکیل شده بود، اقدام به قتل منصور، نخست‌وزیر

و رهبر حزب فرمایشی ملیون کرد.



حسنعلی منصور

نهضت و وسیع تر و مؤثرتر، جنبش روحانیت و متدینین کسبه و دهقان تهران و بعضی از شهرستان‌ها، با پیشگامی مراجع تقلید قم و مشهد، مخصوصاً بعد از اعلام مواد انقلاب دروغین [شاه] و اولین تهدید و توهین‌های آشکار به روحانیت بود. به این ترتیب دستگاه استبداد به دست خود جناح بزرگی از ملت را که کم و بیش خاموش مانده و در میان آن هوادارانی داشت، وارد مبارزه و داخل صفوف ملیون کرد. بعدها شاه در تبلیغات تکراری خود قیام روحانیت و مذهب را ناشی از تعصب ضد آزادی زنان و اصلاحات ارضی برای رهایی دهقانان از دست اربابان عنوان می‌کرد؛ در حالی که اعتراض، علیه دشمنی‌های با اسلام و با روحانیت و مسلمان‌ها بوده است. اوج این تحریک و جانبازی در راه رهبران دینی - مخصوصاً آیت‌الله خمینی که دست از روش قاطع ضدشاه برنداشت و به زندان و تبعید افتاد - در طغیان ۱۲ محرم

۴۲۰ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

(۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، به ظهور رسید و پلیس و ارتش با کشتار سبعانه، هزاران نفر مردم بیگناه را در خیابان و بیابان از پا درآوردند و جمع کثیری از میدانی و بازاری و شهری را به زندان افکندند. کشتار دسته جمعی و کور کورانه‌ی ۱۵ خرداد، بزرگ‌ترین لگه ننگ و وحشت، بر داغ خونین انقلاب به اصطلاح سفید شاه بود.

* * *

در میان فرزندان دانشجو و دانش‌آموز روحانیون و بازاری‌ها نیز حزب خام ولی خالص و فداکاری به نام «ملل اسلامی» به رهبری یک جوان ایرانی درس خوانده‌ی عراق تشکیل گردید که جمهوری خواه و طرفدار دولت مؤتلف اسلامی و مبارزه‌ی مسلحانه زودرس بودند، که دستگیر شدند.

* * *

این توسعه و نفوذ مبارزه در قشرهای متدین طبقات عمیقاً ملی، یعنی بازاری و کاسب و دهاتی را علاوه بر تأثیری که اشاعه‌ی افکار و پذیرش افراد امثال نهضت آزادی ایران در نزد متدینین و مردم داشته است، باید بیشتر معلول شدت عمل خود دستگاه و موضع‌گیری تدریجی او علیه مذهب و روحانیت دانست. از این پس سیاست انتظامی و انتقامی سازمان امنیت بیش از پیش متوجه مبارزان مسلمان- و خود اسلام- می‌گردد که مرام‌شان را اصولی و ریشه‌دارتر در ایرانیان و مخالفت‌شان را خطرناک‌تر می‌بینند.

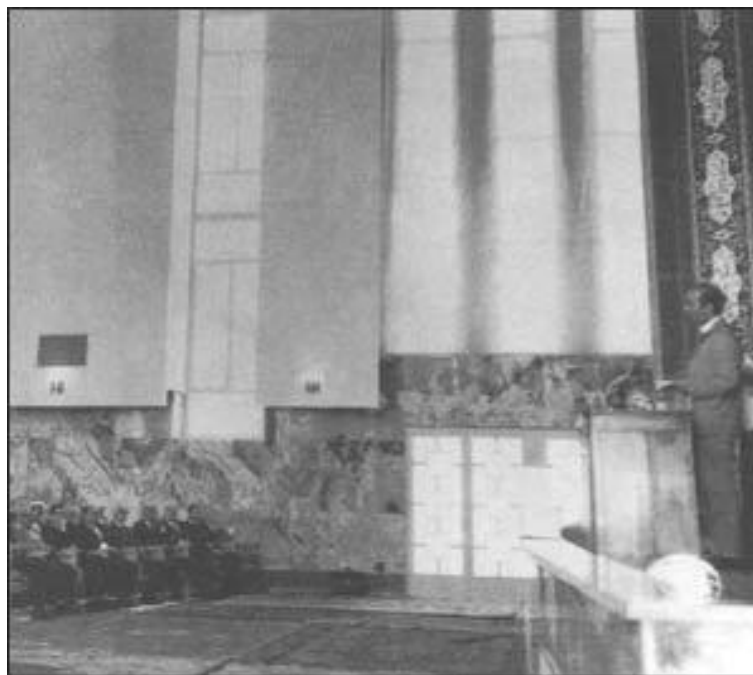
دیری نمی‌گذرد که فعالیت‌های دینی مترقی، آموزشی و فرهنگی، خیریه و انتفاعی را نیز محدود و ممنوع می‌نمایند. مدارس اسلامی توانسته‌اند با برنامه‌های تعلیماتی و تربیتی صادقانه و پیشرفته‌ی خود، علی‌رغم نقشه‌های شیطانی استبداد و استیلا که تباه کردن تولیدات انسانی و اقتصادی است، نونهالان دیندار پاک و روشن تحویل جامعه بدهند؛ و همین افراد هستند که شور خدمت در سر دارند و به آنچه فساد و فریب و ظلم است نفرت ورزیده و بی‌ریا داوطلب جانبازی در مبارزات علنی و احیاناً چریکی می‌گردند.

اتفاقاً یکی از اصول بعدی انقلاب آمرانه‌ی شاه، ظاهر فریب کارانه‌ی تحصیلات ابتدایی مجانی و همگانی، به‌منظور متلاشی نمودن مدارس آزاد ملی و اسلامی بود

ملت ایران چه باید بکند _____ ۴۲۱
که بدون تحمیل بر بودجه‌ی دولت، و غالباً با میل و رغبت اولیاء و وظایف آموزش و پرورش را که دولت انجام نمی‌داد، اجرا می‌کردند.

* * *

به دنبال جوانان متدین دانشگاهی و بازاری، یکی دو سال بعد از قیام روحانیت در حوزه‌های علمیه قم و جاهای دیگر، در میان طلاب دینی یک حرکت وسیع فکری، اجتماعی و انقلابی پدیدار شده است. هدف‌گیری، حرکت علیه حکومت و بیشتر علیه روحانیت را کد است. الهام از انتشارات اسلامی اجتماعی جدید بعد از جنگ و مخصوصاً از نوارها و کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی می‌گیرد و احیاناً تحت تأثیر تبلیغات زیرکانه‌ی مارکسیستی و به‌کاربرنده‌ی شعارها و روش خصمانه‌ی آنهاست.



دکتر علی شریعتی، در حال سخنرانی در حسینیه ارشاد

مبارزه مسلحانه و چریکی

در محاکمه‌ی سران نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۳، مهدی بازرگان گفته بود:
«شما مختارید ما را به اشدّ مجازات محکوم کنید ولی بدانید که دیگر سروکارتان با طرفداران قانون اساسی و مشروطه‌ی سلطنتی نخواهد بود.»

این پیش‌بینی درست درآمد. از آن پس زندان‌ها و دادگاه‌های نظامی از افرادی که مبارزات پارلمانی و علنی و خدمات اجتماعی را بی‌خاصیت دانسته، یگانه چاره و وظیفه را قیام مسلحانه و عملیات چریکی اعلام می‌نمودند، پُر شد.

اشاعه‌ی افکار مبارزاتی حاد و مسلحانه، نتیجه و عکس‌العمل طبیعی سیاست ایرانی استبداد دایر بر ممنوعیت مطبوعات و مساجد و اجتماعات و بستن راه‌های قانونی و آزاد برای فریاد زدن و عقده خالی کردن است؛ چون گریه، که وقتی به اتاق دربسته می‌افتد و راه نجات را از هر طرف مسدود می‌بیند، به در و دیوار می‌پرد و به صاحب اتاق پنجه‌ی زهر آگین می‌اندازد.

دستگاه استبداد اشعار - یا اعتراف - به این حقیقت روشن نداشته، به خصمانه‌ترین وجه با ارزنده‌ترین قشر پاک مملکت درافتاده، گاه میلیون مبارز و حتی استادان و رهبران بی‌طرف را مقصّر می‌دانست، گاه عمال بیگانگان را محرک می‌شناسد و اخیراً اتحاد اختراعی نامقدس «ارتجاع سیاه و سرخ» را به رخ می‌کشد.

البته اولین بار نبود که در مبارزات اخیر ملت ایران، توسّل به کشتار و قهر از طرف افراد عادی غیرنظامی علیه نظام حاکم به عمل می‌آمد. همان‌طور که قبلاً اشاره رفت، «فدائیان اسلام» نخستین جمعیتی بودند که برای از بین بردن دشمنان عقیدتی خودشان، چون مایوس از دادگستری شده و خود دولت را حامی آنها و دشمن اسلام می‌دانستند، مبادرت به چند فقره ترور پر سروصدا نموده و از جهتی روی کار آورنده‌ی جبهه ملی شدند. پس از آنها «هیأت مؤتلفه» و قاتلین منصور نخست‌وزیر را می‌بینیم که حداقل به لحاظ تشفی قلب دوستان و وحشت انداختن در میان دشمنان عمل درخشانی را انجام دادند.

در تاریخ گذشته‌ی ایران هم در انقلاب مشروطیت افراد و کمیته‌های خفیه‌ای درست شده بود که شبانه می‌انداختند و مستبدین را ترور یا تهدید می‌کردند و هم حسن صباح قیام‌کننده علیه خواجه نظام‌الملک و دولت سلجوقی را می‌بینیم که قلعه الموت را پناهگاه خود و پایگاهی برای ساختن مریدهای فدایی آدمکش درست کرده، چندین سال وحشت و قدرتی به وجود می‌آورد (تا آنجا که کلمه‌ی assassin به معنای حشیشیون، معرف قاتل و جانی در زبان‌های اروپایی می‌شود).

از ترورهای معروف صدر اسلام یکی کشتن سعد بن عباده با «تیر غیبی جنیان» به دستور ابوبکر و به همدستی خالد بن ولید، و دیگر، هم قسم شدن آن سه نفر از خوارج

برای از بین بردن معاویه و عمروعاص و علی بن ابیطالب (ع) که به عقیده‌ی آنها، علل اصلی فتنه در عالم اسلام بودند و با ضربه‌ی ابن ملجم، مظهر عدالت اسلام و جهان شهید می‌شود.

تروریسم که بیشتر اسباب کار دشمنان حکومت‌های حق و احیاناً مظلومان مستأصل شده‌ی حکومت‌های ناحق بوده است، روی هم رفته در اسلام و پیش مصلحان پایه‌گذار اخلاق و قانون، سابقه‌ی خوبی نداشته، از این عمل «ضد تقوی» پرهیز می‌نموده‌اند. دو نمونه‌ی مشهور، یکی سقراط است که حاضر به تمرد از رأی محکمه‌ای که به ناحق او را محکوم کرده است نمی‌شود و جام شوکران را سرمی‌کشد، و دیگر داستان مسلم بن عقیل است که با تمهید هانی بن عروه، عیدالله زیاد را در دام و دسترس می‌بیند و از کشتن آسان او خودداری کرده و می‌گوید، ناجوانمردی و نیرنگ از خاندان ما به دور است.

حتی مارکس و لنین نیز ترور مخالفان را تجویز نمی‌کردند و اصولاً این نوع عملیات اگر در انقلاب‌های زودگذر ضربه‌های قاطع باشد، در برنامه‌های سیستماتیک مدت‌دار ایدئولوژیک و به‌عنوان یگانه راه‌حل، نمی‌تواند مقبول و مؤثر تلقی شود. مضافاً به اینکه خصم مسلط، مسائل دفاعی و تدابیر خنثی‌کننده و زیان‌رساننده‌ای علیه آن برمی‌انگیزد و می‌تواند مقابله به مثل شدیدی بنماید.

البته تردید و بحث درباره‌ی مفید و معقول بودن مبارزه‌ی مسلحانه به معنای نفی مطلق و گذشتن از آن نیست. بالعکس، خیلی به ندرت در دنیا اتفاق افتاده است - و شاید اتفاق نیفتاده باشد - که سرنوشت نهضت‌های بشری اساسی، حتی فکری و اعتقادی و پیروزی انقلاب‌های استقلال و آزادی در جایی غیر از میدان جنگ تعیین شده باشد. در این تحولات، برهان قاطع با اسلحه و خون است. هیچ نهضت اساسی و انقلاب اجتماعی نیست که برخورد عمیق با منافع و موقعیت‌های موجود نداشته باشد و هیچ بهره‌مند از منافع و موقعیت نیست که با منطق یا خواهش کنار رود. به فرض هم که آورندگان و گرویدگان مکتب جدید اهل جنگ و ستیزه نباشند، مدعیان و از دست دهندگان منافع و موقعیت، جنگ را تحمیل خواهند کرد. پس اگر قرار به تسلیم و انصراف نباشد، ناچار پای مقاومت و محرومیت و دفاع و جنگ در پیش خواهد آمد. مبارزه بدون قبول و آمادگی برای دفاع و جنگ معنی ندارد. آنچه مورد بحث و محل تأمل می‌تواند باشد مسئله‌ی انتخاب زمان درگیری مسلحانه و تدارک قبلی

شرایط و لوازم آن است و مخصوصاً تعیین و تشخیص یک تناسب و تعادل معقول مابین نیروهای روبرو شونده به لحاظ کلی.

یک صورت نوین و در عین حال وسیع مبارزات مسلحانه و چریکی که بیشتر حالت یاغی گری دارد و «خروج بر خلیفه‌ی غاصب» را به یاد می‌آورد همان است که در قرن معاصر بعد از جنگ جهانی دوم متداول شد و شاهد بارز آن قیام فیدل کاسترو در کوبا و جنگ‌های چریکی کوهستانی و عملیات زیرزمینی شهری علیه رئیس دولت حمایت شده از ناحیه‌ی آمریکا بود که منجر به پیروزی و استقلال گردید.

وسیع‌تر و مهم‌تر از همه، عملیات فلسطینی‌های آواره شده از وطن و حملات چریکی و تروریستی آنها علیه اسرائیل و حامیان اسرائیل است. مشابه آن در ایران بعد از مشروطیت خودمان را در میرزا کوچک خان سردار جنگل و کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد قبلاً اشاره کردیم.



میرزا کوچک خان، سردار جنگل



کلنل محمدتقی خان پسیان

مبارزه مسلحانه و چریکی اخیر ایران نیز به همین نحو شروع گردید. مدت‌ها افرادی تمرین سختی کشی کرده، برای گردش و تفحص سر به کوه و کمر

ملت ایران چه باید بکند _____ ۴۲۵

و به بیابان و جنگل زده، پیش روستاییان می‌رفتند تا سنگر و صحنه‌های نظیر درّه و ماهورهای مزارع نیشکر کوبا را بیابند و تاکتیک‌های فیدل کاسترو و چه گوارا، تئورسین انقلاب آمریکای جنوبی را پیاده نمایند.

مبارزه تازه از سال ۱۳۴۵ به بعد به طور جدی و با پشتیبانی خاموش ملت و فداکاری جوانان سنین دانشگاه و دبیرستان و احیاناً اداری روشنفکر، وارد مرحله‌ی جدیدی گردید که مبارزه‌ی قهرآمیز و مسلحانه‌ی قهرمانانه است.

* * *

اولین دسته‌ای که خود را مشهور نمود فدائیان خلق با مرام مارکسیستی بود که در واقعه‌ی سیاهکل جنگل گیلان موفقیت غافلگیرانه‌ای یافتند و الهام‌دهنده‌ی گروه‌های زیادی شدند...



سیداصغر بدیع‌زادگان



محمد حنیف‌نژاد



سعید محسن

(بنیان‌گزاران سازمان مجاهدین خلق ایران)

دسته‌ی دیگر، مجاهدین خلق بودند که بعد از محکومیت سران و انحلال تشکیلات نهضت آزادی ایران به وجود آمدند؛ آنان هدف مخلصانه‌ی اسلامی با رنگ انقلابی داشتند؛ مسائل و ایدئولوژی اسلامی را به شیوه‌ای نو طرح می‌نمودند و برای شیوه‌ی مبارزه از تاکتیک‌های انقلابی چین و آثار مائو و کاسترو و چه گوارا استفاده می‌کردند. دست به تعلیمات و تشکیلات و مطالعات عمیق ارزنده زدند و افراد فداکار و ورزیده‌ای را تربیت کردند. در چند فقره عملیات مقدماتی موفقیت‌های

ارزنده‌ای یافتند. متقارن جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بدون آنکه هنوز مہیای اقدامات اساسی و مصمم به جنگ‌های چریکی و ترور شده باشند، در اثر یک تصادف نامیمون برای قطع شبکه برق فشارقوی سراسری و به دنبال خیانت پاره‌ای افراد چپی مشکوک، به دام افتادند. پایه‌گذاران اصلی علی‌رغم شدیدترین شکنجه‌های تاریخی، پس از دفاع مستدل مردانه و رسوا ساختن دستگاه استبداد، عاشقانه شربت شهادت نوشیدند. اما مکتب و حرکت آنها از بین نرفت، و هرچند انقلاب ایدئولوژیک و شکاف منافقانه‌ای که عده‌ای از شیفتگان قبلی مارکسیسم یا منحرف شدگان بعدی ایجاد کردند و تعداد زیادی از مجاهدین و مبارزین را لو دادند، ولی مانع از ادامه فعالیت و گرویدن افراد جدید به آنها نشده است.

* * *

مبارزه‌ی مسلحانه چون توأم با مبانی فکری، موازین تشکیلاتی و تجربیات امنیتی بود توانست تا مدتی خوب کار کند و سنگرهایی را اشغال نماید و با چندین ضرب شست حساس، دستگاه را کلافه کند.

پلیس ناچار به اتخاذ تدابیر ضدچریکی جدید و شکنجه‌های وحشتناک‌تر از گذشته گردید، از فعالیت‌های غیرسیاسی گروه‌های ملایم و ظاهراً غیرمبارز نیز جلوگیری به عمل آورد و نظارت در ادارات و بر استخدام‌های دولتی و غیردولتی را تنگ‌تر و شالوده‌های خود را محکم‌تر کرد. این تلاش‌ها و تدابیر پلیس تا آنجا که متلاشی ساختن دستجات اولیه است و برتری آشکار وسایل و امکانات آنها ایجاب می‌نماید، قرین توفیق شد، ولی افکار و حرکات به تولید و توسعه افتاد؛ از هر گوشه، حتی در نقاط گمنام دور افتاده‌ی کشور، گروهی سربلند کردند و کیفیت مبارزه در قشرهای جوان دانشگاهی و بازاری و دینی به کلی عوض شد.

البته نباید از نظر دور داشت که مبارزه‌ی فعلی ملت ایران، برخلاف انقلاب‌های استقلال‌طلبانه و قیام‌های آزادی‌خواهی ملت‌های دیگر که هرکدام به نحوی برخوردار از ضعف و تزلزل حریف بوده‌اند یا تضادهای خارجی و احیاناً پشتیبانی‌های مؤثر بعضی از آنها به کمکشان می‌آمده‌است، در سخت‌ترین شرایط تاریخ جریان دارد. ما با دشمن و دستگاهی روبرو هستیم که - صرف نظر از پوشالی بودن ذاتی قدرت‌ها و امکانات مادّیش که چون برخلاف سنت الهی گام برمی‌دارد، محکوم به نیستی و

سقوط است - میراث خور احیاکننده‌ی استبداد ۲۵۰۰ ساله و بهره‌مند از ثمره‌ی ملی شدن نفت است و نیرومندترین قدرت مالی، اداری، انتظامی، سیاسی و پلیسی را در اختیار دارد. همیشه این سؤال مطرح شده است که در شرایط عینی موجود، آیا انتخاب راه‌حل مبارزه مسلحانه، آن‌هم به صورت انحصاری، با توجه به اختلاف غیرقابل قیاس نیروهای در اختیار، به موقع و ثمربخش و عاقلانه است؟!

در هر حال اعم از این که انتخاب روش مسلحانه بجا و به موقع قضاوت شده و عملاً موفقیت و اثری روی تسلط جبهه متحد استیلا و استبداد داشته باشد یا نه، دو نتیجه‌ی بزرگ بر آن مترتب شده است:

۱- اثبات این که در نژاد ایرانی نیز غیرت و فداکاری تا استقبال عاشقانه مرگ وجود دارد که خود نکته‌ی بسیار مهم و سرمایه‌ی فوق‌العاده‌ای برای ملت و مبارزه است.

تا قبل از این وقایع، و در جریان جبهه ملی مصدق یا نهضت مقاومت، اگر همه‌ی تجزیه و تحلیل‌کنندگان سیاسی و متفکرین اجتماعی ما از مارکسیستی و اسلامی جمع می‌شدند و می‌خواستند دور از تعصب و تمایلات شخصی، پیش‌بینی پیش‌آمدها و تحول اوضاع را بنمایند، چیزی که به خاطر کسی خطور نمی‌کرد پیدایش این پدیده و ظهور چنین افرادی بود.

اصولاً نیمه دوم قرن بیستم را باید عصر طغیان مستأصل شدگان حکومت کاپیتالیست و سوسیالیست مسلط متکی بر تکنولوژی جدید دانست که عاجز و درمانده شده و با قبول فداکاری و شهامت، چاره‌ای جز اتخاذ راه‌های غیرمنتظم و غیرقانونی نمی‌بینند.

۲- کیفیت مبارزه، ناگهان در سطح بالاتر و درعین حال عمیق‌تر قرار گرفت. اگر مبارزان زمان مصدق حرف و حرکت نشان دادند و مبارزان بعد از شکست جبهه، با قبول محرومیت‌ها و اخراج از شغل و رفتن به زندان درس شهامت می‌دادند، مقدمین در مبارزه‌ی مسلحانه درس شهادت دادند و ندای اجابت از ناحیه‌ی نسل تازه شنیدند. ادبیات مبارزه‌ی سیاسی حتی نشریات دینی رنگ خون گرفت و به چاشنی تلخ و تیز قهر و انقلاب آغشته شد. شهادت مد روز گردید و به بسیاری از ذائقه‌ها شیرین آمد. ملتی که افرادی از آن از مرگ نه‌راسیده، به استقبال گلوله بروند خیلی کارهای نشدنی را می‌توانند به انجام رسانند؛ چنین ملتی به دروازه‌های شهر پیروزی نزدیک شده است.

پدیده‌ی تازه‌ی دیگر و نقش بزرگ دانشجویان خارج از کشور

پیدایش یک پدیده‌ی جدید و باز شدن میدان عمل نوینی برای مبارزات ملی ایران، ایرانیان خارج از ایران بودند. همیشه در همه‌ی نهضت‌های نجات‌دهنده و آزادی‌بخش، دنیای خارج نقش مؤثر عمده‌ای داشته است، چه به لحاظ خود مردم و چه از ناحیه بیگانگان انسان‌دوست و طرفدار عدالت.

در انقلاب مشروطیت دیدیم چه امدادهایی از اقامت ایرانیان مقیم قفقاز و اسلامبول و بمبئی و پایتخت‌های اروپا و از آزادی‌خواهان و سیاست‌های خارج رسید. انقلاب کبیر فرانسه که با تدارکات بیش از صد ساله‌ی نویسندگان و متفکران آبیاری شده بود، افکار دموکراسی و پارلماناریسم آن نشانه‌های انگلستان را دارد. ولتر، نویسنده‌ی نقاد و متفکر بزرگ فرانسه سال‌های چندی در تبعید انگلستان به سر می‌برد و از آزادی آنجا الهام‌های زیاد گرفته بود. مارکس و لنین قسمت عمده‌ای از تربیت و فعالیت‌های اولیه‌شان در خارج وطن بوده است. استقلال آمریکا در شورش علیه انگلستان نیز تا حدودی مدیون کمک فرانسه و اعزام کشیش‌های تحت فرماندهی Lafayette بود.

انقلاب مائو به دنبال راه‌پیمایی تاریخی و جنگ و گریزهای طولانی در زمان و مکانی صورت گرفت و پیروز شد که کشور پهناور چین در نهایت آشفستگی و از جهتی آزادی عمل بود. نه تنها حریف نیرومند مسلطی در برابرش وجود نداشت بلکه در اشغال و تحت دخالت خارجیانی چون ژاپن و آمریکا و شوروی بود که خواستار جنبش‌های ضد دولت مرکزی بودند.

جنگ ویتنام نیز ضمن ارائه‌ی عجیب‌ترین مقاومت و فداکاری‌های بشری و نیرنگ‌های عاجز‌کننده‌ی تکنیک‌های پیشرفته‌ی قوای آمریکایی، برخوردار از کمک‌ها و پناه و پرتاب‌های از خارج مرزها بود.

* * *

با اوضاع و احوال خاص ایران و تسلط جبهه‌ی متحد استبداد و استیلا، معلوم است که نقش ایرانیان خارج چه اندازه می‌تواند ارزنده و مؤثر باشد. در سلطنت رضاشاه موج اعزام محصل و حضور ایرانیان در خارج قوت گرفت و به طوری که گفتیم همان محصلین اعزامی دولتی و خصوصی بودند که ارمغان‌های تازه‌ی آزادی‌خواهی و شورش و تجدّد را آوردند.

در دوران شاه فعلی [محمدرضا شاه]، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر اثر وفور ارز از یک طرف و خرابی دانشگاه‌ها و بسته بودن راه‌های ورود به آنها، سیل خروشان از نسل جوان روانه‌ی کشورهای اروپا و مخصوصاً آمریکا شد. کثرت محصلان و مسافران و مهاجران به خارج، کانون‌هایی به وجود آورد. انعکاس و موج نهضت‌های داخلی اعم از مارکسیستی، ملی و دینی نقش بزرگی را به عهده آنها انداخت و از جهتی، مرکز ثقل فعالیت‌های ملی و اجتماعی و مذهبی، از داخل ایران به خارج منتقل شد. کار عمده‌ای که اینها انجام می‌دادند علاوه بر اجتماع و آگاهی‌دادن مختصر به جوانان تازه وارد، روشن کردن افکار خارجی‌ها و رسوانمودن دستگاه استبداد حاکم بر ایران بود. دستگاهی که با پول‌های هنگفت و برنامه‌های منظم موفق شده بود تبلیغات فریبنده‌ی وسیعی به نفع حکومت کودتا و شاه انجام دهد، چهره‌ی درخشان خدمت‌گزار دموکراتیک مترقی در مطبوعات و شایعات آمریکا و اروپا برای او بسازد و پشتیبان معنوی و مؤثری برای فرمانروایی و خیانت‌هایش بشود. عمل بعدی دانشجویان استفاده از هر فرصت و پیش‌آمد برای تهیه و توزیع نشریات و تماس گرفتن با مقامات و محافل سیاسی آنجا و راه انداختن تظاهرات عظیم در استقبال از شاه و درباریان بود. آنان، افکار عمومی خارج را متوجه جناح‌های حاکم و مخصوصاً منفور بودن آنها در میان قشر روشنفکر ایران نمودند.

باید تصدیق و تحسین کرد که در این زمینه خدمت و موفقیت بزرگی نصیب‌شان شد. اولین ضربه‌ی کاری که دستگاه استبدادی ایران در پیشروی‌هایش از ملت خورد، رسوایی در خارج و بر باد رفتن زحمات و خرج‌های چندین ساله بود. بیداری افکار عمومی خارج نسبت به خیانت‌ها و خرابی‌های هیأت حاکمه ایران، همراه با تحول و توبه‌ای که در سیاست آمریکا نسبت به ممالک و ملت‌های آسیا پس از شکست‌های ویتنام و غیره حاصل شده بود، مقدمات گسیختگی پیوند استیلا و استبداد را فراهم ساخت.

در همین زمینه‌ها، نقش دیگر گروه‌های متشکل و افراد مصمم خارج، منعکس ساختن اقدامات و تظاهرات اخیر ایران و هماهنگ‌سازی خودشان با آن بود. مبارزان دلگرمی یافتند که صدایشان و کارشان در داخل زندان بزرگ ایران مخفی و محو نشده، در جهان طنین خواهد انداخت.

عمل دیگری که آغاز کردند و در ابتدا هدف‌شان بیشتر نگاهداشتن جنبش‌های

سرکوب شده‌ی دوران مصدق بود- که لازم است آن را با روح سازندگی و مسئولیت دنبال نمایند- سروصورت دادن جدی به تشکیلات حزبی و حتی فکردادان و رهبری کردن است. خصوصاً که سیل مهاجرت با توجه به ناراحتی و نفرتی که هر ایرانی از اقامت در وطن و در محیط خراب استبدادزده پیدا کرده بود، باعث شد که یک ایران دوّم پراکنده‌ی وسیع در ورای مرزهای جغرافیایی ما در شرف تکوین باشد. این ایرانیان بی‌خبر بی‌سرپرست، غالباً بی‌هدف و احیاناً بی‌بندوبار بوده، احتیاج مبرم به آگاهی و تربیت و یگانگی دارند. اگر ایرانیان اقامت یافته‌ی قبلی متشکل و متعهد، چنین وظیفه‌ای را خوب احساس و اجرا می‌کنند، خدمت بزرگی نه تنها به مبارزه ملی و به آزادی و استقلال و استعلاّی ایران بلکه به بقای آن خواهند کرد.

چیزی که سخت باعث تأسف است- و رژیم را خوشحال و موفق می‌کند- اینکه میان آنها بیش از پدران و برادران مقیم ایران‌شان، خودرأیی و اختلاف یا میل به شقاق و احیاناً نفاق وجود دارد. هر یک از احزاب یا جمعیت‌ها- اعم از مارکسیست و مسلمان- در آنجا به چندین شعبه و دسته تقسیم شده، کار عمده‌شان به سروکول یکدیگر زدن و روی فروغ و سلیقه‌ها و اختلاف‌ها بحث و جدال کردن است. نمی‌دانند که غرض اصلی از آزادی و شرط رسیدن به آزادی، داشتن حیثیت انسانی و شخصیت است و اجتماعی بودن و سپس خواستن و توانستن کار دسته‌جمعی. لازمه‌ی اجتماعی بودن و کار دسته‌جمعی کردن نیز احترام به آزادی و افکار دیگران گذاردن، اغماض از اختلافات و چسبیدن به مشترکات است.

اگر قرار باشد احساس تعهد و اقدام به مبارزه‌ی ملی سر از تشّت و دشمنی درآورد، چه بهتر که آشنایی‌ها و دوستی‌ها را محفوظ نگاه داشته، اصلاً پیرامون مبارزه نگردیم. مبارزه هیچ‌گاه نباید هدف زندگی و مشغله اصلی باشد، بلکه باید به عنوان فرع و وسیله‌ای برای رسیدن به هدف‌های عالی الهی، معنوی یا اجتماعی- که قبلاً فهمیده و اتخاذ شده است- باشد. تفرقه و تخاصم، ناشی از عدم ایمان واقعی به هدف اعلی و آلوده بودن به شخص پرستی و خودخواهی است و هیچ هدف اعلی نمی‌تواند با دشمنی انسان‌ها و با تک‌روی و خودبینی توأم باشد.

ایرانیان خارج از کشور دو وظیفه در پیش دارند؛ یکی، توجه و همکاری با مبارزات ملی کشور مادر، و دیگری، توجه به خودشان و تجمع و توحید هموطنان پراکنده‌ی آواره از ایران.

برای کار دوم، عمل مؤثر لازم، ایجاد آشنایی مابین فرزندان دورافتاده با حفظ روابط و سوابق است به طوری که هر کجا باشند مملکت و ملیت و مذهب خود را فراموش نکرده، احساس وابستگی و حضور در وطن بنمایند؛ پیوسته در فکر و در خدمت ایران و در تدارک روز نجات و بازگشت همگان به آب و خاک غارت شده باشند. یقیناً خود حس می کنند که زندگی جدا شده از ملت و بی وطنی در محیط بالاخره بیگانه، خالی از معنی و لذت بوده، تنهایی و بی هدفی، بیچارگی و تباهی است. نجات دادن هموطنان گم گشته، خدمت بزرگی به ایران و به ایرانیان است. مثلاً می توانند روزنامه و روزنامه‌های منظم خبری و ارتباطی به دو زبان فارسی و خارجی، در سطح بین‌المللی راه انداخته، با رساندن اطلاعات و اخبار وقایع ایران و ایرانیان، هم یک ارتباطی برقرار سازند و هم با درج و نقد نظریات مربوط به ایران وظیفه‌ی آموزش و تربیت همگان را در جهت نیل به هدف‌های مشترک انجام دهند.

مطلب مهم دیگری را که نباید از نظر دور داشت این است که دانشجویان خارج - چنان که در بالا هم بدان اشاره شد - باید توجه داشته باشند که مبارزه هیچ‌گاه هدف اصلی نیست و جنگی است که از سوی دشمن بر مبارزان تحمیل شده است و لذا ضمن کوشش و تلاش برای گردآوری نیروهای پراکنده‌ی خارج و متشکل کردن آنها و ضمن جهاد برای از میان برداشتن اختلافات در میان برادران هم عقیده و هم هدف، از درس خواندن و متخصص شدن در رشته‌های گوناگون فنی و علمی و اجتماعی هم، لحظه‌ای سستی نکنند و در نظر داشته باشند که پس از پیروزی مبارزات و آزاد شدن مملکت از استیلا و استبداد، نباید دوباره مملکت را در اختیار متخصصین خارجی یا فاسد داخلی رها سازند و آنان خود - همچون دفعات قبل - کاری به اداره مملکت نداشته باشند؛ بلکه باید این وطن آزاد شده را - که حساس تر از دوران اسارت می‌شود - از هر جهت و بیش از پیش با نیروهای انسانی فنی و تخصصی افراد پاک و شایسته‌ی مبارزه کرده، به سوی ترقی و تعالی پیش ببرند؛ و مانند بیماری که از بستر برخاسته و دوران نقاهت را می‌گذراند، با غذاهای مقوی مواظبت کرده، برای آینده درخشان آزادی و استقلال، سرمایه‌های انسانی کارآمد و شایسته‌ای فراهم سازند.

حقوق بشر کارتر

تحول وسیع و عمیقی در سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ میلادی در افکار عمومی مردم و

در سیاست ممالک متحده آمریکا بعد از جنگ‌های ویتنام و رسوایی‌های واترگیت، به دنبال سرخوردگی‌های جوانان از زندگی ماشینی و مصرفی، پدیدار گشت که منتهی به ریاست جمهوری کارتر در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) گردید. این جریان را باید یکی از وقایع عمده‌ی ربع آخر قرن بیستم و از عوامل مؤثر در روابط استبداد و استیلا و در مبارزات ملی ایران به شمار آورد.

دفاع از حقوق بشر که به صورت جدی در برنامه کارتر قرار گرفت، اگر چه خالص و بی طرفانه نبود و مثلاً به صورت حربه‌ای علیه شوروی به کار برده می‌شد، اما منظور از آن احیای آبرو و اعاده حیثیت بین‌المللی آمریکا نیز بود.



محمد رضا شاه و جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا

با روی کار آمدن کارتر، فشاری که آمریکا گاه گاه - بنا به مصالح خودشان و یا مصلحت‌اندیشی برای حکومت استبدادی ایران - در جهت رفع یا لااقل تعدیل خشونت‌ها و توجه اصولی به دموکراسی و افکار عمومی به عمل می‌آورد، صراحت

و شدت بیشتری یافت و امیدی به تحلیل‌کنندگان سیاسی ایران داد. خصوصاً که کارتر در جریان تبلیغات انتخاباتی خود و در ابتدای ریاست جمهوری، از دولت ایران و رفتار ضدبشری آن به عنوان نمونه نام می‌برد و سردی روابط او با شاه و اردشیر زاهدی سفیرکبیر ایران در مقایسه با ریاست جمهوری‌های قبلی بسیار محسوس بود. در مقابل، تلاش فوق‌العاده‌ای نیز که شاه و وزارت خارجه برای جلب نظر کارتر می‌کرد به خوبی به چشم می‌خورد. البته مردم از مذاکرات و معاملات پشت‌پرده خبردار نبودند ولی تدریجاً شاهد جریاناتی می‌شدند که عمده‌ی آنها به شرح زیر است:

۱. مصاحبه‌هایی که فرستادگان روزنامه‌ها یا تلویزیون‌های اروپا و آمریکا از شاه تقاضا می‌کردند، با سؤال‌ها و ایرادها، او را در بن‌بست می‌گذاشتند و اعترافات مسخره‌ای درباره‌ی سیستم استبدادی و سوء سیاست او می‌گرفتند و در دنیا منعکس می‌شد.

۲. میدان نسبتاً وسیعی که در آمریکا برای نطق و مصاحبه و مقاله، به بعضی از دانشجویان و آزادشدگان زندان‌های ایران برای تشریح شکنجه‌های ساواک می‌دادند و سناتورها و افکار عمومی، تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

۳. تغییراتی که در وضع زندان‌های ایران ظاهر گشته، بسیاری از شکنجه‌ها کنار گذاشته یا تخفیف داده شد و به نمایندگان صلیب سرخ و محافل دفاع از حقوق بشر بین‌المللی اجازه بازدید و مذاکره مستقیم با زندانیان می‌دادند.

۴. تصویب یا اعلام پاره‌ای قوانین یا مقررات در مورد علنی کردن محاکمات سیاسی یا ارجاع به دادگاه‌ها و وکلای غیرنظامی و همچنین اظهارنظرهای مقامات در انکار رفتارهای گذشته و اصرار ورزیدن نسبت به وجود یا اعطای آزادی‌های بیان و قلم و اجتماعات، تا آنجا که روزنامه‌های تحت سانسور از مردم دعوت به ابراز نظر کرده، ستون‌های بلندی را به ایراد و انتقادهای غالباً سطحی نسبت به ادارات دولتی و شهرداری اختصاص می‌دادند.

* * *

مردم به آسانی باور نداشتند که چیزی بیش از تظاهر و بازی یا دام‌اندازی رخ داده باشد؛ فقط افراد معدودی جرأت به خرج داده، وارد معرکه شدند؛ ابتدا به صورت

نامه‌نگاری سرگشاده، پس از آن سخنرانی در مساجد و سالن‌های محدود، سپس اعلامیه و نشریه‌های با امضاهاى مستعار و آشکار یا انجمن‌های مخفی و بالاخره اجتماعات و تظاهرات عمومی توأم با تهدید و کشتارهای جزئی و کلی...

علی‌رغم ناباوری و حتی بدبینی بعضی از گروه‌ها نسبت به تغییراتی که باید آن را بیشتر مدیون سیاست حقوق بشر کارتر دانست^۱، دامنه اعتراضات و تظاهرات ملی رفته‌رفته وسعت و اوج گرفت و به‌حدی رسید که از کودتای ۲۸ مرداد به این طرف، سابقه نداشت و به لحاظ کمیت، و کیفیت بزرگ‌ترین انعکاس داخلی و خارجی را پیدا کرد و نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملی گردید.

آنچه در تمام مدت یک سال و نیم (تا اردیبهشت ۱۳۵۷) ثابت ماند الزام یا اجبار دستگاه به رعایت (واقعی یا ظاهری) پاره‌ای آزادی‌های دموکراتیک بود که قبلاً وجود نداشت و عدم ممانعت مستقیم پلیس از اظهارات و انتشارات و اجتماعات در حدود مسالمت‌آمیز آن. این جریان اجازه داد احزاب سابق که قبلاً افراد معدودی از رهبران‌شان در مجالس دوستانه ملاقات خصوصی می‌کردند جرأت جمع‌شدن دور هم و بحث‌های سیاسی را پیدا کنند و احزاب تازه‌ای مانند نهضت رادیکال ایران - که حالت غیرتشکیلاتی و غیررسمی مخفی داشت - اعلامیه‌های منظم با امضا منتشر سازد و جبهه‌ها و جمعیت‌ها و کمیته‌های سیاسی تأسیس شود.

در عوض، تلقی مردم و استفاده از آزادی‌های اعلام شده و مخصوصاً عکس‌العمل‌هایی که استبداد برای مقابله با آنها ابراز می‌داشت، با سرعت زیادی در تغییر و تحول بود به طوری که می‌توان سه دوره‌ی متمایز و مشخص (نمایشنامه در سه پرده با همکاری ملت و شاه، به گرداندگی شاه) به شرح زیر تشخیص داد:

۱- از ریاست جمهوری کارتر (۱۱/۱۰/۱۳۵۵ برابر با اول ژانویه ۱۹۷۷) تا تشکیل کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر (۱۶/۸/۱۳۵۶ برابر با هفتم نوامبر ۱۹۷۷).

۲- مسافرت شاه و شهبانو به آمریکا و ملاقات با کارتر در آمریکا (آبان ۱۳۵۶ برابر با اکتبر ۱۹۷۷) تا آذر ۱۳۵۶ برابر با دسامبر ۱۹۷۷.

۳- مسافرت کارتر به ایران و ملاقات با شاه و شهبانو در تهران (۱۰/۱۰/۱۳۵۶ برابر

۱. از فعالیت‌ها و اعتراضات و افشاگری‌های مردم و به‌خصوص دانشجویان در داخل و خارج کشور نیز باید به‌عنوان عامل مهمی در عقب‌نشینی‌های نظام استبدادی یاد کرد.

با ژانویه ۱۹۷۸) تا اعلامیه رسمی دولت برای تشدید خشونت (۱۳۵۷/۲/۲۰) برابر
با ۱۰ می ۱۹۷۸).

در دوره‌ی اول، ممانعت و خشونت دولت، خفیف و به صورت ظاهر تعطیل است؛
ضمن آنکه ورود ملت به صحنه، توأم با ناباوری و ترس و احتیاط انجام می‌گردد.
در دوره‌ی دوم، عدم تحمل آزادی‌ها از طرف دستگاه شروع و به صورت‌های
انحرافی ابراز می‌شود؛ ضمن آنکه اعتراضات و اعلامیه‌ها، علنی و فراوان می‌شود.
در دوران سوم، عکس‌العمل‌های ضد آزادی دستگاه، افزایش خونین می‌یابد؛
ضمن آنکه اعتراضات و تظاهرات ملی اوج و عمومیت مذهبی وسیع پیدا کرده،
گلوله و مسلسل و تانک، برای کشتن و درافتادن با مردم وارد میدان می‌شود.

دوره اول

اقدامات ملی به سه صورت: اعلامیه، اجتماعات و تشکیلات ظاهر می‌گردد.
به طور کلی، آنچه مشاهده می‌شود، زنده شدن و سراز سکوت در آوردن حرف‌های
سابق با سه اختلاف عمده زیر است:

- توجه عمومی بر نقش استبداد و خواستاری اجرای قانون اساسی؛
- میل به یکپارچگی و دعوت به وحدت رهبری (از ناحیه‌ی مارکسیست‌ها
و تا حدودی جبهه‌ای‌ها)؛
- قبول و تقاضای موقعیت اصلی جناح اسلامی و رهبران نهضت آزادی
ایران (از ناحیه جبهه‌ای‌ها و روشنفکران و جوانان خارج و حتی چپی‌ها).

بعضی از اعلامیه‌های برجسته این دوره عبارتند از:

- اعلام جرم ۱۰ صفحه‌ای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی علیه هویدا
به عنوان نخست‌وزیر (تیر ۱۳۵۶ برابر با ژوئیه ۱۹۷۷).
(قبل از این نامه، نامه‌های مفصلی از طرف دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی،
به دنبال اعلامیه‌های پرمغز و جسورانه‌ی سرهنگ رحیمی درآمده بوده
است.)
- نامه‌ی سه امضایی آقایان دکتر سنجابی، دکتر بختیار و فروهر، به عنوان
اعلیحضرت (۱۳۵۶/۳/۲۲ برابر با ژوئیه ۱۹۷۷)، که در عین اختصار،
بسیار جامع و قاطع و جالب بود.

- نامه‌ی بازرگان به عنوان علما و مراجع تقلید برای اعتراض به محکومیت آقای طالقانی (۱۳۵۶/۴/۲۱ برابر با اوت ۱۹۷۷).
- اعلامیه ۱۳۰ امضایی آزادی خواهان مختلف، برای مطالبه‌ی آزادی‌های قانونی (شهریور ۱۳۵۶ برابر با اوت ۱۹۷۷).
- اعلامیه‌های کانون نویسندگان و قضات، برای خواستن آزادی‌های بیان و قلم و علیه قوانین جدید (۱۳۵۶/۶/۲۳ برابر با سپتامبر ۱۹۷۷).
- نشریه‌های مستدل و معتدل نهضت رادیکال ایران که اولی آنها در تاریخ ... درآمده بود.

بعضی از اجتماعات برجسته این دوره عبارتند از:

- سخنرانی‌های مذهبی و اجتماعی اواخر ماه رمضان در مسجد قبا (شهریور ۱۳۵۶ برابر با سپتامبر ۱۹۷۷) از طرف گویندگان و نویسندگان مسلمان مبارز غیرمعمم که در شب‌های آخر آن حدود ۱۳۰۰۰ نفر جمع می‌شدند و در کوچه‌های اطراف می‌نشستند.
- شب‌های شعر در باشگاه ایران و آلمان (مهر ۱۳۵۶ برابر با اکتبر ۱۹۷۷) که از طرف کانون نویسندگان دایر گردید و بعضی از سخنرانی‌های آن رنگ سیاسی و اعتراضی داشت، جمعیت به ۷۰۰۰ نفر می‌رسید.
- تظاهرات ۳۰۰، ۴۰۰ نفری در صحن حضرت عبدالعظیم برای همدردی با اعتصاب روحانیون مبارز در پاریس (۱۳۵۶/۷/۱۵ برابر با اکتبر ۱۹۷۷).
- سخنرانی‌های دانشگاه‌های پایتخت و شهرستان‌ها به دعوت دانشجویان و از طرف استادان و روشنفکران غالباً چپی (به سخنرانی‌های اسلامی معروف اجازه داده نمی‌شد) (مهر و آبان ۱۳۵۶ برابر با اکتبر و نوامبر ۱۹۷۷).
- مجلس ختم فوت (یا قتل) حاج آقا مصطفی فرزند آیت‌الله خمینی در نجف که در مسجد ارک با مشارکت بیشترین اجتماع ممکن، با امضای مشترک علمای تهران و مبارزان سیاسی و افراد سرشناس بازار و دکتر و مهندس، برگزار شد.
- تظاهرات اعتراضی شدید دانشجویان در واشنگتن علیه شاه و شهبانو.



حاج آقا مصطفی در کنار آیت الله خمینی

تأسیس تشکل‌ها

○ جمعیت ارتباط مابین جمعیت‌ها و شخصیت‌های سابقه‌دار در مبارزه که به ابتکار نهضت آزادی ایران به عمل آمد (۱۳۵۶/۴/۱۳ برابر با ژوئیه ۱۹۷۷) و در اثر اختلاف سلیقه‌های شخصی و توقعات و تندروی بعضی و کندروی بعضی دیگر، پس از شش - هفت ماه تعطیل گردید (ولی به جبران آن، واحدهای اسلامی سازمان با همکاری مسلمانان، مبارزه را با برنامه، قاطعانه‌تر و جامع‌تر تشکیل دادند).

○ کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر (۱۳۵۶/۸/۲۵ برابر با ۱۶ نوامبر ۱۹۷۷) که پیشنهاد و مقدمات آن در سال قبل به عمل آمده بود.

○ اتحاد نیروهای جبهه ملی، به ابتکار و اصرار آقای داریوش فروهر، با مشارکت بعضی از افراد حزب ایران و جمعیت سوسیالیست‌های ایران و به دنبال جلساتی که در سال ۱۳۵۵ با حضور عده‌ای از مبارزان وابسته به جمعیت‌های مختلف تشکیل شده بود، برقرار شد (۱۳۵۶/۸/۲۸ برابر با ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷)؛ که بعداً نشریه منظم ده روز به ده روزی به عنوان «خبرهای جبهه» نیز منتشر گردید.

دوره‌ی دوّم

صفت مشخصه‌ی این دوره که ابتدای آن منطبق با اواخر دوره اول و بلافاصله بعد از مراجعت شاه از مسافرت پرتلاش و پرهیجان آمریکا برای ملاقات و قرار و مدارهای لازم با کارتر شروع می‌شود، عدم تحمل دولت نسبت به آزادی‌های محدود و ضعیف ملت است و ابراز خشونت و ممانعت، منتها به صورت‌های تحریف‌یافته‌ی تازه، به ترتیب زیر:

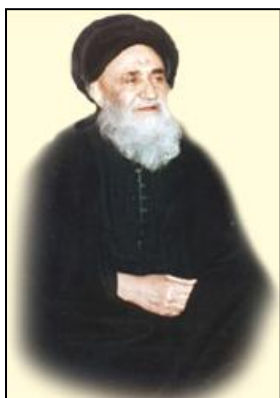
- اشاره و کنایه در روزنامه‌ها و در اعلامیه‌های با امضای مستعار، به صورت طعنه، فحاشی، لجن‌مال کردن نویسندگان و ناشرین اعلامیه‌ها، از جمله اعلامیه ستاد مبارزه با بیگانه‌پرستان (۱۳۵۶/۷/۱۹ برابر با ۱۱ اکتبر ۱۹۷۷) و مصاحبه‌ی وزیر امور خارجه بعد از مسافرت کورت والدهایم به ایران.
- صدور جریمه‌های مالیاتی سنگین و اخراج از خدمات مشاوره‌ای دولتی و فشارهای اتاق اصناف روی امضاکنندگان دعوت ختم مردمی حاج آقا مصطفی خمینی.
- مقابله با تظاهرات تند خیابانی به وسیله‌ی پلیس و توقیف و آزار در کلانتری‌ها (مثلاً بعد از تظاهرات در صحن حضرت عبدالعظیم).
- حملات شدید کماندوها با چوب و چماق و باتون، در لباس مبدل کارگری و ملی، به اجتماعات ملیون و به تظاهرات دانشجویان مثل: جشن و سخنرانی عیدقربان در باغ گلزار از طرف اتحاد نیروهای جبهه ملی در ۱۳۵۶/۹/۱ برابر با ۲۱ نوامبر ۱۹۷۷؛
- به دام انداختن و به بیابان بردن و زدن شدید خانم هما ناطق و نعمت میرزازاده در ۱۳۵۶/۹/۲ برابر با ۲۲ نوامبر ۱۹۷۷؛
- حمله‌ی شدید پلیس به دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر^۱ و دانشگاه تهران در خروج از اعتصاب صدروزه.
- جمع کردن کارگران کارخانجات در جلو دانشگاه تهران به نام پدر و مادر دانشجویان، برای اعتراض به تظاهرات دانشجویان و همچنین اجتماع کماندوها به نام پدران دانشجویان در برابر مدرسه عالی بهشهر برای کتک زدن سخنرانان.

۱. این دانشگاه پس از انقلاب اسلامی، با بهره‌گیری از نام مجاهد شهید شریف واقفی - دانشجوی سابق این دانشگاه -، دانشگاه صنعتی شریف نام‌گذاری شد (ب.ف.ب).

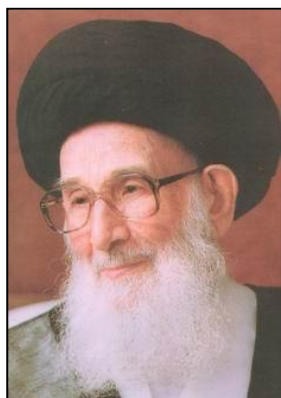
در این دوره، اخبار و اعلامیه‌ها زیاده‌تر شد و هرچند جلوی آنها را نگرفتند ولی اجتماعات عمومی عملاً ممنوع گردید و سخنرانان مذهبی را بلافاصله تبعید می‌کردند، اما اجتماعات خانگی امکان‌پذیر بود. جنبش و خشم جوان‌ها و بازاری‌ها بعد از هر خشونت وسعت و شدت می‌گرفت و توجه و تمرکز مخالفت‌ها روی شاه می‌رفت.

دوره سوم (۱۳۵۶/۱۰/۱۰ تا ۱۳۵۶/۱۰/۱۸)

بعد از خروج کارتر از ایران و موفقیت شاه و معامله‌ی عظیم او برای دریافت پشتیبانی و رضایت آمریکا نسبت به حکومت و مالک‌الرقابی خود (سفارش ۳۰ میلیارد دلار اسلحه و نیروگاه‌های اتمی، تعهد تثبیت قیمت نفت و بالاخره مأموریت ژاندارمی و حفظ منافع آمریکا در اقیانوس هند و آفریقا) مردم انتظار شدت یافتن اوضاع را داشتند؛ این انتظار به‌زودی با درج مقاله‌ی اهانت‌آمیز و قیحانه‌ای، با امضای مشکوک علیه آقای خمینی در روزنامه اطلاعات (۱۳۵۶/۱۰/۱۷ برابر با ۷ ژانویه ۱۹۷۸) برآورده شد.



آیت‌الله مرعشی نجفی



آیت‌الله گلپایگانی



آیت‌الله شریعتمداری

درج چنین مقاله‌ی ناشیانه یا متعمدانه، تکان شدید در روحانیون و در متدینان تهران و شهرستان‌ها و یک تحول ناگهانی وسیع در مبارزه‌ی ملی جدید به وجود آورد. مراجع صدراول قم (آیات عظام: شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی نجفی) که بعد از قیام سال ۱۳۴۲ حسابشان را از آقای خمینی جدا کرده و حالت قهر بی‌طرفانه اتخاذ کرده بودند، روی تعصب صنفی و حیثیتی و روی فشار مدرسین و طلب، تغییر روش داده، با اعلام تعطیل حوزه وارد میدان مبارزه و از جهاتی پرچمدار مبارزه شدند؛ ضمن آنکه ثقل مبارزه به‌دوش متدینان بازار و محلات و معممین (اعم

از مترقی‌های پیرو آیت‌الله خمینی و آنها که قبلاً نیز حالت مخالفت داشتند) افتاد. روز بعد از تعطیل شدن دروس حوزه، سراسر بازار قم بسته شد و ازدحام جمعیت به طرف خانه‌های مراجع برای اعتراض و کسب تکلیف سرازیر شد، بدون آنکه شعاری داده شود و تظاهراتی صورت پذیرد. پلیس با تمهید مختصری ناگهان به جمعیتی که وارد میدان ارم، مقابل دارالتبلیغ شده بود، حمله کرد و بی‌پروا و بی‌دریغ عده زیادی از طلاب و مردم عادی و حتی رهگذران را به خاک و خون انداخت (۱۳۵۶/۱۰/۱۹ برابر با ۹ ژانویه ۱۹۷۸).

میزان وحشت- و جسارت مردم- غیرقابل تصور بود و تعداد کشته‌شدگان را تا ۱۰۰ نفر و بیش از آن نیز گفته‌اند. بدیهی است که از طرف علما و سیاسیون اعتراض و انزجارهایی شدید به عمل آمد (اعلامیه‌های مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۲ مراجع سه گانه قم به طور جداگانه)؛ بدون آنکه دستگاه کوچک‌ترین ترمیم و تنبیه و حتی عذرخواهی ظاهری بنماید. آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی در ۱۳۵۶/۱۰/۲۴ یک اعلامیه ۱۳ صفحه‌ای با عنوان «داستان یک توطئه» در تحلیل و تخطئه‌ی مقاله «اطلاعات» و حادثه‌ی قم انتشار داد؛ پلیس هم از اجتماع کانون نویسندگان و انجام انتخابات داخلی آنها جلوگیری کرد.

در ۵۶/۱۱/۲۹، چهارم فاجعه قم: در بسیاری از شهرهای ایران، با ارتباط گیری قبلی با قم و تدارکات لازم و اعلامیه مراجع قم (۱۳۵۶/۱۱/۲۵)، مجالس سوگواری و تظاهراتی برپا گردید و بازارها بسته شد (مخصوصاً در اصفهان و تبریز و در شهرهای فارس و خوزستان؛ ۷۰ درصد بازار تهران هم بسته بود).

در تبریز که مردم تقلید و تمایل به آقای شریعتمداری دارند و علما و دانشجویان و بازاری‌ها عصبانیت و آمادگی محسوس پیدا کرده‌اند، در اثر تحریک پلیس و ممانعت از ورود مردم به مسجد و تیراندازی که رئیس کلانتری بازار مرتکب شد، حالت غوغا و بلوا در شهر پدیدار گشت؛ مردم در دستجات منظم به خیابان‌ها ریخته و به بانک‌های صادرات و بعضی از بانک‌های دیگر و نیز به مشروب‌فروشی‌ها و سینماهایی که تعطیل نکرده بودند- مخصوصاً ساختمان حزب رستاخیز- حمله کردند و در و پنجره‌ها را شکستند، آتش زدند و خراب کردند. مقاومت پلیس و ارتش تا چند ساعت ضعیف بود (گفته شد که تصادفاً رؤسای شهربانی و پادگان تبریز و ساواک، تبریزی بوده‌اند و مختصر نجابت و درایتی داشته‌اند؛ به علاوه، پاسبان‌های محلی

ترسیده‌اند و یا نخواسته‌اند همشهری‌های خود در مجلس شورا، را بکشند). شهر تا سه چهار ساعت بعد از ظهر در اختیار مردمی که غیورانه و با شعارهای اسلامی راه افتاده بودند قرار داشت تا آنکه از پادگان عجب‌شیر و مرند تانک و سرباز می‌آوردند.

شورش تبریز، در دستگاه و در دنیا، ایجاد تکان و تعجب و تأثیر شدید کرد؛ یکپارچگی و نظم عجیبی را نشان می‌داد؛ روحانیت رهبری را داشت. حتی یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی، متعلق به حزب رستاخیز (آقای احمدبنی‌احمد) را منقلب و وادار به استیضاح بی‌سابقه‌ای از دولت کرد (۱۳۵۶/۱۲/۲۱).

۱۳۵۷/۱/۱۰؛ وقایع و مراحل عمده‌ی این دوره، به فاصله‌های ۴۰ روز، به مناسبت اربعین تظاهرات عظیم و خونینی است که رخ داد. چهلم تبریز از همه داغ‌تر و بازاربندان آن عمومی‌تر، همه‌جایی و در حکم رفراندوم آزاد ملی، علیه نظام شاهنشاهی بود. هم‌صدایی و هم‌گامی، مابین روحانیت داخل و خارج و رهبران ملی و قشرهای بازاری و مسلمان، عالی بود.

توجه مطبوعات خارج و درج مقالات به نفع قیام مردم - خصوصاً در روزنامه‌ها و رادیوهای انگلستان و فرانسه - فوق‌العاده بود. در غالب این مجالس منعقد در مساجد، سخنرانی‌های محکم و مستدل و احیاناً تند علیه نظام حاکم و شاه به عمل می‌آمد و غالب سخنرانان بلافاصله تبعید می‌شدند و در تبعید مورد استقبال مردم محل قرار می‌گرفتند (آقایان: خلخالی، ربانی املشی، شیرازی، آقا شیخ علی آقا تهرانی، سیدعلی خامنه‌ای و حمیدزاده).

مجلس ختم تهران که با دعوت به امضای بازرگان و پس از آن علمای تهران در مسجد شیخ عبدالحسین با مشارکت بیش از ۱۰ هزار نفر و سخنرانی محکم آقای حمیدزاده با نهایت نظم و آرامش برقرار شد، با شکوه بود و در تهران خونریزی به عمل نیامد. ولی در شهرستان‌ها - مخصوصاً یزد - حمله وحشیانه و کشتار پلیس به بهانه‌ی شعارهای تجلیل از آقای خمینی که مردم در خروج از مسجد می‌دادند و همچنین در شهرهای فارس و خوزستان شدید بود و اربعین دیگری را پشت سر آن به وجود آورد. در ۱۳۵۷/۱/۱۵ کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نامه‌ای به‌عنوان نخست‌وزیر فرستاد تا نیرنگ تازه‌ی دولت بعد از واقعه‌ی تبریز را که خرابکاری‌های جزئی و حملات متفرق به بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی قلمداد کرده بود - که غالباً به دست خودشان صورت می‌گرفت - و به آنها در روزنامه‌ها جلوه‌ی خارج از قاعده

داده و تظاهرات عظیمی چون مجالس اربعین و بازاربندی‌های سراسر کشور را به سکوت برگزار می‌نمود، برملا سازد و نشان دهد که این نیرنگ هشدار برای بهره‌برداری بعدی و قانونی ساختن عملیات پلیسی است.

از ۱۳۵۶/۱۲/۲۸ تا ۱۳۵۷/۱/۲۴؛ در زندان قصر، و به پشتیبانی آن در زندان‌های دیگر که از دو سه هفته قبل، زندانیان سیاسی اعتصاب ملاقات و سپس اعتصاب غذای طولانی کرده بودند؛ مادران آنها هر روز راه می‌افتادند و با ضرب و شتم شدید پلیس مواجه می‌شدند. این وقایع، هیجان و ناراحتی شدید در تهران و شهرستان‌ها و اروپا به راه‌انداخت؛ در حالی که مأموران زندان دادرسی ارتش بی‌اعتنایی و خشونت نشان می‌دادند. کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، نامه و اعتراض به نخست‌وزیر و به نام استمداد مقامات بین‌المللی فرستاد و سرانجام سروصداها با رسیدن نمایندگان صلیب سرخ و عفو بین‌المللی و فشار به شاه، منجر به پیروزی زندانیان (ملاقات راحت تر، اجازه‌ی داشتن کتاب و روزنامه و غذای خشکه) شد.

از ۱۳۵۷/۱/۱۹ تا ۱۳۵۷/۲/۱۲؛ به دنبال تهدیدهایی که مقامات رستاخیز علیه رهبران و مبارزان کرده و دستور «دفاع از آزادی و انقلاب» و تأسیس «کمیته‌های انتقام» را صادر کردند، توطئه‌ی تازه‌ای به منظور اخطار و ارعاب از طرف دستگاه به راه افتاد: در یک شب، به فواصل یک ساعت، در خانه‌های ۴ نفر از مؤسسين کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و مبارزان ملی (مهندس بازرگان، دکتر سنجابی، داریوش فروهر و حاج محمود مانیان) بمب گذاردند و در همین شب آقای دکتر پیمان را ربودند و به بیابان برده، شدیداً کتک زدند. روزهای بعد، تلفن‌های تهدید و فحش از طرف همین «سازمان زیرزمینی انتقام» به افراد فوق و به آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی و افراد دیگر به عمل آمد، در خانه و دفاتر کار و کلای دادگستری (آقایان دکتر لاهیجی و مسعودی که در دفاع از دانشجویان در دادگاه‌های دادگستری تلاش قابل توجه کرده‌اند و آقای داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران) نیز بمب گذاردند.

این اقدامات، عکس‌العمل مخالف و مطلوبی در میان مبارزان به وجود آورد؛ اعلامیه‌ها و نامه‌های انزجار و اعتراض منتشر گردید و مخصوصاً در خارج از ایران به رسوایی و به زیان دستگاه تمام شد؛ تا آنجا که آقای Butler، از کمیته حقوق بشر آمریکا به ایران آمد و با شاه و افراد بمب‌زده و کتک خورده، ملاقات خصوصی کرد، و ابراز همدردی و اعتراض نمود.

در ۱۳۵۷/۲/۱۹ مراسم اربعین کشتار یزد، در قم و تهران و سایر شهرستان‌ها با انتشار اعلامیه سه امضایی مشترک مراجع قم (برای اولین بار) به تاریخ ۱۳۵۷/۲/۱۵، که با خشونت شدید پلیس در قم و در شهرهای جنوب توأم شد و متقارن و متعاقب آن به خانه‌های آقایان گلپایگانی و شریعتمداری حمله نموده، گاز اشک‌آور به کار برده، در و پنجره‌ها را شکسته و عده‌ای را کشتند (عامل مأموریت در خانه آقای شریعتمداری، سرلشگر خسرو داد فرمانده هوانیروز بود که با هلیکوپتر آمده بود). این جریان نیز موج نفرت و اعتراض و انزجار برپا نمود؛ دولت مجبور شد به نحوی اظهار تأسف نماید. این وقایع، در خارج انعکاس رسواگرانه پیدا کرد. ضمناً توجه و تلگراف و نامه‌های پشتیبانی نسبت به آقای شریعتمداری و یک نوع پیوند و همکاری زیاد شد. همچنین، آقای بنی‌احمد در مجلس به تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۶ در این باره از دولت سؤال کرد.

از ۱۳۵۷/۱/۱۲ تا ۱۳۵۷/۲/۲۵؛ مثل همیشه در محیط‌های دانشجویی هیجان و طغیان از همه‌جا بیشتر و ضربات و وحشیانه و حمله پلیس نیز مخصوصاً به مسلمان‌ها و دخترها شدیدتر صورت گرفت؛ از جمله در دانشگاه‌های پایتخت، تبریز، اصفهان، جندی شاپور و حتی همدان. از دیگر حملات و به‌شکل نوظهور آن، حمله چتربازان به کوه پیمایان در ۱۳۵۷/۲/۱ بود که هفته بعد به تاریخ ۱۳۵۷/۲/۱۱، کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نامه‌ی شدیدالحنی مستقیماً به‌عنوان شاه، در زمینه بمب‌گذاری‌های فروردین ماه و حملات علیه دانشجویان صادر کرد.

پدیده‌ی تازه‌ی دیگر، شروع اعتراض و اعتصاب و اعلام همبستگی استادان دانشگاه‌ها با دانشجویان است که مردانه‌ترین آنها را هیأت علمی دانشگاه آذربادگان در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۲ صادر کردند. همچنین، قطعنامه هیأت علمی دانشگاه صنعتی (آریامهر) است که به تاریخ ۱۳۵۷/۲/۱۰ علیه تصمیم دولت برای انتقال دانشگاه صنعتی به اصفهان صادر شد.

اردیبهشت ۱۳۵۷، مصاحبه‌های مطبوعاتی با رهبران مبارزه

بعد از مصاحبه‌ای که کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به مناسبت تأسیس خود در ۱۳۵۶/۱۰/۲۲ با مخبرین خارجی مقیم تهران انجام داد، رفته‌رفته مراجعه به آنها و مسافرت‌های مصاحبه‌ای با رهبران ملی و دینی صورت تصاعدی پیدا کرد؛ چه از

۴۴۴ _____ مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران

طرف B.B.C و Guardian انگلیسی، چه از طرف روزنامه‌های فرانسوی Liberation ، Washington Post ، Le monde ، L'humanité ، Le matin و بعداً از طرف Los Angeles Times ، New York Times و غیره.

در جریان قضایای تبریز، از طرف انجمن‌های حقوق‌دانان دموکرات و حقوق‌دانان کاتولیک و غیره نیز، افراد برجسته‌ای به ایران آمدند و گزارش‌های مستند و مفصلی منتشر کردند.

در ۱۳۵۷/۲/۱۵ گروهی از تلویزیون بلژیک برای مصاحبه‌ی تلویزیونی با مقامات دولتی و با بازرگان به ایران آمدند که به آنها فقط اجازه مصاحبه با معاون وزارت خارجه داده شد. ولی مصاحبه مفصل با بازرگان را در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۱۸ انجام دادند و در ۱۳۵۷/۲/۲۱ در مجلس چهارم یزد، در مسجد جمعه حضور پیدا کردند. دو روز بعد به قم رفته، آقای شریعتمداری و منزل گلوله‌باران شده ایشان را دیده، عکس‌برداری و صداگیری‌های جالب کردند و فیلم قضایای ایران را به مدت ۴۵ دقیقه در ۱۳۵۷/۳/۴ در بلژیک نمایش دادند.

مصاحبه‌ی مهم و پرصدای دیگری از طرف Le Monde با آقای خمینی به عمل آمد که در شماره ششم می ۱۹۷۸ برابر با ۱۳۵۷/۲/۱۶ منتشر شد.

آقای ویلیام باتلر W.B. از حقوق بشر کلیسایی آمریکا نیز به ایران آمد و با عده‌ای از نویسندگان، حقوق‌دانان، بازاری‌ها، علمای تهران و بازرگانان، مصاحبه‌ی تلویزیونی نمود که به کمیته بین‌المللی آمریکا و به مردم آمریکا گزارش دهد.

می‌توان گفت که توجه خاص مطبوعات اروپا و آمریکا و مراجعه‌ی مستقیم به رهبران مبارزه و مصاحبه با آنها، به نحو مطلوب قیام مردم ایران و مخصوصاً جناح مسلمان آن و روحانیت را نشان می‌دهند و کار را به‌جایی رسانده‌اند که در فرانسه تقریباً روزی یک مقاله راجع به ایران درمی‌آید و این از پدیده‌های حاصل مبارزه، بعد از حقوق بشر کارتر و از موفقیت‌ها و نقاط امید است.

۱۳۵۷/۲/۲۰ اعلام شدت عمل صریح و شدید دولت

پس از مقدمه‌چینی‌های روزنامه‌ها در بزرگ جلوه‌دادن خرابکاری‌ها و در و پنجره شکستن‌ها، در ابتدای اردیبهشت ماه ۱۳۵۷، و سپس گزارش‌های هر روزی تعطیل و اعتصاب و اغتشاش‌های دانشگاه‌ها، دولت مبادرت به صدور اعلامیه‌ی شدید اللحن صریحی دایر بر کوبیدن هرگونه اغتشاش و خراب‌کاری و خلاف‌کاری نمود و به دنبال

آن شاه در تاریخ مصاحبه‌ای تلویزیونی انجام داد. این اعلامیه و مصاحبه، باید به منزله‌ی پایان دوره سوم که خشونت‌های پلیسی علنی بود- ولی تظاهر و ادعای آزادی ادامه داشت- و نیز انتقال به دوره‌ی جدید محسوب شود که دستگاه استبداد می‌خواهد مجدداً به ممانعت و خفقان پردازد؛ در حالی که مردم یأس و ترسی نشان نمی‌دهند و خواهان حرکات جدید هستند.

۱۳۵۷/۲/۳۰، نامه بازرگان به دفتر مخصوص شاهنشاهی برای مصاحبه‌ی تلویزیونی و مبارزه طلبی شاه و دعوت به «مباهله‌ی ملی».

مسئله رهبری

رهبری مبارزات تاریخی ملت ایران حالت یکسان و ثابت نداشته است. در انقلاب مشروطیت، رهبری خواص و عوام به طور محسوس با افرادی از روحانیت بوده است؛ ضمن آنکه تأثیر و تبلیغات اصولی و تاکتیکی آزادی خواهان و ترقی طلبان تماس یافته یا تربیت شده‌ی غربی، واقعیت غیرقابل انکاری است.



دکتر محمد مصدق، در میدان بهارستان جلوی مجلس شورای ملی

در جنبش ملی شدن نفت، رهبری کار از ابتدا تا انتها با شخص دکتر مصدق پهلوان ورزیده مبارزات قانونی استقلال و آزادی بوده است. مصدق به دور خود حلقه‌ای از مبارزان قدیم و جدید را گرد آورده، «جبهه ملی» را تشکیل داد و در قسمتی از برنامه‌ها از همفکری و همکاری آنان استفاده می‌نمود.



آیت‌الله خمینی که در سال ۱۳۴۲ بعد از ملی شدن نفت و نهضت مقاومت وارد میدان شدند و به دنبال خود جناح بزرگی از ملت متدین و روحانیون مبارز را کشاندند، رهبر قاطع مصمم متقی است که به صورت فردی عمل نمی‌نماید. خارج از این سه مورد و سوای رهبری‌های داخلی فراکسیون‌های پارلمانی سابق و احزاب بعدی که با انضباط‌ترین آنها حزب توده بود، مبارزات ملی ما رهبری مشخص و درستی نداشته است.

شاید بتوان گفت که نهضت مقاومت ملی با تشکیل کمیته مرکزی منتخب از افراد متعلق به جناح‌های مختلف ملی، تأسیس‌کننده‌ی رهبری دسته‌جمعی در ایران بوده است. جبهه ملی زمان تبعید دکتر مصدق و پس از آن نیز، صورت رهبری جمعی را داشته است. اما نکته‌ای که حائز اهمیت است - و کمتر به آن توجه یا تصریح می‌شود - اینکه برخلاف تصور و تبلیغی که دستگاه می‌نماید و به زعم و اصطلاح خود تقصیر

«اخلا لگري و اغوای جوانان» را به گردن «کهنه سیاست‌مداران شکست‌خورده»، یا سیاست‌های خارجی می‌اندازد. رهبری محلی و ابتکار مبارزات بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با قشر جوان اداری و دانشگاهی مملکت بوده؛ آنها هستند که مسن‌ها و قدیمی‌ها را به صحنه می‌کشانند، احساسات و افکار خودشان را تلقین و تحمیل می‌نمایند و شیوه‌های مبارزه را تعلیم می‌دهند. هر قدر از آن زمان جلوتر آمده‌ایم، ابتکار عمل و اشتغال مبارزه، بیش از پیش به سنین پایین‌تر تا حدود دانش‌آموزان دبیرستانی تنزل (یا ارتقاء) یافته است.

این حالت، مشکل خاصی به لحاظ رهبری به وجود آورده است. بزرگ‌ترها که به اعتبار سابقه و مقبولیت، در سمت رهبری انتخاب می‌شوند، تمایل و توافق چندانی نشان نمی‌دهند و بنابراین تحرک لازم را ندارند و جوان‌ترها نیز که باطناً خود را صاحب صلاحیت و صاحب اختیار می‌شناسند، تمکین چندانی به دستگاه رهبری نمی‌نمایند. بالتیجه، دل‌سردی حاصل می‌شود و اعتماد و انضباطی که لازمه‌ی اداره و پیشرفت کار است ضعیف گردیده، یک مبارزه داخلی ثانوی، در بطن هیأت رهبری و به زیان منظور اصلی، پدیدار می‌شود.

علت قضیه و ریشه‌ی روانی مسئله، در ناستواری و عدم استمرار فکری ما به لحاظ مسن‌ها و عجول و احساساتی‌بودنمان به لحاظ جوان‌هاست. حد اعتدالی و صحیح، آن است که به اصطلاح ادبی صاحب نظران قدیم، «اداره‌ی امور با اقبال جوان و رأی پیر استوار شود».

واقعیت فوق‌الذکر را اگر با فقدان تربیت و انضباط اجتماعی و با روح فردیت ایرانی جمع‌بزنیم و بدبینی‌ها و خودخواهی‌های متداول را بر آن مزید کنیم، به این حقیقت تلخ می‌رسیم که رهبری دسته‌جمعی، حتی تا حدود ارتباط و هماهنگی، فوق‌العاده دشوار شده است؛ درحالی که بدون آن، تداوم و توفیق در مبارزه غیرممکن است و باید برای آن فکری کرد.

رهبری فردی که یک امکان استثنایی و شانسی است و به سهولت می‌تواند مترادف با نوعی از استبداد یا منتهی به آن شود، با نظام دموکراسی و زندگی صحیح اجتماعی منافات داشته، مسلماً قادر به حل مسائل بی‌شمار و اداره‌ی دشوار مبارزه با استبداد- که احتیاج به همفکری و همکاری دارد- نخواهد بود.

تحلیل‌های کلی

مسئله مدیریت، کارمندان دولت، بازار

اگر در بحث‌های اخیرمان مبارزه مسلحانه را یکی از علل تکان دهنده و پیش‌برنده‌ی نهضت ملی گرفتیم و فعالیت ایرانیان خارج کشور را - که عمده وظایف و مسئولیت‌شان در حال و آینده باید صورت گیرد - عامل مهم دیگری به حساب آوریم، یک عامل سوم را هم که در برانگیختن ملت و مستأصل کردن استبداد تا سرحد افتخار و در مأیوس ساختن و برگرداندن استیلا از او نقش تعیین کننده می‌تواند داشته باشد، نباید فراموش کرد.

در مبارزات ملت‌ها لازم نیست همه‌ی عوامل از ناحیه‌ی مردم باشد؛ چه بسا - و بلکه بیشتر اوقات و اصولاً - امدادهایی از ناحیه‌ی طبیعت (یا خدا) با اسباب و لوازم مربوطه می‌رسد. یکی از آن اسباب و عوامل، خود دشمن و فساد رواج یافته در جامعه است؛ دستگاہ به دست خویش، خانه خراب و سرنگون می‌گردد و آیه:

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا»^۱

تحقق پیدا می‌کند.

استبداد نیز از طریق سوءمدیریت و با خطا و خیانت، از یک طرف ادارات تحت فرمانش را از کاردهی می‌اندازد و از طرف دیگر با ایجاد ناراحتی و نارضایتی‌های روزافزون، طبقات مردم را علیه خود برانگیخته، رهبر واقعی اتحاد و انقلاب می‌گردد.

۱. اسراء (۱۷) / ۱۶: و هنگامی که اراده‌ی ما به هلاک (اهل) سرزمینی تعلق بگیرد فرمان می‌دهیم تا مترفین آن جامعه (صاحبان قدرت و نعمت) در آن فسق و فساد پیشه کنند، پس گفتار (خدا) بر آنها تحقق می‌یابد و سپس آن سرزمین را به هلاک و نابودی می‌کشانیم.

همان‌طور که حربه‌ی تخدیر و تسلط بر ملت و خوراک تبلیغاتی استبداد در خارج و داخل مملکت و به‌رخ کشیدن پیشرفت‌ها، اصلاحات و ترقیات (واقعی یا ادعایی) است، هرگونه عدم توفیق در برنامه‌ها و پیدا شدن شکست و مشکلات می‌تواند برای او اثر معکوس خطرناک داشته باشد.

اگر ۲۰ سال پیش کسی صحبت از خرابی اصلاحات و بدتر شدن شرایط زندگی مردم در ایران می‌کرد متهم به خیال‌بافی و بدبینی سیاسی می‌شد؛ اما امروز همگی شاهدان عینی قضایا هستند:

- گرانی سرسام‌آور و روزافزون قیمت‌ها با پیشاهنگی دولت؛

- نایابی ادواری ارزاق و ضروریات زندگی؛

- تنگناهای عمومی و عدم دسترسی مردم به احتیاجات عادی از قبیل مسکن؛

- مدرسه، درمان، مسافرت، آب، تلفن، کارگر، ازدواج و غیره؛

- و از همه عصبانی‌کننده‌تر، ترافیک خیابان‌ها و جاده‌ها؛ تا آنجا که حتی دید

روشن و تنفس هوای پاکیزه از محرومیت‌های الزامی ورود به دروازه‌های

تمدن بزرگ شده است.

کارهای دولتی اعم از امور اداری و عمرانی و فنی، لاینقطع دچار توقف و تعطیل می‌گردد و مستمراً ناتوانی دستگاه را حتی در اجرای برنامه‌های انتخابی و انتفاعی خود آشکار می‌سازد.

اثر جریان فوق را در سال‌های اخیر در بیداری کلیه‌ی طبقات و نارضایی عمومی و همچنین در سرخوردگی سیاست‌های خارجی دیده‌ایم؛ چیزی که باید به‌عنوان عامل دست‌اول یکپارچگی اخیر طبقات در قیام علیه شاه بشناسیم و منتظر دنباله‌های هولناک‌تر و در عین حال امیدبخش‌تر برای مردم و بیچاره‌کننده‌تر برای دستگاه باشیم.

پدیده‌ی فوق البته به‌ملت ما و استبداد حاضر اختصاص ندارد؛ در تاریخ گذشته‌ی ایران و ممالک مشابه، انقراض سلسله‌های استبدادی غالباً محصول سستی و ازهم‌پاشیدگی ارکان حکومتی آنها در اثر غفلت و عیاشی و ستمگری‌ها بوده است که به‌مدعیان پشت دروازه یا پشت مرزها، برای هجوم و تصرف شهرها مجال و امکان می‌داده است.

یکی از علّت‌های پیروزی انقلاب‌های استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی ملت‌ها نیز، فرسودگی و ضعف دستگاه‌های حاکم و نارضایتی مردم بوده است. حدیث معروف:

«الْمَلِكُ يَتَّقِي مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَتَّقِي مَعَ الظُّلْمِ»^۱

در همه جا صادق بوده، تجربه نشان داده است که کشورداری با عقاید و ایدئولوژی‌های غلط می‌تواند دوام بیاورد ولی با ظلم و خلاف عدالت و اصول سازگار نیست.

* * *

اما متأسفانه قضیه به این سادگی و راحتی نیست. ضمن آنکه مسئله‌ی مدیریت می‌تواند سلاح کشنده‌ی استبداد باشد، ولی به لحاظ نتیجه حاصله نمی‌بایستی مغرور به آن بوده، بی‌خیال و بی‌برنامه خوابید.

نظر به اهمیت قضیه، ارزش دارد که تحلیل بیشتری روی موضوع و روی نقشه و نیرنگ‌هایی که استبداد برای فرار از سقوط به کار می‌برد و وظیفه‌ای که مبارزه‌ی ملی در برابر آنها دارد بنماییم.

اصولاً استبداد که بنیان و مفهوم آن شرک بر خدا و مخالفت با طبیعت انسان است در اجرای برنامه‌های خود و اداره‌ی عملیات، حامل عناصر اصلی ضدمدیریت است؛ مدیریت به معنای وسیع امروزی کلمه و با توجه به اهمیت درجه اول و ضرورتی که همکاری اجتماعی و علاقه‌مندی افراد اجراکننده‌ی برنامه - اعم از کارمندان دولت و بخش خصوصی - دارند، مد نظر است.

شاه مستبد، همان‌طور که در نمونه‌ی اعلا‌ی حاضر مملکت خودمان می‌بینیم، چون همه چیز را برای خود می‌خواهد، همه‌ی اوامر و دستورات را خود صادر می‌کند، همه‌ی امتیازات و افتخارات را به سوی خود می‌کشد و همه‌ی افراد باید یک‌سره در اختیار و اسارت او باشند؛ شرط اولیه‌اش محو کردن هر چه غیر خود، یعنی کشتن شخصیت‌ها است و استفاده و استخدام کسانی که اقرار به نداشتن اراده و استقلال نمایند و مجری منویات او باشند.

کشتن شخصیت و سلب اختیار از مجریان، یعنی ضایع کردن نیروهای انسانی که ماده اولیه مدیریت است. چنین افراد نوک‌رصف و حیوان‌وار، قهراً فراری از تلاش و فاقد ذوق و ابتکار خواهند بود یا خواهند شد. از آنجا که با این گونه افراد همکاری داوطلبانه و عاشقانه با برنامه‌ها به عمل نخواهد آمد، بازده کارها فوق‌العاده ضعیف

۱. حدیث نبوی: حکومت و فرمانروایی با کفر باقی می‌ماند ولی با ستمگری باقی نمی‌ماند.

خواهد شد.

بدیهی است که در دنیای گسترده و به هم پیوسته و گره خورده‌ی امروز، خیلی بیشتر از سابق، گرداندن چرخ‌های یک مملکت در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فکری، نظامی، قضائی، اجتماعی، آموزشی و فرهنگی کار کوچک و ساده‌ای نیست که بتواند از عهده‌ی مغز و دست یک فرد-ولو نابغه‌ی پُرکار روزگار- برآید.

وقتی نیروی انسانی غایب بود یا ضایع و کم بازده شد، با سنگین گرفتن بودجه و طول و تفصیل دادن به تشکیلات، نه تنها ضعف شخصیت جبران نخواهد شد، بلکه خرجی بر خرج و مشکلی بر مشکلات افزوده می‌شود و دستگاه‌ها عامل خرابی کار خود می‌گردند.

کندی و خرابی کارها توقف برنامه‌ها را می‌آورد و حل نشدن مسائل موجب تنگی معیشت‌ها و از بین رفتن تولیدات و برکت می‌گردد. چنین جامعه‌ای واقعیت آیه: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...»^۱ را با تمام وجود حس می‌کند. اما استبداد نیز ساکت نمی‌نشیند، زیرا اداره‌ی مملکت و اجرای برنامه‌ها، برایش مسئله‌ی مرگ و زندگی است و در دو زمینه عکس‌العمل می‌نماید:

- ۱- روغن زدن به چرخ‌ها یا به‌فعالیت و تولید درآوردن کارمندان از طریق ذی‌نفع ساختن و همکار کردن آنها؛
- ۲- کم کردن ناراضی‌ها و از اثر انداختن ناراضی‌تی‌ها.

۱- ذینفع ساختن کارمندان

ساده‌ترین و ارزان‌ترین راه‌حل برای استبداد، بازگذاشتن راه «مداخل» و سوق دادن عمال خود به رشوه گرفتن از مردم و دزدی و رذیلت ورزیدن در وظایف است؛ یعنی به‌طور کلی اجازه‌ی فساد و بلکه اشاعه و اجبار آن در کشور. «مداخل» همیشه در ایران میان کارگزاران حکومت‌های استبدادی وجود داشته است؛ مداخل بردن از رعایا و مداخل رساندن به رؤسا.

سلاطین و دولت‌های استبدادی عادت نداشته‌اند به سربازها و فراش‌ها و نوکرهای خود- حتی به نایب‌الحکومه‌ها- جیره و مواجب درست بدهند. سرداران و حکام و

۱. طه (۲۰) / ۱۲۴: و هر کس از یاد من روی بگرداند، او را معیشتی تنگ خواهد بود...

والی‌ها را هم با واگذاری تیول و اقطاع و با آزادی در چپاول و فشار بر رعیت استخدام می‌نمودند. همه‌ی باج و خراج‌ها را برای خود و دربار می‌خواستند. سعدی در یکی از باب‌های «گلستان» حکایتی دارد، که این واقعیت تاریخی را تأیید می‌نماید.^۱

بعد از مشروطیت که سیستم اداری اروپایی با نظام استخدامی و تعیین حقوق و رتبه برای اعضا در ایران متداول شد، باب «مداخل» مسدود گردید. کارمندی دولت تا حدود زیادی روحیه‌ی غارتگری ملک و ملت را که خاصه استیلاهای تبدیل شده به استبداد بود حفظ نمود. با این تفاوت که در قدیم تعداد نوکرها و حجم دستگاه دولت در جنب جمعیت مملکت ضعیف بود، ولی حالا بزرگ‌ترین ابعاد دنیایی مقیاس کشورهای متمدن را پیدا کرده است.

بدیهی است که اجازه دادن مداخل از طرف دولت و اعطای حقوق‌های کلان در سطوح بالا به افراد بی‌صلاحیت نه تنها نمی‌تواند راه‌حل قطعی مسئله مدیریت باشد، بلکه باز هم بر نارضایتی مردم خواهد افزود. زیرا که در اثر باد کردن بودجه‌ی دولت و مزیدشدن عوارض و مالیات‌های ملت از طریق رشوه دادن‌ها، نتیجه‌ی طبیعی آن گران‌شدن قیمت‌هاست. آن مداخل و مخارج بارهایی می‌شود که بر تولیدات اقتصادی بخش دولتی یا خصوصی گره خواهد خورد و در مرحله‌ی نهایی، ملت است که با گران خریدن اجناس و احتیاجات خود باید کیسه‌ی دراز سوراخ‌دار طمع‌کارمندان دولت و خاندان سلطنت را پر کند. این تفصیل و تحلیل‌هایی که گاه‌گاه برای تورم و نابسامانی‌های اقتصادی می‌آورند، چیزی جز فروغ و حواشی مسئله نیست.

۱. یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و لشکر به‌سختی داشتی؛ لاجرم دشمنی صعب روی نهاد، همه پشت بدادند.

چو دارند گنج از سپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ
یکی را از آنان که غدر کردند با من دم دوستی بود. ملامت کردم و گفتم دوست و بی‌سپاس و سفله و ناحق‌شناس که به اندک تغییر حال از مخدوم قدیم برگردد و حقوق نعمت سال‌ها در نوردد. گفت ار به کرم معذور داری، شاید که اسب در این واقعه بی‌جو بود و نمد زین به گرو و سلطان که به زر بر سپاهی بخیلی کند با او به جان جوانمردی نتوان کرد.

زر بده مرد سپاهی را تا سر بنهد و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم

إِذَا شَبَعَ الْكَمِيُّ يُصُولُ بَطْشًا وَ خَاوَى الْبَطْنِ يَبْطِشُ بِالْفِرَارِ
(هرگاه مرد دلیر سیر شود به سختی می‌تازد و تهی شکم به شدت رو به فرار می‌نهد).

از باب اول «گلستان»

توسعه‌ی ادارات، افزایش استخدام‌ها و حقوق‌ها، و هُل دادن کارمندان به مداخل، موقتاً به چرخ‌ها گردش و به برنامه‌ها بازدهی می‌دهد و دولت تشویق می‌شود یا خود را ناگزیر می‌بیند کارها را از بخش خصوصی گرفته به دستگاه عظیم زیرفرمان خود بسپارد تا برنامه‌ها به دلخواه پیش رود.

۲- کم کردن ناراضی‌ها و از اثر انداختن ناراضی‌تی‌ها

چاق کردن دستگاه دولتی برای استبداد چند فایده دارد:

ماشین حکومتی و تسلط خود را بر ملت قوی‌تر می‌سازد؛

جمع بیشتری از مردم را زیر استخدام و اسارت خود در می‌آورد؛

بی‌شخصیتی و فساد را وسعت بیشتر می‌دهد؛

خیل ناراضی‌ها را کمتر می‌نماید و اگر ناراضی شدند، چون آنها را در

دست خود گرفته و عقیم کرده‌است، جلوی شورش و انقلاب را می‌گیرد.

به موازات این برنامه‌ها، استبداد سعی می‌نماید طبقه‌ی ضدخود، یعنی طبقه‌ی فعال

مؤثر ملت را تا ممکن است ضعیف کند و از بین ببرد؛ یعنی برنامه‌ی محو مشاغل

آزاد را اجرا سازد.

در ایران طبقه‌ای که در مبارزه با استبداد و در انقلاب مشروطیت نقش درجه یک

را داشته، طبقه بازاری و کاسب بوده‌است. این طبقه بنا به طبیعت کاسب بودن و روی

پای خود ایستادن، می‌توانسته است «طبقه آزاد» را تشکیل دهد. بازاری بنا به خاصیت

مالک بودن و رمق و ذخیره برای چند روز و چند ماه مقاومت داشتن، برخوردار از

روابط همکاری و صنفی بودن، قیام‌ها و سروصداها و تحریم‌ها و تصمیم‌های

گونگون را به صورت «بستن بازار»، راه افتادن پشت سرعلما، بست‌نشستن در اماکن

مذهبی، تحصن در تلگرافخانه، قبول می‌کرده و می‌توانسته است با چنین حرکات،

حکام و پادشاهان را مستأصل یا حداقل ناراحت کند.

به طوری که می‌دانیم در دنیای غرب نیز لیبرالیسم و دموکراسی، ارمغان طبقه‌ی

بورژوا بود که برای بقا و رونق کار خود علیه فتودال‌ها قیام کرده، آزادی و قانون را

به جای حاکمیت و مالکیت آنها مستقر ساخت.

اصولاً کاسب که پیغمبر در باره‌اش می‌فرماید: «الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»^۱، چه به صورت

پیشه‌ور و هنرمند و چه به صورت پيله‌ور و تاجر، چون با عمل و تدبیر و تلاش و

۱. حدیث نبوی: کاسب دوست خداوند است.

سرمایه‌ی خود «کسب» روزی و زندگی می‌نماید، طبقه‌ای است که می‌تواند آزاد باشد و احتیاج به آزاد بودن دارد؛ بنابراین سازنده و نگاه‌دارنده‌ی آزادی است. و به همین دلیل می‌بینیم سیاست شاه سابق و نقشه‌های شاه فعلی «خراب کردن بازار» می‌شود؛ با صنف بازاری کینه‌جویی و خصومت می‌نمایند و سعی دارند منافع و مشاغل آزاد را یکی بعد از دیگری به انحصار دولت درآورند (از جمله به کارهای داور، وزیر دارایی شاه سابق در تأسیس شرکت‌های دولتی ساختمان، پشم، پنبه، پوست، باربری، کتیرا و غیره می‌توان اشاره داشت که قرار بود صاحب امتیاز انحصاری آن عملیات باشند)، یا با مشارکت باجگیرانه‌ی اعضای خاندان جلیل، در تیول و استفاده سرسپردگان به خود قرار دهند و بالاخره ایجاد اتاق‌های اصناف به ریاست مأموران مخصوص ساواک با اختیارات قانونی نامحدود...

با بورژوازی اروپایی، یا کاسب ایرانی و با نظام آزادی خواهی آنها نه تنها فتودالیسم و ارتجاع اروپا و استبداد ایران مخالف بوده است، بلکه سوسیالیسم و کمونیسم نیز با فلسفه‌ی ضدلیبرال خود و طرفداری از اتاتیسم^۱ و یا دیکتاتوری حزب پرولتر نمی‌توانند روی خوش نشان دهند. آن وقت در کشور خودمان، تقلیدکنندگان مکاتب سوسیالیسم و مارکسیسم به جرم مالکیت و سرمایه‌داری و عنوان بورژوازی، قیافه‌ی ضد تاجرها و بازاری‌ها را می‌گیرند. «حاجی آقای بازاری» چه در نمایشنامه‌های غیردولتی و در رادیو و تلویزیون و چه در ادبیات روشنفکری موضوع تحقیر و تمسخر قرار گرفته، اقتضای مد چنین می‌شود که همیشه نزول خور، صیغه باز، ریاکار، کلاه‌گذار، محتکر و گران‌فروش جلوه داده شود.

روشنفکران و سوسیالیست‌های ما غافل از آنند که ایران هنوز به لحاظ شرایط اجتماعی و اقتصادی به مرحله‌ی اروپای کاپیتالیست صنعتی اواخر قرن ۱۹ که اقتضا می‌کرد جلوی آزادی تجارت و اقتصاد گرفته شود، نرسیده و آن نوع کیفیات و عوامل در اینجا حاکم نیست؛ یا کارگر ایرانی، جمعیت و نسبت اروپای غربی و رشد مربوطه را ندارد که وزنه‌ای در ترازوی انقلاب یا انتخابات باشد.

همچنین است مسئله‌ی ملی کردن صنایع و مؤسسات اقتصادی که ضرورت و مصلحت آن بستگی تام به مسائل سیاسی و اقتصادی و ملی حاکم در محل دارد. در آنجاها، ملی شدن یک صنعت، یعنی گرفتن آن از دست سرمایه‌داران کردن کلفت

۱. سوسیالیسم دولتی یا Etatism.

چپاولگر و قرار دادن در اختیار دولت دموکراتیک منتخب و مأمور از طرف مردم؛ در حالی که اینجا به معنی تضعیف صفوف ملی مستقل و فربه کردن دولت استبدادی برای سرکوبی بیشتر ملت است. ما باید قبل از ملی کردن صنایع و مؤسسات خصوصی مان، دولت را ملی کنیم.

اگر مبارزان ایران آن دو نقشه‌ی استبداد را با توجه کردن و عمل نمودن روی کارمندان ادارات و مانع شدن از تضعیف طبقات توسط بازاری و پیشه‌ور خنثی می‌کردند، مسلماً جریان اوضاع بهتر می‌بود. کما آنکه احزاب سیاسی اروپا و حزب توده ایران همیشه عنایت خاص و برنامه‌های مؤثر درباره‌ی کارگران کارخانه‌ها و کارمندان دولت مخصوصاً در وزارت فرهنگ و وزارت کار، داشته‌اند و اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها در میان آنها راه می‌افتد.

ادارات، اسباب کار و نیروی استبداد است و از طریق آنها، دستگاه خیلی زودتر به زانو درمی‌آید تا با بسته شدن بازارها. از زمان قوام‌السلطنه و به وسیله‌ی سندیکاهای تحمیلی و تدابیر پلیسی، کارگران کارخانجات در کنترل درآمدند و در مبارزات ملی بی‌اثر شدند. کارمندان دولت نیز مادام که غیرمتشکل و بی‌هدف و مسئولیت و احیاناً فاسد و در هر حال برکنار از مبارزه باشند، استبداد چندان دچار گرفتاری‌های حاصله از سوء مدیریت خود نخواهد شد.

در ایران عامل مهم دیگری نیز وجود دارد که فوق‌العاده به نفع استبداد کار کرده، جلوی نقش عوامل طبیعی را می‌گیرد و آن درآمدِ چون گنج قارون نفت، موسوم به طلای سیاه و بلای ایران است. عایدات مفت و بی‌حساب که از دولتی سر‌مصدق عاید ایران گردید، جلوی آثار سوء مدیریت را به خوبی گرفته، به استبداد اجازه داده است علاوه بر خریدن مخالفان داخل و خارج، هرگونه ولخرجی و غلط‌کاری را مرتکب شود ولی مشغول تبعات آن و نارضایتی زیاد و طغیان مردم نگردد؛ پول فراوان در بازار و در دست و پای ملت ریخته و کار و کسب‌ها را رونق بدهد.

البته مسئله به‌طور کلی و ابدی برای استبداد حل نخواهد شد. ممکن است ناراحتی و طغیان تأخیر پیدا کند یا هدف و برنامه‌های پست‌تر که راحتی زندگی باشد پیش آید و یا منجر به انقراض طاغوت حاکم گردد، ولی طاغوت و دیکتاتوری دیگری جایش را بگیرد. نوع نارضایتی، رشد فکری و معنوی و بالاخره هدف ملی، در چگونگی طغیان و مراحل بعدی آن تأثیر فراوان دارد.

کارگران و کشاورزان

در تاریخ گذشته ایران و تا انقلاب مشروطیت طبقات کارگر و کشاورز، به صفت اختصاصی و صنفی، در مبارزات ملی نقشی نداشتند.

اولاً ایران «عَلَى الْأَصُول» مملکت صنعتی نبوده است و صنایع و کارگاه‌هایی به صورت و وسعت اروپای قرن نوزدهم و یا بیستم وجود نداشته است که مسئله‌ی کارگری در برابر کارفرمایان استثمارگر متشکل با اختلاف طبقاتی چشمگیر مطرح شود و چنین صنفی که محرومیت‌های خاص و جمعیت و تراکم آنها منشأ قدرت باشد تشکیل نشده بوده است.

البته مزدبگیران و کارگران ایران ضمن دسته‌های عوام و سکنه کوچه و بازار وارد جریان‌های اجتماعی می‌شدند، اما کشاورزان با آنکه اکثریت ملت را تشکیل می‌دادند و ارتزاق مملکت بیشتر از طریق زراعت تأمین می‌شد، در اثر وضع جغرافیایی کشور و تفرقه‌ی دهات از یک طرف، و عقب‌ماندگی روحی و فکری دهاتی‌ها از طرف دیگر، توأم با برکناری آنها از مسائل عمومی، تظاهر و تأثیری به لحاظ مبارزات اجتماعی و فکری نداشته، سهل است که از گرفتن و بسیج دادن آنها به شهر، گاه‌گاه استفاده‌های مخالف نیز به عمل می‌آمده است.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که شرایط اقتصادی - اجتماعی کشاورزان و کشاورزی ایران اختلاف فاحشی بانظام فئودال و سرواژ و غیره اروپای غربی قرون وسطی و ابتدای قرون جدید - که مبنای استدلال و انقلاب مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی شده - داشته است.

دهقان ایرانی حالت بردگی را نداشته و همراه زمین خرید و فروش نمی‌شده است و علاوه بر آن، بسیاری از دهات ایران - خصوصاً در کوهستان‌ها - از قدیم الایام خرده‌مالک بوده‌اند یعنی زمین به خود زارعان تعلق داشته و یا به مالکیتی محلی که بضاعت داشته، متعلق بوده است. سیستم پنج کرت^۱ و سه کرت که در تقسیم محصول، سهم مستقل و معادلی برای کار در برابر زمین تعیین می‌نموده و سهم مربوط به گاو و بذر را می‌خواست است، بدون تفاوت به صاحب زمین یا به زارع - برحسب آنکه کدام یک آورنده‌ی آن باشند - تعلق می‌گرفته و نیز گاه که آب را طبیعت تأمین می‌نموده،

۱. «کرت» ، قطعه کوچک زمین که در آن چیزی کاشته باشند. کاله، کرت، کَرزه و کرز هم گفته شده است (فرهنگ عمید)، (ب.ف.ب.).

یک سهم مالک خود به خود از میان می‌رفته و تقسیم بر مبنای چهار کرت و سه کرت می‌شده است. این مسئله نشان می‌دهد که در مقایسه با نظام‌های اروپایی قدیم، کشاورزان ایران وضع مالکانه و عادلانه‌تری داشته‌اند. حتی زارع ایرانی می‌توانسته است با کار خود رأساً مالک اعیانی باغات شده، سهم اصلی و عمده را خودش بردارد. به‌طور کلی استثمار به آن معنی که در ادبیات غربی انتقاد و اتکا شده، در اجتماع و اقتصاد ملی ایران وجود نداشته است؛ استبداد و استخدام بوده، ولی استثمار نبوده است.

تبعیض‌ها و اجحافات که در دهات به رعایا می‌شده است - که البته کم نبوده - بیشتر به دلیل اختلاف سیاسی و اجتماعی بوده تا به دلیل اختلاف اقتصادی.

مالکان زورگو و متعددی که همان مالکان عمده بوده‌اند از قدرت سیاسی خود به دلیل وابستگی خانوادگی به پادشاهان و حکام سوءاستفاده نموده، بساط حاکمیت محلی و دار و درفش برپا می‌نمودند. بیشتر این مالکان از کسان و از لشگریان سلاطین بودند که با حمله و هجوم استیلا یافته، تخت و تاج را از دست پادشاه سابق و ملک و مال را از دست رعایا و مالکان ربوده بودند.

در ایران، به ندرت حکومت فتودال و قدرت ملوک الطوائفی وجود داشته است، بلکه نظام شاهنشاهی و استبدادی آنچه قدرت و مالکیت و تولید بوده، به دست خود می‌گرفته و آنچه فشار و اجحاف و غصب بر سر کشاورزان می‌آمده، مستقیم و غیرمستقیم از آن ناحیه بوده است. مالکان در برابر سلاطین و حکام مجبور به اطاعت و تسلیم بوده‌اند و اگر ظلمی می‌کردند، پس از زد و بند با ایادی استبداد و شریک ساختن آنها بوده است.

همچنین در ایران، خصوصاً بعد از اسلام، نظام طبقاتی آن‌طور که در یونان و روم و در اروپای قرون وسطی یا در هندوستان قدیم رایج بوده، وجود نداشته است. در اینجا هیچ‌گاه سدّ و سنتی مانع از آن نشده است که مردم دهات خوراک‌دهنده‌ی مشاغل و مقامات شهری و سازنده‌ی ادبا و علما و رجال ملی بوده باشند.

اگر چه کشاورزان به ضعف صنفی و طبقاتی، نقش خاصی در مبارزات و تحولات تاریخی ما بازی می‌کرده‌اند، ولی کشاورزی - به‌طوری که در فصل الحاقی کتاب «روح ملت‌ها» تحت عنوان «سازگاری ایرانی»^۱ آمده است - نقش اساسی حیاتی در

۱. این اثر در حدود سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در زندان قصر تألیف شد و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۴) است که با عنوان «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

ساختمان روحی و در تاریخ عمومی ما داشته است. آنچه از بد و خوب ما داریم، از کشاورزان و زاینده‌ی زندگی کشاورزی خاص ایران است. اما همین نیروی ساخته و پرداخته‌ی انقلابی، با روی کار آمدن قوام‌السلطنه و دسایس معلوم، در تصرف حزب دموکرات و سپس در فرمان وزارت کار و استفاده دولت کودتا درآمد. طبقه و گروهی را که نه ماهیت و مبنای طبیعی اساسی داشته و نه صاحب هدف عالی و رشد کافی شده، و فقط روی احساسات و انتفاع‌های مادی و میل به کم‌کاری به جنبش درآمد، به راحتی می‌توان با تهدید و تطمیع و نوید خریداری و منحرف کرد. حکومت قوام‌السلطنه و انقلاب شاهانه نیز از همین نقاط ضعف وارد و وارث حزب توده گردیدند و دست حریف را کوتاه کردند.

دو اصل عمده از شش اصل انقلاب به اصطلاح شاه و ملت، ناظر و ظاهراً به خاطر این دو طبقه بود: اصلاحات ارضی و سهم‌شدن کارگران در سود کارخانجات؛ ضمن آنکه پشت سر آن، نقشه‌ی تبلیغاتی ماهرانه و برنامه‌ی تخریبی مکارانه‌ای خوابیده بود. نهضت آزادی ایران در میان تمام احزاب و افکار حاکم، تنها دسته‌ای بود که در بهمن ماه ۱۳۴۰، با صدور آخرین اعلامیه‌اش هدف واقعی و نتیجه‌ی نهایی اصول فوق را فاش ساخت و صریحاً موضع مخالف اتخاذ نمود و به حکم «الاعمالُ بِالْأَيَّاتِ»^۱، با علم به اینکه شاه، خود و پدرش بزرگ‌ترین غاصب مالک ارضی در تاریخ ایران بوده و دلش برای اصلاحات ارضی و افزایش تولید و رفاه کسی نمی‌سوزد، چون لازمه‌ی حفظ تخت و تاج و ادامه‌ی حکومت نفاق، ضایع کردن نیروهای تولید و خود تولید بود، و این نقشه، تأمین بازار فروش و سود سرشار برای حامیان استیلاگر او را فراهم می‌کرد، به چنین کاری دست زد.

شاه با دو اصل فوق، موافقت یا حداقل سکوت، دو طبقه‌ی کشاورز و کارگر را به نفع خود خریداری و خوراک خوبی برای تبلیغات و ادعاهایش درست کرد. در سطح کشاورزی با متلاشی ساختن نظام ارباب رعیتی قدیم - که بد یا خوب و ناقص یا مطلوب، فعالیت خوبی داشت - امکانات گذشته را از بین برده، چیزی جایگزین نگذاشت؛ یعنی از یک طرف مالکان را از دهات بیرون کرد و از طرف دیگر با انجام فعالیت‌های کاذب و درآمدِ زندگی جاذب شهری، رعایا را به شهرها کشاند و تولید کشاورزی را دچار تعطیل یا تقلیل فاحش نمود.

۱. حدیث نبوی: اعمال [انسان‌ها] در گرو نیت‌ها [ی آنان] است.

در سطح صنعتی نیز عملاً دیدیم که سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها چیزی جز افزایش ثابت دستمزدها در پی نداشت و سپس با بالا بردن بی‌مقدمه دستمزدها و حمایت بی‌حساب وزارت کار از کارگران، چنان ضربه‌ی عدم تعادل و تزلزلی به فعالیت‌های ساختمانی و صنعتی و حرفه‌ای- فنی کشور وارد آورد که کیفیت و کمیّت «کار» سقوط فاحش نمود و موجب یک دسته عمده از تنگناهای فعلی زندگی ایران در سال‌های اخیر- و مسلماً آینده- گردید. صنعت به اصطلاح نوپای ما، به دنبال کشاورزی باستانی مان هنوز سر از تخم در نیاورده، راه مرگ را در پیش گرفته است. بخش خصوصی و ملی، به نفع بخش فئودالی (و در حقیقت استبدادی و استیلابی)، از بین می‌رود.

* * *

ولی همه‌ی این حرف‌ها، چیزی از مقام و اهمیت رنجبران کارگر و کشاورز ایران نمی‌کاهد. بزرگ‌ترین ظلمی که در حق آنها به عمل آمده، نشناختن حق‌شان بوده است. نه از ناحیه‌ی استبداد- که برای هیچ کس حقی قابل نیست- بلکه ملت و مذهب ما نیز طبق عرف و سنت و برخلاف اسلام، برای افراد نادار، نادان مزدبگیر و اصولاً برای «کار» یا عمل، ارزش چندان قائل نبوده است (رجوع شود به کتاب «کار در اسلام و ایران»^۱). این طبقات طبعاً وارد اجتماع و صحنه‌ی معقولات و معنویات نشده‌اند و مشارکتی در کارها نداشته و نقش بزرگی را که می‌بایست مستقیماً در احیاء و ارتقای ایران و سلامت و سعادت خودشان بازی کنند، ایفا نموده‌اند.

بیش از آنچه به نام دستمزد و رفاه، سنگ قشرهای کارکن به سینه‌ها زده و در زبان‌ها آورده می‌شود، حقی که از آنها دریغ گردیده و باید داده شود، حق معنوی و ارزش انسانی و الهی آنهاست. مسئله کارگر و کشاورز بیشتر، از این دریچه و در مقیاس عمومی مملکت و حقوق ملت باید مورد مطالعه و تجدید نظر قرار گیرد تا درآمد و دستمزد و سایر مشکلات اقتصادی آنها در جنب تولید ملی و مصالح کشوری تأمین گردد، به طوری که اصلاح یک قسمت، خرابی سایر قسمت‌ها و کل

۱. این کتاب حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۵/۱/۲۴ در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران است که بعداً در نشریه همین انجمن چاپ و منتشر شده و بعداً توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۴۴ تجدید چاپ گردیده است و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۸) است که در سال ۱۳۷۸ با عنوان «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

* * *

برای اولین بار در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ حزب توده ایران نام و پای کارگران و کشاورزان را به میان آورد. در مکتب آنها، اصولاً مبارزه باید طبقاتی باشد و فقط طبقات کارگر و احیاناً دهقان هستند که حق و وظیفه و توفیق این عمل را دارند. می‌توان گفت که حزب توده برای تحقق مرام و برای پیشرفت کار خود طبقات کارگر و دهقان را درست کرد و شکل و عنوان داد. حزب توده، با استفاده از امکانات آن زمان در کارخانه‌ها و تا حدودی در دهات نزدیک تهران نفوذ کرد و شکل و تعلیمات داد؛ آنان را به حزب و خیابان آورد، و نیروی تأثیر و تخریب قابل توجهی برای خود درست کرد.

* * *

زن و خانواده

استبداد پهلوی، با تجددخواهی پدر و انقلاب پسر، و همچنین حزب توده و احزاب چپ، ادعا داشته‌اند که زن ایرانی را آزاد و وارد اجتماع کرده، از اسارتی که اسلام و مالکیت بر آنها تحمیل کرده‌است نجات داده‌اند. برای رسیدگی به این مسئله و اتخاذ نظر درباره‌ی مقام زنان در مبارزات ملی و وظایف اجتماعی، ارزش دارد که بحث کوتاهی را مطرح کنیم.

از نظر مبارزات ملی، قبلاً دیدیم که تا پیش از انقلاب مشروطیت، مردان ایران نیز کار عمده‌ای نکرده‌اند و اصولاً تا یکی دو قرن گذشته، در ملت‌های مسیحی و غیرمسلمان نیز، آنجاها که حجاب و قید و بندی وجود نداشته‌است، طبقه‌ی نسوان ورود چندانی در مبارزات آزادی‌خواهی و در فعالیت‌های سیاسی یا امور اجتماعی و اداری و فرهنگی و علمی نداشته‌اند؛ و اگر داشته‌اند، به لحاظ کمیّت و کیفیت قابل مقایسه با سهم مردان نبوده‌است.

در قرون جدید تعمیم تعلیمات (Nulyarisation) و سهولت و توسعه‌ی ارتباط‌ها و اختلاط‌ها اجازه داده‌است کلیه‌ی فعالیت‌ها و اشتغالات از انحصار افراد خاص و طبقات بیرون آید. سابقاً بسیاری از صنایع و هنرها در همه‌ی جوامع دنیا حالت

طبقاتی و خانوادگی داشته، نسل به نسل به صورت میراث یا دست به دست به صورت انحصار، از استاد به شاگرد منتقل شده است.

بنابراین و به طور کلی مقصّر شناختن اسلام یا محکوم نمودن جنس مذکر در دور نگاهداشتن جنس لطیف از وظایف اجتماعی و مقامات عمومی، پایه‌ی منطقی و تاریخی ندارد. اگر اختلاف و احیاناً اجحافی وجود داشته باشد، خود طبیعت را باید مسئول دانست که خواسته است هر جنس را از نظر جسمی و روانی و عاطفی برای ایفای وظایف خاص مجهّز نموده و زور بیشتر و تفوّق ارادی را به جنس نر بدهد.

نقش یا وظایفی را که برای زنان در مقابل انحصارطلبی مردان مطالبه می‌نمایند در چهارسطح به شرح زیر می‌توانیم مورد مطالعه قرار دهیم:

- ۱- کسب و معاش،
- ۲- خدمات عمومی علمی، اداری، فرهنگی و امثال آن،
- ۳- مبارزات اجتماعی،
- ۴- سیاست و حکومت.

۱- در سطح کسب و معاش و کار انتفاعی و حتّی استثماری که از ویژگی‌های مردان حساب می‌شده است، از دیرزمانی در همه جای دنیا، زن‌ها همکاری مختصری با مردان داشته‌اند. در ایران بعد از اسلام، در دهات ما زن‌ها بسیاری از کارهای کشاورزی غیرسنگین را پا به پای مردها انجام می‌داده‌اند و می‌دهند. در شهرها نیز پاره‌ای مشاغل را زن‌ها عهده‌دار می‌شده‌اند: دایگی، کارگری در خانه‌ها، مشاطه‌گری، مامایی، مرثیه‌خوانی زنانگی، مکتب‌داری اطفال، خدمت‌گزاری؛ ولی البته به مناسبت حجاب و احتراز از نامحرم، این مشاغل محدودیتی پیدا می‌کرده و به طور مختلط اعمال نمی‌شده است.

۲- ورود طبقه‌ی نِسوان به خدمات عمومی علمی و اداری و فرهنگی در همه جای دنیا با تأخیر زیاد رخ داده، پدیده‌ای تازه با تناسب بسیار ضعیف است. سابقاً که سطح فرهنگ و سواد در ایران پایین و تقریباً منحصر به ادبیات سنتی و تعلیمات دینی بود و متوجه یک اقلیتی از مردان می‌شد، معذک زنان شاعره و اهل ذوق بروز و ظهور زیادی داشته‌اند و تعلیمات اولیه اصول و احکام دین و قرائت قرآن به دختران، مانند پسران داده می‌شد.

از طرف دیگر، چون فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی و غیره به صورت شخصی و

انفرادی و بدون اشتراک و اجتماع صورت می‌گرفت، مدیریت مؤسسات به مفهوم امروزی وجود نداشت که مردها مسئول و گرداننده‌ی آن باشند یا زن‌ها.

۳- ۱۵۱ مبارزات اجتماعی ایران که تاریخی ۷۵ ساله دارد، در مراحل ابتدایی خود مانند انقلاب کبیر فرانسه یا مبارزات استقلال طلبانه اولیه هندوستان، اختصاص به مردها داشته است؛ بدون آنکه زن‌ها بی‌طرف و برکنار بوده، علاقه‌مندی و تأثیر خود را نتوانسته باشند در محیط خانواده‌ها از طریق همفکری و تشویق فرزند یا شوهر یا خودداری از ممانعت آنها ابراز بدارند.

در مملی شدن نفت و نهضت مصدق، توجه زن‌ها بیشتر شد. در نهضت مقاومت، در جبهه مملی، در تظاهرات مستمر دانشجویان، در فعالیت‌های اسلامی- اجتماعی و به‌خصوص در فعالیت‌های انقلابی و در جنبش اخیر حقوق بشری، زنان و دختران - حتی با پوشش اسلامی- به‌طور آشکار وارد میدان شده‌اند.

البته حزب توده را باید پیش‌قدم دعوت و دخالت مستقیم زنان در مبارزات سیاسی دانست.

در تاریخ اسلام مخصوصاً تشیع که نگاه می‌کنیم، شواهد فراوان از موضع‌گیری حق طلبانه و مبارزات قاطعانه بانوان دیده می‌شود که نمونه‌های درخشان آن حضرت زهرا(ع) و حضرت زینب(س) بوده‌اند. به‌علاوه، نقش عمده‌ای که حضرت خدیجه(س) در رسالت حضرت ختمی مرتبت داشته و مقام شامخی که قرآن به حضرت مریم(ع) در ردیف پیغمبران و اولیاءالله داده است، قابل توجه می‌باشد.^۱

۱. اتفاقاً قرآن آنجا که می‌خواهد نشانه از کافر و مؤمن بدهد، شاهد مثال از زن‌ها می‌آورد. شاید عنایتی بوده است که مسئولیت و مقام زن را- علی‌رغم بی‌اعتنایی و بی‌ارزشی که درباره‌ی آنها به عمل می‌آمده است- برجسته سازد و علاوه بر آن با وجود اطاعت و دنباله‌روی که زنان بنا به طبع و عرف از شوهران خود دارند، وجود آزادی و اختیار انسان - چه مرد و چه زن شوهردار و بی‌شوهر - را نشان دهد. آن آیات معنی‌دار چنین است:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ. وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ وَ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ (تحریم ۶۶) / ۱۰، ۱۱ و ۱۲».

خدا برای کافران مَثَلِ زن نوح و زن لوط را می‌آورد که هر دو در نکاح دو تن از بندگان صالح ما بودند و به آن دو خیانت ورزیدند. و آنها نتوانستند از زنان خود دفع عذاب ←

۴- در سطح سیاسی و حکومتی، اعطای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زنان هنوز در کشورهای اروپا و آمریکا عمومیت تام ندارد. علاوه بر آنکه مسئله‌ی تازه‌ای است و فقه اسلامی در این مورد نظری درباره‌ی ممنوعیت شرکت زنان در انتخابات نداده است؛ به لحاظ عهده‌داری مشاغل سیاسی و حکومتی، به نظر می‌آید جز در موارد استثنایی (مانند قضاوت و امامت) منع اصولی وجود نداشته باشد. زن مسلمان علاوه بر آنکه در امور مالی و شخص خود، حق تصرف و تملک و تصمیم مانند مرد مسلمان دارد، می‌تواند عهده‌دار مباشرت در اموال و امور دیگران نیز (که همان مسئله‌ی حکومت و مدیریت است) بشود.

آنچه تا به حال ذکر شد، موارد مستقیم دخالت و عمل نسوان بود؛ در حالی که زن نقش عمیق و وسیع‌تری به طور غیرمستقیم از طریق خانواده روی مردان و روی اجتماع دارد. اصولاً زن در ایران بعد از اسلام و در خود اسلام، طبقه‌ی جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دهد. سنت ایرانی و شریعت محمدی، توجه خاصی به خانواده - یعنی به کانونی که زن و مرد، دو قطب متقابل متعادل آن بوده و هسته‌ی اولیه و پایه اجتماع و امت را تشکیل می‌دهند - دارد.

در ممالک شرقی مسلمانان، روابط زن و شوهر و روابط آنها با فرزندان، با آنچه معمول مغرب زمین مخصوصاً در قرن اخیر می‌باشد و رفته‌رفته به حدود جفت‌گیری و بچه‌داری حیوانات می‌رسد، تفاوت آشکار دارد. برخلاف آنها که «فامیل» عملاً به حداقل اجتماع زن و شوهر و فرزندان کوچک بلافصل اطلاق می‌شود، در اینجا دامنه‌ی آشنایی و انس و صله‌ی رحم تا عموزاده‌ها و پسرخاله و دختردایی و دورتر از آنها و گاهی تا پشت‌های بعدی ادامه پیدا می‌کند. به این ترتیب، مؤسسان خانواده، یعنی زن و شوهر اولیه، در مکان و زمان وسیع‌تری گسترش یافته و اعمال نفوذ می‌نمایند. زن در مرحله‌ی اول از طریق زاییدن افراد و ارث دادن قسمتی از صفات خود، و سپس از طریق پروراندن اطفال، یکی از عوامل اصلی اجتماع، و تعیین‌کننده‌ی سرنوشت و سرشت آن است.

→ کنند و گفته شد: با دیگران به آتش درآید. و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثل می‌زند آنگاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکار، برهان. و مریم، دختر عمران را که شرمگاه خویش را از زنا نگه داشت و ما از روح خود در آن دیدیم. و او کلمات پروردگار خود و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و او از فرمانبرداران بود.»

در مرحله‌ی دوم، به حسب آنکه زن با عقیده و عملی موافق یا مخالف باشد، باز هم نقش تعیین کننده در مراحل زندگی مردان، از نامزدی و ازدواج گرفته تا معاشرت در خانه و روانه شدن به میدان مبارزه و قبول محرومیت‌های مربوطه را دارد.

همان‌طور که زن شیرمردان را می‌زاید و می‌پروراند و در تقسیم وظایف زناشویی، با قبول امور داخلی خانه، تبدیل کننده‌ی تولیدات خام و دسترنج‌های شوهر به آنچه مطلوب و مایحتاج زندگی مشترک است می‌گردد، تفاهم و تشویق‌های او و احیاناً همکاری‌های مستقیم او با شوهر و فرزندان، عامل مؤثری در فعالیت‌های مبارزاتی و سیاسی جامعه محسوب می‌شود.

زن وقتی به طریق صحیح مشروع، در سایه محبت و تقوا، ازدواج و زندگی نماید و کانون خانواده را گرم و فروزان نگاه دارد، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، هم در مبارزات اجتماعی و هم در ساخت و مسیر اداره‌ی جامعه دخالت اساسی دارد. به‌همین جهت، پیغمبر اکرم (ص) در جواب زنانی که خواستار شرکت مستقیم در جهاد و به دست آوردن فضیلت و ثواب آن بودند، فرمود:

«حُسْنُ تَبَعْلُكُنَّ جِهَادُ كُنَّ»^۱

یعنی اگر خاطر شوهر را برای رفتن به میدان جنگ آسوده نگه‌دارید و نگرانی او را از جانب خانواده رفع کنید، جهاد شما محسوب می‌شود و همه‌ی امتیازات شرکت در جهاد را هم نصیب خود خواهید کرد.

توجه به مسئولیت‌ها و موقعیت‌های فوق می‌تواند تا حدودی روشن کننده‌ی نظری باشد که احزاب سیاسی باید نسبت به زنان و دختران اتخاذ نمایند. علاوه بر عنایتی که به ایمان، عفت، تقوی، شخصیت و به تربیت و فعالیت نسوان باید به عمل آید، آموزش و آگاهی آنها در مسائل اعتقادی و اجتماعی و سیاسی نیز ضرورت دارد. اما اینکه آیا زن باید مطابق و مقابل مرد، عهده‌دار همان وظایف و اعمال شود یا تقسیم و تخصص‌هایی در کار بیاید، مسئله برمی‌گردد به نظری که باید در مورد مشاغل انتفاعی و مشارکت زنان در تدارک معاش و نفقه داشت و اینکه آیا استقلال شغلی و اشتغال زنان به خدمات خارج خانه - که عادتاً به عهده مردان است - به زیان پیوند زناشویی و تربیت فرزندان و نظام طبیعی خانوادگی - و بنابراین به زیان جامعه - تمام نخواهد شد؟ یا اینکه باید بی‌اثر و بی‌اهمیت تلقی شود؟ اینها مسائلی است که محتاج

۱. حدیث نبوی.

به بررسی و بحث جداگانه دارد.

اصولاً می‌بینیم که تمدن جدید همان‌طور که به‌همه‌ی ارزش‌های انسانی از نظر سود اقتصادی نگاه می‌کند، به زن هم به‌عنوان کالا می‌نگرد و همه‌ی ادعاهای او برای حقوق مساوی زنان با مردان به‌منظور استفاده‌ی تبلیغاتی - تجارתי و سیاسی است. از زن عروسکی ساخته و چون کالایی دلربا و زیبا برای جلب مشتری بیشتر از او استفاده می‌کند؛ مخصوصاً در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره که مقلد صرف غربی‌ها هستند، زن را وسیله‌ای برای پیشبرد مقاصد سیاسی و منافع مادی خود قرار داده، علاوه بر آنکه وظیفه‌ی انسانی زنانگی زن را از او گرفته‌اند، وظیفه‌ای در خور او هم به‌عهده‌اش نگذاشته‌اند و او را از شخصیت واقعی انداخته‌اند.

از طرفی حجاب اسلامی را که سمبلی است برای حفظ بسیاری از ارزش‌های انسانی زن و جلوگیری از تحریکات شهوانی و حیوانی در برابر بیگانگان، به‌نام و بهانه‌ی آزادی، از زنان می‌گیرند؛ اما در واقع - به‌گفته‌ی فرانتس فانون در کتاب «سال پنجم انقلاب الجزایر»، فصل حجاب در الجزایر - بدین وسیله آن تربیت و فرهنگ اسلامی را از زن جدا می‌سازند تا فرزندان که از چنین زنان بی‌بندوبار و گسسته از فرهنگ و تربیت اصیل خود به‌بار می‌آیند، مزاحم سیاست‌های ضدانسانی آنها نباشند.

نتیجه‌گیری برای رسیدن به خط مشی کلی

از تحلیل‌های تاریخی و بررسی عمومی که در مورد مبارزات ملی ایران به عمل آمد، می‌توانیم در سه مرحله نتیجه‌گیری‌های خود را بیان کنیم:
(الف) اصول و کلیات استنباط شده،
(ب) خطوط اصلی برنامه یا استراتژی مبارزه ملی،
(ج) وظیفه‌ی اختصاصی نهضت و رسالت ما.

الف. اصول و کلیات

۱- مقدم بر هر چیز معتقدبودن یا معتقدشدن اکثریت مردم به استقلال و آزادی و عدالت و تصمیم داشتن آنها به مبارزه است؛ به‌علاوه، آمادگی و صلاحیت برای آزادی و دموکراسی و همکاری. در غیر این صورت به‌فرض که مبارزه‌ای به پیروزی برسد، ولی ملت نخواهد و نتواند آزادی را حفظ نماید و یا دسته و فردی به حکومت برسند که رعایت آزادی دیگران را نکنند، نقض غرض است و نتیجه‌ای عاید ملت نمی‌شود.

آزادی و عدالت نیز مفهوم مطلق عام نداشته، مترادف با بی‌بند و باری و رهایی نیست؛ بلکه فرع بر هدف زندگی و ایمان به‌مبانی‌اعلای انسانی است و ناشی از هدف یا معبود اتخاّذی باید باشد. علاوه بر آن، مبارزه باید غیر از مبنا و مبدأ، مقصدی نیز داشته باشد.

۲- هدف اصلی مبارزه و دشمن شماره یک ملت، در طریق استقلال مملکت و رسیدن به آزادی و سعادت را باید «استبداد» دانست که ریشه‌ی ۲۵۰۰ ساله و نفوذ

گسترده و حتمی در شئون ظاهری و باطنی کشور و مردم، به لحاظ تاریخی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، تکامل روانی و غیره دارد؛ بدون آنکه این مبارزه منحصرأ متوجه به شخص مستبد فعلی بوده، تکرار و احیای آن را در صورت و سری‌های دیگر در نظر بگیریم، بخواهیم که نظام استبدادی را از هر جهت ریشه کن نماییم.

۳- استیلای خارجی به صورت جدید غربی آن (که به اصطلاح، استعمار گفته شده است) با قبول اینکه بسیار زیان‌بخش و خطرناک و نیرومند است ولی دشمن بعدی ما و هدف ثانوی مبارزه باید باشد؛ زیرا که:

اولاً، دو قرن و نیم بیشتر از عمر آن نمی‌گذرد در حالی که هزاران سال پیش از آن، مظلوم و مفسد استبداد بر ما فرمانروایی داشته است.

ثانیاً، هر زمان که استیلای غربی بر ما می‌تازد و هر جنایت و غارت و خیانت که انجام می‌دهد، به دست و با همکاری استبداد است و سیاست استیلای غربی همیشه روبه‌رو بودن با یک فرد و دور کردن ملت بوده است.

ثالثاً، استیلای غربی در قبال منافی که می‌برد و مظلومی که می‌رساند، نه در برابر ما تعهد و مسئولیتی دارد و نه مخصوصاً زور ما، تا ید او را قطع نکرده‌ایم، از پس آن برمی‌آید. در حالی که استبداد از خود ما، در خانه‌ی ما و در دسترس ما بوده، از هر بابت حق بازخواست و مالکیت و حکومت بر او را داریم و سهل‌تر و سریع‌تر از عهده‌اش بر خواهیم آمد.

رابعاً، استیلای غربی ممکن است با بصیرت و تدبیر لازم و به شرط احراز شخصیت، تبدیل به عامل مثبت و مخالفی در برابر استبداد گردد یا از اختلاف و تضادهای مابین جناح‌های آن و از طریق موازنه‌ی منفی به سود مملکت استفاده شود.

۴- شرط اساسی توفیق ملت در مبارزه علیه استبداد و استیلا و همچنین شرط استقرار آزادی و استقلال و بهره‌مندی از عدالت و سعادت، تغییر درونی کلی خود ملت و تحول انقلابی مردم به لحاظ عقیده و اخلاق و عمل است. مادام که ما عوض نشویم، انقلاب واقعی مؤثری حاصل نخواهد گشت و سرنوشت ما و نظام حاکم بر ما، تغییر عمده‌ای نخواهد کرد.

۵- انتظار اینکه یک پدیده‌ی ۲۵۰۰ ساله که در تمام شئون مملکت و رگ و ریشه‌های ملت نفوذ کرده است با چند اعلامیه و میتینگ یا اعتصاب و ترور اصلاح

شود و آنچه مطلوب است جایگزین آن گردد، باید از گوش‌ها و دل‌ها خارج شود و مبارزه را یک عمل کلی و وسیع حکیمانه و همه‌جانبه‌ی طولانی بدانیم که در ظرف سالیان دراز و بلکه قرن و قرن‌ها، به‌طور منظم و محکم دنبال شود و پس از آن نیز با مراقبت و کوشش ملت نگاهداری گردد.

۶- مبارزه نه تنها به‌لحاظ مدت نمی‌تواند یک جریان کوتاه و سریع تصور شود، بلکه به‌لحاظ کیفیت و وسعت نیز منحصر به یک سلسله اقدامات تبلیغاتی و انقلابی محدود نیست. مبارزه ملی مانند زندگی و اجتماع، دارای جنبه‌ها و وجهه‌ها و شاخه‌های متنوع و متناسب با افراد و صفوف مختلف ملت در مواضع مربوطه و شرایط عدیده‌ی زمانی و مکانی است و ناظر به کلیه‌ی شئون اعتقادی، تربیتی، فرهنگی، اقتصادی، علمی، سیاسی، نظامی، فنی و غیره، با استفاده از مقتضیات و هر امر لازمی می‌شود. از داخل نشأت و الهام و نیرو می‌گیرد و باید به خارج توجه داشته و از آن استفاده نماید.

۷- انتظار پیروزی با مبارزه راحت و سراسر است که خالی از مشکلات و محرومیت‌ها و خسارات و تلفات باشد، فکر بسیار خامی است. سرنوشت نهایی جز در تصادم خونین و در صحنه‌های جنگ تعیین نخواهد گشت. ولی به‌کاربردن اسلحه و توسل به جنگ، نه می‌تواند به‌عنوان یگانه ماده برنامه‌ی مبارزه برگزیده شود و نه بدون تدارک همه‌جانبه، تناسب معقول قوا و رهبری و انتخاب به موقع، اقدام به آن نتیجه‌ی مطلوب را خواهد داشت.

اگر ما با یک حمله سنگری را بگیریم و خصم چنان قوی و مجهز باشد که ما را از آن سنگر و ده سنگر دیگر بیرون کند، کار عاقلانه‌ای نکرده‌ایم. موقعی باید اسلحه بیرون آورد و وارد میدان جنگ شد که احتمال امید به پیروزی وجود داشته باشد، و الاً وضع بعد از شکست، بسیار بدتر از وضع ماقبل خواهد بود؛ ضمن آنکه مظلومیت و به‌حق‌بودن در دنیا و تاریخ، همیشه خود سلاح مؤثر و گاهی قاطع بوده‌است. البته دفاع کردن و مجهز شدن برای مواضع انتخاب شده، غیر از حالت تعرض گرفتن و حمله‌ی سراسری کردن است.

۸- مبارزه با توجه انحصاری به داخل، بدون در نظر گرفتن شرایط و جریان‌های بین‌المللی و ارتباط آنها با استبداد و با ملیون و بدون کار کردن روی آنها و استفاده بردن از امکانات خارج، عملی و سودبخش نیست.

۹- نقش تعیین کننده مذهب (اسلام) و همچنین نقش روحانیت شیعه در مبارزات ملی ما نمی تواند نادیده گرفته شود. معتقدات و پیشوایان دینی توانسته اند هم محرک مبارزه و فداکاری جنبش های اجتماعی بشوند، هم جلوگیری کننده و انحراف دهنده ی آنها، یا آنکه عامل و وسیله ای له و علیه مبارزه باشند. مخالفت با اسلام به بهای مخالفت با مبارزه یا حداقل تضعیف آن تمام می شود.

اصولاً اسلام با صراحت و اصراری که درباره ی توحید و مقابله ای که با شرک و طاغوت دارد عالی ترین آئین ضد استبداد و مدافع آزادی و انسانیت و مساوات است. تشیع نیز با سابقه ی تاریخی اش و با تکیه ای که روی عدالت و امامت و عصمت می نماید نمی تواند تأیید کننده ی جهاد علیه ظلم و فساد نباشد. از طرف دیگر، روحانیت شیعه به پیروی از اهل بیت طهارت، باید موضع گیری مستقل و مخالف سلاطین جور و غاصبان حکومت ها را داشته باشد و چون توجه اش به امت و ملت می رود موظف و مسلط برای رهبری اجتماعی است. ضمناً اسلام بنا به وسعت نظر و روح تساهلی که دارد، نفی کننده ی پیروان سایر ادیان در راه عدالت و خدمت نبوده، می تواند پرچم عمومی مبارزه باشد.

تا انقلاب مشروطیت، تعبد دینی و تبعیت اکثریت قریب به اتفاق مملکت از روحانیت، قوی تر از زمان های بعدی بوده است ولی تجربیات اخیر نشان داد که با گرایش محسوس جوانان و روشنفکران به اسلام از یک طرف و با تفاهم و هم صدایی که تعداد قابل ملاحظه ای از علمای طراز اول و طلبان نسبت به مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری نشان دادند، نقش فوق به صورت برجسته ای تجدید حیات نمود.

این نکته نیز قابل انکار نیست که در اثر برکناری تاریخی تشیع از حکومت و بی توجهی که فقه شیعه نسبت به مسائل اجتماعی پیدا کرده است، دریافت و دخالت هایی در امور سیاسی و اداری و اجتماعی و ایدئولوژیک نموده اند که غالباً سطحی و احیاناً غلط بوده است و اصولاً در حوزه های علمی، بحث و بررسی روی این مسائل به عمل نیامده و به نظریات پخته و قاطعی نرسیده اند تا آنجا که اعراض و اختلاف هایی در میانشان دیده می شود. مضافاً اینکه همیشه سیاست و ریاست و اداره ی دنیا، ملازمه ی طبیعی با هواهای نفسانی و وسواس شیطانی پیدا می کند. مصلحت دین و سیاست اقتضا می نماید که هیچ کدام به طور در بست مترادف با روحانیت گرفته نشود.

از طرف دیگر، صحیح نیست که توجه به مذهب جنبه ی تبعی داشته، اسلام از اصالت

بیفتد و فرع و فدای مبارزه شود. اصلح آن است که عشق به حق و طلب رضای خدا، عامل سوق دهنده و تنظیم کننده‌ی مبارزه باشد.

۱۰- از شرایط اولیه‌ی دیگر پیروزی، وجود رهبری است؛ رهبری دسته‌جمعی با حسن نیت و با صلاحیت و فعالیت و تدبیر. رهبری که مدت‌ها درباره برنامه‌های روز و عکس‌العمل‌های لازم در برابر پیش آمدها و آنچه دشمن تحمیل می‌نماید، تصمیم بگیرد و دستور دهد؛ بلکه برنامه‌های طویل‌مدت و نقشه‌های مهم را پیش‌بینی نموده، برای تربیت افراد و افکار، تدارک لوازم و تشکیلات مبارزه را به طور سیستماتیک انجام داده و با همکاری نیروهای وارد در مبارزه، به فراخور نقاط مشترک و احتیاط‌های لازم، عمل نماید.

ب) خطوط اصلی برنامه یا استراتژی مبارزه

خطوط اصلی مبارزه می‌تواند و لازم است در مرحله‌ی اول، خود معکوس از برنامه و نقشه‌های تاریخی خود استبداد باشد؛ به این ترتیب که مواضع او را عقیم و احیاناً به سود ملت تصرف کنیم؛ در مرحله‌ی دوم، سازندگی و تجهیزات ملت را اجرا نماییم و بالاخره در مرحله‌ی سوم، آینده‌نگری و آینده‌سازی داشته باشیم.

۱۱- پایه‌ی استبداد و گناه اصلی او، خود کامگی، مالک‌الرقابی و یک نوع ادعای الوهیت است. بنابراین هرگونه هدف‌گیری و اتخاذ معبود سیاسی دیگر در جامعه، گام اول مبارزه با استبداد است؛ ضمن آنکه بهترین هدف‌ها و معبودها، خدا و تبعیت از اسلام است؛ البته اسلام آن‌طور که هست و با توجه به مبارزه آن با شرک و طاغوت، مخصوصاً از طریق فرهنگ و تعلیمات و ایجاد فرهنگ جداگانه.

۱۲- پایه‌ی دیگر استبداد و لازمه‌ی فرامانروایی او، امحاء شخصیت‌ها و اشاعه‌ی فساد و فضایل انسانی است؛ پس شخصیت دادن و بالا بردن مکارم اخلاقی ملت، عمل ضد استبدادی قوی محسوب می‌شود. همان طوری که محصول و اسباب کار استبداد، اشاعه‌ی دروغ و فحشا و فساد و ضایع ساختن نسل و نژاد است.

ماده‌ی دوم برنامه‌ی اصیل و عمیق و عمل مبارزه‌ی ملی، باید تقویت شخصیت و تقوا در میان ملت و مخصوصاً مبارزان باشد، مخصوصاً از طریق فرهنگ و تعلیمات و ایجاد فرهنگ جداگانه.

۱۳- استبداد می‌خواهد تفرقه بیندازد و حکومت کند و ۲۵۰۰ سال با این برنامه، مردم مملکت را منفرد و متفرق و مخالف یکدیگر و ناتوان در برابر خود نگاهداشته

است.

عکس‌العمل سنجیده و نظام‌یافته و بهتر در برابر چنین سیاستی، مسلماً از ضروریات مبارزه است و باید برای ایجاد و توسعه روح همکاری و امکانات اتحاد و همبستگی‌های لازم، در سایه‌ی مشترکات و با روح گذشت، این برنامه‌ها را از طریق شیوه‌های عملی تربیتی و اجتماعی مؤثر انجام داد و تا حد اکثر امکان، فعالیت‌های مبارزه و سیستم رهبری را از حالت انفرادی و شخصی و استبدادی دور کرده، به صورت اجتماعی و شورایی درآورد.

۱۴- استبداد همان طور که از تحلیل تاریخی و کلیات و اصول برمی‌آید، بدون اتکا به استیلا نمی‌تواند دوام و حیاتی داشته باشد و اتحاد متقابله‌ی آنهاست که ملت را بیچاره می‌سازد. بنابراین توجه به سیاست‌های خارجی و کوشش مستمر در برگرداندن کلی یا جزیی آنها به سود ملت - ولو به بهای گذشت‌های معاملاتی و سیاسی، بر مبنای موازنه منفی - از ضروریات مبارزه با استبداد است. موضع‌گیری اصولی و کلی علیه استعمار و استیلا و تحریک دشمنی و کینه‌ی آنها، جز تقویت و طولانی کردن جبهه‌ی متحد «استبداد + استیلا»، نتیجه‌ای نخواهد داشت و نباید در دام چنین احساساتی افتاد.

خوشبختانه استیلا، وحدت ذاتی ندارد و با تعدد و تنوع و تحوّل جناح‌های آن، امکان استفاده از رقابت و تضاد را می‌دهد. به علاوه، در خود ممالک غربی، وحدت سیاست و افکار وجود ندارد و در داخل هر یک، مخصوصاً ممالک دموکراتیک و آزاد، می‌توان و لازم است روی احزاب و افکار مخالف دولت کار کرد و پایگاه‌های عاطفی و عقیدتی و مسلکی و حتی سستی به دست آورد، و همچنین در بلوک شرقی اگر امکاناتی باشد.

۱۵- از برنامه‌های دیگر استبداد و برنامه‌های حیاتی و اهداف آن، همیشه شهرت و شوکت و جلب تعریف و مدح و تنظیم است که تلاش فراوان و مبالغه‌نگفت از طریق تبلیغات و غیره در طریق آن می‌نماید. بنابراین هرگونه افشاگری و رسواسازی و ارائه‌ی چهره زشت و ضعف‌ها و جنایات دیو استبداد و خنثی کردن تبلیغات و اقدامات او، جزو کارهای اصلی برنامه‌ی مبارزه ملی محسوب بوده و باید باشد.

ج) وظیفه‌ی اختصاصی نهضت و رسالت ما

۱۶- علی‌رغم سیاستی که استبداد بعد از مشروطیت و مخصوصاً در زمان شاه سابق و

شاه فعلی، در تضعیف صاحبان مشاغل آزاد و به انحصار و اسارت خود در آوردن فعالیت‌های مملکت داشته است، ماده سوم برنامه مبارزه‌ی ملی، مادام که خود دولت ملی نشده است، باید تقویت و توسعه و استقلال هر چه بیشتر این صنف و توجه خاص به صاحبان مشاغل آزاد بوده، فعالیت‌های اقتصادی مربوط به بخش خصوصی را از دست دولت و دربار و ایادی و اقمار استثمارگر آنها و از انحصار آنها بیرون آورد.

۱۷- در مورد کارمندان دولتی که طبقه‌ی حقوق بگیر و اسیر و زیر فرمان استبداد و احیاناً ضایع شده و اجراکننده و آلت کار نقشه‌های آن هستند، سعی شود که از توسعه‌ی آنها جلوگیری به عمل آید و بیش از هر طبقه‌ی دیگر روی آنها کار شود یا متشکل و متحدشان سازیم تا نیروی مقاومی در برابر استبداد تشکیل دهند و با اعتصاب و خودداری از انجام کورکورانه‌ی دستورهای ضد‌دینی و ضد ملی و انسانی دولت، حربه‌های استبداد از دست او خارج گردد و بازو و پشتش شکسته شود.

یکی از وظایف و برنامه‌های مبارزه‌ی ملی باید تصرف مراکز حساس دولتی باشد. آنچه استبداد ظلم و خیانت و جنایت و خرابی می‌نماید، عملاً و غالباً به دست این طبقه است. بنابراین، نافرمانی و تردید آنها، قاطع‌ترین حربه در برابر استبداد و ارزنده‌ترین پشتیبان از ملت، طغیان می‌تواند باشد.

۱۸- سیاست کار یا برنامه‌ی مخصوص کارگران.

۱۹- مبارزه‌ی قانونی و حق به‌جانبی؛ از حيله‌های غاصبان حق و حکومت و از صفات منافقین، قیافه‌ی حق به‌جانب گرفتن و در لباس قانون و حفظ نظم و امنیت، کوییدن مخالفان خود و متهم کردن آنها به اخلال‌گری و بیگانگی و تجاوز و هرج و مرج طلبی است. به این ترتیب، هم افکار ساده‌لوحان و بی‌خبران را به نفع خود می‌دزدند و هم و جاهت و حقانیت مأموریت، ولو به صورت ظاهر به دست می‌آورند. وظیفه و چاره‌ی داعیان حق برای خنثی کردن نقشه‌های استبداد علاوه بر افشاگری و رسواسازی حریف، احتراز از به دام افتادن خودشان و ارتکاب خطا و جرم است. همیشه در دنیا مظلومیت و تقوا توأم با صبر و مقاومت، حربه‌ی مؤثری بوده است که در نزد خلق و خدا، به نفع صاحبان حق کار می‌کرده است. از طرف دیگر، قانون و مقررات، پایگاه‌هایی است که از پشت آن و به استناد آن بهتر می‌توان حریف را مقصّر و تا حدودی مستأصل ساخت؛ زیرا که هر چه باشد و هر قدر تمدن و رشد افکار پیش می‌رود، قوانین و اصول در دنیا محترم‌تر و الزام‌آورتر می‌گردد. مثلاً در

ایران، مادام که اصول حکومتی و نظام مطلوب و جدیدی مورد قبول و تصویب و شناسایی قرار نگرفته و تدوین نشده است، قوانین اساسی با اتکاء و اتصالی که به مذهب دارد و با وجود نواقص و ابهام‌های آن، حصن حصینی برای موضع‌گیری مبارزان در راه آزادی و حملات اصولی و حقوقی آنها به استبداد منافق کار است و توفیق در جلب عواطف و افکار می‌باشد. عدم عدول از نظم و قانون، حداقل برای جناح اکثریت مبارزین امر ضروری است.

۲۰- برنامه‌های جنبی.

۲۱- جناح خارج کشور یا مسئله هجرت و فعالیت بیرون مرزی، می‌تواند پایگاه مهمی از برنامه مبارزه باشد و باید به‌طور سیستماتیک روی آن عمل و از فضای وسیع و آزادی‌های موجود استفاده شود، به‌طوری که نسبت به فعالیت‌های داخل کشور، هماهنگی و احیاناً پیشاهنگی داشته باشد.

یک شاخه‌ی عملیات خارج از کشور، سازندگی افراد و کادرها، آگاهی دادن به ایرانیان و منعکس ساختن افکار و اعمال از خارج به داخل است.

شاخه‌ی دوم، خنثی ساختن تبلیغات و تحریکات استبداد در خارج است. شاخه‌ی سوم، اجرای برنامه‌های تبلیغی، اطلاعاتی، ارتباطی و سیاسی در نزد مقامات، ملت‌ها و سیاست‌های بین‌المللی و زمینه‌سازی‌های لازم است.

۲۲- فرصت جویی؛ در برنامه‌های طویل‌المدت سهم به‌سزایی به تدارک و تربیت و انتهاز^۱ فرصت داده می‌شود. امید فرج داشتن و مأیوس نشدن، باید یکی از مواد برنامه باشد. همیشه دنیا روی یک پاشنه نمی‌گردد، بلکه برای دشمن نیز روزهای بد و بادهای مخالف فراوان می‌رسد.

ملت مبارز موقع‌شناس خوشبخت آن است که در محرومیت و شدائد، پایداری و خودسازی نماید و در فرصت‌ها، استفاده فوری ببرد؛ بنابراین بی‌جهت و با عجله نباید افراد و نیروها را از دست داد و فرصت‌ها و پیش‌آمدهای مساعد را به دیگران داد.

۲۳- بدیهی است که برنامه‌ی مبارزه به حدود بالا متوقف نگردیده، ممکن است حریف حيله گر ریشه‌دار، باز ایستادگی نماید و متوسل به نیرنگ و نیروهای بیشتر شود.

۱. «انتهاز» به معنی فرصت یافتن، غنیمت شمردن، منتظر فرصت بودن، فرصت به دست آوردن (فرهنگ عمید)، (ب.ف.ب).

گام بعدی در صورتی که مراحل قبلی خوب طی شده و ملت ساختگی و آمادگی کافی کسب کرده باشد، مزاحمت‌های عملی و ایجاد ناراحتی یا جنگ اعصاب و احیاناً کارشکنی خواهد بود. بهره‌برداری از نارضایتی‌ها و جهت دادن به آنها، به‌هم‌زدن و اخلال در تظاهرات و نمایش‌ها، اعتصاب‌ها، منفور و مطرود کردن خائنان و خدمت‌گزاران دستگاه در انظار و افکار عمومی، مخالفت تراشی‌های داخلی، مقاومت‌های منفی.

اشکال و ظرافت قضیه در این است که هر قدر مزاحمت و خراب‌کاری در کشورهای استعماری از ناحیه‌ی استعمارشدگان آسان و در هر حال ضربه‌ای به حریف می‌باشد، اجرای چنین عملیات در کشور خودی، غالباً دودی می‌شود که به چشم عاملان آنها می‌رود و عمده‌ی زیان و صدماتش به مردم و ملت رسیده، افکار عمومی را علیه مبارزه برمی‌انگیزد. بنابراین، اقدامات باید طوری و در محل‌هایی انتخاب شود که دستگاه و وابستگان به آن، مالک و ذی‌نفع هستند.

۲۴- مخفی‌کاری؛ مبارزه نمی‌تواند و نباید یک‌سره آشکار و خالی از اطلاعات و استتار باشد. علاوه بر آنکه قسمتی از برنامه‌ها به صورت جنبی غیرسیاسی، دور از خطر باید انجام گردد، دستگاه رهبری باید سهم مهمی را هم به فعالیت‌های اطلاعاتی و رخنه‌ی ناشناخته در دستگاه استبداد بدهد و این کار در کادرهای خارج از متن، به‌طور آگاهانه یا غیرآگاهانه، طبق برنامه‌های جداگانه صورت بگیرد به طوری که در مواقع لازم با دست‌های مؤثر، ضربه‌های کاری روی نقاط ضعف و حساس استبداد وارد شود و کوشش به عمل آید که اصلاً اداره و ابتکار عملیات حریف در دست گرفته شود.

نمايه‌ها

نمايه آيات

لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا، حج (٢٢)/ ٥	٧٩	إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، كهف (١٨)/ ٢٤
٢٢٤		إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ، رعد (١٣) / ١١
٤١٧	لَمَنْ الْمُلْكُ، غافر (٤٠)/ ١٦	٣٣٩
٢٨٦/ (٢) بقره	لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ، بقره (٢)/ ٢٨٦	٣٧
٢١٧	وَأَذًا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا، اسراء (١٧)/ ١٦	٨٣
٤٤٩	وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ، شعراء (٢٦)/ ٢٢	١٣٤ / (٢) بقره / ١٣٤ يا ١٤١
٩٦	وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا، تحريم (٦٦)/ ١٠	٣٠٦، ٢١٧
٤٦٣	وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا، تحريم (٦٦)/ ١١	٤٦٣
٤٦٣	وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي، آل عمران (٣)/ ١٦٩	٢٩
٣٦	وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ، نساء (٤)/ ٣٢	٣١
٢٢٤		٣٨٨
		لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ، يوسف (١٢)/ ١١١
		٢٠

٤٨٠ _____ مجموعه آثار (١٥) ؛ كوبا، هندوستان، ايران

وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَيْءٍ اِنِّي فَاعِلٌ، كهف (١٨)/ ٢٣
وَمَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي، تحریم (٦٦)/ ١٢/ ٤٦٣
وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ طه (٢٠)/ ١٢٤
٧٩
٤٥٢
وَلَنْبَلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ، بقره (٢)/ ١٥٥
٣٢
٧٨
وَتُرِيدُ اَنْ نُّمِنَّ عَلَيَّ، قصص (٢٨)/ ٥

احاديث و روايات

احاديث نبوى

- ٣٧٧ كُلُّكُمْ رَاعٌ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ
- ٣٧٨ قَدْ رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ فَعَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْأَكْبَرِ.
- ٣٧٩ كَمَا تَكُونُونَ يُوَلَّى عَلَيْكُمْ
- ٤٥١ الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ
- ٤٥٤ الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ
- ٤٤٥ حُسْنُ تَبَعَلُّكَنَّ جِهَادٌ كُنَّ
- ٤٥٩ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ

روايت

- ٣٨٦ الْمَرْءُ يُدِيرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ.

ضرب المثل عربى

- ٣٤٩ الْفَضْلُ مَا شَهِدَ بِهِ الْأَعْدَاءُ

دعا

- ٢٢٤ وَ مِنَ اللَّهِ التُّوفِيقُ وَ عَلَيْهِ التَّكْلَانِ

نمایه فارسی

	آ		
۶۶، ۶۳، ۴۲، ۱۱، ۸		آزادی	
۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۱، ۸۷، ۸۱، ۷۸، ۷۵، ۶۸	۷۱، ۶۹		آئین بودائی
۱۴۷، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۱	۷۱		آئین جینی
۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۲	۳۰۹		آئین فلسفی هندو
۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳	۲۰۰		آئین گاوپرستی
۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۸۲	۱۳۹		آئین ویشنو
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶	۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹		آئین هندو
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۴	۴۰۱		آبادان
۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳	۳۱۱		آپو (کوه)
۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶	۴۵۵، ۲۶۲		آتایسم
۳۷۷، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵	۳۹۲، ۳۴۰		آخرت
۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱	۸۲		آدامس بروک
۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵	۳۴۵، ۱۲۲، ۹۱، ۴۸، ۴۳، ۴۱، ۳۳، ۲۳		آدم
۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۳	۳۴۶، ۷۱		آذربایجان
۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۴	۳۹۴، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۶۲		
۴۱۵، ۳۶۷، ۲۳۸، ۱۱۶، ۳۹	۵۳	آزادی خواه	آرژانتین
۸۷، ۷۵	۴۴	آزادی خواهان	آرماند هارت
۴۴۵، ۴۳۶، ۴۲۸، ۳۶۰، ۱۸۷، ۱۱۴	۳۱۰، ۸۸		آریا ساماج
۱۲۸، ۱۲۰، ۹۲، ۸۴	۹۰	آزادی خواهی	آریایی
۱۳۷، ۱۸۲، ۱۹۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۵۸	۹۸، ۶۸		آزاد، مولانا ابوالکلام
۳۶۴، ۳۷۴، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۲۸، ۴۶۱	۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳		
۱۲۶، ۱۲۵	۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱	آزادی سیاسی	
۱۸۸	۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۳۰۷	آزادی عقیده	
۱۹۳	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹	آزادی کلیه زندانیان سیاسی	
۳۱۲، ۱۸۵	۱۴۷	آزادی مطبوعات	آزاد باش! دیگر غلام نباش

مجموعه آثار (۱۵)؛ کویا، هندوستان، ایران		۴۸۴
۵۳	آمریکای لاتین	۳۰۹
۵۲، ۵۰، ۳۹، ۲۵، ۲۳، ۲۲	آمریکایی	۱۲۵، ۶۶
۴۲۸، ۴۱۶، ۴۰۹، ۳۹۰، ۲۹۵، ۲۷۵		۲۱۳، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۴۷
۴۲	آمریکاییان، آمریکایی‌ها	۲۹۵، ۲۳۲، ۱۹۵
۴۱۴، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۲، ۱۸۳، ۴۳		۲۴۳، ۲۳۱، ۱۸۷، ۱۰۵
۲۳۲	آندرا پرادش	۹۶، ۸۵، ۸۴
۹۷	آنگلوایندین	۴۲۹، ۳۹۲، ۳۴۹، ۲۳۸، ۱۸۳
۳۲۲	آندره ژید	۳۴۳، ۳۰۹، ۷۳، ۷۱
۳۱۰	آهیما (جنبش عدم خشونت)	۳۵۴
۳۸۲	آیرون ساید، کلنل	۳۵۴
۴۱۰	آیزنهاور، ژنرال دوایت	۳۵۰
۳۱۴، ۳۱۳	آیین‌های فلسفی	۳۴۳، ۷۵، ۷۳
	۱	۱۸۲
۳۶۷	ائمه اطهار	۴۳۹، ۳۹۲، ۳۵۴، ۳۴۹
۳۵۱	ابن مسکویه	۳۳۱، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸
۴۲۳	ابن ملجم	۳۵۰
۳۵۱	ابن سینا	۲۱۰، ۱۸۱، ۱۶۲، ۱۲۹
۳۵۲	ابوبکر سعدبن زنگی	۷۵
۳۵۱	ابوریحان بیرونی	۳۵۰
۳۵۲	ابوسعید ابوالخیر	۳۵۰
۳۵۱	ابوعلی سینا	۳۶
۳۵۲	اتابکان فارس	۱۶۹ / (۳)
۲۰۶	اتا تورک	آلمان، آلمان‌ها
۴۳۸، ۴۳۷	اتحاد نیروهای جبهه ملی	۱۷۶، ۱۷۵، ۱۳۲، ۸۶
۲۱۲، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۳۶	اتحادیه کارگری	۴۳۶، ۳۸۷، ۳۵۴، ۲۶۱، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۸
۳۲۵	اتحاد مسلمانان و هندوان	۲۷۴
۲۳۱	اتحادیه هند	آلمان غربی
۲۳۲، ۲۲۹	اتحادیه هندوستان	آمانده موهن بوز
۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۴	اتلی، نخست وزیر	آمریکا
۳۱۳	اتھروا ودا (سرودهای روحانیون)	۲۴، ۲۱، ۲۰
۱۵۳	اجاره داران	۹۰، ۵۳، ۵۰، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۲۷، ۲۶، ۲۵
۱۵۲	اجلاسیه ۱۹۲۳	۳۱۰، ۲۸۵، ۲۷۶، ۲۷۴، ۱۹۲، ۱۸۳، ۱۰۰
۱۷۷	اجلاسیه سال ۱۹۴۰ کنگره در پونا	۳۹۰، ۳۸۷، ۳۶۹، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۴۸، ۳۲۸
		۳۹۳، ۳۹۵، ۳۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۱
		۴۱۳، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۳
		۴۳۴، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۴
		۴۲۵
		آمریکای جنوبی

۴۸۵			نمایه فارسی
۲۳۵، ۱۹۴	ارتش ملی	۱۷۴	اجلاسیه‌ی مارس ۱۹۳۹
۴۳	ارتش منظم نیرومند باتیستا	،۲۵، ۲۳	احزاب
۳۷	ارتش موسوم به ملی	،۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۲، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲	
۲۳۵، ۱۸۰	ارتش هندوستان	،۴۳۰، ۴۱۸، ۳۹۶، ۳۹۲، ۲۴۷، ۲۳۸، ۱۸۵	
۱۳۴	ارتش‌های هندی	۴۷۲، ۴۶۱، ۴۵۹، ۴۴۶، ۴۳۴	
۳۴۴	اردشیر بابکان	۱۷۲	احزاب اقلیت
۲۳۱، ۱۲۷، ۱۲۲، ۱۱۲	اردو (زبان)	۴۱۱	احزاب سلطنتی ملیون و مردم
۳۹۵	اردوگاه اراک	۴۶۵، ۴۵۶	احزاب سیاسی
۳۴۱	اردوی سوسیالیسم	۱۵۳	احزاب کارگری و دهقانی
۱۴۸	اردوی آمیخته به فارسی	۱۷۷، ۱۶۸	احزاب کنگره
۳۹۳	ارفع، سرلشگر	۴۱۲	احزاب کوچک ملی
۱۱۶	ارگان انجمن وظیفه مصری	۳۴۱	احزاب مارکسیستی
۸۶، ۸۵، ۷۳، ۷۱، ۲۸، ۲۴	اروپا	۴۰۶، ۳۹۴، ۱۵۳	احزاب ملی
،۱۷۴، ۱۴۵، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۰		۱۵۴	احزاب هند
،۳۷۲، ۳۶۶، ۳۵۹، ۳۴۱، ۳۰۳، ۱۸۵، ۱۸۲		۳۶۶	احکام اسلام
،۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۷۶، ۳۷۳		۱۵۶، ۱۴۹، ۱۴۸	احمدآباد
،۴۳۳، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۵، ۴۰۳		۳۸۳، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۴۱	احمدشاه
۴۶۴، ۴۵۶، ۴۴۴، ۴۴۲		۱۸۱	احمدنگر
۴۵۷، ۴۵۵، ۳۴۱، ۱۸۸، ۱۰۹	اروپای غربی	۴۳۱	اخبار وقایع ایران و ایرانیان
۴۵۷	اروپای قرن نوزدهم و بیستم	۳۵۱	اخوان الصفا
۴۵۸	اروپای قرون وسطی	۳۲۶	اداره‌ی انرژی اتمی
۴۵۵	اروپای کاپیتالیست	۲۳۴	اداره‌ی کشوری هندوستان
۸۹، ۸۴، ۷۳	اروپایی	۳۱۴	آدویتا (عدم دوگانگی)
،۲۶۰، ۱۸۵، ۱۷۲، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۱۹، ۱۱۵		۳۸۶	ارانی، دکتر تقی
۴۵۸، ۴۵۵، ۴۵۳، ۴۱۶، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۰		۴۴۳، ۴۴۱	اربعمین
۸۶، ۸۲، ۸۱، ۷۱، ۶۹	اروپاییان، اروپایی‌ها	۴۴۳	اربعمین کشتار یزد
۳۵۰، ۱۴۸، ۱۲۲، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۳، ۸۸		۴۵۵	ارتجاع اروپا
۸۴	اروپایی شدن	۳۲	ارتدوکس
۳۰۳	اروپای قرن ۱۸ و ۱۹	،۳۱، ۲۷، ۲۶	ارتش
۱۷۵	اروپای مرکزی	،۱۰۶، ۱۰۴، ۸۴، ۵۶، ۵۰، ۴۶، ۳۷، ۳۵، ۳۲	
۲۳۲	اریسا	،۳۹۱، ۳۹۰، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۱۴، ۱۹۳، ۱۹۲	
۳۴۴	ازبک	۴۴۰، ۴۲۰، ۴۱۷، ۳۹۸، ۳۹۳	
،۲۰۰، ۱۰۱	ازدواج	۵۶	ارتش باتیستا
۴۶۵، ۴۵۰، ۳۷۱، ۳۱۱، ۲۴۴		۲۳۵	ارتش مزدوری

۳۳۱، ۳۲۵، ۲۳۷، ۲۰۹، ۱۴۴، ۱۱۳، ۸۰	۱۳۲	اسارت انگلیسی‌ها
۴۴	۱۴۷	اسارت هند
۳۴۹	۱۵۵	اساسنامه دومینیون
استقلال ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۳۰،	۳۱۱	اساطیر هندی
۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰،	۱۷۵، ۲۶، ۲۴، ۲۱	اسپانی، اسپانیا
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۴،	۲۴، ۲۱	اسپانیایی، اسپانیایی‌ها
۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲،	۳۸۹	استالین، ژوزف
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱،	استبداد ۱۱، ۱۱۳، ۱۴۹، ۲۰۸، ۲۱۹، ۳۰۴،	
۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،	۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۵،	
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷،	۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱،	
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸،	۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵،	
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵،	۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۱،	
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱،	۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵،	
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۶،	۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱،	
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴،	۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱،	
۳۵۵، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۲،	۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۷،	
۳۸۹، ۴۰۲، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱،	۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵،	
۴۴۶، ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۳،	۴۵۵	استبداد ایران
۷۷، ۱۴۲، ۲۵۳،	۳۸۶، ۳۸۲	استبداد پارلمانی
۴۲۸	۴۶۱	استبداد پهلوی
۳۶۷	۴۰۸	استبداد حکومتی
۳۳۵	۳۴۸	استبداد سلطنتی
استقلال داخلی ۹۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۳۱،	۴۱۸	استبداد شاهانه
۲۵۳	۳۶۶	استبداد صغیر
استقلال سیاسی	۴۷۲، ۴۳۳، ۳۴۶	استبدادی
۳۱۲	استثمار ۲۱، ۷۳، ۸۵، ۱۲۷، ۱۴۹،	
استقلال مطلق	۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۳۱، ۲۴۶، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۵۸،	
استقلال ملی ۹۴، ۱۴۰، ۱۴۲،	استعمار ۹، ۳۱، ۴۲، ۴۴، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۰،	
استقلال اقتصادی ۱۴۲	۸۷، ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۶،	
استقلال هند، استقلال هندوستان ۱۲۰، ۱۳۴،	۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶،	
۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۴،	۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۷،	
۲۱۸، ۲۲۷، ۲۴۷، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۵۰،	۲۶۰، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۴۱،	
۳۴۹، ۱۲۰،	۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۶۸، ۴۷۲،	
استقلال طلبی	استعمار انگلستان، استعمار بریتانیا ۷۵، ۷۶،	
۳۴۸، ۳۴۵		

۳۸۵	اصفهانی ، آقاسیدابوالحسن	۳۶۸ ، ۳۵۶ ، ۳۵۵ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳ ، ۳۵۲ ، ۳۵۰
۱۳۹	اصل آهیمای او (عدم زور)	۳۸۶ ، ۳۸۵ ، ۳۸۴ ، ۳۸۱ ، ۳۷۷ ، ۳۷۶ ، ۳۷۴
۲۰۷ ، ۱۸۳	اصل عدم توسل به زور	۴۰۳ ، ۴۰۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۱ ، ۳۹۰ ، ۳۸۹ ، ۳۸۷
۱۴۲ ، ۸۵	اصل عدم همکاری (موادشی)	۴۲۸ ، ۴۲۰ ، ۴۱۷ ، ۴۱۵ ، ۴۱۴ ، ۴۰۶ ، ۴۰۴
۱۴۱	اصل همکاری با امپراتوری	۴۷۲ ، ۴۶۸ ، ۴۵۸ ، ۴۴۹ ، ۴۳۲ ، ۴۳۱ ، ۴۲۹
۴۵۰ ، ۴۱۷ ، ۳۸۵	اصلاحات	۴۱۶
۴۱۷ ، ۴۱۶	اصلاحات اجتماعی	استیلای آمریکایی و اروپایی
۴۶۸ ، ۲۸۱ ، ۲۷۹ ، ۲۷۸ ، ۲۵۹ ، ۲۸۰	اصلاحات ارضی	استیلای جدید
۴۵۹ ، ۴۱۹ ، ۳۸۴ ، ۲۸۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۲ ، ۲۸۱	اصلاحات آری، دیکتاتوری شاه نه	استیلای خارجی
۴۱۷	اصول آزادی	استیلای سوسیالیستی
۳۶۶	اصول دموکراسی	استیلای غربی
۱۷۵	اطاق‌های اصناف	استیلای قدیم
۴۵۵ ، ۳۹۴	اطریشی	استیلای کمونیستی
۳۷۴	اعتدالی‌ها	استیلای نوین
۱۳۱ ، ۹۹ ، ۹۱ ، ۸۶	اعتدالی ۸۶ ، ۱۱۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۳ ، ۱۵۹ ، ۱۵۴ ، ۱۵۲	استیلای غرب
۱۷۳ ، ۱۵۵ ، ۱۳۵ ، ۱۳۱ ، ۱۱۰ ، ۸۶	اعتصاب روحانیون مبارز	اسدآباد
۴۳۶	اعتصاب صدروزه	اسراء (۱۷) / ۱۶
۴۳۸	اعتصاب‌های کارگران	اسرائیل
۱۴۸	اعتصاب‌های کارگری	اسکندر، اسکندر مقدونی
۱۹۸	اعتصاب‌های مالیاتی دهقانان	۳۵۴ ، ۳۴۸ ، ۳۴۳
۱۵۹	اعرابی پاشا	اسلام
۱۱۹	اعلام استقلال (سال ۱۹۴۷)	۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۳۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۸
۲۲۰	اعلامیه ستاد مبارزه با بیگانه‌پرستان	۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۳۲۱ ، ۳۴۴ ، ۳۶۲ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷
۴۳۸	اعلامیه مراجع قم	۳۷۶ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳
۴۴۰	اعلان جنگ انگلیس و فرانسه علیه آلمان	۴۵۸ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۴ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱
۱۷۵	افسران انگلیسی	اسلام اصیل
۸۴	افشار	اسلامبول
۳۴۷ ، ۳۴۴	افشین	اسلامی
۳۴۶	افغان	اسماعیلیه
۳۴۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۴ ، ۱۱۸	افغانستان	اشراف
۳۱۸ ، ۱۱۳ ، ۹۶ ، ۶۹	افغانی	اشراف‌زادگان هندو
۱۱۴		اشرف [اشرف افغان]
		اشکانیان
		اصفهان
		اصفهان ، ابوالفتح

۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۱	۳۷۵	افکار اروپایی مسیحی
امپراتوری انگلستان ۸۰، ۹۷، ۱۳۲، ۱۸۳	۸۸	افکار اسلامی و مسیحی
امپراتوری بریتانیا ۹۶	۱۱۱	افکار لیبرال اروپایی
امپراتوری مغول ۱۰۱	۱۹	افکاری، جهانگیر
امپراتوری هند ۱۲۹	۹۲، ۷۸	اقبال، دکتر محمد اقبال لاهوری
امپریالیست، امپریالیستی ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۰	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۹، ۱۸۶	
امپریالیسم ۵۳، ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶	۲۱۰، ۲۵۹، ۴۴۷	
امتیاز تنباکو ۱۱۷	۴۱۱	اقبال، دکتر منوچهر
امتیاز [نفت] شمال ۴۰۴	۲۶۱	اقتصاد فاشیستی
امتیاز نفت جنوب ۳۸۲، ۳۹۸	۴۵۸	اقتصاد ملی ایران
امریتسر (شهر) ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۹۸	۱۰۳، ۲۰۱	اقلیت مسلمان
املاک پهلوی ۳۸۴	۷۱	اقوام آریایی
امیر تیمور گورکانی ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۵۵	۷۳	اقوام تاتار
امیر کبیر، میرزا تقی خان ۳۵۶، ۳۷۴	۳۰۹	اقوام هند و اروپایی
امیرعلایی، شمس الدین ۴۱۲	۶۹، ۸۱	اکبر شاه
امیرنشین ها ۱۷۳	۱۱۷	اکسپوزیسیون بین الملل ۱۸۸۹
امین السلطان ۱۱۷، ۱۱۸	۱۹	اگزستانسیالیست
امینی، دکتر علی ۴۱۰	۱۲۸	البلاغ (نام روزنامه و چاپخانه)
انتخابات ۱۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵	۳۱۵، ۳۱۶	
۲۸، ۴۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳	۲۱۶، ۳۰۲، ۴۱۵، ۴۶۶	الجزایر
۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۸، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۸۹، ۳۹۵	۳۸۴	الغای کاپیتولاسیون
۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۴۰، ۴۵۵، ۴۶۴	۳۶۵	الگوی اروپایی
انتشار کتاب سفید در فوریه ۱۹۳۳ ۱۶۶	۲۳۸	الگوی انگلیسی
انتشارات قلم ۲۱۲	۱۵۹، ۱۶۷، ۳۲۱	الله آباد (ولایت متحده)
انتظام، مهندس عبدالله ۴۰۷	۳۲۶	
انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران ۴۶۰	۱۴۰، ۱۴۹، ۲۶۱، ۳۱۰، ۳۷۴، ۳۹۷	الهام
انجمن اسلامی مهندسين ۹۱	۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۶۹	الهلال (نام روزنامه و چاپخانه)
انجمن بین المللی «آگاهی کریشنا» ۳۱۰	۱۲۷، ۳۱۵، ۳۱۶	
انجمن های اسلامی ۳۹۵، ۴۰۸	۴۶۴، ۴۷۰	امامت
انجمن های دهقانی ۱۶۷	۱۰۴	امپراتریس اوکریست
انجیل ۱۴۲	۳۴۴	امپراتوری روم
انحصار توتون و تنباکو ۱۱۷، ۳۵۸	۷۶، ۸۶، ۸۷	امپراتوری
اندریور ۱۴۷	۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۴	

۴۸۹			نمایه فارسی
۴۴	انقلاب عمومی	۱۸۳	اندونزی
۴۲۸، ۳۶۰، ۲۱۶	انقلاب کبیر فرانسه	۲۹۵	انرژی اتمی
۵۳، ۴۹، ۴۲، ۲۰	انقلاب کوبا	۱۱۰، ۱۰۱، ۹۱، ۸۴، ۷۸، ۴۱، ۲۸، ۲۰	انسان
۴۲۸، ۳۵۰	انقلاب مائو	۳۱۰، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۲، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۳۹	
۳۵۶	انقلاب مشروطیت	۴۶۳، ۴۵۱، ۴۳۰، ۳۷۳، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۱	
، ۴۲۸، ۴۲۲، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۷۶، ۳۶۲، ۳۶۱		، ۱۷۶	انسانیت
۴۷۰، ۴۶۱، ۴۵۷، ۴۵۴، ۴۴۵		۴۷۰، ۳۰۴، ۲۱۴، ۲۰۶، ۱۹۰، ۱۸۷	
۱۶۶، ۱۰۷	انقلاب ملی هند	، ۱۰۹، ۱۰۵، ۸۵، ۷۸، ۷۶، ۷۳	انسانی
۱۱۲، ۹۴	انقلاب هند	، ۲۰۹، ۲۰۷، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۵۲، ۱۴۲، ۱۳۲	
۱۵۷	انقلاب ناگهانی	۲۷۸، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۳۹، ۲۲۴	
، ۲۹، ۲۸	انقلابی، انقلابیون	۱۹۲	انفجار بمب اتمی آمریکا
۱۲۶، ۱۲۵، ۹۸، ۵۳، ۴۶، ۴۲، ۴۱، ۳۹		، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۷، ۸، ۷	انقلاب، انقلاب‌ها
۱۲۶	انقلابیون عرب و ترک	، ۴۰، ۳۹، ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۶، ۲۲	
۴۲	انقلابیون کوبا	۸۷، ۸۴، ۷۹، ۷۲، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲	
۸۴، ۸۲، ۸۰، ۷۹، ۷۶	انگلستان	، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۲۱، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۸، ۹۱، ۸۸	
، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۶		، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۵، ۱۵۸، ۱۴۵، ۱۴۳	
، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۱		، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۴۰، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۴۷	
، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸		، ۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۶۸، ۳۶۵	
، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۶		، ۴۴۹، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۱۷، ۳۹۱	
، ۱۷۴، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲		۴۶۸، ۴۶۳، ۴۶۱، ۴۵۷، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۰	
، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱			انقلاب ادعایی شاه و ملت ۶ بهمن ۱۳۴۱
، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰		۴۵۹، ۴۱۷	
، ۲۰۶، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱		۴۳۸، ۳۳۹	انقلاب اسلامی
، ۳۲۱، ۳۱۳، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۶۰، ۲۵۳، ۲۱۱		۴۲۰	انقلاب آمرانه‌ی شاه
۴۴۱، ۴۲۸، ۳۹۹، ۳۵۵، ۳۳۱، ۳۲۶، ۳۲۵		۴۲۶	انقلاب ایدئولوژیک
، ۹۶، ۲۰	انگلیس	۴۲۰	انقلاب به اصطلاح سفید شاه
، ۳۵۴، ۳۴۸، ۳۴۴، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۳۳، ۱۱۸		۳۹۱	انقلاب تازه‌ی ایران
۴۰۴، ۴۰۱، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۸۱، ۳۵۸، ۳۵۵		۴۱۹، ۴۱۷	انقلاب دروغین [شاه]
۸۵، ۸۴، ۷۵	انگلیسی	۳۵	انقلاب دهقانی
، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۴، ۹۹، ۹۴، ۸۷، ۸۶		۵۰	انقلاب ۵ سپتامبر ۱۹۳۳
، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۳		۱۰۴، ۹۳	انقلاب سال ۱۸۵۷ هند
، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴		۳۸۵	انقلاب سوسیالیستی
، ۲۰۵، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳		۳۶۶	انقلاب سیاسی
، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۴۹، ۲۴۴، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۱۸		۴۵۹	انقلاب شاهانه

۱۷۱	ایالات هندوستان	۳۱۵، ۳۱۳، ۳۰۹، ۲۹۵، ۲۷۵، ۲۵۷، ۲۵۶
۸۲	ایالت اود	۴۴۴، ۴۰۱، ۳۹۰، ۳۵۸، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۱
۱۲۵، ۱۰۴، ۹۷	ایالت بنگال	۶۹، ۴۳
۱۳۸، ۱۲۱، ۸۸	ایالت پنجاب	۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۷، ۸۶، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۷۹
۱۲۵	ایالت متحده	۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۶
۱۷۲	ایالت مسلمان نشین سند و پنجاب	۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۰
۱۷۵، ۸۱	ایتالیایی، ایتالیا	۱۸۰، ۱۷۸، ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۱
۱۱۰	ایدئولوژی	۲۰۰، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵
۴۲۵، ۴۱۸، ۳۹۲، ۳۹۱، ۲۶۰		۲۳۴، ۲۲۰، ۲۱۳، ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۲
۴۷۰، ۴۲۳، ۳۴۶	ایدئولوژیک	۳۵۹، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۳۲، ۳۳۱، ۲۵۴، ۲۳۹
۶۹، ۶۸، ۲۰، ۱۹	ایران	۳۹۰، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۲، ۳۶۰
۷۱، ۷۳، ۷۲، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۰۳		۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۵، ۳۹۱
۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰		۳۵۵، ۳۴۶، ۳۴۴
۱۲۵، ۱۲۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰		۳۹
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۸		۲۱۵
۲۸۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۹		۴۷۰، ۳۶۷
۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹		۳۱۳، ۳۰۹، ۷۱
۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۲		۲۳۲
۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶		۱۵۳
۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹		۳۱۴
۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹		۶۹
۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۸		۳۹
۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴		۱۸۲
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶		۴۱، ۴۰، ۳۶
۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷		۳۶۹
۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۴		۳۱۱
۲۰، ۷۹، ۸۶، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۸۵	ایرانی	۱۲۸
۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۱، ۴۰۲، ۴۱۶، ۴۱۸		۱۹۵
۴۲۰، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۶۱		۲۱۴، ۱۲۳
۹۲، ۱۱۹، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۲	ایرانیان	۱۲۶
۳۹۲، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۷۴		۱۸۲، ۱۲۸، ۱۲۷
۴۲۸، ۴۳۰، ۴۲۸	ایرانیان خارج از کشور	۱۶۲
۴۲۸	ایرانیان مقیم قفقاز و اسلامبول و بمبئی	۱۷۲
۷۵، ۲۷۴، ۳۹۹	ایرانی‌ها	۱۰۱
	انگلیسی‌ها	
	انوشیروان (دادگر)	
	انستیتوی اصلاح زمین داری	
	اهریمن	
	اهلبیت	
	اوپانیشادها	
	اوتار پرادش	
	اوده الله آباد	
	اوراما	
	اورنگ زیب	
	اوروینا	
	اوربول	
	اولتوسکی	
	اولتیماتوم روس و انگلیس	
	اوما	
	ایالت پنجم	
	ایالات سرحدات غربی	
	ایالات سرحدی	
	ایالات شمالی	
	ایالات متحده (هندوستان)	
	ایالات مرزی	
	ایالات هند انگلیس	
	ایالات هند بریتانیا	

۴۰	بخت آزمایی ملی	۱۵۴	ایروین، لرد
۳۱۰	«بختی»	۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۵	
۴۳۵	بختیار، دکتر شاپور	۳۴۶	ایلخانیان مغول
۳۶۳، ۳۶۲	بختیاری	۳۲۴	اینشتین، آلبرت
	برادران علی (محمدعلی و شوکت علی)		
۱۴۶، ۱۴۴			
ب			
۲۴۲	برادروری	۳۴۷	باباطاهر
۳۱۳، ۳۱۱، ۳۱۰	براهما	۸۱، ۶۹	بابر اولین پادشاه سلسله‌ی مغولی
۳۱۰، ۸۸، ۸۴	براهماساواج	۳۴۶	بابک
۳۱۰	براهما چاریا	۲۹	باتلاق‌های سیناگا
۳۱۰	براهمواناواج رام جهان	۴۴۴	باتلر، ویلیام W.B.
۱۹۴، ۱۸۳، ۱۸۱، ۹۶	برمه	۱۹۹	باتن، لرد مونت
۱۵۲	برنامه «عدم خشونت»	۳۳۲، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۱	
۲۶۳	برنامه بمبئی	۳۲، ۲۸، ۲۷، ۲۳، ۲۱، ۲۰	باتیستا
۲۶۳	برنامه عمرانی سوم ایران	۵۶، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۳، ۴۱، ۳۷، ۳۳	
۲۷۷، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۵، ۲۶۴		۹۷	بارودا
۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۳		۴۴۰، ۴۱۷	بازار تهران
۲۶۵، ۲۶۳	برنامه‌های پنج ساله	۴۴۰	بازار قم
۳۰۳، ۲۹۷، ۲۸۲، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹		۴۱۸، ۴۰۶، ۳۹۵، ۳۸۵، ۳۸۳، ۳۶۸	بازاری‌ها
۳۱۳	برهنه، برهنه	۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۴۱، ۴۲۶، ۴۲۰	
۳۱۴	برهمنان	۴۵۵، ۴۴۴، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۲۰	بازاری‌ها
۳۰۹	برهمنان (کاهنان)	۶۶، ۲۰، ۱۹	بازرگان، مهندس مهدی
۱۸۴	برومسفیلد	۴۴۴، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۲۱، ۴۰۷، ۳۷۳، ۳۳۹	
۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۱، ۹۲، ۸۷، ۸۳	بریتانیا	۴۳۶	باشگاه ایران و آلمان
۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۱۰		۸۶	باشگاه مهرگان
۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۶، ۱۷۴		۴۳۸	باغ گلزار
۳۳۲، ۳۳۱، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۵۴، ۱۹۸، ۱۹۴		۳۶۴	باقرخان‌ها
۲۵۱	بریل	۲۷۳، ۲۷۲	بانک مرکزی
۱۳۴، ۱۳۳	بسانت، خانم آنی	۲۶	بانک‌های آمریکا
۱۱۸، ۱۱۷	بصره	۳۰۱، ۲۷۴، ۲۵۶	بانک‌های خارجی
۳۵۳، ۳۴۶، ۱۱۹	بغداد	۲۲۷، ۱۴۸	بتلهایم، شارل
۳۷	بقره (۲) / ۱۵۳	۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۷۰، ۲۳۸	
۳۲	بقره (۲) / ۱۵۵	۱۲۲	بخارا
۳۰۶، ۲۱۷	بقره (۲) / ۱۳۴ و ۱۴۱		

۳۵۱	بوزجانی ، ابوالوفای	۸۳	بقره (۲) / ۴۹
۳۰۷	بولیتو ، هکتور	۱۳۴	بلاواتسکی ، خانم هلفاپتروونا
۵۳	بولیوی	۳۵۱	بلخی ، ابوزید
۲۷۹	بومیدار	۴۴۴	بلژیک
۱۴۵، ۹۹	بیین چاندرایال	۴۰	بلشویسم
۱۳۸، ۱۲۸، ۱۲۶	بیهار	۱۱۹، ۱۱۶	بلنت، ویلفرید
۲۹۵، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۳۲، ۱۹۸، ۱۸۲، ۱۷۳		۲۱۴، ۱۹۵، ۱۲۳	بلوچستان
۱۸۳	بیرکنهد، لرد	۴۴۲، ۲۱۰، ۱۹۲، ۱۵۷، ۱۳۶	بمب
۴۰۷	بیژن ، دکتر اسدالله	۱۲۸، ۱۲۶، ۱۱۵، ۹۴	بمبئی
۷۵	بیونگنوها	۱۹۸، ۱۸۲، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۵۵، ۱۴۶، ۱۴۵	
۱۴۵	بیروت	۴۲۸، ۳۳۱، ۳۲۵، ۳۱۳، ۲۹۵، ۲۴۵، ۲۰۰	
		۴۴۳	بمب گذاری های فروردین ۱۳۵۷
		۲۰۶	بن بلا
		۱۲۵، ۱۰۴، ۹۹، ۹۷، ۸۵، ۸۲، ۸۱	بنگال
		۲۰۲، ۱۹۵، ۱۸۲، ۱۶۱، ۱۵۵، ۱۲۸، ۱۲۶	
		۲۴۳	
		۲۱۴، ۱۲۵	بنگال شرقی
		۲۷۹، ۲۳۲	بنگال غربی
		۳۲۵	بنگلادش
		۸۱	بنگاله
		۲۳۱	بنگالی
		۱۹	بنگاه مطبوعاتی قائم مقام
		۴۰	بنگاه ملی خانه سازی
		۴۴۳، ۴۴۱	بنی احمد، احمد
		۳۴۵	بنی عباس
		۹۶، ۸۳، ۷۸، ۷۷	بنی اسرائیل
		۳۹۵	بهائی ها
		۳۱۱، ۳۱۰	بهاکیتو سوامی
		۱۳۹	بودا
		۴۵۴، ۲۶۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۸۶	بورژوا، بورژواها
		۱۰۹، ۹۵، ۹۴، ۳۶	بورژوازی
		۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۴، ۲۰۹، ۱۱۱، ۱۱۰	
		۴۵۵، ۳۷۴، ۳۰۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۴، ۲۵۳	
		۲۸۲، ۲۴۷	بورژوازی روستایی و شهری

پ

پاتل، سردار ولب بهای (رئیس کنگره)

۲۱۵، ۱۸۶، ۱۶۳، ۱۵۵

پادشاه ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۰۸، ۸۱، ۶۹

۴۵۸، ۳۸۴، ۳۷۱، ۳۶۴، ۳۵۹، ۱۵۹، ۱۴۶

پادشاه اردن ۳۲۳

پادشاه افغانستان ۳۱۸

پادشاه انگلستان ۱۰۸

۲۳۳، ۱۷۹، ۱۴۶، ۱۳۳، ۱۲۸

پادشاه عربستان ۳۱۷

پادشاه مشروطه ۳۶۳

پادشاهان ۳۴۸، ۳۴۴، ۳۴۳، ۲۳۱، ۱۴۹

۴۵۸، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۱۶، ۳۷۱

پادشاهان قاجاری ۳۸۵

پادشاهی ۸۱

پادگان تبریز ۴۴۰

پادگان عجب شیر و مرند ۴۴۱

پارتیزانها ۳۵

پارسی ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۷۲، ۱۵۰، ۱۴۴

پارلمان ۹۷، ۸۲، ۷۹

۱۹۴، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۳۴

۲۶۳، ۲۳۸، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۰۲

۴۹۳		نمایه فارسی
۳۱۲	پورانها	۱۹۱، ۱۸۸، ۱۷۱، ۱۳۴، ۹۷ پارلمان انگلستان
۳۰۴، ۲۸۷	پنجایات (شوراهای پنج نفری)	۲۱۴، ۸۲، ۷۹ پارلمان بریتانیا
۳۱۴	پهاکتی (نهضت پارسایی)	۲۳۳، ۲۳۱ پارلمان مرکزی
۱۷۷	پونا	۲۳۶ پارلمان هندوستان
۳۱۲	پوری	۴۲۸، ۲۳۸، ۴۸ پارلمان تاريسم
، ۱۱۱، ۷۸	پیغمبر، پیغمبران	۱۷۲ پارلمانهای ایالتی
۴۶۵، ۴۶۳، ۴۵۴، ۳۷۸، ۳۴۹، ۲۱۶، ۱۴۹		۳۱۱ پارواتی
۲۶۱	پیگو	۴۳۶، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۲۶، ۱۱۷، ۱۱۶ پاریس
۴۴۲	پیمان، دکتر حبیب الله	، ۱۲۰، ۷۰ پاکستان
۱۶۰، ۱۵۹	پیمان (ایروین - گاندی)	، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴
		۳۲۵، ۳۰۷، ۲۷۶، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۱۵
		۱۳۴ پایان جنگ (اول جهانی)
		۱۹۳، ۱۷۹ پایان جنگ (دوم جهانی)
		۳۱۷ پراساد، دکتر راجندر
		۴۲۴، ۳۶۸ پسیان، کلنل محمد تقی خان
		۳۱۱ پراهوپادا
		۳۴۴، ۵۰، ۳۷ پرتغال
		۳۵۵، ۳۵۴، ۶۹ پرتغالیها
		۳۴۳ پرسپولیس
		۱۷۸ پرل هاربر
		۷۵ پرنس آلبرت
		۱۱۹ پرنس ملکم خان
		۳۹۰ پل پیروزی
		، ۳۷، ۳۳، ۲۳ پلیس
		، ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۴۸، ۱۳۶، ۱۲۵، ۱۱۹
		، ۲۳۴، ۲۱۸، ۲۱۰، ۱۹۳، ۱۸۶، ۱۶۶، ۱۶۳
		، ۴۳۴، ۴۲۶، ۴۲۰، ۴۰۳، ۴۰۱، ۳۶۵، ۳۴۵
		۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۸
		، ۱۰۴، ۹۹ پنجاب
		، ۱۹۲، ۱۷۷، ۱۶۱، ۱۵۵، ۱۳۶، ۱۲۷، ۱۲۳
		۳۱۱، ۲۹۵، ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۹۸، ۱۹۵
		۲۱۵ پنجاب شرقی
		۲۱۵، ۲۱۴ پنجاب غربی
		۶۰ پوتین، ولادیمیر

ت

۷۵	تاتارها	
، ۳۲۱، ۹۳، ۸۲	تارا چند، دکتر	
۴۶۳	تاریخ اسلام	
۴۵۹، ۴۵۷، ۳۸۲، ۳۴۴، ۳۴۲	تاریخ ایران	
۳۳۹	تاریخ مبارزات ملت ایران	
۱۰۱	تاریخ مبارزات ملی	
۳۸۴	تأسیس بانک ملی	
	تأسیس جامعه خودمختاری هند (سال ۱۹۱۶)	
۲۱۲		
۳۸۴	تأسیس فرهنگستان	
۸۷	تأسیس کنگره (سال ۱۸۸۵)	
۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۱، ۱۸۷، ۹۳، ۹۲		
، ۱۲۰	تأسیس مسلم لیگ (سال ۱۹۰۶)	
۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۱، ۱۳۰، ۱۲۹		
۱۱۶	تاشکند	
۱۹۸	تاکسیلا	
، ۱۴۷، ۸۵	تاگور، رابیندرانات	
۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۰۴، ۱۹۰		
۸۱	تاورنیه (سیاح فرانسوی)	
۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۰، ۳۶۸، ۱۲۲	تبریز، تبریزی	
، ۲۵۶	تجارت خارجی	
۲۹۸، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۰		

مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران		۴۹۴
۹۸، ۹۹	تیلاک، بل گنگادار	۲۱۴
۱۰۰، ۱۳۱، ۱۴۵، ۲۰۴، ۳۱۳		۱۲۸، ۹۹، ۹۷
	ج	۴۶۳
۳۱۲	جاگانات (معبد)	۴۰۵
۲۴۳	جاگیردار	۲۰۰
۱۴۴	جالینوالاباغ	۳۱۵
۴۲۳	جام شوکران	۳۵۴، ۳۴۴، ۱۱۶
۱۱۵	جامع الازهر	۳۶۹
۱۱۹	جامع معروف ایاصوفیه	۳۴۴، ۷۳
۱۲۱	جامعه بزرگ اسلامی	۳۱۵، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۱۷
۱۳۳	جامعه خودمختاری داخلی هند	۱۵۵
۸۸، ۹۲	جامعه هندو، جامعه هندی	۴۲۳، ۱۶۱
۳۰۲	جامعه شناسی	۳۱۰
۳۳۱	جامعه‌ی هندی‌ها	۱۹۲
۲۰۹	جامعه‌ی مسلمان هند	۳۶۷
۲۳۲	جامو و کشمیر	۳۶۷، ۳۵۷
۹۷	جان مورلی	۲۴۳
۲۶۰	جان مولم	۳۰۷
۷۸، ۱۸۹	جبر تاریخ	۱۳۱، ۱۰۱
۴۰۸، ۴۰۱، ۱۱	جبهه متحد	۸۶
۴۲۷، ۴۷۲، ۴۱۸	جبهه متحد استبداد و استیلا	۳۵۳
۴۰۱	جبهه متحد ملت و مذهب	۴۵۵، ۴۱۶
۴۰۷، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۵، ۱۵۲	جبهه ملی	۴۴۴
۴۶۳، ۴۴۶، ۴۲۲، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۳، ۴۱۲		۳۸۵، ۱۳۰، ۱۱۳
۴۱۳، ۴۱۰، ۴۰۸	جبهه ملی دوم	۳۵۱
۴۲۷، ۳۹۵	جبهه ملی مصدق	۷۱
۳۵۲	جرجانی، ابوالهثیم	۷۳
۳۵۴	جزایر و بنادر خلیج فارس	۱۴۸
۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵	جزیره [کوبا]	۳۰۷، ۲۳۹، ۱۱۹
۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷		۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۳، ۴۰۸، ۴۱۹
۳۹۷	جشن ۱۵ بهمن ۱۳۲۷	۴۶۱، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۹، ۴۳۴
۹۱	جشن مبعث	۴۴۱
۳۶۴	جشن مشروطیت	۱۲۵
		۸۱
		تجزیه هندوستان
		تجزیه‌ی بنگال
		تحریم (۶۶) / ۱۰، ۱۱ و ۱۲
		تخت جمشید
		تخریب مساجد
		ترجمان القرآن (کتاب)
		ترکستان
		ترکمن
		ترک‌ها
		ترکیه
		تروریستی
		تروریسم
		تریمورتی
		تسلیم ژاپن
		تسنن
		تشیع
		تعلقه‌دار، تعلقه‌دارها
		تفضلی، محمود
		تقسیم بنگال (سال ۱۹۰۵)
		تقی زاده، سیدحسن
		تلقین لنینی
		تلویزیون
		تلویزیون بلژیک
		تمدن اروپایی
		تمدن اسلامی ایران
		تمدن اصیل هندی
		تمدن هندی و ایرانی
		تمدن و فرهنگ آسیایی
		تهران
		تهرانی، شیخ علی آقا
		توده هندو
		تیپ (نام محلی در هندوستان)

۱۸۴، ۱۹۰، ۲۳۷، ۳۶۹، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۲۴	جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی	۴۲۶، ۴۰۵
۱۲۳	جنگ داخلی	۴۰۷
۲۳، ۱۹	جنگ شکر	۱۲۲
۱۳۴	جنگ مونیگو	۳۲۶، ۵۷
۱۷۶	جنگ و صلح هندوستان	۳۱۲، ۸۱
۴۳۲، ۴۲۸	جنگ ویتنام	۱۱۶
۴۲۵	جنگ گیلان	۴۲۰، ۲۱
۳۴۳	جنگ‌های توران و ایران	۲۳۳
۴۲۶، ۴۲۴	جنگ‌های چریکی	۴۰۷
۹۷	جنگ‌های سودان و بوئرها	۹۶، ۹۹
۱۶۴	جنوب آفریقای شرقی	۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۶
۲۵	جنوب آمریکا	۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۳۰۷، ۳۱۲
۱۶۷	جنوب هندوستان	۳۲۵، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹
۴۶۵، ۴۳۱، ۳۷۸، ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۵۶	جهاد	۴۳۵، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۷۴
۴۷۰		
۹۹، ۸۵، ۸۴، ۴۴	جوانان	۳۱۰
۴۱۶، ۳۹۹، ۳۹۵، ۳۹۲، ۲۳۱، ۱۳۶، ۱۲۶		۷۹
۴۷۰، ۴۴۷، ۴۳۲، ۴۲۹، ۴۲۵، ۴۱۷		۴۱۹
۱۲۶	جوانان ترک	۳۶
۴۳۵	جوانان خارج	۳۶۰
۴۲۱، ۳۹۵	جوانان دانشگاهی	۴۴۶، ۳۱۵
۴۲۱	جوانان بازاری	۳۱۱
۴۰۸، ۳۹۵، ۱۲۶	جوانان مسلمان	۱۹، ۲۳
۳۵۲	جوهری فارابی	۲۴، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۹۹، ۱۰۲
۳۱۷	جی‌پور (محل کنگره دسامبر ۱۹۴۸)	۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴
		۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
		۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳
		۲۱۰، ۲۱۶، ۲۵۹، ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۳۲، ۳۴۱
		۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۰
		۳۹۵، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۵
	جنگ اروپا	۱۸۲
	جنگ جهانی اول	۱۲۸
		۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۴۹، ۳۱۲، ۳۳۲، ۳۵۵
	جنگ جهانی دوم	۱۷۴، ۱۷۹

چ

۱۲۸، ۱۲۷	چاپخانه و روزنامه‌ی الهلال
۱۲۵، ۹۸	چاکراواتی
۱۳۴	«چرا هوادار تنوزوفی شدم (۱۸۹۹)»
۱۱۹، ۱۱۶	چرچیل، راندولف
۲۱۳، ۳۸۹، ۱۷۹، ۱۷۸	چرچیل، سر وینستون
۱۶۶	چمبرلن
۱۳۴، ۱۳۳	چمسفورد، لرد

خ			
		۴۰۸، ۳۷۸	حکومت استبداد
		۴۳۲، ۳۴۰	حکومت استبدادی
۱۴۲	«خادار» (پارچه‌های دستباف ملی هند)	۱۱۶	حکومت انگلیسی
۳۵۵	خازن خراسانی، ابوجعفر	۱۸۴	حکومت بریتانیا
۳۴۷	خاقانی	۳۹۰	حکومت پیشه‌وری
۴۲۲	خالدبن ولید	۱۶۸	حکومت خودمختار
۳۶۶	خالصی زاده	۳۷۷	حکومت دموکراسی
۱۳۶	خالیانوالا	۳۴۶	حکومت عباسی
۴۴۱	خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی	۴۱۳، ۱۸۴	حکومت قانون
۱۶۲	خان عبدالغفار خان	۴۵۹	حکومت قوام‌السلطنه
۲۳۱	خانواده هند و اروپایی	۴۲۷	حکومت کاپیتالیست
۶۹	خاور دور	۴۲۹، ۴۰۸	حکومت کودتا
۱۱۶، ۶۹	خاورمیانه	۱۲۸	حکومت لیبرال انگلستان
۴۳۷	«خبرهای جبهه» (نشریه)		حکومت مردم برای مردم و به‌وسیله مردم
۳۴۵	خدابنده، سلطان محمد	۱۳۲	
۱۶۲	«خدای خدمتکار»	۱۰۱	حکومت مرکزی هند
۳۱۱	«خدای پیل سر»	۴۰۸	حکومت مصدق
۱۰۱	«خدمات اداری هند»	۱۰، ۴۶، ۱۳۲، ۱۸۹	حکومت ملی
۱۲۰	خدیدو	۳۶۴، ۳۷۷، ۳۸۲، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۹	
۳۵۱، ۳۴۶، ۷۱	خراسان	۹۷، ۹۹	حکومت هند، حکومت هندوستان
۲۹	خرده مالک، خرده مالکان	۱۴۱، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۳۱	
۴۵۷، ۲۸۱، ۱۵۳		۱۳۴	حکومت و نظامات انگلیسی
۵۶	خروشچف، نیکیتا (نخست‌وزیر شوروی)	۴۵۲، ۳۴۳	حکومت‌های استبدادی
۴۴۳	خسروداد، سرلشگر منوچهر	۱۵۱، ۱۴۴	حکیم اجمل خان
۳۰۷، ۱۱۳	خسروشاهی، سید هادی	۳۵۰	حلب
۱۹۲	خضر حیات خان توانا	۴۴۳	حمله چتربازان
۲۱۵	خطه‌ی پنجاب	۳۵۵	حمله‌ی اسکندر
۱۴۴، ۱۱۵	خلافت اسلامی	۴۴۱	حمیدزاده
۳۵۵	خلافت بنی‌امیه	۱۴۶	حوادث خونین بمبئی
۳۵۰	خلافت عباسی	۳۹۵	حوزه‌های طلبگی قم
۴۴۱	خلخال، صادق	۴۲۱	حوزه‌های علمیه قم
۴۰۱، ۲۵۳	خلع‌ید	۱۱۵، ۱۱۶، ۲۴۵	حیدرآباد
۳۴۴	خلفای اموی		
۳۴۴	خلفای عباسی		
۴۰۷	خلیلی، مهندس عبدالحسین		

۳۹۵	دانشکده پزشکی	۴۱۹	خمینی، آیت‌الله حاج آقا روح‌الله
۵۶، ۲۹، ۲۳	دانشگاه	۴۴۶، ۴۴۴، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۶	
۳۹۱، ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۳		۴۳۸، ۴۳۶	خمینی، حاج آقا مصطفی
۴۲۵، ۴۱۷، ۴۰۷، ۳۹۹، ۳۹۶		۴۲۲	خواجه نظام الملک
۳۲۱	دانشگاه آکسفورد	۳۵۵	خوارزمشاهیان
۱۰۷	دانشگاه اسلامی علیگره	۴۰۵	خواهر شاه (اشرف پهلوی)
۳۱۷، ۱۲۸، ۱۱۲		۱۲۲، ۹۱	«خودجوشی» کتاب
۳۱۵	دانشگاه الازهر مصر	۱۷۰، ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۳۳، ۱۳۲	خودمختاری
۳۲۱	دانشگاه الله آباد	۱۹۴، ۱۷۸، ۱۷۱	
۲۲۷	دانشگاه پاریس	۱۷۰	خودمختاری ایالات
۴۳۸، ۴۰۷، ۳۹۵، ۳۱۵	دانشگاه تهران	۱۷۹، ۱۵۴، ۱۳۲	خودمختاری هندوستان
۴۳۸، ۴۴۳	دانشگاه صنعتی شریف	۱۹۴	خودمختاری ولایات
۳۲۶	دانشگاه کمبریج	۴۴۱، ۴۴۰، ۴۱۶، ۳۹۸	خوزستان
۳۱۳	دانشگاه کلکته		
۱۴۸	دانشگاه ملی گجرات		
۴۰۶	دانشگاه‌ها		
۴۴۴، ۴۴۳، ۴۳۶، ۴۲۹، ۴۰۸، ۴۰۷			
۵۶	دانشگاه هاوانا		
۴۴۷، ۴۲۶، ۴۱۷، ۴۰۶، ۳۷۴، ۱۳۳	دانشگاهی		
۲۱۰، ۱۹۹	داوری		
۳۰۷	داونپورت		
۴۶۵، ۴۶۳، ۴۶۲، ۱۲۲، ۴۷	دختران		
	در رژیم مشروطیت، شاه سلطنت می‌کند نه		
۴۱۳	حکومت		
۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۵۰، ۲۴۹	درآمد ملی		
۳۰۲، ۲۹۹، ۲۷۷، ۲۷۳، ۲۷۱			
۲۳۱	دراویدین		
۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۹	دربار		
۱۱۷	دربار روسیه		
۳۴۵	دربار ساسانی		
۳۴۵	دربار عباسی		
۸۴	دربار مصر		
۳۶۸	درباری		
۴۲۹، ۴۱۷، ۱۰۴	درباریان		
			۵
۱۸۴	دادگاه نوربرگ		
۴۳۳	دادگاه‌ها		
۴۲۲	دادگاه‌های نظامی		
۴۴۲، ۴۲۲، ۳۹۳، ۳۸۴، ۳۴۵	دادگستری		
۴۴۰	دارالتبلیغ		
۱۴۸	دارالعلم مذهبی		
۳۷۴	دارالفنون		
۱۴۸	دارمای		
۱۴۵	داس، چتیا رانجن (س.ر.داس)		
۲۰۲، ۲۰۱، ۱۸۶، ۱۷۰، ۱۵۱			
۴۴۰	«داستان یک توطئه» (عنوان اطلاعیه)		
۱۲۹	داکا		
۹۹، ۲۹	دانشجو، دانشجویان، دانشجویی		
۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۰، ۴۱۷، ۳۹۵، ۲۳۵، ۱۵۳			
۴۴۲، ۴۴۰، ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۱			
۴۶۳، ۴۴۳			
۴۱۲	دانشجویان ایرانی اروپا و آمریکا		
۴۳۸	دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر		
۳۹۵	دانشجویان مسلمان		

		نمایه فارسی	
۴۹۹			
۸۶	دوران پهلوی	۲۸۴	درپانچایات
۱۸۳، ۱۷۴، ۱۵۴، ۱۳۶	دوران جنگ	۳۰۹	دره‌ی رود سند، دره‌ی سند
۴۱۵	دوران حکومت محمدرضا شاه	۴۴۵، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۱۹	دستگاه استبداد
۳۹۵	دوران رضاشاه	۳۶۷	دستگاه خلافت
۳۷۳	دوران رنسانس	۱۸۴	دستگاه قضایی انگلستان
۸۱	دوران سلطنت جهانگیر	۴۴۵	دعوت به «مباهله‌ی ملی»
۳۵۳	دوران صفویه	۴۴۲	دفاع از آزادی و انقلاب
۳۸۱، ۳۶۸، ۳۶۴	دوران مشروطیت	۴۴۵	دفتر مخصوص شاهنشاهی
۴۳۰	دوران مصلّٰق	۳۷۳	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۳۴۱	دوره‌ی قاجاری	۳۵۲	دقیقی
۴۵۶، ۳۵۴	دولت استبداد	۳۰، ۲۵	دموکرات، دموکرات‌ها
۱۵۴، ۷۷	دولت استعمار	۲۲۹، ۱۸۸، ۱۶۶، ۹۳، ۲۱	دموکراتیک
۷۹	دولت اسلامی مغول	۴۷۲، ۴۳۴، ۴۲۹، ۴۱۱	
۱۰۴، ۸۷	دولت انگلستان	۱۷۴، ۱۵۲، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۳، ۲۵	دموکراسی
۱۷۸، ۱۷۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۳۴		۳۶۴، ۳۰۴، ۲۳۸، ۱۸۳، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵	
۴۰۱، ۲۱۳، ۱۸۲، ۱۷۹		۴۱۶، ۴۱۱، ۳۹۳، ۳۸۳، ۳۷۴، ۳۶۸، ۳۶۶	
۱۵۸، ۱۵۴، ۱۲۹، ۱۲۵، ۹۸	دولت انگلیس	۴۶۷، ۴۵۴، ۴۴۷، ۴۳۲، ۴۲۸، ۴۱۸، ۴۱۷	
۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۹		۴۰۷	دهخدا، علی‌اکبر
۴۳۳، ۴۰۱، ۴۰۰	دولت ایران	۱۱۵	دهریه، دهریون
۱۰۴، ۱۰۱، ۸۳	دولت بریتانیا	۴۵۷	دهقان ایرانی
۱۷۹، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۳۷، ۱۱۸		۲۴۱	دهقان هندی
۱۳۴	دولت خودمختار	۴۸، ۴۷، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۲۶	دهقانان، دهقان‌ها
۴۵۶	دولت دموکراتیک	۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۳، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۶	
۴۰۷	دولت زاهدی	۲۸۰، ۲۷۹، ۲۳۹، ۱۹۰، ۱۷۳، ۱۶۶، ۱۶۴	
۳۹۷	دولت ساعد	۴۱۹، ۴۱۱، ۳۰۲، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۸۱	
۴۲۲	دولت سلجوقی	۲۸۱	دهقانان پادار
۳۸۵	دولت شوروی	۲۷۸	دهقانان هندی
۱۱۹	دولت عثمانی	۱۳۶، ۱۲۸، ۱۱۲، ۱۰۴، ۱۰۱، ۸۷	دهلی
۱۷۲	دولت فدرال مرکزی	۲۴۵، ۲۱۵، ۲۱۱، ۱۹۹، ۱۷۹، ۱۵۹، ۱۵۵	
۴۰۱، ۲۲۲، ۱۹۸	دولت کارگری	۲۴۵	دهلی نو
۲۱۹، ۲۰۲	دولت کنگره (سال ۱۹۳۷)	۱۵۵، ۱۵۴	دوران اجلاس ۱۹۲۸ کنگره
۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۴	دولت کودتا	۳۹۵، ۳۷۱، ۳۶۵، ۳۴۴	دوران استبداد
۱۵۳	«دولت - مالک - صراف»	۴۱	دوران باتیستا

ذ	۴۰۱	دولت محافظه کار
ذکاء الملک	۱۷۲، ۱۳۵، ۱۰۱	دولت مرکزی
ذوب آهن اصفهان	۲۷۷، ۲۶۴، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۹۵، ۱۷۷	دولت ملی
ر	۴۷۳، ۴۰۴، ۲۶۰، ۲۵۳، ۲۲۷	دولت ملی هندوستان
رؤسای مسلم لیگ و کنگره	۲۲۶	دولت موقت (کوبا)
رئیس جمهور آمریکا	۵۶	دولت موقت (هندوستان)
رئیس جمهور روسیه	۱۹۸	
رئیس جمهور [کوبا]	۲۲۹، ۲۱۴، ۲۱۳	دولت نازی
رئیس جمهور هندوستان	۱۷۵	دولت هند، دولت هندوستان
رئیس جمهوری چین	۹۷، ۱۰۱، ۹۶	
رئیس کنگره	۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۶	
راجارام موهن روی	۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۷	
راجوتانا	۳۰۵، ۳۰۳، ۲۷۶، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۲، ۲۶۰	دولت یونان
راجستان	۱۴۴	دولت های استبدادی
راجه ها	۴۵۲، ۳۴۸	دولت های ایالتی
راجه های قدیم	۲۷۹، ۲۶۴، ۲۳۶، ۱۷۲	دولت های فدرال
راچندرا پرسا	۱۷۳	دولت های کمونیستی
رادبو	۲۷۱	دولت های کوچک فتودال (امیرنشین های سابق)
رادبوهای شوروی و عراق	۱۶۶	دومین کنفرانس خلافت
رادبوی لندن	۱۴۵	دومین کنفرانس میزگرد
رانچی	۱۶۲، ۱۵۹	دومینون، دومینون ها
راول پندی	۲۱۵، ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۵۴	دومینون پاکستان
راما	۲۱۴	دومینون هندوستان
ربانی املشی	۲۱۴	دیانت
رحیمی	۷۳	دیکتاتور
رزم آرا، سپهد حسینعلی	۳۵	دیکتاتوری
رژی	۴۲، ۳۶، ۳۲، ۲۷، ۲۱	دیکتاتوری باتیستا
رژیم «زمین داری»	۲۱	دیکتاتوری حزب پرولتر
رژیم فرانکو [ژنرال دیکتاتور اسپانیا]	۴۵۵	دین اسلام
رژیم کمونیست	۱۴۸، ۱۱۶	دیوان داوری لاهه
رضا شاهی	۴۰۰، ۱۸۴	دیوان عالی
رضاشاه	۲۳۴	
	۳۵۵، ۳۴۷، ۳۴۲، ۳۴۱	

		نمایه فارسی	
۵۰۱			
۱۱۸	روزنامه «ضیاء الحاقین»	۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۷۷	
۳۹۱	روزنامه «مردامروز»	۳۳۹	رعد (۱۳) / ۱۱
۴۳۹	روزنامه «اطلاعات»	۴۵۳، ۳۷۱، ۳۴۶، ۲۴۴، ۲۴۳	رعیت
۱۱۷	روزنامه «العروة الوثقی»	۲۸۱	رعیت ایرانی
۱۲۷	روزنامه «الهلال»	۲۴۳	رعیت هندی
۳۸۳	روزنامه «رعد»	۲۴۳	رعیت واری
۱۱۹	روزنامه «قانون»	۴۴۱	رفراندوم آزاد ملی
۱۹	روزنامه «کیهان»	۴۱۷	رفراندوم کنایه سال ۱۳۴۱
۱۱۷	روزنامه «مسکو گازت»	۴۶۰، ۳۹۱، ۱۵۲	رنجیران
۱۱۸	روزنامه «منچستر گاردین»	۱۵۹	رنری ماکدونالد، نخست وزیر
۳۳۹	روزنامه «میزان»	۱۸۷	رهبر ملی ایران [دکتر محمد مصدق]
۳۸۹، ۳۲۸، ۱۷۸	روزولت، پرزیدنت	۱۵۶، ۱۴۶	رهبران کنگره
۳۴۴، ۱۰	روس	۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۲، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۶۰	
۳۸۷، ۳۸۱، ۳۵۸، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۴۸		۲۰۳	رهبران مسلم لیگ
۴۲۵، ۲۶۲، ۲۸	روستایی، روستاییان	۱۸۲	رهبران مسلمان کنگره
۳۶۳، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۴، ۱۱۷	روس ها	۱۲۹	رهبران مسلمان هند
۴۰۴، ۴۰۳، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۱		۱۴۴	رهبران مسلمان های هندوستان
۱۸۳، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۶۰	روسیه	۴۴۱	رهبران ملی
۹۶	روسیه تزاری	۱۱۲	رهبران هندو
۲۹۵، ۱۳۴	روسی	۱۹۰، ۱۸۷، ۱۵۲	رهبران هندوستان
۱۳۷، ۱۱۳، ۲۹	روشنفکر	۴۴	رهبری کوبا
۴۲۹، ۴۲۵، ۳۸۶، ۳۶۶، ۲۴۶، ۲۰۹		۳۶۷	رهبری مذهب
۱۴۰، ۱۱۵، ۹۲، ۸۶، ۷۵	روشنفکران	۲۴۱	روابط ارباب رعیتی
۳۸۲، ۳۴۱، ۲۴۷، ۲۳۷، ۲۰۸، ۱۵۳، ۱۵۲		۷۳، ۱۱، ۱۰	روحانیت
۴۷۰، ۴۵۵، ۴۳۶، ۴۳۵، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۶		۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۴، ۲۰۹، ۲۰۶، ۱۴۰	
۲۶۰	روشنفکران هند	۴۱۹، ۳۸۵، ۳۸۳، ۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵	
۳۵۷	روضه خوانی	۴۷۰، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۱، ۴۲۱، ۴۲۰	
۱۱۵	روقانی، علی	۴۷۰، ۳۶۷، ۳۶۶	روحانیت شیعه
۱۳۵	رولات	۴۳۹، ۴۲۰، ۳۶۸، ۳۶۶، ۹۸	روحانیون
۱۳۹	رولان، رومن	۴۴۶	روحانیون مبارز
۳۰۷، ۲۰۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۴		۳۱۲، ۸۱	رودخانه جمنا
۲۹	روم (۳۰) / ۴۱	۳۱۱	رود مقدس پنجاب شرقی
۳۵۲	روم شرقی	۳۵۲	رودکی
۲۹۵	رومانی	۳۹۷	روزنامه «پرچم اسلام»

مجموعه آثار (۱۵)؛ کویا، هندوستان، ایران		۵۰۲
زندان ۱۹، ۳۲، ۵۳، ۶۶، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۴۰،	۳۵۱	ری (شهر)
۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،	۳۱۳	ریگک ودا (ودای سرود)
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۴،		
۲۰۵، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۲، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۲۷،		
ز		
زندان بزرگ ایران	۱۵۳	زارعین
زندان دادرسی ارتش	۲۸۳، ۲۸۱، ۲۵۷، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۴۰	
زندان دهرادون	۲۱۵	زاهد حسین
زندان قصر	۴۳۳	زاهدی، اردشیر
زندان ماندالی	۴۰۳	زاهدی، سرلشگر فضل‌الله
زندان نائینی	۱۴۸	زبان «یالی»
زندان یراودا	۱۲۷، ۱۱۲	زبان اردو
زندان‌ها	۸۴، ۱۰۶	زبان انگلیسی
زندان‌های ایران	۴۰۹، ۳۲۱، ۲۳۱، ۱۵۲، ۱۲۶، ۱۱۸	
زندان‌های محلی	۳۲۱	زبان بنگالی
زندانیان	۳۱۵، ۱۱۸	زبان عربی
زندانیان سیاسی	۴۳۱، ۱۲۲	زبان فارسی
زندانی	۱۲۶	زبان فرانسه
زود و زور	۱۵۲، ۱۴۸	زبان هندوستانی
زوزنی، ابوعمرو	۲۳۱، ۱۱۲	زبان هندی
	۳۱۵	زبان و ادب فارسی
	۱۰۳	زبان و فرهنگ و هنر ایرانی
ژاپن، ژاپنی‌ها	۴۲۲	زبان‌های اروپایی
ژاندارک	۷۳	زرتشتی
ژانویه ۱۹۳۴ سالگرد استقلال هندوستان	۳۶، ۲۴۲	زکریای رازی، محمدبن
ژنرال دایر (Dyer)	۲۷۹، ۲۴۳، ۱۶۷، ۱۳۶	زمین‌دار
ژوزه مارتی	۲۷۹، ۲۴۳، ۱۷۳، ۱۵۳، ۷۷، ۳۹	زمین‌داران
ژوهانسبورگ	۱۱، ۲۰، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۵۰	زمین‌داری
ژیمتره	۲۳۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶	زن
	۴۶۴	زن در ایران بعد از اسلام
	۴۶۴	زن مسلمان
	۴۶۵	زناشویی
سابها «به معنای انجمن مبارزه به راه حق»	۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۱۵	زنان
ساتیاگراها	۲۲۴، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶	
	۱۴۱	
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۷۷		

س

		نمایه فارسی	
۵۰۳			
۱۰۴	سربازان شورشی	۱۴۹، ۱۴۸	ساتیاگراها اشرام
۳۱	سربازخانه «مونکاد»	۳۱۱	سارا ساواتی
۳۶	سربازخانه نوسکاد	۹۲، ۸۹، ۸۸	ساراسواتی، دایاندا
۳۴۶	سربهداران	۳۱۱، ۳۱۰، ۲۱۶، ۲۰۴، ۱۱۱	
۹۷	سرجان جاردن	۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۲۳، ۴۲، ۱۹	سارتر، ژان پل
۱۶۷	سرخ پیراهنان جوانمرد پاتال		سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)
۳۵۱	سرخسی، ابوالعباس	۴۵۵، ۴۴۰، ۴۳۳، ۴۲۰، ۴۱۶، ۴۰۸، ۳۹۴	
۲۱۵، ۲۱۳، ۲۰۸، ۱۹۲، ۱۷۶	سردار پاتل	۲۳۵	سازمان خدمات ملی کشاورزی
۴۲۴	سردار جنگل	۱۵۲	سازمان داوطلبان کنگره
۳۸۴، ۳۸۳	سردار سپه	۴۴۲	سازمان زیرزمینی انتقام
۴۲، ۲۶، ۹	سرمایه‌داران	۲۸۵، ۲۳۵	سازمان طرح‌های روستایی
۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۴۶، ۱۶۷		۲۰۰	سازمان مخفی هندو
۴۵۵، ۳۰۳، ۲۹۸، ۲۷۷، ۲۷۳		۹۹	سازمان‌های تروریستی
۲۴۶، ۲۲۸	سرمایه‌داری	۱۶۷، ۱۵۹، ۱۵۶	سازمان‌های کنگره
۲۷۰، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۳، ۲۵۱		۳۴۶	ساسانیان
۴۵۵، ۳۹۱، ۳۷۴، ۳۷۳، ۲۸۸، ۲۸۰، ۲۷۱		۱۱۶، ۱۱۵	سالار جنگ
۲۸۱	سرمایه‌داری روستایی	۳۶۵، ۳۵۰	سامانی
۲۸۳، ۲۸۱	سرمایه‌داری کشاورزی	۳۱۳	ساماودا (ودای آوازاها)
۲۵	سرمایه‌گذاری	۳۱۰	سامسارا
۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۴۸، ۲۲۲		۳۰۹	ساناتان دارما (راه باستانی زندگی)
۲۹۱، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۴		۳۳	سانتیاگو
۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۳، ۲۹۲		۱۴۸	سانسکریت
۲۶۵، ۲۶۴	سرمایه‌گذاری بخش دولتی	۳۲۱، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۲۳۱	ستارخان‌ها
۲۹۵	سرمایه‌گذاری بخش عمومی	۳۶۴	
۲۷۰، ۲۶۴	سرمایه‌گذاری خصوصی	۴۰۷	سحابی، دکتر یدالله
۲۴۹، ۲۴۷	سرمایه‌های خارجی	۱۵۹، ۱۵۵	سر تیج بهادر ساپرو
۲۹۹، ۲۹۸، ۲۷۵، ۲۶۱، ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۳		۱۶۳	سر ساموئل هور وزیر هند
۲۹۳، ۲۹۲، ۲۶۷	سرمایه‌های خصوصی	۱۵۹	سر نیوا شاستری
۱۳۴	سرهنگ الکوت	۱۰۴	سراج الدوله
۱۲۵	سری شیام سوندر	۱۵۸	سران اعتدالی
۴۲۲	سعدبن عباد	۴۱۷	سران جبهه ملی
۴۵۳، ۳۵۲، ۳۴۷	سعدی	۱۷۸	سران کنگره
۳۰۷، ۷۹	سعیدی، سید غلامرضا	۴۱۷	سران و اعضای نهضت آزادی
۴۰۹	سفارت آمریکا	۱۸۱	سربازان انگلیسی

۴۰	سندیکاها	۳۶۰	سفارت انگلیس
۱۵۳	سندیکاهاى صنايع شهرى	۹۷	سفارت کبرای تهران
۱۸۳، ۱۸۱، ۱۷۸	سنگاپور	۳۷۰، ۱۱۷	سفیر انگلیس
۱۱۴	سنی	۱۴۶	«سفیر وحدت هندو-مسلمان»
۳۸۹	سهیلی، علی	۴۲۳	سقراط
	سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات	۶۹، ۸۰، ۸۱، ۱۱۵، ۲۴۲	سلاطین
۴۵۹		۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۷۰	
۳۹۷	سوء قصد به شاه	۸۱، ۸۰	سلاطین مسلمان
۱۶۷	سوادال	۸۲	سلاطین مغولی
۲۰۲، ۱۹۰، ۱۶۴، ۱۵۲، ۹۹	سواراج (استقلال)	۳۵۵، ۳۵۲	سلجوقیان
۱۴۹	سوداسی	۳۴۴	سلسله‌ی ساسانی
۱۱۶	سودان	۳۴۳	سلسله‌ی سلوکیه
۳۰۹	سودراها (صنعت‌گران و کارگران)	۸۲	سلسله‌ی مغولی مسلمان
۳۰۲، ۲۲۷	سورین	۴۵۳، ۱۲۰	سلطان
۳۱۵، ۱۲۶	سوریه	۳۴۵	سلطان ترک
۳۰۳	سوسیالیزاسیون	۱۲۰، ۱۱۶	سلطان عثمانی
۴۲۷، ۲۳۸، ۱۵۵، ۴۰	سوسیالیست	۱۰۳، ۶۹	سلطان محمود غزنوی
۴۵۵، ۴۳۷، ۲۱۳، ۱۵۳	سوسیالیست‌ها	۱۱۵	سلطان نواز جنگ
۱۵۵، ۱۴۷	سوسیالیستی	۲۱	سلطنت
۳۰۳، ۲۶۵، ۲۴۶، ۲۰۵، ۱۶۸		۶۹، ۷۳، ۸۱، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۹۱، ۳۴۳، ۳۵۵	
۱۶۰، ۵۷	سوسیالیسم	۳۶۷، ۳۷۱، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۵۳	
۴۵۵، ۳۱۲، ۳۰۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۲۷، ۱۶۷		۳۶۴، ۳۶۶، ۳۹۵	سلطنت احمدشاه
۱۶۶	سومین کنگره میزگرد	۴۲۸، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۵۵	سلطنت رضاشاه
۴۰۳	سیا	۸۱	سلطنت شاه جهان، نواده‌ی اکبر
۴۱۴	سیاست استعماری انگلستان	۲۱	سلطنت ماکاره
۴۶۸	سیاست استیلای غربی	۳۵۵	سلطنت محمدرضا شاه
۴۲۹، ۴۰۹	سیاست آمریکا	۳۵۵	سلطنت محمدشاه
۱۷۵	سیاست خارجی بریتانیا	۴۱۷	سلطنت مطلقه استبدادی
۴۰۴	سیاست موازنه منفی	۷۳	سلطنت هندی
۴۲	سیاستمداران	۳۶۴، ۳۵۸	سلطنتی
۴۴۷، ۴۱۷، ۲۳۸، ۱۴۱، ۷۵، ۶۸		۱۱۸	سن پترزبورگ
۳۵۴	سیبری	۴۴۲، ۴۳۵	سنجابی، دکتر کریم
۹۴	سید احمدخان	۳۵۱	سنجری، ابوسعید
۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷		۶۹، ۸۱، ۱۲۳، ۱۹۵، ۲۱۴، ۳۰۹	سند

شاهزادگان	۶۹، ۱۰۳، ۱۷۲، ۲۱۴، ۳۷۱	۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۶، ۲۰۰
شاهنامه	۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷	سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی ۱۱۳،
شاهنشاهی	۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵،
شاهنشاهی هخامنشی	۳۴۳	۱۸۸، ۲۰۹، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۵۵، ۳۵۸
شاهنشاهی مغول	۱۱۱	سیرا مایسترا ۳۴، ۳۵، ۳۶
شبه جزیره هندوستان	۱۰۳	سیرافی، ابوسعید ۳۵۲
شبه قاره هندوستان	۸۳، ۲۲۵، ۲۳۱	سیردار (Sirdar) ۲۸۰
شبه قاره هند	۱۸۶، ۳۱۲، ۳۳۲	سیستم تعلقه‌داری ۱۳۶
شبه‌های شعر در باشگاه ایران و آلمان	۴۳۶	سیستم دهداری ۲۴۱
شبه جزیره عربستان	۲۱۷	سیستم سرمایه‌داری ۲۸۸، ۲۶۱
شرکت سهامی انتشار	۲۱۲، ۲۱۷، ۳۷۳، ۴۵۸، ۴۶۰	سیک، سیک‌ها ۸۳
شرکت ملی نفت ایران	۳۹۹، ۴۰۱	سیملا ۹، ۱۲۹، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۵، ۱۵۰، ۱۵۱
شرکت نفت انگلیس و ایران	۴۰۱	ش
شرکت نفت سابق	۱۸۵	شاپور ۴۴۳
شرکت‌های تعاونی	۲۸۱	شام ۳۵۰، ۴۶
شریعت سنگلجی	۳۶۶	شانکارا ۳۱۴
شریعت محمدی	۴۶۴	شانتی نیکتان ۳۲۲
شریعتمداری، آیت‌الله سید کاظم	۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۰	شاه ۱۱، ۳۵، ۶۹، ۸۱، ۸۷
شریعتی، دکتر علی	۴۰۸، ۴۲۱	۱۰۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۱،
شعرهای اسلامی	۴۴۱	۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۰،
شعر فارسی	۱۲۰	۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳،
شقایق، مهندس حسن	۴۰۷	۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸،
شکر	۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۴۲	۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۹
شکست آلمان و متحدین	۱۴۴	شاه سابق (رضاشاه پهلوی) ۴۷۲، ۴۵۵
شکست جبهه	۴۲۷	شاه عالم ۸۷، ۱۰۴
شکست ژاپن	۱۸۳	شاه عباس ۳۵۳، ۳۵۵
شکست کنفرانس میزگرد	۲۱۸	شاه فراری (محمدرضا شاه) ۴۰۳
شهادت امیرکبیر	۳۵۶	شاه فعلی (محمدرضا شاه) ۴۷۳، ۴۵۵
شهادت گاندی	۲۲۶	شاه مستبد ۴۵۱
شهبانو	۴۰۵، ۴۳۴	شاه و شهبانو ۴۳۴، ۴۳۶
شهربانی	۴۰۱	شاهپور ۳۵۵
		شاه‌جهان ۶۹

۳۴۶، ۱۱۴	شیعه	۲۴۷، ۲۴۵، ۱۵۳، ۹	شهرنشین
۳۴۶، ۳۴۵	شیعی مذهب، شیعی	۳۵۲، ۳۵۱	شهید بلخی
۴۲۶	شیفتگان قبلی مارکسیسم	۱۶۴	شوراها
۳۵۲	شیمی	۱۵۵، ۱۵۱، ۱۰۰	شوراهای ایالتی
۳۱۴، ۳۱۱، ۳۱۰	شیوا	۱۵۲، ۱۵۱، ۱۰۰	شوراهای دولتی
		۲۱۴	شوراهای قانون‌گذاری
	ص	۲۷۹، ۲۳۴، ۲۳۳	
۳۵۲	صاحب بن عبّاد	۲۳۳	شورای ایالات
۴۴۰، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۱	صادرات	۱۲۸	شورای ایالتی
۴۱۲، ۴۰۹	صالح، الله‌یار	۱۳۵	شورای قانون‌گذاری امپراتوری
۲۴۶	صرافان	۲۶۴	شورای ملی توسعه
۳۵۰	صفاری	۱۰۴، ۹۴، ۸۷، ۷۵، ۳۷، ۳۵، ۳۳، ۲۱	شورش
۳۴۴	صفوی	۴۵۴، ۴۲۸، ۳۴۶، ۳۱۳، ۱۵۳، ۱۱۲، ۱۰۵	
۳۴۷، ۳۴۶، ۶۹	صفویه	۲۱۸، ۹۴، ۸۷، ۷۵	شورش ۱۸۵۷ بنگال
۳۲۳، ۱۹۰، ۱۷۵، ۱۴۱، ۷۳، ۴۶	صلح	۱۱۷	شورش اعراب
۱۴۰	صلیب سرخ	۴۴۱	شورش تبریز
۲۴۹	صنایع ملی	۴۲۸	شورش علیه انگلستان
۲۴۹	صنایع هند	۱۱۵	شورش نظامی هند
۳۰۹، ۲۴۵	صنعتگران	۲۱۸	شورش هنگ‌های هندی
۳۳۰	صوفی هندی (راما کریشنا)	۱۵۵	شورش و پیروزی دهقانان گجرات
	ض	۱۵۳	شورش‌های دهقانی
		۴۵، ۳۹	شورشیان [کویا]
۴۷۰، ۳۶۷، ۳۴۸	ضد استبداد	۱۰۴	شورشیان هندی
۴۷۱، ۴۷۰، ۱۲۱	ضد استبدادی	۲۷۴، ۲۶۳، ۲۶۱، ۵۷، ۵۶	شوروی
۴۷۰، ۳۴۹، ۳۲۶، ۱۲۱	ضد استعماری	۳۵۳، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۰۲، ۲۹۸، ۲۹۵، ۲۷۷	
۳۶۷، ۳۴۸	ضد استیلا	۴۳۲، ۴۲۸، ۴۰۴، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۶، ۳۸۱	
۱۱۰	ضد دموکراسی	۱۴۶، ۱۴۴	شوکت علی
۴۱۹	ضد آزادی زنان	۱۱۸	شیخ جمال‌الدین
۸۹	ضد اسلامی	۳۹۸	شیخ خزعل‌ها
۳۳۱، ۳۱۵، ۱۴۰، ۱۱۶	ضد انگلیسی	۱۱۶	شیخ محمد عبده
۴۲۶	ضد چریکی	۱۲۲	شیراز
۴۱۹	ضد شاه	۴۴۱، ۳۵۵	شیرازی
۴۵۵	ضد لیبرال	۱۱۷	شیرازی، حاجی سید علی اکبر
۴۱۶	ضد مذهبی	۱۱۷	شیرازی، حاجی میرزا حسن

ظ	۴۰۱	ضدملّی
ظاهرشاه، محمد (پادشاه افغانستان)	۱۶۶، ۱۵۴	ضربات «لاتی»
ع	ط	
عابدی، دکتر رحیم	۴۷۱، ۴۷۰، ۴۵۶	طاغوت
عباس میرزا	۴۳۶	طالقانی، آیت‌الله سید محمود
عبدالغفار خان	۳۶۶	طالقانی، آیت‌الله سید ابوالحسن
عبدالقاهر جرجانی	۳۱۷	طاهر صفی‌الدین
عبده، شیخ محمد	۳۵۰	طاهری
عبیدالله زیاد	۳۸۳	طباطبایی، سیدضیاءالدین
عثمانی	۳۵۱	طبرستان
عدالت ۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۸۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۰، ۳۶۶، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۵۱، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰	۳۵۱	طبری، ابوالحسن
عدل مظفر	۱۵۲	طبقات
«عدم خشونت» گاندی	۷۷	طبقات (Castes)
«عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» (کتاب)	۱۵۰	طبقات مطرود
۷۹، ۳۰۷	۳۰۳، ۲۷۹، ۲۶۱، ۹۴	طبقه بورژوازی
عراق	۲۸۹، ۱۵۲	طبقه کارگر
عرب‌ها	۱۶۴	طبقه‌ی نجس‌ها
عربی	۴۶۲، ۴۶۱	طبقه‌ی نسوان
عرفان الهی	۲۱۲	طرح حکومت فدرال میسیون دولتی (۱۹۴۶)
عرفانی شرقی	۱۲۸، ۱۲۹	طرح مورلی - مینتو (سال ۱۹۰۹)
عرفانی هند	۲۱۹، ۲۱۱	طرح مونتگ - چمسفورد (سال ۱۹۱۹)
عروة‌الوثقی (روزنامه)	۱۴۲، ۲۱۹، ۲۱۲، ۲۰۵	طرح میسیون دولتی
عشایری	۱۹۵	
عشق‌آباد	۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۹۸	
عطایی، مهندس رحیم	۱۹۱	طرح میسیون گریپس سال ۱۹۴۲
عفو عمومی زندانیان	۴۲۰	طغیان ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲)
«علقه‌داری»	۴۷۰، ۴۳۹، ۴۲۱	طلّاب
علل انقلاب هند	۴۰۴	طلاهای ایران
علم، اسدالله	۴۵۲	طه (۲۰) / ۱۲۴
علما	۱۰۵	طوایف مسلمان هند
علمای تهران		

۱۹	فرانس سوار	۴۲۳، ۲۱۷	علی بن ابیطالب (ع)
، ۷۸، ۱۹	فرانسه	۸۱	علی مردان خان
، ۳۶۰، ۳۵۴، ۳۴۴، ۳۲۲، ۳۰۲، ۱۲۶، ۱۱۸		۱۰۷	علیگر (شهر)
۴۶۳، ۴۴۴، ۴۴۱، ۴۲۸، ۴۰۴، ۳۵۴		۴۲۳	عمرو عاص
۹۶، ۶۹	فرانسوی ها	۳۵۲	عنصری
۴۴۴، ۳۷۴، ۲۴۴، ۱۳۹، ۱۱۷، ۴۲	فرانسوی	۴۳۸	عید قربان
۱۷۵	فرانکو (ژنرال مستبد اسپانیا)		
۳۵۲	فرخی		غ
۳۵۲، ۳۴۳	فردوسی	۳۴۹، ۸۸، ۷۱	غرب زدگی
۴۶۴، ۴۶۳، ۹۶، ۸۴، ۷۷	فرعون	۳۵۲	غزالی
۲۱۶	فرقه هندو مهاسها	۳۵۵، ۳۵۰، ۳۴۵	غزنوی، غزنویان
، ۱۰۶	فرقه های مذهبی		
۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۶۲			ف
۳۶۱	فرمان مشروطیت	، ۱۶۶	فتودال، فتودال ها
۱۰۱، ۸۱	فرمانداران انگلیسی	۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۴، ۳۰۳، ۲۷۹	
۴۰۸، ۳۹۷	فرمانداران نظامی	۴۵۵، ۳۹۲، ۳۶	فتودالیت، فتودالیسم
۹۴، ۸۱	فرمانروایان مسلمان	۲۸۰، ۱۱۰	فتودالی
۱۰۳	فرمانروایان مغولی	۳۵۱	فارابی، ابونصر
۳۵۷	فرنگستان	۴۴۱، ۴۴۰، ۳۵۲، ۷۱	فارس
۱۴۸، ۱۱۵	فرهنگ اروپایی	، ۱۴۸، ۱۳۵، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۱، ۷۸، ۶۸	فارسی
۲۳۷، ۱۱۳	فرهنگ غربی	۳۴۷، ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۱۵، ۲۸۰، ۲۴۳، ۲۳۱	
۳۷۳	فروم، اریک	۱۹۰، ۱۷۵، ۱۷۴	فاشیست، فاشیست ها
۴۴۲، ۴۳۷، ۴۳۵	فروهر، داریوش	۱۷۵	فاشیسم
۴۶۴، ۱۱۲	فقه اسلامی	۴۶۶	فانون، فرانتس
۴۷۰	فقه شیعه	۳۵۵	فتحعلی شاه
، ۱۱۵	فلسفه	۳۹۷	فخر آرائی، ناصر
۳۷۶، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۱، ۳۲۱، ۲۳۷، ۱۲۱		۴۲۲، ۴۱۸، ۳۹۷، ۳۹۶	فدائیان اسلام
۳۴۱	فلسفه تاریخی	۴۲۵	فدائیان خلق
۳۱۰	فلسفه هندو	۲۳۱، ۱۶۶	فدراتیو
۱۳۴، ۱۳۳	فلسفه ی هندی	۱۷۲	فدراسیون عمومی هندوستان
۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۷	فلسفه ی عدم خشونت	۱۹۴	فدرال
۱۳۴، ۱۳۳	فلسفه ی هندی	۲۱۱	فدرال هندو و مسلمان
، ۹۰، ۸۸، ۷۱، ۶۸	فلسفی	۲۱	فرار باتیستا
۳۹۲، ۳۲۱، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۰۹، ۲۱۶، ۱۳۴		۳۶۸، ۳۶۰	فراماسونری

۱۷۵	قرارداد ایتالیا و انگلستان	۵۰	فلوریدا
۲۰۰، ۱۲۰، ۸۳، ۷۷، ۲۰	قرآن	۱۲۵	فلور، بامفیلد
۴۶۳، ۴۶۲، ۳۷۶، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۴۹، ۳۱۵		۸۱	فیروز شاه سوم
۴۰۰	قرضه ملی	۴۰۷	فیروزآبادی، آقا سیدرضا
۴۵۷، ۳۷۳	قرون وسطی	۳۵۱، ۳۱۴، ۱۳۰، ۸۵، ۱۹	فیلسوف
۴۰۷	قریب، دکتر محمد		
۴۱۳	قریه احمدآباد		
۱۸۱	قصر آقاخان در پونا		
۷۸	قصص (۲۸) / ۲		
۴۳۶، ۲۳۴، ۱۴۶، ۱۰۶، ۱۰۱	قضات		
۱۵۵، ۱۵۴	قطعهنامه استقلال [هندوستان]		
۴۲۸، ۳۵۴	قفقاز		
۴۲۲	قلعه الموت		
۴۴۳، ۴۴۰	قم		
۳۵۱	قمری بخاری، ابومنصور		
۴۵۹، ۴۵۶، ۳۹۳، ۳۹۰	قوام السلطنه		
۳۶۴	قوای مقننه و قضائیه		
۳۵۳	قونیه		
۲۳۴	قوه قضایی		
۱۰۶	قیام ۱۸۵۷		
۴۲۱، ۴۱۹	قیام روحانیت		
۳۶۸	قیام شیخ محمد خیابانی		
۴۴۴	قیام مردم ایران		
۴۲۶	قیام‌های آزادی‌خواهی		
	ک		
۱۲۲، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۳	کابل		
۲۱۳، ۲۰۳، ۱۹۹	کابینه کارگری انگلستان		
۱۷۹	کابینه‌ی ائتلافی انگلستان		
۱۹۴، ۱۷۰	کابینه‌ی انگلستان		
۱۹۹، ۱۱۶	کابینه‌ی بریتانیا		
۲۱۱، ۱۹۹	کابینه‌ی کارگری بریتانیا		
۳۸۴	کاپیتولاسیون		
۲۱	کاتولیک		
			ق
		۳۵۵	قائم مقام فراهانی
		۴۲۲	قاتلین منصور
		۳۵۵، ۳۴۷، ۳۴۴	قاجار، قاجاریه
		۳۵۹	قاجاری
		۴۰۰، ۱۸۴	قاضی انگلیسی
		۴۰۰، ۱۸۴	قاضی روسی
		۳۰۷	قاضی، محمد
		۱۸۴	قاضی هندی
		۱۶۳	قانون ۱۹۳۵ هندوستان
		۲۱۹، ۲۱۲، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۷۰	
		۴۲، ۳۹، ۲۵، ۲۳	قانون اساسی
		۲۲۹، ۱۹۸، ۱۷۲، ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۵۴، ۸۶	
		۳۶۱، ۳۱۵، ۲۷۸، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲	
		۴۳۵، ۴۲۱، ۴۱۳، ۴۰۱، ۳۶۴	
		۲۲۹، ۱۶۸، ۱۶۰	قانون اساسی هند
		۲۱۴	قانون استقلال هند
		۱۲۸	قانون دفاع هندوستان
		۱۴۲، ۱۴۱	قانون رولات
		۱۲۸	قانون مطبوعات
		۱۸۷	قانون ملی کردن صنعت نفت
		۲۱۸، ۱۵۹، ۱۵۷	قانون نمک
		۱۲۶، ۱۱۷	قاهره
		۳۴۶، ۳۴۴، ۱۲۲	قباد
		۳۴۵	قباد ساسانی ایرانی
		۷۳	قبایل ترک و زرد
		۱۶۲	قبایل شجاع و جنگجوی پاتان
		۱۴۴	قتلگاه امریتسار

مجموعه آثار (۱۵)؛ کوبا، هندوستان، ایران		۵۱۰
کتاب «تاریخ مختصر مردم هند»	۳۱۲	۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲
کتاب «تاریخ نهضت آزادی هند»	۳۲۱	۱۴۹
کتاب «تاریخ هند»	۳۲۶	۴۵۵
کتاب «تذکره»	۳۱۵	۴۰
کتاب «ترجمان القرآن»	۳۱۵	۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۴۵
کتاب «تماس انگلیس با هند»	۱۲۹	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱، ۳۰۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۱
کتاب «جنگ شکر در کوبا»	۱۹	۴۳۸، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۳
کتاب «جوگ بشست»	۳۲۱	کاسب، کاسب ایرانی
کتاب «دریای اسمار»	۳۲۱	۲۴۵
کتاب «روح ملت‌ها»	۴۵۸	کاسترو، فیدل
کتاب «زندگانی من» (نهره)	۶۸، ۹۱، ۱۰۶، ۱۲۰، ۲۰۸، ۳۰۷	۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷
کتاب «سازگاری ایرانی»	۴۵۸	۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۵۷، ۶۲، ۴۲۴، ۴۲۵
کتاب «سال پنجم انقلاب الجزایر»	۴۶۶	کاسترو، رائول
کتاب «سرگذشت من» (۱۸۹۳)	۲۰۶، ۱۳۴	۵۷، ۴۴، ۴۳
کتاب «شصت سال خدمت و مقاومت»	۴۰۷	کاستی (نظام طبقاتی)
کتاب «طلوع قمر معرفت»	۳۲۱	۳۱۰
کتاب «قائد اعظم»	۱۱۱، ۹۴، ۷۵	کاشانی، آیت‌الله سید ابوالقاسم
کتاب «قانون تمدن و فساد»	۸۲	۳۶۹
کتاب «کار در اسلام و ایران»	۴۶۰، ۲۱۲	کاشی، نایب حسین
کتاب «کتاسرت ساگز»	۳۲۱	کاشی، نایب حسین
کتاب «گریز از آزادی»	۳۷۳	کاشی، نایب حسین
کتاب «گلزار حال»	۳۲۱	کاشی، نایب حسین
کتاب «گلستان»	۴۵۳	کاشی، نایب حسین
کتاب «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»	۳۷۳	کاشی، نایب حسین
کتاب «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»	۴۶۰، ۲۱۷	کاشی، نایب حسین
کتاب «مسلمین هند»	۱۰۵	کاشی، نایب حسین
کتاب «مقالات اجتماعی و فنی»	۴۵۸	کاشی، نایب حسین
کتاب «ناسیونالیسم در ایران»	۴۰۹	کاشی، نایب حسین
کتاب «نامه‌هایی به دخترم»	۳۲۶	کاشی، نایب حسین
کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»	۳۰۷، ۱۴۱، ۹۱	کاشی، نایب حسین
کتاب «هند آزادی گرفت»	۳۱۵، ۳۰۷، ۶۸	کاشی، نایب حسین
کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان»	۳۰۷، ۱۱۳	کاشی، نایب حسین
کتاب «کوالا»	۲۷۹، ۲۳۲	کاشی، نایب حسین

۸۲	کلیو، رابرت	۳۲۵	کراچی
۱۲۶	کمال پاشا، مصطفی	۳۶۹	کرد
۳۲۶، ۱۲۱	کمبریج	۱۱۷	کرمانشاه
۱۸۵، ۱۱۷، ۱۰۴	کمپانی انگلیسی	۳۰۷، ۱۱۳	کرمانی، ناظم الاسلام
۲۴۲، ۱۰۴، ۸۷، ۸۰	کمپانی هند شرقی	۱۹۴، ۱۸۰، ۱۷۹	کریس، سیر استافورد
۲۰۸	«کمونالیسم»	۲۱	کریستف کلمب
۱۵۵	کمونیست، کمونیستی	۳۳۱، ۳۳۰، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰	کریشنا
۳۸۶، ۳۴۷، ۲۳۸		۳۳۶، ۳۳۰، ۸۹	کریشنا، راما
۴۰۹، ۳۱۲، ۱۵۳	کمونیست‌ها	۲۰۸	کریشنا منون
۴۵۵، ۴۱۱، ۲۰۸، ۵۷	کمونیسم	۹۶	کریشنا گوکیل
۳۹۱	کمونیسم بین‌الملل	۳۳۱	کریشنا گوخال کوپال
۱۷۵	کمیته اجرایی [کنگره]	۳۹۶	کسروی، سید احمد
۲۱۳، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۲، ۱۷۷، ۱۷۶		۳۰۹	کشاتریاها (سربازان و سرداران)
۱۵۹	کمیته ایالتی	۸۱، ۳۹	کشاورزان
	کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر	۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲	
۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۷، ۴۳۴		۴۶۱، ۴۵۸، ۴۵۷، ۲۹۹، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۳	
۱۱۲	کمیته بنارس	۷۶، ۷۱، ۲۶، ۲۴	کشاورزی
۴۴۴	کمیته بین‌المللی آمریکا	۱۵۵، ۱۹۰، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱	
۴۴۲	کمیته حقوق بشر آمریکا	۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۷	
۱۷۳	کمیته سراسری هند	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۸	
۹۶	کمیته کنگره ملی هند	۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷	
۱۶۸	کمیته مختلط پارلمان انگلیسی	۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۴۵۷	
۴۴۶	کمیته مرکزی [نهضت مقاومت ملی]	۴۲۰	کشتر ۱۵ خرداد
۴۰۹	کمیته نهضت مقاومت ملی	۲۱۸، ۱۵۶	کشتر جالیانوالاباغ
۴۴۲	کمیته‌های انتقام	۲۷۹، ۱۲۲	کشمیر
۲۷۹	کمیته‌های کنگره	۱۱۸، ۱۱۳	کشورهای اسلامی
۱۶۴، ۹۶	کمیته‌های محلی کنگره	۱۷۵	کشورهای دموکراتیک
۱۵۰، ۱۴۶، ۹۶	کمیته‌ی (عامله‌ی) کنگره	۴۲۸، ۳۹	کشیش‌ها
۱۸۱، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۹، ۱۵۸		۴۴۰	کلانتری بازار
۲۹۵	کمیسیون انرژی اتمی	۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۶	کلکته
۱۵۴	کمیسیون سیمون (سال ۱۹۲۸)	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۶، ۱۹۸	
۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۲		۱۹۹، ۲۰۲، ۲۴۵، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۳	
۲۶۳	کمیسیون طرح‌ریزی	۳۵۳	کُنْیالیسم، کُنْیالیسیون
۴۰۴	کنسرسیوم نفت	۱۱۶	کلیمی

۴۱۲	کنگره جبهه ملی	۵۶، ۱۹	کندی، جان اف.
۳۱۷	کنگره‌ی جی پور (دسامبر ۱۹۴۸)	۱۴۶	کنفرانس «هندو-مسلمان» الله آباد
۹۶، ۹۴، ۹۳، ۸۷	کنگره ملی هند	۱۱۳	کنفرانس اسلامی
۳۱۲، ۲۱۷، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۳۶، ۱۲۸، ۹۹		۱۱۳	کنفرانس تعلیم و تربیت اسلامی
۳۳۲، ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۱۵		۱۴۴	کنفرانس خلافت
۱۶۰	کنگره‌ی کراچی (سال ۱۹۳۱)	۱۲۲	کنفرانس سال ۱۹۳۰ مسلم لیگ
۱۵۵	کنگره‌ی لاهور (آخر سال ۱۹۲۹)	۴۰۱	کنفرانس سانفرانسیسکو
۲۱۶	کنگو	۱۴۵	کنفرانس سوم خلافت
۷۹	کهف (۱۸) / ۲۳ و ۲۴	۱۹۱	کنفرانس سیملا (سال ۱۹۴۵)
۲۸۱	کوئپراتیو	۲۲۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱	
۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۷	کویا	۱۲۹	کنفرانس فرهنگ‌ی اسلامی (سال ۱۹۰۶)
۴۹، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۶، ۳۲، ۳۰، ۲۷		۲۰۰	کنفرانس مسلم لیگ
۴۲۵، ۴۲۴، ۳۰۲، ۵۷، ۵۶، ۵۳، ۵۲، ۵۰		۱۵۵	کنفرانس میزگرد (لندن، سال ۱۹۳۱)
۲۵	کویایی، کویایی‌ها، کویائیان	۲۱۸، ۱۹۱، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸	
۴۸، ۴۲، ۳۱، ۲۷، ۲۶		۲۱۹	
۲۱	کودتا	۲۱۲	کنفرانس‌های میزگرد (۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲)
۴۵۹، ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۰۷، ۵۰، ۴۳، ۳۲، ۲۸		۸۸، ۸۷، ۸۶	کنگره
۳۴۲	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۹۹، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰	
۴۴۷، ۴۳۴، ۴۲۹، ۴۰۷، ۴۰۳، ۳۹۷		۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸	
۳۸۲	کودتای کذایی سوم حوت ۱۲۹۹	۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵	
۴۰۵، ۳۵۵، ۳۴۳، ۳۴۲	کورش	۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵	
۲۴۲	کورنوالیس، لرد	۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳	
۲۶۰	کوکس (کمپانی)	۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	
۳۱۱	کوه آبو	۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸	
۳۱۱	کوه کایلاس	۱۸۶، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶	
۳۵۱	کوهی، ابوسهل	۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷	
۲۴۴	کیزان، کیزان‌ها	۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۵	
۳۵۲	کیمیا	۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶	
۲۶۱	کینز	۳۱۲، ۳۰۳، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۳۷، ۲۱۶	
		۴۱۲، ۳۳۱، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۱۳	
		۹۰	کنگره ۱۸۹۳ مذاهب در واشنگتن
۳۰۵، ۳۰۴، ۲۱۶، ۲۰۷، ۱۸۷	گاندی‌ها		کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر هند
۳۲۸	گاندی، ایندیرا	۱۳۶	
		۱۶۸	کنگره بمبئی (دسامبر ۱۹۳۴)

گ

۴۴۲	لاهیجی، دکتر کریم	۱۳۶، ۱۱۱، ۱۰۵، ۸۵، ۷۲، مهاتما
۳۹، ۲۵، ۲۴	لایت فوندریا	۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸
۳۹۷	لایحه‌ی انحلال حزب توده	۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵
۳۶۹	لُر	۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳
۲۰۵	لرد مونتگگ، وزیر امور هندوستان	۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲
۱۲۹	لرد میتو، نایب السلطنه	۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۳
۱۶۲	لرد ویلینگدن، نایب السلطنه	۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۶
۹۷، ۸۲	لرد گرزن والیس	۳۱۰، ۳۰۷، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۰۷
۱۴۴	للوید جرج	۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۱۵، ۳۱۳، ۳۱۲
۴۱۷	لِمَنْ الْمُلْکِ	۱۰۴
۱۱۸، ۱۱۶	لندن	۳۱۱
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۴۴، ۱۲۶		گائزاز نپتا (دره)
۲۱۳، ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸		گانش
۴۲۸، ۴۲۳، ۳۴۷	لنین	گاویندی
۱۷۶، ۱۷۵	لهستان	۲۸۱، ۲۸۰، ۲۴۴
۴۶۳	لوط	گجرات، گجراتی
۳۵۴	لون نول	۲۳۲، ۲۳۱، ۱۶۶
۱۹۸، ۱۹۷	لیاقت علی خان	گراماسواک
۱۶۶، ۹۷، ۸۶	لیبرال‌ها	۲۸۵
۴۰	لیبرالیست	گرزن، لرد والیس
۲۶	لیبرالیسم	گرکانی، امیر فریدون
۴۵۴، ۳۷۴، ۳۶۶، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۰۹		گرنفتیس، سیر پرستیوال
۱۸۴	لیبرالیسم انگلیسی	گروسه، رنه
۵۰	لیسبون (پایتخت پرتغال)	۹۱، ۸۸، ۸۳، ۷۶، ۷۱
	م	گروه اعتدالی
۳۸۴	مؤتمن الملک	۳۱۲
۱۱۲	مؤسس کنگره ملی هند	گروه افراسی
۱۴۷	مؤسسه فرهنگی شانتی نیکیتیان	گلیپایگانی، آیت‌الله سیدمحمدرضا
۱۳۱	مؤسسه‌ی «خدمت گزاران هند»	۴۴۳، ۴۳۹
۴۶۳، ۳۹۶	مؤمن	گنج قارون نفت
۴۲۵، ۴۰۵	مائو	۴۵۶
۷۸	ماتریالیست‌ها	گهوز، آرابیندو
۵۰	ماجادو (رئیس جمهور)	۲۰۴، ۱۲۵، ۹۸، ۹۷، ۹۲
		گورباچف
		گوکله
		۱۵۸، ۱۳۱
		گوکیل
		۹۷
		گیتان جالی (مجموعه شعر تاگور)
		۳۲۲
		گیلان
		۴۱۶، ۳۸۶، ۳۶۳، ۳۶۲
		ل
		لاک شمی (همسر ویشنو)
		۳۱۴
		لالا لچیت رای
		۹۸
		۱۸۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۵، ۱۳۱، ۱۰۰، ۹۹
		لاهور
		۳۱۲، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۵۵، ۱۲۱

مجموعه آثار (۱۵)؛ کویا، هندوستان، ایران		۵۱۴
۴۳۶	مبارزان سیاسی	۳۴۳
۴۲۰	مبارزان مسلمان	۲۳۲
۱۰۱	مبارزان هند	۴۲۸، ۴۲۳، ۳۴۱
۴۷۲، ۴۷۱، ۴۴۷	مبارزه با استبداد	۴۳۰، ۳۹۵
۴۴۵	مبارزه طلبی شاه	۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۵، ۴۲۱، ۴۱۶، ۳۹۲
۴۴۹، ۴۲۷، ۴۲۴، ۴۲۱، ۱۱	مبارزه مسلحانه	۴۵۵، ۳۹۲، ۳۵۰، ۲۶۱
۴۲۴، ۴۲۱، ۱۱	مبارزه مسلحانه و چریکی	۱۶۲
۳۸۵، ۳۵۳	مبارزه ملی	۱۸۱، ۱۷۸
۴۷۳، ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۷، ۴۵۱، ۴۳۹، ۳۹۱	مبارزه‌ی قهرآمیز و مسلحانه	۲۴۲، ۲۴۱، ۱۸۶، ۱۵۳، ۸۲، ۲۶
۴۲۷، ۴۲۵	مبارزین	۳۰۴، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۴۳
۴۷۴، ۴۲۶، ۳۹۵، ۳۷۸	مبارزین	۴۷۵، ۴۷۱، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۴، ۳۹۹، ۳۶۷
۱۱۲	مبارش	۳۵، ۲۷، ۲۶، ۲۴
۴۳۹	متدینان	۴۲، ۱۱۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۲۴۲، ۲۴۵
۴۲۰، ۴۱۹، ۳۹۵، ۳۸۵، ۳۶۶	متدینین	۲۴۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۵۸، ۴۵۹
۸۲	متفقین	۱۶۷
۳۹۵، ۳۹۰، ۳۸۸، ۱۹۲، ۱۸۲، ۱۷۸	متفقین غربی	مالکیت
۴۰۴	متمم قانون اساسی	۱۳۰، ۷۷، ۴۲، ۳۹
۳۶۶، ۳۶۲	مجالس اربعین	۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴
۴۴۲	مجالس ایالتی	۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۲
۲۳۳، ۲۳۲	مجالس قانون‌گذاری	۳۰۳، ۳۷۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۸
۱۹۳	مجامع ظاهراً ملی و قانونی	مأمون
۱۷۵	مجامع قانون‌گذاری	مانتارام
۱۳۱	مجاهد شهید شریف واقفی	مانیان، حاج محمود
۱۷۵، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۵۱	مجاهدین تبریز	ماوراءالنهر
۴۳۸	مجاهدین خلق	متهورا (معبد)
۴۲۵، ۳۷۸، ۳۶۳، ۳۶۱	مجمع تئوزوفی، مرکز تئوزوفی	مبارزات چریکی
۳۶۳	مجلس	مبارزات سیاسی
۴۲۵	مجلس اول	مبارزات قانونی ایران
۱۳۴	مجلس ایالتی	مبارزات مسلحانه
۴۱۲، ۳۹۹، ۳۹۷، ۲۷	مجلس چهارم یزد	مبارزات ملت ایران
۳۷۲، ۳۶۸	مجلس ختم تهران	مبارزات ملی
۲۳۴		۳۵۵، ۳۵۶، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۲۸
۴۴۴		۴۳۰، ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۷۰
۴۴۱		۴۲۸، ۴۳۲، ۴۶۷
		۴۴۲

نمایه فارسی		۵۱۵
۱۹۵	مجلس شورا	۵۶
۴۴۱، ۳۶۸	مجلس شورای ملی	۹۰
۱۱۳	مجلس شورای مسلمین هند	۳۸۴، ۳۶۸، ۲۴۵، ۲۳۲، ۱۳۴، ۱۱۶
۱۱۹	مجلس عوام	۴۳۸
۳۸۴، ۱۹۸، ۱۶۸	مجلس مؤسسان	۴۳۹
۱۹۲	مجلس مقننه هندوستان	۴۰۴
۲۳۳	مجلس ملی (خانه ملت)	۱۳۹
۱۹۰	مجله جدید	۸۳
۳۰۷، ۱۱۳	مجله خواندنی‌ها	مذاهب هندوستان
۳۰۷، ۱۲۱	مجله فروغ علم	مذهب
۸۶	مجله کاوه	۷۰، ۷۲، ۷۳، ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۴۰، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۵، ۳۶۲، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۹، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۶۸، ۳۸۵، ۳۹۲، ۴۲۰، ۴۳۱، ۴۶۰، ۴۷۰، ۴۷۴
۱۸۸، ۱۳۳	مجمع استقلال داخلی هندوستان	مذهب شیعی
۱۳۴	مجمع تنزوفی	۳۴۴
۲۲۹، ۲۱۴، ۱۵۵	مجمع قانون‌گذاری مرکزی	۸۴
۱۲۹، ۱۰۳	مجمع مسلمان‌های هند	مذهب مسیحی
۱۱۳	مجمع مسلمین	۳۱۳، ۸۸
۳۷۳	مجموعه آثار (۱۰)	مذهب هندو
۴۵۸	مجموعه آثار (۴)	۷۲
۴۶۰	مجموعه آثار (۸)	مذهب هندی
۳۵۱	مجوسی اهوازی، علی بن عباس	مذهب و روحانیت
۴۲۱	محاكمه‌ی سران نهضت آزادی ایران	۳۷۶
۴۲۸	محصّلین اعزامی	مراجع تقلید
۲۲	محلّه «ودادو»	۴۳۶، ۴۱۹
۲۴۳، ۲۴۲	محل‌واری	۴۱۹
۳۶۱	محمد علی میرزا (ولیعهد)	مراجع تقلید قم و مشهد
۳۹۱	محمد مسعود	۴۴۰
۴۲۹، ۴۰۸	محمد رضا شاه (پهلوی)	مراجع سه‌گانه قم
۳۸۹	محمد رضای ولیعهد	۴۳۹
۳۶۶، ۳۶۳	محمد علی شاه	مراجع صدر اول قم
۶۶	محمدی ارده‌الی، علی	۴۴۳
۳۴۵	محمود غزنوی ترک	مراجع قم
۳۱۵	محمی‌الدین احمد	مردم
۴۲۰	مدارس اسلامی	۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۴، ۲۳، ۲۱، ۳۹، ۴۰، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸
۳۹۹، ۳۹۵	مدارس عالی	

۴۴۱، ۴۳۴، ۴۲۲، ۳۶۶، ۳۶۱، ۲۰۰	۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۳، ۱۸۹
۴۳۴ مسافرت شاه و شهبانو به آمریکا	۲۴۲، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۱۹
۴۳۴ مسافرت کارتر به ایران	۲۷۱، ۲۶۷، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۴۷، ۲۴۵
۱۴۵ مسأله خلافت	۳۰۳، ۳۰۱، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۷۴
۱۳۴ مسأله‌ی مذهب در هند (۱۹۰۲)	۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۰۵، ۳۰۴
۴۷۰، ۳۶۵، ۳۶۰ مساوات	۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۰
۳۴۹ مستشرقین	۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶
۳۵۰ مستعمرات آفریقای و آسیایی	۳۸۹، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸
۲۱، مستعمره، مستعمره‌ها	۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۱
۱۵۸، ۱۵۴، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۱۵، ۷۶، ۶۹، ۳۱	۴۲۰، ۴۱۸، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۰، ۴۰۹
۴۶۶، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۹، ۱۸۵، ۱۷۴، ۱۷۰	۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۱، ۴۲۸
۱۱۵ مستعمره عثمانی	۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۵، ۴۴۱
۲۱۱ مستعمره هندوستان	۴۷۵، ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۴، ۴۵۸، ۴۵۶
۳۸۴، ۳۷۰ مستوفی الممالک	۳۹۰ مردم آذربایجان
۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۶، ۸۳، ۸۱ مسجد	۱۷۶ مردم آلمان
۴۳۶ مسجد اراک	۴۴۴ مردم آمریکا
۴۴۴ مسجد جمعه	۴۰۵، ۳۹۴، ۳۴۱ مردم ایران
۴۴۱ مسجد شیخ عبدالحسین	۳۵۲ مردم فارس
۴۳۶ مسجد قبا	۲۸ مردم کویا
۳۱۰ مُسَجَّه (تسیح)	۱۳۲، ۹۵، ۹۴، ۸۴، ۶۸ مردم هند
۴۴۲ مسعودی	۳۲۱، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۶۲، ۱۵۴، ۱۴۶، ۱۳۹
۱۷۹، ۱۱۷ مسکو	۲۱۷، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۷۶ مردم هندوستان
۱۲۸، ۱۱۳، ۱۰۳، ۱۰۱ مسلم لیگ	۴۳۹ مرعشی نجفی، آیت‌الله سیدشهاب‌الدین
۱۸۸، ۱۸۲، ۱۷۳، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹	۱۳۴ مرکز تنوزوفی
۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱	۴۳، ۳۶، ۳۴ مرگ
۲۱۳، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۸	۲۰۲، ۱۷۰، ۱۶۵، ۱۵۴، ۱۴۹، ۱۳۴، ۱۲۷
۹۷، ۸۳، ۸۱، ۶۹ مسلمان	۴۶۰، ۴۵۲، ۴۲۷، ۳۲۵، ۲۲۳، ۲۱۵
۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲	۴۶۴ مریم، دختر عمران
۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۹	۴۵۷، ۲۴۷، ۲۴۶ مزدبگیران
۲۰۰، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۵۰، ۱۴۲، ۱۳۹	۳۴۶ مزدک، مزدکیان
۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۳، ۲۰۲	۲۰۴، ۴۲، ۲۴ مزدور
۳۹۵، ۳۲۵، ۳۱۵، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۲	۴۱۶، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۴۴
۴۶۴، ۴۶۱، ۴۴۴، ۴۴۱، ۴۳۰، ۴۱۸، ۴۰۸	۲۴۴، ۲۱۳، ۱۵۳ مزدوران، مزدورها
۳۴۵ مسلمان سنی	۱۱۹ مساجد

۳۶۲	مشروعہ	مسلمانان، مسلمان‌ها	۷۳، ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۹۸
۴۲۴، ۳۶۸	مشهد		۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
۳۶۴	مشیرالدوله‌ها		۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۵
۱۱۳	مشیری، علی		۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۸
۴۴۵، ۴۴۴	مصاحبه‌ی تلویزیونی		۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۲، ۱۹۳
۳۴۲، ۱۸۷، ۴۳	مصدق، دکتر محمد		۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳
۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۸۴، ۳۸۱، ۳۶۸			۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۳۱۳، ۳۲۵
۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۹			۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۱۹، ۴۳۷، ۴۴۳
۴۵۶، ۴۴۶، ۴۲۷، ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۰۸		مسلمانان بنگال	۲۰۲
۴۰۵	مصدق‌زدائی	مسلمانان ترک	۷۹
۴۰۹	مصدقی‌ها	مسلمانان هند (هندوستان)	۱۰۳
۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۷۷	مصر		۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۵۰
۳۴۳، ۳۲۵، ۳۱۵، ۳۰۲، ۲۴۰، ۱۲۶، ۱۲۵			۱۹۲
۳۵۰		مسلمان‌نشین	۱۱۶، ۱۷۲، ۲۱۵
۴۴۴	مطبوعات اروپا و آمریکا	مسلمان‌های اهل سنت	۱۴۴
۳۹۱	مطبوعات ایران	مسلمان‌های هندوستان	۷۰، ۱۱۱، ۱۲۹، ۲۱۴
۴۷۵، ۲۱۷، ۱۶۴	مطرد	مسلم‌بن عقیل	۴۲۳
۳۶۱، ۳۵۹، ۸۶	مظفرالدین شاه	مسلم‌لیگ	۱۵۱، ۱۹۶
۲۹۵	معادن نفت آسام	مسلمین	۹۸، ۱۰۵
۳۱۵	معارف اسلامی		۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹
۲۵	معاهده پاریس		۱۳۰، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۵
۴۲۳	معاویه	مسلمین بنگال	۲۰۲
۳۱۲	معبد جاگانات	مسلمین هند (هندوستان)	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹
۳۴۶	معتصم	مسیحی جرجانی، ابوسهل	۳۵۱
۴۰۷	معظمی، دکتر عبدالله	مسیحیت	۱۰، ۸۸، ۳۴۷، ۳۴۸
۹۰، ۸۵، ۷۳	مغرب، مغرب زمین	مسیحی	۸۱، ۸۴، ۸۹، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۹۲
۴۶۴، ۳۵۰، ۳۴۴، ۳۳۰، ۳۲۲، ۱۹۰، ۱۴۸		مشروطه	۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۸۹
۷۳	مغول، مغول‌ها	مشروطه‌خواه، مشروطه‌خواهان	۱۴۱، ۳۶۰
۳۵۲، ۳۴۴، ۱۹۵، ۱۵۳، ۷۹		مشروطه‌ی سلطنتی	۴۲۱
۱۰۴، ۸۷	مغولان هند	مشروطیت	۱۰، ۸۶، ۱۱۰، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳
۱۰۳، ۶۹	مغولی		۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳
۴۴۰	مقاله‌اطلاعات [اهانت مورخ ۱۷/۱۰/۵۶]		۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵
۴۴	مقاومت زیرزمینی		۳۸۸، ۳۹۱، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۵۳، ۴۷۲
۱۴۷	مقاومت ملی	مشروطیت سلطنتی	۴۰۱

۴۴۵، ۴۲۶، ۴۲۲، ۴۰۷، ۴۰۴، ۴۰۱	مقاومت منفی	۱۴۵، ۱۴۱
۴۴۶	ملت متدین	۴۰۹، ۳۳۱، ۳۱۲، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۴۸
۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۹، ۸۹، ۶۹	ملت هند	۴۵۷
۳۰۵، ۲۱۱، ۱۷۹، ۱۷۴، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۴۷		۹۱
۱۸۷، ۱۷۹، ۱۷۸، ۹۹، ۷۵	ملت هندوستان	۳۱۴
۲۵۹، ۲۵۳		۳۱۴
۴۶۱	ملت‌های مسیحی	۲۹۳
۳۲۳	ملک حسین (پادشاه اردن)	۳۰۲، ۳۳، ۳۲
۱۹۸	ملک خضر حیات خان	۳۱۵
۱۰۴، ۷۵	ملکه ویکتوریا	۱۴۸
۴۲۰	ملل اسلامی	۴۰۳
۳۴۹	ملل مسلمان خاورمیانه	۳۵، ۳۳، ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۲۶، ۲۵
۸۲، ۷۶، ۷۵، ۷۱، ۶۸، ۲۶	ملی	۴۲، ۴۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷
۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۶		۸۷، ۸۱، ۷۹
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱		۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۲، ۹۲، ۹۱، ۹۰
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۳		۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹		۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۴
۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵		۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴
۲۳۷، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰		۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲		۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵
۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸		۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۰۱
۳۰۱، ۳۰۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۹۱، ۴۱۶		۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵
۴۰۷، ۴۰۹، ۴۲۷، ۴۴۶، ۴۶۳	ملی شدن نفت	۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱
۴۰۱، ۴۵۵	ملی کردن صنایع	۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱
۴۳، ۳۹۸	ملی کردن نفت	۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴
۷۷، ۸۳، ۸۳، ۱۱۳، ۲۱۰، ۳۴۷، ۳۴۹	ملیت	۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲
۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۹۲، ۴۳۱		۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۵
۱۶۳، ۱۶۴	ملیون	۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴
۱۶۸، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۲		۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۷
۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۸، ۴۶۹		۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۰
۴۰۹	ملیون ایران	۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۶۸
۴۱۷	ملیون فعال	۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵
۱۶۰	ملی شدن صنایع اساسی	۱۸۴، ۱۷۷
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۳۵۰	ممالک اسلامی	۹۲
		۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۹۴

۱۰۰	میتو، لرد	۲۸۹	ممالک سرمایه‌داری
۱۵۹	میتینگ‌های روستایی	۱۱۵ ،	ممالک عثمانی
۴۴۰	میدان ارم	۲۶۳	ممالک کمونیستی
۴۰۷	میربابایی، دکتر	۴۳۲	ممالک متحده آمریکا
۳۵۳	میرداماد	۲۱۳	ممالک مشترک المنافع
۴۲۴، ۳۶۸	میرزا کوچک خان	۳۹۹	مناطق نفت خیز
۲۳۲	میسور	۲۳۶	مشور ملی
۱۹۱	میسون باتن	۱۰۵	منشی جی
۲۱۱	میسون دولتی (سال ۱۹۴۶)	۱۰۴	منشی مبارک علی
۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۲		۴۱۸	منصور، حسنعلی
۲۱۹، ۲۱۲، ۱۸۰	میسون کریپس (۱۹۴۲)	۷۸	منطق دیالکتیک
۱۲۹	میتو، لرد (نایب السلطنه)	۱۶۳	منطقه الله آباد
۳۴۷، ۱۸۴، ۱۸۱، ۱۴۶، ۷۳	میهن	۳۵۱	منطقی، ابوسلیمان
	ن	۲۳۲	مهاراشترا
		۳۱۲	مهابهاراتا
۳۵۵	ناپلئون	۱۳۹	مهاویرا
۳۵۵	نادر	۱۴۲	موادشی
۱۹۰	«نارایانا» یعنی نیروی معنوی	۱۶۰	موافقتنامه‌ی ابروین - گاندی
۱۹۰	«نارایانا» یعنی واجب الوجود	۱۰۰	مورلی، لرد
۱۹۰	«نارایانی سنا» یعنی نیروی عضلانی	۱۳۱	مورلی - میتو
۱۷۷	نازیسم	۲۶۰	موریس نودسن - کلاب
۹۸	ناسیونالیست	۲۸۵	موسسه فورده
۸۹، ۹۱	ناسیونالیسم	۳۶۰	موسیو نوز بلژیکی
۳۵۰، ۲۱۶، ۲۰۸، ۱۶۰، ۱۴۷، ۱۲۷، ۱۱۰		۷۷	موسی (ع)
۱۵۱	ناسیونالیسم کشوری	۳۵۰	موصل
۸۹	ناسیونالیسم مذهبی	۳۱۰	موکسا (رهایی)
۱۵۱	ناسیونالیسم مذهبی و فرقه‌ای	۱۴۴	مولانا محمد علی
۱۰۶	ناسیونالیسم هندوان	۳۵۳، ۳۴۷	مولوی
۲۰۶	ناصر [رئیس جمهور مصر]	۱۴۴	مولوی عبدالباری
۳۵۲، ۳۴۷	ناصر خسرو	۱۸۳، ۱۳۴	مونتگ، لرد
۸۶	ناصرالدین شاه	۲۲۱، ۱۳۴	مونتگ و چمسفرد
۳۷۴، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۵، ۱۱۷		۳۳۲	مونت باتن
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۱	نافرمانی	۱۷۵، ۱۲۱، ۱۱۷	مونیک
۱۶۴، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۵۶	نافرمانی عمومی		

۵۲۰	مجموعه آثار (۱۵)؛ کویا، هندوستان، ایران	
۴۵۸، ۳۷۳، ۳۱۰	نظام طبقاتی (کاستی)	نامه بازرگان [به شاه برای مباحله‌ی ملی]
۳۵۲، ۳۴۹، ۳۴۸	نظامی	۴۴۵، ۴۳۶
۴۶۹، ۴۵۲، ۴۰۹، ۴۰۸، ۳۸۳، ۳۶۹، ۳۵۴	نظریه‌ی «عدم خشونت»	نامور، اکبر
۱۵۶	نعمت الهی، دکتر	۸۱
۴۰۷	نفت	نایب السلطنه (هندوستان)
۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۱، ۱۸۵، ۲۰	نماینده‌گان اعتدالی	۱۰۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵
۲۹۹، ۲۹۵، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۷۵، ۲۶۵، ۲۵۹	نماینده‌گان صلیب سرخ	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸
۴۴۶، ۴۳۹، ۴۱۶، ۴۰۶، ۴۰۵، ۳۹۸، ۳۷۲	نماینده‌گان صلیب سرخ و عفو بین‌المللی	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
۱۵۹	نماینده‌گان هند انگلیس	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۱
۴۳۳	نهر، جواهر لعل	نجاتی، سرهنگ غلامرضا
۴۴۲	نهر و کیل، نه دلیل، نه اپیل	نجس، نجس‌ها
۱۵۹	نهر و موتی لعل	۳۱۳، ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۵۰، ۱۴۸
۱۳۵	نهر و پدر و پسر، نهرها	نجف
۸۶، ۸۳، ۸۲، ۶۸	نهیضت «هندوستان را ترک کنید»	نخست‌وزیر پنجاب
۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۰۴، ۹۸، ۹۴، ۹۱	نهیضت آریا ساماج	نخست‌وزیر وقت
۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۴۷، ۱۴۶	نهیضت آزادی ایران	نذر آهیما
۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۵	نهیضت آزادی خواهانه	نذر تجرد
۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳	نهیضت آزادی خواهی هندوستان	نذر خودداری از دزدی
۲۱۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷	نهیضت آزادی هندوستان	نذر راستی
۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۸	نهیضت آزادی هندوستان	نذر عدم تملک
۸۶	نهیضت آزادی هندوستان	نذرهای رهبانی
۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۵، ۱۳۳	نهیضت آزادی هندوستان	نژاد آریایی
۱۸۷، ۱۸۶	نهیضت آزادی هندوستان	نژاد افغانیانی
۱۶۳، ۱۳۶، ۱۰۷	نهیضت آزادی هندوستان	نژاد ایرانی
۲۱۸	نهیضت آزادی هندوستان	نژاد سامی
۸۸	نهیضت آزادی هندوستان	نژاد یهود
۴۱۷	نهیضت آزادی هندوستان	نساء (۴) / ۳۲
۴۵۹، ۴۳۷، ۴۳۵، ۴۲۵، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۸	نهیضت آزادی هندوستان	نسبیت اینشتین
۸۷	نهیضت آزادی هندوستان	نسل جوان
۱۳۰، ۹۲	نهیضت آزادی هندوستان	نسون
۸۵، ۸۳، ۷۹، ۷۵	نهیضت آزادی هندوستان	نصر الملک‌ها
۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۳، ۹۱، ۸۷	نهیضت آزادی هندوستان	نظارت بر ذاتقه
۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۸۳	نهیضت آزادی هندوستان	نظام آزادی خواهی
		نظام استبدادی
		نظام تک حزبی
		نظام شاهنشاهی

۱۲۹	نواب مشتاق حسین	،۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷
۱۹۸	نواک هالی	۳۲۶، ۳۲۱، ۲۶۱، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۷
۴۶۳	نوح	۲۰۴
۸۶، ۶۸	نویسندگان	۱۱۱
۴۴۴، ۴۳۸، ۴۲۸، ۳۵۰، ۱۴۷		نهضت اعتدالی «سر سید احمدخان»
۴۳۶	نویسندگان مسلمان	۳۱۴
۱۱۵	«نیچریه» یا «دهریه» (نام کتاب)	نهضت پارسایی «پهاکتی»
۱۷۷	نیروهای فاشیستی و امپریالیستی	۳۵۶، ۳۵۵
۱۸۱	نیروهای متفقین	نهضت رادیکال ایران
،۲۵، ۲۴، ۲۳	نیشکر	۴۱۸
۴۲۵، ۲۸۷، ۲۴۰، ۴۳، ۴۰، ۳۹، ۲۸		نهضت روحانیت
۲۴	نیشکر کاران	،۱۴۱
۴۲	نیمه استعمار خارجی	۱۷۷، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۷، ۱۴۵
۳۱	نیمه مستعمره‌ها	نهضت سرخ‌پیراهنان
۱۳۴	نیویورک	۱۶۲
	۵	نهضت سوسیالیسم
		۱۵۲
		نهضت ضد انگلیسی
		۳۱۵
		نهضت عدم همکاری
		۱۴۷
		نهضت کنگره
		۱۷۰
		نهضت گاندی
		۳۳۱
		نهضت مصدق
		۴۶۳
		نهضت مقاومت [کوبا]
		۴۰۸، ۴۵، ۳۶
		نهضت مقاومت [هندوستان]
		۳۱۲
		نهضت مقاومت ملی [ایران]
		،۴۰۷، ۴۰۶
		۴۶۳، ۴۴۶، ۴۲۷، ۴۱۸، ۴۱۲، ۴۱۰، ۴۰۹
		نهضت ملی ایران
		۳۹۵
		نهضت ملی هند، نهضت ملی هندوستان
		،۱۸۰، ۱۷۰، ۱۵۸، ۱۵۰، ۱۴۷، ۱۱۰، ۱۰۰
		۴۴۹، ۳۹۳، ۳۱۳، ۲۱۰
		نهضت ملی هندوها
		۲۰۶
		نهضت نافرمانی عمومی
		۱۶۳، ۱۵۱
		نهضت هریجن «(مخلوق خدا)»
		۱۶۸، ۱۶۴
		نهضت هند
		۲۰۹، ۸۸
		نهضت هندوستان
		۲۱۹، ۱۸۹
		نهضت گاندی
		۱۴۹
		نهضت‌های آزادی خواهانه
		۱۱۴، ۷۵
		نواب اود
		۸۲
		نواب صفوی
		۳۹۶
		هارتال (روز عزا و دعا و تعطیل)
		،۱۴۱
		۱۴۶، ۱۴۲
		هاردینگ، نایب‌السلطنه‌ی هندوستان
		۱۳۳
		هانی‌بن عروه
		۴۲۳
		هاوانا
		۲۲
		هاید پارک لندن
		۱۸۵
		هایدلبرگ
		۱۲۱
		هخامنشی، هخامنشی‌ها
		۴۰۵، ۳۴۳، ۶۹
		هرات
		۳۵۵، ۱۲۴
		هزینه‌های عمومی توسعه
		،۲۶۴
		،۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۲
		هستینگی، مستر
		۸۲
		هلند، هلندی‌ها
		۴۰۴، ۶۹
		۶۹
		همایون پسر بابر
		۸۱
		همدان
		۴۴۳، ۱۱۳
		همسایگان شمال و جنوب
		۳۹۸، ۳۶۹، ۳۴۷

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴	۱۴۱	هنتر، لرد
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	۱۰۴	هند غربی
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰	۱۴۸	هند متحد
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴	۴۰۳	هندرسن
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲	۹۸، ۹۷، ۹۵، ۹۱، ۸۸، ۸۴، ۸۳، ۸۱	هندو
۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳	۱۰۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲	
۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴	۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۹۲، ۱۹۴	
۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	
۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۷	
۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۱۵، ۴۶۳	۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۳۲	
۲۱۶ هندوستان بعد از استقلال	۱۴۸	هندو مسلمان، کی جای
۱۸۱ هندوستان را ترک کنید	۸۸	هندوئیسم
۱۵۲ هندوستان سوادال	۲۰۰، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۱	هندوان
۴۵۸ هندوستان قدیم	۲۱۵، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۵	
۱۰۴ هندوستان مستعمره‌ی انگلستان	۱۲۵	هندوان بنگال
۹۵، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱	۹۶	هندوچین
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹	۶۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲	هندوستان، هند
۱۳۰، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱	۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳	
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۳	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳	
۹۳، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۶۴	۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳	
۲۱۳	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	
۷۵، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۹۷، ۱۲۸، ۱۳۲	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰	
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۸	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸	
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۱	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	
۲۱۸، ۲۲۰، ۲۵۶، ۳۳۱	۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶	
۱۳۸	۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶	
۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۹۹	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹	
۱۰۵، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰	
۱۴۹، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۱	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸	
۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵	
۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۳	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷	
۸۱	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵	
۸۷	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷	
۴۱۶	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷	
		هنسی
		هنگ‌های هندی
		هوایمایی ملی ایران

		نمایه فارسی	
۵۲۳			
۳۲۱	وزارت آموزش و پرورش هند	۳۴۵	هولاکوخان
۱۰۱	وزارت امور هندوستان	۲۴۳	هومن ، دکتر احمد
۴۰۱	وزارت جنگ	۴۳۵	هویدا
۴۴۴، ۴۳۳، ۳۴۱	وزارت خارجه	۱۸۰	هیئت اجرایی هندی
۴۰۷، ۱۱۸	وزیر فرهنگ	۱۹۲، ۱۷۹	هیئت اجراییه
۱۹۴، ۱۹۱، ۱۱۶	وزیر هندوستان	۴۲۹	هیئت حاکمه ایران
۱۱۶	وزیر وقت هندوستان	۱۷۹	هیئت دولت هندی
۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۹	ولایات متحده	۴۴۳	هیئت علمی دانشگاه آذرآبادگان
۴۲۸	ولتر	۴۴۳	هیئت علمی دانشگاه صنعتی (آریامهر)
۲۱۸	ولیعهد انگلستان	۴۲۲، ۴۱۸	هیئت مؤتلفه
۱۴۶	ولیعهد بریتانیا	۲۲۹	هیئت مؤسسان
۶۱	ولولا	۱۸۱	هیأت اجراییه ی کنگره
۲۵۱	ونازیت	۴۰۱	هیأت مدیره موقت
۳۵۴، ۸۳	ویتنام	۱۵۰، ۴۶	هیأت وزیران
۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۰، ۱۳۹	ویشنو	۱۷۲	هیأت وزیران ایالتی
۳۱۴	ویشنوا	۱۹۲	هیروشیما
۹۰، ۸۹	ویوکانندا، سوامی	۱۷۷	هیتلر
۳۳۶، ۳۰۴، ۲۱۶، ۱۹۰، ۱۱۱، ۹۷، ۹۲			هیوم، آلن او کتاوین (مؤسس کنگره ملی هند)
۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۰	ویول، لرد	۳۱۳، ۱۱۲، ۹۵، ۹۳	
۲۲۱، ۲۱۱، ۲۰۳		۳۱۱	هیمالیا

ی

۳۱۳	یاجورودا (ودای جشن‌ها)
۴۰	یاغی کوهستانی
۴۳، ۴۲، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۲۱	یاغیان، یاغیان
۴۰، ۳۹، ۳۷	یاغیان کوهستانی
۴۶، ۴۴، ۴۱	یاغی گری
۴۴۳، ۴۴۱	یزد
۱۴۴	یهودی
۲۰	یوسف (۱۲) / ۱۱۱
۳۰۲	یوگوسلاوی
۳۱۰	یوگا

و

۴۳۲	واترگیت
۴۳۶، ۱۸۰، ۹۰، ۲۶	واشنگتن
۴۴۱	واقعه‌ی تبریز
۴۲۵	واقعه‌ی سیاهکل
۴۳۸	والدهایم، کورت
۳۰۹	وایسها (کشاورزان، دادوستد گران)
۱۱۳	وحدت اسلامی
۳۳۰	وحدت مذهب
۲۳۷	وحدت ملی
۱۴۹	وحی
۳۱۳، ۳۱۱، ۳۱۰، ۸۸	ودا، وداها
۳۱۴، ۳۱۳، ۸۹	ودانتا، ودانت

نمایه انگلیسی و فرانسه

A	B
A .Besante ۱۳۳	A.B.C (حزب) ۵۰
A.I.T.U.C ۲۱۳، ۲۱۲	B.B.C ۴۴۴
Accumulation nationale ۲۷۴	B.I.R.D ۲۷۴
Advayta ۳۱۴	Balance des comptes ۲۷۷
Allen octavian Hume ۳۱۳	Batista ۴۹
Amande Mohan Bose ۹۴	Bengale ۲۳۲
Amritsar ۱۳۶	Beryl et Wonasite ۲۵۱
An Appologize to Mohamed and Qoran ۷۹	Bihar ۲۳۲
Andrah Pradesh ۲۳۲	Birla ۲۵۸
Artisanat ۲۴۹، ۱۳۰	Bombay Project ۲۶۳
Asie La face de l'Asie ۷۱	Bomfield Fuller ۱۲۵
Assam ۲۳۲	Boumidar ۲۷۹
Assam Oil ۲۹۵	Bourgeoisie rurale ۲۸۲
Assassin ۴۲۲	Bureuacratie ۲۸۹
Assemblée Constituante ۲۲۹	Butler ۴۴۲
Artisonat ۱۳۰	C
Azad, Abul kalam ۳۱۵	C. R .Das ۱۴۵
	Capitalisme agricol ۲۸۱

مجموعه آثار (۱۵) ؛ کوبا، هندوستان، ایران		۵۲۶	
Castes	۷۷	Etatism	۴۵۵
Castro, Fidel	۵۶	Etats States	۲۳۲
Charles Bethelheim...	۳۰۷، ۲۲۷		
Che Guevara, Ernesto	۵۳	F	
Chief justice	۲۳۴	Fédératif	۲۳۱
CIA	۴۰۳	G	
Community Projects		Gajrat	۲۳۲
Administration	۲۸۵، ۲۳۵	Gamow & Cachemire	۲۳۲
Congress	۳۱۲	Gandi Mahatama	۳۳۱
Conseil des Etats	۲۳۳	Gokhale	۱۳۱
Costes	۲۳۵	Government Of India Act-1935	۱۷۱
Cropoharer	۲۴۴	Grausset René	۷۱
		Guardian	۴۴۴
D		H	
Dalmia	۲۵۸	H.M.S	۲۱۳
Dawenport	۷۹	Hartal	۱۴۱
Dépenses publiques de		Hinde Mozdoor Sabha	۲۱۳
develppement	۲۶۴	Hindo	۳۰۹
Develep - Publics Expenses	۲۶۴	Home Rule League	۱۸۸
Drainage	۲۵۷	Hypertrophie	۲۵۸
Dravidienne	۲۳۱	I	
Du point de vue de...	۲۷۰	I.N.T.U.C	۲۱۳
Dyer	۱۳۶	Imperial Bank of India	۲۵۶
E		Indian Civil Service	۲۳۴، ۱۰۱
Ecole des Hautes Etudes		Indian National Congress	۳۱۲
(Sorbonne)	۲۲۷	Indian Oil Co	۲۹۵
Economic Research Service U.S.			
Department of Agriculture	۲۴۰		
Economic planifi	۳۰۲		

Industrial Finance Corporation	۲۹۲	Lord Hunter	۱۴۱
Industrialisation	۲۸۸	Lord Morley	۱۰۰
Industries de base	۲۹۰	Lord Mountbatten	۱۹۱
Investment	۲۶۴	Lord Muito	۱۰۰
Investissement	۲۶۴	Lord Wavll	۱۸۰
Irwin	۱۵۴	Lorod Birkenhead	۱۸۳
		Lus Angles Times	۴۴۴
J		M	
Jenah Mohammad Ali	۳۲۵	Madras	۲۳۲
		Maharashtra	۲۳۲
		Maidhya peradesh	۲۳۲
		Maisour	۲۳۲
		Métayage	۲۸۰
		Metayer	۲۴۴
		Mission	۱۸۰
		Moslem league	۱۲۹، ۱۰۱
		N	
		Nangel	۲۹۵
		National Developpement Council	۲۶۴
		National Extension Service	۲۳۵، ۲۸۶
		National Industrial	۲۹۲
		Nehru Javaher Lal Pandit	۳۲۶
		New York Times	۴۴۴
		Nulyarisation	۴۶۱
		O	
		Orissa	۲۳۲

P		State Financial Corporation	۲۹۲
Par la force des chose	۷۸	State trading corporation	۲۷۷
Parabolique	۲۲۲	Statut	۲۳۴
Paris	۳۰۷، ۲۲۷	T	
Partition	۱۹۹	Tagore Rabindra nath	۳۲۱
Passif	۳۴۴	Tate	۲۵۸
pendante Inde ind	۳۰۷	Tilak, Bal Gengadhar	۳۱۳
Pendjab	۲۳۲	Tolerance	۲۱۰
Planificateur	۳۰۲	Trade union congress	۱۵۳
R		Trade Union Congress All india	۲۱۲
Rajasttan	۲۳۲	Trade Union Congress Indian National	۲۱۳
Reactions chaine	۱۵۷	Trimorti	۳۱۰
Refinance Corporation	۲۹۲	U	
République Democratique Sauveraue	۲۲۹	Universalisme	۲۱۰
Reserve Bank of India	۲۵۶	Uttar Pradesh	۲۳۲
Romain Roland	۱۳۹	V	
S		Valears ayauteés pas les industries manufacturieres	۲۴۹
Sartre Jeon Paul	۱۹	Veda	۳۱۳
Seeley	۱۴۷	Village level worker	۲۸۵
service national de vulgarisation agricole	۲۸۶	Vive Kanenda Swami	۳۳۶
SHankara	۳۱۴	W	
Shiva (Siva)	۳۱۱	Washington Post	۴۴۴
Singhanian	۲۵۸	Willington	۱۶۲
Sir Stafford Cripps	۱۷۹		
Sirdar	۲۸۰		
Spéculation	۲۸۹		
State Bank of India	۲۵۶		

مجموعه آثار (۱۵)

مهندس مهدی بازرگان

«کوبا ، هندوستان ، ایران»

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

